



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

موجعیت دینے
(علیہم السلام)
اہل بیت و
پاسخ بہ شبہات



طبرقہ احمدیہ و احمدیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرجعیت دینی اهل بیت (علیهم السلام) و پاسخ به شبهات

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۲	مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و پاسخ به شبهات
۲۲	مشخصات کتاب
۲۲	اشاره
۲۸	مقدمه ناشر
۳۰	پیشگفتار
۳۴	مفهوم مرجعیت دینی اهل بیت صلی الله علیه وسلم علیهما السلام رحمهما الله
۳۶	مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از منظر عقل و تاریخ
۳۶	اشاره
۳۷	راه اول: اهل بیت علیهم السلام راهی به سنت واقعی
۴۲	راه دوم: ضرورت حفظ سنت توسط معصوم
۴۵	راه سوم: احتیاج اسلام به عصر تطبیق
۴۶	راه چهارم: بررسی ابعاد تاریخی
۴۷	راه پنجم: ضرورت بقاء بعد تبیین
۵۲	مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از منظر قرآن
۵۲	اشاره
۵۳	آیه تطهیر
۵۳	اقوال در مقصود از اهل بیت علیهم السلام
۵۴	راویان نزول آیه در شأن اصحاب کسا
۵۷	راویان حدیث از صحابه
۵۷	تصریح به صحت حدیث کسا
۵۹	حدیث کسا
۶۱	مقصود از حجیت
۶۲	کسانی که به آیه تطهیر استدلال کرده اند

۶۴	دلالت آیه بر عصمت
۶۸	پاسخ به شبهات
۶۸	اشاره
۶۹	شبهه اول: همسران پیامبر از اهل بیتند
۶۹	توضیح
۶۹	۱ - قرینه سیاق
۷۱	۲ - مقصود از بیت، محلّ سکونت است
۷۳	۳ - حدیث امّ سلمه
۷۵	۴ - دیدگاه عکرمه، مقاتل و عروه بن زبیر
۷۷	۵ - تهمت به ابن عباس
۷۷	۶ - قیاس به نظایر
۸۰	شبهه دوم: دلالت آیه بر عصمت هنگام نزول
۸۱	شبهه سوم: عصمت و تبعیض
۸۲	شبهه چهارم: اذهاب به معنای رفع است
۸۳	شب.....پنجم: عصمت و سقوط تکلیف
۸۳	شبهه ششم: عصمت سایر ائمه علیهم السلام
۸۴	شبهه هفتم: دعا برای تطهیر
۸۵	شبهه هشتم: عصمت برای تمام صحابه
۸۶	شبهه نهم: رجس به معنای شرک
۸۸	آیه اولی الامر
۸۸	اشاره
۸۸	معانی مفردات آیه
۹۰	اقوال در «اولی الامر»
۹۱	عصمت «اولی الامر»
۹۲	تفسیر قرآن به روایات
۹۳	بررسی احادیث شیعه

- ۹۴ «اولی الامر» در روایات اهل سنت
- ۹۵ بررسی دیدگاه اهل سنت
- ۱۰۰ راویان نزول آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام
- ۱۰۲ آیه اهل الذکر
- ۱۰۲ آیه اهل الذکر
- ۱۰۲ مصداق اهل ذکر در روایات اهل بیت علیهم السلام
- ۱۰۴ مصادیق «ذکر» در قرآن کریم
- ۱۰۵ تفسیر آیه
- ۱۰۶ تنزیل و تطبیق آیه
- ۱۰۷ اهل بیت علیهم السلام حاملان حقایق قرآن
- ۱۰۸ «اهل الذکر» در حدیث اهل سنت
- ۱۰۹ آیه صادقین
- ۱۰۹ توضیح
- ۱۰۹ مفهوم صدق
- ۱۱۰ صدق در اصطلاح قرآنی
- ۱۱۱ مقصود از «صادقین» در آیه
- ۱۱۲ مصداق «صادقین» در آیه
- ۱۱۵ بررسی روایات
- ۱۱۵ نقد احادیث مخالف
- ۱۱۷ آیه علم الکتاب
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۲۰ مرجعیت دینی و امامت اهل بیت علیهم السلام
- ۱۲۲ مقصود از «من عنده علم الکتاب»
- ۱۲۶ آیه اعتصام
- ۱۲۶ توضیح
- ۱۲۶ مفهوم «اعتصام»

- ۱۲۷ ----- مقصود از «حبل اللّٰه» -----
- ۱۲۷ ----- کسانی که تمسک به آنان واجب است -----
- ۱۳۰ ----- «حبل اللّٰه» در روایات اهل بیت علیهم السلام -----
- ۱۳۰ ----- حبل اللّٰه در روایات اهل سنّت -----
- ۱۳۲ ----- آیه متی کتاب -----
- ۱۳۶ ----- آیه اوتوا العلم -----
- ۱۳۹ ----- آیه اصطفاء -----
- ۱۴۱ ----- مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از منظر حدیث -----
- ۱۴۱ ----- اشاره -----
- ۱۴۲ ----- حدیث ثقلین -----
- ۱۴۲ ----- متن حدیث -----
- ۱۴۴ ----- تکرار حدیث -----
- ۱۴۵ ----- تصحیح حدیث -----
- ۱۴۹ ----- روایان حدیث ثقلین از صحابه -----
- ۱۵۳ ----- روایان حدیث ثقلین از تابعین -----
- ۱۶۹ ----- حدیث ثقلین وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم -----
- ۱۶۹ ----- فهم نکات حدیث -----
- ۱۷۶ ----- احتجاج به حدیث ثقلین -----
- ۱۷۹ ----- شبهات -----
- ۱۷۹ ----- شبهه اول: عدم تخریج بخاری -----
- ۱۸۱ ----- شبهه دوّم: وجود عطیه در سند -----
- ۱۸۲ ----- شبهه سوّم: وجود علی بن منذر در سند -----
- ۱۸۳ ----- شبهه چهارم: مقصود از اهل بیت علمای امت است -----
- ۱۸۴ ----- شبهه پنجم: عمومیت عترت -----
- ۱۸۷ ----- شبهه ششم: تذکر نه تمسک -----
- ۱۹۱ ----- شبهه هفتم: تفسیر زید بن ارقم -----

- ۱۹۲ شبهه هشتم: تضعیف ذیل حدیث
- ۱۹۳ شبهه نهم: تعارض با حدیث کتاب اللّٰه و سنتی
- ۱۹۸ حدیث مدینه علم
- ۱۹۸ اشاره
- ۱۹۸ الفاظ حدیث
- ۱۹۹ روایت اباصلت
- ۲۰۰ راویان حدیث از صحابه
- ۲۰۱ راویان حدیث از تابعین
- ۲۱۶ تصحیح حدیث حاکم نیشابوری
- ۲۲۴ اعتراف صحابه به اعلیٰ امام علی علیه السلام
- ۲۲۸ اعتراف تابعین به اعلیٰ امام علی علیه السلام
- ۲۲۹ دلالت حدیث
- ۲۳۰ شواهد متنی حدیث «مدینه علم»
- ۲۳۴ شواهد مضمونی حدیث «مدینه علم»
- ۲۳۶ دفع تعارض ها
- ۲۳۹ نقد اشکالات بر حدیث «مدینه علم»
- ۲۳۹ اشاره
- ۲۳۹ اشکال اول: حکم به ضعف حدیث
- ۲۴۳ اشکال دوم: جعلی بودن حدیث
- ۲۴۵ اشکال سوم: تشیع اباصلت هروی
- ۲۴۵ اشکال چهارم: اباصلت منکر الحدیث است
- ۲۴۹ اشکال پنجم: تکذیب متن حدیث
- ۲۵۰ اشکال ششم: اشکال در عصمت امام علی علیه السلام
- ۲۵۲ اشکال هفتم: نشر علم بدون واسطه امام علی علیه السلام
- ۲۵۷ حدیث سفینه
- ۲۵۷ اشاره

- ۲۵۷ الفاظ حدیث
- ۲۵۸ راویان حدیث از صحابه
- ۲۵۸ راویان حدیث از تابعین
- ۲۷۲ تصحیح حدیث
- ۲۷۴ وجه شبه در حدیث
- ۲۷۵ مفاد حدیث
- ۲۷۶ مقصود از «اهل بیت» در حدیث
- ۲۷۷ آیا اهل سنت متمسک به اهل بیت اند؟
- ۲۸۱ حدیث امان
- ۲۸۱ اشاره
- ۲۸۱ الفاظ حدیث
- ۲۸۲ راویان حدیث از صحابه
- ۲۸۴ مقصود از اهل بیت
- ۲۸۶ دلالت حدیث
- ۲۸۹ امام علی علیه السلام رحمهما الله فاروق اعظم و صدیق اکبر
- ۲۸۹ توضیح
- ۲۸۹ بررسی لفظ «صدیق» و «فاروق»
- ۲۹۰ اهل کتاب، مبتکر لقب فاروق بر عمر!!
- ۲۹۱ امام علی علیه السلام صدیق اکبر و فاروق اعظم
- ۳۰۱ حدیث صلی الله علیه وسلم علی مع الحق و الحق مع علی رحمهما الله حدیث «علی مع الحق و الحق مع علی»
- ۳۰۱ اشاره
- ۳۰۱ الفاظ حدیث
- ۳۰۳ راویان حدیث از صحابه
- ۳۰۸ تصریح به صحت حدیث
- ۳۰۸ تصحیح حدیث
- ۳۰۹ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث

۳۱۱	مصادر علوم اهل بيت عليهم السلام
۳۱۱	مصادر علوم اهل بيت عليهم السلام
۳۱۱	اشاره
۳۱۲	عصمت اهل بيت عليهم السلام
۳۱۲	اشاره
۳۱۲	۱ - تعليمات پيامبر صلی الله عليه وآله وسلم
۳۱۳	۲ - استناد به رسول خدا صلی الله عليه وآله وسلم
۳۱۵	۳ - كتاب حضرت علي عليه السلام
۳۱۸	۴ - مصحف فاطمه عليها السلام
۳۱۸	۵ - اشراقات الهي (الهام)
۳۲۱	۶ - علم غيب
۳۲۴	ضرورت عمل به روايات اهل بيت عليهم السلام
۳۲۴	توضيح
۳۲۵	حجيت اخبار ثقات
۳۲۶	ادله حجيت خبر ثقه
۳۲۹	وجوب عمل به اخبار شيعه از اهل بيت عليهم السلام
۳۲۹	توضيح
۳۲۹	الف) ادله وجوب عمل به اخبار اهل بيت عليهم السلام
۳۳۵	ب) ادله وجوب رجوع به احاديث شيعه
۳۳۵	اشاره
۳۳۵	۱ - عدالت و وثاقت راويان شيعي
۳۵۴	۲ - فهرست شناسی دقيق
۳۵۵	۳ - وجود جرح و تعديل راويان
۳۵۶	۴ - رجال مشترك
۳۵۷	۵ - راويان مشترك از معصوم
۳۵۷	۱ تا ۱۳۵

۳۶۷ ۲۷۴ تا ۱۳۶
۳۷۹ ۶ - اختلاف در حدیث
۳۸۱ ۷ - تساهل در نقل از راویان
۳۸۲ ۸ - تبعیض در نقل روایات
۳۸۶ ۹ - عامل سیاست و تعصب
۳۸۶ ۱۰ - محرومیت از حدیث شیعه
۳۸۷ ۱۱ - اشکالی نقضی
۳۸۷ ۱۲ - کتب شیعه راهی برای رسیدن به فقه اهل بیت علیهم السلام
۳۸۸ ۱۳ - تشیع راوی، مضر نیست
۳۸۹ حکم عقل در عمل به روایات مخالف
۳۹۰ میزان در ردّ روایت
۳۹۱ پاسخ به شبهات
۳۹۴ دیدگاه اهل حدیث و متکلمان در عمل به روایات مخالف
۳۹۷ اطلاق در قبول روایات مخالف
۳۹۹ بررسی یک قاعده
۴۰۳ اعتراف به حق
۴۰۴ آثار رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السلام
۴۰۵ بازگشت جمیع علوم به امام علی علیه السلام
۴۰۷ رجوع صحابه به امام علی علیه السلام
۴۱۳ جلوگیری از مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام
۴۱۵ اهل بیت علیهم السلام و تدوین حدیث
۴۱۵ اشاره
۴۱۵ ۱ - دوران امام علی علیه السلام
۴۱۷ ۲ - دوران امام حسن و امام حسین علیهما السلام
۴۱۸ ۳ - دوران امام سجاد علیه السلام
۴۲۰ ۴ - دوران امام باقر علیه السلام

- ۴۲۲ ۵ - دوران امام صادق علیه السلام
- ۴۲۵ ۶ - دوران امام کاظم علیه السلام
- ۴۲۷ ۷ - دوران امام رضا علیه السلام
- ۴۲۸ ۸ - دوران امام جواد علیه السلام
- ۴۲۸ ۹ - دوران امام هادی علیه السلام
- ۴۳۰ ۱۰ - دوران امام حسن عسکری علیه السلام
- ۴۳۱ مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه امام علی علیه السلام
- ۴۳۸ دفاع از حدیث شیعه
- ۴۳۸ اشاره
- ۴۳۹ شبهه اول: تحریف در کتب اربعه شیعه
- ۴۴۰ شبهه دوم: مشکل خطّ غلو
- ۴۴۴ شبهه سوم: مهدّب نبودن تراث حدیثی شیعه!!
- ۴۴۹ شبهه چهارم: تناقض در روایات
- ۴۵۲ شبهه پنجم: اختلاف در ابواب کتاب کافی
- ۴۵۳ شبهه ششم: عدم نقل روایت از امام حسن عسکری علیه السلام
- ۴۵۸ شبهه هفتم: آتھام به حافظان سنت!!
- ۴۵۸ شبهه هشتم: نقد صحابه به جهت دفاع از شریعت
- ۴۶۲ شبهه نهم: انحصار طریق در اهل بیت علیهم السلام
- ۴۶۳ شبهه دهم: دفاع از ابوهریره در نقل حدیث
- ۴۶۵ شبهه یازدهم: روایان شیعه در ترازوی نقد!!
- ۴۶۹ شبهه دوازدهم: جرح بریده بن معاویه عجلی!!
- ۴۷۰ شبهه سیزدهم: جرح لیث البختری
- ۴۷۱ شبهه چهاردهم: نقل کلامی از شیخ طوسی رحمه الله
- ۴۷۵ شبهه پانزدهم: بررسی روایت زراره
- ۴۷۵ شبهه شانزدهم: نقل حدیث از روایان ضعیف
- ۴۷۶ شبهه هفدهم: ضعف روایات شیعه

- شبهه هجدهم: طعن بر هشام بن سالم جوایقی ----- ۴۷۸
- شبهه نوزدهم: طعن بر مؤمن الطاق!! ----- ۴۷۸
- شبهه بیستم: تبعیض در نقل روایت ----- ۴۸۰
- شبهه بیست و یکم: توثیق ابوهریره!! ----- ۴۸۱
- شبهه بیست و دوم: بودن رشد در مخالفت با عامه ----- ۴۸۲
- شبهه بیست و سوم: ادعای اجماعات دروغین!! ----- ۴۸۴
- شبهه بیست و چهارم: تکذیب ابن ابی عمیر ----- ۴۸۷
- شبهه بیست و پنجم: اعتراض بر حیطة وظایف اوصیا ----- ۴۸۹
- شبهه بیست و ششم: تضعیف زراره ----- ۴۹۱
- تأثیر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام بر فقه شیعه ----- ۵۰۰
- اشاره ----- ۵۰۰
- تأثیر مرجعیت اهل بیت صلی الله علیه وسلم علیهما السلام رحمهما الله در فقه شیعه ----- ۵۰۱
- ویژگی اول: غنی بودن از حیث منابع استنباط ----- ۵۰۱
- ویژگی دوم: تدرج در بیان احکام ----- ۵۰۲
- ویژگی سوم: نیاز به عصر تطبیق ----- ۵۰۳
- ویژگی چهارم: محدودیت عصر نبی صلی الله علیه وآله وسلم ----- ۵۰۵
- ویژگی پنجم: اهل بیت علیهم السلام مرجع حل اختلاف ----- ۵۰۵
- ویژگی ششم: اهتمام به حدیث ----- ۵۰۶
- ویژگی هفتم: نیاز به عصر تبیین و توسعه ----- ۵۰۸
- ویژگی هشتم: استقلال فقهی ----- ۵۱۲
- ویژگی نهم: استناد به بیان معصوم ----- ۵۱۶
- ویژگی دهم: تدوین حدیث با نظارت معصوم ----- ۵۱۸
- ویژگی یازدهم: فتح باب اجتهاد ----- ۵۱۹
- ویژگی دوازدهم: عدم افراط در تمسک به روح قانون ----- ۵۲۱
- ویژگی سیزدهم: اقتدا به رسول در تعمیم منابع ----- ۵۲۱
- ویژگی چهاردهم: وفور نصوص ----- ۵۲۲

- اهل بيت عليهم السلام از دیدگاه اهل سنت ۵۲۴
- اشاره ۵۲۴
- امام علی علیه السلام از دیدگاه اهل سنت ۵۲۵
- عظمت حضرت علی علیه السلام در احادیث نبوی ۵۲۵
- گواهی صحابه ۵۲۵
- گواهی تابعین ۵۲۶
- اعتراف علمای اهل سنت ۵۲۶
- امام حسن علیه السلام از دیدگاه اهل سنت ۵۳۰
- ولادت امام حسن علیه السلام ۵۳۰
- امام حسن علیه السلام از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ۵۳۱
- امام حسن علیه السلام از دیدگاه صحابه و تابعین ۵۳۲
- امام حسن علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت ۵۳۴
- کرم امام حسن علیه السلام ۵۳۶
- عبادت امام حسن علیه السلام ۵۳۷
- بلاغت امام حسن علیه السلام ۵۳۷
- حلم امام حسن علیه السلام ۵۳۸
- خلافت امام حسن علیه السلام ۵۳۸
- شهادت امام حسن علیه السلام ۵۴۰
- از کلمات امام حسن علیه السلام ۵۴۱
- امام حسین علیه السلام در کتب اهل سنت ۵۴۵
- اشاره ۵۴۵
- ولادت امام حسین علیه السلام ۵۴۵
- عبادت امام حسین علیه السلام ۵۴۶
- حلم امام حسین علیه السلام ۵۴۷
- فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ۵۴۸
- گفتار صحابه درباره امام حسین علیه السلام ۵۵۰

- ۵۵۲ امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین
- ۵۵۲ امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۵۵۴ شهادت امام حسین علیه السلام
- ۵۵۵ امام سجاد علیه السلام از دیدگاه اهل سنت
- ۵۵۵ ولادت امام سجاد علیه السلام
- ۵۵۵ نامگذاری
- ۵۵۶ حلم امام سجاد علیه السلام
- ۵۵۶ عظمت امام سجاد علیه السلام
- ۵۵۸ کرم و جود امام سجاد علیه السلام
- ۵۵۹ عبادت امام سجاد علیه السلام
- ۵۵۹ گریه طولانی بر امام حسین علیه السلام
- ۵۵۹ صبر امام سجاد علیه السلام
- ۵۶۰ امام سجاد علیه السلام از دیدگاه سلف
- ۵۶۸ دیدگاه مورخان اهل سنت درباره امام سجاد علیه السلام
- ۵۷۴ امام سجاد علیه السلام از دیدگاه متأخرین
- ۵۷۵ اعتراف اهل سنت به امامت حضرت سجاد علیه السلام
- ۵۷۵ احادیث امام سجاد علیه السلام
- ۵۷۷ شهادت امام سجاد علیه السلام
- ۵۷۸ امام باقر علیه السلام از دیدگاه اهل سنت
- ۵۷۸ بشارت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
- ۵۷۹ عبادت امام باقر علیه السلام
- ۵۸۰ جود امام باقر علیه السلام
- ۵۸۱ معجزات امام باقر علیه السلام
- ۵۸۲ امام باقر علیه السلام از دیدگاه معاصرین
- ۵۸۳ امام باقر علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۵۹۲ تصریح به امامت

- ۵۹۴ شهادت امام باقر علیه السلام
- ۵۹۵ امام صادق علیه السلام از دیدگاه اهل سنت
- ۵۹۵ ولادت و وفات امام صادق علیه السلام
- ۵۹۶ علم امام صادق علیه السلام
- ۵۹۷ اخلاص امام صادق علیه السلام
- ۵۹۸ سخاوت امام صادق علیه السلام
- ۵۹۹ بردباری و گذشت امام صادق علیه السلام
- ۶۰۰ مناظره امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه
- ۶۰۱ امام صادق علیه السلام از دیدگاه معاصرین خود
- ۶۰۳ امام صادق علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۶۰۸ اعتراف به امامت امام صادق علیه السلام
- ۶۱۱ احادیثی از امام صادق علیه السلام
- ۶۱۷ امام کاظم علیه السلام از دیدگاه اهل سنت
- ۶۱۷ ولادت امام کاظم علیه السلام
- ۶۱۷ عبادت امام کاظم علیه السلام
- ۶۱۸ گذشت و بردباری امام کاظم علیه السلام
- ۶۱۹ توبه بَشْر حافی به واسطه امام کاظم علیه السلام
- ۶۲۰ امام کاظم علیه السلام از دیدگاه معاصرین خود
- ۶۲۱ امام کاظم علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۶۲۷ اعتراف اهل سنت به امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
- ۶۳۲ امام رضا علیه السلام از دیدگاه اهل سنت
- ۶۳۲ تاریخ ولادت و شهادت
- ۶۳۲ نصّ بر امامت
- ۶۳۳ فضایل امام رضاعلیه السلام
- ۶۳۴ کلمات اهل سنت درباره امام رضاعلیه السلام
- ۶۳۸ نقد شبهات ابن تیمیه

- ۶۴۲ ترس عباسیان از علویان
- ۶۴۳ عصر مأمون عباسی
- ۶۴۵ سیاست مأمون در مواجهه با مشکلات
- ۶۴۷ موضع امام رضا علیه السلام در مقابل سیاست مأمون
- ۶۴۸ شهادت امام رضا علیه السلام
- ۶۵۲ امام جواد علیه السلام از دیدگاه اهل سنت
- ۶۵۲ تاریخ ولادت
- ۶۵۲ نصّ بر امامت
- ۶۵۳ القاب حضرت جواد علیه السلام
- ۶۵۳ عظمت امام جواد علیه السلام در سنین کودکی
- ۶۵۷ امام جواد علیه السلام از دیدگاه اهل سنت
- ۶۶۰ برخی از احادیث امام جواد علیه السلام
- ۶۶۴ امام هادی صلی الله علیه وسلم علیه السلام رحمهما الله از دیدگاه اهل سنت
- ۶۶۴ تاریخ ولادت و وفات
- ۶۶۴ القاب حضرت هادی علیه السلام
- ۶۶۵ نصّ بر امامت
- ۶۶۶ امام هادی علیه السلام در کلمات اهل سنت
- ۶۷۲ امام حسن عسکری علیه السلام از دیدگاه اهل سنت
- ۶۷۲ ولادت حضرت
- ۶۷۲ نصّ بر امامت
- ۶۷۳ امام حسن عسکری علیه السلام در کلمات اهل سنت
- ۶۷۷ فضایل امام حسن عسکری علیه السلام
- ۶۸۰ تاریخ شهادت
- ۶۸۱ امام مهدی علیه السلام از دیدگاه اهل سنت
- ۶۸۱ ولادت امام مهدی علیه السلام
- ۶۸۱ اشاره

- ۱ - علامه شمس الدين قاضي ابن خلکان شافعی (متوفای ۶۸۱ ه. ق) ----- ۶۸۱
- ۲ - علامه صلاح الدين خليل بن أيبك صفدى ----- ۶۸۱
- ۳ - ابن اثير جزرى ----- ۶۸۲
- ۴ - علامه مير خواند ----- ۶۸۲
- ۵ - على بن حسين مسعودى (متوفای ۳۴۶ ه. ق) ----- ۶۸۲
- ۶ - ابوالفداء اسماعيل بن على شافعی (متوفای ۷۳۲ ه. ق) ----- ۶۸۳
- ۷ - علامه محمد فرید وجدى ----- ۶۸۳
- ۸ - سبط بن جوزى ----- ۶۸۳
- ۹ - محمد بن طلحه شافعی ----- ۶۸۴
- ۱۰ - شمس الدين محمد بن طولون حنفى (متوفای ۹۵۳ ه. ق) ----- ۶۸۴
- ۱۱ - ميرزا محمد بن رستم بدخشى شافعی ----- ۶۸۴
- ۱۲ - احمد بن حجر هيثمى شافعی ----- ۶۸۴
- ۱۳ - محيى الدين بن عربى ----- ۶۸۵
- ۱۴ - مؤمن بن حسن شبلنجى شافعی (متوفای ۱۲۹۸ ه. ق) ----- ۶۸۵
- ۱۵ - ابوالوليد محمد بن شحنه حنفى ----- ۶۸۵
- ۱۶ - شيخ محمد بن على صبان شافعی ----- ۶۸۶
- ۱۷ - شيخ صفى الدين عبدالمؤمن بغدادى (متوفای ۷۳۹ ه. ق) ----- ۶۸۶
- ۱۸ - شيخ زين الدين عمر بن وردى (متوفای ۷۴۹ ه. ق) ----- ۶۸۶
- ۱۹ - ابوالعباس احمد بن على قلقشندى شافعی ----- ۶۸۶
- ۲۰ - ابو عبدالله ياقوت حموى ----- ۶۸۶
- ۲۱ - محمد امين بغدادى معروف به سويدى ----- ۶۸۸
- ۲۲ - ابن خلدون مغربى (متوفای ۸۰۸ ه. ق) ----- ۶۸۸
- ۲۳ - ابوالفتح محمد بن عبدالكريم شهرستانى (متوفای ۵۴۸ ه. ق) ----- ۶۸۸
- ۲۴ - نور الدين ابن صباغ مالکى ----- ۶۸۸
- ۲۵ - محمد بن محمود بخارى معروف به خواجه پارسا حنفى ----- ۶۸۹
- ۲۶ - ملاعلى قارى حنفى مکی (متوفای ۱۰۱۴ ه. ق) ----- ۶۸۹

- ۶۸۹ - ۲۷ - فضل بن روز بهان
- ۶۸۹ - ۲۸ - جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی حنفی (متوفای ۷۵۰ ه.ق.)
- ۶۹۰ - ۲۹ - قاضی بهلول بهجت افندی
- ۶۹۰ - ۳۰ - حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸ ه.ق.)
- ۶۹۰ - ۳۱ - احمد امین مصری
- ۶۹۰ - ۳۲ - شیخ حسین بن محمد دیار بکری مالکی (متوفای ۹۶۶ ه.ق.)
- ۶۹۱ - ۳۳ - شمس الدین ذهبی شافعی (متوفای ۷۴۸ ه.ق.)
- ۶۹۱ - ۳۴ - فخر رازی شافعی
- ۶۹۲ - ۳۵ - علامه نسابه سید محمد بن حسین حسینی سمرقندی مدنی (متوفای ۹۹۶ ه.ق.)
- ۶۹۲ - ۳۶ - شریف انس کُتبی حسنی
- ۶۹۳ - ۳۷ - شیخ عبدالله بن محمد شبرایوی مصری شافعی (متوفای ۱۱۷۲ ه.ق.)
- ۶۹۴ - ۳۸ - ابن عماد دمشقی حنبلی (متوفای ۱۰۸۹ ه.ق.)
- ۶۹۴ - ۳۹ - جمال الدین احمد بن علی حسینی معروف به ابن عنیه (متوفای ۸۲۸ ه.ق.)
- ۶۹۴ - ۴۰ - محمد بن عبدالرسول برزنجی شافعی (متوفای ۱۱۰۳ ه.ق.)
- ۶۹۴ - ۴۱ - ابوالبرکات نعمان بن محمود آلوسی حنفی (متوفای ۱۳۱۷ ه.ق.)
- ۶۹۵ - کسانی که مهدی را همان موعود جهانی می دانند
- ۶۹۸ - مهدی علیه السلام از آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم است
- ۷۰۱ - سیره و اخلاق مهدی علیه السلام
- ۷۰۲ - علم مهدی علیه السلام
- ۷۰۴ - نقد مرجعیت دینی صحابه
- ۷۰۴ - اشاره
- ۷۰۵ - نقدی بر مرجعیت دینی صحابه
- ۷۰۹ - بررسی حدیث صلی الله علیه وسلم اصحابی کالتجوم رحمهما الله
- ۷۰۹ - توضیح
- ۷۰۹ - مفهوم صحابه
- ۷۱۰ - مفهوم اصطلاحی صحابه

۷۱۰	آرای مختلف در مورد صحابی
۷۱۱	تضعیف حدیث «اصحابی کالنجوم»
۷۱۴	بررسی کلی روایات
۷۱۵	البانی و تضعیف سندهای حدیث
۷۱۹	بررسی دلالت حدیث
۷۲۷	فهرست منابع
۷۲۷	قسمت اول
۷۳۶	قسمت دوم
۷۴۴	قسمت سوم
۷۶۹	فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران
۷۷۸	درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و پاسخ به شبهات / تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۶۳۷ص.

یادداشت: چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۶.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: مرجعیت

موضوع: اجتهاد و تقلید

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۱

رده بندی کنگره: BP۱۶۷/۴، م ۴ ۱۳۸۵

سرشناسه: رضوانی، علی اصغر، ۱۳۳۱ -

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

شابک: ۳۶۰۰۰ ریال ۹۶۴-۸۴۸۴-۹۴-۵؛ ۴۱۰۰۰ ریال (چاپ دوم)

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۸۳۲۷

ص: ۱

اشاره

آیات و روایات متعددی، محوریت و مرجعیت دینی اهل بیت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه وآله وسلم را بیان نموده اند که شیعه اثنی عشری در مطابعت از آن پیش قدم بوده و پیروان دیگر فرق اسلامی هم به جز معدود افرادی کج اندیش بر این مرجعیت و محوریت اعتراف دارند و تنها راه حل اختلافات و محور وحدت اسلامی، قبول مرجعیت دینی آن بزرگواران می باشد.

کتاب در پیش رو ضرورت و نیاز جامعه بشری را به مرجعیت دینی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بیان داشته و آیات و روایات و مستندات مربوطه را با قلمی زیبا و روان برای مشتاقان صراط مستقیم تبیین نموده است.

امید است با نشر معارف اسلامی بتوانیم خدمتی ناچیز به جامعه اسلامیمان کرده باشیم.

از همه عزیزانی که ما را در ترویج اسلام ناب محمدی صلی الله علیه وآله وسلم یاری می نمایند مخصوصاً حضرت آیت الله وافی تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم استاد ارجمند جناب آقای حاج علی اصغر رضوانی، کمال تشکر و امتنان را دارم.

امید است این اثر مورد رضایت حضرت حقّ جلّ جلاله و توجّه حضرت صاحب الزمان اروحنا له فداه قرار گیرد. در خاتمه راهنمایی های سروران گرامی را بر دیده منت می نهیم.

مدیر مسؤول انتشارات

مسجد مقدّس جمکران

حسین احمدی

ص: ۷

یکی از مباحث مهمی که در این عصر و زمان می تواند تا حدود زیادی زمینه ساز تقریب و تألیف صفوف مسلمین شده و مردم را به حق و حقیقت نزدیک تر کند، بحث از مرجعیت دینی و علمی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. بحث از این که چه راهی برای رسیدن به حقایق قرآنی و سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر به واقع است و یا به تعبیر دیگر تعیین دارد به جهت آن که از عصمت برخوردار بوده و از هر گونه خطا و اشتباه به دور است. اهل سنت می گویند: بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راه صحیح برای رسیدن به سنت واقعی و تبیین و توضیح آن، راه عموم صحابه است. ولی شیعه امامیه به تبع برخی از آیات و روایات و نیز ادله عقلی و تاریخی معتقد است که تنها راهی که می تواند ما را به حقیقت کتاب و سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله برساند طریق اهل بیت معصوم اوست.

بحث از حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام و مرجعیت دینی آن بزرگواران از بحث های کاربردی است که در این زمان نیز می تواند جنبه علمی داشته و تأثیر به سزایی در عملکرد مسلمانان داشته باشد. همان طوری که برخی از بزرگان شیعه همچون حضرت آیت الله العظمی بروجردی بعد از طرح آن در مجامع علمی اهل سنت همچون الأزهر افکار بسیاری از بزرگان آنان را به سوی اهل بیت علیهم السلام جلب کرد و لذا تا حدودی انصاف به خرج داده و مفتی و رئیس ازهر مصر در عصر خود شیخ محمد شلتوت را بر آن داشت تا فتوای معروف خود به جواز تعبد به فقه اهل بیت علیهم السلام را صادر کند. فتوایی که مورد توجه دیگر علمای اهل سنت قرار گرفته و آن را تأیید نمودند.

بعد از مطالعه فراوان در فقه شیعه و مرجعیت اهل بیت علیهم السلام پی به اعتبار شیعه جعفری برده و فتوای معروف خود را در جواز تعیّد به مذهب جعفری صادر می کند و می فرماید: «مذهب جعفری، معروف به مذهب شیعه امامی اثنا عشری، مذهبی است که تعیّد به آن شرعاً جایز است، همانند سایر مذاهب اهل سنت، لذا سزاوار است بر مسلمانان که آن را شناخته و از تعصّب به ناحق نسبت به مذاهبی معین خلاصی یابند».^(۱)

شیخ أزهري، دکتر محمد محمد فحام نیز در تقریظی که بر فتوای شلتوت نوشت نظر او را تأیید کرده، فرمود: «من از شیخ محمود شلتوت و اخلاق، علم، گستردگی اطلاع، بهره مندی از لغت عرب، تفسیر قرآن و اصول فقه او در عجبم. او فتوا به جواز تعبد به مذهب شیعه امامیه را صادر کرده است. شک ندارم که فتوای او اساس محکمی دارد، که اعتقاد من نیز همان است».^(۲)

و نیز می فرماید: «خدا رحمت کند شیخ شلتوت را که به این معنای کریم التفات نمود و با آن فتوای صریح و شجاعانه ای که صادر کرد خودش را جاودانه ساخت، او فتوا به جواز عمل به مذهب شیعه امامیه داد، از آن جهت که مذهبی است فقهی و اسلامی، و اعتماد آن بر کتاب و سنت و دلیل محکم است...».^(۳)

شیخ محمد غزالی نیز می گوید: «من معتقدم که فتوای استاد اکبر؛ شیخ محمود شلتوت، راه طولانی را در تقریب بین مسلمان پیموده است... عمل او در حقیقت تکذیب خیالاتی است که مستشرقین در سر می پروراندند، آنان در این خیال بودند که کینه ها و اختلافاتی که بین مسلمانان است بالاخره روزی امت اسلامی را از هم خواهد پاشید و قبل از آن که به وحدت برسند و تحت لوای واحد در آیند، آنان را نابود خواهد کرد. ولی این فتوا در نظر من شروع راه و اولین کار است».^(۴)

ص: ۱۰

۱- ۱. رافعی، اسلامنا، ص ۵۹؛ مجله رساله الاسلام، تاریخ ۱۳ ربیع الاول ۱۳۷۸ هجری، قاهره.

۲- ۲. فی سبیل الوحده الإسلامیه، ص ۶۴.

۳- ۳. همان.

۴- ۴. دفاع عن العقیده والشریعه، ص ۲۵۷.

عبدالرحمن نجار، مدیر مساجد قاهره می گوید: «ما نیز فتوای شیخ شلتوت را محترم شمرده و به آن فتوا می دهیم و مردم را از انحصار در مذاهب چهار گانه بر حذر می داریم. شیخ شلتوت، امامی است مجتهد، رأی او صحیح و عین حق است، چرا باید در اندیشه و فتاویمان، اکتفا بر مذاهب معینی نماییم، در حالی که همه آنان مجتهد بودند؟»^(۱)

استاد احمد بک، استاد شیخ شلتوت و ابوزهره می گوید: «شیعه امامیه همگی مسلمان اند و به خدا و رسول و قرآن و هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، ایمان دارند. در میان آنان از قدیم و جدید فقیهانی بزرگ و علمایی در هر علم و فن دیده می شود. آنان تفکری عمیق داشته و اطلاعاتی وسیع دارند. تألیفات آنان به صدها هزار می رسد و من بر مقدار زیادی از آن ها اطلاع پیدا نمودم.»^(۲)

شیخ محمد ابوزهره نیز می نویسد: «شکی نیست که شیعه، فرقه ای است اسلامی،... هر چه می گوید به خصوص قرآن یا احادیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک می کند. آنان با همسایگان خود از سنی ها دوست بوده و از یکدیگر نفرت ندارند.»^(۳)

دکتر حامد حنفی داود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می گوید: «از اینجا می توانم برای خواننده متدبر آشکار سازم که تشیع آن گونه که منحرفان و سفیانی ها گمان می کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبد الله بن سبأ و دیگر شخصیت های خیالی در تاریخ، نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته است و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی توانست به روح تجدد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد به حدی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد.»^(۴)

ص: ۱۱

۱- ۵. فی سبیل الوحده الاسلامیه، ص ۶۶.

۲- ۶. تاریخ التشریح الاسلامی.

۳- ۷. تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۳۹.

۴- ۸. نظرات فی الکتب الخالده، ص ۳۳.

او همچنین در تقریظی که بر کتاب «عبد الله بن سبأ» زده می نویسد: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می گذرد و ما شاهد صدور فتاوایی از جانب علما بر ضد شیعه هستیم، فتاوایی ممزوج با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته اند، همان گونه که از آرای نمونه و ثمرات ذوق های آنان محروم بوده اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر عالم علم و دانش رسیده، بیشتر است از خساراتی که توسط این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت، ساحت شیعه از آن میزبان است. و تو را بس، این که امام جعفر صادق (ت ۱۴۸ ه. ق) پرچم دار فقه شیعی - استاد دو امام سنی است: ابوحنیفه نعمان بن ثابت (ت ۱۵۰ ه. ق) و ابو عبدالله مالک بن انس (ت ۱۷۹ ه. ق) و به همین جهت است که ابوحنیفه می گوید: اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می شد. مقصود او همان دو سالی است که از علم فراوان جعفر بن محمد بهره ها برده بود. و مالک بن انس می گوید: من کسی را فقیه تر از جعفر بن محمد ندیدم».^(۱)

دکتر عبد الرحمن کیالی یکی از شخصیت های حلب در نامه خود به علامه امینی رحمه الله می نویسد: «عالم اسلامی همیشه نیاز شدید به مثل این تحقیقات دارد... چرا بعد از وفات رسول اعظم، بین مسلمین اختلاف شد و در نتیجه بنی هاشم از حق خود محروم شدند؟ و نیز سزاوار است که از عوامل انحطاط و انحلال مسلمانان سخن به میان آید، چه شد که مسلمانان به این وضع امروز مبتلا شده اند؟ آیا ممکن است آنچه از دست مسلمانان رفته با رجوع به تاریخ اصیل و اعتماد بر آن، باز گرداند؟».^(۲)

ما در صدد بحث از این موضوع مهم هستیم تا به حول و قوه الهی بتوانیم در وحدت امت اسلامی تحت لوای اهل بیت علیهم السلام و شناسایی آنان به جامعه سهیم باشیم.

علی اصغر رضوانی

ص: ۱۲

۱- ۹. عسکری، عبد الله بن سبأ، ج ۱، ص ۱۳.

۲- ۱۰. الغدیر، ج ۴، ص ۴ و ۵.

مفهوم مرجعیت دینی اهل بیت صلی الله علیه وسلم علیهما السلام رحمهما الله

مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از موضوعات مورد اختلاف بین شیعه و اهل سنت است شیعه امامیه با استفاده از ادله عقلی و تاریخی و با تمسک به آیات و روایات شیعه و سنی، معتقد است بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به انسان های معصومی نیاز است که بتوانند سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را تبیین نموده و در موارد اختلافی پناه مردم باشند و اینان کسانی جز اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیستند. در مقابل، اهل سنت توجهی به اهل بیت نداشته، سنت صحابه را حجت می دانند. در این جا موضوع «مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام» را از راه های مختلف بررسی می کنیم.

مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از منظر عقل و تاریخ را می توان از چند راه تبیین نمود:

راه اول: اهل بیت علیهم السلام راهی به سنت واقعی

این راه را با ذکر مقدماتی بیان خواهیم کرد:

مقدمه اول: منابع تشریح و استنباط

بعد از ایمان به خدا، رسول و روز قیامت، شاید مهم ترین سؤال این باشد که از چه منبعی باید دین خدا را در اصول و فروع، فراگرفت؟

خداوند متعال بندگان خود را مکلف به اطاعت از دستورات خود نموده است و احکام و قوانین را وضع کرده که سعادت دنیا و آخرت آنان را تضمین نماید. امّا این احکام و قوانین نیازمند منبع معتبر و مطمئنی است تا پشتوانه آنها قرار گیرد. بنابراین سرچشمه های استنباط و تشریح از مسائل بسیار مهمی است که در هر دین و مذهبی باید مورد توجه قرار گیرد. اصولاً در اغلب حالات، مشکل عمده در مذاهب و آرای فقهی و عقیدتی، اختلافات در مصادر و منابعی است که علما در شناخت دین خدا به آن مراجعه می کنند و لذا بحث از منابع و مصادر از جایگاه ویژه ای برخوردار است.

مقدمه دوم: کتاب و سنت نبوی دو منبع تشریح

قرآن و سنت نبوی، و به تعبیری کلی تر، کتاب های آسمانی و سنت پیامبران، دو منبع مهم و اساسی از منابع تشریح و استنباط دین و احکام الهی در ادیان است.

مصدر و منبع اول برای احکام خدا نزد همه مسلمانان قرآن کریم است و بعد از آن، دومین مصدر و منبع، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم - قول، فعل و تقریر ایشان - است، که راه گشای مردم به سوی حقیقت قرآن کریم است. سنت؛ منبعی است که عهده دار شرح و تفصیل مجملات و متشابهات قرآن است، اموری که در قرآن به صورت کلی بیان شده، شرح و تفصیل آن برعهده سنت است.

سنت نبوی از جایگاه ویژه‌ای در استنباط و تشریح برخوردار است، ولی راه رسیدن به آن با مشکلات و عقبه‌های فراوانی همراه است. شاید بتوان گفت این مشکلات از مهم‌ترین گرفتاری‌هایی بوده که مسلمانان و به طور کلی فرهنگ اسلام به آنها مبتلا گشته است؛ زیرا اگر راه رسیدن به حدیث پیامبر برای مسلمانان میسر و آسان بود، این همه اختلافات در فروع و اصول دین و این گونه انحرافات در تاریخ و فرهنگ غنی اسلام پدید نمی‌آمد. اینک به برخی از این مشکلات که مربوط به سنت نبوی است اشاره می‌کنیم:

۱ - اهتمام نداشتن صحابه به ضبط حدیث

۱ - اهتمام نداشتن صحابه به ضبط حدیث

با مراجعه به تاریخ صحابه روشن می‌گردد که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چندان اهمیتی به سؤال از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ضبط حدیث نداشته‌اند که این خود معلول عواملی است:

الف) عامل سیاسی

از آنجا که قریش برای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برنامه ریزی می‌کردند، از ابتدا در صدد برآمدند که مانع کتابت و نشر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم - از هر طریق ممکن - شوند.

عبدالله بن عمرو می‌گوید: من هر چه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌شنیدم، می‌نوشتم تا آن را حفظ کنم. قریش مرا از این کار نهی کرد، آنان گفتند که تو هر چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌شنوی، می‌نویسی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بشری است که در حال غضب و رضا سخن می‌گوید. من از نوشتن حدیث دست کشیدم و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیده و موضوع را بر آن حضرت بازگو کردم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با انگشت مبارک به دهان خود اشاره کرده و فرمود: بنویس، قسم به کسی که جانم به دست اوست، از این دهان به غیر از حق چیز دیگری خارج نمی‌شود. (۱)

ب) اشتغال به امر معاش

زندگی در مدینه بسیار سخت بود، مردم با سختی و زحمت فراوان مخارج خود را به دست می‌آوردند، لذا تنها برخی از مردم که کار

ص: ۱۷

کمتری داشتند، دائماً یا بیشتر اوقات با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به سر می بردند و از محضر آن حضرت بهره مند می شدند و بقیه، یا از سخنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بی خبر بودند و یا توسط کسانی که خدمت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف می شدند، استفاده می بردند.

ج) سؤال نکردن از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

صحابه عادت نداشتند که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در امور دین سؤال کنند و گروهی تنها به انتظار می نشستند تا شخصی اعرابی و بادیه نشین نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شود و در امور دین سؤال کند، تا آنان نیز از جواب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بهره مند شوند. (۱)

امام علی علیه السلام می فرماید: «این گونه نبود که همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از آن حضرت سؤال کنند و بفهمند، بلکه برخی از آنان سؤال می کردند، ولی جواب آن را نمی فهمیدند. آنان دوست داشتند که اعرابی یا شخص تازه واردی بیاید از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سؤال کند، و رسول خدا جوابی دهد تا از آن استفاده کنند». (۲)

د) نبود آینده نگری

صحابه اهتمام چندانی به سؤال و حفظ حدیث نمی دادند؛ زیرا غالب آنان گمان نداشتند که بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بسیاری از کشورها فتح می شود و اسلام و مسلمانان به سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم احتیاج فراوان پیدا می کنند.

۲ - منع تدوین و کتابت و نشر حدیث

مشکل زمانی مضاعف و دوچندان شد که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بزرگان مدرسه خلفا و در رأس آنان، ابوبکر و عمر از نشر و تدوین و کتابت حدیث جلوگیری کردند، همان حدیث های اندکی هم که میان صحابه بود و برخی نیز مکتوب شده بود، نه تنها از نشر و تدوین و نقل آن جلوگیری شد، بلکه به امر خلیفه به آتش کشیده شد.

ابن عباس می گوید: «هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گروهی؛ از جمله عمر بن خطاب در حجره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: صحیفه و دوات بیاورید تا در آن مطالبی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید. عمر گفت: مرض بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم غلبه کرده، کتاب خدا نزد ما بس است. در این بین نزاع شد، گروهی جانب عمر را گرفته و مانع آوردن

ص: ۱۸

۱- ۱۲. الاصول العامه للفقہ المقارن، ص ۱۷۲.

۲- ۱۳. سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۰.

صحیفه و دوات شدند و عده ای دیگر اصرار داشتند که وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مکتوب شود. نزاع که بالا گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنان را از حجره بیرون کرد و فرمود: نزد من نزاع سزاوار نیست» (۱).

ذهبی می گوید: ابوبکر بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مردم را جمع کرد و به آنان گفت: شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم احادیث مختلف نقل می کنید و دیگران نیز بعد از شما بیشتر اختلاف خواهند کرد، هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل حدیث نکنید و هر گاه که یکی از شما از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سؤال شد، بگوید: بین ما و شما کتاب خداست، حلال آن را حلال، حرام آن را حرام شمارید. (۲)

همو از عایشه نقل می کند: پدرم پانصد حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جمع نمود. شبی تا صبح فکر کرد که با آنها چه کند. صبح که شد به من گفت: دخترم! حدیث هایی که نزد توست بیاور و آن گاه آتشی خواست و همه آنها را سوزانید... (۳)

عمر بن خطاب نیز بعد از ابوبکر همین سیاست خطرناک را دنبال نمود. ابن سعد می گوید: «احادیث در عهد عمر بن خطاب زیاد شد. او مردم را قسم داد که هر چه حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نزد خود دارند، نزد او حاضر کنند. بعد از آن که حاضر شد، دستور داد تا همه را به آتش بکشند» (۴).

عمر حتی کسانی را که به عنوان والی به شهر یا کشوری می فرستاد، دستور می داد تا حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منتشر نکنند.

قرظله بن کعب می گوید: «عمر بن خطاب مرا به کوفه به عنوان والی فرستاد و تا جایی نزدیک مدینه مرا بدرقه نمود و در علت این کار به من گفت: ... تو از اصحاب پیامبری و با ورود تو به کوفه مردم انتظار دارند برای آنها حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کنی، ولی تو تا می توانی آنان را مشغول به قرآن کن و از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای آنان نقل مکن، من تو را در این امر پشتیبانی می کنم...» (۵).

ص: ۱۹

-
- ۱-۱۴. صحیح بخاری، کتاب العلم، ح ۱.
 - ۲-۱۵. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳.
 - ۳-۱۶. همان، ج ۱، ص ۵.
 - ۴-۱۷. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۰؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۲۹۲.
 - ۵-۱۸. همان، ج ۶، ص ۷؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۷۳، ح ۲۸۵ و ۲۸۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۲؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۱۰.

حتی امثال ابوهریره را به خاطر نشر حدیث تهدید به تبعید کرد، و عده ای را نیز به همین جهت زندانی نمود. (۱)

این سنت در عصر خلافت عثمان و معاویه نیز دنبال شد. لذا دستور دادند: کسی حق ندارد غیر از آنچه در عهد ابوبکر و عمر حدیث شنیده روایت کند. (۲)

به همین جهت و جهاتی دیگر، مسلمانان بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مشکل کمبود در منابع تشریح و استنباط مواجه شدند. و این خود سبب شد که مسلمانان هر چه زودتر به رأی و اجتهاد و قیاس و استحسان و اصول دیگر روی آورند و در نتیجه از بسیاری مصالح حقیقی و آثار طبیعی که مترتب بر احکام واقعی است، محروم گشتند. ولی این جبری نبود، امری بود که مدرسه خلفا آن را ایجاد کرده و پیروان خود را به این گرداب وارد کردند.

مقدمه چهارم: ضرورت راهی به سوی سنت واقعی!

سؤالی که در اینجا مطرح است این که: آیا ممکن است خداوند بنندگان خود را بعد از رسولش به خودشان وا گذاشته باشد بدون هیچ راهنمایی که آنان را به احکام واقعی دعوت کند؟ آیا با رحمانیت و لطف الهی سازگار است که مردم را بعد از رسولش در شک ها و تردیدها رها کرده و برای آنان راهی معین نکند تا از آن طریق به سرچشمه زلال معارف نبوی دست بیابند؟ آیا خداوند متعال برای مردم، بعد از قرآن و سنت نبوی راهی پیش رویشان نهاده تا توسط آن به حقیقت کتاب و سنت نبوی رهنمون گردند؟ یا این که بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار است مردم از سنت نبوی محروم شوند و راهی برای رسیدن به آن نیست مگر از طریق صحابه که به صورت ظن و گمان به دست ما خواهد رسید؛ زیرا آنان معصوم نبودند، تا سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بدون اشتباه تبیین کنند.

ص: ۲۰

۱- ۱۹. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۰۶؛ تاریخ دمشق، ج ۳۹، ص ۱۰۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۴۹؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۱۰؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲- ۲۰. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۶۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۰؛ کامل ابن عدی، ج ۳، ص ۲۶۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۱۸، کتاب الزکاه، باب النهی عن المسأله و... .

نتیجه: مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در عین این که رهبری سیاسی جامعه را برعهده داشت پاسخگوی نیازهای جامعه در زمینه اعتقادات و فقه و مسائل اخلاقی بود. و به یقین می دانست که احتیاج مسلمانان به این امور دائمی و همیشگی خواهد بود، لذا به طور قطع مسلمانان نیازمند مرجعی مورد اطمینان هستند، تا بتواند جوابگوی آنان در ابعاد مختلف دینی باشد و آنان را به حق رهنمون شود و لذا از ابتدای بعثت و حتی قبل از بعثت به فکر چاره ای برآمد تا این خلأ را، با پرورش فردی که برای این امر مهم قابلیت دارد، برای بعد از خود پر کند. با مراجعه به تاریخ و حدیث پی خواهیم برد که آن کس غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام نبوده است.

راه دوم: ضرورت حفظ سنت توسط معصوم

این راه را نیز با ذکر مقدماتی بیان خواهیم کرد:

مقدمه اول: ضرورت ارتباط با خداوند

انسان عصاره خلقت است و کمال او در رسیدن به لقای الهی است که از طریق عمل به شریعت همراه با توجه به باطن آن می تواند به این مقصد اعلی برسد.

مقدمه دوم: حقیقت بعد تشریح

شاید عده ای گمان کنند که بعد تشریح، همان بیان حلال و حرام و امور مربوط به جنبه عملی و سیر و سلوک انسان است. ولی حقیقت این است که بعد تشریح شامل تمام مفاهیمی می شود که مربوط به اعتقاد، اخلاق و سلوک و رفتار انسان است. قرآن آشکارا اشاره می کند که وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شامل تمام زمینه ها می شود آنجا که می فرماید: «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ (۱) «و قرآن را بر تو نازل

ل کردیم تا آنچه برای مردم نازل شده، تبیین نمایی.» پس وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیان آیات قرآن است و روشن است که معارف قرآن، اختصاص به بیان حلال و حرام در ناحیه سلوک

ص: ۲۱

و رفتار ندارد، بلکه بعد عملی تنها بخش کوچکی از حقایق قرآن را در برمی گیرد. و کسی هرگز نمی تواند ادعا کند که در آن ابعاد مختلف به قرآن اکتفا کرده از بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بی نیاز است.

مقدمه سوم: ضرورت ارتباط با وسائط

روشن است که بین غیب الغیوب، که همان ذات مقدس باری تعالی است، با عوالم پایین به ویژه عالم انسان، ارتباط برقرار است و این ارتباط از طریق رابطی باید باشد که مخلوق خداوند است، و این وجوب اتصال و عدم انقطاع بین عالم ربوبی و مخلوقات، خصوصاً انسان، عین توحید است، چرا که توحید انوعی دارد که یکی از آنها توحید افعالی است و از دیگر اقسام آن توحید در تشریح و قانون گذاری، توحید در حق الطاعه و نیز توحید در حاکمیت و ربوبیت است.

ارتباط خداوند با مخلوقات در دو بخش قابل تصور است.

۱ - خداوند به طور مستقیم و بدون واسطه با هر فرد بشر ارتباط پیدا کند، که این خلاف نظام خلقت است.

۲ - ارتباط توسط افراد باشد. افراد نیز می توانند از جنس بشر باشند یا ملائکه. و از آن جا که واسطه فیض تشریح الهی، باید از جنس خود بشر باشد تا بتواند الگو و اسوه دیگر افراد باشد در نتیجه آن واسطه نمی تواند از جنس ملائکه باشد.

مقدمه چهارم: ضرورت اوصیا بعد از انبیا

چه بسا کسی پرسد که در ارتباط و اتصال به غیب، وجود نبی کافی است و دیگر نیازی به وجود امامان و اوصیای بعد از او نیست؟

در جواب می گوئیم: از مجموع روایات استفاده می شود که هر یک از امامان، حق تشریح دارند. نه این که آورنده اصل شریعتند، بلکه هدایت های آنان در حکم متمم نبوت و رسالت و شریعت است. و هدایت ها - هر نوعی که هست - باید از عصمت بر خوردار باشد؛ زیرا:

از طرفی یکی از امتیازهای اساسی که در قانون گذاری ها، خصوصاً در ادیان

مشاهده می شود، بیان قوانین به صورت تدریجی است یعنی ابتدا قانون به صورت قاعده کلی و عام مطرح می شود، آن گاه به قانون متوسط تبدیل می گردد و در مرتبه آخر به قانون هایی که در جامعه قابل اجرا است، منتهی می گردد. این نوع قانون گذاری که در محاکم موجود است، بعینه در ادیان و قانون گذاری اسلامی، که توسط اولیای الهی است، مشاهده می شود.

از طرفی تنزل قوانین کلی و قواعد عمومی و تطبیق آنها بر مصادیق، احتیاج به مراقبت ویژه ای دارد، تا با یکدیگر خلط نگردد.

وانگهی سنت جاری در نظام خلقت آن است که عمر انبیا و پیامبران الهی محدود و طبیعی باشد و به همین جهت آنان به بیان کلیات و قوانین عمومی اکتفا کرده و تبیین و تطبیق آن را به کسانی واگذار می کنند که همانند خودشان معصوم بوده و در خط آنها قرار دارند؛ زیرا سلامت شریعت و حفظ آن، مقتضی استمرار مراقبت در آن ابعاد است. لذا احتیاج به افرادی است که با حفظ و مراقبت از قواعد عمومی و قوانین کلی که مصالح و مفاسد بشر را به خوبی در نظر گرفته است، آنها را به موارد جزئی و فردی و اجتماعی پیاده کرده و تطبیق نمایند. به ویژه با توجه به این که احکام و دستورهای خداوند در تمام زمینه ها جریان دارد و می دانیم که بشر عادی نمی تواند عهده دار وظیفه تشریح به معنای ذکر شده و تبیین و تطبیق آن گردد.

نتیجه: مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام

بعد از ذکر مقدمات به این نتیجه می رسیم که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و هر پیامبر دیگری، احتیاج به افرادی معصوم است تا بتوانند عهده دار این وظیفه در سطح گسترده باشند و اینان در اسلام جز اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیستند.

محمد بن سنان می گوید: خدمت امام جواد صلی الله علیه و آله وسلم بودم، سخن از اختلاف در میان شیعه به میان آمد. حضرت علیه السلام فرمود: ای محمد! خداوند - تبارک و تعالی - دائماً به وحدانیت خود تنها بود، تا این که محمد و علی و فاطمه را آفرید. آنان هزار دهر مکث نمودند. سپس تمام اشیاء را آفرید و آنان را شاهد خلق خود نمود و آنها را مأمور

اطاعت از این سه نفر کرده و امور خلق را به آنها واگذار کرد. آنها هر چه را بخواهند حلال و حرام می کنند، ولی هرگز چیزی غیر از آنچه خداوند تبارک و تعالی می خواهد، اراده نمی کنند. (۱)

و از این جاست که امام عسکری علیه السلام می فرماید: «قلوبنا أوعیه لمشيئه الله، فإذا شاء شئنا...»؛ (۲) «قلب های ما ظرف هایی برای خواست و اراده الهی است؛ هر گاه او بخواهد و اراده کند، ما نیز خواسته و اراده می کنیم.»

راه سوم: احتیاج اسلام به عصر تطبیق

اسلام مانند هر دین آسمانی، برای آن که بتواند در عمق پیروان خود نفوذ کند، احتیاج به عصری دارد به نام «عصر تطبیق» یا عصر پیاده شدن دین و شریعت اسلامی؛ زیرا از طرفی این دین هنگامی ظهور و بروز نموده که جهالت و تقالید و آداب و رسوم جاهلیت همه جا را فراگرفته و اعتقادات خرافی و باطل چنان در ذهن و قلب آنان جای داشت که به آسانی نمی توان آن را از جامعه شبه جزیره العرب و عموم مردم بیرون برد.

از طرفی دیگر، قرار است که دین اسلام آخرین دینی باشد که به جامعه بشری عرضه می شود و در پایان آن، زندگی دنیا برچیده شده عالم دیگری بر پا شود، حال تا چه مدتی عمر این بشر در عصر ظهور اسلام طول می کشد، خدا می داند.

و از سوی دیگر می بینیم که عمر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم که بیان کننده شریعت و از بین برنده آداب و رسوم خرافی جاهلیت است محدود است. آیا می توان در مدت زمان اندکی رسوبات جاهلیت را از جامعه بشری زدود و در عوض اسلام ناب و تعالیم دین حنیف را در تمام زمینه ها جایگزین آن کرد؟ طبیعتاً جواب سؤال منفی است.

از اولیات ضمانت تطبیق!

از امور بدیهی و ضروری که ضامن تطبیق و پیاده کردن دین و شریعت در عصر

ص: ۲۴

۱- ۲۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۱، ح ۵.

۲- ۲۳. الغیبه، طوسی، ص ۱۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۳۷، ح ۱۶.

بعد از ظهور دین این است که تطبیق، احتیاج به شخصی دارد که اولاً: جامع نگر بوده و نیازهای بشر و جامعه را به طور کامل شناخته و برای آن برنامه داشته باشد. ثانیاً: هرگز در تطبیقات خود بیراهه نرود و به اشتباه و خطا نیفتد. و در وجودش از رسوبات و عقائد و خرافات جاهلیت، چیزی باقی نمانده باشد تا بتواند در ادامه وظائف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بشر را به اهداف و مقاصد خود رهنمون سازد. و این کسی جز شخص معصوم نیست که در اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خلاصه شده است. و به همین جهت است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از ابتدای رسالت به فکر این عصر بوده و گامهای اساسی نیز در این راه برداشته است. اتفاقی نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از میان فرزندان ابوطالب علیه السلام، علی بن ابی طالب علیه السلام را انتخاب می کند و او را تحت تربیت خود قرار می دهد. این نیست مگر آن که بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به فکر آینده مرجعیت دینی بعد از خود است، تا مسئله تثبیت و تطبیق دین و شریعت به نحو احسن و صحیح عملی گردد.

راه چهارم: بررسی ابعاد تاریخی

دین اسلام آخرین دین و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آخرین رسول برای بشر است؛ دینی که در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی بشر نظر داشته و برای تمام ملت ها فرستاده شده است. ولی از طرف دیگر می بینیم مدّت بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم محدود است؛ مدّتی در حدود ۲۳ سال که ۱۳ سال آن در مکه به سر برده است. شهری که عمده مبارزات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در آن جا با بت پرستان، برای از بین بردن آداب و رسوم شرک و بت پرستی بوده است و از آن جا که نتوانست تعلیمات اسلامی را به صورت گسترده در مکه بیان کرده و به اجرا در آورد، لذا تصمیم گرفت که باقیمانده عمر رسالت خود را در شهری دیگر سپری کند تا از آزادی بیشتری برخوردار باشد و بتواند به بیان دستوره های اسلام پردازد، ولی در آن مدت ده سال باقیمانده نیز فرصت محدودی برای حضرت فراهم شد. در این مدت جنگها و غزوات بسیاری بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تحمیل شد و وقت حضرت را به خود مشغول کرد. چه کارهای زیاد تشکیلاتی و حکومتی که به جهت تشکیل

حکومت اسلامی در مدینه به عهده حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و این ها همه مانع از آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اوقات خود را منحصر در بیان احکام اسلامی نماید.

از سوی دیگر از امتیازات ادیان و شرایع، تدریجی بودن بیان احکام و تکالیف است. همان گونه که تمام کلیات احکام در صدر اسلام تبیین نشد، بلکه به مرور زمان و با پیدا شدن موقعیت ها، احکام مطرح می گردید، این تدریجی بودن بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در بخش توسعه شریعت ادامه پیدا کرد.

از این جا به ضرورت مرجعیت دینی گروهی معصوم پی می بریم که با بیان احکام اسلامی در موقعیت های مناسب، شریعت را از تبیین کلی که توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم انجام گرفته بیرون ساخته و به نحو وسیع و جزئی تبیین و توضیح دهند ولی از آن جا که اهل سنت این دوره و عصر را قبول نکرده و تنها به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در بیان احکام اکتفا می کنند، بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سرعت به ادله ای عقلی و ظنی نیاز پیدا کردند، تا بتوانند خلأ موجود را جبران نمایند. ولی شیعه امامیه با اعتقاد به اهل بیت علیهم السلام و گرفتن احکام از آن بزرگواران، احتیاج به دلایل عقلی و ظنی پیدا نکرد و عصر تبیین را با وجود افراد معصوم سپری نمود.

شهرستانی در دلیل بر حجیت قیاس می گوید: «ما به طور قطع و یقین می دانیم که حوادث و وقایع حصر و حدی نداشته و قابل شمارش نیست. و از طرف دیگر به طور قطع می دانیم که در هر حادثه ای، نصی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد نشده است. و هرگز چنین تصویری هم نخواهیم داشت. حال که نصوص، متناهی و محدود است و متناهی نمی تواند غیر متناهی را در برگیرد، به این نتیجه می رسیم که قیاس حجّت است تا به واسطه آن بتوانیم در هر حادثه ای اجتهاد نماییم» (۱).

راه پنجم: ضرورت بقاء بعد تبیین

حیطه و حدود وظائف انبیا چیست و از آن جا که هر پیامبر، وصی و یا اوصیایی

ص: ۲۶

۱- ۲۴. سلم الوصول، ص ۲۹۵ و به همین مضمون در بدایه المجتهد از ابن رشد، مقدمه.

داشته است، حیظه و وظایف اوصیا و حجّت های الهی بعد از هر پیامبری چه بوده است؟ با کمی تأمل پی می بریم که وظیفه انبیا مبارزه با انحرافات است که در بین اقوام پیشین پدید آمده و نیز برای تکمیل شریعت گذشته، ادامه دهنده سیر تکامل آن شرایع است. و وظیفه اوصیا آن است که هر کدام در صدد توسعه، تبیین، گسترش و تطبیق شریعتی باشند که پیامبران به طور کلی اصول آن را برای مردم تبیین کرده است و لذا در تاریخ مشاهده می کنیم که هر پیامبر اولوالعزمی برای بعد از خود اوصیا و حجّت هایی الهی داشته است تا بتوانند شریعت او را توسعه داده و در سطح گسترده آن را پیاده نمایند.

بررسی آیه اکمال

به گمان عده ای، طبق برخی از آیات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عهده دار وظیفه تبیین شریعت بوده و آن را به طور وسیع بیان کرده است. خداوند متعال می فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (۱) «امروز دین را برای شما کامل کرده و نعمت را برایتان تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.» از این آیه استفاده می شود که دین توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم کامل شده و احتیاجی به بیان آن توسط افراد دیگر نیست.

در پاسخ می گوئیم:

اولاً: از ظاهر آیه استفاده می شود که دین توسط پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کامل شده است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» نه شریعت، و بین دین و شریعت فرق است.

قرآن کریم دین را واحد و شریعت را متعدد می داند. لذا هرگز دین را به صورت جمع به کار نبرده است؛ زیرا دین امر واحدی است که حقیقت آن همان تسلیم در برابر خدایی است که سلطه و شایستگی پرستش از آن اوست... .

حضرت یوسف علیه السلام به هم زندانی خود، پس از انحصار حکم در خداوند می فرماید: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ (۲) «آن است دین ارزشمند.»

ص: ۲۷

۱- ۲۵. سوره مائده، آیه ۳.

۲- ۲۶. سوره یوسف، آیه ۴۰.

ولی شریعت در اصطلاح، آموزه های عملی و اخلاقی است که با زندگی فردی و اجتماعی و مسئولیت انسان در برابر خداوند و مردم ارتباط دارد. و از لزوم وحدت ادیان، وحدت شرایع لازم نمی آید؛ زیرا شرایع پاره ای احکام و دستور العمل های رفتاری است که بر حسب مصالح و مقتضیات زمان و مکان، از لحاظ کمی و کیفی قابل تحوّل است. و لذا قرآن می فرماید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»؛ (۱) «و برای هر کدام از شما شریعت و روشی مقرر ساختیم.»

ثانیاً: بر فرض که احکام و شریعت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تبیین شده باشد، ولی از آن جا که آداب و رسوم جاهلیت از میان مردم برچیده نشده و تعالیم اسلامی در جامعه جا نیفتاده است، لذا به افرادی معصوم نیاز است تا با تکرار و تأکید بر تعالیم اسلامی، آنها را در جامعه اسلامی به صورت ملکه در آورند.

ثالثاً: اشکال مبتنی بر آن است که مقصود از «دین» در آیه شریفه، احکام شرعیه و مراد از «اکمال» آن، بیان تمام احکام باشد. که هر دو تفسیر باطل است؛ زیرا این معنا برای آیه مبتنی بر دو امر است:

اول این که آیه در روز ۱۸ ذی حجه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل نشده باشد و دوم این که بعد از نزول آیه، حکمی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل نشده است، که هر دو اشکال دارد:

اما ادعای اول قطعاً خلاف واقع است زیرا:

۱ - در مقابل قول به نزول آیه در هجدهم ذی حجه، قول دیگری است که معتقد است: آیه در نهم ذی حجه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده است، این قول را به عمر بن خطاب، معاویه بن ابی سفیان، عبدالله بن عباس، علی بن ابی طالب و سمره بن جندب نسبت داده اند، که تمام سندهای آن ضعیف است.

۲ - در مقابل، تعداد بیشتری از صحابه قائلند آیه در هجدهم ذی حجه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده است.

۳ - قول به نهم ذی حجه مخالف قول اهل بیت علیهم السلام است که عدل قرآنند.

ص: ۲۸

ادعای دوّم نیز باطل است؛ زیرا بنا بر نقل مفسّرین، بعد از نزول آیه «اکمال» فرائض دیگری نیز بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد.

طبری از براء بن عازب نقل می کند که: آخرین آیه ای که بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد «آیه کلاله» بوده است. خداوند متعال می فرماید: «يَسِّرْ تَفْتُوْنَكَ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيْكُمْ فِي الْكَلَالَةِ»؛^(۱) «ای پیامبر! از تو درباره کلاله فتوا می خواهند بگو خدا برای شما چنین فتوا می دهد.» ابوحیان اندلسی می گوید: «جمهور مفسران می گویند: کمال دین یعنی اظهار دین و بیان معظم فرائض دین...» مفسران می گویند: بعد از این آیه، آیات بسیاری از فرائض بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد، از قبیل آیات ربا و کلاله و آیاتی دیگر.

نتیجه آن است که آیه «اکمال» در روز هجدهم ذی حجه بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد، و مقصود از دین، احکام و فروع دین نیست. و اکمال آن نیز به معنای بیان تمام مسائل فرعی نیست. بلکه مقصود از دین، اصول اسلام و مراد از اکمال آن، تثبیت ارکان و محکم ساختن قواعد دین است، که به وسیله تبلیغ ولایت امام علی علیه السلام و بیان مرجعیت او و سایر ائمه معصومین تحقق یافت. و به تعبیر دیگر: مراد از اکمال دین، تحول دین از وصف حدوث به وصف بقاست که این عمل توسط مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام انجام پذیرفت.

ص: ۲۹

مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از منظر قرآن

اشاره

ص: ۳۱

از جمله آیاتی که دلالت بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دارد و در نتیجه اهل بیت را مرجع دینی مردم معرفی می کند و سنت آنان را حجت می داند، آیه تطهیر است. خداوند متعال می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛^(۱) «خداوند چنین می خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوت دور کند و شما را از هر عیب، کاملاً پاک و منزّه گرداند.»

اهل سنت در صدند استدلال به آیه شریفه را به هر شکلی که ممکن است از دست شیعه امامیه بگیرند، از همین رو برای آن، توجیهاً بی موردی ارائه کرده اند که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. از آنجا که دلالت آیه بر عصمت و حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام قوی است، به بررسی آیه و پاسخ شبهات آن می پردازیم.

اقوال در مقصود از اهل بیت علیهم السلام

با رجوع به تفاسیر اهل سنت و شیعه پی می بریم که در تعیین مصداق اهل بیت در آیه تطهیر اختلاف است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - خصوص زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم؛ این قول منسوب به عکرمه و مقاتل می باشد.^(۲)

۲ - خصوص اصحاب کساء، که شامل پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین و همسران پیامبر علیهم السلام می شود.^(۳)

۳ - خصوص پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.^(۴)

ص: ۳۲

۱- ۲۹. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲- ۳۰. جامع البیان، ج ۲۲، ص ۷؛ درالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۸؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۶.

۳- ۳۱. سنن الکبری، ج ۲، ص ۱۵۰؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۸.

۴- ۳۲. الصواعق المحرقة، ص ۱۴۱.

۴ - زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و تمامی بنی هاشم که صدقه بر آنان حرام است. (۱)

۵ - خصوص پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است. (۲)

بی شک رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به قرآن و معانی و اشارت ها و مصادیق آن از دیگران آگاه تر است و کلام و گفتارش، مرجع و پناه در مواردی است که بر مردم مشتبه شده و احتیاج به توضیح دارد. از همین رو می بینیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در برخی از مواردی که احتیاج به توضیح دارد تا بر مردم اشتباه نشود، خود درصدد توضیح آیه برآمده و تفسیر و مصداق آیه را از هر راه ممکن بیان کرده است. در مورد آیه تطهیر نیز چنین بود، اما با تأسف فراوان از آن جهت که این گونه تفسیرها و بیان مصداق ها، با هواهای نفسانی و تعصبات جاهلی برخی سازگاری نداشت، لذا درصدد برآمدند که حق را به هر نحو ممکن خاموش سازند و با طرح اقوال بی اساس و شبهات مختلف، اذهان مردم را از معنا و مصداق حقیقی آیه دور سازند. ما بر آنیم که پرده از روی حقیقت برداشته و حق را بنمایانیم.

راویان نزول آیه در شأن اصحاب کسا

جماعت زیادی از اهل سنت روایات نزول آیه در شأن اصحاب کسا را نقل کرده اند که به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - مسلم. (۳)

۲ - ترمذی. (۴)

۳ - احمد. (۵)

۴ - حاکم. (۶)

ص: ۳۳

۱- ۳۳. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۸؛ صواعق المحرقة، ص ۱۴۱.

۲- ۳۴. الصواعق المحرقة، ص ۱۴۱؛ مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۲؛ تفسیر کشف، ج ۳، ص ۵۳۸.

۳- ۳۵. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۱۹۴، کتاب فضایل الصحابه.

۴- ۳۶. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۰.

۵- ۳۷. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰.

۶- ۳۸. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۳.

- ٥ - طبرانی. (١)
- ٦ - حاکم حسکانی. (٢)
- ٧ - نسائی. (٣)
- ٨ - ابن عساکر. (٤)
- ٩ - گنجی شافعی. (٥)
- ١٠ - ابن اثیر. (٦)
- ١١ - طبری شافعی. (٧)
- ١٢ - واحدی. (٨)
- ١٣ - خوارزمی. (٩)
- ١٤ - طبری. (١٠)
- ١٥ - سیوطی. (١١)
- ١٦ - جصاص. (١٢)
- ١٧ - ابن مغزلی شافعی. (١٣)
- ١٨ - زمخشری. (١٤)
- ١٩ - سبط بن جوزی. (١٥)
- ٢٠ - قرطبی. (١٦)
- ٢١ - ابن کثیر. (١٧)

ص: ٣٤

- ٣-٤١. خصائص، ص ٤.
- ٤-٤٢. تاريخ دمشق، ج ١، ص ١٨٥.
- ٥-٤٣. كفايه الطالب، ص ٥٤.
- ٦-٤٤. أسد الغابه، ج ٢، ص ١٢.
- ٧-٤٥. ذخائر العقبى، ص ٢١.
- ٨-٤٦. أسباب النزول، ص ٢٠٣.
- ٩-٤٧. مناقب، ص ٢٣.
- ١٠-٤٨. جامع البيان، ج ٢٢، ص ٦.
- ١١-٤٩. درّ المنثور، ج ٥، ص ١٩٨.
- ١٢-٥٠. أحكام القرآن، ج ٥، ص ٢٣٠.
- ١٣-٥١. مناقب، ص ٣٠١.
- ١٤-٥٢. كشف، ج ١، ص ١٩٣.
- ١٥-٥٣. تذكره الخواص، ص ٢٣٣.
- ١٦-٥٤. الجامع لأحكام القرآن، ج ١٤، ص ١٨٢.
- ١٧-٥٥. تفسير قرآن عظيم، ج ٣، ص ٤٨٣.

۲۲ - ابن صباغ مالکی. (۱)

۲۳ - ابن حجر. (۲)

۲۴ - ابن حجر شافعی. (۳)

۲۵ - شوکانی. (۴)

۲۶ - ابن عبدالبر. (۵)

۲۷ - قندوزی. (۶)

و دیگران از اهل سنت.

راویان حدیث از صحابه

تعدادی از صحابه، حدیث کسا را در تفسیر و بیان مصداق آیه شریفه نقل کرده اند؛ از قبیل: امام حسن علیه السلام، عایشه، ام سلمه، عبدالله بن عباس، سعد بن ابی وقاص، ابوالدرداء، انس بن مالک، ابوسعید خدری، واثله بن اسقع، جابر بن عبدالله انصاری، زید بن ارقم، عمر بن ابی سلمه، ثوبان مولی رسول الله و دیگران.

تصریح به صحت حدیث کسا

گروهی از علمای اهل سنت به صحت حدیث کسا و نزول آیه در شأن اهل بیت پیامبر علیهم السلام تصریح نموده اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - احمد بن حنبل، بنابر التزام به نقل احادیث صحیح السند.

۲ - مسلم بن حجاج، به دلیل نقل حدیث در صحیح خود.

۳ - حاکم نیشابوری در مستدرک.

۴ - ذهبی در تلخیص المستدرک.

۵ - فخر رازی در تفسیر الکبیر؛

ص: ۳۵

- ٢-٥٧. الإصابه، ج ٢، ص ٥٠٢.
- ٣-٥٨. الصواعق المحرقه، ص ٨٥.
- ٤-٥٩. فتح القدير، ج ٤، ص ٢٧٩.
- ٥-٦٠. الاستيعاب در حاشيه اصابه، ج ٣، ص ٣٧.
- ٦-٦١. ينابيع الموده، ص ١٠٧.

او می گوید: «هذه الروايه كالمتمفق على صحتها بين اهل التفسير و الحديث»؛ «این روایت گویا اتفاق بر صحت آن نزد مفسران و اهل حدیث است.»^(۱)

۶- ابن حبان؛ زیرا در صحیح خود نقل کرده است.

۷- ابن تیمیه؛ او در «منهاج السنه» می گوید: «و اما حدیث الكساء فهو صحیح، رواه احمد و الترمذی من حدیث ام سلمه، و رواه مسلم فی صحیحہ من حدیث عائشہ»؛ «حدیث کسا از احادیث صحیح السندی است که احمد و ترمذی از ام سلمه نقل کرده و نیز مسلم در صحیح خود از عایشه نقل نموده است.»^(۲)

۸- ابن حجر مکی؛ او می گوید: «وصحَّ أنه صلى الله عليه وآله وسلم جعل على هؤلاء كساءً وقال: اللهم هؤلاء اهل بيتي وحامتي - اى خاصتي - اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»؛ «به سند صحیح رسیده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پارچه ای را بر روی آن چهار نفر انداخت؛ آن گاه عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من و خاصه من هستند، پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را پاک گردان...»^(۳)

حدیث کسا

۱- مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: «خرج النبي صلى الله عليه وآله وسلم غداه وعليه مرط مرجل من شعر اسود، ف جاء الحسن بن علي فادخله ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمه فادخلها، ثم جاء علي فادخله ثم قال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...»؛ «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صبحگاهی از حجره خارج شد، در حالی که بر روی دوش او پارچه ای از پشم خیاطی نشده بود. حسن بن علی بر او وارد شد، او را داخل کسا کرد؛ آن گاه حسین وارد شد، او نیز در آن داخل شد. سپس فاطمه وارد شد، او را نیز داخل آن کرد، بعد علی وارد شد او را نیز در آن داخل نمود؛ آن گاه این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.»»^(۴)

ص: ۳۶

۱- ۶۲. تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۰.

۲- ۶۳. منهاج السنه، ج ۵، ص ۱۳.

۳- ۶۴. صواعق المحرقه، ص ۸۵.

۴- ۶۵. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

۲ - ترمذی به سند خود از ام سلمه نقل می کند: «انّ النبی صلی الله علیه وآله وسلم جلّ علی الحسن والحسین و علی و فاطمه کساءً ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی، اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً»؛ «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روی حسن، حسین، علی و فاطمه پارچه ای کشید؛ آن گاه عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت علیهم السلام من و از خواص من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان.» (۱)

۳ - همو از عمر بن ابی سلمه، ربیب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند: «لما نزلت هذه الآیه علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...» فی بیت ام سلمه، فدعا فاطمه و حسناً و حسیناً فجعللهم بكساء، وعلی خلف ظهره، فجعللهم بكساء، ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً. قالت ام سلمه: وأنا معهم یا رسول الله؟ قال: أنت علی مکانک. أنت علی خیر»؛ «هنگامی که آیه تطهیر در خانه ام سلمه بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد، فاطمه و حسن و حسین را دعوت نمود و روی آنان کسائی کشید. علی نیز پشت سرش بود؛ آن گاه کسا را بر روی همه کشید. سپس عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت علیهم السلام من هستند. رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان. ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من هم با آنانم؟ حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: تو در جایگاه خود هستی، تو بر خیری.» (۲)

۴ - همچنین به سند خود از انس بن مالک نقل می کند: «انّ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان یمزّ بباب فاطمه سته اشهر اذا خرج إلى صلاه الفجر یقول: الصلاه یا اهل البیت: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...»؛ «رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تا شش ماه هنگام رفتن به نماز صبح مرتب بر درب خانه فاطمه علیها السلام گذر می کرد و می فرمود: الصلاه یا اهل البیت «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.»

۵ - احمد در مسند به سندش از ام سلمه نقل می کند: «انّ النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان فی بیته فأتته فاطمه ببرمه فیها خزیره فدخلت بها علیه فقال لها: ادعی زوجک و ابنیک. قالت: فجاء علی و الحسین و الحسن فدخلوا علیه فجلسوا یا کلون من تلك الخزیره وهو علی منامه له علی دکان تحته کساء خبیری. قالت: وأنا اصلی فی الحجره فأنزل الله عزّوجلّ هذه الآیه: «إِنَّمَا

ص: ۳۷

۱- ۶۶. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶، کتاب المناقب.

۲- ۶۷. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷، کتاب تفسیر القرآن.

يُرِيدُ اللَّهُ...» قالت: فاخذ فضل الكساء فغشاهم به ثم اخرج يده فألوى بها إلى السماء ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بيتي وخاصتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. قالت: فأدخلت رأسي فقلت: وأنا معكم يا رسول الله؟ قال: إنك إلى خير، إنك إلى خير! «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حجره او بود، فاطمه علیها السلام با ظرفی از آب گوشت بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد شد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، در حالی که بر رختخواب خود نشسته و بر چیزی تکیه داده بود، فرمود: همسر و دو فرزندت را نیز دعوت کن. اُم سلمه می گوید: من در حجره نماز می خواندم، در آن هنگام این آیه بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». اُم سلمه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گوشه کسا را گرفت و بر روی همه کشاند؛ آن گاه دستانش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت علیهم السلام من و از خواص من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور ساز و پاکشان گردان. اُم سلمه می گوید: به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم: آیا من با شما هستم؟ فرمود: تو بر خیری، تو بر خیری.» (۱)

مقصود از حجیت

حجیت بر دو قسم است: موضوعی و طریقی. مقصود از حجیت موضوعی، حجیت چیزی است که ذاتاً و فی نفسه حجّت بوده و موضوع برای وجوب تعبّد و متابعت باشد، نه از آن جهت که راهی به حجّت و کاشف از آن است. حجیت کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، طبق نصّ قرآن، از قسم اول است؛ خداوند متعال به طور مطلق می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»؛ (۲) «خدا و رسول را اطاعت کنید.» و این تنها با حجیت موضوعی سازگاری دارد.

اما در حجیت طریقی، اعتبار از آن جهت است که شیء طریق و راه به حجّت واقعی و موضوعی و نفسی است؛ همانند خبر واحد که راهی ظنی به سنت واقعی است، یا خبر متواتر که راهی قطعی به سوی سنت واقعی است. ما با اثبات عصمت اهل بیت علیهم السلام در صدد اثبات حجیت موضوعی برای سنت اهل بیت علیهم السلام هستیم.

ص: ۳۸

۱- ۶۸. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

۲- ۶۹. سوره آل عمران، آیه ۳۲.

عده ای از صحابه و تابعین به آیه تطهیر در شأن اصحاب کسا، پنج تن آل عبا تمسک کرده اند که به برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - حسن بن علی علیه السلام

حاکم نیشابوری در باب فضایل حسن بن علی نقل می کند: حسن بن علی بعد از شهادت علی علیه السلام در خطبه ای فرمود: «ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی ومن لم يعرفنی فأنا الحسن بن علیّ وأنا بن النبیّ وأنا بن النذیر وأنا ابن الداعی إلی الله یأذنه وأنا بن السراج المنیر، وأنا من أهل البيت العذی کان جبرئیل ینزل إلینا ویصعد من عندنا وأنا من أهل البيت العذی أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً»؛ «ای مردم! هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر کس نمی شناسد، من حسن بن علی فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، فرزند وصی، فرزند بشیر، فرزند نذیر، فرزند دعوت کننده به سوی خدا به اذن او، فرزند چراغ نور دهنده و هدایت‌م. من از اهل بیتی هستم که جبرئیل بر ما نازل می شد و از خانه ما به آسمان ها باز می گشت. من از اهل بیتی هستم که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و پاکشان گردانیده است...» (۱)

۲ - سعد بن ابی وقاص

نسائی در خصایص از عامر بن سعد بن ابی وقاص نقل می کند: معاویه به پدرم سعد گفت: چرا ابوتراب را سب نمی کنی؟ پدرم در جواب گفت: سه فضیلت در حقّ علی شنیده ام که به خاطر آن ها هرگز علی را سب نمی کنم. اگر یکی از آن ها برای من بود، نزد من بهتر از شتران قرمز موی بود ... هنگامی که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت نمود؛ آن گاه عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند. (۲)

۳ - ابن عباس

عمرو بن میمون می گوید: من در کنار ابن عباس نشسته بودم که عده ای نزد

ص: ۳۹

۱- ۷۰. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲.

۲- ۷۱. خصائص نسائی، ص ۴.

ابن عباس آمده و به او گفتند: با ما می آیی یا ما را در اینجا می گذاری. ابن عباس گفت: بلکه با شما می آیم. آن گروه با ابن عباس سخن گفتند و بعد از مدتی ابن عباس، در حالی که آنان را نفرین می نمود، بازگشت و فرمود: اینان کسی را ناسزا می گویند که خداوند به او ده خصلت عطا فرموده... پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پارچه خود را برگرفته و روی علی و فاطمه و حسن و حسین انداخت؛ آن گاه این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلِيَّ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۱).

۴ - واثله بن اصقع

شَدَّاد بن عبدالله قرشی دمشقی می گوید: «نزد واثله نشسته بودم که عده ای شروع به دشنام دادن علی کردند. آن گاه که از نزد او خارج شدند، واثله گفت: بنشین تا تو را از این کسی که دشنام دادند، با خبر سازم. نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودم که علی و فاطمه و حسن و حسین وارد شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر آنان کسائی انداخت و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند. بار خدایا! رجس و پلیدی را از آنان دور فرما و پاکشان گردان.» (۲)

۵ - علی بن الحسین علیهما السلام

خوارزمی حنفی نقل می کند: بعد از آن که امام سجاده علیه السلام را با اسیران اهل بیت علیهم السلام به شام حرکت دادند، پیرمردی نزد امام سجاده علیه السلام آمد و عرض کرد: سپاس خداوندی را که شما را کشت و بندگان خدا را از مردان شما راحت نمود و امیرالمؤمنین یزید را بر شما مسلط ساخت. علی بن الحسین علیهما السلام به او فرمود: ای پیرمرد! آیا قرآن خوانده ای؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا این آیه را خوانده ای: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؟ عرض کرد: آری. باز فرمود: آیا این آیه را خوانده ای: «وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»؟ این آیه را: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ عَرْضُكَ» آری. حضرت فرمود: به خدا سوگند! ما ذوی القربی در این آیاتیم. آیا این

ص: ۴۰

۱- ۷۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱؛ خصائص نسائی، ص ۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۹.

۲- ۷۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶؛ مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۴۶؛ جامع البیان، ج ۲۲، ص ۶.

آیه را تلاوت نموده ای: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؟ عرض کرد: آری. فرمود: ما اهل بیتی هستیم که به این آیه اختصاص داده شده ایم. (۱)

۶- ام سلمه

شهر بن حوشب می گوید: هنگامی که خبر شهادت حسین بن علی به مدینه رسید، از ام سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: «قتلوه قتلهم الله، غزوه وذلوه لعنهم الله. فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاجْتَدَبَ كِسَاءَ خَيْبَرِيًّا فَلَفَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً وَقَالَ: اللَّهُمَّ اهِلَّ بَيْتِي أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً»؛ «او را کشتند، خداوند آنان را بکشد... خدا آنان را لعنت کند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که پارچه خیبری را روی علی و فاطمه و حسن و حسین کشید؛ آن گاه عرض کرد: بارخدا یا! اینان اهل بیت علیهم السلام من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور ساز و پاکشان گردان.» (۲)

دلالت آیه بر عصمت

دلالت آیه بر عصمت اهل بیت علیهم السلام و در نتیجه مرجعیت دینی و حجیت سنت آنان را به دو تقریر بیان می کنیم:

۱- عصمت از طریق اراده تکوینی

الف) انما از قوی ترین ادوات حصر است که دلالت بر حصر حکم در موضوع دارد.

ب) اراده بر دو قسم است: تکوینی و تشریحی. در اراده تکوینی مستقیماً اراده به تحقق مراد و ایجاد آن در خارج تعلق می گیرد و هرگز از مراد تخلف بردار نیست؛ خداوند متعال می فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». (۳) بر خلاف

ص: ۴۱

۱- ۷۴. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۱؛ جامع البیان، ج ۲۲، ص ۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۶؛ درالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.

۲- ۷۵. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۸؛ تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶؛ مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۵.

۳- ۷۶. سوره یس، آیه ۸۲.

اراده تشریحی که مستقیماً به ایجاد فعل در خارج تعلق نمی‌گیرد، بلکه اراده به فعل بندگان تعلق می‌گیرد تا با اختیارشان در خارج ایجاد شود و مستلزم وقوع مراد در خارج به طور جبر نیست. به تعبیر دیگر، در اراده تکوینی بین اراده مرید و تحقق مراد در خارج چیزی واسطه نیست، بر خلاف اراده تشریحی که اراده و خواست مکلف واسطه است.

اراده در آیه تطهیر، تکوینی است نه تشریحی؛ زیرا تشریحی به افرادی خاص، اختصاص ندارد و شامل همه مردم است؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛^(۱) «و من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای این که مرا به یکتایی پرستش کنند».

ج) اراده تکوینی خداوند از تحقق مراد تخلف بردار نیست؛ خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ «فرمان نافذ خدا چون اراده خلقت چیزی را کند به محض این که گوید: موجود باش، بلافاصله موجود خواهد شد».

د) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آیه تطهیر را تنها بر اهل بیت علیهم السلام خود علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام منطبق ساخت.

ه) رجس، در لغت به معنای قذارت است و آن عبارت از شکل و هیئتی در شیء است که موجب اجتناب و تنفر از آن می‌شود.^(۲)

قرآن رجس را در قذارت و پلیدی ظاهری و معنوی - هر دو - به کار برده است. برای مثال در مورد رجس مادی؛ می‌فرماید: «أَوْ لَحْمٍ خَنِزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ»؛^(۳) «یا گوشت خوک که پلیدی است.» و در موردی رجس معنوی؛ می‌فرماید: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ»؛^(۴) «و اما آنان که دل هایشان به مرض [شک و نفاق مبتلا است بر خبث ذاتی آن‌ها خباثتی افزود تا به حال کفر جان دادند».

در مقابل، طهارت نیز در امور مادی و معنوی - هر دو - به کار رفته است؛ علامه

ص: ۴۲

۱- ۷۷. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۲- ۷۸. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۲.

۳- ۷۹. سوره انعام، آیه ۱۴۵.

۴- ۸۰. سوره توبه، آیه ۱۲۵.

طباطبایی رحمه الله در این باره می فرماید: «الرجس ادراک نفسانی أو أثر شعوری من تعلق القلب بالاعتقاد الباطل أو العمل السيء، واذهاب الرجس - واللام فيه للجنس - ازاله كل هيئه خبيثه في النفس تخطئ حق الاعتقاد والعمل، فتطبق الحاله على العصمه الإلهيه التي هي صوره عمليه نفسانيه تحفظ الإنسان من باطل الإعتقاد وسيئ العمل»؛ «رجس عبارت است از درک نفسانی یا اثر شعوری که ناشی از تعلق قلب به اعتقاد باطل یا عمل پست است و از آنجا که «الف و لام» در «الرجس» برای جنس است، دلالت بر ازاله هر هیئت خبیث در نفس دارد که سبب خطا در اعتقاد یا عمل است و این حالت تنها منطبق بر عصمت الهی، همان صورت نفسانی است که انسان را از اعتقاد باطل و عمل بد باز می دارد.»(۱)

به تعبیری دیگر: رجس شامل هر امر پلیدی می شود که نفس انسان از آن اجتناب می کند، این شامل گناه و اشتباه و سهو و نسیان نیز می شود؛ زیرا تغییر حکم خدا، هر چند از روی اشتباه و سهو و نسیان باشد، دارای نوعی قذارت و تنفر است.

آلوسی از برخی نقل می کند: «رجس به معنای قدر است و آن، بر گناه، عذاب، نجاست و نقایص اطلاق می گردد.»(۲)

نتیجه: اهل بیت علیهم السلام معصومند، لذا سنت آنان حجت است.

۲ - عصمت از طریق اولویت قطعی

آیه را از طریق دیگر نیز می توان بر عصمت اهل بیت علیهم السلام استدلال نمود، حتی در صورتی که اراده در آیه تشریحی باشد نه تکوینی؛ تقریر آن بدین گونه است:

الف) اراده، گاهی با لام تعلیل به کار می رود و زمانی بدون آن. هر گاه بعد از اراده لام تعلیل ذکر شود، متعلق اراده چیزی ماقبل اراده است. و هنگامی که بعد از اراده، لام تعلیل نباشد، مقصود از اراده و متعلق آن، همان چیزی است که بعد از اراده آمده است؛ برای نمونه، در مورد اراده اطفا و خاموش کردن نور خداوند در قرآن دو گونه تعبیر آمده است: خداوند در سوره توبه می فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا

ص: ۴۳

۱- ۸۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۲.

۲- ۸۲. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۲.

يُشْرِكُونَ * يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ (۱) «(آن‌ها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند و (همچنین) مسیح فرزند مریم را، در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتایی را که معبودی جز او نیست، بپرستند. او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند. آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند.»

در این آیه لام تعلیل بعد از اراده به کار گرفته نشده، بلکه فعل با «ان ناصبه مصدریه» آمده که با تأویل به مصدر متعلق اراده «اطفاء نور الله» می‌شود.

اما در مورد دیگر در سوره صفّ می‌خوانیم: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ «آیا آن کس که به راه اسلام و سعادتش می‌خوانند و او به خدا افترا و دروغ می‌بندد در جهان کسی از او ستمکارتر هست؟ و خدا هیچ قوم ستمکاری را هدایت نخواهد کرد. کافران می‌خواهند تا نور خدا را به گفتار باطل و طعن و مسخره خاموش کنند، البته خدا نور خود را کامل می‌کند هر چند کافران خوش ندارند.»

در این مورد لام تعلیل بعد از اراده آمده است و این دلالت دارد که متعلق اراده چیزی است که قبلاً ذکر شده و با لام درصدد بیان علت تعلق اراده به آن است. (۲)

آیه تطهیر از قبیل قسم دوم است، پس متعلق اراده خداوند اوامری است که به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تعلق گرفته؛ از قبیل: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ (۳) «و در خانه‌هایتان بنشینید و آرام‌گیرید و مانند دوره جاهلیت پیشین، آرایش و خودآرایی نکنید و نماز را به پادارید و زکات مال به فقیران دهید و از امر خدا و رسول خدا اطاعت کنید.»

ب) یکی از اقسام قیاس، قیاس به اولویت قطعی است که به آن مفهوم موافقت نیز

ص: ۴۴

۱- ۸۳. سوره توبه، آیات ۳۱ و ۳۲.

۲- ۸۴. ر.ک: مفردات راغب.

۳- ۸۵. سوره احزاب، آیه ۳۳.

می گویند؛ مثل آن که خداوند متعال درباره پدر و مادر می فرماید: «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ...»؛^(۱) «به آنان اف نگویید...» که به طریق اولی دلالت دارد بر این که آنان را نزنید و به قتل نرسانید.

ج) برای تأکید برخی از اوامر و نواهی گاهی جهت خاصی در نظر گرفته می شود که مقصود از آن، خود مکلف نیست، بلکه منظور افراد دیگری هستند؛ برای نمونه، گاهی فرزندِ شخصیتی، مورد توجه خاص قرار می گیرد و به او امر و نهی خاصی می شود؛ زیرا از خاندان بزرگی است که دارای شأن و منزلت است و اگر فرزند و منسوب به آن خانواده، در ملاءعام کار زشتی انجام دهد، مردم به آنان بدبین می شوند.

نتیجه

خداوند در آیه تطهیر ابتدا به همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، که وابسته به بیت شرف و منزلتند، خطاب خاص کرده و آنان را به اموری چند به طور خصوص مکلف نموده است، اگرچه دیگران نیز در این امور شریکند، ولی از آنجا که آنان وابسته به خاندان بیت شرف نبوی و اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارتند و گناهشان نزد مردم به اسم این خاندان تمام و سبب بدبینی مردم به آنان می شود، لذا به طور خصوص تکلیف متوجه آنان شده است. از همین رو می فرماید: اراده ما به این تکالیف به دلیل آن است که پلیدی از اهل بیت علیهم السلام دور گردد، اگرچه این پلیدی از جانب دیگران است که همان همسران پیامبرند.

پاسخ به شبهات

اشاره

از آنجا که آیه تطهیر از بهترین آیات در شأن و مرتبه اهل بیت علیهم السلام است، لذا مخالفان در صدد برآمده اند که با طرح شبهات، از هر طریق ممکن این فضیلت را از اهل بیت علیهم السلام گرفته یا بر دیگران نیز تعمیم دهند. ما در اینجا به برخی از آن ها اشاره کرده و پاسخ خواهیم داد:

ص: ۴۵

توضیح

گاهی گفته می شود که مقصود آیه، همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است یا آن که آنان مشمول آیه شریفه اند و برای این ادعا به قرآینی تمسک کرده اند.

۱ - قرینه سیاق

آنان می گویند: آیه تطهیر از آنجا که در سیاق آیات مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است، مقصود از آن، زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یا پنج تن، همراه زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.

پاسخ

اولاً: نهایت دلالت سیاق بر یک مطلبی فقط در حدّ ظهور است؛ از جمله ظهور آیه تطهیر در همسران پیامبر و این ظهور هرگز نمی تواند با روایات صحیح و متواتره در نزول آیه در حقّ پنج تن از اهل بیت علیهم السلام که نصّ است مقابله کند. در اصول به اثبات رسیده که هر گاه بین نصّ و ظاهر اختلاف شد، نصّ بر ظاهر مقدم است.

ثانیاً: اگر آیه مخصوص همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است باید ضمیر در آن، همانند صدر آیه، مؤنث باشد، در حالی که مذکر آورده شده است.

اگر کسی بگوید: مذکر آوردن ضمیر جمع، از باب تغلیب است در جواب گوئیم: تغلیب در صورتی جایز است که خصوصیت احراز نگردد، در حالی که می دانیم روایات، آیه تطهیر را مخصوص پنج تن نموده است.

وانگهی آیات قرآن و روایات صریح است در عتاب و سرزنش و تهدید همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و این با عصمت سازگاری ندارد.

ثالثاً: گاهی در کلام بلیغ، جمله ای معترضه واقع می شود که از جمله قبل و بعد از آن اجنبی است. آیه تطهیر نیز از این قبیل است که به جهاتی در بین آیات همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم واقع شده است؛ همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ * يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ...» (۱) «همانا مکر زنان بسیار بزرگ است... ای یوسف! از این [بیشامد] روی بگردان و تو [ای زن برای گناه خود آمرزش بخواه...». در این آیات: «يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا» بین «وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ»

ص: ۴۶

و «إِنَّ كَيْدَ كَرْنٍ عَظِيمٍ» فاصله شده است، در حالی که ربطی به ماقبل و مابعد ندارد.

رابعاً: به اتفاق مفسران، قرآن بر حسب ترتیب نزول جمع آوری نشده است. چه بسیار آیات مکی که در بین آیات مدنی قرار گرفته و چه بسیار که برعکس شده است.

خامساً: اطلاق لفظ «اهل البیت» بر همسران مورد نزاع است. برخی معتقدند که اهل بر همسر اطلاق نمی شود.

زیبیدی می گوید: مجاز است که کلمه اهل را بر همسر اطلاق نماییم. (۱) این مطلب با تأمل در ماده اهل صحیح است؛ زیرا اهل از آل است و «آل» در لغت به معنای رَجَع آمده و «آل شخص» بر کسانی اطلاق می شود که حقیقتاً به آن شخص رجوع دارند و این تنها شامل اقوام نسبی می شود نه سببی.

سیوطی در جامع الصغیر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند که خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: «أول من يلحقني من اهلي انت يا فاطمه، وأول من يلحقني من ازواجي زينب»؛ «اولین کسی که از اهل من ملحق می شود، تویی ای فاطمه! و اولین کسی که از همسران من ملحق می گردد، زینب است.» (۲)

در اینجا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بین اهل و همسران فاصله و جدایی انداخته است و معلوم می شود که ازواج داخل در اهل نیستند. از همین رو می بینیم که برخی از همسران؛ از قبیل ام سلمه، عایشه و زینب از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سؤال می کنند که آیا ما جزء اهل بیت علیهم السلام هستیم یا خیر؟ این سؤال خود دلیل بر این است که از حیث وضع لغوی، همسر داخل در لفظ اهل بیت علیهم السلام یا اهل نیست. آنان حکماً می خواستند خود را داخل در اهل بیت علیهم السلام کنند.

مسلم در صحیح، «باب فضایل علی علیه السلام» نقل می کند: از زید بن ارقم درباره اهل بیت علیهم السلام سؤال شد که آیا شامل همسران نیز می شود؟ او پاسخ داد: «لا وایم الله، انّ المرأه تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم یطلقها فترجع إلى أیها وقومها»؛ «قسم به خدا!

ص: ۴۷

۱- ۸۸. تاج العروس، ج ۷، ص ۲۱۷.

۲- ۸۹. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۲۸۳۲.

هرگز؛ زیرا ممکن است شوهر پس از مدتی زندگی با همسرش او را طلاق دهد و او به قوم و پدرش مراجعت کند.»(۱)

سادساً: برخی از روایات به طور صریح اهل بیت علیهم السلام را منحصر در پنج نفر دانسته اند، همان گونه که به برخی از آنان اشاره شد.

سابعاً: در برخی از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به صراحت همسرانش را از اهل بیت خارج نموده است که به بعضی از آنان اشاره شد.(۲)

۲ - مقصود از بیت، محل سکونت است

برخی نیز برای تعمیم آیه بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می گویند: مراد از بیت در آیه، مساکن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است، پس مقصود از اهل بیت علیهم السلام یا خصوص همسران است و یا همسران را نیز شامل می گردد.

پاسخ

اولاً: مقصود از بیت، ممکن است بیت نبوت باشد به قرینه قول خداوند متعال: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ...»(۳) «در خانه هایی که خداوند رخصت داده که [قدر و منزلت آن ها رفعت یابد و نامش در آن ها یاد شود...»

ابن مردویه از انس بن مالک و بریده نقل می کند: بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آیه فوق را خواند، شخصی عرض کرد: ای رسول خدا! این بیوت کدامین هستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بیوت انبیا... (۴)

همچنین امکان دارد که مقصود از بیت، بیت الله الحرام باشد؛ همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا»(۵) «همانا نخستین خانه ای که برای [عبادت مردم بنا شده، همان مکه مبارک است.» از همین رو در دعای ندبه ملاحظه می کنیم که بعد از نقل آیه فوق، آیه تطهیر را ذکر می کند و می فرماید:

ص: ۴۸

۱- ۹۰. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳.

۲- ۹۱. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۵۱؛ در المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

۳- ۹۲. سوره نور، آیه ۳۶.

۴- ۹۳. در المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳؛ روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۷۴.

۵- ۹۴. سوره آل عمران، آیه ۹۶.

«أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَكَهَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» وقلت: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۱) و معلوم است که هر کس صلاحیت ندارد اهل بیت نبوت یا بیت الله الحرام باشد.

ثانیاً: کلمه اهل بیت علیهم السلام در آیه تطهیر به صورت مفرد با «الف و لام» آمده است و اگر مراد بیت سکونت بود، باید به صورت جمع می آمد؛ همان گونه که در صدر آیه به صورت جمع آمده است: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ».

محدودیت از حیث مصداق

با مراجعه به قراین موجود پی می بریم مقصود از اهل بیت علیهم السلام در آیه تطهیر، افراد مخصوصی است که همان پنج تن آل عبا و کساینده؛ قراین عبارتند از:

الف) «الف و لام» عهد در «البیت» که مراد از آن کسانی اند که وقت نزول آیه در حجره بودند.

ب) اراده تکوینی، نه تشریحی و این نوع اراده، شامل همه افراد نمی شود، بلکه تنها برخی از افراد را به دلیل خاصی در بر می گیرد.

ج) اهل بیت علیهم السلام در کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر همین پنج تن اطلاق شده است؛ همان گونه که در مورد آیه مباحله فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي».

د) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در عمل نیز مصداق آیه را به افرادی خاص و معین محدود می کند، لذا تا مدتی هنگام صبح که به مسجد می رفت در گذر از خانه فاطمه علیها السلام آیه تطهیر را بر آنان قرائت می کرد.

ابوالحرء می گوید: تا هشت ماه دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صبح هنگام که برای نماز به مسجد می رفت، از کنار خانه علی علیه السلام عبور می کرد و دستش را بر دو طرف درب خانه می گذاشت و می فرمود: نماز، نماز «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۲).

ص: ۴۹

۱- ۹۵. دعای ندبه.

۲- ۹۶. درّ المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.

ه) پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پارچه ای را که بر تن داشتند، روی اهل بیت علیهم السلام خود، که فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام بودند، انداختند (۱) و این خود دلالت بر محدودیت مصداق در کلمه اهل بیت علیهم السلام دارد.

و) در آیه شریفه تطهیر، ضمیر به صورت مذکر آورده شده است تا کسی خیال نکند که آیه مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.

ز) به طور قطع همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم معصوم نبودند، در حالی که از آیه شریفه، عصمت اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود، پس مقصود از اهل بیت علیهم السلام در آیه، همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیست.

۳ - حدیث ام سلمه

برخی نیز برای داخل کردن همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آیه تطهیر به حدیث ام سلمه تمسک کرده اند.

حاکم به سند خود از ام سلمه نقل می کند که فرمود: «فی بیتی انزلت: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...» قالت: فأرسل رسول الله إلى فاطمه وعلی والحسن والحسين وقال: هؤلاء أهلي. قالت: فقلت: يا رسول الله! أما أنا من أهل البيت؟ قال: بلى ان شاء الله؛ «آیه تطهیر در خانه من نازل شد؛ آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دنبال فاطمه و علی و حسن و حسین فرستاد و فرمود: اینان اهل بیت علیهم السلام من هستند. ام سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من نیز از اهل بیتم؟ فرمود: آری! اگر خدا بخواهد.» (۲)

همچنین طبری به سندش از ام سلمه نقل می کند که فرمود: «ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جمع علیاً و فاطمه والحسن والحسين ثم ادخلهم تحت ثوبه ثم جأ إلى الله وقال: رب هؤلاء أهلي. قالت ام سلمه: قلت: يا رسول الله! اجعلني منهم؟ قال: إنك من أهلي؛ «رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی و فاطمه و حسن و حسین را جمع نمود و آن ها را زیر پارچه ای قرار داد؛ آن گاه عرض کرد: پروردگارا! این ها اهل من هستند.»

ص: ۵۰

۱- ۹۷. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

۲- ۹۸. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶.

امّ سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! مرا از آنان قرار ده. فرمود: تو از اهل منی. (۱)

پاسخ

اولاً: روایت از حیث سند ضعیف است؛ زیرا این مضمون از ام سلمه در دو سند وارد شده است: در طریق اول - سند حاکم نیشابوری - عبدالله بن عبدالله وجود دارد که عده زیادی او را تضعیف کرده و مورد طعن قرار داده اند. ابن معین می گوید: حدیثش نزد من ضعیف است. ابوحاتم می گوید: حدیثش نوشته می شود، ولی به آن احتجاج نمی شود. ابن عدی می گوید: برخی از روایاتی که نقل می کند منکر است، لذا از او متابعت نمی شود. (۲)

همچنین در سندش شریک بن عبدالله وجود دارد که در حق او جرح و تعدیل رسیده است، در صورتی که اگر جرح به جهت حسد یا دشمنی یا مخالفت در مذهب نباشد، مقدم بر تعدیل است. و در مورد شریک بن عبدالله از ابن قبیل است. (۳)

طریق دوم: معروف به طریق ابن المغازلی است و غیر از شریک بن عبدالله، انس بن عیاض لیشی نیز در طریق آن قرار گرفته است که او نیز از جرح سالم نمانده است. اگرچه برخی او را تعدیل نموده اند، و لذا وضعیت او همانند شریک بن عبدالله است.

ثانیاً: حدیث امّ سلمه همانند گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است که فرمود: «سلمان از ما اهل بیت علیهم السلام است.» یعنی سلمان به جهت ایمان به ما و متابعت از دستورات ما، گویا از ما اهل بیت علیهم السلام است.

ثالثاً: این دو روایت، با روایات از خود امّ سلمه و دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم معارض است:

در روایتی امّ سلمه می گوید: «آیا من از اهل بیتم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در جواب می فرماید: راه تو به سوی خیر است، تو از همسران پیامبری.» (۴)

در حدیث دیگر امّ سلمه عرض می کند: بار خدایا! مرا نیز با آن ها قرار ده،

ص: ۵۱

۱- ۹۹. جامع البیان، ج ۲۲، ص ۸.

۲- ۱۰۰. ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۸۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۷۲؛ الجرح و التعدیل، ج ۵، ص ۲۵۴.

۳- ۱۰۱. ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۹۶؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۶۹؛ الضعفاء و المتروکین، ج ۲، ص ۴۰.

۴- ۱۰۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۶۲.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: تو در جایگاه خودت هستی، تو بر خیری. (۱)

حضرت در روایتی دیگر، همسرش زینب را از داخل شدن در کساء منع کرد و فرمود: تو در جای خود می باشی، تو بر خیری
- ان شاء الله تعالی - (۲)

بنابر روایتی دیگر عایشه را نیز از داخل شدن در کساء منع کرد. (۳)

در روایتی دیگر آمده است: عایشه خود را از مصداق اهل بیت علیهم السلام خارج نموده است. مجمع می گوید: با مادرم بر عایشه وارد شدیم. مادرم از وی سؤال کرد: چرا در روز جمل بر علی علیه السلام خروج کردی؟

عایشه گفت: این تقدیر الهی بود؛ آن گاه درباره علی علیه السلام پرسید: عایشه گفت: از من درباره محبوب ترین فرد نزد خدا و همسر بهترین افراد نزد رسول خدا سؤال می کنی؟ رسول خدا را دیدم که روی علی و فاطمه و حسن و حسین پارچه ای انداخته و آنان را در زیر آن جمع کرده بود؛ آن گاه فرمود: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند، پس پلیسدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان. سپس عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل توام؟ فرمود: دور شو، تو بر خیری. (۴)

به تعبیر برخی از علمای اهل سنت در توجیه حدیث ام سلمه: «این دو روایت مخالف با روایات متواتر است که ام سلمه و دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از شمول آیه تطهیر خارج می کند.» (۵)

۴ - دیدگاه عکرمه، مقاتل و عروه بن زبیر

برخی نیز برای اختصاص دادن آیه به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به قول این سه نفر استدلال کرده اند که آیه تنها در شأن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. (۶)

عکرمه و مقاتل در این ادعا مبالغه می کردند به حدی که حتی عکرمه در بازارها فریاد می زد: من حاضریم در ادعای خود مباحله کنم. او خطاب به مردم می گفت:

ص: ۵۲

۱- ۱۰۳. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶.

۲- ۱۰۴. اسباب النزول، واحدی، ص ۲۰۳.

۳- ۱۰۵. صواعق المحرقة، ص ۱۴۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

۴- ۱۰۶. سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۱۲، ح ۸۴۰۹.

۵- ۱۰۷. مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۳.

۶- ۱۰۸. فتح القدير، ج ۴، ص ۲۷۹.

عقیده ای که دارید صحیح نیست، این آیه تنها در شأن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. (۱)

از این تعبیر استفاده می شود، رأی عموم مردم در عصر عکرمه این بوده که مصداق اهل بیت علیهم السلام فقط پنج تن هستند.

پاسخ

در مخالفت این سه نفر با نظر عموم مردم، هیچ جای تعجب نیست؛ زیرا این سه نفر از سردمداران دعوت مردم به دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. (۲)

عکرمه کسی است که در دین مردم گمراه بود و ذهبی او را از خوارج برشمرده است. وی در دروغ گویی به حدی رسیده بود که حتی به استاد خود ابن عباس دروغ می بست؛ تا این که دروغ او ضرب المثل شد. ابن سیرین، یحیی بن معین و مالک او را کذاب توصیف کرده اند. ابن ذویب او را غیرثقه معرفی کرده و مالک، نقل روایت از او را حرام کرده و مسلم بن حجاج از روایات او اعراض نموده است.

سرانجام وی، به جایی رسید که مردم از شدت تنفر جنازه اش را رها کرده و در دفنش شرکت نکردند؛ تا این که چهار نفر را اجیر کردند تا جنازه اش را دفن کنند.

مقاتل نیز همانند عکرمه است. دارقطنی، عقیلی و ذهبی او را از ضعیفان به حساب آورده اند. ذهبی می گوید: رجالین در تضعیف او اجماع کرده اند. (۳) جوزانی می گوید: مقاتل کذابی جسور بود.

سَرّ جعل این روایت از عکرمه و مقاتل روشن است؛ زیرا این دو از خوارج بودند؛ کسانی که به صراحت و به صورت آشکار با علی علیه السلام جنگیدند. حال اگر آیه را در شأن امام علی علیه السلام بدانند، باید عمل بزرگان خود را در جنگ نهروان باطل بیندارند. از همین رو درصدد برآمدند آیه تطهیر را که دلالت بر عصمت دارد از امام علی علیه السلام منصرف سازند.

وجه دیگر این که: خوارج در مذهبشان جعل حدیث را برای تأیید مذهب جایز می دانند و این مورد از همین قبیل است.

ص: ۵۳

۱- ۱۰۹. درّ المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۱۵.

۲- ۱۱۰. ر.ک: طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۸۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۲۶۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۳.

۳- ۱۱۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۰۱.

عروه بن زبیر کسی است که در صدد جعل فضایل در شأن خاله اش عایشه است. او کسی بود که بغض شدیدی نسبت به علی علیه السلام داشت، به حدی که هرگاه نام آن حضرت نزد او برده می شد، او را سب می کرد. (۱) اسکافی او را از جمله تابعینی می داند که اخبار قبیحی در مذمت علی علیه السلام وضع کرده است. (۲)

۵ - نهمت به ابن عباس

واحدی به سند خود از ابن عباس نقل می کند که آیه تطهیر در شأن همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است. (۳)

پاسخ

اولاً: در رجال این حدیث، افرادی مجهول و ضعیف وجود دارد که از آن جمله است: ابویحیی عبدالحمید بن عبدالرحمن که متهم به خطا در روایت است. (۴)

نسائی او را قوی ندانسته و ابن سعد و احمد بن حنبل او را تضعیف کرده است. (۵) از دیگر رجال حدیث، خصیف است که احمد بن حنبل و یحیی بن سعید او را تضعیف کرده و روایتش را حجت نمی دانند. ابوحاتم می گوید: او کسی است که احادیث را به گفتار و آرا خلط کرده است. ابن معین می گوید: ما از حدیث خصیف حذر می کنیم. (۶)

ثانیاً: روایاتی صحیح السند از ابن عباس نقل شده که می گوید: آیه تطهیر در شأن اصحاب کسا است.

۶ - قیاس به نظایر

ابن تیمیه می گوید: تعبیر «اهل بیت» در قرآن کنایه از زوجه است، لذا در خطاب ملائکه به همسر ابراهیم علیه السلام می خوانیم: «أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ». همچنین خداوند در مورد حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» اگر همسر ابراهیم و موسی از جمله اهل پیامبر علیه السلام هستند، چگونه همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از اهل بیت او نباشند؟

ص: ۵۴

۱- ۱۱۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲- ۱۱۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۳.

۳- ۱۱۴. اسباب النزول، ص ۲۳۹.

۴- ۱۱۵. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۶۹.

۵- ۱۱۶. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۲۰.

۶- ۱۱۷. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۴۳.

أولاً: در آیه اول و دوم مقصود همسر ابراهیم و موسی نیست، لذا در هر دو مورد به صیغه جمع مذکر آمده است. در آیه اول آمده است: «عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ» و در آیه دوم می فرماید: «لِأَهْلِهِ امْكُثُوا». پس قطعاً آن گونه که ابن تیمیه ادعا می کند، خصوص همسران نیستند.

ثانیاً: همان گونه که از کلمات علمای لغت و فهم همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و روایات دیگر استفاده شد، اهل یا اهل بیت علیهم السلام حقیقتاً شامل همسران نمی شود، مگر با مجازیت، و در مورد این آیه که شامل همسران است، از همین قبیل است.

ثالثاً: مورد آیه تطهیر با این دو آیه فرق می کند؛ زیرا روایاتی به حدّ تواتر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده که مقصود از اهل بیت علیهم السلام در آیه تطهیر تنها اصحاب کسا هستند.

قائلین به اختصاص آیه به اصحاب کسا

برخی از علمای اهل سنت تصریح کرده اند که آیه تطهیر اختصاص به اصحاب کسا یعنی رسول خدا و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام دارد:

۱ - طحاوی

او بعد از ذکر روایات بسیاری از احادیث کسا می گوید: «انّ المرادین فیها هم رسول الله صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین، دون من سواهم»؛^(۱) «افراد مقصود در آیه تطهیر، رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می باشند نه دیگران».

۲ - یوسف بن موسی حنفی (ابوالمحسن)

او بعد از نقل احادیث کسا می گوید: «...والکلام لخطاب ازواج النبی صلی الله علیه وآله تمّ عند قوله: (واقمن الصلاه وآتین الزکاه) وقوله تعالی: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ...» استئناف تشريعاً لأهل البيت وترفعاً لمقدارهم. ألا ترى أنّه جاء علی خطاب المذکر فقال: عنکم ولم یقل: عنکّن. فلاحجه لأحد فی إدخال الأزواج فی هذه الآیه. يدلّ علیه ما روی أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله کان إذا أصبح اتی باب فاطمه فقال: السلام علیکم اهل البيت علیهم السلام «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ...»؛^(۲) «سخن در

ص: ۵۵

۱- ۱۱۸. تحفه الأخیار بترتیب شرح مشکل الآثار، ج ۸، ص ۴۷۰ - ۴۷۶.

۲- ۱۱۹. معاصر المختصر، ج ۲، ص ۲۶۶ - ۲۶۷.

خطاب همسران پیامبر صلی الله علیه و آله با گفتار خداوند: «واقمن الصلاه...» تمام شد.. و قول خداوند: «إنما يريد الله...» کلامی است جدید که در حق اهل بیت تشریح شده تا مقام آنان را بالا برد. مشاهده نمی کنی که خطاب در آیه به صورت مذکر آمده نه مؤنث. پس کسی حجتی ندارد در داخل کردن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در این آیه. دلیل این مطلب روایتی است که می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله صبح هنگام به درب خانه فاطمه می آمد و می فرمود: سلام بر شما اهل بیت. آن گاه آیه تطهیر را بر آنان قرائت می نمود.

۳ - حسن بن علی سقاف شافعی

او می گوید: «اهل البيت هم سيدنا علي و السيدة فاطمه، و سيدنا الحسن و سيدنا الحسين... للحديث الذي نصّ النبي صلي الله عليه وآله فيه علي ذلك...»؛ «اهل بيت همان سيد ما علي و خانم فاطمه و آقا حسن و حسين اند... به جهت حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن بر این امر تصریح کرده است». آن گاه در ردّ البانی که اختصاص آیه تطهیر به پنج تن از اهل بیت را به شیعه نسبت می دهد می گوید: «...والحق أنّ من قال ذلك جميع اهل السنه والجماعه، وقبلهم الذي لا ينطق عن الهوى، ولكن هذا هو النصب العذی يفضی بصاحبه إلى ماترى»؛ (۱) «...حق آن است که قائل این مطلب عموم اهل سنت و جماعت است، و قبل از آنان پیامبری است که از هوای نفس سخن نمی گوید. ولی این همان عداوتی است که صاحبش را به چنین عکس العملی و انمود می کند».

۴ - ابوبکر حضرمی

او می گوید: «والذي قال به الجماهير من العلماء وقطع به اكابر الأئمة وقامت به البراهين وتطافرت به الأدلّه: أنّ اهل بيت المرادين في الآية هم سيدنا علي و فاطمه و ابناهما. و ماتخصيصهم بذلك منه إلّا عن امر الهی و وحی سماوی»؛ (۲) «آنچه جمهور از علمابه آن قائل شده و بزرگان از ائمه به آن قطع پیدا کرده و براهین بر آن قیام نموده و ادله بسیار بر آن دلالت دارد اینکه مقصود به اهل بیت در این آیه همان آقای ما علی و فاطمه و دو فرزندان اوست. و اختصاص آیه به این افراد امر الهی و وحی آسمانی بوده است».

ص: ۵۶

۱- ۱۲۰. صحیح شرح العقیده الطحاویه ص ۶۵۵.

۲- ۱۲۱. رشفه الصادی ص ۱۳ - ۱۴، باب اول.

او در ردّ کسانی که معتقدند که آیه تطهیر در حق زنان پیامبر است می گوید: «ویجاب عن هذا بآئه ورد بالدلیل الصحیح إنّها نزلت فی علیّ وفاطمه والحسین»؛^(۱) «جواب از این حرف این است که در دلیل صحیح وارد شده که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

۶ - سمهودی شافعی

او می گوید: «وهؤلاء هم اهل الکساء، فهم المراد من الآيتين: آیه المباهله و آیه التطهیر»؛^(۲) «و اینان همان اهل کسائند. و اینان مقصود از دو آیه مباحله و تطهیر می باشد».

۷ - ابن عساکر دمشقی شافعی

او می گوید: «والآیه نزلت خاصه فی هؤلاء المذكورین. واللّه اعلم»؛^(۳) «و آیه تطهیر تنها در حق همان اصحاب کساء نازل شده است. و خدا داناتر است».

۸ - توفیق ابو علم

او در ردّ عبدالعزیز بخاری می گوید: «أما قوله: أنّ آیه التطهیر المقصود منها الأزواج فقد أوضحنا بما لا مزید علیه: أنّ المقصود من اهل بیت هم العتره الطاهره لا الأزواج»؛^(۴) «اما گفتار او که مقصود از آیه تطهیر همسران است، ما به طور شفاف واضح کردیم که مقصود از اهل بیت همان عترت طاهره است نه همسران».

شبهه دوم: دلالت آیه بر عصمت هنگام نزول

برخی می گویند: آیه دلالت بر عصمت اهل بیت علیهم السلام هنگام نزول آیه دارد؛ زیرا خداوند خبر از اراده اش در زمان حال می دهد؛ از همین رو به صیغه مضارع تعبیر کرده است و در نتیجه، دلالت بر عصمت قبل از نزول آیه ندارد، در حالی که امامیه معتقد به عصمت اهل بیت علیهم السلام از هنگام ولادت هستند.

ص: ۵۷

۱- ۱۲۲. ارشاد الفحول، ص ۸۳.

۲- ۱۲۳. جواهر العقدين ص ۲۰۴، باب اول.

۳- ۱۲۴. الأربعین فی مناقب امّهای المؤمنین، ص ۱۰۶.

۴- ۱۲۵. اهل بیت، ص ۳۵.

اولاً: جمع و تألیف قرآن مجید سابق بر نزول آن بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده است و اگر آیه تطهیر دلالت بر زمان حال داشته باشد، مقصود حال تألیف و جمع قرآن است، نه حال تنزیل و می دانیم که جمع و تألیف، سابق بر ولادت آنان بوده است؛ همان گونه که از برخی روایات استفاده می شود.

ثانیاً: قرآن یکپارچه در شب قدر بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد، همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»؛ (۱) «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.» و بعد از آن، به طور تدریجی بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد: «وَأَنْزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا»؛ (۲)

ثالثاً: خداوند متعال حکم اذهاب رجس را بر عنوان اهل بیت علیهم السلام آورده است و این عنوان، در هر زمان برای این پنج تن اصحاب کسا صادق بوده است، چه در گذشته، چه حال یا آینده.

شبهه سوم: عصمت و تبعیض

برخی می گویند: چرا خداوند متعال به اهل بیت، عصمت عنایت فرمود، ولی به ما نداد؟ آیا این ظلم در حق بقیه نیست؟

اولاً: ظلم به معنای تجاوز از حد است و در مورد بندگان، هنگامی تجاوز از حد و ظلم است که تکلیفی زاید از حد استطاعت از آن ها خواسته شود و قطعاً چنین تکلیفی از جانب خداوند نرسیده، بلکه هر کس مطابق قابلیت و استعدادش تکلیف دارد.

ثانیاً: خداوند متعال نعمت هایش را بر اساس استحقاق نمی دهد تا کسی توهم ظلم یا تبعیض در میان بندگان کند، بلکه نعمت های او بر اساس تفضّل و حکمت بالغه است که اقتضای اختلاف به جهت نقص و کمال دارد.

به عبارت دیگر، نظام عالم، نظام احسن است و این نظام اقتضا دارد که هر چیز آن در جای خود و به مقدار ضرورتش باشد. می دانیم که در هر زمان احتیاج به فرد یا

۱- ۱۲۶. سوره قدر، آیه ۱.

۲- ۱۲۷. سوره اسراء، آیه ۱۰۶.

افرادی معصوم است تا حجت خدا روی زمین بوده و مردم را به حق و حقیقت رهنمون سازند. این گونه افراد باید از مقام عصمت برخوردار باشند، لذا خداوند متعال آنان را در عالم «ذر» امتحان کرده، در اصلاب طیب و طاهر قرار می دهد و پس از ولادت نیز مشغول ریاضت نفسانی می شوند تا بتوانند قابلیت های لازم را برای دریافت وحی و هدایت بشر کسب نمایند، آن گاه خداوند متعال آنان را کمک کرده و به مقام عالی عصمت می رساند.

شبهه چهارم: اذهاب به معنای رفع است

دهلوی می گوید: آیه دلالت بر عدم عصمت اهل بیت علیهم السلام دارد؛ زیرا اذهاب رجس مستلزم ثبوت آن در رتبه سابق است، تا این که ممکن شود که خداوند آن را از بین ببرد و این با اعتقاد امامیه به عصمت اهل بیت علیهم السلام از ابتدای عمر سازگاری ندارد و تنها بر عصمت از هنگام تعلق اراده خداوند دلالت دارد. (۱)

پاسخ

اولاً: اگر این اشکال بر اراده خداوند وارد باشد، لازمه اش این است که در مورد «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» نیز وارد شود؛ زیرا لازم می آید هر کسی که نماز می خواند و در آن، این آیه را تلاوت می کند یا آن را در غیر نماز تلاوت می کند گمراه باشد و از خدا طلب هدایت کند و در غیر این صورت تحصیل حاصل است. در حالی که قطعاً این طور نیست، بلکه معنای آیه، یا طلب استمرار امر موجود و یا طلب زیادتی هدایت و رسوخ پیدا کردن و تعمیق آن در دل انسان هدایت یافته است. همین توجیه را در مورد آیه تطهیر نیز می کنیم.

ثانیاً: اذهاب بر دو نوع است: یکی از بین بردن بعد از ثبوت شیء، به این که چیزی آورده شود تا شیء را زایل کند. دیگری، از بین بردن قبل از ثبوت شیء، به این که چیزی آورده شود تا از ابتدا جلوی شیء گرفته شود که در اصطلاح، از اولی به «رفع» و از دومی به «دفع» تعبیر می شود. و مقصود از اذهاب در آیه، دفع است نه رفع؛ یعنی

ص: ۵۹

خداوند متعال به آنان ملکه و قوه ای ملکوتی می دهد که با وجود آن هیچ تمایلی به گناه ندارند، که همان رساندن آنان به مقام یقین و عصمت است.

دلیل این مطلب آن است که اولاً: امام حسن و امام حسین علیهما السلام هنگام نزول آیه طفل بوده اند، لذا تصور هیچ گونه رجسی در آن ها نمی رود تا خداوند اراده رفع آن را نموده باشد.

ثالثاً: اگر مراد از اذهاب، رفع باشد باید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از مصداق اهل بیت علیهم السلام خارج کرد؛ زیرا به طور اجماع پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قبل از نزول آیه هیچ گونه رجس و پلیدی نداشته است. در حالی که به طور قطع پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داخل در آیه تطهیر است.

نظیر این گونه تعبیر در قرآن و حدیث به کار برده شده است. خداوند متعال در مورد حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ»؛ (۱) «این چنین ما میل او را از عمل زشت و بد برگرداندیم.» در حالی که می دانیم که حضرت یوسف علیه السلام هرگز اهل فحشا و عمل بد نبوده است.

شب آه پنجم: عصمت و سقوط تکلیف

برخی می گویند: مقام عصمت با تکلیف سازگاری ندارد، در حالی که می دانیم دنیا دار تکلیف است و هیچ کس از این قاعده مستثنا نیست.

پاسخ

همان گونه که در بحث «حقیقت عصمت» گفتیم، عصمت از شؤون مقام علم است و هرگز اختیار را از انسان سلب نمی کند. علم از شرایط ثبوت تکلیف است نه عدم تکلیف. جبر و عدم قدرت است که تکلیف را از انسان سلب می کند. همچنین گفته شد: عصمت که نتیجه علم قطعی به حقایق امور است، هرگز از انسان معصوم سلب اختیار نمی کند.

شبهه ششم: عصمت سایر ائمه علیهم السلام

گاهی اشکال می شود که آیه تطهیر تنها دلالت بر عصمت پنج تن دارد و نمی تواند عصمت سایر ائمه را اثبات کند.

ص: ۶۰

اولاً: حصر در آیه اضافی است نه حقیقی. حصر اضافی نسبت به عده ای خاص است و حصر مطلق نمی باشد. در مورد آیه تطهیر، حصر به لحاظ همسران و دیگران است؛ یعنی این پنج تن - نه همسران - مشمول آیه تطهیرند و این منافات ندارد با این که افرادی از قبیل همین پنج تن مشمول آیه تطهیر باشند؛ همان گونه که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم کلمه اهل بیت را در حیث ثقلین به طور عموم به کار برده است.

ثانیاً: در زمان نزول آیه، از چهارده معصوم همین پنج تن بیشتر نبودند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم کسا را روی خود و آنان انداخته، آیه نازل شد که طبیعتاً خطاب به آنان بود. اگرچه منافاتی ندارد، شامل افرادی مثل آنان نیز بشود؛ خصوصاً آن که حکم در آیه بر عنوان «اهل بیت» آمده است. از آنجا که در هر زمان احتیاج به امام معصومی است، لذا افراد دیگری نیز مشمول آیه تطهیرند که همانند این پنج نفرند.

ثالثاً: روایات فراوانی از طرق شیعه و سنی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده که امامان بعد از من، دوازده نفرند و چون از آنجا که امام باید معصوم باشد، (۱) پس باید سایر امامان نیز معصوم باشند.

رابعاً: برای اثبات عصمت سایر امامان علیهم السلام، اثبات عصمت یکی از آنان کافی است؛ زیرا به طور قطع هر یک از امامان بر امام بعد خود وصیت کرده و او را امام معصوم بعد از خود معرفی کرده است.

شبهه هفتم: دعا برای تطهیر

ابن تیمیه می گوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد تا خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاکشان گرداند و این دلالت بر عصمت ندارد...» (۲)

اولاً: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مستجاب الدعوه است و اگر دعا کرده به طور قطع اجابت شده است.

۱- ۱۳۰. ر.ک: شیعه شناسی و پاسخ به شبهات از مؤلف.

۲- ۱۳۱. منهاج السنه، ج ۳، ص ۴.

ثانیاً: فایده دعا استمرار تطهیر و اذهاب رجس در آینده است؛ همان گونه که در تفسیر: «اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گفتیم.

ثالثاً: ممکن است که دعا، بالا-رفتن مرتبه و درجات خلوص و عمق گرفتن و رسوخ کردن اذهاب رجس و در نتیجه، تطهیر اهل بیت علیهم السلام را در بر داشته باشد.

رابعاً: مطابق برخی از روایاتی، که ذکر شد، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از نزول آیه تطهیر بوده است. (۱)

شبهه هشتم: عصمت برای تمام صحابه

دهلوی می گوید: اگر آیه تطهیر دلالت بر عصمت داشته باشد، باید تمام صحابه معصوم باشند؛ زیرا همین تعبیر در حق آنان نیز رسیده است؛ خداوند متعال می فرماید: «وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». (۲) و نیز می فرماید: «لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ». (۳)

پاسخ

قیاس در این مورد مع الفارق است و در نتیجه، استدلال مغالطه ای است؛ زیرا اراده در این دو آیه تشریحی است نه تکوینی. از همین رو، اجماع است بر این که آیه به صیغه جمع مخاطب آمده است، ولی نه تنها مختص به مشافهین زمان خطاب و صحابه نیست، بلکه شامل همه مسلمانان تا روز قیامت می شود؛ بر خلاف اراده در آیه تطهیر که تکوینی است و دلالت بر عصمت دارد.

شاهد این مطلب؛ آیه اول در مورد سبب تشریح وضو و تیمم است؛ خداوند متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ

ص: ۶۲

۱- ۱۳۲. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

۲- ۱۳۳. سوره مائده، آیه ۶.

۳- ۱۳۴. سوره انفال، آیه ۱۱.

حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ (۱) «ای اهل ایمان! چون خواهید برای نماز برخیزید، صورت و دست‌ها را تا مرفق بشویید و پاها را تا برآمدگی پا مسح کنید و اگر جنب هستید پاکیزه شوید [غسل کنید] و اگر بیمار یا مسافر هستید، یا یکی از شما را قضای حاجتی دست داده باشد، یا با زنان مباشرت کرده اید و آب نیابید، در این صورت به خاک پاک و پاکیزه تیمم کنید پس با آن خاک، صورت و دست‌هایتان را مسح کنید. خدا هیچ گونه سختی برای شما قرار نخواهد داد و لکن می‌خواهد تا شما را پاکیزه کند و نعمت را بر شما تمام گرداند، باشد که شکر او را به جای آرید.»

در مورد آیه دوم که در خصوص جنگ بدر وارد شده، سخن از فرستادن باران هنگام احتیاج به آن است؛ خداوند متعال می‌فرماید: «إِذْ يُعَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَكُمْ بِهِ وَيُدْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ»؛ (۲) «یاد آرید هنگامی را که خواب راحت، شما را فرا گرفت برای این که از جانب خدا ایمنی یافتید و از آسمان رحمت خود آبی فرستاد که شما را به آن پاک گرداند و وسوسه و کید شیطان را از شما دور سازد.»

پس «لِيُطَهَّرَكُمْ» یعنی تطهیر از جنابت و هیچ یک از دو آیه، مربوط به تطهیر از گناهان و نقایص نیست.

شبهه نهم: رجس به معنای شرک

ابن تیمیه می‌گوید: اراده خداوند در آیه تطهیر، متضمن تحقق مراد نیست، بلکه گاهی اراده می‌کند چیزی را که تحقق نمی‌یابد؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» (۳) در حالی که برخی توبه می‌کنند و برخی نمی‌کنند. خداوند اراده کرده که مردم را از شرک پاک کند، ولی بعضی می‌خواهند که بر شرک باقی بمانند. (۴)

آن‌گاه می‌گوید: مقصود از «رجس» در آیه، شرک است، همانند قول خداوند که

ص: ۶۳

۱- ۱۳۵. سوره مائده، آیه ۶.

۲- ۱۳۶. سوره انفال، آیه ۱۱.

۳- ۱۳۷. سوره نساء، آیه ۲۷.

۴- ۱۳۸. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۰.

می فرماید: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» و ما می دانیم که خداوند از اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شرک و خباثت را دور کرده است، ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد. (۱)

پاسخ

اولاً: اراده در آیه «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» تشریحی است نه تکوینی. از همین رو به عموم مردم توجه دارد؛ برخلاف اراده در مورد آیه تطهیر که به قرآینی - که ذکر شد - خصوصاً روایاتی که نصّ در نزول آیه در پنج تن بود، اراده تکوینی است نه تشریحی و گرنه شامل افرادی خاص نمی شد.

ثانیاً: در آیه «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» مقصود از رجس مشخص شده است؛ زیرا بعد از آن کلمه «من بیانیه» مقصود از رجس، خصوص شرک معرفی شده است. خصوصاً آن که خطاب در «فَاجْتَنِبُوا» عموم مشرکان است. بر خلاف آیه تطهیر که الف و لام در «الرِّجْسَ» برای جنس بوده و عموم مراتب رجس که از آن جمله گناه، اشتباه، خطا و سهو است را نیز شامل می شود.

ص: ۶۴

از جمله آیاتی که می توان بر ولایت و امامت و مرجعیت دینی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام استدلال نمود، آیه «اولی الامر» است. خداوند متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (۱) «ای مؤمنین! خدا را اطاعت کنید و رسول و اولی الامر از میان خود را اطاعت نمایید.» از آنجا که از این آیه تأییدی بر امامت اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود، به طور مختصر به بحث از آن می پردازیم.

معانی مفردات آیه

قبل از ورود در اصل بحث، به معانی مفردات آیه می پردازیم:

الف) معنای اطاعت خداوند

مقصود از اطاعت خداوند همان متابعت از احکامی است که بر قلب رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به عنوان وحی نازل شده و حکم و خطاب آن ها به عموم مکلفین است. پس اطاعت خداوند؛ یعنی اطاعت کلام خدا که در قرآن کریم بیان شده است.

ب) معنای اطاعت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم

اطاعت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بر سه نوع است:

۱ - اطاعت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در اموری از تفصیل و توضیح احکام که به او وحی شده، ولی در قرآن موجود نیست؛ زیرا آنچه در قرآن آمده اصول کلی احکام است،

ص: ۶۵

و احتیاج به بیان نبوی دارد. لذا قرآن می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ (۱) «و ما به سوی تو قرآن را فرستادیم تا برای مردم آنچه به سویشان فرستاده شده تبیین کنی.»

۲ - اطاعت رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم نسبت به اموری که تشریحش به آن حضرت واگذار شده است؛ زیرا مطابق برخی از ادله، تشریح برخی از احکام به خود حضرت واگذار شده است. همان گونه که در مورد نمازهای دو رکعتی وارد شده که پیامبرصلی الله علیه و آله وسلم بر آن ها اضافه نموده است. (۲)

۳ - اطاعت رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم در آرای شخصی و اموری که مربوط به اجتماع مسلمین است. اموری که مربوط به وظایف والی و حاکم اسلامی برای تثبیت حکومت اسلامی است. خداوند متعال می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...»؛ (۳) «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و پیامبرش امری را مقرر دارند، آنان را در کارشان اختیار [و چون و چرایی باشد و هر کس از [امر] خداوند و پیامبر او سرپیچی کند در گمراهی آشکاری افتاده است...»

بر عموم مسلمانان است که از دستورات پیامبرصلی الله علیه و آله وسلم در هر سه مورد اطاعت کنند و اطاعت از او را در حقیقت اطاعت خدا بدانند.

ج) معنای اطاعت اولی الامر

«اولی الامر» همان ائمه معصومین از اهل بیتند که این مطلب را به حول و قوه الهی به اثبات خواهیم رساند، فعلاً بحث در این است که حیطة اطاعت «اولی الامر» تا کجاست؟ و در چه اموری باید آن ها را اطاعت نمود؟

۱ - نظر برخی از علما بر آن است که امامان علیهم السلام حق تشریح ندارند و تنها کاری که در بُعد احکام دارند، همان تبیین و توضیح احکام شرع است که از ناحیه رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم

ص: ۶۶

۱- ۱۴۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲- ۱۴۲. من لا یحضره الفقیه، باب عدد رکعات نماز.

۳- ۱۴۳. سوره احزاب، آیه ۳۶.

ذکر شده و احتیاج به توسعه و تبیین و تطبیق صحیح دارد. و بر مردم است که به بیانات آن بزرگواران گوش فرا داده و به آن ها عمل کنند.

عبدالله بن عجلان از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نقل کرده که فرمود: «هی فی علیّ و فی الأئمه، جعلهم الله مواضع الأنبياء، غیر أنّهم لا یحلّون شیئاً ولا یحرّمونه»؛ «آیه درباره علی و امامان نازل شده است. خداوند آنان را در جایگاه های انبیا قرار داده است، جز آن که چیزی را حلال نکرده و چیزی را نیز حرام نمی کند.»(۱)

۲ - مورد دیگر از مواردی که باید به دستورات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام گوش فرا داده و به آن عمل نمایم، دستوراتی است که مربوط به نظام اسلامی و حفظ شؤون مملکت اسلامی است، و لذا اگر در موردی حکمی از این نوع احکام ولایی صادر کردند - چه در زمان حاکمیتشان باشد یا خیر - بر عموم مسلمین است که از آن اطاعت نمایند.

اقوال در «اولی الامر»

در این که مقصود از «اولی الامر» در آیه مورد نظر کیست؟ اقوالی ذکر شده است که اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - امیران لشکر.

۲ - اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم.

۳ - صحابه و تابعین.

۴ - خلفای اربعه.

۵ - عموم علمای امت اسلامی.

۶ - هر کسی که متولی امور مردم از راه صحیح آن شود.

ص: ۶۷

۷- اهل حلّ و عقد.

۸- خصوص امامان از اهل بیت پیامبر علیهم السلام. (۱)

و....

ما در صددیم که اثبات کنیم مقصود از «اولی الامر» خصوص اهل بیت معصومین علیهم السلام است.

عصمت «اولی الامر»

با تأملی در آیه «اولی الامر» به دست می آید که مقصود از اولی الامر در آیه کسانی هستند که از عصمت برخوردارند. این معنا را این گونه به اثبات می رسانیم:

خداوند تعالی به طور جزم و قطع، امر به اطاعت اولی الامر نموده است، و هر کس که این چنین امری برای او شده، باید از هر خطا و اشتباهی معصوم باشد؛ زیرا در غیر این صورت بر فرض اقدامش بر اشتباه و خطا، لازم می آید که خداوند امر به اطاعت او کرده باشد که همان کار خطایی است، و خطا از آن جهت که خطا است مورد نهی است. نتیجه این که در صورت عدم عصمت اولی الامر در آیه فوق، لازم می آید که امر و نهی در یک فعل و به یک اعتبار با یکدیگر جمع شود که این به طور حتم محال است پس باید مقصود از «اولی الامر» در آیه، افراد معصوم از خطا و اشتباه باشند. (۲)

این بیان فخر رازی بود.

فخر رازی گرچه تا اینجا با شیعه امامی همراهی کرده و «اولی الامر» را بر افراد معصوم منطبق ساخته است، ولی هنگام تعیین مصداق «اولی الامر» دچار اشتباه شده و آن را بر اهل حلّ و عقد از امت منطبق کرده است.

او می گوید: «آیه دلالت بر لزوم متابعت و پیروی از اولی الامر به طور مطلق دارد، ولی از آنجا که ما از شناخت معصوم عاجزیم و به جهت این که معصوم وجود خارجی ندارد، یا ما عاجز از دسترسی به آن هستیم، لذا می گوییم: مقصود از «اولی الامر» همان

ص: ۶۸

۱- ۱۴۵. البحر المحیط، ج ۳، ص ۲۷۸.

۲- ۱۴۶. تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۱۴۴.

اهل حلّ و عقد از بزرگان امت است، کسانی که عارف به مسائل و احکامند. و اگر آنان بر مسأله ای اجتماع کنند، نتیجه ای که از اجتماع آن ها به دست می آید، از هر عیب و خطایی مصون است. (۱)

تفسیر قرآن به روایات

همان گونه که قرآن می تواند برخی از آیاتش برخی دیگر را تفسیر کند، روایات نیز می توانند آیات قرآن را تفسیر و تبیین نمایند. لذا خداوند متعال می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ (۲) «و ما به سوی تو قرآن را فرستادیم تا برای مردم آنچه به سویشان فرستاده شده تبیین کنی.»

در مورد «اولی الامر» روایاتی وجود دارد که می تواند مصداق آن را تبیین کند. اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ - احادیث دوازده خلیفه؛ رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «یکون بعدی اثنا عشر امیراً کلّهم من قریش»؛ «بعد از من دوازده امیر در میان شما خواهند بود که همگی آن ها از قریشند.» (۳)

کلمه «امیر» از ماده امر و امارت است. و این روایت می تواند در محدوده تعیین تعداد «اولی الامر» کمک کار ما باشد، که عدد آن ها دوازده نفر است.

۲ - حاکم نیشابوری به سند صحیح از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «من أطاعنی فقد أطاع الله، ومن عصانی فقد عصی الله، ومن أطاع علیاً فقد أطاعنی ومن عصی علیاً فقد عصانی»؛ (۴) «هر کس مرا اطاعت کند به طور حتم خدا را اطاعت کرده و هر کس مرا نافرمانی کند به طور حتم خدا را نافرمانی کرده است. و هر کس علی علیه السلام را اطاعت کند به طور حتم مرا اطاعت کرده و هر کس علی علیه السلام را نافرمانی کند به طور حتم مرا نافرمانی کرده است.»

در این حدیث پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم اطاعت حضرت علی علیه السلام را ملازم با اطاعت خود و اطاعت خودش را ملازم با اطاعت خدا معرفی کرده است و در نتیجه این همان معنایی است که قرآن در آیه مورد نظر به آن اشاره کرده است.

ص: ۶۹

۱- ۱۴۷. تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲- ۱۴۸. سوره نحل، آیه ۴۴.

۳- ۱۴۹. صحیح بخاری، کتاب الاستخلاف، ح ۷۲۲۲.

۴- ۱۵۰. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱.

۳ - حدیث ثقلین؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آن حدیث فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّيْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي»؛ «من دو گوهر گرانبها را در میان شما به ودیعه می گذارم که اگر به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نمی شوید، یکی کتاب خدا و دیگری عترتم.»

در این حدیث نیز به لزوم تمسک و اطاعت از عترت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اشاره شده است.

۴ - در حدیث غدیر اشاره به اولین نفر از اولی الامر شده که اطاعت او واجب است.

بررسی احادیث شیعه

احادیث شیعه امامی درباره مصداق «اولی الامر» با تواتر اجمالی و برخی نیز با سند صحیح بر تطبیق آن بر اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد. پیام این احادیث همسو با دلالت آیات قرآن است. از این رو این احادیث تلقی به قبول شده اند.

با این که این احادیث درباره این آیه متنوعند، لیکن هیچ تعارضی در میان آن ها نیست.

امام باقر علیه السلام در حدیثی فرمود: «إِنَّا عَنِ خَاصَّةِ، أَمْرٍ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِطَاعَتِنَا»؛ (۱) «خداوند تنها ما را اراده کرده است و به تمام مؤمنان تا روز قیامت به اطاعت ما دستور داده است.»

جابر می گوید: چون خداوند آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ...» را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وآله وسلم نازل کرد، گفتم: ای رسول خدا! خدا و رسولش را شناختیم، اولی الامری که خداوند اطاعتشان را با اطاعت خود مقرون کرده چه کسانی اند؟ فرمود: «هم خلفائی یا جابر! وائمه المسلمین من بعدی، أولهم علی بن ابی طالب، ثم الحسن والحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی المعروف فی التوراه بالباقر. وستدرکه یا جابر، فإذا لقیته فاقرئه منی السلام. ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم سمی وکتبی حجه الله فی ارضه وبقیته فی عباده ابن الحسن بن علی، ذاک الّذی یفتح الله تعالی ذکره علی یدیہ مشارق الارض ومغاربها...»؛ «آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمین پس از من هستند. نخستین

ص: ۷۰

آنان علی بن ابی طالب است سپس حسن، بعد حسین، پس علی بن حسین و محمد بن علی است، که در تورات به نام باقر معروف است. تو ای جابر! وی را خواهی دید و چون او را ملاقات کردی سلام من را به وی برسان. سپس صادق جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد و حسن بن علی است. سپس آن کسی که نامش محمد و کینه اش حجت خدا در زمین و بقیه الله در بین بندگان است. وی فرزند حسن بن علی است. خداوند بلند مرتبه، خاوران و باختران را به دست او می گشاید...»(۱)

امام رضاعیه السلام در تفسیر «اولی الامر» در آیه فرمود: «الأئمة من ولد علی وفاطمه علیهما السلام إلى أن تقوم الساعة»؛(۲) «اولی الامر، پیشوایانند از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام تا روز قیامت.»

امام باقر علیه السلام ضمن آن که «اولی الامر» را به اهل بیت پیامبر علیهم السلام تفسیر می کند و اطاعت آن ها را با اطاعت خدا یکسان می شمارد، می فرماید: «وهم المعصومون المطهرون المذین لا یذنبون ولا یعصون... ولا یفارقون القرآن ولا یفارقهم»؛(۳) «آنان معصومان پاکند، مرتکب گناه نمی شوند و معصیت نمی کنند... از قرآن جدا نمی شوند و قرآن از آنان جدا نمی شود.»

در خطبه ای از امام حسن علیه السلام نیز پس از بیعت مردم با ایشان چنین روایت شده است: «... فأطیعونا فإن طاعتنا مفروضه إذ كانت بطاعه الله مقرونه، قال الله - عز وجل - «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛(۴) «پس ما را اطاعت کنید، اطاعت از ما واجب است چون به اطاعت خدا و رسولش مقرون شده است. خداوند بلند مرتبه می فرماید: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را و اولی الامر از خودتان را.»

«اولی الامر» در روایات اهل سنت

مطابق برخی از روایات اهل سنت نیز مراد از «اولی الامر» در آیه مورد بحث امامان

ص: ۷۱

۱- ۱۵۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳؛ اعلام الوری، ص ۳۷۵.

۲- ۱۵۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۸.

۳- ۱۵۴. علل الشرایع، ص ۱۲۳ و ۱۲۴، ح ۱.

۴- ۱۵۵. امالی طوسی، ص ۱۲۱، ح ۱۸۸.

حاکم حسکانی با سند خود از امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «شریکان من کسانی اند که خداوند اطاعت آنان را با اطاعت خویش و من مقرون ساخت و درباره آنان چنین نازل کرد: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». من گفتم: ای پیامبر خدا! آنان چه کسانی اند؟

فرمود: تو نخستین آنان هستی.»(۱)

جوینی نیز به سند خود در ضمن حدیثی طولانی نقل می کند که امام علی علیه السلام خطاب به برخی از صحابه فرمود: «... شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ...» نازل شد، مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا «اولی الامر» و... افراد خاص و برخی از مؤمنانند یا شامل همه آنان می شود؟ پس خداوند به پیامبرش دستور داد، والیان امر را به مردم بیاموزد و برای ایشان همان گونه که نماز و زکات و حج را تفسیر کرده است، ولایت را تفسیر کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من را در غدیر خم برای مردم منصوب کرد...»(۲)

و نیز حاکم حسکانی به نقل از مجاهد بن جبر تابعی، شأن نزول آیه را درباره جانشینی امام علی علیه السلام به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده و می نویسد: «(اولی الامر) درباره امیرالمؤمنین نازل شد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را در مدینه به جای خود نشانند و علی علیه السلام عرض کرد: آیا مرا در میان زنان و کودکان و می گذاری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آیا خشنود نیستی برای من به منزله هارون برای موسی باشی؟»(۳)

بررسی دیدگاه اهل سنت

تمام اهل سنت به جز فخر رازی، اطاعت «اولی الامر» در آیه را مشروط به اطاعت خدا و عدم معصیت او می دانند. و برخلاف دیدگاه شیعه، اولی الامر را بر افراد

ص: ۷۲

۱- ۱۵۶. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲۰۴.

۲- ۱۵۷. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۳، باب ۵۸، ح ۲۵۰.

۳- ۱۵۸. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۲۰۵.

معصوم تطبیق نمی کنند و در این مورد اقوال دیگری را انتخاب کرده اند؛ از قبیل:

۱ - اولی الامر، حاکمان بر حق

زمخشری می گوید: «خداوند به والیان دستور داد، امانات را به اهلش برگردانند و به عدالت داوری کنند. سپس در این آیه به مردم دستور داد آنان را اطاعت کنند و داوری آن ها را گردن نهند، آنان جز حاکمان بر حق نیستند؛ چون خدا و رسول او از حاکمان جور بی زارند و امکان ندارد وجوب اطاعت آنان به اطاعت خدا و رسول عطف شود.»^(۱)

۲ - اولی الامر، امیران و عالمان

قرطبی می گوید: «درست ترین اقوال در این زمینه دو قول است: یکی این که مراد از اولی الامر حاکمانند، چون آنان صاحب امرند و حاکمیت برای آن هاست. و دیگر این که: مراد دانشمندان دین شناسند...»^(۲)

۳ - اولی الامر، حاکمان، سلاطین و قاضیان شرع

این قول دایره وسیع تری را درباره اولی الامر می شناسد و آن را شامل حاکمان، سلاطین، قاضیان و هر کس که ولایت شرعیه دارد، می داند.^(۳)

صاحبان این اقوال همگی وجوب اطاعت «اولی الامر» در آیه را مقید و مشروط به عدم معصیت آن ها دانسته اند، ولی همان گونه که اشاره شد «اولی الامر» در آیه مطلق است و تقیید، خلاف ظاهر است، و لذا با اطلاقش حمل بر ائمه معصومین علیهم السلام می کنیم.

نقد کلام فخر رازی

به فخر رازی که «اولی الامر» در آیه را بر اهل حلّ و عقد منطبق می سازد می گوئیم: در صورتی که هر یک از افراد اهل حلّ و عقد از عصمت برخوردار نیستند چگونه می تواند اجتماع آرای غیر معصوم از عصمت برخوردار شود؟ آری شکی نیست که اجتماع، اقرب به صواب است، ولی این قرب، موجب نمی شود که احتمال خطا از بین

ص: ۷۳

۱- ۱۵۹. کشاف، ج ۱، ص ۵۲۴.

۲- ۱۶۰. الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۲۶۰.

۳- ۱۶۱. روح المعانی، ج ۴، ص ۹۶؛ فتح القدير، ج ۱، ص ۴۸۱.

رفته و رأی آنان به سر حد عصمت برسد. و بر فرض که بگوییم در صورت اجتماع آراء به عصمت رسیده باشند، این عصمت می تواند از یکی از این اسباب حاصل شده باشد:

۱ - از آنجا که جمیع افراد حلّ و عقد معصومند، در نتیجه: اجتماع آن ها نیز از مقام عصمت برخوردار است.

ولی بدیهی است که از زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا کنون بر این امت عصری نگذشته که افراد اهل حلّ و عقد آن معصوم باشند. و این چیزی است که خود فخر رازی نیز قبول دارد.

۲ - این که بگوییم افراد اهل حلّ و عقد، گرچه از عصمت برخوردار نیستند ولی مجموع آن ها در صورت اجتماع به مقام عصمت خواهند رسید، به این معنا که عصمت، صفتی باشد برای هیئت اجتماعی افراد، نه برای هر یک از افراد.

این احتمال نیز باطل است؛ زیرا عصمت از امور حقیقی و صفات واقعی است، در حالی که هیئت اجتماعی چیزی بیش از عنوان اعتباری نیست، و نمی توان صفت حقیقی را عنوان اعتباری قرار داد.

۳ - احتمال سوم این است که بگوییم: صفت عصمت، نه وصف افراد و نه وصف هیئت اجتماعی است، بلکه سنّت خداوند بر این قرار گرفته که نتیجه ای را که از آرای اهل حلّ و عقد به دست می آید، از خطا و اشتباه مصون بدارد. در این فرض نیز سه احتمال وجود دارد:

الف) یکی این که بگوییم: این سنّت خداوند نسبت به همه امت ها تعمیم دارد. در حالی که این احتمال به طور حتم باطل است؛ زیرا چه بسیار آرای که با وجود اتفاق رأی در آن، اشتباه بوده است.

ب) احتمال دیگر این است که این سنّت را مخصوص به مسلمین بدانیم. به این معنا که بگوییم: خداوند تعالی بر این امت منت گذارده و آرای اهل حلّ و عقد آن ها را از خطا و اشتباه مصون داشته است.

ولی این احتمال نیز خلاف واقعیات تاریخی است؛ زیرا چه بسیار اهل حلّ

و عقده‌ای که رأیشان در این امت باطل در آمد. و نیز اگر این مطلب در این امت ثابت می‌بود، باید معجزه‌ای به حساب می‌آمد، در حالی که در هیچ دلیل صحیحی به آن به عنوان معجزه اشاره نشده است.

ج) احتمال سوم آن است که بگوییم: عصمتی که برای افراد این امت است به امر خارق العاده باز نمی‌گردد، بلکه مربوط به تربیت خوب این امت از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و تعلیمات الهی است که آن‌ها را تا به حدی رسانده که اجتماع آن‌ها از مقام عصمت برخوردار است.

این احتمال نیز باطل است؛ زیرا در صورتی که هر یک از افراد این امت از احتمال خطای در رأی مصون نیستند، چگونه می‌توان اجتماع آن‌ها را معصوم دانست؟ چه بسیار مجالسی از اهل حلّ و عقد از این امت که تشکیل شد و آراء و نتایج باطلی از آن بیرون آمد!

شبهات فخر رازی

شیعه امامیه، «اولی الامر» را امامان از اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام می‌دانند که در هر زمان یک نفر از آن‌ها حجت خدا در روی زمین هستند. ولی فخر رازی بر نظر شیعه اعتراضاتی وارد کرده که به بررسی هر یک از آن‌ها می‌پردازیم:

شبهه اول

کلمه «اولی الامر» در آیه مقید به «منکم» شده است؛ یعنی آن‌ها از جنس و سنخ شما هستند؛ یعنی انسان‌هایی عادی بوده و از مزیت عصمت برخوردار نیستند، در حالی که شیعه بر فرد فرد آن‌ها مدعی عصمت است.

پاسخ

کلمه «منکم» که در آیه آمده، برای افاده این نکته است که «اولی الامر» گرچه معصومند ولی از جنس بشرند، نه از سنخ ملائکه. زیرا مطابق برخی از آیات، مردم اعتراض می‌کردند که چرا پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟! گویا گمان می‌کردند که پیامبر باید از جنس ملک باشد نه از جنس بشر. و لذا قرآن نیز در آیات

ص: ۷۵

فراوانی بر این نکته تأکید دارد که پیامبر از جنس شما است، و اگر چنانچه بخواهیم او را از جنس ملائکه قرار دهیم، باید در عین حال به صورت بشر درآوریم تا بتوانند با شما در تماس دائم باشند.

شبهه دوم

لفظ «اولی الامر» جمع است و دلالت بر معنایی دارد که برای آن افراد است، و این معنا با رأی امامیه منطبق نیست؛ زیرا آنان معتقدند که در هر زمان یک امام وجود دارد و حال آن که آیه، امر به اطاعت از جماعتی دارد.

پاسخ

آنچه خلاف ظاهر و مجاز است این که لفظ جمع را بر یکی از افراد مفهومش حمل کنیم، در حالی که آیه شریفه از این قبیل نیست؛ زیرا مطابق رأی امامیه «اولی الامر» همان دوازده امام معصوم است که اطاعتشان به حکم خداوند واجب است، و اطلاق جمع بر آن ها نه به اعتبار آن است که در یک زمان همه آن ها وجود دارند، بلکه به این اعتبار است که هیچ زمانی از این دوازده نفر خالی نیست. و به تعبیر دیگر: اطلاق جمع بر آن ها به لحاظ وجود طولی آن ها است نه عرضی، و این اطلاق نیز حقیقی است نه مجازی، و در قرآن نیز زیاد به کار رفته است.

خداوند متعال می فرماید: «فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ»؛^(۱) «از دروغگویان اطاعت مکن.» آیا مقصود از آن فقط دروغگویان در یک زمان است؟ یا این که اگر در هر زمان یک دروغگو نیز بود، تو نباید از او اطاعت کنی.

شبهه سوم

اطاعت از معصوم مشروط به شناخت او است، در حالی که شناخت معصوم محال است و در نتیجه تکلیف به محال است که باطل می باشد.

پاسخ

امامان معصوم علیهم السلام کسانی هستند که از جانب خداوند و رسولش همگی با بیانات و نصوصات کافی و روشن برای مردم بیان شده اند و برای هر انسان بی غرض و با انصافی مشخص است.

ص: ۷۶

خداوند متعال در ذیل آیه «اولی الامر» می فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»؛ (۱) «پس اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و رسول باز گردانید.»

در این آیه مرجع حل اختلاف و نزاع، خدا و رسول معرفی شده، نه اولی الامر و این دلیل بر آن است که اولی الامر از مقام عصمت برخوردار نیستند.

پاسخ

اولاً: این بدان جهت است که حق تشریح تنها برای خدا و رسول است نه اولی الامر، لذا در موارد نزاع در شریعت اسلامی باید به این دو مراجعه نمود.

ثانیاً: گاهی اختلاف و نزاع در مصداق «اولی الامر» است، که در این صورت چاره ای نیست جز آن که برای حل نزاع به خدا و رسول مراجعه کرد.

شبهه پنجم

ما در این عصر و زمان، عاجز از دسترسی به امام معصوم و یادگیری احکام و مسائل و معارف دینی از او هستیم تا با فراگیری از او به آن ها عمل نماییم، در حالی که در آیه «اولی الامر» اطاعت آن ها واجب شده است. در نتیجه مقصود از «اولی الامر» امامان شیعه نیست.

پاسخ

در زمان ظهور امام، دسترسی به او ممکن بوده و در عصر غیبت امام، گرچه از برکات حضور او محرومیم، ولی مجموعه دستورات و احکامی که از ناحیه آن بزرگواران رسیده، موجود است و با اطاعت آن ها در حقیقت به دستورات امام زمان خود عمل کرده ایم. خصوصاً با در نظر گرفتن این که منشأ غیبت امام زمان خود ما بوده ایم.

راویان نزول آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام

برخی از علمای اهل سنت، تصریح به نزول آیه «اولی الامر» در شأن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نموده اند؛ از قبیل:

- ابن حیان اندلسی. (۱).

- نیشابوری. (۲).

- محمد صالح کشفی مرتضوی. (۳).

- قندوزی حنفی. (۴).

- حاکم حسکانی. (۵).

- فخر رازی. (۶).

- حموینی (حموئی). (۷).

ص: ۷۸

-
- ۱- ۱۶۴. البحر المحيط، ج ۳، ص ۲۷۸.
 - ۲- ۱۶۵. تفسیر نیشابوری در حاشیه جامع البیان، ج ۵، ص ۲۰۸.
 - ۳- ۱۶۶. مناقب المرتضی، ص ۵۶.
 - ۴- ۱۶۷. ینایع الموده، ص ۱۳۴ و ۱۳۷.
 - ۵- ۱۶۸. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴.
 - ۶- ۱۶۹. تفسیر رازی، ج ۳، ص ۳۵۷، بنابر نقل حدیثی از امام صادق علیه السلام.
 - ۷- ۱۷۰. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۴.

یکی از آیاتی که قابل تطبیق بر اهل بیت عصمت و طهارت پیامبر اکرم علیهم السلام است آیه «اهل الذکر» می باشد. خداوند متعال می فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ (۱) «از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید.» مقصود از اهل ذکر کیست؟ آیا علمای اهل کتاب است یا اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم؟ و چگونه این آیه دلالت بر امامت و مرجعیت اهل بیت علیهم السلام دارد؟ این ها سؤالاتی است که در این بحث مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

مصدق اهل ذکر در روایات اهل بیت علیهم السلام

با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام پی خواهیم برد که مقصود از «اهل الذکر» در آیه و مصداق آن در این امت، امامان معصوم از ذریه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم است. افرادی که بر عموم امت اسلامی واجب بوده و هست که تا روز قیامت به در خانه آنان آمده و مسائل خود را از آنان سؤال کرده و به آن ها عمل کنند. اینک به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱ - کلینی رحمه الله به سندش از امام باقرعلیه السلام نقل کرده که درباره قول خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «الذکر أنا والأئمة أهل الذکر»؛ «ذکر منم و امامان علیهم السلام اهل ذکرند.» و درباره قول خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - «وَإِنَّهُ لَعَدِکُمْ لَکَ وَلِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ» (۲) امام باقرعلیه السلام فرمود: «نحن قومه ونحن المسؤولون»؛ «ما قوم او - پیامبر - و ما سؤال می شویم.» (۳)

ص: ۷۹

۱- ۱۷۱. سوره انبیا، آیه ۷؛ سوره نحل، آیه ۴۳.

۲- ۱۷۲. سوره زخرف، آیه ۴۴.

۳- ۱۷۳. کافی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲ - و نیز به سندش از امام صادق علیه السلام درباره آیه «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فرمود: «الذکر محمّد صلی الله علیه وآله وسلم ونحن اهله المسؤولون»؛ «ذکر، محمّد صلی الله علیه وآله وسلم است، و ما مورد سؤال واقع می شویم.» راوی می گوید: عرض کردم: مقصود از قول خداوند: «وَإِنَّهُ لَعَدِ كُرِّ لَمَكِّ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسئَلُونَ» چیست؟ حضرت فرمود: «ایانا عنی ونحن أهل الذکر ونحن المسؤولون»؛ «تنها ما را قصد کرده است، و ما اهل ذکریم و ما مورد سؤال واقع می شویم.» (۱)

۳ - و نیز به سندش از وشاء نقل کرده که گفت: از امام رضا علیه السلام سؤال کرده، به او عرض کردم: فدایت کردم مقصود از آیه «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» چیست؟ حضرت فرمود: «نحن اهل الذکر ونحن المسؤولون»؛ «ما اهل ذکریم، و ما مورد سؤال قرار گرفته ایم.» (۲)

۴ - محمّد بن علی بن بابویه به سندش از ریّان بن صلت نقل کرده که امام رضا علیه السلام در مجلسی ضمن سخنانش فرمود: «... ما اهل ذکریم که خداوند متعال در کتابش فرمود: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». علمای مجلس عرض کردند: مقصود خداوند از «اهل ذکر» یهود و نصارا هستند. حضرت علیه السلام فرمود: «سبحان الله! آیا چنین احتمالی جایز است؟ در این صورت آنان ما را به دین خود دعوت می کنند و می گویند: دینشان از دین اسلام افضل است. مأمون به امام گفت: آیا نزد شما شرحی برای آیه است که دلالت بر خلاف آنچه علما می گویند، داشته باشد؟ حضرت فرمود: آری. ذکر، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، و ما اهل ذکریم. و این مطلب در کتاب خداوند آشکار است آنجا که در سوره طلاق می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ». (۳) پس ذکر، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوده و ما اهل ذکریم.» (۴)

۵ - سید هاشم بحرانی در تفسیر خود از برقی به سندش از عبدالکریم بن ابی دیلم

ص: ۸۰

۱- ۱۷۴. همان.

۲- ۱۷۵. همان.

۳- ۱۷۶. سوره طلاق، آیه ۱۰ و ۱۱.

۴- ۱۷۷. امالی صدوق، ص ۴۲۸، مجلس ۷۹.

و او از امام صادق علیه السلام نقل کرده که درباره قول خداوند - جَلَّ ذَكَرُهُ - «فَسَيُتْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فرمود: «کتاب (قرآن) همان ذکر است و اهل آن آل محمّد علیهم السلام هستند. خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - امر به سؤال از آنان نموده است، و به سؤال از جهال امر ننموده است. و خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - قرآن را «ذکر» نامیده، آنجا که فرمود: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». و نیز فرمود: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ».(۱)

مصادیق «ذکر» در قرآن کریم

در قرآن کریم کلمه «ذکر» بر مصادیق متعددی به کار رفته است؛ از آن جمله:

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

خداوند متعال می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا - يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ»؛(۲) «پس از [مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، ای خردمندانی که ایمان آورده اید! [زیرا] خداوند چیزی که مایه تذکر است بر شما نازل کرده؛ رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند.»

۲ - قرآن کریم

خداوند می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛(۳) «و ما این ذکر [= قرآن را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آن ها روشن سازی.»

و نیز می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛(۴) «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما به طور قطع نگهدار آنیم.»

معنای «ذکر» یکی است و اختلاف فقط در مصداق آن است؛ زیرا هر کدام از رسول و قرآن، زمینه ساز یاد خدا متعالند و مردم را برای توجه به خدا آماده می سازند. و به

ص: ۸۱

۱- ۱۷۸. تفسیر برهان، ذیل آیه.

۲- ۱۷۹. سوره طلاق، آیه ۱۰ و ۱۱.

۳- ۱۸۰. سوره نحل، آیه ۴۴.

۴- ۱۸۱. سوره حجر، آیه ۹.

تعبیر دیگر کتاب صامت و کتاب ناطق، هر دو یادآور خدایند. اگر انسان قرآن بخواند یا عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را ببیند و چشم به روی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیندازد به یاد خدا می افتد. و اهل بیت رسول خدا علیهم السلام نیز چون دارای اهلیت با قرآنند، انسان را به یاد خدا می اندازند، و لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آنان را در حدیث معروف «ثقلین» مقارن با کتاب خدا قرار داده و از جدا نشدن و عدم افتراق این دو از یکدیگر خبر داده است. پس تفسیر روایات به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم منافاتی با تفسیر برخی دیگر به قرآن ندارد؛ زیرا این دو تفسیر به یک معنا بازگشت دارند.

تفسیر آیه

ظاهر خطاب در «فَسَيُتْلُوا» پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و قوم ایشان است. و برخی نیز می گویند: خطاب در این جمله به مشرکان است.

کلمه «ذکر» به معنای حفظ مفهوم شیء یا استحضار آن در ذهن است. راغب اصفهانی می گوید: «ذکر» گاهی گفته می شود و از آن اراده هیئتی برای نفس می شود که توسط آن، انسان می تواند معارفی را که به دست آورده حفظ کند. ذکر به این معنا همانند کلمه «حفظ» است، جز آن که «حفظ» به اعتبار احراز معرفت اطلاق می شود، و کلمه «ذکر» به لحاظ استحضار آن به کار می رود.

و گاهی نیز کلمه «ذکر» به حضور چیزی در قلب یا گفتار (دل و زبان) گفته می شود. و به همین جهت است که گفته شده: ذکر بر دو نوع است: ذکر به قلب و ذکر به زبان، و هر کدام از آن ها نیز بر دو نوع است: ذکر که بعد از نسیان ناشی شده، و ذکر که بدون نسیان پدید آمده و در ادامه حفظ است. (۱)

ظاهر آن است که اصل در «ذکر» آن است که در مورد دل و قلب به کار رود، و اگر این کلمه در مورد لفظ نیز به کار می رود، به اعتبار آن است که انسان از لفظ، به معنای پی می برد. و به همین جهت است که قرآن کریم لفظ «ذکر» را برای کتاب های آسمانی

ص: ۸۲

و خصوصاً قرآن کریم به کار برده است. و از آنجا که اهل یک چیز آشناتر به حال آن و بیناتر به اخبار آن هستند لذا کسی که می خواهد از آن چیز مطلع شود، باید به اهل آن رجوع کند.

تنزیل و تطبیق آیه

در این که مراد از «اهل الذکر» در آیه مورد بحث کیست؟ اقوال مختلفی وجود دارد:

۱ - برخی می گویند: مراد از «اهل الذکر» کسانی هستند که به اخبار پیشینیان از امت ها اطلاع دارند؛ چه مؤمنند یا کافر.

ولی این احتمال خلاف ظاهر بوده و مجاز است؛ زیرا استعمال کلمه «ذکر» در «علم» خلاف ظاهر لفظ است، و این معنا احتیاج به قرینه قطعی دارد که در مورد آیه وجود ندارد. خصوصاً آن که در قرآن کریم این کلمه در این معنا به کار نرفته است.

۲ - احتمال دوم آن است که مقصود از «اهل الذکر» در این آیه خصوص اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و در رأس آنان امام علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ زیرا آن حضرت علیه السلام مردی صادق و مورد وثوق نزد آنان بوده و به جهت ولادت او در کعبه از قداست و احترام ویژه ای نزد عام و خاص و حتی مشرکان برخوردار بوده است.

۳ - برخی نیز مقصود از «اهل الذکر» را اهل قرآن معنا کرده و مراد به آن را پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب او؛ خصوصاً مؤمنان گرفته اند.

این احتمال نیز صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا با مقام احتیاج در آیه سازگاری ندارد، به جهت این که مخالفان و مشرکان، حتی نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را قبول نداشته اند، حال چگونه از پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ادعای نبوت آن حضرت را بپذیرند.

۴ - قول دیگری است که بین تنزیل آیه و تطبیق آن در هر زمان و مکان جمع کرده اند. این قول می گوید: آیه اشاره به یک اصل عام عقلایی دارد و آن وجوب رجوع جاهل به عالم و اهل خبره است؛ گرچه تنزیل آن، امر به رجوع به مطلق صاحبان کتاب های آسمانی است. به تعبیر دیگر: نزول آیه در مورد امر کفار و مشرکان

و مخالفان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است؛ به این معنا که باید به صاحبان کتاب های آسمانی رجوع کرده تا از نبوت آن حضرت آگاهی یابند. ولی این آیه در هر زمان و مکان و عصری تطبیقی نیز دارد؛ زیرا گفته شده که شأن نزول و مورد آیه، مخصیص اصل مطلب و حکم نیست. و تطبیق آن این است که: هر شخص جاهل به معارف الهی، در هر عصر و زمانی باید به اهل ذکر مراجعه کند که در این عصر و زمان، اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام مصداق واقعی آن می باشند.

شاهد این معنا نقل روایتی است که سیوطی به سندش از جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «لا ینبغی للعالم أن یسکت علی علمه، ولا ینبغی للجاهل أن یسکت علی جهله، وقد قال الله: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فینبغی للمؤمن أن یرفع علمه علی هدی أم علی خلافه»؛ (۱) «برای شخص عالم سزاوار نیست که بر علمش ساکت بماند، و نیز برای جاهل سزاوار نیست که بر جهلش سکوت کند؛ زیرا خداوند فرموده است: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» پس برای مؤمن سزاوار است که عمل خود را بشناسد که آیا بر هدایت است یا بر خلاف هدایت.»

اهل بیت علیهم السلام حاملان حقایق قرآن

با بررسی آیات قرآن کریم و جمع بین برخی از آیات و نیز به کمک روایات پی می بریم که اهل بیت عصمت و طهارت پیامبر اکرم علیهم السلام حاملان واقعی قرآن و حقایق آن هستند.

خداوند متعال می فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ * لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ (۲) «همانا آن قرآن کریمی است که در کتاب محفوظی جای دارد. و جز پاکان نمی توانند به آن دست یابند.»

در این آیه اشاره به کبرای کلی شده است و آن این که به حقیقت و روح قرآن جز کسی که از هر عیب و نقص و گناهی پاک است نمی تواند برسد.

در آیه تطهیر نیز به صغرا و مصداق پاکانی که به روح قرآن رسیده اند، اشاره کرده

ص: ۸۴

۱- ۱۸۳. درّ المنثور، ذیل آیه.

۲- ۱۸۴. سوره واقعه، آیه ۷۷ - ۷۹.

است، آنجا که می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (۱) «همانا خداوند چنین می خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خانواده نبوت دور سازد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند.»

و با مراجعه به روایات نبوی پی می بریم که مراد از «اهل البیت» در این آیه، پنج تن آل عبا هستند؛ گرچه حصر در آیه اضافی بوده؛ یعنی می خواهد همسران و بقیه اصحاب را خارج کند و در مقابل همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و بقیه صحابه است، و لذا مانعی ندارد که آیه شامل بقیه امامان معصوم نیز گردد.

مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صبحگاهی از حجره خارج شد، در حالی که بر دوش او پارچه ای از پشم خیاطی نشده وجود داشت. حسن بن علی بر او وارد شد، او را داخل کساء کرد. آن گاه حسین وارد شد، او نیز در آن داخل شد. سپس فاطمه وارد شد او را نیز داخل آن کساء نمود. بعد علی وارد شد، او را نیز داخل کساء نمود.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (۲)

«اهل الذکر» در حدیث اهل سنت

حاکم حسکانی به سندش از حرث نقل کرده که گفت: از علی علیه السلام درباره آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» سؤال کردم، فرمود: «والله أنا لنحن الذکر، نحن أهل العلم، ونحن معدن التأویل والتنزیل. لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: أنا مدینه العلم وعلی بابها، فمن اراد العلم فلیأتها من بابها»؛ «به خدا سوگند! به طور حتم تنها ما اهل ذکریم، ما اهل علم بوده و ما معدن تأویل و تنزیلیم. و به طور حتم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: من دروازه علم و علی درب آن است، پس هر کس اراده علم کرد باید از درب آن بیاید.» (۳)

ص: ۸۵

۱- ۱۸۵. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲- ۱۸۶. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

۳- ۱۸۷. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۳۴.

توضیح

یکی از آیاتی که می توان از آن، امامت و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام را استفاده نمود، آیه «صادقین» است. خداوند متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛^(۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید! از [مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید.»

خداوند در این آیه مؤمنان را به پیروی و تبعیت از «صادقین» فراخوانده است. این که صادقین کیانند؟ و چه ویژگی ها و خصوصیتاتی دارند؟ در مباحث آینده روشن خواهد شد.

مفهوم صدق

خلیل بن احمد می گوید: «صدق به کامل هر چیزی گفته می شود.»^(۲)

ابن منظور برای کلمه «صدق» کاربردهای گوناگون ذکر کرده است؛ از قبیل:

(الف) صدق، نقیض کذب.

(ب) مرد صدق، نقیض مرد سوء.

(ج) لباس صدق و خمار صدق؛ یعنی جامه خوب و مقنعه خوب.

(د) رجل صدق؛ یعنی مرد خوب.

(ه) مرد صدق اللقاء و صدق النظر؛ یعنی آدم خوش برخورد و خوش بین.^(۳)

ص: ۸۶

۱- ۱۸۸. [سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۲- ۱۸۹. العین، ماده صدق.

۳- ۱۹۰. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۹۳ - ۱۹۶.

راغب اصفهانی می گوید: «از هر کار پسندیده ای که در ظاهر و باطن، خوب و پسندیده باشد به صدق تعبیر می شود و موصوف آن به کلمه صدق اضافه می شود.»

صدق در اصطلاح قرآنی

در قرآن کریم کلمه «صدق» صفت برای اموری قرار گرفته است:

۱ - صفت قدم

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛ (۱) «و به کسانی که ایمان آورده اند بشارت ده که برای آن ها، سابقه نیک [و پاداش های مسلم نزد پروردگارشان است].»

۲ - صفت جایگاه

الف) «وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ»؛ (۲) «و [سپس بنی اسرائیل را در جایگاه صدق [و راستی منزل دادیم].»

ب) «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»؛ (۳) «در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر!.»

۳ - صفت ورود و خروج

«وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ»؛ (۴) «و بگو: پروردگارا! مرا [در هر کار،] با صداقت وارد کن، و با صداقت خارج ساز!.»

۴ - برخورداری از نیکی در ابعاد مختلف

«لَيْسَ الْعَبْرُ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْعَبْرَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا

ص: ۸۷

۱- ۱۹۱. سوره یونس، آیه ۲.

۲- ۱۹۲. سوره یونس، آیه ۹۳.

۳- ۱۹۳. سوره قمر، آیه ۵۵.

۴- ۱۹۴. سوره اسراء، آیه ۸۰.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»؛ (۱) «نیکی، [تنها] این نیست که [به هنگام نماز،] روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب کنید؛ [و تمام گفت و گوی شما، درباره قبله و تغییر آن باشد؛ و همه وقت خود را مصروف آن سازید؛] بلکه نیکی [و نیکوکار] کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب [آسمانی، و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال [خود] را، با همه علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می کند؛ نماز را برپا می دارد و زکات را می پردازد؛ و [همچنین کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می کنند؛ و در برابر محرومیت ها و بیماری ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می دهند؛ این ها کسانی هستند که راست می گویند؛ و [گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است؛] و این ها هستند پرهیزکاران!».

۵ - راستگویی

«هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»؛ (۲) «[آری این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان [او] راست گفتند!».

۶ - عمل بر طبق وعده

«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ»؛ (۳) «آن ها می گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد.»

باملاحظه این موارد و موارد دیگر از آیات قرآن به دست می آوریم که کلمه «صدق» مفهوم گسترده ای دارد که قلمرو آن تنها در مقوله سخن و کلام و خبر نیست، بلکه در موارد اندیشه و باور و خوی انسانی و رفتار آدمی و دیگر امور نیز اطلاق می شود.

مقصود از «صادقین» در آیه

در نگرش ابتدایی چنین به نظر می رسد که مراد از «صادقین» راستگویان در گفتار

ص: ۸۸

۱- ۱۹۵. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۲- ۱۹۶. سوره یس، آیه ۵۲.

۳- ۱۹۷. سوره زمر، آیه ۷۴.

است، ولی به نظر می‌رسد که مقصود به آن معنای وسیع صدق است که تمام موارد استعمال آن را شامل می‌شود و این معنا مرادف با معنای «عصمت» است؛ زیرا:

اولاً: آنچه لازم است، راستگویی و پرهیز از دروغگویی است، اما بودن با راستگویان یکی از واجبات شرع نیست، در حالی که بودن با صادقان در آیه مورد امر قرار گرفته و امر برای وجوب است.

ثانیاً: جمله «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» در سیاق جمله «اتَّقُوا اللَّهَ» قرار گرفته است که امر به تقوای الهی می‌کند و این امر برای وجوب بوده و تقوا نیز معنا و مفهومی عام دارد.

با توجه به گستره مفهوم صدق که در انحصار مقوله سخن و کلام نیست و قلمرو آن، اندیشه، اخلاق، کردار و رفتار نیز هست، و با توجه به این که بودن با صادقین در آیه کریمه واجب شمرده شده است، به این نتیجه می‌رسیم که مقصود از بودن با صادقان، همراهی و معیت جسمانی نیست، بلکه همراهی در هر چیزی است که راستی و درستی در آن مطرح باشد.

مصداق «صادقین» در آیه

در مورد مصداق «صادقین» در آیه دو احتمال وجود دارد:

۱ - این که مقصود از «صادقین» عموم مؤمنین است.

این احتمال غیر معقول به نظر می‌رسد؛ خصوصاً آن که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «كثرت علیّ الكذابه...»؛^(۱) «کسانی که نسبت دروغ بر من می‌بندند، زیاد شده است.»

۲ - مراد، برخی از مؤمنین است.

این احتمال با وجدان و واقعیات خارجی سازگاری دارد. و مطابق آنچه گفته شد مقصود از «صدق» در آیه مورد نظر، صداقت در تمام امور به طور مطلق است. و این معنا تنها بر افراد معصوم صادق می‌باشد.

«صادقین» در آیه، همان حاملان وحی، خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امینان شرع و حامیان

ص: ۸۹

دین و امامان هدایتند، آن کسانی که خداوند متعال هر گونه رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و پاک و مطهرشان کرده است. و آنان جز دوازده معصوم پاک که اولشان حضرت علی علیه السلام و آخرشان حضرت مهدی علیه السلام است، نمی باشند.

علامه بهبهانی می فرماید: «دلیل بر این که مقصود از «صادقین» در آیه کریمه - چنانکه در احادیث فریقین آمده - امامان معصوم علیهم السلام است، این که: اگر مراد از «صدق» که در عنوان «صادقین» مأخوذ است، مطلق راستی بود که شامل هر مرتبه ای از آن می باشد و «صادقین» هر کسی را که متّصف به صدق در هر مرتبه ای باشد، شامل می شد می بایست در آیه کریمه «وَكُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ» به جای (مع) (من) تعبیر می شد. و معنای آن این بود که بر هر مسلمان لازم است از راستگویان باشد و از دروغ اجتناب ورزد. این که «مَعَ الصّٰدِقِیْنَ» تعبیر شده، دلالت بر این نکته دارد که مقصود از صدق مرتبه خاص و ویژه ای است، و مقصود از «صادقین» نیز گروه مخصوص و ممتازی است. مرتبه کامل صدق همان عصمت و طهارت است که با وجود آن، راستی و درستی در گفتار و کردار به طور کامل محقق می شود.

اگر مقصود از «صادقین» غیر از امامان معصوم بود، با فرض این که در میان امت به نصّ آیه تطهیر و اتفاق همه مسلمانان معصوم وجود دارد، لازمه اش آن بود که بر تمام انسان ها حتّی امامان معصوم لازم باشد که از غیر معصوم پیروی کنند، و این عقلاً قبیح است، و این مرتبه و مقام جز در خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وجود ندارد.

شاهد دیگر این که خداوند تمام مؤمنان را در اوّل آیه به تقوا و پرهیز از گناهان دعوت کرده و آن گاه آنان را به بودن با «صادقان» فرمان داده است، و بودن با آنان چیزی جز قرار گرفتن در قید اطاعت آنان و پرهیز از مخالفت با آنان نیست، و امامت چیزی جز واجب بودن اطاعت امام بر مأمون نمی باشد....»(۱)

فخر رازی می گوید: «... خداوند در مرحله نخست مؤمنان را به تقوا امر فرموده است، و این تمام کسانی را که ممکن است متّقی نباشند، شامل می شود. مخاطب به این

ص: ۹۰

خطاب کسانی هستند که جایز الخطا می باشند. و آیه دلالت دارد بر این که این گونه افراد لازم است همیشه با کسی باشند که معصوم از خطا است، تا آنان را از اشتباه جلوگیری کنند. این مسأله شامل هر زمان می شود و اختصاص به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ندارد...» (۱)

نقد کلام فخر رازی

فخر رازی گرچه با ما تا نصف راه آمده و دلالت آیه مورد بحث را بر لزوم اقتدا و پیروی و همراهی با افرادی معصوم پذیرفته، ولی «صادقین» در آیه را حمل بر مجموع امت کرده است. او می گوید: «ما می گوئیم: معصوم، مجموع امت است ولی شما (شیعه) می گوئید: معصوم یکی از امت است. ما می گوئیم: قول دوم باطل است؛ زیرا خداوند متعال بر هر یک از مؤمنین واجب کرده تا همراه با صادقین باشند، این در صورتی امکان پذیر است که انسان به آن صادق علم داشته باشد که کیست، نه کسی که اصلاً او را نمی شناسد. اگر انسان مأمور باشد به این که همراه با یک نفر که متّصف به صدق است باشد تکلیف مالا یطاق لازم می آید، که جایز نیست. ما به انسانی که متّصف به صفت عصمت و علم است علم نداریم، این مطلب به طور بدیهی معلوم است. در نتیجه این که: آیه «وَكُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ» امر به همراهی با یک شخص معین نمی کند...» (۲)

پاسخ

اولاً: ما که معتقد به ضرورت وجود یک معصوم در هر زمان هستیم، از باب قاعده لطف لازم می دانیم که خداوند متعال به هر نحو ممکن آن معصوم را به مردم معرفی کند. و با مراجعه به ادله حدیثی و تاریخی پی می بریم که صادقان و معصومان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هر یک به نوبه خود معرفی شده اند، که اول آن ها حضرت علی علیه السلام و آخر آن ها حضرت مهدی علیه السلام است.

ثانیاً: قول به عصمت امت بی معناست؛ زیرا امت از افراد تشکیل شده اند که هیچ کدام دارای مقام عصمت نیستند، حال چگونه ممکن است عنوان انتزاعی از آن افراد دارای مقام عصمت باشد.

ص: ۹۱

۱- ۲۰۰. التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۲۲۰.

۲- ۲۰۱. همان، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

با مراجعه به متون روایی پی خواهیم برد که روایات نیز «صادقین» در آیه مورد بحث را بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تفسیر و تطبیق کرده اند:

۱ - حاکم حسکانی به سند خود از عبدالله بن عمر در تفسیر آیه مورد نظر نقل کرده که گفت: «اتَّقُوا اللَّهَ» خداوند تمام اصحاب محمد را امر کرده که از خدا بترسند. آن گاه به آنان فرمود: «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» یعنی محمد و اهل بیتش. (۱)

۲ - برید بن معاویه عجل می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قول خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» سؤال کردم؟ فرمود: «ایانا عنی خاصه»؛ «تنها ما را قصد کرده است». (۲)

۳ - امام علی علیه السلام در مناظره ای فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که خداوند آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» را نازل فرمود؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم (در آن هنگام) عرض کرد: این آیه عمومی است یا اختصاص به افرادی خاص دارد؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اما مؤمنین، مراد عموم آنان است که به آن (تقوا و همراهی با صادقین) امر شده اند. و اما «صادقین» مراد از آن ها خصوص علی و اوصیای بعد از من تا روز قیامتند». (۳)

۴ - سبط بن جوزی حنفی می گوید: «علمای تفسیر گفته اند: معنای آیه آن است که شما با علی و اهل بیتش باشید». (۴)

نقد احادیث مخالف

در برخی از احادیث اهل سنت «صادقین» به ابوبکر و عمر تفسیر شده است.

ابن عساکر از ضحاک روایت کرده که مقصود از همراهی با «صادقین»، همراهی با ابوبکر و عمر است. (۵)

ص: ۹۲

۱- ۲۰۲. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۴۱.

۲- ۲۰۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۸.

۳- ۲۰۴. فرائد المسطین، ج ۱، ص ۳۱۲؛ کمال الدین، ص ۲۶۴؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۴۹.

۴- ۲۰۵. تذکره الخواص، ص ۱۶.

۵- ۲۰۶. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۳۱۰.

اولاً: در سند برخی از این روایات جویر بن سعید ازدی واقع است که ابن حجر در «تهذیب التهذیب» از افراد بسیاری از ائمه رجال؛ مانند ابن معین و ابی داوود و ابن عدی و نسائی، تضعیف او را نقل کرده است.

و در سند دیگری اسحاق بن بشر کاهلی واقع است که ذهبی به نقل از ابن ابی شیبه و موسی بن هارون و ابو زرعه و دارقطنی، او را دروغگو و جعل کننده حدیث معرفی کرده است. (۱)

ثانیاً: در بحث از دلالت حدیث دانستیم که مقصود از «صادقین» در آیه، افراد معصومند، و با مراجعه به سیره این دو نفر؛ یعنی ابوبکر و عمر پی خواهیم برد که آن دو نه تنها معصوم نبوده اند بلکه از پایین ترین مرحله عدالت نیز بهره ای نداشتند.

ص: ۹۳

خداوند متعال می فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِيًّا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ (۱) «آن ها که کافر شدند و می گویند [تو پیامبر نیستی] بگو: کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن نزد او است، میان من و شما گواه باشند.»

این آیه، یکی از آیاتی است که با جمع شواهد و قراین از آیات دیگر و روایات، می توان بر فضیلتی بزرگ از فضایل اهل بیت علیهم السلام و مرجعیت دینی و امامت آنان استدلال کرد. که به بررسی آیه فوق می پردازیم:

از آیه «علم الكتاب» نکاتی چند که قابل توجه و درخور تأمل است به دست می آید، اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - از آنجا که «عِنْدَهُ» ظرف است و خبر برای «عِلْمُ الْكِتَابِ» و حقّ خبر تأخیر از مبتدا است ولی در اینجا مقدم شده است، لذا مطابق قانون «تقديم ما حقه التأخير يفيد الحصر»؛ یعنی تقدیم آنچه حَقّش تأخیر است، افاده حصر می کند، از این جمله آیه استفاده می شود که علم به تمام کتاب تنها نزد برخی از افراد است.

۲ - ضمیمه شدن شهادت و گواهی افراد دیگری که علم کتاب نزد آنان است به خداوند به جهت تکمیل گواهی خداوند نیست؛ زیرا در شهادت و گواهی خداوند نقصی نیست تا احتیاج به ضمیمه داشته باشد؛ بلکه هر کدام از گواهی ها دلیل تام و مستقلى بر اثبات نبوت و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. و نیز مورد آیه از قبیل ضمیمه

کردن دلیل ظنی به دلیل علمی نیست؛ زیرا در مورد آیه، جای تمسک به دلیل ظنی نیست، بلکه از قبیل تمسک به دو دلیل قطعی و علمی معتبر و یقین آور است؛ یکی شهادت و گواهی خداوند و دیگری گواهی کسانی که نزدشان علم کتاب است. و معمولاً تعدد، دلالت بر مغایرت دارد.

۳ - ظاهر این است که «الف و لام» در «عِلْمُ الْكِتَابِ» برای عهد است و به قرآن باز می گردد، قرآنی که تبیان هر شیء است. یا به لوح محفوظ برمی گردد که در آن هر چیزی نوشته شده و قرآن موجود تنزل یافته او است.

۴ - نوع گواهی خداوند متعال با گواهی انسان فرق می کند؛ گواهی خداوند بر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فعلی است، نه ایجاد سخن و کلام در خارج، بلکه گواهی خداوند با اظهار معجزاتی است که به دست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای تصدیق مدعای او انجام می گیرد، کاری که خرق عادت بوده و عملی خدایی است. و اما گواهی کسانی که دارای علم کتابند، به دو نحو است: یکی قولی که با اقرار به زبان است که انجام می گیرد، و دیگری فعلی که با متابعت و پذیرش دستورات ایشان به وقوع می پیوندد.

۵ - مقصود از «عِلْمُ الْكِتَابِ» تنها علم به ظواهر قرآن نیست؛ زیرا این گونه علم با عدم عصمت و متابعت هوای نفس نیز سازگاری دارد. و به همین جهت است که گواهی این گونه افراد مفید علم و یقین نیست، بلکه مراد از علم به کتاب، علم به ظاهر و باطن و تنزیل و خفایا و اسرار به ودیعه گذاشته شده در قرآن است، اموری که موهبتی بوده و با اکتساب به دست نمی آید. و کسی به جز معصوم و مطهر از گناه و خطا و اشتباه عمدی و سهوی، نمی تواند آن را دارا باشد. و این گونه افرادند که گواهی شان مفید علم و مقبول عقل است. و لذا می تواند گواهی آنان در ردیف گواهی خداوند قرار گیرد.

۶ - در علم اصول مطرح شده که مصدر مضاف (مثل علم)، مفید عموم و استغراق است، خصوصاً آن که مصدر، اضافه به مفرد محلی به الف و لام الکتاب شده است.

۷ - سوره رعد به تصریح نیشابوری، از سعید بن جبیر و بغوی در «معالم التنزیل»

مکی است. خصوصاً آن که آیات این سوره در صدد احتجاج در امر توحید و رسالت و رسول است. احتجاج با کسانی که منکر آیات خدا بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را مسخره می کردند. و این ها شاهد نزول آیه در مکه است.

۸- با تأمل در نکاتی که ذکر شد روشن می شود که مراد از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» عبدالله بن سلام و نظایر او از اهل کتاب نیستند؛ زیرا:

اولاً: همان گونه که اشاره شد «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» کسانی باید باشند که گواهی شان به طور مستقل در ردیف شهادت خداوند بوده و مفید علم و یقین باشد، و این در صورتی است که عصمت و طهارت آنان ثابت بوده و عالم به ظاهر و باطن کتاب باشند. و می دانیم که عبدالله بن سلام و نظایر او از علمای یهود هرگز به این مقام نرسیده اند، و گرنه بر شریعت حضرت موسی علیه السلام باقی نمی ماندند؛ زیرا بقای آنان بر این شریعت یا از روی معاندت با حق بوده است و یا به جهت جهالت، که هر دو صورت با مقام عصمت منافات دارد.

ثانیاً: اضافه «علم» به «الکتاب» مفید استغراق و عموم است، و مراد از آن، علم به تمام قرآن است. و اگر مراد از آن، علم به بعض قرآن بود با «من» به کار می رفت، همان گونه که در جای دیگر در مورد آصف بن برخیا چنین آمده است: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»؛ «کسی که نزدش دانشی از کتاب بود گفت». و علم به تمام کتاب نزد سایر انبیاء علیهم السلام نبوده تا چه رسد به علمای اهل کتاب از یهود و نصارا.

ثالثاً: سوره رعد تمام آیاتش مکی است، ولی عبدالله بن سلام و سایر علمای اهل کتاب که اسلام آوردند در مدینه و اسلامشان بعد از هجرت بوده است. و لذا سعید بن جبیر می گوید: چگونه این آیه درباره عبدالله بن سلام است، در حالی که کل سوره مکی است. (۱) در نتیجه امکان ندارد که آیه مورد بحث درباره عبدالله بن سلام و اهل کتاب باشد. بلکه مقصود از آن اهل بیت عصمت و طهارت پیامبر اکرم علیهم السلام و در رأس آنان علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام است. و اگر در برخی از روایات شأن نزولش

ص: ۹۶

منحصر به حضرت علی علیه السلام شده، به جهت آن است که امثال عبدالله بن سلام را خارج کند. و به عبارت دیگر: حصر در روایت اضافی است نه حقیقی.

مرجعیت دینی و امامت اهل بیت علیهم السلام

مرجعیت دینی و امامت اهل بیت علیهم السلام را با ذکر چند مقدمه می توان به اثبات رسانید:

مقدمه اول

در قرآن کریم می خوانیم: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا- يَمْسُهُ إِلَّا- الْمُطَهَّرُونَ»؛ (۱) «همانا آن، قرآن کریمی است که در کتاب محفوظی جای دارد. و جز پاکان نمی توانند به آن دست یابند.»

در «لا- يَمْسُهُ» دو احتمال است: یکی مسّ ظاهری با اعضای بدن و دیگری، مسّ باطنی. همان گونه که در «الْمُطَهَّرُونَ» نیز دو احتمال است: یکی طهارت ظاهری با اعضای بدن و دیگری، طهارت باطنی با قلب.

با مراجعه به قرآن پی می بریم که خداوند متعال لفظ مسّ را در هر دو معنا به کار برده است:

الف) مسّ ظاهری؛ خداوند متعال می فرماید: «قَالَتْ رَبِّ أَتَى بِكَ كَرِيمٌ * قَالَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لِذَاتِكَ النَّبَاتِ وَالْحَبَّ وَإِنِّي نَذَرْتُ لِذَاتِكَ النَّسَاءَ وَالْحَبَّ إِذَا مَسَّهِنَّ إِذَا مَسَّهِنَّ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا»؛ (۲) «مریم عرض کرد: خدایا! مرا چگونه فرزندی تواند بود و حال آن که مردی به من نزدیک نشده است.»

ب) مسّ باطنی؛ خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا»؛ (۳) «چون پرهیزکاران را از شیطان، وسوسه و خیالی به دل رسد، همان دم خدا را به یاد آرند.»

همچنین طهارت نیز در قرآن به دو معنا به کار رفته است: ظاهری و باطنی؛

الف) طهارت ظاهری: «وَتِيَابِكُمْ فَطَهِّرُوا»؛ (۴) «و لباست را پاک گردان.»

ص: ۹۷

۱- ۲۱۰. سوره واقعه، آیات ۷۷ - ۷۹.

۲- ۲۱۱. سوره آل عمران، آیه ۴۷.

۳- ۲۱۲. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۴- ۲۱۳. سوره مدثر، آیه ۴.

ب) طهارت باطنی: «یا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصِطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»؛ (۱) «ای مریم! همانا خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهانیان برتری بخشید.»

در مورد آیه «لا- يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» جمله «لا- يَمَسُّهُ» دو احتمال وجود دارد، که آیا «لا» ناهیه است یا نافی که هر دو به یک صیغه ادا می شود:

اگر نهی باشد یعنی که قرآن را نباید مس کند، که ظهور در مسّ ظاهری دارد و در مقابل آن، مقصود به طهارت نیز ظاهری است. و اگر مقصود «نفی» باشد، اخبار است و ظهور در مسّ باطنی دارد، به این معنا که مس نمی کند و تماس حاصل نمی کند. و به تعبیر دیگر، به عمق قرآن نمی رسند، مگر کسانی که مطهّرند و طبیعتاً طهارت نیز به طهارت باطنی معنا می شود؛ یعنی کسانی که از هر عیب و نقص و گناهی پاکند. معنای آیه این می شود: «مسّ نمی کند کتاب محفوظ را مگر کسانی که مطهّرند.»

مقدمه دوم

در این که مطهّران چه کسانی اند؟ باز به قرآن مراجعه می کنیم؛ خداوند متعال می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (۲) «همانا خدا چنین می خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خانواده نبوت دور سازد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند.»

در این آیه شریفه، مصداق مطهّران مشخص و معین شده است؛ آنان کسانی جز اهل بیت پیامبر علیهم السلام نیستند.

مقدمه سوم

در تشخیص مصداق اهل بیت باید به روایات مراجعه کرد؛ زیرا قرآن می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ (۳) «و بر تو قرآن را فرستادیم تا بر امت آنچه فرستاده شد، بیان کنی.»

ص: ۹۸

۱- ۲۱۴. سوره آل عمران، آیه ۴۲.

۲- ۲۱۵. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳- ۲۱۶. سوره نحل، آیه ۴۴.

با مراجعه به روایات فریقین شیعه و سنی پی می بریم که مقصود از اهل بیت در آیه شریفه، پیامبر اکرم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام می باشند. اگر چه حصر در آیه اضافی است در مقابل همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بقیه صحابه، تا آن ها از شمول آیه خارج گردند؛ در نتیجه آیه تطهیر شامل بقیه اهل بیت علیهم السلام از دوازده امام نیز می شود.

برای توضیح بیشتر و اطلاع از روایات و احادیث کساء به بحث از آیه تطهیر مراجعه شود.

از مجموع این مقدمات استفاده می شود که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مرجع دینی مردم بوده و بر مردم امامت دارند و بیانات آنان در ذیل آیات حجّت است.

مقصود از «من عنده علم الكتاب»

با قطع نظر از ظاهر آیه که ظهور در افراد معصوم دارد، با مراجعه به روایات تفسیری اهل سنت و شیعه که در ذیل آیه مورد بحث وارد شده نیز پی می بریم که مقصود از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» اهل بیت عصمت و طهارت و در رأس آنان علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

اینک روایات شیعه و اهل سنت را مورد بررسی قرار می دهیم:

روایات اهل بیت علیهم السلام

۱ - کلینی رحمه الله به سند صحیح از برید بن معاویه نقل کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام درباره آیه «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» سؤال کردم؟ حضرت فرمود: تنها ما را قصد کرده است و علی اول و افضل ما و بهترین ما بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. (۱)

۲ - او همچنین به سندش از سدید نقل کرده که گفت: من و ابوبصیر و یحیی بزاز و داوود بن کثیر در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم که حضرت در حالی که غضبناک بود بر ما وارد شد و هنگامی که در جایگاه خود نشست فرمود: «... ای سدید! آیا در آنچه از

ص: ۹۹

کتاب خداوند - عزّ وجلّ - خوانده ای این آیه را یافته ای: «قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؟ گفت: عرض کردم: فدایت کردم! این آیه را خوانده ام. حضرت فرمود: آیا کسی که نزد او علم کتاب است تمام آن نزد او است یا بعض آن؟ عرض کردم: خیر، بلکه علم به تمام کتاب نزد او است. آن گاه حضرت اشاره به سینه خود کرد و فرمود: به خدا سوگند! علم تمام کتاب نزد ما است، به خدا سوگند! علم تمام کتاب نزد ما است. (۱)

۳ - طبرسی رحمه الله نقل کرده که مردی از علی بن ابی طالب علیه السلام از برترین منقبتی که برای او است سؤال کرد؟ حضرت این آیه را قرائت کرد و فرمود: تنها ما را قصد کرده از جمله «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ». (۲)

۴ - فیض کاشانی از «المجالس» از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که هنگام سؤال از حضرت درباره این آیه فرمود: آن برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۳)

۵ - علی بن ابراهیم قمی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: «آگاه باشید! همانا علمی که آدم آن را از آسمان بر زمین فرود آورد و جمیع آنچه به آن، پیامبران تا خاتم النبیین فضیلت داده شدند، نزد عترت خاتم پیامبران است». (۴)

روایات عامه

۱ - ابن مغزلی شافعی به سند خود از عبدالله بن عطاء نقل کرده که گفت: نزد ابی جعفر نشسته بودم که ناگهان فرزند عبدالله بن سلام از جلوی حضرت عبور کرد. عرض کردم: خداوند مرا فدایت گرداند، این فرزند کسی است که نزد او علم کتاب است؟ حضرت فرمود: خیر، ولكن صاحب شما علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که در شأن او آیاتی از کتاب خداوند - عزّ وجلّ - نازل شده است: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»، «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا». (۵)

ص: ۱۰۰

۱- ۲۱۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۳.

۲- ۲۱۹. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۳۲.

۳- ۲۲۰. الصافی، ج ۳، ص ۷۷.

۴- ۲۲۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۷.

۵- ۲۲۲. مناقب ابن مغزلی، ص ۱۳۴.

۲ - حاکم حسکانی به سندش از ابوسعید خدری نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره قول خداوند متعال: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» سؤال کردم؟ حضرت فرمود: آن برادرم علی بن ابی طالب است. (۱)

پاسخ به سؤالات

در مورد تطبیق آیه بر حضرت علی علیه السلام سؤالاتی مطرح است که به آن ها اشاره کرده و پاسخ می دهیم:

سؤال اول

از آنجا که شهادت شاهد «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» بر نبوت و ارسال پیامبر است، حال چگونه می تواند او شاهد باشد، در حالی که معنای آن این است که شاهد هنگام اخبار به رسالت حضرت باید حاضر بوده تا بتواند شهادت و گواهی به رسالت دهد؛ زیرا شهادت باید از حس باشد، تا آن را تحمّل کرده و با اطمینان گواهی دهد.

پاسخ

با بررسی تاریخ و روایات پی می بریم که حضرت علی علیه السلام از ابتدای طفولیت همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده و برای مناجات با خداوند متعال، حضرت را همراهی کرده و به غار حراء می رفته است.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ای می فرماید: «... ولقد كنت أتبعه أتباع الفصيل أثر أمه، يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علماً، ويأمرني بالاعتداء به. ولقد كان يجاور في كل سنة بجرآء فأراه ولا يراه غيري ولم يجمع بيت واحد يومئذ في الإسلام غير رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وخديجه وأنا ثالثهما. أرى نور الوحي والرسالة وأشم ريح النبوة. ولقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه وآله وسلم فقلت: يا رسول الله! ما هذه الرنة؟ فقال: هذا الشيطان قد آيس من عبادته. أنك تسمع ما أسمع وترى ما أرى إلا أنك لست بنبي ولكنك لوزير وأنتك لعلی خير...»؛ (۲) «... من در پی او بودم - در سفر و حضر - چنان که بچه شتری در پی مادر. هر روز برای من از اخلاق خود نشانه ای بر پا می داشت و مرا به پیروی از آن می گماشت. هر سال

ص: ۱۰۱

۱- ۲۲۳. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۲- ۲۲۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

در «حراء» خلوت می‌گزید، من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. آن هنگام، اسلام در هیچ خانه‌ای جز خانه‌ای که رسول خدا و خدیجه در آن بود، راه نیافته بود، من سؤمین آنان بودم، روشنائی وحی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم. من هنگامی که وحی بر او فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم، گفتم: ای فرستاده خدا! این آوا چیست؟ فرمود: این شیطان است و از این که او را نپرستید نومید و نگران است. همانا تو می‌شنوی آنچه را من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را من می‌بینم، جز این که تو پیامبر نیستی و وزیر هستی و به راه خیر می‌روی....»

سؤال دوم

سؤال دیگری که مطرح است این که: چگونه گواهی و شهادت کسی که از متابعین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است در ردّ کفّاری که در نبوت آن حضرت شک دارند نزد آنان پذیرفته می‌شود؟

پاسخ

اولاً: آیه مورد بحث گویا اشاره به این نکته دارد که اگر کافران، نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را انکار می‌کنند مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا خداوند و حضرت علی علیه السلام به نبوت او گواهی می‌دهند، و شهادت این دو برای اثبات نبوت آن حضرت و تأیید ایشان کافی است.

ثانیاً: از آنجا که حضرت علی علیه السلام نزد عموم مردم جزیره العرب شخصی شناخته شده به صدق و عدالت و راستی بوده و نیز در کعبه متولد شده است، لذا نزد همه از قداست خاصی برخوردار بوده و متهم به گواهی دروغ نبوده است.

ثالثاً: با مراجعه به تاریخ و روایات مشاهده نمی‌کنیم که این گواهی و شهادت مورد اعتراض و طعن از جانب کافران واقع شده باشد.

ص: ۱۰۲

از جمله آیاتی که دلالت بر عصمت و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و ولایت آن بزرگواران دارد آیه «اعتصام» است. خداوند متعال می فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ (۱) «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید.»

مفهوم «اعتصام»

فیومی می گوید: «عصمه الله من المكروه يعصمه، من باب ضرب: حفظه و وقاه. واعتصمت بالله: امتنعت به»، از این عبارت استفاده می شود که ماده «عصم» به معنای حفظ کرد، و او را نگه داشت، آمده است. و اعتصام به خداوند؛ یعنی انسان به توسط خدا دشمنان را از خود دور کند. (۲)

و در کتاب «معجم مقاییس اللغة» آمده است: «... اعتصم العبد بالله تعالى اذا امتنع»، بنده به خدای متعال چنگ زد، آن گاه که دشمن را به وسیله خداوند از خود دور کند. (۳)

معنای چنگ زدن به خدا، یا ریسمان خداوند آن است که انسان خود را حفظ کرده و از نفس خود بلاها و دشمنان را توسط پناه بردن و توسل به خداوند متعال و ریسمان او حفظ کرده و از گزند عقوبات دنیا و آخرت مصون دارد.

ص: ۱۰۳

۱- ۲۲۵. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲- ۲۲۶. مصباح المنیر، ماده عصم.

۳- ۲۲۷. معجم مقاییس اللغة، ماده عصم.

خداوند متعال در سوره آل عمران می فرماید: «وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (۱) «و هر کس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است.»

در این آیه امر به اعتصام و چنگ زدن به خداوند متعال و ذیل عنایت او شده است. خداوندی که در پیروی از دستورات او سعادت و کمال بشر تضمین شده است.

در آیه مورد بحث، خداوند متعال امر به تمسک و اعتصام به حبل و ریسمان الهی کرده است. با جمع بین این آیه و آیه قبل استفاده می شود که حبل و ریسمان خدا باید سنخیتی با خداوند داشته باشد تا با اعتصام و چنگ زدن به او، در حقیقت انسان به خداوند چنگ زده باشد و آن غیر از معصوم کسی دیگر نیست.

کسانی که تمسک به آنان واجب است

با مراجعه به آیات و روایات معتبر پی می بریم که اعتصام به چه چیزی و چه کسانی واجب است:

۱ - خداوند متعال

در قرآن کریم می خوانیم: «وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (۲) «و هر کس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است.»

و نیز می فرماید: «...إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (۳) «مگر کسانی که توبه کردند و [عمل خود را] اصلاح نمودند و به خدا تمسک جستند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که [در نتیجه آنان با مؤمنان خواهند بود].»

و نیز می فرماید: «فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ»؛ (۴) «پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید. او مولای شماست.»

ص: ۱۰۴

۱- ۲۲۸. سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

۲- ۲۲۹. سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

۳- ۲۳۰. سوره نساء، آیه ۱۴۶.

۴- ۲۳۱. سوره حج، آیه ۷۸.

خداوند متعال می فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»؛ (۱) «هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده است.»

و نیز می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛ (۲) «و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیریید و از آنچه شما را باز داشت، باز ایستید.»

۳ - قرآن کریم

ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، حَبْلَ مَمْدُودٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ...»؛ (۳) «همانا من در بین شما دو چیز گرانها خواهم گذارد: کتاب خدا، ریسمان کشیده شده از آسمان به طرف زمین، و عترتم اهل بیتم، همانا لطیف آگاه به من خبر داده که هرگز این دو از یکدیگر جدا نمی گردند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند...»

تعبیر از قرآن به «حبل الله» در غالب روایات «ثقلین» آمده است. (۴)

و به نصّ قرآن کریم خود قرآن نیز از مقام عصمت برخوردار بوده و از هنگام نزول آن توسط جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و از پیامبر به مردم، از عصمت و مصونیت برخوردار است، لذا هیچ گونه اشتباه و خطایی در آن راه ندارد. و به طور حتم و یقین می توان گفت که قرآن کلام خدا است.

خداوند متعال درباره قرآن می فرماید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»؛ (۵) «از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید؛ وحی [نامه ای است از حکیمی ستوده] صفات.»

ص: ۱۰۵

۱- ۲۳۲. سوره نساء، آیه ۸۰.

۲- ۲۳۳. سوره حشر، آیه ۷.

۳- ۲۳۴. مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۹۸، ح ۵۸۴.

۴- ۲۳۵. ر.ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۱۱۸، ح ۱۱۵۶۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۲، ح ۳۷۸۸.

۵- ۲۳۶. سوره فصلت، آیه ۴۲.

و نیز از جمله کسانی که تمسّک و اعتصام و پیروی از آنان واجب است، اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام می باشند، که تمسّک و اعتصام به آنان در راستای اعتصام به خداوند بوده و در حقیقت پیروی از حقّ و حقیقت است.

این مطلب را از چند طریق می توان اثبات نمود:

الف) حدیث ثقلین

در عموم احادیث «ثقلین» امر به تمسّک و متابعت از کتاب خدا و اهل بیت علیهم السلام شده است. تمسّکی که عبارت است از همان اعتصام و چنگ زدن. پس اعتصام به «جبل الله» در حقیقت همان چنگ زدن به کتاب خدا و عترت پیامبر است. عترتی که ادامه دهنده راه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و بیان کننده سنت او است. به همین جهت است که مشاهده می کنیم در برخی از مضامین حدیث ثقلین از تعبیر «اعتصام» استفاده شده است:

سیوطی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «ترکت فیکم ما لن تضلّوا بعدی إن اعتصمتم به کتاب الله و عترتی اهل بیتی»؛^(۱) «من در میان شما چیزهایی را به ودیعت گذاردم که اگر به آن ها چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد. کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.»

ب) ادله عصمت

با مراجعه به قرآن و روایات پی به وجود مقام عصمت برای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خواهیم برد. و این مطلب را از ادله ای همچون آیه تطهیر می توان استفاده کرد که در جای خود به طور تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده ایم.

خداوند متعال می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛^(۲) «همانا خدا چنین می خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خانواده نبوت دور سازد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند.»

ج) تمسّک به جبل عترت

طبرسی از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي

ص: ۱۰۶

۱- ۲۳۷. جامع الاحادیث، ج ۴، ص ۸۲ ح ۱۰۳۱۷.

۲- ۲۳۸. سوره احزاب، آیه ۳۳.

ترکت فیکم حبیلین إن أخذتم بهما لن تضلّوا من بعدی، أحدهما أكبر من الآخر: کتاب اللّٰه، جبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتی أهل بیتی، وأنهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»؛^(۱) «ای مردم! همانا من در میان شما دو ریسمان گذاردم، که اگر به آن دو تمسّک کنید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد، که یکی بزرگ تر از دیگری است: کتاب خدا، ریسمان کشیده شده از آسمان به طرف زمین، و عترتم اهل بیتم، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من در کنار حوض وارد شوند.»

«جبل اللّٰه» در روایات اهل بیت علیهم السلام

با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام پی می بریم که آنان «جبل اللّٰه» را بر خود تطبیق کرده اند:

۱ - شیخ طوسی رحمه الله به سندش از امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خداوند: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» نقل کرده که فرمود: «ما ریسمان خداییم.»^(۲)

۲ - عیاشی از ابن یزید نقل کرده که از ابوالحسن علیه السلام درباره آیه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» سؤال کردم؟

حضرت فرمود: «علی بن ابی طالب ریسمان محکم خداوند است.»^(۳)

۳ - و نیز از جابر نقل کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: «آل محمّد هم جبل اللّٰه الّٰذی أمرنا بالاعتصام به، فقال: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛^(۴) «آل محمّد علیهم السلام همان ریسمان خداوند هستند که ما مأمور به چنگ زدن به آنان شده ایم. خداوند فرمود: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا...».

جبل اللّٰه در روایات اهل سنت

۱ - ابن حجر از ثعلبی در تفسیرش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «نحن جبل

ص: ۱۰۷

۱- ۲۳۹. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۸۲، ذیل آیه اعتصام.

۲- ۲۴۰. امالی طوسی، ص ۲۷۲.

۳- ۲۴۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۱۲۲.

۴- ۲۴۲. همان، ح ۱۲۳.

اللَّهُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» أبناء أئمة الهدى ومصايح الدجى، الذين احتجَّ الله بهم على عباده، ولم يدع الخلق سدىً من غير حجَّة، هل تعرفونهم أو تجدونهم إلَّا من فروع الشجرة المباركة، وبقايا الصفوة الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، وبزأهم من الآفات وافترض موذتهم في الكتاب؛^(١) «ما ريسمان خداييم که خداوند فرمود: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» فرزندان امامان هدايت و چراغان در ظلمت، کسانی که خداوند به وجودشان بر بندگانش احتجاج کرده و خلق را بدون حجَّت رها نکرده است. آیا شما آنان را می شناسید، یا آنان را جز از فروع درخت مبارک و بقایای انتخابی که خداوند از آنان پلیدی را دور کرده و آنان را پاک نموده است می یابید. کسانی که خداوند آنان را از آفات بری ساخته و مؤدت آنان را در کتابش واجب کرده است.»

۲ - حاکم حسکانی به سندش از حسین خالد و او از علی بن موسی الرضا، از پدرانش، از علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «من أحبَّ أن یركب سفینه النجاه ویستمسک بالعروه الوثقی ویعتصم بحبل الله المتین، فلیوال علیاً ولیأتّم بالهداه من ولده»؛^(٢) «هر کس دوست دارد تا سوار بر کشتی نجات شده و به ريسمان محکم تمسک جوید و به ريسمان متین خداوند چنگ زند، پس باید ولایت علی علیه السلام را پذیرفته و به هادیان از اولادش اقتدا کند.»

۳ - قندوزی به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت: ما نزد پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بودیم که مردی اعرابی وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا! از شما شنیدم که می فرمایی: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ»، ريسمان خدا که باید به آن چنگ بزیم چیست؟ پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در این هنگام دستش را بر دست علی علیه السلام زد و فرمود: به این مرد تمسک جوید که او ريسمان محکم خدا است.»^(٣)

ص: ۱۰۸

۱- ۲۴۳. صواعق المحرقة، ص ۹۰.

۲- ۲۴۴. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳- ۲۴۵. ینایع الموده، ص ۱۱۹، باب ۳۹.

یکی از آیاتی که دلالت بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام دارد آیه «مسّ قرآن» است.

خداوند متعال در سوره واقعه می فرماید «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ (۱) «همانا آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [= دست یابند].»

در کیفیت استفاده از آیه فوق در مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام چند مقدمه ذکر می کنیم:

مقدمه اول

خداوند متعال خود را نور و کتاب خود «قرآن» را به عنوان نور و بیان و تبیان هر چیز معرفی کرده است.

درباره خود می فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ (۲) «خداوند نور [وجود] آسمان ها و زمین است.»

کسی که نور محض است از او غیر از نور صادر نمی شود و لذا درباره کتابش قرآن می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»؛ (۳) «و به سوی شما نوری آشکار [قرآن] فرستادیم.»

و نیز می فرماید: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»؛ (۴) «پس به خدا و رسولش نوری که بر او نازل کردیم ایمان آورید.»

ص: ۱۰۹

۱- ۲۴۶. سوره واقعه، آیات ۷۷ - ۷۹.

۲- ۲۴۷. سوره نور، آیه ۳۰.

۳- ۲۴۸. سوره نساء، آیه ۱۷۴.

۴- ۲۴۹. سوره تغابن، آیه ۸.

و نیز درباره قرآن می فرماید: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»؛ (۱) «این [قرآن] بیان آشکاری است برای مردم و مایه هدایت و موعظه ای برای پرهیزکاران است.»

و نیز می فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ»؛ (۲) «ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.»

مقدمه دوم

در جمله «لایمسه» در آیه مورد بحث دو احتمال است.

۱ - جمله ناهیه باشد به این معنا که: نباید قرآن را به جز افراد با طهارت مس کنند.

۲ - جمله نافییه باشد به این معنا که حقیقت قرآن را به جز افرادی که طهارت نفسانی دارند، درک نمی کنند.

در قرآن کریم کلمه «مس» به هر دو معنای مسّ ظاهری و مسّ باطنی به کار رفته است. و نیز طهارت به هر دو معنای طهارت ظاهری و طهارت باطنی به کار برده شده است.

الف) مسّ ظاهری؛ «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنِ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً»؛ (۳) «اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، [به عللی طلاق دهید، گناهی بر شما نیست.»

ب) مسّ باطنی؛ «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»؛ (۴) «پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد [خدا و پاداش و کیفر او] می افتند و [در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و] ناگهان بینا می گردند.»

ج) طهارت ظاهری؛ «وَيَا بَنِي إِسْرَائِيلَ فَطَّهِّرُوا»؛ (۵) «و لباس را پاک کن.»

د) طهارت باطنی؛ «يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ

ص: ۱۱۰

۱- ۲۵۰. سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

۲- ۲۵۱. سوره نحل، آیه ۸۹.

۳- ۲۵۲. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۴- ۲۵۳. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۵- ۲۵۴. سوره مدثر، آیه ۴.

العَالَمِينَ»؛ (۱) «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.»

برای استدلال به آیه «لَا يَمَسُّهُ...» بر مقصود از چند بیان می توان استفاده کرد:

۱ - جمله «لایمسه» از آنجا که با احتمال نافی و ناهیه بودن سازگاری دارد آن را حمل بر دو معنا می کنیم؛ یعنی این جمله درصدد نهی از مسّ قرآن بدون طهارت و اخبار از این که تنها مطهرون امکان رسیدن به حقیقت قرآن دارد، می باشد. و می دانیم که استعمال لفظ مشترک در بیشتر از یک معنا اشکالی ندارد.

۲ - سیاق آیه ظهور در جمله اخباریه و نافی دارد؛ زیرا در آیات قبل چنین آمده است: «إِنَّهُ لَفُزُّنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكُونٍ»؛ (۲) «همانا آن، قرآن کریمی است. که در کتاب محفوظی جای دارد.»

مقصود کتاب محفوظ یا لوح محفوظ است و یا علم مخزون الهی که این قرآن وجود تنزلی آن می باشد و مسّ هر یک از آن دو مسّ مادی نیست، بلکه رسیدن به حقیقت آن دو می باشد.

فخر رازی در تفسیر آیه فوق می گوید: «"لایمسه" عائد الی الکتاب علی الصحیح... و الصیغه اخبار، لکن الخلاف فی انه هل هو بمعنی النهی، كما انّ قوله تعالی: «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ» (۳) اخبار به معنی الامر فمن قال: المراد من الکتاب اللوح المحفوظ، و هو الأصحّ علی ما بیننا، قال: هو اخبار معنی كما هو اخبار لفظاً، اذا قلنا: انّ الضمیر فی "یمسه" للکتاب...»؛ (۴) «ضمیر در "لایمسه" بنابر رأی صحیح به "الکتاب" بازمی گردد... و صیغه "لایمسه" اخبار است، ولی اختلاف در این است که آیا در معنای نهی می باشد؟ همانند آیه «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ» که جمله "یتربصن" اخباریه ولی در معنای نهی است. هر کس گفته: مراد از کتاب، لوح محفوظ است - که قول صحیح تر همین است آن گونه که بیان نمودیم - معتقد است که این جمله در لفظ و معنا اخبار است، در صورتی که قائل شویم ضمیر در "لایمسه" به "الکتاب" بازمی گردد...».

ص: ۱۱۱

۱- ۲۵۵. سوره آل عمران، آیه ۴۲.

۲- ۲۵۶. سوره واقعه، آیات ۷۷ و ۷۸.

۳- ۲۵۷. سوره بقره، آیه ۲۲۸.

۴- ۲۵۸. تفسیر فخر رازی، ج ۱۰، ص ۴۳۱.

از برخی آیات استفاده می شود که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مصداق واقعی «مطهرون» در قرآنند؛

خداوند می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (۱) «خداوند حتماً می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

مقدمه چهارم

مقصود از «اهل بیت» در آیه تطهیر خصوص امامان معصوم و حضرت زهرا علیهم السلام از ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که در زمان نزول آیه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها چهار نفرشان بوده اند و لذا حصر در آیه تطهیر اضافی است نه حقیقی و در مقابل دیگر صحابه و نیز همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و این منافاتی ندارد که آیه شامل بقیه اهل بیت علیهم السلام نیز بشود.

مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صبحگاهی از حجره خارج شد، در حالی که بر روی دوش او پارچه ای از پشم خیاطی نشده بود. حسن بن علی بر او وارد شد، او را داخل کسا کرد؛ آن گاه حسین و... [شد، او نیز در آن داخل شد. سپس فاطمه وارد شد، او را نیز داخل آن کرد، بعد علی وارد شد او را نیز در آن داخل نمود؛ آن گاه این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (۲)

نتیجه

اهل بیت عصمت و طهارت: از آنجا که آگاه و عالم به کتاب خدا بوده و حقیقت آن را مس نموده اند و قرآن تبیان هر چیز و مایه هدایت است پس آنان نیز منشأ هدایت بوده و نزد آنان تبیان هر چیزی است.

ص: ۱۱۲

۱- ۲۵۹. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲- ۲۶۰. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

یکی دیگر از آیاتی که دلالت بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام دارد آیه «اوتوا العلم» است.

خداوند می فرماید: «...يَلْهُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ...»؛ (۱) «... ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد...».

در این که مراد از «العلم» چیست دو احتمال است:

۱ - مراد علم کتاب است

در این صورت این آیه با ضمیمه به چند آیه دیگر به نتیجه می رسد؛

الف) خداوند می فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلاً قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ (۲) «آن ها که کافر شدند می گویند: تو پیامبر نیستی! بگو: کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن نزد اوست، میان من و شما گواه باشند.»

ب) و نیز می فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ (۳) «همانا آن، قرآن کریمی است، که در کتابی محفوظ جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [= دست یابند].»

ج - و می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (۴) «خداوند حتماً می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

نتیجه این که: آیات بینات قرآن در سینه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است.

ص: ۱۱۳

۱- ۲۶۱. سوره عنكبوت، آیه ۴۹.

۲- ۲۶۲. سوره رعد، آیه ۴۳.

۳- ۲۶۳. سوره واقعه، آیات ۷۷-۷۹.

۴- ۲۶۴. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲ - مراد علم یقین است

۲ - مراد علم یقین است

با این احتمال نیز به ضمیمه چند آیه می توان به نتیجه رسید:

(الف) آیه عصمت امام

خداوند می فرماید: «... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ (۱) «... پیمان من، به ستمکاران نمی رسد.»

و نیز می فرماید: «... وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (۲) «... و اولو الأمر [= اوصیای پیامبر] را.»

(ب) منشأ عصمت علم به حقایق امور است

خداوند می فرماید: «رَبِّ السَّجُنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ (۳) «پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه این ها مرا به سوی آن می خوانند و اگر مکر و نیرنگ آن ها را از من باز نگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.»

نتیجه این که: در سینه امامان معصوم علیهم السلام حقیقت قرآن وجود دارد، و هر کس حقیقت قرآن نزد اوست بیاناتش در تفسیر قرآن حجت است.

لذا در روایات شیعه مشاهده می کنیم که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این آیه را بر خود تطبیق کرده و منحصر به خود می دانند.

ابوبصیر می گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که در هنگام قرائت این آیه اشاره به سینه خود نمود.» (۴)

و امام صادق علیه السلام درباره این آیه فرمود: «هم الأئمة»؛ (۵) «مقصود از آنان ائمه است.»

و در جایی دیگر به حسن صیقل می فرماید: «نحن، و ایانا عنی»؛ (۶) «ما هستیم، و تنها ما را قصد کرده است.»

ص: ۱۱۴

۱- ۲۶۵. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲- ۲۶۶. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳- ۲۶۷. سوره یوسف، آیه ۳۳.

۴- ۲۶۸. نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۶۵، ح ۷۰.

۵- ۲۶۹. همان، ح ۷۱.

یکی دیگر از آیاتی که دلالت بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام دارد آیه «اصطفاء» است.

خداوند متعال می فرماید: «...ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...»؛^(۱) «... سپس این کتاب [آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم...».

مقصود از بندگان برگزیده خداوند در این آیه همان پاکانی هستند که مطابق آیه دیگر، قرآن را مس کرده اند، آنجا که خداوند می فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛^(۲) «همانا آن، قرآن کریمی است، که در کتابی محفوظ جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [= دست یابند]».

و مقصود از «مطهرون» در آیه فوق اهل بیت عصمت و طهارت هستند آنجا که خداوند می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛^(۳) «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

نتیجه این که اهل بیت عصمت و طهارت وارث کتاب خدا هستند و لذا بیانات آنان در ذیل آیات قرآن برای ما حجت است.

در روایات شیعه نیز مشاهده می کنیم که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این آیه را بر خود تطبیق کرده اند.

ص: ۱۱۵

۱- ۲۷۱. سوره فاطر، آیات ۳۱ - ۳۳.

۲- ۲۷۲. سوره واقعه، آیات ۷۷-۷۹.

۳- ۲۷۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه فوق فرمود: «نحن الذين اصطفانا الله عزوجل و اورثنا هذا الكتاب فيه تبيان كل شيء»؛^(۱) «ما هستیم کسانی که خداوند عزوجل ما را برگزید و این کتاب [قرآن را برای ما ارث گذاشت که در آن توضیح هر چیزی است.»

و نیز از امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه نقل شده که فرمود: «نزلت فينا اهل البيت»؛^(۲) «در حق ما اهل بیت نازل شده است.»

ص: ۱۱۶

۱- ۲۷۴. نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۶۱، ح ۷۷.

۲- ۲۷۵. همان، ص ۳۶۳، ح ۸۴.

مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از منظر حدیث

اشاره

ص: ۱۱۷

از جمله احادیثی که بر مرجعیت دینی اهل بیت و حجیت سنت آنان دلالت دارد، حدیث «ثقلین» است. حدیثی که مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی - اعم از شیعی و سنی است و هر یک از آن ها به گونه ای به این حدیث تمسک می کنند. این حدیث به طریق متواتر از عصر صحابه به بعد نقل شده و به لحاظ مضمون نیز از دلالت و معنای بالایی برخوردار است و حکایت از وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و سفارش ایشان به امتش تا روز قیامت دارد که با عمل به آن دستور و وصیت، امتش هرگز بی راهه نرفته و گمراه نخواهند شد.

متن حدیث

حدیث ثقلین با مضامین مختلف در صحیح ترین کتاب های حدیثی اهل سنت وارد شده است. اینک به نقل برخی از آن ها می پردازیم:

۱ - مسلم به سند خود از زید بن ارقم نقل می کند: «قام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يوماً فینا خطیباً بماء یدعی خماً بین مکة والمدینه، فحمد الله واثنی علیه ووعظ وذرکرت ثم قال: اما بعد، ألا یا ایها الناس! فانما أنا بشر یوشک ان یأتی رسول ربی فأجیب وأنا تارک فیکم ثقلین: أولهما کتاب الله فاستمسکوا به. فحث علی کتاب الله ورغب فیہ ثم قال: واهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی...»؛ «... روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کنار برکه آبی به نام خَم، بین مکة و مدینه، ایستاد و برای جمعیت خطبه ای ایراد فرمود، در آن خطبه بعد از حمد و ثنای الهی و موعظه و تذکر فرمود: ای مردم! همانا من

بشری هستم که نزدیک است پیک الهی جان مرا گرفته و اجابت دعوت حقّ نمایم. من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم: اوّل آن ها کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را گرفته و به آن تمسّک کنید. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سفارش زیادی برای کتاب خدا فرمود و مردم را بر عمل به آن تشویق نمود. سپس فرمود: اهل بیتم، شما را سفارش می کنم در حقّ اهل بیتم و این جمله را سه بار تکرار نمود...» (۱).

۲ - احمد بن حنبل به سند خود از زید بن ثابت نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «اُنّی تارک فیکم خلیفتین: کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء والأرض - أو ما بین السماء إلى الأرض - وعترتی أهل بیتی، وأنهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»؛ «همانا من در میان شما دو جانشین قرار می دهم: کتاب خدا، ریسمان کشیده شده ما بین آسمان و زمین و عترتم (اهل بیتم)، این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند...» (۲).

۳ - ترمذی به سند خود از جابر بن عبدالله نقل می کند: در حجه الوداع، روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که بر شتری سوار بود و خطبه می خواند. شنیدم که حضرت می فرمود: «یا ایّها الناس! قد ترکت فیکم ما إن اخذتم به لن تضلّوا: کتاب الله وعترتی أهل بیتی»؛ «ای مردم! در میان شما چیزی می گذارم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم.» (۳).

۴ - حاکم نیشابوری به سند خود از ابو الطفیل از زید بن ارقم نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بین مکه و مدینه، کنار پنج درخت فرود آمد. مردم زیر درختان را جاروب نمودند، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده به ایراد خطبه پرداخت، بعد از حمد و ثنای الهی و تذکر و وعظ و بیان خواسته الهی، فرمود: «ایّها الناس! انّی تارک فیکم امرین لن تضلّوا ان اتبعتموهما وهما کتاب الله واهل بیتی. ثمّ قال: أتعلّمون انّی اولى بالمؤمنین من أنفسهم؟ - ثلاث مرّات - قالوا: نعم. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: من کنت مولاة فعلیّ مولاة»؛ «ای مردم! همانا

ص: ۱۱۹

۱- ۲۷۶. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲.

۲- ۲۷۷. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۱.

۳- ۲۷۸. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱.

من در میان شما دو چیز می گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم. سپس فرمود: آیا می دانید که من به مؤمنین از خود آنان سزاوارترم؟ این جمله را تکرار کرد. همگی گفتند: آری. آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای اوست» (۱).

تکرار حدیث

ابن حجر می گوید: «حدیث ثقلین طرق زیادی دارد که آن را بیش از بیست نفر از صحابه نقل کرده اند. در بعضی از آن طرق آمده است: پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در حجهالوداع، سرزمین عرفه به کتاب و عترت سفارش نمود. در برخی به غدیر خم اشاره شده است. در دسته ای دیگر بعد از بازگشت از طائف آمده است. و هیچ گونه تناقی بین این ها نیست؛ زیرا مانعی نیست که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در مکان های متعددی به ثقلین سفارش کرده باشد» (۲).

حتی بنابر بعضی از نقل ها پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم هنگام وفاتش نیز به ثقلین: کتاب خدا و عترتش سفارش نمود... (۳).
با استقرا و جست و جوی مختصری پی می بریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم حدیث ثقلین را در پنج موضع ذکر کرده است:

۱ - هنگام بازگشت از طائف در سال هشتم هجرت بعد از فتح مکه. (۴)

۲ - روز عرفه، هنگامی که حضرت بر روی شتر قصواء خطبه می خواند. (۵)

۳ - در مسجد خیف در منی در حجه الوداع. (۶)

۴ - روز غدیر خم. (۷)

ص: ۱۲۰

۱- ۲۷۹. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۰.

۲- ۲۸۰. صواعق المحرقة، ص ۸۹ و ۹۰.

۳- ۲۸۱. همان، ص ۱۲۴.

۴- ۲۸۲. المطالب العالیه، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۵۶؛ صواعق المحرقة، ص ۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۹؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۴۴، طبع حیدرآباد.

۵- ۲۸۳. ینابیع الموده، ص ۳۴.

۶- ۲۸۴. همان.

۷- ۲۸۵. همان؛ حلیه الاولیاء، ج ۹، ص ۶۴؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۵- در آخرین خطبه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز وفات خود ایراد فرمود. (۱)

تصحیح حدیث

حدیث ثقلین را از طرق مختلف می توان تصحیح نمود.

۱- وجود حدیث در صحاح

(الف) وجود حدیث در «صحیح مسلم» که اهل سنت به صحت تمام احادیث آن قائلند. (۲)

(ب) وجود حدیث در «صحیح ترمذی».

(ج) وجود حدیث در «صحیح ابن خزیمه».

(د) وجود حدیث در «صحیح ابی عوانه».

۲- وجود حدیث در کتاب هایی که درباره صحاح سته نوشته شده است

(الف) حاکم، «المستدرک علی الصحیحین».

(ب) حمیدی، «الجمع بین الصحیحین».

(ج) رزین عبدری، «تجرید الصحاح».

۳- وجود حدیث در کتبی که مؤلفان آن التزام به نقل احادیث صحیح داده اند

(الف) علامه سراج الدین فرغانی، «نصاب الأخبار».

(ب) حافظ ضیاء الدین مقدسی، «المختاره»؛ سیوطی از حافظ عراقی نقل می کند:

مقدسی کتابی را به نام «المختاره» تألیف کرد و در آن التزام داد که تنها احادیث صحیح السند را نقل کند. (۳)

۴- تصریح به صحت حدیث ثقلین

تعداد زیادی از علمای اهل سنت به صحت حدیث ثقلین تصریح نموده اند. اینک

ص: ۱۲۱

- ٢-٢٨٧. تذكرة الحفاظ، ج ٣، ص ٩٠٢؛ طبقات سبکی، ج ٣، ص ٢٧٦.
- ٣-٢٨٨. التقييد و الايضاح، ص ٢٤؛ تدريب الراوی، ج ١، ص ١٤٤.

به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

الف) ناصرالدین البانی. (۱)

ب) ابن حجر عسقلانی. (۲)

ج) ابن حجر مکی. (۳)

د) بوصیری. (۴)

ه. ق) یعقوب بن سفیان فسوی. (۵)

و) شیخ سلیمان قندوزی. (۶)

ز) احمد بن حنبل. (۷)

ح) محمود شکری آلوسی. (۸)

ط) ابن جریر طبری. (۹)

ی) محاملی. (۱۰)

ک) حسن بن علی سقاف شافعی. (۱۱)

ل) حافظ حاکم نیشابوری. (۱۲)

م) ابن کثیر. (۱۳)

ن) ابن هشام. (۱۴)

س) جمال الدین قاسمی. (۱۵)

ص: ۱۲۲

۱- ۲۸۹. صحیح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۳، ح ۳۷۸۸؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۸۴۲ ح ۲۴۵۷.

۲- ۲۹۰. المطالب العالیه، ج ۴، ص ۶۵، ح ۳۹۷۲.

۳- ۲۹۱. الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۴۲۸ و ۴۳۹.

۴- ۲۹۲. اتحاف الخیره المهره، ج ۹، ص ۲۷۹.

- ٥-٢٩٣. المعرفه و التاريخ، ج ١، ص ٥٣٦.
- ٦-٢٩٤. ينابيع الموده، ص ٢٥٩.
- ٧-٢٩٥. سير اعلام النبلاء، ترجمه احمد بن حنبل.
- ٨-٢٩٦. مختصر التحفه، ص ٥٢.
- ٩-٢٩٧. به نقل كنز العمال، ج ١، ص ٣٧٩، ح ١١٦٥.
- ١٠-٢٩٨. به نقل سيوطى در مسند على عليه السلام، ص ١٩٢، ح ٦٠٥٠.
- ١١-٢٩٩. صحيح صفه صلاه النبى صلى الله عليه وآله، ص ٢٩.
- ١٢-٣٠٠. المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ١١٨، ح ٤٥٧٦.
- ١٣-٣٠١. تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ١٢٢؛ البدايه و النهايه، ج ٥، ص ٢٢٨.
- ١٤-٣٠٢. السيره النبويه، ج ٤، ص ٤١٦.
- ١٥-٣٠٣. محاسن التأويل، ج ١٤، ص ٣٠٧.

ع) هیثمی. (۱)

ف) ازهری. (۲)

ض) سمهودی شافعی. (۳)

ق) علامه مناوی. (۴)

ر) علامه محقق شیخ احمد بنا. (۵)

ش) استاد علامه توفیق أبو علم. (۶)

راویان حدیث ثقلین از صحابه

حدیث ثقلین را ۴۳ نفر از صحابه نقل کرده است که عبارتند از:

۱ - امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام؛

۲ - امام حسن مجتبی علیه السلام؛

۳ - سلمان فارسی؛

۴ - ابوذر غفاری؛

۵ - عبدالله بن عباس؛

۶ - ابوسعید خدری؛

۷ - جابر بن عبدالله انصاری؛

۸ - ابو الهیثم بن تیهان؛

۹ - حذیفه بن یمان؛

۱۰ - حذیفه بن أسید غفاری؛

۱۱ - حذیفه بن ثابت؛

۱۲ - زید بن ثابت؛

-
- ١- ٣٠٤. مجمع الزوائد، ج ١، ص ١٧٠ و ج ٩، ص ٢٥٦.
 - ٢- ٣٠٥. تهذيب اللغة، ج ٢، ص ٢٤٦.
 - ٣- ٣٠٦. جواهر العقدين، ص ٢٣٦.
 - ٤- ٣٠٧. فيض القدير.
 - ٥- ٣٠٨. الفتح الرباني بترتيب مسند أحمد بن حنبل الشيباني، ج ١، ص ١٨٦.
 - ٦- ٣٠٩. أهل البيت عليهم السلام، ص ٧٧-٨٠.

- ١٣ - زید بن أرقم؛
- ١٤ - أبوهریره دوسی؛
- ١٥ - عبدالله بن حنطب؛
- ١٦ - جبیر بن مطعم؛
- ١٧ - براء بن عازب؛
- ١٨ - أنس بن مالك؛
- ١٩ - طلحه بن عبدالله تيمی؛
- ٢٠ - عبدالرحمن بن عوف؛
- ٢١ - سعد بن ابی وقاص؛
- ٢٢ - عمرو بن عاص؛
- ٢٣ - سهل بن سعد انصاری؛
- ٢٤ - عدی بن حاتم؛
- ٢٥ - أبو أيوب انصاری؛
- ٢٦ - أبو شريح خزایی؛
- ٢٧ - عقبه بن عامر؛
- ٢٨ - أبو قدامه انصاری؛
- ٢٩ - أبو لیلی انصاری؛
- ٣٠ - ضميره اسلمی؛
- ٣١ - عامر بن لیلی بن حمزه؛
- ٣٢ - فاطمه زهرا علیها السلام؛

٣٣ - أم سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم؛

٣٤ - أم هانی دختر أمير المؤمنین علیه السلام؛

٣٥ - مقداد بن اسود؛

٣٦ - عمار بن یاسر؛

ص: ١٢٤

۳۷ - عمر بن خطاب؛

۳۸ - عبدالله بن عمر؛

۳۹ - خزیمه بن ثابت؛

۴۰ - ابورافع مولى رسول الله؛

۴۱ - زید بن اسلم؛

۴۲ - جریر بن عبدالله؛

۴۳ - حبشی بن جناده.

راویان حدیث ثقلین از تابعین

حدیث ثقلین را نوزده نفر از تابعین نقل نموده اند که عبارتند از:

۱ - عامر بن واثله؛

۲ - عطیه بن سعد عوفی؛

۳ - حارث همدانی؛

۴ - أصبغ بن نباته؛

۵ - عبدالله بن أبی رافع؛

و دیگران.

راویان حدیث در قرن دوم

در قرن دوم ۳۶ نفر از بزرگان اهل سنت حدیث ثقلین را نقل نموده: امثال:

۱ - سعید بن مسروق ثوری، (م ۱۲۶ ه.ق)؛

۲ - أبواسحاق سبیعی، (م ۱۲۹ ه.ق)؛

۳ - ابوحیان تیمی، (م ۱۴۵ ه.ق)؛

و ديگران.

ص: ۱۲۵

در قرن سوم، حدیث ثقلین را ۶۹ نفر از بزرگان عامه نقل نموده اند؛ امثال:

- ۱ - أبوجعفر محمد بن حبيب هاشمی، (م ۲۲۵ ه.ق)؛(۱)
- ۲ - محمد بن سعد زهری، (م ۲۳۰ ه.ق)؛(۲)
- ۳ - ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبہ، (م ۲۳۵ ه.ق)؛(۳)
- ۴ - احمد بن حنبل، (م ۲۴۱ ه.ق)؛(۴)
- ۵ - عبدالله بن عبدالرحمن دارمی، (م ۲۵۵ ه.ق)؛(۵)
- ۶ - محمد بن اسماعیل بخاری، (م ۲۵۶ ه.ق)؛(۶)
- ۷ - مسلم بن حجاج نیشابوری، (م ۲۶۱ ه.ق)؛(۷)
- ۸ - أبو عبدالله محمد بن یزید قزوینی، (م ۲۷۵ ه.ق)؛(۸)
- ۹ - سلیمان بن اشعث سجستانی، (م ۲۷۵ ه.ق)؛(۹)
- ۱۰ - محمد بن یحیی بلاذری، (م ۲۷۸ ه.ق)؛(۱۰)
- ۱۱ - محمد بن عیسی ترمذی، (م ۲۷۹ ه.ق)؛(۱۱)
- ۱۲ - أحمد بن أبویعقوب، (م ۲۸۴ ه.ق)؛(۱۲)
- ۱۳ - محمد بن علی أبو عبدالله حکیم ترمذی، (م ۲۸۵ ه.ق)؛(۱۳)
- ۱۴ - أحمد بن عمرو بن أبوعاصم، ابوبکر شیبانی، (م ۲۸۷ ه.ق)؛(۱۴)
- ۱۵ - أبوبکر بزار بصری، (م ۲۹۲ ه.ق)؛(۱۵)

و دیگران.

ص: ۱۲۶

- ٢- ٣١١. الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ١٩٤.
- ٣- ٣١٢. المصنّف، ج ١٠، ص ٥٠٦، ح ١٠١٣٠.
- ٤- ٣١٣. مسند أحمد، ج ١، ص ٩٦.
- ٥- ٣١٤. سنن الدارمي، ج ٢، ص ٣١٠ و ٤٣٢.
- ٦- ٣١٥. التاريخ الصغير، ج ٣، ص ٩٦.
- ٧- ٣١٦. صحيح مسلم، ج ٢، ص ٣٦٢، ح ٢٤٠٨.
- ٨- ٣١٧. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٣.
- ٩- ٣١٨. سنن ابوداود.
- ١٠- ٣١٩. أنساب الأشراف، ج ١، ص ٣٥.
- ١١- ٣٢٠. صحيح الترمذی، ج ٢، ص ٣٠٧.
- ١٢- ٣٢١. تاريخ اليعقوبی، ج ٢، ص ١١٢.
- ١٣- ٣٢٢. نوادر الأصول، ص ٦٨.
- ١٤- ٣٢٣. كتاب السنه، ص ٦٢٩.
- ١٥- ٣٢٤. مسند البزار، ص ٧٥ و ٢٧٧.

راویان حدیث ثقلین در قرن چهارم

در قرن چهارم ۳۸ نفر از علمای اهل سنت حدیث ثقلین را نقل نموده اند؛ امثال:

- ۱ - أحمد بن شعيب نسائي، (م ۳۰۳ ه.ق)؛(۱)
- ۲ - حافظ ابويعلى موصلى، (م ۳۰۷ ه.ق)؛(۲)
- ۳ - محمد بن جرير طبري، (م ۳۱۰ ه.ق)؛
- ۴ - ابوبكر محمد بن اسحاق، (م ۳۱۱ ه.ق)؛(۳)
- ۵ - ابن عوانه يعقوب بن اسحاق، اسفرائيني، (م ۳۱۶ ه.ق)؛(۴)
- ۶ - أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه، (م ۳۲۱ ه.ق)؛(۵)
- ۷ - أبو عمر أحمد بن محمد بن عبد ربّه قرطبي، (م ۳۲۸ ه.ق)؛(۶)
- ۸ - حافظ أبو القاسم طبراني، (م ۳۶۰ ه.ق)؛(۷)
- ۹ - عبد الله بن عدی جرجانی، (م ۳۶۵ ه.ق)؛(۸)
- ۱۰ - أبو منصور محمد بن أحمد بن أزره أزهري، (م ۳۷۰ ه.ق)؛(۹)
- ۱۱ - حافظ علی بن عمر بن أحمد بغدادی دارقطنی، (م ۳۸۵ ه.ق)؛(۱۰)
- ۱۲ - أبو سليمان أحمد بن محمد خطابی، (م ۳۸۸ ه.ق)؛(۱۱)

و دیگران.

راویان حدیث ثقلین در قرن پنجم

در قرن پنجم، ۲۱ نفر از علمای اهل سنت حدیث ثقلین را نقل نموده اند که به اسامی برخی اشاره می شود:

ص: ۱۲۷

۱- ۳۲۵. سنن نسائی؛ خصائص، ص ۲۱.

۲- ۳۲۶. مسند ابويعلى، ص ۲، ح ۱۰۲.

- ٣-٣٢٧. صحيح ابن خزيمة، ص ٣٤٠.
- ٤-٣٢٨. مسند ابو عوانه.
- ٥-٣٢٩. مشكل الآثار، ج ٢، ص ٣٠٧.
- ٦-٣٣٠. العقد الفريد، ج ٢، ص ١٥٨.
- ٧-٣٣١. المعجم الصغير، ج ١، ص ١٣١؛ المعجم الكبير، ج ٣، ص ٦٣.
- ٨-٣٣٢. الكامل في ضعفاء الرجال، ج ٦، ص ٢٠٨٧.
- ٩-٣٣٣. تهذيب اللغة، ج ٩، ص ٧٨.
- ١٠-٣٣٤. المؤلف و المختلف، ص ٢، ح ١٠٤٦.
- ١١-٣٣٥. غريب الحديث، ج ٢، ص ١٩٢.

۱ - أبو عبدالله حاكم نيشابورى، (م ۴۰۵ ه.ق)؛(۱)

۲ - قاضى عبدالجبار معتزلى، (م ۴۱۴ ه.ق)؛(۲)

۳ - أبواسحاق ثعلبى، (م ۴۲۷ ه.ق)؛(۳)

۴ - أبونعيم اصفهانى، (م ۴۳۰ ه.ق)؛(۴)

۵ - احمد بن حسين بن على بيهقى، (م ۴۵۸ ه.ق)؛(۵)

۶ - أبوبكر خطيب بغدادى، (م ۴۶۳ ه.ق)؛

۷ - ابن المغازلى شافعى، (م ۴۸۳ ه.ق)؛(۶)

۸ - أبو عبدالله حميدى، (م ۴۸۸ ه.ق)؛(۷)

و ديگران.

راويان حديث ثقلين در قرن ششم

در قرن ششم ۲۴ نفر از علمای اهل سنت حديث ثقلين را نقل نموده اند که به اسامی بعضی اشاره می کنیم:

۱ - أبو محمد حسين مسعود بغوى، (م ۵۱۶ ه.ق)؛(۸)

۲ - أبو الحسين رزين عبدرى، (م ۵۲۹ ه.ق)؛(۹)

۳ - جارالله زمخشري، (م ۵۳۸ ه.ق)؛(۱۰)

۴ - خطيب خوارزمى، (م ۵۶۸ ه.ق)؛(۱۱)

۵ - حافظ أبو القاسم ابن عساكر شافعى، (م ۵۷۱ ه.ق)؛(۱۲)

و ديگران.

ص: ۱۲۸

۱- ۳۳۶. المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۹۰.

۲- ۳۳۷. المغنى فى الکلام، ج ۲۰، ص ۱۹۱.

- ٣- ٣٣٨. الكشف و البيان، تفسير آيه اعتصام.
- ٤- ٣٣٩. حليه الأولياء، ج ١، ص ٣٥٥.
- ٥- ٣٤٠. السنن الكبرى، ج ٢، ص ١٤٨.
- ٦- ٣٤١. مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ص ٢٣٤.
- ٧- ٣٤٢. الجمع بين الصحيحين.
- ٨- ٣٤٣. مصابيح السنّه، ج ٢، ص ٢٠٥.
- ٩- ٣٤٤. الجمع بين الصحاح الستة.
- ١٠- ٣٤٥. الفائق في غريب الحديث، ج ١، ص ١٧٠.
- ١١- ٣٤٦. المناقب، ص ٢٠٠.
- ١٢- ٣٤٧. تاريخ دمشق، ج ١، ص ٤٥.

راویان حدیث ثقلین در قرن هفتم

در قرن هفتم ۲۱ نفر از علمای اهل سنت حدیث ثقلین را نقل کرده اند؛ امثال:

- ۱ - فخرالدین رازی، (م ۶۰۶ ه.ق)؛(۱)
- ۲ - ابن اثیر جزری، (م ۶۰۶ ه.ق)؛(۲)
- ۳ - أبوالحسن علی بن محمد معروف به ابن اثیر شافعی، (م ۶۳۰ ه.ق)؛(۳)
- ۴ - أبوسالم محمد بن طلحه قریشی، (م ۶۵۲ ه.ق)؛(۴)
- ۵ - سبط بن الجوزی، (م ۶۵۴ ه.ق)؛(۵)
- ۶ - ابن ابی الحدید معتزلی، (م ۶۵۶ ه.ق)؛(۶)
- ۷ - حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی، (م ۶۵۸ ه.ق)؛(۷)
- ۸ - یحیی بن شرف نووی، (م ۶۷۶ ه.ق)؛(۸)
- ۹ - أبوالعباس شمس الدین أحمد بن خلکان، (م ۶۸۱ ه.ق)؛(۹)
- ۱۰ - محبّ الدین طبری، (م ۶۹۴ ه.ق)؛(۱۰)

و دیگران.

راویان حدیث ثقلین در قرن هشتم

در قرن هشتم ۲۴ نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل کرده اند که اسامی برخی از آنان به شرح ذیل است:

- ۱ - جمال الدین ابن منظور افریقی، (م ۷۱۱ ه.ق)؛(۱۱)
- ۲ - صدرالدین حموینی، (م ۷۲۲ ه.ق)؛(۱۲)

ص: ۱۲۹

۱- ۳۴۸. مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۱۸.

۲- ۳۴۹. جامع الأصول، ج ۱، ص ۱۸۷.

- ٣- ٣٥٠. اسد الغابه، ج ٢، ص ١٢.
- ٤- ٣٥١. مطالب السؤول، ص ٨.
- ٥- ٣٥٢. تذكره الخواص، ص ٣٢٣.
- ٦- ٣٥٣. شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ١٣٠.
- ٧- ٣٥٤. كفايه الطالب، ص ٥٣.
- ٨- ٣٥٥. المنهاج في شرح صحيح مسلم، ج ١٥، ص ١٨٠.
- ٩- ٣٥٦. وفيات الأعيان، ج ٢، ص ١٦٩.
- ١٠- ٣٥٧. ذخائر العقبى، ص ١٦.
- ١١- ٣٥٨. لسان العرب، ماده عتر.
- ١٢- ٣٥٩. فرائد السمطين، ج ١، ص ٣١٧.

۳ - نظام الدین حسن بن محمد نیشابوری، (م ۷۲۷ ه.ق)؛(۱)

۴ - ابن تیمیه حرّانی، (م ۷۲۸ ه.ق)؛(۲)

۵ - علاءالدین بغدادی خازن، (م ۷۴۵ ه.ق)؛(۳)

۶ - حافظ ابوالحجاج مزّی، (م ۷۴۵ ه.ق)؛(۴)

۷ - ابوحنّان اندلسی، (م ۷۴۵ ه.ق)؛(۵)

۸ - شمس الدین ذهبی، (م ۷۴۸ ه.ق)؛(۶)

۹ - جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی، (م ۷۵۰ ه.ق)؛(۷)

۱۰ - اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی، (م ۷۷۴ ه.ق)؛(۸)

۱۱ - سعدالدین تفتازانی، (م ۷۹۱ ه.ق)؛(۹)

و دیگران.

راویان حدیث ثقلین در قرن نهم

در قرن نهم، هشت نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل نموده اند که به اسامی بعضی اشاره می شود:

۱ - نورالدین هیشمی، (م ۸۰۷ ه.ق)؛(۱۰)

۲ - مجدالدین فیروزآبادی، (م ۸۱۷ ه.ق)؛(۱۱)

۳ - حافظ ابن حجر عسقلانی، (م ۸۵۲ ه.ق)؛(۱۲)

ص: ۱۳۰

۱- ۳۶۰. غرائب القرآن، ج ۱، ص ۳۴۹.

۲- ۳۶۱. منهاج السنه، ج ۴، ص ۸۵.

۳- ۳۶۲. تفسیر لباب التأویل، ج ۱، ص ۲۵۷.

۴- ۳۶۳. تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۵۱.

۵- ۳۶۴. تفسیر بحرالمحیط، ج ۱، ص ۱۲.

۶- ۳۶۵. تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۶۵.

- ٧-٣٦٦. نظم درر السمطين، ج ١، ص ٢٣١.
- ٨-٣٦٧. تفسير القرآن الكريم، ذيل آيه تطهير و آيه مؤدّت.
- ٩-٣٦٨. شرح المقاصد، ج ٢، ص ٢٢١.
- ١٠-٣٦٩. مجمع الزوائد، ج ٥، ص ١٩٥.
- ١١-٣٧٠. القاموس المحيط، ماده ثقل.
- ١٢-٣٧١. فتح البارى.

۴ - نورالدین ابن صبیغ مالکی، (م ۸۵۵ ه.ق)؛(۱)

و دیگران.

راویان حدیث ثقلین در قرن دهم

در قرن دهم، بیست نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل نموده اند؛ امثال:

۱ - حافظ جلال الدین سیوطی، (م ۹۱۱ ه.ق)؛(۲)

۲ - نورالدین شریف سمهودی، (م ۹۱۱ ه.ق)؛(۳)

۳ - شهاب الدین قسطلانی، (م ۹۲۳ ه.ق)؛(۴)

۴ - ابن حجر هیتمی مکی، (م ۹۷۳ ه.ق)؛(۵)

۵ - ملا علی متقی هندی (م ۹۷۵ ه.ق)؛(۶)

و دیگران.

راویان حدیث ثقلین در قرن یازدهم

در قرن یازدهم ده نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل کرده اند که به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - عبدالرؤوف بن تاج العارفین مناوی، (م ۱۰۳۱ ه.ق)؛(۷)

۲ - نورالدین علی حلبی، (م ۱۰۳۳ ه.ق)؛(۸)

و دیگران.

ص: ۱۳۱

۱- ۳۷۲. الفصول المهمه، ص ۲۳ و ۲۴.

۲- ۳۷۳. الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۰؛ احیاء المیت، ص ۱۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۵؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۶؛

جامع الأحادیث، ج ۲، ص ۳۴۱.

۳- ۳۷۴. جواهر العقدين، ج ۲، ص ۸۶.

۴- ۳۷۵. المواهب اللدنیه، ج ۷، ص ۷.

۵- ۳۷۶. الصواعق المحرقة، ص ۷۵.

- ٦-٣٧٧. كتنز العمال، ج ١، ص ٤٨، ح ١٦٥٠.
- ٧-٣٧٨. فيض القدير، ج ٢، ص ١٧٤.
- ٨-٣٧٩. السيره الحلييه، ج ٣، ص ٨.

راویان حدیث ثقلین در قرن دوازدهم

در قرن دوازدهم هجده نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل کرده اند که به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - محمد بن عبدالباقی زرقانی، (م ۱۱۲۲ ه.ق)؛(۱)

۲ - میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی؛(۲)

۳ - شیخ الاسلام شبرای، (م ۱۱۶۲ ه.ق)؛(۳)

و دیگران.

راویان حدیث ثقلین در قرن سیزدهم

در قرن سیزدهم یازده نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل کرده اند، اینک به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - محمد مبین لکهنوی؛(۴)

۲ - محمد اکرام الدین دهلوی؛(۵)

۳ - میرزا حسن علی محدث لکهنوی؛(۶)

۴ - رشیدالدین خان دهلوی؛(۷)

۵ - حسن عدوی حمزوی؛(۸)

۶ - سلیمان بلخی قندوزی؛(۹)

۷ - صدیق حسن خان؛(۱۰)

راویان حدیث ثقلین در قرن چهاردهم

در قرن چهاردهم شانزده نفر از علمای عامه حدیث ثقلین را نقل کرده اند، اینک به

ص: ۱۳۲

۱- ۳۸۰. شرح المواهب اللدنیه، ج ۷، ص ۴.

۲- ۳۸۱. نزل الابرار.

- ٣-٣٨٢. الإتحاف بحبّ الأشراف، ص ٦.
- ٤-٣٨٣. وسيله النجاه فى مناقب السادات.
- ٥-٣٨٤. سعادته الكونين فى بيان فضائل الحسنين عليهما السلام.
- ٦-٣٨٥. تفريح الاحباب فى مناقب الآل و الاصحاب.
- ٧-٣٨٦. الحق المبين فى فضائل اهل بيت سيد المرسلين.
- ٨-٣٨٧. مشارق الأنوار، ص ٨٦.
- ٩-٣٨٨. ينابيع الموده، ص ٢٧-٤١.
- ١٠-٣٨٩. السراج الوهاج فى شرح صحيح مسلم الحجاج.

اسامی برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

۱ - أحمد بن زینی دحلان، (م ۱۳۰۴ ه.ق)؛(۱)

۲ - سید مؤمن بن حسن بن مؤمن شبلنجی، (م ۱۳۰۸ ه.ق)؛(۲)

۳ - منصور بن علی ناصف، بعد از سنه ۱۳۷۱ ه.ق وفات یافته؛(۳)

۴ - شیخ محمود ابوریّه، (م ۱۳۹۰ ه.ق)؛(۴)

و دیگران.

حدیث ثقلین وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

قبلاً گفتیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در حق کتاب و عترتش، در مکان‌ها و زمان‌های مختلف و حتی در آخر عمرش سفارش نمود و این خود قرینه و شاهدی بر مفاد حدیث وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر امتش تا روز قیامت بوده است. شاهد مطلب این که مطابق نقل برخی از اهل سنت، حدیث ثقلین با لفظ وصیت نقل شده است.

ابن منظور افریقی می‌گوید: «وفی حدیث النبی صلی الله علیه وآله وسلم: اوصیکم بکتاب الله و عترتی»؛ «در حدیث پیامبر است که فرمود: شما را به کتاب خدا و عترتم وصیت می‌کنم».(۵)

ابن حجر مکی می‌گوید: «وقد جاءت الوصیه الصریحه بهم فی عده احادیث منها حدیث: (أئی تارک فیکم)»؛ «در تعداد زیادی از احادیث، وصیت صریح به اهل بیت شده است که از جمله آن‌ها، حدیث: (أئی تارک فیکم ... است...».(۶)

فهم نکات حدیث

۱ - دو شیء گران بها و سنگین

کلمه «ثقلین» تشبیه است از ماده ثَقَلَ، به معنای متاع و توشه سفر و هر چیز نفیسی که احتیاج به محافظت داشته باشد(۷) یا از ماده ثَقَلَ به معنای سنگینی است.

ص: ۱۳۳

۱- ۳۹۰. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۰۰.

۲- ۳۹۱. نور الابصار.

۳- ۳۹۲. التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۳۰۸.

۴- ۳۹۳. أضواء علی السنّه المحمّديه، ص ۴۰۴.

- ٥-٣٩٤. لسان العرب، ماده ثقل.
- ٦-٣٩٥. صواعق المحرقة، ص ٩٠.
- ٧-٣٩٦. قاموس المحيط، ماده ثقل.

ثعلب می گوید: کتاب و عترت را ثقلین نامیدند؛ زیرا عمل به آن دو سنگین است و آن ها را به دلیل بزرگ جلوه دادن قدر و منزلتشان ثقلین نامیدند. (۱)

ابن حجر مکی می گوید: «سَمِيَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعُتْرَتَهُ - الْأَهْلَ وَالنَّسْلَ وَالرَّهْطَ الْأَدْنُونَ - ثَقْلِينَ؛ لِأَنَّ الثَّقَلَ كُلُّ شَيْءٍ نَفِيسٍ خَطِيرٍ مَصُونٍ، وَهَذَا كَذَلِكَ؛ إِذْ كُلُّ مِنْهُمَا مَعْدَنٌ لِلْعُلُومِ اللَّدْنِيَّةِ وَالْأَسْرَارِ وَالْحُكْمِ الْإِلَهِيِّ، وَلِذَلِكَ حَثَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْإِقْتِدَاءِ بِهِمْ وَالتَّعَلُّمِ مِنْهُمْ»؛ «رَسُولُ خِدَايَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قُرْآنٌ وَعُتْرَةٌ رَا ثَقْلَيْنِ نَامِيدٌ. «ثَقْلٌ» بِهَرِّ شَيْءٍ نَفِيسٍ كُفْتَهُ مِى شُود وَ كِتَابٌ وَ عُتْرَةٌ اَز اَيْنِ قَبِيلِ اسْت؛ زِيْرَا هَرِّ كِدَامِ اَز اَن دُو مَعْدَنِ عُلُومِ لَدْنِيَّ وَ اسْرَارِ وَ حِكْمَتِ هَايِ الهِي اَنْد، اَز هَمِيْن رُو، پِيَامْبَرِ صَلِيَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَرْدَمِ رَا بِه پِيْرُوِي اَز اَن دُو تَأْكِيدِ وَ سْفَارَشِ نَمُودِه اسْت.» (۲)

به بیانی دیگر: ثقل، عیاری است که برای تثبیت ترازو وضع می شود و آن دو به این دلیل به عیار تشبیه شده که کتاب و عترت مایه استقرار حیات و زندگانی مردمند؛ یعنی با از بین رفتن آن دو استقرار وطمأنینه از حیات مردم برچیده خواهد شد. در روایات آمده است: «اگر حجت روی زمین نباشد، زمین مضطرب خواهد شد».

۲ - جامعیت کتاب و عترت

تعبیر به «مَا إِنْ تَمَسَّيْكُمْ بِهِمَا» که به صورت مطلق آمده و به مورد خاصی تفسیر نخورده، دلالت بر جامعیت و کمال علی الاطلاق کتاب و عترت دارد.

۳ - هدایت مطلق در کتاب و عترت

تعبیر به «لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا» که اطلاق «لَنْ تَضَلُّوا» با «أَبَدًا» تأکید شده و دلالت بر نفی ضلالت به طور مطلق دارد؛ یعنی هیچ نوع ضلالت بر شما عارض نخواهد شد. و در مقابل ضلالت، هدایت است که با اقتدا به آن ها به انواع هدایت نایل خواهید شد؛ چه هدایت به نحو ارائه راه و چه هدایت به نحو رساندن به مقصد با دستگیری.

۴ - مصاحبت ابدی

تعبیر به «حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» دلالت بر مصاحبت و معیت ابدی بین قرآن

ص: ۱۳۴

۱- ۳۹۷. لسان العرب، ماده ثقل.

۲- ۳۹۸. الصواعق المحرقة، ص ۹۰.

و عترت دارد و این شامل تمام نشئه ها و عالم ها؛ اعمّ از عالم دنیا، برزخ و قیامت می شود.

۵- لزوم تمسک به هر دو

تعبیر به «ما إن تمسکتم بهما لن تضلّوا أبداً» و جمله «فانظروا کیف تخلفونی فیهما» که در برخی از روایات آمده، دلالت بر لزوم تمسک به کتاب و عترت هر دو دارد، نه این که یکی را تمسک کرده و دیگری را رها سازیم. آنچه مانع از ضلالت است هر دو است نه یکی، قرآن به تنهایی هدایت گر نیست، احتیاج به مفسّر و مبین دارد که همان عترت است.

علامه مناوی می گوید: «وفی هذا تلویح بل تصریح بأنّهما کتوأمین خلفهما ووصی ائمه بحسن معاملتهما وایثار حقّهما علی أنفسهم والإستمساک بهما فی الدین...»؛ «در این حدیث - ثقلین - اشاره بلکه تصریح به این است که کتاب خدا و عترت همانند دوقلویی اند که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به عنوان هدایتگران بعد از خود معرفی کرده است و ائمت خود را وصیت نموده که با آن دو به خوبی معاشرت کنند، آنان را بر خود مقدم بدانند و در دین به آن دو تمسک کنند».^(۱)

شیخ محمّد امین می گوید: «فنظرنا فاذا هو مصرّح بالتمسک بهم، وبأنّ تباعهم کتباع القرآن علی الحق الواضح»؛ «با تأمل در حدیث به این نتیجه رسیدیم که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم سفارش اکید به تمسک به اهل بیت نموده و این که متابعت از آنان، همانند متابعت و پیروی از قرآن به حقّ واضح است».^(۲)

ابن الملک می گوید: «التمسک بالکتاب العمل بما فیهِ وهو الإلتزام بأوامر الله والإنتهاء بنواهیهِ. ومعنی التمسک بالعترة محبّتهم والإهداء بهداهم وسیرتهم...»؛ «تمسک به کتاب به معنای عمل به دستورات قرآن است؛ به این معنا که به اوامر آن عمل کرده و از چیزهایی که

ص: ۱۳۵

۱- ۳۹۹. فیض القدر، ج ۲، ص ۱۷۴.

۲- ۴۰۰. دراسات اللیب، ص ۲۳۲.

نهی کرده چشم پوشی کنیم. و تمسک به عترت؛ یعنی آنان را دوست بداریم و به هدایت هایشان توجه کنیم تا هدایت یابیم» (۱).

همین مضمون نیز از حسن بن علی سقاف شافعی رسیده است. (۲)

۶ - بقای عترت تا روز قیامت

تعبیر به «لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض» دلالت بر بقای عترت طاهره تا روز قیامت دارد؛ زیرا در صورتی که زمان از عترت خالی باشد، لازم می آید بین کتاب و عترت افتراق و جدایی حاصل شود و این معنا با صریح حدیث در عدم افتراق و جدایی بین آن دو منافات دارد.

ابن حجر می گوید: «وفی احادیث الحث علی التمسک بأهل البیت علیهم السلام اشاره إلى عدم انقطاع متأهل منهم للتمسک به إلى یوم القیمه، كما إنَّ الكتاب العزیز کذلک؛ ولهذا کانوا اماناً لأهل الأرض...»؛ «در این حدیث اشاره به جدا نشدن کسانی از اهل بیت علیهم السلام با قرآن است که اهل بیت برای تمسک به او تا روز قیامت داشته باشند؛ همان گونه که کتاب عزیز این چنین است. در روایات آمده است که اهل بیت امان برای اهل زمینند...» (۳). همین معنا از سمهودی شافعی نیز رسیده است. (۴)

۷ - اعلیّت اهل بیت علیهم السلام

در برخی از روایات جمله «لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم» آمده است که دلالت بر اعلیّت اهل بیت علیهم السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم دارد؛ خصوصاً این که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم آنان را به کتاب خدا مقرون ساخته و در حقیقت آنان را عدل کتاب خدا و مفسّر آن معرفی کرده است.

ابن حجر می گوید: «کلّ منهما معدن العلوم اللدنیة والحکم العلیة والأحكام الشرعیة»؛ «... هر کدام از کتاب و عترت معدن علوم لدنی و حکمت های بزرگ و عالی و احکام شرعی اند» (۵).

ص: ۱۳۶

۱- ۴۰۱. المرقاه فی شرح المشکاه، ج ۵، ص ۶۰۰.

۲- ۴۰۲. صحیح شرح العقیده الطحاویة، ص ۶۵۴.

۳- ۴۰۳. الصواعق المحرقة، ص ۱۴۹.

۴- ۴۰۴. جواهر العقدین، ص ۲۴۴.

۵- ۴۰۵. صواعق المحرقة، ص ۱۴۹.

تفتازانی بعد از نقل حدیث ثقلین می گوید: «ألا ترى أنه عليه السلام قرنهم بكتاب الله تعالى في كون التمسك بهما منقذاً عن الضلالة، ولا معنى للتمسك بالكتاب إلا الأخذ بما فيه من العلم والهداية، فكذا في العتره»؛ «آیا نمی بینی که چگونه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اهل بیت خود را به کتاب خود مقرون ساخته است؟ این نیست مگر به جهت تمسک به کتاب و عترت که انسان را از ضلالت و گمراهی نجات خواهد داد. و معنای تمسک به کتاب و عترت آن است که به علم و هدایتی که نزد آن دو است اخذ کرده و عمل نماییم» (۱).

۸ - عصمت اهل بیت علیهم السلام

از جمله اموری که به وضوح از حدیث شریف استفاده می شود، عصمت و حجیت اقوال و افعال اهل بیت علیهم السلام، و به تعبیر دیگر، حجیت سنّت اهل بیت علیهم السلام است، که این مطلب را از چند موضع حدیث می توان اثبات کرد:

الف) اقتران اهل بیت به کتاب خدا؛ آن کتابی که به نصّ قرآن هرگز در او باطل راه نخواهد داشت. پرواضح است که صدور هر مخالفتی با قرآن - چه از روی عمد یا سهو یا غفلت - افتراق و جدایی از قرآن به حساب می آید، اگر چه عنوان معصیت بر آن صادق نباشد، همانند مخالفت هایی که با سهو یا غفلت و نسیان همراه باشد.

استاد توفیق ابوعلم، نویسنده مصری می گوید: «انّ النبی صلی الله علیه وآله وسلم قرنهم بكتاب الله العزيز الذي (لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه) فلا يفترق احدهما عن الآخر، ومن الطبيعي انّ صدور ایه مخالفه لأحكام الدين تعدّ افتراقاً عن الكتاب العزيز. وقد صرح النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعدم افتراقهما حتى یردا علی الحوض، فدلالته علی العصمه ظاهره جلیه. وقد كثر النبی صلی الله علیه وآله وسلم هذا الحديث في مواقف كثيره؛ لأنّه یرهدف إلى صيانته الأّمه والمحافظة علی استقامتها و عدم انحرافها فی المجالات العقائديه و غیرها...»؛ «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اهل بیت خود را به کتاب عزیز خداوند مقرون ساخته است، کتابی که هرگز در او باطل نفوذ نخواهد کرد و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد. واضح است که صدور هر نوع مخالفت با احکام دین افتراق و جدایی از قرآن محسوب می گردد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خبر از عدم جدایی این

ص: ۱۳۷

دو داده است. از همین رو، حدیث دلالتی ظاهر و آشکار بر عصمت اهل بیت دارد. و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که این حدیث را در مواقف بسیاری ذکر کرده در پی این هدف است که ائمت خود را صیانت کرده و آنان را سفارش به استقامت بر تمسک به این دو نموده، تا در امور مختلف - اعم از اعتقادات و فروع - به ضلالت و گمراهی گرفتار نشوند...» (۱).

ب) در روایت مسلم بن حجاج و دیگران آمده است که پیامبر قبل از سفارش به کتاب و عترت فرمود: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُّوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولَ رَبِّي فَأُجِيبُ». این مقدمه دلالت دارد بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در صدد است تا برای بعد از خود مرجعی دینی معین کند، که عهده دار وظایف او تا روز قیامت گردد. می دانیم که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در ادای وظایف، همانند خود حضرت باید از عصمت برخوردار باشد.

ج) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم طبق حدیث مسلم، قرآن را این گونه توصیف می کند: در آن هدایت و نور است و آن به مثابه ریسمانی است که هر کس به آن چنگ زند بر هدایت واقعی است و هر کس که آن را رها سازد بر ضلالت است. همین حکم برای عترتی است که مقرون به کتاب خدا و عدل آن شده است.

د) طبق روایت احمد بن حنبل، حضرت فرمود: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» تعبیر به «لَنْ» تصریح به جدا نشدن قرآن و عترت از یکدیگر تا روز قیامت دارد. و عدم افتراق کنایه از مخالفت نکردن - ولو سهوی - عترت با هیچ یک از تعلیمات قرآن است و این معنا تنها با عصمت اهل بیت علیهم السلام تناسب دارد. و اگر قرار باشد اهل بیت خطا کار باشند، قطعاً از قرآن جدا شده اند؛ زیرا در قرآن هیچ گونه خطا و سهوی وجود ندارد.

ه. ق) در برخی از روایات ثقلین، درباره قرآن می خوانیم: «جبل ممدود من السماء الى الارض»؛ «قرآن ریسمانی کشیده شده از آسمان به سوی زمین است.» آسمان محلّ نزول رحمت است. از همین رو امر شده که دست ها را هنگام دعا به سوی آسمان بالا ببریم. قرآن مانند ریسمان و حلقه وصلی بین خدا و بندگان است، هر کس به آن تمسک کند

ص: ۱۳۸

به طور حتم از سرچشمه زلال معارف الهی بهره مند شده است. عترت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز این طور است. هر کس به آنان اقتدا کرده و از آنان اطاعت کند به منبع فیض و کمال مطلق رسیده و به سعادت دنیا و آخرت واصل شده است و این مستلزم عصمت اهل بیت، همانند قرآن است.

(و) در روایت ترمذی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده: «فانظروا بم تخلفونی فیهما»؛ «نظر و تأمل کنید که چگونه حقّ مرا در مورد این دو جانشین مراعات خواهید کرد.» این تعبیر به تنهایی دلالت بر لزوم اطاعت آن دو به طور مطلق دارد و لذا با عصمت سازگار است.

(ز) در غالب روایات آمده است: «ما إن أخذتم بهما لن تضلوا» که با «لن» به کار رفته است؛ یعنی با تمسک به کتاب و عترت - که هرگز از یکدیگر جدا پذیر نیستند - هرگز گمراه نخواهید شد و این، تنها با عصمت سازگاری دارد؛ زیرا مخالفت با واقع نیز نوعی ضلالت و گمراهی است و هر که معصوم نباشد این احتمال در حقّ او صادق است. در نتیجه لازم می آید که تبعیت کننده از اهل بیت علیهم السلام ایمن از ضلالت به طور مطلق نباشد، در حالی که این معنا مخالف با ظاهر بلکه نصّ و صریح حدیث ثقلین است.

مقصود از تمسک و اخذ به کتاب و عترت، مجرد دوست داشتن آن دو و احسان و اکرام و احترام به آن ها و ادای حقوق واجب و مستحب آن دو نیست؛ همان گونه که از کلام برخی از اشخاص - که عادتشان وارونه جلوه دادن حقایق است، همانند ابن حجر مکی - استفاده می شود؛ زیرا به طور حتم این معنا خلاف ظاهر بلکه نصّ روایات است.

(ح) در برخی از روایات ثقلین می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «فلا تقدّموهما فتهلكوا»؛ «بر این دو پیشی نگیرید که هلاک خواهند شد.» این تعبیر نیز به نوبه خود دلالت بر عصمت کتاب و عترت دارد.

احتجاج به حدیث ثقلین

حافظ حموی در «فرائد السمطین» به سندش از سلیم بن قیس نقل کرده که گفت:

علی علیه السلام را در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در زمان خلافت عثمان مشاهده کردم، در حالی که جماعتی با هم سخن می گفتند... آن گاه به مفاخره بین مهاجرین و انصار اشاره می کند، در حالی که حضرت علی علیه السلام ساکت بود و او و اهل بیتش هیچ گونه حرفی نمی زدند. مردم رو به حضرت کرده و عرض کردند: ای ابوالحسن! چرا سخن نمی گوئید؟ حضرت فرمود: هر کدام از این دو قبیله فضیلت خود را ذکر کرد و به حق هم گفت. آن گاه آنان را به فضل الهی که همان رسول خدا بود تقریر نمود... تا این که بعد از ذکر جمله ای از فضایل فراوانش که همگی به آن ها اقرار می کردند، فرمود: «انشدکم الله! اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وآله قام خطیباً لم یخطب بعد ذلك فقال: یا ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی فتمسکوا بهما لن تضلوا، فان اللطیف الخبیر اخبرنی و عهد الی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. فقام عمر بن الخطاب شبه المغضب فقال: یا رسول الله! اکل اهل بیتک! قال: لا، و لکن اوصیائی منهم، اولهم اخی و وزیری و وارثی و خلیفتی فی امتی و ولی کل مؤمن بعدی هو اولهم، ثم ابنی الحسن، ثم ابنی الحسین، ثم تسعه من ولد الحسین، واحد بعد واحد حتی یردا علی الحوض. هم شهداء الله فی ارضه و حجته علی خلقه، و خزّان علمه و معادن حکمته. من اطاعهم اطاع الله و من عصاهم عصی الله. فقالوا کلهم: نشهد ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال ذلك»؛ (۱) «شما را به خداوند سوگند می دهم آیا به یاد دارید که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم ایستاده خطبه ای خواند که بعد از آن چنین خطبه ای نخواند، و فرمود: ای مردم! همانا من در میان شما دو چیز گرانبها قرار می دهم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، پس به آن دو تمسک کنید که هرگز گمراه نخواهید شد؛ زیرا [خداوند] لطیف خبیر مرا خبر داده و به من عهد کرده که هرگز این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من در کنار حوض وارد شوند. عمر بن خطاب در حالی که شبیه شخص غضبناک شده بود، گفت: ای رسول خدا! آیا تمام اهل بیت تو مراد است؟ حضرت فرمود: خیر، ولی اوصیایم، که اول آن ها برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه من در میان امتم و سرپرست هر مؤمنی بعد از من است. او اول آنان است. سپس فرزندم حسن سپس فرزندم حسین، سپس نه نفر از اولاد

ص: ۱۴۰

حسین، یکی پس از دیگری تا بر من در کنار حوض وارد شوند. آنان گواهان خدا در روی زمین و حجت های خدا بر خلق و خزینه داران علم و معدن های حکمت خدایند. هر کس آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس آنان را نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است.

تمام کسانی که در آن مجلس حاضر بودند، گفتند: ما گواهی می دهیم که رسول خدا علیه السلام چنین فرمود.»

و نیز ابن مغازلی به سندش از عامر بن واثله نقل کرده که گفت: «من با حضرت علی علیه السلام روز شوری در اطاق بودیم که شنیدم حضرت می فرمود: «لَا حَتَجْنَ عَلَيْكُمْ مِمَّا لَا يَسْتِطِيعُ عَرَبِيكُمْ وَلَا عَجَمِيكُمْ بغير ذلك. ثم قال: انشددكم بالله ايها النفر جميعاً! افیکم احد وخذ الله قبلي؟ قالوا: لا... قال: فأنشددكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي، لن تضلوا ما استمسکتهم بهما و لن يفترقا حتى يردا على الحوض؟ قالوا: اللهم نعم...» (۱) «من بر شما به چیزی احتجاج می کنم که نه عربی و نه عجمی به غیر آن نمی تواند احتجاج نماید. آن گاه فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم ای مردم! آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به وحدانیت ستوده باشد؟ همگی گفتند: هرگز... و فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من دو چیز گران بها در میان شما به یادگار می گذارم کتاب خدا و عترتم، که اگر به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من در کنار حوض کوثر وارد شوند؟ گفتند: آری...».

امام حسین علیه السلام بعد بیعت مردمی با او در امر خلافت فرمود: «نحن حزب الله الغالبون، و نحن عتره رسوله الأقرَّبون، و نحن اهل بيته الطيبون، و نحن احد الثقلين الذين خلفهما جدی صلى الله عليه وآله في أمته، و نحن ثاني كتاب الله، فيه تفصيل كل شيء، لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه، فالمعول علينا في تفسيره...» (۲) «ما حزب غالب خداییم، و ما عترت نزدیک رسول خداییم و ما اهل بیت پاک اویم، و ما یکی از دو شیئی گران بهاییم که جدّم صلی الله علیه وآله در میان امتش به یادگار گذاشت. و ما عدل کتاب خداییم که در آن تفصیل هر چیزی است. کتابی که

ص: ۱۴۱

۱- ۴۰۹. مناقب، ابن مغازل، ص ۱۱۲.

۲- ۴۱۰. ينابيع الموده، ص ۲۱.

هرگز از هیچ طرف باطل در آن راه ندارد. پس در مورد تفسیر قرآن بر ما اعتماد می شود...».

و نیز هنگام صلح با معاویه فرمود: «...نحن حزب الله المفلحون و عتره رسوله المطهرون و اهل بيته الطيبون الطاهرون، و احد الثقلين الذين خلفهما رسول الله صلى الله عليه وآله فيكم، فطاعتنا مفروضه مقرونه بطاعه الله...»؛^(۱) «... ما حزب پيروز خداييم و عترت پاک رسولش و اهل بيت پاک و مطهر او می باشيم. و ما یکی از دو شیئی گران بهاییم که رسول خداصلی الله علیه و آله آن دو را در میان شما به ارمغان گذاشته است. پس طاعت ما واجب شده و همراه به طاعت خداست...».

شبهات

شبهه اول: عدم تخریج بخاری

یکی از اشکالات دکتر سالوس بر حدیث ثقلین این است که بخاری در صحیح خود این حدیث را با تعبیر کتاب الله و عترتی نقل نکرده است، بلکه بابی را ذکر کرده با عنوان: «الاعتصام بالکتاب و السنه» و در ذیل آن، حدیث تمسک به کتاب و سنت را ذکر نموده است. پس این دلیل بر ضعف حدیث کتاب الله و عترتی است.^(۲)

جواب

۱ - در اعتصام و تمسک به کتاب و سنت، بین مسلمانان شکی نیست و کسی در آن مخالفت ندارد.

۲ - نقل نکردن بخاری دلیل بر ضعف روایت نیست، در صورتی که طریق صحیح برای حدیث وجود داشته باشد؛ زیرا بسیاری از علمای اهل سنت می گویند: این طور نیست که هر حدیثی که در صحیحین نیامده، مردود و باطل باشد.

نووی می گوید: «انّهما لم يلتزما استيعاب الصحيح بل صحّ عنهما تصريحهما بأنّهما لم يستوعبا و أنّما قصدا جمع جمل من الصحيح كما يقصد المصنف في الفقه جمع جمله من

ص: ۱۴۲

۱- ۴۱۱. تذکره الخواص، ص ۱۹۸.

۲- ۴۱۲. أثر الإمامه في الفقه الجعفري و أصوله، ص ۲۴.

مسأله؛ «بخاری و مسلم التزام نداده اند که تمام احادیث صحیح السند را نقل کنند و خود نیز به این مطلب تصریح کرده اند، بلکه قصد آنان این بوده که مقداری از احادیث صحیح السند را جمع آوری کنند؛ همان گونه که مصنف در فقه تمام مسائل فقه را ذکر نمی کند»^(۱).

ابن قیم جوزیه در مورد حدیث ابی الصهباء که تنها مسلم نقل کرده، می گوید: «انفراد مسلم در نقل، به صحت حدیث ضرری نمی رساند. آیا کسی می تواند ادعا کند که منفردات مسلم صحیح نیست؟ آیا هرگز بخاری ادعا کرده است هر حدیثی را که در کتاب خود ذکر نکرده ام، باطل و ضعیف بوده و حجت نیست؟ چه بسیار احادیثی که بخاری در غیر صحیح خود به آن احتجاج کرده، در حالی که در صحیح نیاورده است و چه بسیار احادیثی که بخاری آن ها را تصحیح کرده ولی در صحیح نیاورده است»^(۲).

ابن الصلاح می گوید: «لم يستوعبا الصحيح في صحيحيهما ولا التزاما ذلك، فقد روينا ذلك عن البخاري أنه قال: ما ادخلت في كتابي الجامع إلا ما صحَّ و تركت من الصحاح لحال الطول. وروينا عن مسلم أنه قال: ليس كل شيء عندی صحيح وضعته هنا، إنما وضعت هاهنا ما اجمعوا عليه. وقال البخاري: احفظ مائة الف صحيح ومائتي الف حديث غير صحيح، وجمله ما في كتابه سبعة آلاف ومائتان وخمسة وسبعون حديثاً بالأحاديث المتكرره. وقيل: أنها باسقاط المكرره أربعة آلاف حديث»؛ «بخاری و مسلم تمام احادیث صحیح السند را در صحیح خود نیاورده اند و اصلاً چنین التزامی هم نداده اند. از بخاری روایت شده است: من تنها احادیث صحیح السند را در کتاب خود آورده ام، چه بسیار احادیث صحیح السند را که به جهت طولانی شدن کتاب ترک نموده ام. همچنین از مسلم روایت شده است: این چنین نیست که تمام احادیث صحیح السند نزد خود را در این کتاب آورده باشم، تنها روایاتی را در صحیح خود ذکر کرده ام که مورد اجماع است... بخاری می گوید: صد هزار حدیث صحیح حفظ دارم و دویست هزار حدیث غیر صحیح، در حالی که در کتاب «الجامع الصحیح» خود بیش از ۷۲۷۰ حدیث با احادیث مکرر، نقل نکرده است و بنا بر نظر برخی با حذف مکررها چهار هزار حدیث است»^(۳).

ص: ۱۴۳

۱- ۴۱۳. المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۷.

۲- ۴۱۴. زاد المعاد.

۳- ۴۱۵. علوم الحدیث، ابن الصلاح، ص ۱۹ و ۲۰؛ تدریب الراوی، ج ۱، ص ۳۰.

دکتر سالوس در ادامه اشکالات خود بر احادیث ثقلین، بعد از ذکر روایاتی از مسند احمد و ترمذی می گوید: «تمام این روایات را عطیه از ابوسعید خدری نقل می کند و او عطیه بن سعد بن جناده عوفی است که امام احمد بن حنبل تضعیف اش نموده است»^(۱).

جواب

۱ - عطیه از تابعین است و عامه از وی حدیث روایت کرده اند؛ از جمله این که با سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده اند که فرمود: «بهترین قرن ها قرن من است، سپس قرنی که بعد از آن می آید»^(۲).

۲ - بخاری اگرچه در «الجامع الصحیح» از عطیه روایت نقل نکرده، ولی در کتاب دیگرش به نام «الأدب المفرد» از او حدیث نقل کرده است.

۳ - ترمذی، أبوداوود، ابن ماجه و احمد از جمله کسانی اند که از عطیه روایت نقل کرده اند^(۳).

۴ - از عبارات اهل سنت استفاده می شود که سبب عمده در تضعیف عطیه، تشیع او بوده است.

ابن حجر عسقلانی می گوید: «جوزجانی او را تضعیف نکرده و تنها او را مایل به تشیع معرفی کرده و او را از شیعیان کوفه شمرده است... ساجی می گوید: او حجت نیست. ولی برای مدّعی خود دلیلی ذکر نکرده، جز آن که می گوید: او علی علیه السلام را بر همه مقدم می داشت».

همو از ابن سعد نقل می کند: «کتب الحجاج إلى محمّد بن القاسم ان يعرضه علی سبّ علیّ، فان لم يفعل فاضربه اربعمائه سوط واحلق لحيته. فاستدعاه فابی ان یسبّ فامضی

ص: ۱۴۴

۱- ۴۱۶. اثر الامامه فی الفقه الجعفری و اصوله، دکتر سالوس.

۲- ۴۱۷. جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۰۴.

۳- ۴۱۸. مقدمه صحیح ترمذی، احمد شاکر؛ المرقاه فی شرح المشکاه، ج ۱، ص ۲۲؛ تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۱۰۱۸۹.

حکم الحجاج فیه...»؛ «حجاج بن یوسف در نامه ای به محمد بن قاسم دستور داد که سب علی را به عطیه عرضه کند. اگر انجام نداد او را چهارصد تازیانه زده و محاسنش را بتراشد. محمد بن قاسم، عطیه را خواست و دستور حجاج را به وی ابلاغ نمود، ولی او قبول نکرد محمد بن قاسم نیز حکم حجاج را بر وی جاری نمود...» (۱).

ابن حجر نیز در مقدمه «فتح الباری» (فصل نهم) بحثی را آورده در اسباب طعن و جرح راویان حدیث و در آن جا اسامی جماعتی را ذکر می کند که به تشیع نسبت داده شده اند و در عین حال از آن ها دفاع کرده است؛ همانند: اسماعیل بن ابان، عبدالرزاق بن همام صنعانی، عدی بن ثابت انصاری، ابونعیم فضل بن دکین و محمد بن فضیل بن غزوان و...» (۲).

ذهبی در ترجمه ابان بن تغلب می گوید: «او شیعه و مردی راست گوست...» (۳).

شبهه سوم: وجود علی بن منذر در سند

دکتر سالوس در ادامه اشکالات خود بر حدیث ثقلین می گوید: «در روایت دوم ترمذی علی بن منذر کوفی است که او نیز از شیعیان کوفه به حساب می آید...» (۴).

جواب

۱ - همان گونه که اشاره شد، در صورتی که راوی ثقة باشد تشیع ضرری به احادیث وی وارد نمی کند.

۲ - از ترجمه علی بن منذر کوفی استفاده می شود که او از مشایخ ترمذی، ابن ماجه و نسائی و جماعت کثیری از بزرگان ائمه حدیث؛ از قبیل: ابوحاتم، مطین، ابن منده، سجزی، ابن صاعد و ابن ابی حاتم بوده است.

۳ - عده زیادی از رجالین اهل سنت؛ از قبیل: ابوحاتم رازی، نسائی، ابن حبان، ابن نمیر و دیگران او را توثیق کرده اند.

۴ - ناصرالدین البانی بعد از نقل حدیث ثقلین می گوید: «حدیث صحیح است؛ زیرا برای او شاهی از حدیث زید بن ارقم است... همچنین احمد طبرانی و طحاوی

ص: ۱۴۵

۱- ۴۱۹. تهذیب التهذیب، ترجمه عطیه.

۲- ۴۲۰. مقدمه فتح الباری، ص ۴۶۰.

۳- ۴۲۱. میزان الاعتدال، ترجمه ابان بن تغلب.

۴- ۴۲۲. أثر الإمامه فی الفقه الجعفری و أصوله.

از طریق علی بن ربیعہ نقل کرده که سند آن نیز صحیح است... و شاهد دیگری از حدیث، عطیه عوفی از ابوسعید خدری است که سند آن حسن است... شاهد دیگری از حدیث، ابوهریره است که حاکم و دارقطنی نقل کرده و آن را تصحیح نموده است. آن گاه شاهد قوی دیگری از طریق ابوعامر عقدی نقل می کند که طحاوی در «مشکل الآثار» آن را آورده و توثیق کرده است. شاهد دیگری از طریق زید بن ثابت است که آن را احمد بن حنبل و ابن ابی عاصم و طبرانی آورده و سندش را هم حسن دانسته است؛ همان گونه که هیشمی نیز رجال آن را ثقه می داند». (۱)

ناصرالدین البانی بعد از تصحیح حدیث ثقلین می گوید: «برای من دعوت نامه ای فرستاده شد که مسافرتی از دمشق به عمان و از آن جا به امارات عربی داشته باشم.

در قطر با برخی از اساتید و دکترها ملاقاتی داشتم؛ در آن جا رساله ای به من هدیه دادند که در آن حدیث ثقلین تضعیف شده بود. بعد از مطالعه آن دریافتم که نویسنده آن شخصی تازه وارد در فن حدیث است (مقصود او دکتر سالوس است) زیرا: اولاً: در تخریج حدیث به بعضی از مصادر متداول اکتفا کرده، لذا کوتاهی فاحشی در این زمینه داشته است و بسیاری از طرق و سندهایی که به طور مستقل صحیح یا حسن است، از او فوت شده است.

ثانیاً: او التفات و توجهی به اقوال علما در تصحیح حدیث نکرده است و نیز توجهی به قاعده علمای حدیث نداشته که می گویند: حدیث ضعیف باکثرت طرق تقویت می شود و به همین جهت است که از او این چنین اشتباه فاحش سرزده و حدیث صحیح را تضعیف نموده است». (۲)

شبهه چهارم: مقصود از اهل بیت علمای امت است

ناصرالدین البانی بعد از تصحیح حدیث از حیث سند، درصدد توجیه دلالت آن بر آمده، می گوید: «مقصود از «عترتی اهل بیتی» یا همسران پیامبرند که در میان آنان عایشه است؛ به دلیل آیه تطهیر که مقصود از اهل بیت همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است یا مقصود

ص: ۱۴۶

۱- ۴۲۳. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۳۵۶ - ۳۵۸.

۲- ۴۲۴. همان.

از اهل بیت، علمای صالح از امت است؛ کسانی که به کتاب و سنت تمسک نموده اند...» (۱). اصل این توجیه را قاضی عبدالجبار معتزلی در «المغنی» آورده است.

جواب

در جواب می‌گوییم:

۱ - در بحث از آیه تطهیر اثبات کردیم که مقصود از اهل بیت تنها پنج تن اصحاب کسا هستند و اهل بیت، هرگز همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را شامل نمی‌شود.

۲ - چه معنایی دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هنگام وفاتش تنها راه نجات امت را در تمسک به کتاب خدا و همسرانش معرفی کند و در آن اسمی از مردان صحابه اش نیاورد.

۳ - حمل عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر علمای امت، مخالف صریح لغت و اصطلاح است، چه کسی گفته که مقصود از عترت و اهل بیت، علمای امت است. این گونه بیان‌ها نوعی تفسیر به رأی است که شدیداً مذمت شده است.

۴ - همان گونه که برخی آیات، برخی دیگر را تفسیر می‌کند، روایات نیز این چنین است. در حدیث ثقلین اگرچه مصداق عترت و اهل بیت مشخص نشده است، ولی در احادیث کساء و روایاتی که در ذیل آیه مباحله آمده، مصداق را مشخص کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از اشاره به علی، فاطمه، حسن و حسین عرض می‌کند: «بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند».

۵ - از آن جا که قراین فراوانی در حدیث ثقلین بر عصمت اهل بیت است، لذا می‌توان به طور قطع ادعا کرد که مقصود از اهل بیت، علمای امت نیستند.

شبهه پنجم: عمومیت عترت

برخی می‌گویند: اگر حدیث دلالت بر مرجعیت اهل بیت علیهم السلام و حجیت سنت آنان داشته باشد، لازمه اش آن است که این حجیت را به تمام اقربا و خویشاوندان ایشان نسبت دهیم؛ زیرا عنوان عترت و اهل بیت شامل تمام آنان می‌شود، در حالی که شیعه امامیه چنین عقیده عمومی ندارد.

ص: ۱۴۷

۱ - عترت در لغت به معنای مطلق خویشاوندان نیست، بلکه تنها شامل نزدیکان و خواص از خویشاوندان می شود.

جوهری می گوید: عترت شخص، نسل و قوم نزدیک او است. همین تعریف از فیروز آبادی و زبیدی نیز رسیده است. (۱)

ابن اثیر می گوید: عترت شخص، اخصّ خویشاوندان او را گویند. (۲)

۲ - حدیث ثقلین دلالت دارد بر این که عترتی که عدل کتاب است از هر گونه خطا و گناه معصوم می باشد. در نتیجه شامل تمام نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نمی شود.

علامه مناوی در شرح حدیث ثقلین می گوید: «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همان اصحاب کسا هستند که خداوند متعال رجس و پلیدی را از آنان دفع نموده و آنان را پاک کرده است». (۳)

۴ - احادیث دوازده خلیفه، در حقیقت مصداق عترت و اهل بیت پیامبرند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در ذیل آن می فرماید: همه آنان از قریشند و بنابر نقل قندوزی: همه آنان از بنی هاشمند. از همین رو سبط بن جوزی حدیث ثقلین را با عنوان «ذکر الائمه» آورده است. (۴)

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: «نحن حزب الله المفلحون وعتره رسوله المطهرون واهل بيته الطيبون الطاهرون، واحد الثقلين الذين خلفهما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيكم»؛ «... ما حزب خداييم که رستگار شده اند، و ما عترت رسول او هستيم که از هر رجس و پلید پاک شده اند. و ما اهل بیت طیب و طاهر او و یکی از دو ثقل اوییم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در میان شما به ودیعت گذاشته است...». (۵)

در ذیل برخی از احادیث ثقلین می خوانیم: «عمر بن خطاب - با حالت غضب - از جا بلند شد و گفت: ای رسول خدا! آیا به تمام اهل بیت تو تمسک نماییم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «لا ولكن اوصيائي منهم، اولهم اخي ووزيري ووارثي وخليفتي في امتي وولي كل مؤمن بعدى، هو اولهم، ثم ابني الحسن ثم ابني الحسين ثم تسعه من ولد الحسين، واحد بعد

ص: ۱۴۸

۱- ۴۲۶. صحاح اللغة، ماده عتر؛ تاج العروس؛ قاموس المحيط.

۲- ۴۲۷. النهايه، ماده عتر.

۳- ۴۲۸. فيض القدير، ج ۳، ص ۱۴.

۴- ۴۲۹. تذکره الخواص، ص ۳۲۲.

۵- ۴۳۰. همان، ص ۱۹۸.

واحد...»؛ «خیر، بلکه به اوصیایِ اهل بیت: اول آن‌ها برادر و وزیر و وارث و خلیفه ام در میان امت و آن کسی که ولی هر مؤمنی است. پس از او فرزندم حسن، و بعد از او فرزندم حسین است. آن گاه نه نفر از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری...» (۱).

۵- در میان نزدیکان و اقوام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افرادی جاهل، معصیت کار و خطاکار بوده اند، با این حال چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث به طور مطلق تمسک به آنان را امر کرده باشد؟

فهم علمای اهل سنت از عترت

عده زیادی از اهل سنت می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قصدش از عترت، عموم نزدیکانش از بنی هاشم نبوده است و تنها اراده جماعتی خاص از آن‌ها را نموده است.

شیخ عبدالحق دهلوی می گوید: «والعتره رهط الرجل واقرباؤه وعشیره الادنون، وفسره صلی الله علیه و آله و سلم بقوله: واهلی، للإشارة إلى انّ مراده هنا من العتره اخصّ عشیره واقاربهم...»؛ «مقصود از عترت، اقوام و عشیره نزدیک شخص است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عترت را به اهل بیت تفسیر نمود، به جهت اشاره به این نکته که مقصود به عترت اخصّ عشیره و اقارب ایشان است...» (۲).

علامه مناوی می گوید: «و عترتی اهل بیته تفصیل بعد اجمال بدلاً او بیاناً، وهم اصحاب الکساء الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً»؛ «و عترتی اهل بیته، تفصیل بعد از اجمال است به عنوان بدل یا عطف بیان، و مقصود به آن اصحاب کسا است که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و پاکشان نموده است...» (۳).

حکیم ترمذی می گوید: «ما ان اخذتم به لن تضلّوا، واقع علی الأئمه منهم الساده، لا علی غیرهم»؛ «گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: ما ان اخذتم به لن تضلّوا مربوط به امامان از اهل بیت است، نه غیر آنان...» (۴).

ابوبکر علوی شافعی می گوید: «علما می گویند: کسانی که به تمسک آنان از

ص: ۱۴۹

۱- ۴۳۱. فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲- ۴۳۲. اشعه اللمعات، ج ۴، ص ۶۸۱.

۳- ۴۳۳. فیض القدير، ج ۳، ص ۱۹.

۴- ۴۳۴. نوادر الأصول، ج ۱، ص ۲۵۹.

اهل بیت نبوی و عترت طاهره سفارش شده است، عالمان به کتاب خداوند عزوجل اند؛ زیرا تنها به تمسک عالمان امر می شود و آنان کسانی اند که هرگز بینشان و کتاب خدا افتراق و جدایی حاصل نمی شود، تا در کنار حوض بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شوند» (۱).

شبهه ششم: تذکر نه تمسک

ابن تیمیه می گوید: «حدیث در صحیح مسلم فقط دلالت بر امر به تمسک به کتاب خدا دارد، ولی در حق عترت تنها به تذکر دادن به اهل بیت خود اکتفا کرده است، لذا سه بار می فرماید: «أذکرکم الله فی اهل بیته» و به تمسک آن ها امر نکرده است» (۲).

جواب

۱ - مسلم، حدیث را از زید بن ارقم نقل کرده است و او از آن جا که از عبدالله بن زیاد می ترسید، حدیث را به تمامه نقل نکرده بلکه امر به تمسک به عترت را از آن حذف کرده است. دلیل آن این است که زید بن ارقم در موارد دیگر حدیث را نقل کرده و در ذیل آن، حدیث را به طریق مشهور آورده که در آن به تمسک به عترت امر شده است و مسلم، مع الأسف در ذیل حدیث زید بن ارقم نیاورده است.

فهم علمای اهل سنت از ثقلین

الف) سندی از بزرگان محدثان اهل سنت، در شرح روایت مسلم می گوید: «در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از قرآن و اهل بیت علیهم السلام به «ثقلین» تعبیر می کند. «ثقل» شیء نفیسی است که باید حفظ شود، واضح است که اهل بیت، افراد نفیس و ارزشمندی اند که باید حفظ شوند؛ همان گونه که کتاب خدا این چنین است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بین آن دو جمع کرده است و ما می دانیم که عمده این اوصاف برای قرآن به افاده علوم الهی و احکام شرعی باز می گردد. همین اوصاف در مورد اهل بیت علیهم السلام نیز به دلیل مرجعیتشان در علوم الهی و احکام شرعی موجود است. و مؤید آن، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مردم را در ابتدا از رسیدن مرگش آگاه می کند و بعد می فرماید: «من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم». از این جا استفاده می شود که پیامبر بر کتاب و عترت به عنوان

ص: ۱۵۰

۱- ۴۳۵. رشفه الصادی، ص ۷۲.

۲- ۴۳۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

خلیفه و جانشین خود در معارف الهی و احکام شرعی وصیت کرده است. سپس می گوید: این آن معنایی است که از ظاهر حدیث استفاده می شود، لکن با مراجعه به روایات دیگر پی می بریم که آن روایات همین معنا را تأیید می کند؛ زیرا در آن ها به طور صریح امر به تمسک به کتاب و عترت شده است، خصوصاً در حدیثی که احمد بن حنبل نقل کرده، عین عبارات مسلم آمده است، ولی با اضافه ذیلی در آن به تمسک عترت امر شده است...» (۱).

ب) تفتازانی بعد از نقل حدیث می گوید: «از این حدیث به خوبی استفاده می شود که اهل بیت بر تمام مردم - چه عالم و چه غیرعالم - برتری دارند... آیا نمی بینی که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنان را به کتاب خداوند متعال مقرون ساخته، در این که تمسک به آن دو، انسان را از ضلالت نجات خواهد داد. تمسک به کتاب به این معنا است که به آنچه از علم و هدایت در آن است، اخذ کرده و به آن عمل نماییم. همچنین است عترت...» (۲).

ج) شوکانی نیز در ردّ کسانی که معتقدند آل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همه ائمتند، می گوید: «از حدیث ثقلین - که در صحیح مسلم و دیگر کتاب ها آمده - خلاف این مطلب استفاده می شود؛ زیرا اگر مقصود از آن تمام ائمت باشد لازم می آید که مردم به خود تمسک کنند که این معنا قطعاً باطل است...» (۳).

د) محب الدین طبری، بابی را در «ذخائر العقبی» با عنوان «باب فضل اهل البیت و الحثّ علی التمسک بهم و بکتاب الله عزّوجلّ و الخلف فیهما بخیر» مطرح کرده و در ذیل آن، حدیث ثقلین را از سنن ترمذی و صحیح مسلم نقل کرده است. (۴).

۲ - حدیث ثقلین با سندی که ترمذی نقل کرده و در آن امر به تمسک به اهل بیت شده، به طرق مختلفی رسیده که عده زیادی از علمای اهل سنت آن را تصحیح نموده اند.

ص: ۱۵۱

۱- ۴۳۷. دراسات اللیب فی الاسوه الحسنه بالحیب، ص ۲۳۱ - ۲۳۷.

۲- ۴۳۸. شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳- ۴۳۹. نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۲۸.

۴- ۴۴۰. ذخائر العقبی، ص ۱۶.

ناصرالدین البانی امام وهابیان در حدیث، بعد از نقل حدیث ترمذی به سندش از زید بن ارقم - که در آن به تمسک کتاب و عترت امر کرده است - می گوید: «حدیث صحیح السند است».(۱) وی حدیث را در کتاب «صحیح الجامع الصغیر» نیز تصحیح نموده است.(۲)

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل حدیث ثقلین - که در آن مردم را به تمسک به کتاب و عترت امر و تشویق کرده - می گوید: «سند حدیث صحیح است».(۳)

همچنین عدّه ای دیگر حدیث را با همین مضمون - که امر به تمسک به کتاب و عترت در آن باشد - نقل کرده و تصحیح نموده اند؛ همانند: ابن حجر هیثمی،(۴) بویصری،(۵) یعقوب بن سفیان فسوی،(۶) قندوزی حنفی(۷) و محمود شکری آلوسی،(۸) وی می گوید: «حدیث ثقلین نزد فریقین اهل سنت و شیعه ثابت است».

بنابر نقل متقی هندی در «کنز العمال»، ابن جریر طبری نیز حدیث را تصحیح نموده است.(۹)

جلال الدین سیوطی در مسند امام علی علیه السلام از محاملی در کتاب «الامالی» نقل می کند که او نیز حدیث ثقلین را تصحیح نموده است.(۱۰)

حسن بن علی سقاف شافعی بعد از نقل حدیث ثقلین از سنن ترمذی می گوید: «حدیث از حیث سند صحیح است».(۱۱)

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث با لفظ لزوم تمسک به کتاب و عترت و ختم آن به حدیث غدیر، می گوید: «حدیث از حیث سند مطابق شرط بخاری و مسلم صحیح است؛ اگرچه آن دو این حدیث را نقل نکرده اند».(۱۲)

ص: ۱۵۲

-
- ۱- ۴۴۱. صحیح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۳، ح ۳۷۸۸.
 - ۲- ۴۴۲. صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۸۴۲، ح ۲۴۵۷.
 - ۳- ۴۴۳. المطالب العالیه، ج ۴، ص ۶۵، ح ۳۹۷۲.
 - ۴- ۴۴۴. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۲۸.
 - ۵- ۴۴۵. اتحاف الخیره المهره، ج ۹، ص ۲۷۹.
 - ۶- ۴۴۶. المعرفه و التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۶.
 - ۷- ۴۴۷. ینابیع الموده، ج ۱ ص ۱۲۰، رقم ۴۵.
 - ۸- ۴۴۸. مختصر التحفه، ص ۵۲.
 - ۹- ۴۴۹. کنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۱۶۵۰.
 - ۱۰- ۴۵۰. مسند علی علیه السلام، ص ۱۹۲، ح ۶۰۵۰.
 - ۱۱- ۴۵۱. صحیح صفة صلاه النبى صلی الله علیه وآله، ص ۲۹.

ابن کثیر می گوید: «به سند صحیح ثابت شده که رسول خدا در خطبه خود در غدیر خم فرمود: «انّی تارک فیکم الثقلین...» (۱).

همو بعد از نقل حدیث ثقلین با سند نسائی می گوید: «شیخ ما ذهبی فرموده: این حدیث از حیث سند صحیح است» (۲).
هیشمی بعد از نقل حدیث با مضمون «لزوم تمسک به کتاب و عترت» می گوید: «حدیث را طبرانی در «معجم الکبیر» نقل کرده و رجال آن همگی ثقه اند» (۳).

جمال الدین قاسمی می گوید: در سند صحیحی ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در خطبه خود فرمود: «انّی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب الله و عترتی» (۴).

سمهودی شافعی می گوید: «طبرانی حدیث را در معجم الکبیر با سندی نقل کرده که تمام رجال او ثقه اند» (۵).

ازهری نیز بعد از نقل حدیث ثقلین می گوید: «محمّد بن اسحاق می گوید: این حدیث حسن و صحیح است» (۶).

شبهه هفتم: تفسیر زید بن ارقم

در ذیل حدیث ثقلین - که مسلم آن را نقل کرده - از زید بن ارقم سؤال شده که اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کیست؟

او در جواب می گوید: هر کسی که صدقه بر او حرام باشد.

جواب

۱ - این تفسیر تنها از جانب زید بن ارقم است؛ نه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم.

۲ - همان گونه که ذکر شد، زید بن ارقم از آن جهت که از زیاد بن ابیه خوف داشته، نه تنها حقّ را بیان نکرده، بلکه تصریح به خلاف حق نموده است.

ص: ۱۵۳

۱- ۴۵۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲- ۴۵۴. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۲۸؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ص ۴۱۶.

۳- ۴۵۵. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰.

۴- ۴۵۶. محاسن التأویل، ج ۱۴، ص ۳۰۷.

۵- ۴۵۷. جواهر العقدين، ص ۲۳۶.

۶- ۴۵۸. تهذیب اللغه، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳- از زید بن ارقم این گونه تفسیرهای خلاف حق و باطل، بعید به نظر نمی رسد؛ زیرا او از جمله کسانی است که شهادت به حدیث غدیر را - هنگامی که امیر المؤمنین علی علیه السلام از وی خواست - کتمان کرد، تا جایی که خداوند متعال او را در دنیا به مرض مبتلا کرد.

۴- حافظ گنجی شافعی بعد از نقل حدیث زید بن ارقم می گوید: «تفسیر زید بن ارقم، در مورد اهل بیت - به کسانی که صدقه بر آنان حرام است - پسندیده نیست، بلکه صحیح آن است که مقصود از اهل بیت در این حدیث، خصوص علی و فاطمه و حسن و حسین است؛ همان گونه که مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صبح هنگامی از حجره خارج شد و در حالی که پارچه ای از موی سیاه بر تن داشت، حسن بن علی، حسین بن علی، فاطمه، و علی هر کدام بر حضرت وارد شدند و یک یک آن ها را داخل در کساء نمود؛ آن گاه این آیه را بر آنان منطبق نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» و این دلیل بر آن است که مقصود از اهل بیت، خصوص پنج تن آل کسایند.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از نزول آیه مباهله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرده، عرض کرد: بار خدایا! این ها اهل بیت من اند. (۱)

شبهه هشتم: تضعیف ذیل حدیث

ابن تیمیه می گوید: عبارت «و عترتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» را ترمذی ذکر کرده است. در این مورد از احمد سؤال شد. وی و عده ای دیگر آن را تضعیف کرده و گفته اند: صحیح نیست. (۲)

جواب

۱- ظاهر عبارت ابن تیمیه آن است که ذیل حدیث را فقط ترمذی نقل کرده، در حالی که چنین نیست، عده ای از بزرگان اهل سنت؛ از قبیل: ابن اسحاق، احمد بن حنبل، ترمذی، بزار، نسائی، ابویعلی، طبری، اسفرائینی، بغوی، ابن الانباری،

ص: ۱۵۴

۱- ۴۵۹. کفایه الطالب، ص ۵۴.

۲- ۴۶۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

ابن عقده، جعابی، طبرانی، ذهبی، حاکم نیشابوری، ثعلبی، ابونعیم، ابن عساکر، ضیاء مقدسی و برخی دیگر نیز نقل کرده اند.

۲- این که می گوید: عده ای ذیل حدیث را تضعیف کرده اند، دروغ محض است؛ زیرا اگر این چنین بود، چرا ابن تیمیه اسامی آنان را نقل نمی کند، به رغم این که در جاهای مختلف رجزخوانی می کند. اگر او اسم یک نفر از آنان را نقل می کرد، ما با مراجعه به کتاب او به صحت و سقم آن پی می بردیم.

شبهه نهم: تعارض با حدیث کتاب الله و سنتی

محمد ابوزهره می گوید: «روایاتی که در آن به تمسک کتاب و سنت امر شده موثق تر است؛ تا روایاتی که در آن به تمسک به کتاب و عترت امر شده است...»^(۱).

جواب

۱- ضعف سند

روایت «کتاب الله و سنتی» هیچ سند صحیح و معتبری ندارد؛ زیرا این روایت را هشت نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند که سند تمامی آن ها ضعیف و خالی از اشکال نیست:

الف) مالک بن انس می گوید: به من خبر رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «دو چیز در میان شما می گذارم که با تمسک به آن دو گمراه نمی شوید: کتاب خدا و سنت پیامبرش»^(۲).

وی این حدیث را بدون سند نقل کرده است.

ب) ابن هشام این حدیث را در ضمن خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حججهالوداع نقل کرده،^(۳) ولی او نیز بدون سند آورده است.

ج) حاکم نیشابوری آن را با دو سند نقل کرده که یکی از آن دو به ابن عباس و دیگری به ابوهریره ختم می شود.^(۴)

ص: ۱۵۵

۱- ۴۶۱. الامام الصادق علیه السلام، ابوزهره، ص ۲۰۱.

۲- ۴۶۲. موطأ مالک با شرح سیوطی، ج ۲، ص ۲۰۸.

۳- ۴۶۳. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۶۰۳.

۴- ۴۶۴. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۹۳.

در سند اوّل: اسماعیل بن ابی اویس قرار دارد که تعداد زیادی از رجالین او را تضعیف کرده اند. ابن معین می گوید: او و پدرش ضعیفند. نسائی می گوید: ضعیف است. ابن عدی می گوید: از دایی خود احادیث غریبی نقل می کند که هیچ کس آن ها را قبول ندارد. ابن حزم به سند خود از سیف بن محمّد نقل می کند که اسماعیل بن ابی اویس جعل حدیث می کرد...» (۱).

در سند دوّم: صالح بن موسی طلحی کوفی واقع است که او را عده زیادی از رجالین اهل سنت تضعیف نموده اند. ابن معین می گوید: او چیزی به حساب نمی آید. بخاری می گوید: او منکر الحدیث است. نسائی می گوید: ضعیف است. ابن عدی می گوید: عموم، احادیث او را قبول ندارند. عقیلی می گوید: هیچ یک از احادیث وی قابل پذیرش نیست و...» (۲).

د) ابوبکر بیهقی آن را با دو سند نقل کرده است که یکی به ابن عباس و دیگری به ابوهریره ختم می شود. (۳)

این سند نیز همانند سندهای حاکم نیشابوری است؛ اوّلی مشتمل بر ابن ابی اویس و دومی مشتمل بر صالح بن موسی است که هر دو تضعیف شده اند.

ه. ق) ابن عبدالبرّ قرطبی نیز این حدیث را با دو سند نقل کرده است: (۴)

سند اوّل آن همان سندی است که حاکم از ابوهریره نقل کرده و در آن صالح بن موسی قرار دارد که مورد تضعیف کثیری از رجالین است.

و در سند دوّم آن، کثیر بن عبداللّه هست که گروهی از رجالین او را تضعیف نموده اند؛ احمد بن حنبل او را منکر الحدیث دانسته و برای او ارزشی قائل نشده است. نسائی او را ثقه نمی داند. ابن عدی می گوید: عموم روایاتش متابع ندارد. علی بن مدینی نیز او را تضعیف نموده است. ابن عبدالبرّ می گوید: اجماع رجالین بر ضعف او است و علاوه بر آن حدیث را از پدرش و او از جدش نقل می کند. ابن حبان

ص: ۱۵۶

۱- ۴۶۵. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۱.

۲- ۴۶۶. همان، ج ۴، ص ۳۵۴.

۳- ۴۶۷. السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۱۴.

۴- ۴۶۸. التمهید، ابن عبدالبر.

می گوید: روایاتی را که از پدرش و از جدش نقل می کند، مستند به نسخه ای جعلی است که مناسب نیست آن را در جمله کتاب ها آورد. (۱)

و) قاضی عیاض، این حدیث را به سند خود از ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده، (۲) اما تعدادی از روایان آن، تضعیف شده اند که از آن جمله می توان شعیب بن ابراهیم و سیف بن عمر را نام برد؛ خصوصاً سیف بن عمر که اتفاق رجالیین بر تضعیف او است. (۳)

ز) سیوطی نیز حدیث مذکور را با همان سند حاکم نیشابوری نقل کرده (۴) که سند آن نقد شد.

ح) متقی هندی نیز بابی را در «کنز العمال» با عنوان «الاعتصام بالکتاب و السنه» مطرح کرده و در ذیل آن روایات دیگران؛ از قبیل: حاکم و بیهقی را آورده و از «الابانه» نقل کرده، ولی می گوید: این حدیث جداً غریب است. (۵)

۲ - سنتِ عدلِ قرآن نیست

خداوند متعال می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ (۶) «ما ذکر [قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه نازل شد تبیین کنی.»

همان گونه که قرآن احتیاج به مبین و مفسر دارد، سنت نبوی نیز به تبیین نیازمند است، لذا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خطاب به علی علیه السلام فرمود: «ای علی تو کسی هستی که بعد از من موارد اختلاف را بیان خواهی کرد».

خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از طریق علم غیب می داند که سنتش بعد از وفات وی تا یک قرن تدوین نخواهد شد، حال چگونه به آن سفارش و به تمسک به آن امر کرده است؟

ص: ۱۵۷

۱- ۴۶۹. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۷۷.

۲- ۴۷۰. الالمام فی ضبط الروایه و تقیید السماع، ص ۸ و ۹.

۳- ۴۷۱. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۵۹.

۴- ۴۷۲. مناوی، فیض القدیر، ج ۳، ص ۲۴۰.

۵- ۴۷۳. کنز العمال، ج ۲، باب دوّم در اعتصام به کتاب و سنت.

۶- ۴۷۴. سوره نحل، آیه ۴۴.

ابوزهره گویا گمان کرده که عدد مفهوم دارد، لذا با وجود حدیث «کتاب الله و سنتی»، حدیث «کتاب الله و عترتی» را بی اعتبار می شمرد، در حالی که این چنین نیست و می توان بین این دو حدیث بر فرض صحت: «کتاب الله و سنتی» جمع کرد؛ به این نحو که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امر به تمسک کتاب و سنت و عترت کرده است. ابن حجر می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر تمسک به سه چیز سفارش کرده است: کتاب، سنت و عالمان به کتاب و سنت از اهل بیت. از مجموع این ها استفاده می شود که این سه چیز تا روز قیامت باقی اند». (۱)

۴ - تقدّم حدیث متواتر بر واحد

بر فرض وقوع تعارض بین این دو، حدیث «کتاب الله و عترتی» مقدم است؛ زیرا نه تنها سندهای صحیح دارد و تصریح به صحت آن شده است، بلکه حدیث از حیث سند متواتر بوده و در مقابل، حدیث «کتاب الله و سنتی» بر فرض صحت سند، خبر واحد است و هنگام تعارض بین خبر متواتر و خبر واحد، خبر متواتر مقدم است؛ زیرا مفید قطع است.

حسن بن علی سقّاف شافعی می گوید: «از من درباره حدیث ثقلین سؤال شده که به لفظ «کتاب الله و عترتی» است یا «کتاب الله و سنتی»؟ در جواب می گویم: حدیث ثابت صحیح به لفظ «کتاب الله و عترتی اهل بیته» است و روایتی که در آن لفظ «و سنتی» است از حیث سند و متن باطل است؛ زیرا حدیث «کتاب الله و عترتی» را مسلم و ترمذی و دیگران به سند صحیح نقل کرده اند، ولی بی شک حدیث «کتاب الله و سنتی» به دلیل ضعف سند و سستی آن، موضوع و مجعول است و شکی نیست که بنی امیه در جعل آن دست داشته اند». (۲)

ص: ۱۵۸

۱- ۴۷۵. الصواعق المحرقة، ص ۱۴۸.

۲- ۴۷۶. صحیح صفه صلاه النبی صلی الله علیه و آله، ص ۲۸۹ - ۲۹۳.

همو در جای دیگر می گوید: «و اما حدیث "ترکت فیکم ما إن تمسکتُم بهما لن تضلّوا بعدی أبداً، کتاب اللّٰه و سنّتی" که در السنه مردم جاری است و خطیبان نیز در منبرها قرائت می کنند، حدیثی است جعلی و دروغ که اموی ها و متابعین شان آن را جعل کرده اند؛ تا مردم را از حدیث صحیح «کتاب اللّٰه و عترتی» باز دارند...» (۱).

ص: ۱۵۹

۱- ۴۷۷. صحیح شرح العقیده الطحاویه، ص ۶۵۴.

یکی از ادله مرجعیت دینی امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و عصمت آن حضرت علیه السلام حدیث معروف به «مدینه علم» است. این حدیث که در منابع فریقین ذکر شده، مورد توجه خاص علمای شیعه و اهل سنت واقع شده و در مواردی به آن استشهاد شده است. لذا جا دارد که از حیث سند و دلالت آن را مورد بررسی قرار داده و به شبهات آن پاسخ دهیم.

الفاظ حدیث

۱ - حاکم نیشابوری به سندش از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب»؛^(۱) «من شهر علمم و علی دروازه آن است. پس هر کس اراده آن شهر را نموده است باید از دروازه آن وارد شود.»

۲ - ترمذی در صحیح خود بنابر نقل «جامع الاصول» از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «انا مدینه العلم و علیّ بابها»؛^(۲) «من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.»

۳ - ابن عبد البرّ قرطبی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه»؛^(۳) «من شهر علم و علی دروازه آن است، پس هر کس اراده علم کرده، باید از دروازه آن وارد شود.»

ص: ۱۶۰

۱- ۴۷۸. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶.

۲- ۴۷۹. جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۷۳.

۳- ۴۸۰. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۲.

۴ - ترمذی به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «انا دار الحکمه و علی بابها»؛ (۱) «من خانه حکمت و علی در آن است».

روایت اباصلت

روایت «مدینه علم» را جماعتی از محدثین از اباصلت هروی نقل کرده اند، از آن جمله: محمد بن اسماعیل ضراری، محمد بن عبدالرحیم هروی، حسن بن علی معمری، محمد بن علی صایغ، اسحاق بن حسن بن میمون، قاسم بن عبدالرحمن انباری و حسین بن فهم بن عبدالرحمن.

۱ - روایت محمد بن اسماعیل را ابن جریر در «تهذیب الآثار» (۲) از عبدالسلام بن صالح هروی، از ابو معاویه، از اعمش از مجاهد از ابن عباس نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فلیأتها من بابها»؛ «من شهر علم و علی دروازه آن است پس هر کس قصد این شهر را نموده باید از دروازه آن وارد شود».

۲ - روایت محمد بن عبدالرحیم را حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» (۳) از ابوالعباس محمد بن یعقوب از محمد بن عبدالرحیم هروی از ابوالصلت عبدالسلام بن صالح از ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب».

۳ - و روایت حسن بن علی و محمد بن صایغ را طبرانی در «المعجم الکبیر» از حسن بن علی معمری و محمد بن صایغ مکی، از ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی از ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس همان مضمون قبل را نقل کرده است.

۴ - روایت اسحاق بن حسن حربی را خطیب بغدادی در ترجمه عبدالسلام بن صالح از «تاریخ بغداد» (۴) از محمد بن عمر بن قاسم نرسی از محمد بن عبدالله شافعی از اسحاق بن حسن بن میمون حربی از عبدالسلام بن صالح هروی از ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس نقل کرده است.

ص: ۱۶۱

۱- ۴۸۱. الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۶۳۷.

۲- ۴۸۲. تهذیب الآثار، مخطوط، ترکیه، کتابخانه شیراغا.

۳- ۴۸۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶، چاپ حیدرآباد.

۴- ۴۸۴. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۴۸۰.

۵ - روایت قاسم بن عبدالرحمن انباری را نیز خطیب بغدادی از محمد بن احمد بن رزق از ابوبکر مکرّم بن احمد بن مکرّم قاضی از قاسم بن عبدالرحمن انباری از ابوصلت هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس نقل کرده است. (۱)

۶ - روایت حسین بن فهم را حاکم نیشابوری را حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» (۲) از ابوالحسن محمد بن احمد بن تمیم، از حسین بن فهم، از ابوصلت هروی، از ابی معاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس نقل کرده است. او بعد از نقل حدیث می گوید: حسین بن فهم بن عبدالرحمن ثقه و مأمون و حافظ است.

راویان حدیث از صحابه

این حدیث شریف را تعدادی از صحابه نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲ - امام حسن مجتبی علیه السلام.

۳ - امام حسین علیه السلام.

۴ - عبدالله بن عباس.

۵ - جابر بن عبدالله انصاری.

۶ - عبدالله بن مسعود.

۷ - عبدالله بن عمر.

۸ - حذیفه بن یمان.

۹ - انس بن مالک.

۱۰ - عمرو بن عاص.

زرنندی در عنوان حدیث می نویسد: «فضیلت دیگری که اصحاب بر آن اعتراف کرده و از آن ابتهاج پیدا کرده اند...». (۳)

ص: ۱۶۲

۱- ۴۸۵. همان، ص ۴۹.

۲- ۴۸۶. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۷.

۳- ۴۸۷. نظم درر السمطین، ص ۱۱۳.

راویان حدیث از تابعین

عده ای از بزرگان تابعین حدیث «مدینه علم» را نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - امام زین العابدین علیه السلام.

۲ - امام باقر علیه السلام.

۳ - اصبع بن نباته حنظلی.

۴ - جریر ضبّی.

۵ - حارث بن عبدالله همدانی.

۶ - سعد بن طریف حنظلی.

۷ - سعید بن جبیر.

۸ - سلمه بن کهیل.

۹ - سلیمان بن مهران.

۱۰ - عاصم بن حمزه سلولی.

۱۱ - عبدالله بن عثمان بن خثیم.

۱۲ - عبدالرحمن بن عثمان.

۱۳ - عبدالرحمن بن عسیله مرادی.

۱۴ - مجاهد بن جبر.

راویان حدیث در قرن سوم

در قرن سوم، نوزده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- حافظ یحیی بن معین بغدادی. (۱)

- احمد بن حنبل. (۲)

١- ٤٨٨. بناير نقل مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٣٨، ح ٤٦٣٧.

٢- ٤٨٩. فضائل على عليه السلام، ص ١٣٨، ح ٢٠٣.

٣- ٤٩٠. سنن ترمذى، ج ٥، ص ٥٩٦، ح ٣٧٢٣.

راویان حدیث در قرن چهارم

در قرن چهارم، سی و یک نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- ابو جعفر طبری. (۱)

- ابوالقاسم طبرانی. (۲)

راویان حدیث در قرن پنجم

در این قرن، بیست و هشت نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- حاکم نیشابوری. (۳)

- ابونعیم اصفهانی. (۴)

- ابوبکر بیهقی. (۵)

- خطیب بغدادی. (۶)

- ابن عبدالبرّ قرطبی. (۷)

- ابن مغزالی شافعی. (۸)

راویان حدیث در قرن ششم

در این قرن بیست و دو نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از جمله:

- سمعانی مروزی. (۹)

- ابن عساکر دمشقی شافعی. (۱۰)

ص: ۱۶۴

۱- ۴۹۱. تهذیب الآثار، ص ۱۰۵، رقم ۱۷۳ از مسند امام علی علیه السلام.

۲- ۴۹۲. المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵، ح ۱۱۰۶۱.

۳- ۴۹۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۷، ح ۴۶۳۷.

۴- ۴۹۴. معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۰۸.

- ٥-٤٩٥. بناير نقل مقتل خوارزمي، ج ١، ص ٤٣.
- ٦-٤٩٦. تاريخ بغداد، ج ٤، ص ٣٤٨.
- ٧-٤٩٧. الاستيعاب، قسم سوم، ص ١١٠٢، رقم ١٨٥٥.
- ٨-٤٩٨. مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ص ٨٠ ح ١٢٠ - ١٢٦.
- ٩-٤٩٩. الأنساب، ج ٣، ص ٤٧٥.
- ١٠-٥٠٠. مختصر تاريخ دمشق، ج ١٨، ص ١٧.

راویان حدیث در قرن هفتم

در این قرن هفده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- ابن اثیر جزری محمد بن محمد. (۱)

- علی بن محمد جزری. (۲)

- سبط بن الجوزی. (۳)

- گنجی شافعی. (۴)

- محبّ الدین طبری. (۵)

راویان حدیث در قرن هشتم

در قرن هشتم سیزده نفر از علمای اهل سنت حدیث فوق را نقل کرده اند؛ مثل:

- حموئی. (۶)

- ابوالحجاج مزّی. (۷)

- ذهبی. (۸)

- زرنندی. (۹)

- سید علی بن شهاب الدین همدانی. (۱۰)

راویان حدیث در قرن نهم

در قرن نهم چهارده نفر از علمای اهل سنت حدیث فوق را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- نورالدین هیثمی. (۱۱)

ص: ۱۶۵

۱- ۵۰۱. جامع الأصول، ج ۹، ص ۴۷۳، ح ۶۴۸۹.

۲- ۵۰۲. اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۰، رقم ۳۷۸۳.

- ٣-٥٠٣. تذكره الخواص، ص ٤٨.
- ٤-٥٠٤. كفايه الطالب، ص ٢٢٠ - ٢٢٣.
- ٥-٥٠٥. الرياض النضرة، ج ٣، ص ١٤٠.
- ٦-٥٠٦. فرائد السمطين، ج ١، ص ٩٨، ح ٦٧، باب ١٨.
- ٧-٥٠٧. تهذيب الكمال، ج ٢٠، ص ٤٨٥، رقم ٤٠٨٨.
- ٨-٥٠٨. تذكره الحفاظ، ج ٤، ص ١٢٣١، رقم ١٠٤٧.
- ٩-٥٠٩. نظم درر السمطين، ص ١١٣.
- ١٠-٥١٠. الموده القربى، مودت هفتم.
- ١١-٥١١. مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١١٤.

- محمد بن عیسی دمیری. (۱)

- شهاب الدین عسقلانی. (۲)

- ابن صباغ مالکی. (۳)

- بدرالدین عینی. (۴)

راویان حدیث در قرن دهم

در قرن دهم، بیست و چهار نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- جلال الدین سیوطی. (۵)

- سمهودی. (۶)

- احمد بن محمد قسطلانی شافعی. (۷)

- ابن حجر هیتمی. (۸)

- متقی هندی. (۹)

راویان حدیث در قرن یازدهم

در این قرن بیست نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- مناوی. (۱۰)

- ابن کثیر مکی شافعی. (۱۱)

ص: ۱۶۶

۱- ۵۱۲. حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۷۹.

۲- ۵۱۳. لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۵، رقم ۲۰۳۴.

۳- ۵۱۴. الفصول المهمه، ص ۳۶.

۴- ۵۱۵. عمدہ القاری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۶، ص ۲۱۵.

۵- ۵۱۶. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۱۵، ح ۲۷۰۵.

۶- ۵۱۷. جواهر العقدين، ص ۳۰۳.

- ٧-٥١٨. المواهب اللدنيه، ج ٢، ص ٢٠.
- ٨-٥١٩. الصواعق المحرقه، ص ١٢٢.
- ٩-٥٢٠. كنز العمال، ج ١١، ص ٤١٦، ح ٣٢٩٧٨.
- ١٠-٥٢١. فيض القدير، ج ٣، ص ٤٦؛ التيسير، ج ١، ص ٣٧٧.
- ١١-٥٢٢. وسيله المآل في عدّ مناقب الآل، ص ١٢٣، باب ٤.

راویان حدیث در قرن دوازدهم

در این قرن، پانزده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- زرقانی مالکی. (۱)

راویان حدیث در قرن سیزدهم

در این قرن بیست و دو نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- محمد بن علی صبان. (۲)

- آلوسی. (۳)

راویان حدیث در قرن چهاردهم

در این قرن چهارده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- زینی دحلان شافعی. (۴)

کسانی که حدیث را ارسال مسلم گرفته اند

سی و نه نفر از علمای اهل سنت حدیث «مدینه علم» را از مسلمات دانسته اند؛ از قبیل:

- عاصی در «زین الفتی».

- گنجی شافعی در «کفایه الطالب».

- محبّ الدین طبری.

- شمس الدین زرنندی در «نظم درر السمطین».

- سید علی همدانی «الموده القربی».

ص: ۱۶۷

۱- ۵۲۳. شرح المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۱۴۳.

۲- ۵۲۴. اسعاف الراغبین در حاشیه نور الابصار، ص ۱۵۶.

٣-٥٢٥. روح المعاني، ذيل آيه «و الذاريات ذرواً».

٤-٥٢٦. الفتوحات الاسلاميه، ج ٢، ص ٣٣٧.

- ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمه».

- ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة».

کسانی که امام علی علیه السلام را به باب مدینه علم توصیف نموده اند

سی و دو نفر از علمای اهل سنت، امام علی علیه السلام را به صفت «باب مدینه علم» توصیف کرده اند؛ از قبیل:

- ابونعیم اصفهانی.

- ابوسعید سمعانی.

- خوارزمی حنفی.

- گنجی شافعی.

- زرنندی حنفی.

- سید علی همدانی.

- شهاب الدین قسطلانی.

- ابن حجر مکی.

کسانی که حدیث را به شعر درآورده اند

عده ای از علمای اهل سنت این حدیث را در اشعار خود به نظم درآورده اند؛ از قبیل:

- حکیم سنایی.

- خوارزمی مکی.

- فریدالدین عطار نیشابوری.

- جلال الدین رومی.

- سعدی شیرازی.

کسانی که تصریح به شهرت یا تواتر حدیث نموده اند

برخی از علمای اهل سنت به صحت یا تواتر حدیث «مدینه علم» تصریح

ص: ۱۶۸

نموده اند؛ از قبیل:

۱ - سبط بن الجوزی در «تذکره الخواص» تصریح دارد به این که این حدیث از فضایل مشهور و ثابت است. و قسطلانی نیز حدیث مشهور را به حدیث متواتر ملحق می داند.

۲ - ابن حجر مکی در «الصواعق المحرقة» می گوید: «اعلم انّ هذا الحدیث متواتر؛ فانه ورد من حدیث عائشه وابن مسعود وابن عباس وابن عمر و عبدالله بن زمره و ابی سعید و علی بن ابی طالب و حفصه»؛ «بدان که این حدیث متواتر است و از عایشه، ابن مسعود، ابن عباس، ابن عمر، عبدالله بن زمره، ابی سعید، علی بن ابی طالب و حفصه نقل شده است».^(۱)

۳ - ابن حزم در «المحلی» در بحث از بیع آب، ادعای تواتر کرده که خرید و فروش آن جایز نیست، در حالی که تنها از چهار نفر از صحابه نقل شده است. حال اگر نقل از چهار نفر از صحابه موجب تواتر است، نقل از بیش از این افراد مثل مورد حدیث «مدینه علم» به طریق اولی متواتر است.

کسانی که به صحت حدیث تصریح کرده اند

بیست و یک نفر از علمای اهل سنت تصریح به صحت این حدیث کرده اند؛ از قبیل:

۱ - حافظ ابو زکریا بغدادی.^(۲)

۲ - ابو جعفر طبری.^(۳)

۳ - خطیب بغدادی.

۴ - جلال الدین سیوطی.

۵ - یحیی بن معین.^(۴)

و...^(۵)

ص: ۱۶۹

۱- ۵۲۷. الصواعق المحرقة، ص ۱۳.

۲- ۵۲۸. بنابر نقل ابن حجر در الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲.

۳- ۵۲۹. تهذیب الآثار، ص ۱۰۴، ح ۱۷۳.

۴- ۵۳۰. بنابر نقل تهذیب الکمال، ترجمه اباصت هروی.

۵- ۵۳۱. ر.ک: الغدیر، ج ۶، ص ۱۱۱.

کسانی که به این حدیث استدلال کرده اند

بیش از سی نفر از علمای اهل سنت به حدیث «مدینه علم» احتجاج کرده و در بحث های مختلف خود به آن استشهاد نموده اند، و این از قوی ترین شواهد بر آن است که این حدیث از احادیث مسلم نزد اهل بیت علیهم السلام می باشد. اینک به برخی از این افراد اشاره می کنیم.

۱ - خواریزی؛ او به حدیث «مدینه علم» بر جوشش علم امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کرده است. (۱)

۲ - ابن عربی؛ در کتاب «الدرر المکنون» بنا بر نقل قندوزی آورده است: «والامام علی - رضی الله عنه - ورث علم الحروف من سیدنا محمد صلی الله علیه وآله وسلم وإلیه الإیارة بقوله صلی الله علیه وآله وسلم: (انا مدینه العلم...)»؛ «و امام علی - رضی الله عنه - علم حروف را از سید ما محمد صلی الله علیه وآله وسلم به ارث برده است. و دلیل آن قول پیامبر است که فرمود: انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فعليه الباب». (۲)

۳ - ابن طلحه شافعی؛ در فصل چهارم به این حدیث استشهاد کرده است. (۳)

۴ - محبّ الدین طبری؛ او به این حدیث بر این که حضرت علی علیه السلام باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است استدلال کرده و معتقد است که این فضیلت مخصوص امام علی علیه السلام است. (۴)

۵ - ابن صباغ مالکی؛ او به این حدیث بر جوشان بودن دریا های علوم از سینه حضرت علیه السلام، تمسک کرده است. (۵)

۶ - زرقانی؛ او در اثبات این که یکی از اسمای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، «مدینه العلم» است، به این حدیث استدلال کرده است. (۶)

و نیز از جمله کسانی که به این حدیث استدلال و استشهاد کرده اند؛ عبارتند از:

- عزیززی در «السراج المنیر».

- عاصمی در «زین الفتی».

ص: ۱۷۰

۱- ۵۳۲. المناقب، ص ۴۰.

۲- ۵۳۳. ینابیع الموده، ص ۴۱۴.

۳- ۵۳۴. کفایه الطالب، ص ۱۶۸.

۴- ۵۳۵. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۵۵؛ ذخائر العقبی، ص ۷۷.

۵- ۵۳۶. الفصول المهمه، ص ۱۹.

- سعیدالدین فرغانی در «شرح التائیه».

- سید علی همدانی در «مشارب الاذواق».

- امام الدین الهجروی «اسماء النبی و خلفائه الاربعه».

- دولت آبادی «هدایه السعداء».

- شهاب الدین احمد «شرح الدلائل».

- بسطامی «درّه المعارف».

- شمس الدین لاهیجی «مفاتیح الإعجاز».

- میبدی «شرح الدیوان».

- ابن حجر «المنح المکیه».

- جمال الدین المحدث «روضه الاحباب».

و...

تصحیح حدیث حاکم نیشابوری

حدیث حاکم نیشابوری را می توان به تنهایی تصحیح کرده و دارا بودن شرط صحیح را بر آن اطلاق نمود. و می دانیم که عنوان «شرط صحیح» بر حدیثی اطلاق می شود که بخاری از طریق رجال آن در صحیح خود حدیثی نقل کرده است. و صحت این حدیث را از هفت طریق می توان به اثبات رسانید.

۱ - توثیق رجال سند

مدار صحت حدیث بر ضبط و عدالت است و تمام رجال سند این حدیث عادل و ضابطند.

ابومعاویه و اعمش و مجاهد از رجال صحیحند و بر وثاقت و جلالت آن ها نزد اهل سنت اتفاق است.

و راویان قبل از ابوصلت هروری نیز مشکلی ندارند؛ زیرا متعدد بوده و اکثر آن ها ثقه اند. و نیز این حدیث از ابوصلت مشهور و معروف است.

و درباره ابوصلت هروی نیز گفته شده که او عادل، ثقه، صدوق، مرضی و معروف به طلب حدیث و اهمیت دادن به آن است.

خطیب بغدادی به سند خود از حسن بن علی بن مالک نقل می کند که از یحیی بن معین درباره ابوصلت هروی سؤال کردم؟ گفت: او ثقه و صدوق است جز آن که شیعه می باشد. (۱)

و نیز به سند خود از ابراهیم بن عبدالله بن جنید نقل کرده که گفت: من از یحیی بن معین درباره ابوصلت سؤال کردم؟ گفت: او حدیث سماع کرده و من او را دروغگو نمی دانم. (۲)

و نیز به سندش از احمد بن محمد بن قاسم بن محرز نقل کرده که گفت: از یحیی بن معین درباره ابوصلت سؤال کردم؟ گفت: او دروغگو نیست.

کسی از او درباره حدیث ابن معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس: «أنا مدینه العلم و علی بابها» سؤال کرد؟ او گفت: این از احادیث ابی معاویه است. (۳)

و حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث در «المستدرک» می گوید: «این، حدیثی است با صحت سند، و ابوصلت ثقه و مورد اطمینان است؛ زیرا از ابوالعباس محمد بن یعقوب شنیدم که می گفت: از عباس بن محمد دوری شنیدم که می گفت: از یحیی بن معین درباره ابوصلت هروی سؤال کردم؟ گفت: او ثقه است. به او گفتم: آیا او از ابی معاویه حدیث «أنا مدینه العلم» را روایت نکرده است؟ او گفت: این حدیث را محمد بن جعفر فیدی نقل کرده که ثقه و مأمون است.

حاکم نیز می گوید: از ابوالنضر احمد به سهل فقیه قبانی امام عصر خود در بخارا شنیدم که می گفت: از صالح بن محمد بن حبت حافظ شنیدم که درباره او می گفت: یحیی بن معین وارد بر ابوصلت شد، در حالی که ما با او بودیم و بر او سلام کرد. و چون بازگشت او را دنبال کردم و به او گفتم: نظرت راجع به ابوصلت چیست؟ گفت: او صدوق است. گفتم: او حدیث «أنا مدینه العلم» را روایت کرده است؟ گفت: این حدیث را نیز فیدی از ابی معاویه از اعمش نقل کرده همان گونه که ابوصلت نقل کرده است. (۴)

ص: ۱۷۲

۱- ۵۳۸. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۸.

۲- ۵۳۹. همان.

۳- ۵۴۰. همان، ص ۵۰.

۴- ۵۴۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۷.

دارقطنی از دعلج نقل می کند که ابوسعید هروی اباصلت را توثیق کرده است. (۱)

آجری از ابوداؤد نقل کرده که اباصلت ضابط در حدیث بود. (۲)

ذهبی در «میزان الاعتدال» می گوید: «عبدالسلام بن صالح ابوصلت هروی، مرد صالحی است جز آن که او شیعه تندی است». (۳)

عبدالله بن احمد بن حنبل نیز به جهت نقل روایت از او، او را توثیق کرده است.

و این دلالت می کند که ابوصلت نزد پدرش احمد بن حنبل نیز مورد وثوق بوده است. ابن حجر عسقلانی نقل کرده که عبدالله بن احمد بن حنبل تنها از کسی روایت می کرده که نزد پدرش مورد وثوق بوده و امر به روایت از او می کرده است. (۴)

او در ترجمه ابراهیم بن عبدالله بن بشار واسطی می گوید: «عبدالله به جز از کسی که نزد پدرش مورد وثوق بود حدیث نمی نوشت». (۵)

و در ردّ تضعیف حسینی در مورد عبدالله بن صندل و نسبت او به جهل می گوید: «چگونه مجهول است کسی که جماعتی از او روایت کرده و احمد به فرزندش اجازه داده تا از او روایت کند؛ زیرا عبدالله تنها از کسی اخذ حدیث می کرد که پدرش اجازه داده بود تا از او نقل حدیث نماید. (۶)

و در جایی دیگر بعد از نقل این عبارت می گوید: و همین مقدار در تعریف او کافی است». (۷) و در جایی دیگر می گوید: «و لذا معظم شیوخ او ثقه اند». (۸)

و در ترجمه محمد بن تمیم نهشلی می گوید: «حکم شیوخ عبدالله آن است که حدیث آن ها را قبول نمایم مگر آن که در آن ها جرح و نقد تفسیر شده ای یابیم...». (۹)

ص: ۱۷۳

۱- ۵۴۲. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۵۱.

۲- ۵۴۳. همان، ص ۵۰.

۳- ۵۴۴. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱۶.

۴- ۵۴۵. تعجیل المنفعه، ابن حجر عسقلانی، ص ۱۵؛ تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۶۸۵.

۵- ۵۴۶. همان، ص ۱۸.

۶- ۵۴۷. همان، ص ۲۲۵.

۷- ۵۴۸. همان، ص ۲۵۸.

۸- ۵۴۹. همان، ص ۳۵۵.

۹- ۵۵۰. همان، ص ۳۹۰.

ابن حجر در «تقریب التقریب» می گوید: «عبدالسلام بن سالم بن سلیمان ابوصلت هروی مولی قریش، صدوق است».^(۱)

در نتیجه: جماعتی از رجالین اهل سنت او را توثیق کرده و متصف به صدق و صلاح و ضبط نموده اند و اگر تضعیفی درباره او وجود دارد به جهت تشیع او و نقل احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام می باشد.

۲ - تساهل در تصحیح

اهل سنت افرادی را توثیق و تصحیح کرده اند که در ضبط و عدالت به مرتبه عبدالسلام بن صالح نرسیده اند حتی رجالی را تصحیح کرده اند که مجهول می باشند.

حافظ ابن حجر در مقدمه «لسان المیزان» مسلک ابن حبان را در کتاب «الثقات» چنین تعریف کرده است که نزد او جهالت راوی با روایت یک فرد مشهور از او مرتفع می شود، و این مذهب شیخ او ابن خزیمه است. ابن حبان در توضیح قاعده خود می گوید: بر کسی که جرح درباره او معلوم نیست عدالت ثابت است؛ زیرا جرح ضد تعدیل است و هر کسی که جرح نشده او عادل است تا جرح او ثابت شود! چون مردم مکلف به اموری که از مردم غائب است نیستند».^(۲)

خود ابن حجر در «لسان المیزان» نیز همین روش را دنبال کرده است.

۳ - تصحیح حدیث به متابعات

اگر شخصی مورد نقد و جرح واقع شده باشد می توان حدیث او را با متابعات تقویت و تصحیح نمود. و اگر منفردات را در منکرات می شمارند ولی روایت عبدالسلام بن صالح را نمی توان از منفردات او برشمرد؛ زیرا جماعتی دیگر غیر از او نیز حدیث «مدینه علم» را نقل کرده اند امثال: محمد بن جعفر فیدی^(۳) جعفر بن محمد فقیه،^(۴) عمر بن اسماعیل بن مجالد،^(۵) احمد بن سلمه جرجانی،^(۶) ابراهیم بن موسی

ص: ۱۷۴

۱- ۵۵۱. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۰۶.

۲- ۵۵۲. لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۴.

۳- ۵۵۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۷.

۴- ۵۵۴. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۷۲.

۵- ۵۵۵. همان، ج ۱۱، ص ۲۰۴.

۶- ۵۵۶. لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۸۰؛ الکامل، ج ۱، ص ۶۲.

رازی، (۱) رجاء بن سلمه، (۲) موسی بن محمد انصاری، (۳) محمد بن خدش، (۴) حسن بن علی بن راشد (۵) و ابو عبید قاسم بن سلام. (۶)

۴ - تصحیح حدیث با شواهد معنوی

اگر نتوان راوی حدیث را با متابعات تصحیح نمود می توان او را با شواهد معنوی تصحیح کرد همان گونه که در علم حدیث به اثبات رسیده است و از این راه بسیاری از احادیث صحیحین و موطأ مالک و مسند احمد و دیگر مصادر حدیثی را می توان تصحیح نمود.

ابن عبدالبر حدیث عبدالکریم بن ابی المخارق که اجماع بر ضعف اوست را تصحیح کرده؛ زیرا شواهد معنوی بر حدیث او وجود دارد. (۷)

ذهبی در «تلخیص المستدرک» در ذیل حدیث «من احتکر طعاماً أربعين ليلة فقد برئ من الله»، در مخالفت ابن جوزی که آن را از موضوعات دانسته می گوید: «این حدیث دارای شواهدی است که دلالت بر صحت آن دارد». (۸)

نووی درباره حدیث «لا یحل لأحد أن یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک» می گوید: «این حدیث را پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره علی علیه السلام فرمود، و ترمذی آن را تخریج کرده و تحسین نموده است. و تحسین او به جهت شواهد آن حدیث است». (۹)

ترمذی در بیشتر احادیثی که حکم به صحت یا حسن آن ها در سننش کرده بر شواهد اعتماد کرده است، گرچه در سند آن ها کسانی وجود دارند که مورد مناقشه واقع شده اند. و احادیثی که اهل سنت آن ها را از این طریق تصحیح کرده اند بسیار است و حدیث «مدینه علم» یکی از آن هاست؛ زیرا برای آن شواهد صدق بسیاری وجود دارد مثل حدیث «ثقلین» و ده ها حدیث دیگر.

ص: ۱۷۵

- ۱- ۵۵۷. تهذیب الآثار، ابن حجر.
- ۲- ۵۵۸. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۴۸.
- ۳- ۵۵۹. الغدیر، ج ۳، ص ۹۱.
- ۴- ۵۶۰. الکامل، ج ۱، ص ۲۶۵.
- ۵- ۵۶۱. همان، ص ۲۶۴.
- ۶- ۵۶۲. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۴۰۳.
- ۷- ۵۶۳. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۴۶.
- ۸- ۵۶۴. تلخیص المستدرک، ج ۲، ص ۱۱ و ۱۲.

٩-٥٦٥. الجامع، ج ٢، ص ٢١٤؛ الغدير، ج ٣، ص ١٨٥.

حدیث «مدینه علم» دو طریق دیگر دارد که با طریق ابن عباس فرق می کند و هر دو طریق به تنهایی صحیح است. و در جای خود به اثبات رسیده که یکی از راه های صحت حدیث تعدد طرق آن است.

طریق اول: روایتی است که ترمذی به سند خود از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أنا دارالحکمه وعلی بابها». (۱)

این حدیث از دو جهت تضعیف شده است، یکی این که تنها طریق از امام علی علیه السلام همین طریق است. و دیگر این که سلمه بن کهیل نقلش حجت نیست.

در جواب گوییم:

اولاً: روایت امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از طریق دیگر نیز نقل شده است، که از آن جمله روایت حارث و عاصم بن ضمره از امام علی علیه السلام (۲) و روایت امام حسین بن علی علیه السلام از امام علی علیه السلام (۳) و روایت شعبی (۴) از حضرت است.

ثانیاً: سلمه بن کهیل کسی است که بخاری و مسلم و صاحبان چهار صحیح دیگر اهل سنت از او نقل حدیث کرده اند. و نیز ابن معین و عجللی و ابن سعد و ابوزرع و ابوحاتم و یعقوب بن شیبه و احمد و سفیان و نسایی و دیگران او را توثیق نموده اند. (۵)

۶ - کثرت طرق حدیث

بر فرض که تمام طرق حدیث «مدینه علم» ضعیف باشد ولی می توان آن را به درجه صحت رسانید؛ زیرا حدیثی که تعدد طرق و کثرت شواهد داشته باشد ظن غالب بر صدق آن است؛ گرچه این اطمینان از هر کدام روایات به تنهایی حاصل نشود. و متخصصان علم حدیث و رجال تصریح کرده اند در راویان متابعات و شواهد شرط نیست. که از جمله افرادی باشند که به حدیثشان احتجاج می شود.

ص: ۱۷۶

۱- ۵۶۶. الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲- ۵۶۷. تلخیص المتشابه، خطیب.

۳- ۵۶۸. تاریخ ابن النجار، کشف الظنون، ج ۱، ص ۲۸۸.

۴- ۵۶۹. مناقب، ابن مردویه.

۵- ۵۷۰. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۵۵.

ابن صلاح در مقدمه خود می گوید: «در متابعات و استشهادات، روایت افرادی داخل می شود که به تنهایی به آن استشهاد و احتجاج نمی شود. بلکه در جمله ضعفها به حساب می آید. و در کتاب بخاری و مسلم جماعتی از ضعفها وجود دارند که در جمله متابعات و شواهد آمده اند. بلکه امام رازی و جماعتی از اصولیین و محدثین اهل سنت در مورد حدیثی که به مجموع طرق آن احتجاج می شود شرط کرده اند که افراد آن همگی ضعیف باشند تا احتجاج به مجموع ممکن شود، ولی اگر برخی از آن ها صحیح باشند اعتماد تنها بر اوست و فرد ضعیف مطرود است و بر آن اعتماد نمی شود».

و مورد حدیث «مدینه العلم» از این قبیل است.

۷ - مطابقت حدیث با واقع

از نشانه های صدق راوی و صحت حدیثش، مطابقت آن با واقع و صدق خبر اوست. می دانیم که امام علی بن ابی طالب اعلم صحابه به طور مطلق بود همان گونه که این امر مشهور و مستفیض بلکه متواتر است. و لذا برای تواتر معنوی به علم آن حضرت مثال زده اند.

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم خطاب به حضرت زهراعلیها السلام فرمود: «أُمِّيَا تَرْضِينَنِي زَوْجَتَكَ أَقْدَمَ أُمَّتِي سَلَامًا وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا وَ اعْظَمَهُمْ حِلْمًا»؛^(۱) «آیا راضی نمی شوی من تو را به ازدواج کسی در آورده ام که او قبل از همه اسلام آورد و علمش از دیگران بیشتر و حلمش عظیم تر است.»

ابن عباس می ... نزد پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بودم که درباره علی علیه السلام از او سؤال شد حضرت فرمود: «قسمت الحکمه عشره أجزاء، فأعطی علیّ تسعه أجزاء والناس جزءاً واحداً»؛^(۲) «حکمت به ده جزء تقسیم شده و به علی علیه السلام نه جزء آن و به سایر مردم یک جزء از آن داده شده است.»

اعتراف صحابه به اعلمیت امام علی علیه السلام

صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به برتری امام علی علیه السلام در علم و دانش بر دیگران اعتراف داشته اند. اینک به برخی از این اعترافات اشاره می کنیم:

ص: ۱۷۷

۱- ۵۷۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲- ۵۷۲. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵.

۱ - اعتراف عمر بن خطاب

بخاری در تفسیر سوره بقره از صحیح خود به سندش از ابن عباس نقل کرده که عمر گفت: «اقرؤنا ابی و اقتضانا علی»؛^(۱) «أبی در قرائت از دیگران برتر و علی در قضاوت بهتر است.»

سعید بن مسیب می گوید: «کان عمر یتعوذ باللّه من معضله لیس لها ابوالحسن و کان عمر یقول: لولا علی لهلک عمر»؛^(۲) «عمر همیشه به خدا پناه می برد از این که مشکلی علمی برای او پدید آید، در حالی که ابوالحسن [امام علی علیه السلام در آن وقت حاضر نباشد. و همیشه می گفت: اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.»

۲ - اعتراف عبدالله بن مسعود

او می گوید: «انّ القرآن انزل علی سبعة احرف، ما منها حرف الّا له ظهر و بطن، وانّ علی بن ابی طالب عنده علم الظاهر و الباطن»؛^(۳) «همانا قرآن بر هفت حرف نازل شد هیچ حرفی از آن هفت حرف نیست جز آن که برای آن ظاهر و باطنی است و نزد علی بن ابی طالب علم ظاهر و باطن است.»

و نیز از او نقل شده که گفت: «انّ اقصی اهل المدینه علی بن ابی طالب»؛^(۴) «همانا علی بن ابی طالب در قضاوت از تمام اهل مدینه برتر است.»

و نیز از او روایت شده که گفت: «اعلم اهل المدینه بالفرائض علی بن ابی طالب»؛^(۵) «داناترین اهل مدینه به فرایض علی بن ابی طالب است.»

۳ - اعتراف ابن عباس

از ابن عباس نقل شده که گفت: «واللّه لقد اعطی علی بن ابی طالب تسعه اعشار العلم، وایم الله لقد شارککم فی العشر العاشر»؛^(۶) «به خدا سوگند به علی بن ابی طالب نه دهم علم داده شد، و سوگند به او که به طور حتم با شما در آن یک دهم نیز شریک است.»

ص: ۱۷۸

۱- ۵۷۳. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۸۷، چاپ بولاق.

۲- ۵۷۴. الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۹؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۴.

۳- ۵۷۵. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵.

۴- ۵۷۶. تاریخ ابن عساکر، ج ۳۸، ص ۲۴.

۵- ۵۷۷. الغدیر، ج ۳، ص ۹۱.

۶- ۵۷۸. الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۰.

از عایشه نقل شده که گفت: «اما اِنَّه اعلم الناس بالسنة»؛^(۱) «آگاه باشید که علی داناترین مردم به سنت است.»

۵ - اعتراف خزیمه بن ثابت

اسود بن یزید نخعی می گوید: چون با علی بن ابی طالب بر منبر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بیعت شد خزیمه بن ثابت، در حالی که جلو منبر حضرت ایستاده بود گفت:

ابوحسن مما نخاف من الفتن

وجدناه اولی الناس بالناس اِنَّه

اطب قریش بالکتاب وبالسنن^(۲)

«چون ما با علی بیعت کردیم ابوالحسن ما را از آنچه از فتنه ها هراسانیم کفایت کرد.

ما او را سزاوارترین مردم به خودشان یافتیم. و به طور حتم او داناترین قریش به قرآن و سنت است.»

۶ - اعتراف عبدالله بن عیاش بن ابی ربیع

ابن عبد البر از او نقل کرده که به پسر خود گفت: «... اِنَّ عَلِیَّ عَلَیْهِ السَّلَامُ کَانَ لَهُ مَا شِئْتَ مِنْ ضَرَسٍ قَاطِعٍ فِي الْعِلْمِ، وَکَانَ لَهُ الْبَسْطَةُ فِي الْعَشِيرَةِ، وَالْقَدَمُ فِي الْإِسْلَامِ، وَالصَّهْرُ لِرَسُولِ اللَّهِ، وَالْفَقْهُ فِي السُّنَّةِ، وَالنَّجْدَةُ فِي الْحَرْبِ، وَالْجُودُ فِي الْمَاعُونِ»؛^(۳) «... همانا علی علیه السلام دارای عزمی راسخ در علم و دستی باز در میان عشیره و ثابت قدم در راه اسلام و داماد رسول خدا و آگاه در سنت و شجاع در جنگ و بخشنده در زکات بود.»

۷ - اعتراف معاویه

ابن عبد البر می نویسد: «معاویه آنچه بر او وارد می شد می نوشت تا از علی بن ابی طالب سؤال کند. و چون خبر قتل آن حضرت به او رسید گفت: «ذهب الفقه والعلم بموت ابن ابی طالب»؛^(۴) «فقه و علم به مرگ فرزند ابی طالب رخت بر بست.»

ص: ۱۷۹

۱- ۵۷۹. همان، ج ۲، ص ۴۶۲.

۲- ۵۸۰. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۴.

۳- ۵۸۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۳.

۴- ۵۸۲. همان.

حاکم نیشابوری به سندش از عبدالله بن عباس نقل کرده که گفت: «كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّ اقْضَىٰ اَهْلَ الْمَدِينَةِ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ»؛ (۱)

«ما چنین می گفتیم که علی بن ابی طالب در قضاوت برترین اهل مدینه است.»

۹ - گواهی امام علی علیه السلام

حاکم نیشابوری همچنین به سندش از ابوالطفیل نقل کرده که گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه را بر روی منبر مشاهده کردم که می فرمود: «سلونی قبل ان لا تسألونی، ولن تسألونی بعدی مثلی»؛ (۲) «از من سؤال کنید قبل از آن که نتوانید سؤال کنید و هرگز از مثل من بعد از من سؤال نخواهید کرد.» ابن کوا در آن هنگام بلند شد و گفت: ای امیرالمؤمنین! «الذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا» چیست؟ حضرت فرمود: باده‌ها. او گفت: «الْحَامِلَاتِ وِقْرًا» چیست؟ حضرت فرمود: ابرها. گفت: «الْجَارِيَاتِ يُسْرًا» چیست؟ حضرت فرمود: کشتی‌ها. گفت: «الْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا» چیست؟ حضرت فرمود: ملائکه. گفت: آن کسانی که نعمت خدا را تبدیل به کفران کرده و قوم خود را به خانه بدبختی جهنم کشاندند کیانند؟ حضرت فرمود: منافقین قریش. (۳)

و نیز از حضرت علیه السلام نقل شده که فرمود: «والله ما نزلت آیه الا وقد علمت فیم أنزلت واین أنزلت، ان ربی وهب لی قلباً عقولاً ولساناً سؤولاً»؛ (۴) «به خدا سوگند! هیچ آیه ای نازل نشد جز آن که می دانم که درباره چه موضوعی نازل شده و کجا نازل گشته است. همانا پروردگارم به من قلبی درک کننده و زبانی سؤال کننده عطا کرده است.»

۱۰ - اقرار امام حسن علیه السلام

ابونعیم اصفهانی به سندش از هبیره بن مریم نقل کرده که گفت: حسن بن علی علیه السلام بعد از شهادت حضرت علی علیه السلام ایستاد و بر مردم خطبه خواند و در ضمن خطبه فرمود: «لقد فارقکم رجل بالأمس لم یسبقه الا ولون ولایدرکه الآخرون بعلم»؛ (۵) «به طور

ص: ۱۸۰

۱- ۵۸۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۵.

۲- ۵۸۴. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۶۶.

۳- ۵۸۵. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۶۶.

۴- ۵۸۶. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷.

۵- ۵۸۷. همان، ص ۶۵.

حتم دیروز کسی از بین شما رفت که پیشینیان بر او سبقت نگرفته و آیندگان او را در علم درک نخواهند کرد.»

اعتراف تابعین به اعلیت امام علی علیه السلام

در بین تابعین نیز افرادی بوده اند که به اعلیت حضرت علی علیه السلام گواهی داده اند. از آن جمله عبارتند از:

۱ - سعید بن مسیب

دولابی در «الکنی و الاسماء» به سندش از سعید بن مسیب نقل کرده که گفت: «ما کان احد بعد رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم اعلم من علی بن ابی طالب»؛^(۱) «بعد از رسول خدا کسی داناتر از علی بن ابی طالب نبوده است.»

و نیز از او نقل شده که گفت: «ما کان احد من الناس یقول: سلونی غیر علی بن ابی طالب»؛^(۲) «هیچ کس به جز علی بن ابی طالب نبود که بگوید: از هر چه می خواهید از من سؤال کنید.»

۲ - عطاء

عبدالملک بن ابی سلیمان می گوید: به عطا گفتم: «أکان فی اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وسلم أحد أعلم من علی بن ابی طالب؟ قال: لا واللّٰه ما أعلمه»؛^(۳) «آیا در میان اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وسلم کسی داناتر از علی بن ابی طالب بوده است؟ گفت: هرگز، به خدا سوگند من چنین کسی را نمی شناسم.»

۳ - مغیره بن مقسم

ابن عبدالبر به سند خود از اسماعیل بن ابی خالد نقل کرده که گفت: مغیره بن مقسم به خدا قسم یاد کرد که علی در قضاوت هایی که کرده هرگز خطا نکرده است».^(۴)

ص: ۱۸۱

۱- ۵۸۸. الکنی و الاسماء، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲- ۵۸۹. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۲، چاپ قاهره.

۳- ۵۹۰. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۴.

۴- ۵۹۱. همان، ص ۱۱۰۲.

از حدیث «مدینه علم» نکاتی استفاده می شود که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - اعلمیت امام علی علیه السلام

حدیث شریف، دلالت بر اعلمیت امام علی علیه السلام داشته و در نتیجه دلالت بر افضلیت آن حضرت دارد. و شکی نیست که افضل مستحقّ مقام امامت است.

۲ - عصمت امام علی علیه السلام

از آن جا که امام علی علیه السلام دروازه علم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است و به طور حتم انسان از این دروازه به علم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که همان علم حقیقی است می رسد، پس آنچه نزد امام علی علیه السلام است هرگز خطا و اشتباه نیست و در نتیجه آن حضرت از مقام عصمت برخوردار است.

۳ - امام علی علیه السلام واسطه برای رسیدن به علوم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

از این حدیث شریف استفاده می شود که هر کس می خواهد به علوم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برسد، واسطه اش امام علی علیه السلام است و تنها از راه امام علی علیه السلام به آب گوارای علوم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می توان رسید. این معنا به نوبه خود فضیلتی بس عظیم است.

۴ - امام علی علیه السلام حافظ علوم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

از این حدیث نیز استفاده می شود که امام علی علیه السلام حافظ و خزینه دار علوم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، و این معنا به تنهایی دلالت بر افضلیت حضرت بر سایر اصحاب دارد؛ همان گونه که ابن طلحه به آن تصریح کرده است. او می گوید: «کان معنی الحدیث أنّ علیاً حافظ العلم والحکمه، فلا یتطرّق إليهما ضیاع ولا یخشی علیها ذهاب، فوصف علیاً بأنّه حافظ العلم والحکمه، ویکفی علیاً علوّاً فی مقام العلم والفضیله ان جعله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حافظاً للعلم والحکمه»؛ «معنای حدیث آن است که علی علیه السلام حافظ علم و حکمت است و هیچ گاه علم و حکمت او ضایع نمی شود و هرگز خوف از به هدر رفتن علم در او نمی رود. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را به این دو صفت توصیف کرد، و بس است علی علیه السلام را از حیث

علم و فضیلت این که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم او را حافظ علم و حکمت قرار داده است» (۱).

۵- وجوب رجوع به امام علی علیه السلام

و نیز از جمله مطالبی که از حدیث استفاده می شود این است که بر هر مسلمانی واجب است که به علم امام علی علیه السلام رجوع کند؛ همان گونه که واجب است به علم رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم رجوع نماید؛ زیرا او باب شهر علم پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم است. و لذا پیامبر - مطابق برخی از روایات - فرمود: «هر کس که می خواهد به شهر علم پیامبر برسد باید از دروازه آن که علم علی است وارد شود». و قرآن نیز می فرماید: «وَأَتُوا الْبَيْتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»؛ (۲) «خانه ها را از درهای آن وارد شوید».

شواهد متنی حدیث «مدینه علم»

حدیث «مدینه علم» شواهدی از حیث متن دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

۱- حدیث «انا دار الحکمه و علی بابها»

این حدیث را اهل سنت نقل کرده و پنجاه و نه نفر از ایشان آن را از مسلمات دانسته اند؛ امثال:

- احمد بن حنبل (۳).

- ابو عیسی ترمذی (۴).

- ابونعیم الاصفهانی (۵).

- ابن المغازلی (۶).

- سبط بن الجوزی (۷).

- ابو عبدالله گنجی شافعی (۸).

ص: ۱۸۳

۱- ۵۹۲. مطالب السؤل، ص ۶۲ و ۶۱.

۲- ۵۹۳. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۳- ۵۹۴. المناقب، بنابر نقل تفریح الأحباب، ص ۳۵۰.

۴- ۵۹۵. الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۵۹۶، ح ۳۷۲۳.

۵- ۵۹۶. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴.

٥٩٧-٦. مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ص ٨٦ و٨٧.

٥٩٨-٧. تذكره الخواص، ص ٤٨.

٥٩٩-٨. كفايه الطالب، ص ١١٨ و ١١٩.

- محبّ الدین طبری. (۱)

- صدرالدین حمّوئی. (۲)

- جلال الدین سیوطی. (۳)

- ابن حجر مکی. (۴)

- متقی هندی. (۵)

- عبدالرؤف مناوی. (۶)

...و

۲ - حدیث «أنا مدینه الحکمه و علیّ بابها»

این متن از حدیث را نیز دوازده نفر از علمای اهل سنت روایت کرده و آن را از مسلمات برشمرده اند؛ امثال:

- ابونعیم اصفهانی. (۷)

- خطیب بغدادی. (۸)

- عبدالرؤف مناوی. (۹)

- قندوزی بلخی. (۱۰)

...و

۳ - حدیث «أنا دار العلم و علیّ بابها»

این حدیث را شش نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال:

- محبّ الدین طبری. (۱۱)

- ملا علی قاری. (۱۲)

...و

- ١- ٦٠٠. رياض النضرة، ج ٢، ص ٢٥٥.
- ٢- ٦٠١. فرائد السمطين، ج ١، ص ٩٩.
- ٣- ٦٠٢. الجامع الصغير، ج ١، ص ١٠٨.
- ٤- ٦٠٣. صواعق المحرقة، ص ٧٣.
- ٥- ٦٠٤. كنز العمال، ج ١٢، ص ٢٠١.
- ٦- ٦٠٥. فيض القدير، ج ٣، ص ٤٦.
- ٧- ٦٠٦. حليه الاولياء، ج ١، ص ٦١.
- ٨- ٦٠٧. تاريخ بغداد، ج ١١، ص ٢٠٤.
- ٩- ٦٠٨. فيض القدير، ج ٣، ص ٤٦.
- ١٠- ٦٠٩. ينابيع الموده، ص ١٣٠.
- ١١- ٦١٠. ذخائر العقبى، ص ٧٧.
- ١٢- ٦١١. المرقاه في شرح المشكاه، ج ٥، ص ٥٧٨.

این حدیث را چهار نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال:

- ابوشجاع دیلمی.

- سید علی بن شهاب الدین همدانی.

- قندوزی بلخی.

شواهد مضمونی حدیث «مدینه علم»

در بین احادیث نبوی، شواهدی مضمونی نیز برای حدیث «مدینه علم» یافت می شود که برخی از آن ها عبارتند از:

۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «زوّجتک خیر اُمّتی، اعلمهم علماً و افضلهم حلماً و اولهم سلماً»؛ (۱) «من تو را به ازدواج بهترین افراد اُمّت در آوردم، او که از حیث علم بر دیگران برتری داشته و از حیث حلم افضل آنان است، و اول کسی است که اسلام اختیار نموده است.»

۲ - و نیز درباره امام علی علیه السلام فرمود: «اعلم اُمّتی من بعدی علی بن ابی طالب»؛ (۲)

۳ - و نیز فرمود: «علی عیبه علمی»؛ (۳) «علی علیه السلام صندوق علم من است.»

۴ - و فرمود: «قسمت الحکمه عشره اجزاء، فأعطی علیّ تسعه اجزاء و الناس جزءاً واحداً»؛ (۴) «حکمت به ده جزء تقسیم شد، به علی علیه السلام نه جزء آن داده شد و یک جزء دیگر آن بین مردم تقسیم گشت.»

۵ - و نیز فرمود: «اعلم اُمّتی بالسنه و القضاء بعدی علی بن ابی طالب»؛ (۵) «داناترین امت من به سنت و قضاوت بعد از من علی بن ابی طالب است.»

۶ - عایشه می گفت: «علیّ أعلم الناس بالسنه»؛ «علی علیه السلام داناترین مردم به سنت است.» (۶)

ص: ۱۸۵

۱- ۶۱۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۱ و ۱۱۴.

۲- ۶۱۳. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۳.

۳- ۶۱۴. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۵۸.

۴- ۶۱۵. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵.

۵- ۶۱۶. کفایه الطالب، ص ۱۹۰.

٦-٦١٧. صواعق المحرقة، ص ٧٦؛ الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٩٣.

ابن حجر هیتمی مکی درصدد مناقشه حدیث برآمده و مضمون آن را در شأن ابوبکر و عمر و عثمان نیز آورده است. او از کتاب «فردوس» این گونه نقل می کند: «أنا مدينة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفاها و علی بابها»؛ (۱) «من شهر علم، و ابوبکر اساس آن، و عمر دیوارهای آن و عثمان سقف آن و علی دروازه آن است.»

پاسخ

اولاً: هیچ کس شک در ضعف این روایت ندارد. و حتی خود ابن حجر با وجود آن که این حدیث را در «صواعق المحرقة» نقل کرده ولی در کتاب «الفتاوی الحدیثیه» آن را تضعیف نموده است. (۲)

عجولی در «کشف الخفاء» می گوید: «دیلمی این حدیث را بدون سند و به طور مرفوع از ابن مسعود نقل کرده است.» (۳)

سید محمد درویش می گوید: «حدیث "أنا مدينة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها" سزاوار نیست که در کتب علم نوشته شود؛ خصوصاً از ابن حجر هیتمی...» (۴)

ذهبی در ترجمه اسماعیل بن علی بن مثنی استرآبادی، واعظ کذاب می گوید: «او هنگامی در دمشق مردم را موعظه می کرد. شخصی به نزد او آمد و از او درباره حدیث "أنا مدينة العلم و علی بابها" پرسید؟ او گفت: این مختصر حدیث است و اصل آن این گونه می باشد: "أنا مدينة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفاها و علی بابها" مردم از او خواستند تا سند خود را در این حدیث ذکر کند، او گفت: بعداً می گویم.» (۵)

ثانیاً: اسماعیل بن علی بن مثنی استرآبادی به تصریح ذهبی کذاب است. و سمعانی در کتاب «الانساب» در شرح حال او می گوید: «او کذاب فرزند کذاب است.» (۶)

ص: ۱۸۶

۱- ۶۱۸. صواعق المحرقة، ص ۳۴.

۲- ۶۱۹. الفتاوی الحدیثیه، ص ۲۶۹.

۳- ۶۲۰. کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۰۴؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۱، ص ۴۳، ص ۱۰۵.

۴- ۶۲۱. اسنی المطالب، ص ۱۳۷، ح ۳۹۱.

۵- ۶۲۲. لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۲۲.

۶- ۶۲۳. الانساب، ترجمه اسماعیل بن علی بن مثنی.

نخشبی می گوید: اسماعیل قصه های دروغین می گفت و در صورتش سیمای پرهیزگاران نبود. بر ابی نصر سجزی در مکه وارد شدم و درباره اسماعیل از او سؤال نمودم؟ گفت: او کذاب فرزند کذاب است. هرگز از او حدیث نوشته نمی شود و برای او کرامتی نیست. (۱)

ثالثاً: تعبیری که در این حدیث آمده هیچ قابل مقایسه با تعبیراتی که برای دیگران آمده نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای امام علی علیه السلام تعبیر به «باب علم خود» می کند، و این به نوبه خود دلالت بر این دارد که تنها راه استفاده از علوم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی بن ابی طالب علیه السلام است. و پر واضح است که مقصود از این که: امام علی علیه السلام دروازه علم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است این نیست که تنها نزد او رفت و آمد کنیم، بلکه مراد آن است که نزد او آمده و علم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را از او گرفته و به آن عمل نماییم.

رابعاً: مدینه به معنای شهر است و به فرض که شهر اساس و دیوار داشته باشد ولی هرگز سقف ندارد. و لذا متن آن دلالت بر جعلی بودن آن دارد.

آری، این دأب اهل سنت است. هنگامی که حدیث مدینه علم تنها در آن نام حضرت علی علیه السلام است در صدد تضعیف آن بر می آیند، ولی هنگامی که آن سه خلیفه را نیز به حدیث اضافه می کنند در صدد سنددار کردن آن برآمده و حدیث را تصحیح می کنند!!

معارض دوم

برخی حدیث دیگری را که در شأن ابوبکر جعل شده به عنوان معارض حدیث «مدینه علم» قرار داده اند. اهل سنت به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت داده اند که فرمود: «خداوند هیچ چیزی را در سینه من نریخت جز آن که همان ها را در سینه ابوبکر ریختم».

لکن این حدیث از جهاتی مخدوش است:

۱ - از این حدیث به دست می آید که ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در علم مساوی هستند، در حالی که هیچ کس چنین ادعایی نکرده است.

ص: ۱۸۷

۲ - از این حدیث استفاده می شود که ابوبکر حامل جمیع علوم پیامبر بوده، در حالی که می دانیم وی به بسیاری از احکام جاهل بوده است.

۳ - ابن جوزی می گوید: «... عوام دائماً از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کنند که فرمود: "ما صبَّ الله فی صدری..."، ولی ما برای آن اثری نه در بین روایات صحیح و نه موضوعه نیافتیم و لذا بحث از آن بی فایده است»^(۱).

و محمد طاهر گجراتی فتنی نیز تصریح به جعل این حدیث کرده است.^(۲)

معارض سوم

برخی مدعی شده اند که حدیث «مدینه علم» با حدیثی دیگر معارض است که از پیامبر نقل شده که فرمود: «اگر بعد از من قرار بود کسی نبی باشد همانا عمر است!»!

پاسخ

۱ - خلافتی بین مسلمین نیست که عمر بن خطاب بخشی زیاد از عمر خود را در شرک و بت پرستی گذرانده است، و این مطلبی است که به طور متواتر به اثبات رسیده و احتیاج به استدلال و برهان ندارد. حال چگونه ممکن است که کسی با این وضعیت قابلیت نبوت را داشته باشد.

۲ - مسلمانان اتفاق دارند بر این که عمر معصوم نبوده است، حال کسی که از مقام عصمت برخوردار نیست چگونه می تواند از قابلیت نبوت برخوردار باشد.

۳ - از این حدیث، افضلیت عمر بر ابوبکر استفاده می شود، در حالی که اهل سنت این مطلب را قبول نداشته و ابوبکر را مقدم کردند.

۴ - حدیث از حیث سند ضعیف است. ترمذی بعد از نقل این حدیث می گوید: «هذا حدیث غریب لانعرفه الا من حدیث مشرح بن هاعان»؛ «این حدیث غریبی است که تنها از مشرح بن هاعان نقل شده است»^(۳) و مشرح از ضعفای محدثین به حساب می آید. ابن جوزی او را در بین ضعفا و متروکین آورده و می گوید: «مشرح بن هاعان مغافری مصری، قابل احتجاج نیست»^(۴).

ص: ۱۸۸

۱- ۶۲۵. الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲- ۶۲۶. تذکره الموضوعات، ص ۹۳.

۳- ۶۲۷. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۹.

۴- ۶۲۸. الموضوعات، ج ۱، ص ۳۲۱.

ابن حبان می گوید: او از عقبه روایات منکری را نقل می کند که قابل متابعت نیست. و عقیلی در ترجمه او آورده که او با حجّاج به مکه آمد و منجیقی به طرف کعبه بست. (۱)

در سند این حدیث «بکر بن عمرو» وجود دارد که او نیز مورد طعن و جرح از ناحیه رجالیون اهل سنت واقع شده است.

ابن حجر از ابن قطان نقل می کند که ما از عدالت او اطلاعی نداریم. (۲)

و لذا ابن حجر عسقلانی در مقدمه «فتح الباری» او را از جمله افرادی به حساب می آورد که در رجال بخاری مورد طعن واقع شده اند.

نقد اشکالات بر حدیث «مدینه علم»

اشاره

ابن تیمیه و دیگران در مورد حدیث «مدینه علم» اشکالاتی دارند که یکی پس از دیگری آن ها را نقل کرده و مورد مناقشه قرار خواهیم داد:

اشکال اول: حکم به ضعف حدیث

حدیث «مدینه علم» ضعیف و سست است، و لذا از جعلیات به حساب می آید، گرچه ترمذی آن را نقل کرده است. (۳)

پاسخ

اولاً: سابقاً اشاره کردیم به این که حدیث صحیح بوده و از استفاضه و شهرت برخوردار است، بلکه حتی می توان ادعای تواتر آن را نمود. و یحیی بن معین و دیگران آن را تصحیح کرده اند.

مزّی و عسقلانی در ترجمه اباصلت عبدالسلام بن صالح هروی، از قاسم بن عبدالرحمن انباری، و او از اباصلت هروی، و او از ابومعاویه، و او از اعمش، از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «انا مدینه العلم و علیّ بابها»

ص: ۱۸۹

۱- ۶۲۹. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۱۷.

۲- ۶۳۰. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۸۶.

۳- ۶۳۱. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸.

فمن اراد العلم فليأت بابيه». آن گاه قاسم می گوید: از یحیی بن معین درباره این حدیث سؤال کردم، گفت: صحیح است. (۱).

سیوطی می گوید: خطیب در تاریخش از یحیی بن معین نقل کرده که از او درباره حدیث ابن عباس (حدیث مدینه علم) سؤال شد؟ گفت: این حدیث صحیح است. (۲).

این مضمون از مناوی نیز نقل شده است. (۳).

شوکانی در مقام جواب به مناقشه در «حدیث مدینه علم» می گوید: «از یحیی بن معین درباره این حدیث سؤال شد، او گفت: صحیح است». (۴).

ترجمه یحیی بن معین

و اما این که یحیی بن معین کیست؟ عموم علمای اهل سنت او را توثیق کرده اند: نووی در ترجمه او می گوید: «او امام اهل حدیث در زمان خود و مورد اعتماد در حدیث است... و بر امامت و توثیق و حفظ و جلالت و پیشتازی او و تخصصش در علم حدیث اتفاق است...». (۵).

ابن خلکان او را حافظ مشهور، امام، عالم، حافظ و متقن معرفی کرده است، او از صاحبان جرح و تعدیل بوده که بزرگان ائمه حدیث؛ امثال بخاری و مسلم و ابوداود از او روایت کرده اند. (۶).

ذهبی می گوید: «یحیی بن معین؛ او امام، حافظ، فهیم، شیخ محدّثین و... است. ابن ابی حاتم می گوید: از پدرم درباره یحیی سؤال شد؟ گفت: او امام است. نسائی گفته: ابوزکریا - یحیی بن معین - یکی از امامان در حدیث و ثقه مأمون است. (۷).

ذهبی نیز در کتاب «تذکره الحفاظ»، (۸) «العبر فی خبر من غیر» (۹) و «الکاشف» (۱۰) او را توثیق کرده و شدیداً مورد مدح و ستایش قرار داده است.

ص: ۱۹۰

۱- ۶۳۲. تهذیب الکمال، ترجمه اباصلت؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۱۹.

۲- ۶۳۳. جمع الجوامع.

۳- ۶۳۴. فیض القدر، ج ۳، ص ۴۷.

۴- ۶۳۵. الفوائد المجموعه، شوکانی، ص ۳۴۹.

۵- ۶۳۶. تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۱، ص ۱۵۶.

۶- ۶۳۷. وفيات الاعیان، ج ۶، ص ۱۳۹.

۷- ۶۳۸. سیر اعلام النبلاء، ترجمه یحیی بن معین.

۸- ۶۳۹. تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۴۲۹.

٩- ٦٤٠. العبر في خبر من غير، ترجمه يحيى بن معين.

١٠- ٦٤١. الكاشف، ج ٢، ص ٣٥٨.

جالب توجه این که یحیی بن معین کسی است که خود ابن تیمیه اعتراف به جلالت قدر و بزرگی منزلت و مقام علمی او داشته است، و لذا او را مرجع در تمیز بین صدق و کذب راوی برشمرده است.^(۱)

ولی تعجب این جا است که چگونه به تصحیح «حدیث مدینه علم» از ناحیه یحیی بن معین توجهی نکرده است.

ابن تیمیه در جایی دیگر از کتابش یحیی بن معین را از جمله امامان اهل سنت برشمرده که دارای خبروئیت و شناخت تامی به اقوال پیامبر و احوال صحابه و تابعین و تابعین تابعین که از آن ها علم و حدیث نقل شده، دانسته است...^(۲)

و نیز در جایی دیگر می گوید: «یحیی بن معین از جمله کسانی است که خبروئیت او کامل شد و معرفت زیادی به حال پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و حدیث او دارد، و لذا هر چه را که تصحیح کرده، درست است، و باید در امر تمیز بین صدق و کذب حدیث نسبت به آرای او تسلیم بود».^(۳)

و نیز از روایان حدیث «مدینه علم» احمد بن حنبل است. او کسی است که ابن تیمیه در شأن او گفته: «او از غیر ثقه نزد خودش روایت نقل نمی کند. او هرگز روایتی را که می داند از کذاب است، روایت نمی کند. و روایات کذابین را که معروف به تعمّد در کذبند هرگز نقل نمی کند».^(۴)

ثانیاً: ابن تیمیه در کلماتش اعتراف دارد به این که ترمذی حدیث «مدینه علم» را نقل کرده است.

ترمذی کسی است که کتاب «الجامع الصحیح» او از صحاح سته نزد اهل سنت به حساب می آید، و لذا کتاب او را بسیار مورد مدح و ستایش قرار داده اند، خود ابن تیمیه نیز در مواضع بسیاری از کتابش به احادیث ترمذی اعتماد کرده است.^(۵)

ثالثاً: از جمله کسانی که حدیث «مدینه علم» را نقل کرده و آن را تصحیح نموده

ص: ۱۹۱

۱- ۶۴۲. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰.

۲- ۶۴۳. منهاج السنه، ج ۴، ص ۸۴.

۳- ۶۴۴. همان، ج ۴، ص ۲۵۲.

۴- ۶۴۵. همان، ج ۴، ص ۱۵.

۵- ۶۴۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۳۸.

است، ابوجعفر محمد بن جریر طبری است. او این حدیث را در کتاب «تهذیب الآثار» نقل کرده و بعد از اثبات آن حکم به صحّتش نموده است، همان گونه که سیوطی در «جمع الجوامع» به آن اشاره نموده است.

محمد بن جریر طبری کسی است که ابن تیمیه علما را امر به رجوع به او و امثال او در فراگیری سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و تحقیق مناسبات احکام و تنقیح و تفریع احکام نموده است... و حتی او را از امامان معصوم از اهل بیت نیز اعلم دانسته است.

رابعاً: از جمله کسانی که حدیث «مدینه علم» را نقل کرده و آن را تصحیح نموده است حاکم نیشابوری است.

اشکال دوّم: جعلی بودن حدیث

ابن جوزی بعد از نقل حدیث «مدینه علم» اکثر طرق آن موضوع می داند. (۱)

پاسخ

تعجب است که چگونه ابن تیمیه به تضعیفات ابن جوزی تمسک کرده، در حالی که او و کتابش به نام «الموضوعات» نزد بزرگان علمای اهل سنت از درجه اعتبار ساقط است. ولی به تصحیح یحیی بن معین توجهی نکرده است.

از جمله کسانی که او را در جرح و تعدیل تضعیف کرده و او را متخصص و قابل برای این کار ندانسته اند سیوطی در «طبقات الحفاظ» (۲) و «اللاکلی المصنوعه» (۳) و ابن کثیر در «الباعث الحثیث» (۴) است.

نقد کلی مخالفان

برخی از علمای اهل سنت در صدد تضعیف حدیث «مدینه علم» برآمده و از دیگران نیز قول به تضعیف را نقل کرده اند؛ از قبیل: یحیی بن معین، ابوحاتم، ابوزرعه، ابن جوزی، ابن عدی، دارقطنی، ذهبی و نووی.

ولی یحیی بن معین همان گونه که قبلاً اشاره شد گرچه این حدیث را به جهت اباضت تضعیف کرده ولی در آخر امر آن را تصحیح نموده است.

ص: ۱۹۲

۱- ۶۴۷. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸.

۲- ۶۴۸. طبقات الحفاظ، ص ۴۷۸.

۳- ۶۴۹. اللاکلی المصنوعه، ج ۱، ص ۲.

۴- ۶۵۰. الباعث الحثیث، ص ۷۵.

ابوحاتم و ابوزرعه معروف به سخت گیری در حدیث و سرعت در حکم به بطلان با کمترین شبهه می باشند همان گونه که ذهبی به این نکته در کتاب «تعجیل المنفعه»^(۱) اشاره کرده است. و لذا چه بسیار احادیث صحیح السند را که این دو تصریح به جعلی بودن آن نموده اند.

ابن جوزی مقلد دیگران است و لذا نمی توان او را در زمره حدیث شناسان دانست، و لذا کتاب «الموضوعات» او نزد بزرگان اهل سنت از درجه اعتبار ساقط است.^(۲)

و گفتار ذهبی را درباره احادیث فضایل حضرت علی علیه السلام نمی توان پذیرفت؛ او کسی است که چون چشمش به روایات فضایل حضرت می افتد لرزشی بر بدنش می افتد و غضب سر تا سر وجودش را فرا می گیرد. و چه بسا در بسیاری از مواقع راویان فضایل حضرت را سب و لعن می کند به اتهام این که به اعتقاد خود حدیث جعلی نقل کرده است، ولی هنگامی که با احادیث جعلی در مدح دشمنان اهل بیت علیهم السلام روبه رو می شود چنین حالتی ندارد. لذا مشاهده می کنیم ذهبی را که در ترجمه عبدالسلام بن صالح ابوصلت هروی او را فردی صالح معرفی می کند جز آن که او شیعه تندی است،^(۳) ولی در «تلخیص المستدرک» ذیل حدیث «مدینه علم» می گوید: به خدا سوگند که عبدالسلام بن صالح ثقه و مورد اعتماد نیست. با این وضع چگونه می توان به جرح و تعدیل او اعتماد نمود. او حتی در ترجمه جعفر بن محمد ضقیه، بعد از نقل حدیث «مدینه علم» آن را متصف به جعل و وضع می نماید.^(۴) کلام ابن عدی و دارقطنی در تضعیف این حدیث مجرد ادعا و بدون دلیل است.

و نووی نیز در حکم به وضع این حدیث از سابقین تقلید کرده است. و لذا اگر خودش در طرق آن نظر می نمود و به اجتهاد حدیثی خود عمل می کرد هرگز چنین

ص: ۱۹۳

۱- ۶۵۱. تعجیل المنفعه، ص ۶.

۲- ۶۵۲. طبقات الحفاظ، ص ۴۷۸؛ اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۲؛ الباعث الحثیث، ص ۷۵.

۳- ۶۵۳. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۲۹.

۴- ۶۵۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۱۵.

حکمی نمی نمود؛ زیرا او حکم به صحت احادیثی کرده که در رتبه کمتر از حدیث «مدینه علم» یا مساوی با آن است. (۱)

اشکال سوم: تشیع اباصلت هروی

یکی از جهاتی که در سند حدیث «مدینه علم» اشکال شده این است که راوی آن عبدالسلام بن صالح (اباصلت هروی) معروف به تشیع می باشد، و لذا روایت او مورد قبول واقع نشده است.

پاسخ

در بحث ضرورت عمل به روایات اهل بیت علیهم السلام که در کتب شیعه آمده، به پاسخ این اشکال می پردازیم و اثبات خواهیم نمود که حتی به نظر علمای اهل سنت تشیع راوی مضرّ به روایات او نیست.

اشکال چهارم: اباصلت منکر الحدیث است

از جمله اشکالات بر سند حدیث «مدینه علم» این است که راوی آن یعنی اباصلت هروی کسی است که از او احادیث منکر نقل شده است.

پاسخ

اولاً: این اتهام نسبت به او صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا او فردی ثقه، صالح، مأمون و صادق است. و می دانیم که اعتماد در شناخت صدق راوی و ضابط بودن او بر امتحان احادیث و جست و جو کردن روایات اوست که اگر موافق با روایات ثقات است و با عقل مخالفت ندارد و نیز با روایات متواتر معارض نیست، به دست می آید که او در حدیثش صادق و ضابط است.

مسلم در مقدمه صحیح خود می گوید: «علامت حدیث منکر در حدیث محدّث آن است که اگر روایت او را روایت دیگران از اهل حفظ و رضا عرضه بداری، روایت او با روایت آنان مخالفت داشته یا با آن ها موافق نیست. اگر غالب احادیث یک راوی چنین است، او مهجور الحدیث بوده و روایاتش مورد قبول نیست و به آن عمل نمی شود». (۲)

ص: ۱۹۴

۱- ۶۵۵. المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۲ و ۲۳.

۲- ۶۵۶. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷.

ذهبی در ترجمه ابن ابی حاتم می گوید: «علما روایات راوی را پیگیری کرده و احادیث او را امتحان می کنند، اگر پاک بود و در آن ها احادیث منکر وجود نداشت و راوی، منفرد به آن ها یا اکثر آن ها نبود پی به صدق و ضابط بودن او می برند. و اگر مشاهده کردند که او روایات منکر و غریب نقل می کند نظر و تأمل می کنند: اگر مثل آن روایات یا قوی تر از آن ها این روایت را متابعت کرده، حکم به تبرئه راوی و صدق او می شود...» (۱).

ثانیاً: جرح راوی و تضعیف او به جهت روایت کردن احادیث جعلی یا منکر از دو راه شناخته می شود یکی این که در نقل احادیث متفرد باشد و دیگری این که احادیثش مخالف با اصول باشد، در حالی که در مورد عبدالسلام بن صالح (اباصلت هروی) این چنین نیست؛ زیرا او در روایاتش متفرد نیست و نیز در بین احادیثش حدیثی که مخالف با اصول باشد وجود ندارد.

ثالثاً: به تعبیر صدیق حسنی مغربی، جهت تضعیف اباصلت هروی چیزی جز ولای او نسبت به اهل بیت علیهم السلام نیست، همان گونه که نسبت به دیگران نیز چنین عادتی دارند... (۲).

رابعاً: بر فرض که اباصلت روایات منکر نقل کرده است، این دلیل بر ضعف او نیست. ذهبی از احمد بن سعید بن سعدان نقل کرده که در حق احمد بن عتاب مروزی گفته که او شیخ صالح است و روایت فضایل و منکر را نقل نموده است. آن گاه در ادامه سخن خود می گوید: «این طور نیست که هر کس روایات منکر را نقل کند ضعیف باشد» (۳).

او نیز از ابن دقیق العید نقل کرده که می گفت: «مجرد نقل روایات منکر از کسی اقتضا نمی کند که روایات او ترک شود مگر آن که در نقل روایات منکر اکتار داشته باشد» (۴).

ص: ۱۹۵

۱- ۶۵۷. تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۸۳۱.

۲- ۶۵۸. فتح الملک العلی، ص ۱۲۸.

۳- ۶۵۹. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۸.

۴- ۶۶۰. لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۷.

خامساً: گاهی برخی گمان می کنند که یک راوی در حدیثی متفرد است و لذا حدیث او را منکر به حساب می آورند، در حالی که او از این اتهام مبرا است؛ زیرا افراد دیگری نیز این حدیث را نقل کرده و به اصطلاح متابع او بوده اند ولی کسی از آن اطلاع پیدا نکرده است، و اگر مطلع می شدند هرگز او را تضعیف نمی کردند. و این نظایر زیادی دارد.

از باب نمونه: ابوحاتم درباره بیان بن عمرو می گوید: «او مجهول است و حدیثی که روایت کرده باطل می باشد» (۱). ولی حافظ ابن حجر عسقلانی در مقدمه «فتح الباری» می گوید: «او مجهول نیست و آن حدیث بر عهده او نمی باشد؛ زیرا او متفرد به آن نیست، آن گونه که دارقطنی در "المؤتلف و المختلف" گفته است» (۲).

سادساً: گاهی یک حدیث راوی را منکر و مخالف اصول می دانند، در حالی که چنین نیست؛ زیرا قابل جمع با اصول است ولی برخی از کیفیت جمع بی اطلاعند و لذا حکم به منکر بودن و مخالف اصول بودن آن می کنند، و حال آن که چنین حکمی صحیح نیست مگر در صورتی که جمع بین دو حدیث متعارض ممکن نباشد.

سابعاً: حدیث «مدینه علم» فضیلتی از فضایل امام علی علیه السلام است و می دانیم مجرد این که حدیثی در فضایل امام علی علیه السلام است از اسباب طعن راوی آن نزد اهل سنت است. و لذا گرچه راوی آن شیعه نباشد بلکه از موثق ترین و عادل ترین افراد باشد، او را تضعیف کرده و مورد طعن قرار می دهند، و دلیل ضعف تنها نقل حدیث در فضایل حضرت علی علیه السلام است. و لذا مشاهده می کنیم که به همین جهت جماعتی از حافظان مشهور اهل سنت را تضعیف کرده و آنان را به رفض و تشیع نسبت داده اند؛ زیرا فضایل اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن ها امام علی علیه السلام را نقل کرده اند.

از باب نمونه: محمد بن جریر طبری را تضعیف کرده اند؛ زیرا «حدیث موالات» را تصحیح کرده است. و نیز حاکم را به جهت تصحیح «حدیث طبر» و «حدیث موالات» (۳).

ص: ۱۹۶

۱- ۶۶۱. الجرح و التعديل، ج ۱، ص ۴۲۵.

۲- ۶۶۲. مقدمه فتح الباری، ج ۲، ص ۱۵۵.

۳- ۶۶۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰ - ۱۳۲.

تضعیف نموده اند. و از آنجا که حافظ ابن سقا حدیث طبر را برای مردم قرائت می کرد. هنگام قرائت بر او حمله برده و او را از جایگاهش بلند نموده و موضعش را آب کشیدند.^(۱) و دارقطنی را به تشیع نسبت داده اند؛ چون دیوان سید حمیری را حفظ کرده بود.^(۲) و شافعی را به تشیع نسبت دادند؛ زیرا با شیعه در مسائلی فرعی همچون جهر به بسم الله الرحمن الرحیم و قنوت در صبح و انگشتر به دست راست کردن و دوستی اهل بیت علیهم السلام موافق بود.

و علی بن حسین بن علی مسعودی را تضعیف کرده و حکم به تشیع او نمودند؛ زیرا در کتاب خود «مروج الذهب» امام علی علیه السلام را در همه جهت از دیگران برتر دانسته است. آنجا که می گوید: «اموری که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به آن استحقاق فضیلت پیدا کرده اند عبارت است از سبقت در ایمان، هجرت، یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرابت با او، قناعت، جانفشانی در راه رسول خدا، دانش نسبت به کتاب خدا و تنزیل آن، جهاد در راه خدا، ورع، زهد، قضاوت، حکم، عفت و علم. و در همه این امور حضرت علی علیه السلام نصیب وافر و بهره زیادی داشت.»^(۳) با این که تمام این امور حق و ثابت است.

در مورد عبدالسلام بن صالح هروی (اباصلت) نیز امر چنین است، یعنی او را به جهت نقل احادیث فضایل امام علی علیه السلام تضعیف نموده اند.

ثامناً: جرح و تضعیف که نسبت به اباصلت وارد شده مبهم است و کسانی که او را تضعیف کرده اند آن را تفسیر ننموده و مستند ضعف را ذکر نکرده اند. و می دانیم که اگر جرح مبهم با تعدیل معارضه کند مردود و باطل می باشد و در نتیجه باید به تعدیل عمل کرد و این مطلب مورد اجماع عملی است. و لذا مشاهده می کنیم که افرادی را تضعیف کرده اند و هنگامی که از سبب آن سؤال می کنیم بهانه هایی را می آورند که هیچ ربطی به جرح و تعدیل صحیح ندارد. از باب نمونه: حکم بن زاذان را تضعیف

ص: ۱۹۷

۱- ۶۶۴. تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۹۶۶.

۲- ۶۶۵. همان، ص ۹۹۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۴.

۳- ۶۶۶. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹.

کرده اند و چون از سبب آن سؤال شد در جواب گفته شد: او زیاد سخن می گوید. و عجلای اسحاق بن اسماعیل را تضعیف کرده؛ چون امین بر اموال ایتمام بوده است... .

و لذا ابن دقیق العید در «شرح الالمام» می گوید: «مقتضای قواعد اصول نزد اهلش آن است که جرح بدون تفسیر قبول نگردد». (۱)

حاکم نیشابوری می گوید: «کسانی که در این کتاب یاد کردند صدقشان نزد من ثابت است؛ زیرا من جرح کسی را بدون بیان و تقلیدی جایز نمی دانم...». (۲)

ذهبی در «میران الاعتدال» ذکر کرده که بخاری ارقم بن شرحبیل را در جمله ضعفا آورده است. آن گاه می گوید: «ابوعبدلله - بخاری - مستندی بر ذکر او در جمله ضعفا نیاورده است. و این در حالی است که ابوزرع و دیگران او را توثیق نموده اند». (۳)

در مورد اباصلت نیز امر چنین است؛ زیرا کسانی که او را جرح و تضعیف کرده اند سبب آن را ذکر نکرده اند تا ملاحظه شود که این سبب مورد قبول است یا مردود می باشد؛ گرچه قراین و شواهد نشان می دهد که جرح و تضعیف او به جهت تشیع است و در جای خود به اثبات رسانده ایم که تشیع راوی به نفسه از اسباب جرح و تضعیف نیست.

اشکال پنجم: تکذیب متن حدیث

ابن تیمیه می گوید: «کذب از متن این حدیث معلوم است؛ زیرا پیامبر اگر شهر علم است و برای آن یک دروازه است و تنها یک نفر از او علم را تبلیغ کند، امر اسلام فاسد خواهد شد. و لذا مسلمانان اتفاق دارند بر این که نمی شود کسی که از او علم منتشر می شود تنها یک مبلغ داشته باشد بلکه واجب است که مبلغان اهل تواتر باشند تا برای افراد غایب علم حاصل شود؛ زیرا خبر واحد مفید علم نیست مگر با قراین، و قراین نیز یا منتفی و یا از بیشتر مردم مخفی است، و با این وضع برای مردم علم به قرآن و سنت های متواتر حاصل نخواهد شد». (۴)

ص: ۱۹۸

۱- ۶۶۷. تذکره الحافظ، ج ۴، ص ۱۴۸۱؛ فتح الملک العلی، ص ۱۴۹ به نقل از او.

۲- ۶۶۸. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۷۴.

۳- ۶۶۹. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۷۱.

۴- ۶۷۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸.

اولاً: ممکن است که همین اشکال را کفار نسبت به اسلام و سایر ادیان داشته باشند به این نحو که هر گاه در هر زمان مبلغ از ناحیه خداوند یک نفر است، باعث می شود که امر دین و شرایع فاسد شده و باطل گردد؛ زیرا تبلیغ از ناحیه خداوند باید به واسطه جماعت بسیاری از انبیا باشد تا خبرشان به حدّ تواتر برسد.

ثانیاً: پیامبر به تنهایی برای ابلاغ از جانب خداوند کافی است و به جهت ثبوت حقانیت او احتیاج به مشارکت با دیگری در این امر ندارد. همچنین است در مورد ابلاغ از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به توسط وجود امام امیرالمؤمنین علیه السلام، و لذا احتیاج به کسی که شریک او در ابلاغ باشد نیست؛ زیرا ما قطع به حقانیت او در مورد اخباری که از پیامبر نقل می کند داریم.

ثالثاً: چه کسی گفته که مبلغ از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید افراد کثیری باشند که خبرشان مفید علم از راه تواتر باشد؟ بلکه علمای علم اصول فقه و علم الحدیث از اهل سنت همگی عمل به خبر واحد را واجب می دانند و تنها برخی که قولشان شاذّ است مخالف این نظرند.

رابعاً: در مورد کسی که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جهت تبلیغ از ناحیه او برای امت منصوب است، احتیاج به نصّ یا دلیل است که حقانیت او را به اثبات رساند، و با وجود نصّ یا دلیل، احتیاج به قراین نیست تا این که گفته شود که این قراین یا منتفی است و یا این که از اکثر مردم مخفی است، بلکه خبر این شخص به سبب وجود نصّ بر او مفید علم است. این معنا در مورد امام علی علیه السلام ثابت است.

اشکال ششم: اشکال در عصمت امام علی علیه السلام

ابن تیمیه همچنین می گوید: «و اگر بگویید: این یک نفر معصومی است که علم به خبر او حاصل می شود. در جواب می گوییم: در مرتبه اول باید علم به عصمت او حاصل کنیم، و عصمت او به مجرد خبر خودش ثابت نمی شود؛ زیرا موجب دور است. و به اجماع نیز ثابت نمی شود؛ زیرا اجماعی در مورد عصمت او وجود ندارد. و نزد امامیه هنگامی اجماع حجت است که در میان آن ها امام معصوم باشد. در این

صورت بازگشت سخن به اثبات عصمت او به مجرد ادعای خود اوست. در نتیجه اگر عصمت او به حق است باید از راه دیگری غیر از خبر او به اثبات رسد، و اگر برای شهر علم راهی به جز علی نباشد عصمت او و سایر امور دین به اثبات نخواهد رسید»^(۱).

پاسخ

اولاً: از خود حدیث «مدینه علم» استفاده عصمت امام علی علیه السلام شده است. و این حدیث از طرق دیگر غیر از طریق امام علی علیه السلام نیز نقل شده است.

ثانیاً: عصمت امام علی علیه السلام را می توان از آیات همچون آیه تطهیر و روایات دیگر همچون حدیث ثقلین نیز به اثبات رسانید.

ثالثاً: مقصود از «مدینه علم» که امام علی علیه السلام دروازه آن است، علم دین و معارف الهی است. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مرتبه سابق به اصحاب خود گوشزد کرده که خودش شهر علم و امام علی علیه السلام دروازه آن است و هر کس می خواهد به معارف الهی به طور عموم برسد باید از راه امام علی علیه السلام وارد شود. این خبر را مردم شنیدند و برای دیگران به طور تواتر نقل کردند. پس باید در مسائل دینی برای رسیدن به سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به امام علی علیه السلام رجوع کرد.

رابعاً: می توان عصمت امام علی علیه السلام را به خبر خودش به اثبات رسانید؛ زیرا این خبر او مجرد از قرینه نبوده بلکه مقرون به معجزات آشکار و متواتری بوده که موجب علم به عصمت او شده است، و لذا به این جهت دور نخواهد بود.

خامساً: گرچه نزد امامیه، اجماع به اعتبار دخول معصوم حجت است، ولی یکی از افراد مجمعین شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مورد عصمت حضرت علی علیه السلام هست و در عصمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هیچ کس شک ندارد. و نیز در میان مجمعین امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز هست، که عصمت این دو به دلایل قطعی دیگر غیر از اجماع به اثبات رسیده است و نیز از جمله مجمعین سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند که عصمت آن ها با ادله قطعی به اثبات رسیده است.

ص: ۲۰۰

ابن تیمیه می گوید: «حدیث (مدینه علم) خلاف چیزی است که به تواتر معلوم است؛ زیرا علم به جمیع شهرهای اسلام از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بدون واسطه علی رسید...» (۱).

پاسخ

اولاً: بر فرض تسلیم که علم به تمام شهرهای اسلامی از راه غیر امام علی علیه السلام رسیده است، ولی از کجا می تواند اثبات کند که آنچه به مردم رسیده، همان علم و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده است؛ زیرا مجرد انتساب علمی به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ثابت نمی کند که واقعاً علم نبوی است.

ثانیاً: چه کسی گفته که امام علی علیه السلام منشأ انتشار علم در شهرها و بلاد اسلامی نبوده است؟! امام علی علیه السلام کسی بود که بخش عظیمی از عمر مبارک خود را در پست قضاوت در مدینه گذراند و مردم و اصحاب در تمام مشکلات به او مراجعه می کردند.

نووی می گوید: «سؤال بزرگان صحابه از او بود و رجوع آنان به فتاوا و اقوال حضرت در بسیاری از مواضع و مسائل دشوار، مشهور است» (۲).

یکی از شاگردانش به نام عبدالله بن عباس مدّت زمان طولانی در مدینه اقامت داشت و در آن زمان مردم را قرآن تعلیم می داد و علم حضرت را در آن شهر منتشر می ساخت.

ذهبی در ترجمه ابن عباس از اعمش و از ابو وائل نقل می کند که امام علی علیه السلام ابن عباس را عامل خود بر امور حج قرار داد.

او در آن روز خطبه ای ایراد کرد که اگر ترک و روم می شنیدند اسلام اختیار می کردند. آن گاه سوره نور را برای آنان تلاوت نموده و آیات آن را تفسیر نمود» (۳).

ابن سعد به سندش از عایشه نقل می کند که نظر به ابن عباس کردم و در حالی که با او جماعتی در شب های حج بودند از او درباره مناسک حج سؤال می شد.

ابو عمرو ابن عبد البرّ نقل می کند: ما روایت شدیم که عبدالله بن صفوان روزی از

ص: ۲۰۱

۱- ۶۷۲. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸.

۲- ۶۷۳. تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۱، ص ۳۴۶.

کنار خانه عبدالله بن عباس در مکه گذر کرد، دید در آن خانه جماعتی از طالبین فقه مشغول تعلیمند... (۱)

سیوطی از ابن تیمیه نقل می کند که اعلم مردم به تفسیر، اهل مکه اند؛ زیرا آنان اصحاب ابن عباس رضی الله عنه به شمار می آیند... (۲)

و در مورد شام، می دانیم که اعلم و افقه آن دیار ابوالدرداء به حساب می آید. او کسی بود که اخذ علم از عبدالله بن مسعود نموده بود که او نیز از شاگردان امام علی علیه السلام به حساب می آمد.

ذهبی در ترجمه ابوالدرداء می گوید: «او عالم اهل شام و معلّم قرآن در آن دیار و فقیه و قاضی آنان بود». (۳)

محبّ الدین طبری از ابو الزعراء و او از عبدالله نقل می کند که گفت: علمای روی زمین سه نفرند: عالمی در شام، و عالمی در حجاز و عالمی در عراق. اما عالم اهل شام ابوالدرداء است... (۴)

در مورد بصره نیز باید بدانیم که امام علی علیه السلام کسی بود که خودش وارد آن شهر شد و خطبه ها و ارشادها و مواعظ بسیاری در آن دیار داشته است. مضافاً به این که مدتی ابن عباس در آن شهر از طرف حضرت، والی بوده که اهل آن از او فقه و تفسیر در آن مدّت فرا گرفته اند.

ذهبی به سندش از ابوبکر نقل کرده که ابن عباس در بصره بر ما وارد شد. و در میان عرب مثل او به لحاظ جسم و علم و بیان و جمال و کمال یافت نمی شد. (۵)

ابن حجر می گوید: زبیر به سند خود نقل کرده که ابن عباس، در حالی که امیر بصره بود در ماه رمضان با مردم آن دیار زندگی می کرد. ماه رمضان به سر نیامده بود که آن ها را فقیه نمود. (۶)

ص: ۲۰۲

۱- ۶۷۵. الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۳۷.

۲- ۶۷۶. الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۹۰.

۳- ۶۷۷. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۴.

۴- ۶۷۸. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۹.

۵- ۶۷۹. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۸؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۲۲.

۶- ۶۸۰. الاصابه، ج ۲، ص ۳۲۵.

در مورد کوفه، امر واضح تر است؛ زیرا امام علی علیه السلام در عصر خلافتش بسیاری از معارف را در آن دیار منتشر ساخت و قبل از ورود خودش به کوفه، عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود در آن دیار به سر می بردند و دین را تبلیغ می کردند و این در حالی است که هر دوی آن ها از مشهورترین و افضل شاگردان امیرالمؤمنین علیه السلام به حساب می آمدند.

و در مورد یمن نیز جای هیچ گونه شک و شبهه ای نیست که حضرت امیرعلیه السلام از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مکرر به آن دیار سفر کرده و مردم را تربیت دینی نموده بود.

دیدگاه ابن قتیبه در مورد تضعیف فضایل

ابن قتیبه در کتاب «الاختلاف فی اللفظ» به علت واقعی تضعیف فضایل حضرت علی علیه السلام اشاره کرده می گوید: «چون آن ها یعنی علمای اهل سنت غلو رافضه را در حق علی و تقدیم او بر صحابه و ادعای مشارکت او با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در نبوت و علم غیب امامان از اولاد او را از آنان مشاهده کردند... و از طرف دیگر مشاهده نمودند که چگونه آنان بهترین سلف را دشنام داده و نسبت به آن ها بغض داشته و تبری می جویند، لذا در صدد مقابله برآمده و در حق علی علیه السلام غلو کردند، به این نحو او را تأخیر انداخته و از حقش مرحوم نمودند و در سخنانشان او را ناسزا گفتند، گرچه به ظلم خود نسبت به حضرت تصریح نکردند و با ریختن خون هایی بدون حق از او و نسبت همکاری دادن به او بر قتل عثمان به او تعدی کردند. و با جهل خود او را از امامان هدایت بیرون کرده و در زمره امامان فتنه گر داخل نمودند. او را مستوجب اسم خلافت ندانستند؛ زیرا مردم در خلافت او اختلاف داشتند ولی این عنوان را بر یزید قرار دادند چون مردم در او اجماع داشتند و کسانی که یزید را بدون خیر ذکر می کردند متهم ساختند. و بسیاری از محدثان از نقل فضایل او - کرم الله وجهه - یا از اظهار آنچه بر او ثابت است اجتناب کردند، در حالی که تمام این احادیث دارای سندهای صحیح بوده است. و فرزندش حسین علیه السلام را خارجی که وحدت مسلمانان را بر هم زده معرفی کرده و خون او را حلال نمودند. و بین او و اهل شوری یکسان قرار دادند...»

و در مقابل مشغول به جمع فضایل جعلی عمرو بن عاص و معاویه شدند و هدف اصلی آنان از این کار تحت الشعاع قرار دادن فضایل علی علیه السلام بود. و هر گاه کسی می گفت: علی برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و پدر دو سبط رسول، حسن و حسین است چهره ها از غضب برافروخته و چشم ها درهم کشیده و کینه سینه ها تازه می گشت. و نیز هر گاه کسی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم: «من کنت مولاه فعلی مولاه» و حدیث «انت منی بمنزله هارون من موسی» و امثال آن ها را یاد می کرد، آن ها احادیث جعلی دیگران را می خوانند تا از مقام حضرت علی علیه السلام کاسته و حق او را کتمان نمایند. و این به جهت بغضی بود که نسبت به رافضه داشته که به سبب آن با علی علیه السلام کاری کردند که او مستحق آن نبود، و این کار عین جهل است»^(۱).

این در حالی است که هر آنچه شیعیان در حق حضرت علی علیه السلام می گویند عین حق و حقیقت است و برای آن ادله ای از قرآن و سنت اقامه می کنند، ولی از آنجا که با عقاید آن ها سازگاری ندارد به غلو نسبت می دهند. و این به تصریح برخی از منصفان اهل سنت مهم ترین سبب در تضعیف فضایل حضرت علی علیه السلام است.^(۲)

عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش درباره حضرت علی علیه السلام و معاویه سؤال کرد؟ او در جواب گفت: «بدان ای فرزندم! علی کسی بود که دشمنان بی شماری داشت، آنان هر چه گشتند تا نقص در او بیابند پیدا نکردند، لذا به سراغ کسی رفتند که با او جنگ کرده و به قتال برخاسته است و از آن جهت که با علی علیه السلام دشمن بودند در صدد مدح و بزرگ جلوه دادن معاویه برآمدند»^(۳).

کسی که چنین وضعیتی دارد چگونه فضایل حضرت علی علیه السلام را قبول کرده یا آن ها را تصحیح می کند، در حالی که قلب های برخی از حافظان حدیث از اهل سنت مملو از بغض حضرت علی و اولاد او علیهم السلام است.

ص: ۲۰۴

۱- ۶۸۱. الاختلاف فی اللفظ، ابن قتیبه، ص ۴۷ و ۴۸.

۲- ۶۸۲. فتح الملک العلی، ص ۱۵۵.

۳- ۶۸۳. همان.

از جمله احادیثی که دلالت بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و حجیت سنت آنان دارد، حدیث معروف به «سفینه» است.

این حدیث به جهت دلالت قوی و نصوصیتی که دارد، مورد بی توجهی اهل سنت واقع شده و در صدد برآمده اند تا آن را از کار بیندازند. لذا ما در این بحث در صددیم تا از حیث سند و دلالت درباره آن مطالبی را متذکر شویم.

الفاظ حدیث

«حدیث سفینه» را جماعت بسیاری از اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده اند:

۱ - حاکم نیشابوری به سند خود از حنش کنانی نقل می کند که از ابوذر، در حالی که در کعبه را گرفته بود، شنیدم که گفت: «ایها الناس! من عرفنی فأنا من عرفتم، ومن انکرنی فأنا ابوذر، سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول: مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح، من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق»؛ «ای مردم! هر کس مرا می شناسد پس من همان کسی هستم که مرا می شناسد. و هر کس مرا نمی شناسد من ابوذر. از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: مثل اهل بیتی در بین شما همانند کشتی نوح در میان قوم نوح است، هر کس سوار بر آن شود نجات یافته و هر کس از آن تخلف کند غرق شود».^(۱)

۲ - طبرانی نیز به سندش از حنش بن معتمر از ابوذر نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: «مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح فی قوم نوح».

ص: ۲۰۵

من ركبها نجى ومن تخلف عنها هلك ومثل باب حطه في بني اسرائيل؛ «مثل اهل بيت من در میان شما همانند کشتی نوح در میان قوم نوح است، هر کس سوار آن شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف کرد هلاک شد. و همانند باب حطه در میان بنی اسرائیل است.» (۱)

۳- ابن اثیر جزری در ماده «زخ» این حدیث را این گونه نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «مثل اهل بیته مثل سفینه نوح، من تخلف عنها زخ به فی النار؛ «مثل اهل بیتم همانند کشتی نوح است. هر کس از آن تخلف کند به آتش افکنده خواهد شد.» (۲)

راویان حدیث از صحابه

این حدیث شریف را هشت نفر از صحابه نقل کرده اند که عبارتند از:

۱- امیر المؤمنین علیه السلام.

۲- ابوذر غفاری.

۳- عبدالله بن عباس.

۴- ابوسعید خدری.

۵- ابوالطفیل عامر بن واثله.

۶- سلمه بن اکوع.

۷- انس به مالک.

۸- عبدالله بن زبیر.

برخی نقل هشت نفر از صحابه را در یک حدیث منشأ صدق تواتر می دانند. و حتی بنا بر رأی برخی دیگر، نقل چهار نفر از صحابه نیز در صدق تواتر کافی است. همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد.

راویان حدیث از تابعین

راویان حدیث از تابعین بسیارند که برخی از آنان عبارتند از:

ص: ۲۰۶

- امام زین العابدین علیه السلام.

- سعید بن جبیر.

- عطیه عوفی.

- عامر بن عبدالله بن زبیر.

- ایاس بن سلمه بن اکوع.

- سعید بن مسیب.

- رافع مولی ابوذر.

راویان حدیث از علمای عامه

«حدیث سفینه» را جماعت بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده اند که به ترتیب قرون، اسامی برخی از آن ها را ذکر می کنیم:

راویان حدیث در قرن دوم

- ابواسحاق سیعی.

- سلیمان بن مهران اعمش.

- اسرائیل بن یونس سیعی.

راویان حدیث در قرن سوم

- محمد بن ادريس شافعی.

- جراح بن مخلد عجلی.

- یحیی بن سلیمان ابوسعید کوفی.

- سوید بن سعید هروی حدثانی.

- احمد بن حنبل شیانی.

- عمرو بن على ابو حفص فلاس.

- محمد بن معمر قيسى.

ص: ٢٠٧

- مسلم بن حجاج قشیری. (۱)

- ابوداؤد سلیمان بن اشعث سجستانی.

- ابومحمّد عبداللّه بن مسلم بن قتیبه دینوری.

- یعقوب بن سفیان فسوی.

- روح بن فرج القطان.

- ابوبکر احمد بن عمرو بن عبدالخالق، معروف به بزار.

راویان حدیث در قرن چهارم

- ابواحمد داؤد بن سلیمان قزوینی.

- ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی.

- ابویعلی موصلی.

- ابوجعفر طبری.

- ابوالحسن علی بن محمّد بن مهرویه قزوینی.

- مطهر بن طاهر مقدسی.

- ابوالفرج اصفهانی.

- ابوالقاسم طبرانی.

- ابواحمد عبداللّه عدی جرجانی.

- احمد بن جعفر بن حمدان قطیعی.

- عبداللّه بن محمّد بن سقا واسطی.

- ابواللیث نصر بن محمّد سمرقندی.

- علی بن عمر دارقطنی.

- ابوالحسین محمد بن مظفر بغدادی.

- ابوملیل محمد بن عبدالعزیز کلابی.

- حسین بن احمد بغدادی.

ص: ۲۰۸

۱- ۶۸۷. بنا بر نقل ابن حجر هیتمی در صواعق المحرقة.

روایان حدیث در قرن پنجم

- حاکم نیشابوری.
- ابوسعید نیشابوری.
- ابن مردویه اصفهانی.
- ابواسحاق ثعلبی.
- ابومنصور ثعلبی.
- ابونعیم اصفهانی.
- ابوذر عبدالله بن احمد هروی.
- ابومحمد حسن بن علی جوهری.
- ابوعبدالله محمد بن سلامه قضاعی.
- ابوغالب محمد بن احمد نحوی.
- ابوعمرو قرطبی.
- خطیب بغدادی.
- ابوالحسن واحدی.
- ابوالید سلیمان بن خلف قرطبی.
- ابوالعباس احمد بن عمر دلائی.
- ابن مغزلی شافعی.
- ابومنصور دیلمی.
- ابوالمظفر سمعانی.

روایان حدیث در قرن ششم

- ابو شجاع ديلمى.

- ابو على حسين بن محمد.

- زاهر بن طاهر شخامى.

- ابو العباس احمد بن عبد المطلب.

- محمد بن عبد الباقي انصارى.

ص: ٢٠٩

- ابو عمرو خضر بن عبدالرحمن.

- خطیب خوارزمی.

- ابوالعلاء حسن بن احمد همدانی.

- عمر بن محمد بن خضر موصلی.

- ابومحمد احمد بن محمد بن علی عاصی.

- ابوالحسین محمد بن حامد السری.

- ابو عبدالله محمد بن مسلم بن ابوالفوارس رازی.

- ابوبکر محمد بن خیر اشیلی.

- محمد بن احمد بن عبدالملک بن ابو حمزه.

راویان حدیث در قرن هفتم

- مجدالدین ابوالسعاده معروف به ابن اثیر جزری.

- فخر رازی.

- ابو عبدالله محمد بن حاکم معروف به ابن الیتیم.

- ابوالحجاج یوسف بن خلیل دمشقی.

- محمد بن طلحه شافعی.

- سبط بن جوزی.

- محمد بن یوسف گنجی شافعی.

- ابو عبدالله محمد بن عبدالله معروف به ابن الأبار.

- محبّ الدین طبری شافعی.

راویان حدیث در قرن هشتم

- جمال الدين ابوالفضل محمد بن مكرم انصارى.

- صد الدين حموى.

- شهاب الدين حلبى.

- نظام الدين نيشابورى معروف به نظام اعرج.

- خطيب تبريزى.

ص: ۲۱۰

- حسن بن محمد طینی.

- شمس الدین ذهبی.

- جمال الدین زرندی.

- سید علی بن شهاب الدین همدانی.

راویان حدیث در قرن نهم

- نورالدین هیثمی.

- سید شریف جرجانی.

- ابوالعباس احمد بن علی قلقشندی.

- محمد بن محمد معروف به خواجه پارسا.

- ابوبکر علی حموی معروف به ابن الحججه.

- احمد بن ابوبکر بویصری.

- ملک العلماء دولت آبادی.

- ابن حجر عسقلانی.

- ابن صباغ مالکی.

- عبدالرحمن بن عبدالسلام صفوری.

- محمود بن احمد گیلانی.

راویان حدیث در قرن دهم

- شمس الدین ابوالخیر سخاوی.

- حسین بن علی کاشفی.

- جلال الدین سیوطی.

- احمد بن سليمان بن كمال پاشا.

- ابن حجر هيثمي.

- علي بن حسام الدين متقي.

- محمد بن طاهر گجراتي.

- شيخ بن عبدالله عيد روس يمني.

ص: ٢١١

- عبدالنبي قدوسی حنفی.

راویان حدیث در قرن یازدهم

- علی بن سلطان هروی معروف به علی قاری.

- عبدالرؤف مناوی.

- احمد بن عبدالأحد عمری معروف به مجدد.

- محمد صالح ترمذی.

- احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی.

- عبدالحق بن سیف الدین دهلوی.

- شهاب الدین احمد بن محمد خفاجی.

- علی بن محمد بن ابراهیم عزیزی.

- محمد بن ابوبکر شلی.

- محمد بن محمد بن سلیمان مغربی.

- محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری.

راویان حدیث در قرن دوازدهم

- حسام الدین سهانپوری.

- میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی.

- محمد صدر عالم.

- ولی الله دهلوی.

- محمد بن سالم حنفی.

- محمد بن اسماعیل بن صلاح الأمير صنعانی.

- محمد بن علی صبان مصری.

راویان حدیث در قرن سیزدهم

- محمد مرتضی بن محمد واسطی.

- احمد بن عبد القادر بن بکری عجیلی.

- محمد بن ثناء الله نقشبندی عثمانی.

ص: ۲۱۲

- محمد سالم دهلوی بخاری.
 - جمال الدین محمد بن عبدالعال قرشی هاشمی.
 - احمد بن محمد بن علی شروانی.
 - شهاب الدین آلوسی.
 - راویان حدیث در قرن چهاردهم
 - ابوبکر بن عبدالرحمن حضرمی.
 - یوسف بن اسماعیل نبهانی.
 - محمد یوسف التونسی.
 - عبدالله امر تسری شافعی صاحب «ارجح المطالب».
 - محمد رشیدالدین خان دهلوی.
 - احمد بن محمد داوود.
 - شیخ حسن عدوی حمزاوی.
 - احمد بن زینی دحلان مکی.
 - سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی.
- و دیگران از اهل سنت.

تصحیح حدیث

«حدیث سفینه» را می توان از طرق مختلف تصحیح نمود:

- ۱ - تصریح به صحت آن از ناحیه برخی از علما؛ همانند حاکم نیشابوری در «مستدرک».
- ۲ - تقویت از ناحیه یکدیگر؛ ابن حجر هیتمی در «صواعق المحرقة» می گوید: «جاء من طرق عدیده یقوی بعضها بعضاً»؛ «این حدیث از طرق متعددی رسیده که برخی از آن ها برخی دیگر را تقویت می کند». (۱)

١-٦٨٨. صواعق المحرقة، ص ١٥٢ و١٥٣.

۳ - مضمون «حدیث سفینه» را به احادیث صحیح‌السند دیگر؛ از قبیل حدیث «ثقلین» می‌توان تقویت کرده و به درجه اعتبار رساند.

۴ - «حدیث سفینه» در حدّ متواتر است و لذا احتیاج به بررسی سندی ندارد.

وجه شبه در حدیث

این که در این روایت، اهل بیت به کشتی نوح تشبیه شده‌اند به جهت آن است که در مورد کشتی نوح هر کس سوار بر آن شد از غرق و هلاکت نجات پیدا کرد و هر کس سوار نشد غرق گشته و به هلاکت دنیا و آخرت رسید.

همین طور است در مورد اهل بیت علیهم‌السلام، هر کس که به آن‌ها اقتدا کرده و از آن‌ها متابعت نمود به نجات از ضلالت رسیده و از عذاب جهنم نجات یافت و هر کس که از آن‌ها دوری کرد و بر کشتی هدایت آن‌ها سوار نشد در دریای متلاطم اهوای و گمراهی‌ها غرق شده و به قعر جهنم سقوط خواهد کرد. و این همان مضمونی است که در حدیث ثقلین به آن اشاره شده است.

و از آن جا که چنین حکمی بر اقتدا به اهل بیت مترتب شده، کشف می‌کنیم که مقصود از آن‌ها تنها اهل بیت معصوم است نه تمام اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

حموینی از واحدی نقل می‌کند که گفت: «انظر کیف دعا الخلق إلى التشبث إلى ولائهم والسير تحت لوائهم بضرب مثلهم بسفینه نوح علیه‌السلام. جعل ما فی الآخرة من مخاوف الأخطار واهوال النار كالبحر العذی یلج براکبه فیورده مشارع المتیة ویفیض علیه سجال البلیة، وجعل اهل بیته سبب الخلاص من مخاوفه والنجاة من متلفه، فکما لایعبر البحر المهبیاج عند تلاطم الأمواج الا بالسفینه، كذلك لایأمن لفح الجحیم ولایفوز بدار النعیم الا من تولی اهل بیت النبی علیهم‌السلام»؛ «نظر کن که چگونه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خلق را با ضرب المثل به کشتی نوح، دعوت به چنگ زدن به ولای اهل بیت می‌کند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطرهای آخرت و هول‌های آتش جهنم را تشبیه به دریای مواج کرده که چنگال‌های خود را برای بلعیدن افراد آماده نموده است، و اهل بیت خود را سبب خلاصی از خطرهای و نجات از گرفتار شدن در گرداب آن امواج قرار داده است. پس همان گونه که انسان نمی‌تواند از دریای مواج و پرتلاطم بدون

کشتی بگذرد، همچنین انسان از جهنم در امان نبوده و به بهشت نخواهد رفت جز با اقتدا به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام...» (۱)

علامه مناوی در «فیض القدير» می گوید: «وجه التشبيه أنّ النجاه تثبت لأهل السفينه من قوم نوح. فاثبت المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم لأئمة بالتمسك بأهل بيته النجاه»؛ «وجه تشبيه این است که نجات برای اهل کشتی نوح حاصل شد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز نجات امت خود را در گروهی اقتدا و تمسک به اهل بیت خود دانسته است.» (۲)

همین مضمون از سمهودی نیز رسیده است. (۳)

ابن حجر هیتمی می گوید: «ووجه تشبيههم بالسفينة أنّ من أحبهم وعظّمهم شكراً لنعمه مشرفهم واخذ بهدي علمائهم نجى من ظلمه المخالفات ومن تخلف عن ذلك غرق في بحر كفر النعم وهلك في مفاوز الطغيان»؛ «وجه تشبيه اهل بیت به کشتی نوح آن است که هر کس آن ها را دوست داشته و تعظیم نماید، به جهت تشکر از نعمت خداوند، هدایت علمای اهل بیت را اخذ کند از ظلمت مخالفت ها نجات یافته است. و هر کس از آن ها تخلف نماید در دریای کفران نعمت غرق شده و در گمراهی بیکران هلاک یافته است.» (۴)

شیخ احمد امین انطاکی - مستبصر سوری - می گوید: «سبب تشیع من گفتاری است از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که نزد تمام مذاهب اسلامی مورد اتفاق است و آن این که حضرت فرمود: «مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق». من مشاهده کردم که اگر از اهل بیت متابعت کنم و احکام دینم را از آن ها اخذ نمایم شکی نیست که به نجات خواهم رسید. و اگر آن ها را رها کنم و احکام دینم را از غیر آن ها بگیرم، شکی نیست که از گمراهان خواهم بود.» (۵)

مفاد حدیث

از «حدیث سفینه» می توان پی به نکاتی برد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ص: ۲۱۵

۱- ۶۸۹. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۲۴۹، رقم ۵۱۹.

۲- ۶۹۰. فیض القدير، ج ۲، ص ۵۱۹.

۳- ۶۹۱. جواهر العقدين، ص ۱۹۰.

۴- ۶۹۲. صواعق المحرقة، باب ۱۱، ص ۹۱.

۵- ۶۹۳. فی طریقى إلى التشيع، احمد امین انطاکی، مقدمه.

۱ - وجوب متابعت اهل بیت علیهم السلام به نحو اطلاق.

۲ - متابعت از اهل بیت علیهم السلام موجب نجات و خلاص از عذاب است.

۳ - افضلیت اهل بیت علیهم السلام بر سایر مسلمین حتی صحابه؛ زیرا تنها آن ها هستند که می توانند موجب نجات امت از ضلالت باشند.

۴ - هر کس که از آن ها پیروی نکرده، گمراه است و وظیفه هر کس است که از گمراهی خارج شده و به هدایت رهنمون شود.

۵ - ضرورت وجود امام معصوم در هر عصر و زمانی؛ زیرا این دنیا به مانند دریای پر تلاطم هواهای نفسانی و عقیده های گمراه کننده است، پس باید در هر زمان امام معصومی باشد تا با اقتدا به هدایت های او و پیروی از او به ساحل نجات رهنمون شویم.

مقصود از «اهل بیت» در حدیث

مقصود از «اهل بیت» در «حدیث سفینه» افراد معصوم از اهل بیت پیامبرند، و این مطلب را از راه های مختلف می توان به اثبات رسانید.

۱ - به جهت لزوم تناسب بین حکم و موضوع کشف می کنیم که مراد از «اهل بیت» در حدیث سفینه افراد معصومند؛ زیرا در این حدیث شریف اقتدا و تمسک به اهل بیت منشأ نجات از ضلالت و رسیدن به حق و حقیقت و بهشت معرفی شده است، و این تنها در اقتدای به افراد معصوم است.

به عبارت دیگر در این حدیث امر به اطاعت مطلق از اهل بیت شده، پس مقصود از آن اهل بیت معصوم است.

۲ - با مراجعه به روایات دیگر می توانیم مقصود از «اهل بیت» در این روایت را دریابیم؛ زیرا در مثل آیه تطهیر، اصحاب کسا که همان پنج تنند به عنوان مصداق اهل بیت معرفی شده اند. و نیز پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در روز مباحله با نصاری اشاره به امام علی علیه السلام و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام کرده و می گوید: «هؤلاء اهلی»؛ «این ها اهل من هستند.»

با مراجعه به کلمات و گفتارهای ناشایستی که از برخی اهل سنت درباره اهل بیت شنیده شده یا مشاهده می کنیم، پی خواهیم برد که آن ها به این حدیث شریف عمل نکرده و حتی اهل بیت را در حدّ یک راوی حدیث قبول ندارند. اینک به برخی از کلمات علمای اهل سنت در این باره اشاره می کنیم.

۱ - ابن تیمیه می گوید: «و امّا کتابی که از علی علیه السلام نقل شده، در آن مطالبی است که هیچ یک از علما به آن اعتنا نکرده اند و شافعی و محمد بن نصر مروزی کتاب بزرگی را گردآوری کرده اند درباره آرای که مسلمانان در آن آرا، قول علی را اخذ نکرده اند؛ زیرا قول غیر او از صحابه موافق تر! با کتاب و سنت است.» (۱)

او در جای دیگر می گوید: «هیچ عاقلی! شک ندارد که رجوع به مثل مالک و ابن ابی ذئب و ابن ماجشون و لیث بن سعد و اوزاعی و ثوری و ابن ابی لیلی و شریک و ابوحنیفه و ابویوسف و محمد بن حسن و زفر و حسن بن زیاد و لؤلؤی و شافعی و بویطی و مزنی و احمد بن حنبل و... و محمد بن جریر طبری و دیگران در اجتهادات و اعتبارات آنان در عمل به سنتی که آن ها از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نقل می کنند و به اجتهادی که در تحقیق مناط احکام و تنقیح مناط و تخریج مناطاتی که داشته اند برای آن ها بهتر است از این که متمسک کنند به نقل رافضی ها از عسکرین و امثال این دو!! زیرا هر یک از این افراد به دین خدا و رسول از عسکرین عالم ترند!!... بلکه بر مثل عسکرین و امثال آن دو است که از یکی از آن افراد درس فراگیرند!!» (۲)

حال آیا با این حرف های بی اصل و اساس که به طور حتم دلالت بر نصب و عداوت آن ها نسبت به اهل بیت علیهم السلام دارد، همان گونه که در بحث «نقد افکار ابن تیمیه» به آن اشاره کردیم، می توان گفت که امثال او به «حدیث سفینه» عمل کرده اند؟

۲ - قاضی سبکی در ترجمه مروزی از ابواسحاق شیرازی نقل می کند که او کتابی را

ص: ۲۱۷

۱- ۶۹۴. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۱۷.

۲- ۶۹۵. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۳۱.

تصنيف کرده و در آن اشاره به مواردی کرده که ابو حنیفه با امام علی علیه السلام و عبدالله بن عباس مخالفت کرده است. (۱)

۳ - ذهبی در ترجمه امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل کرده که بخاری به حدیث او احتجاج نکرده است. یحیی بن سعید گفته: مجالد نزد من از او محبوب تر است. مصعب بن عبدالله گفته است: مالک از جعفر روایت نمی کرد مگر آن که کسی دیگر به او ضمیمه می شد. احمد بن سعد بن ابی مریم نقل می کند: از یحیی شنیدم که می گفت: من از یحیی بن سعید درباره جعفر بن محمد سؤال نمی کنم. به من گفت: چرا از حدیث جعفر از من سؤال نمی کنی؟ گفت: چون که با او کاری ندارم... (۲)

۴ - مناوی بعد از نقل حدیثی آن را تضعیف می کند و جهت آن را وجود صالح بن ابی الأسود و جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می داند. (۳)

و دیگر کلمات اهل سنت که بر این دلالت دارد که نه تنها متمسک به اهل نبوده و از آن ها تبعیت نکرده اند، بلکه درصدد جرح و ایجاد نقص بر آن ها برآمده اند.

این در حالی است که افراد منحرف از اهل بیت علیهم السلام و نواصب، نزد اهل سنت مورد وثوق و اطمینان بوده و از آن ها روایت نقل کرده اند. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - زیاد بن ابیه که دارای جرایم بسیاری است، نزد اهل سنت از زهاد به حساب آمده است. (۴)

۲ - عمر بن سعد، قاتل امام حسین علیه السلام به تصریح عجلی ثقه به حساب آمده است. (۵)

۳ - عمران بن حطان از رؤسای خوارج، و کسی که در شأن ابن ملجم مرادی شعر سروده، عجلی او را توثیق می کند و بخاری نیز از رجال صحیحش به حساب آورده و از او روایت نقل کرده است. (۶)

۴ - اسماعیل بن اوسط بجلی امیر کوفه که از اعوان حجاج بن یوسف ثقفی است و سبب قتل

ص: ۲۱۸

۱- ۶۹۶. طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲- ۶۹۷. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۱۴.

۳- ۶۹۸. فیض القدير، ج ۱، ص ۲۲۶.

۴- ۶۹۹. تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۱۶۲.

۵- ۷۰۰. خلاصه التهذیب، ج ۲، ص ۲۷۰.

۶- ۷۰۱. تاریخ الثقات، ص ۳۷۳، رقم ۱۳۰۰.

سعید بن جبیر شد، ابن معین او را توثیق کرده و ابن حبان از ثقات به حساب آورده است. (۱) ۵ - اسد بن وادعه، شامی، تابعی و ناصبی بوده و امام علی علیه السلام را سب می کرده است، ولی او به عنوان عابد معرفی شده و نسائی نیز او را توثیق کرده است. (۲)

۶ - ابوبکر محمد بن هارون؛ او که ناصبی منحرف و معروف به انحراف از امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، مورد توثیق خطیب بغدادی قرار گرفته است. (۳)

۷ - خالد قسری؛ که به تعبیر ذهبی امیر ناصبی اهل بغض و ظالم است و در تاریخ ابن کثیر مرد بدی معرفی شده که علی بن ابی طالب علیه السلام را ناسزا می گفته است. مادرش نصرانی بوده و در دینش نیز متهم است. او کسی بود که در خانه خود برای مادرش کلیسا ساخته بود. ولی در عین حال ابن حبان او را توثیق کرده است. (۴)

۸ - اسحاق بن سوید عدوی بصری؛ او کسی بود که حمله های شدید بر علی بن ابی طالب علیه السلام می نمود و می گفت: من علی را دوست ندارم. ولی در عین حال احمد و ابن معین و نسائی او را توثیق کرده و از رجال مسلم و ابوداوود و نسائی به حساب آمده است. (۵)

۹ - حریر بن عثمان؛ او کسی بود که در مسجد که نماز می خواند از آن جا خارج نمی شد تا آن که علی علیه السلام را هفتاد بار در هر روز لعنت کند... در عین حال بخاری و ابوداوود و ترمذی و دیگران از اهل سنت به روایات او احتجاج کرده اند. (۶)

۱۰ - ازهر بن عبدالله حمصی؛ او کسی بود که علی علیه السلام را سب می کرد، ولی عجللی او را توثیق کرده و نیز از رجال ابوداوود و ترمذی و نسائی به حساب آمده است. (۷)

۱۱ - حافظ عبدالمغیث حنبلی؛ کسی است که کتابی را در فضایل یزید بن معاویه

ص: ۲۱۹

۱- ۷۰۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۲۱؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۴۱.

۲- ۷۰۳. لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۲۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳- ۷۰۴. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۵۷؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۶۵.

۴- ۷۰۵. لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۲۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۰۷.

۵- ۷۰۶. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۰۶.

۶- ۷۰۷. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۷۸؛ تاریخ بغداد، ص ۲۶۸.

۷- ۷۰۸. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۰۴.

تألیف نموده و در آن روایات جعلی را جمع کرده است، ولی در عین حال او را متّصف به صفت زهد، وثاقت، دیانت، راستگویی، امانت، صلاح و اجتهاد نموده اند. (۱)

این بخشی از عملکرد اهل سنت و تصریحات آن ها در تضعیف اهل بیت علیهم السلام و توثیق دشمنان آنان به حساب می آید، و کسی که در صدد تتبع و تحقیق باشد به بیش از این ها دسترسی پیدا می کند.

ص: ۲۲۰

۱- ۷۰۹. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۱۶۰؛ شذرات الذهب، ج ۶، ص ۴۵۳.

از جمله احادیثی که دلالت بر امامت و مرجعیت دینی و عصمت اهل بیت علیهم السلام دارد، حدیث معروف به «امان» است. حدیثی که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اهل بیت خود را منشأ امان امت از اختلاف معرفی کرده است. به این معنا که اگر امت اسلامی بر محور اهل بیت علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرار گرفته و به آن ها اقتدا کنند، از اختلاف در امان بوده و به هدایت خواهند رسید. در این بحث به بررسی این حدیث شریف می پردازیم.

الفاظ حدیث

حاکم نیشابوری به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «النجوم امان لأهل الارض من الغرق، و اهل بیتی امان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبیله من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابلیس»؛^(۱) «ستارگان وسیله ایمنی برای اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من وسیله ایمنی برای امت من از اختلافند. پس هر گاه قبیله ای از عرب با آن ها مخالفت کند بین خود آن ها اختلاف افتاده و حزب شیطان خواهند شد.»

ابن حجر و سیوطی نیز این حدیث را به همین مضمون نقل کرده اند.^(۲)

۲- و نیز ابن حجر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که فرمود: «... و اهل بیتی امان لأمتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبیله من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابلیس»؛ «اهل بیت من وسیله امان برای اهل زمینند و هر گاه اهل بیت من هلاک شوند بر اهل زمین از نشانه ها آنچه وعده داده شده اند خواهد رسید.»^(۳)

۳- ابویعلی موصلی در مسند خود به سند حسن از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که

ص: ۲۲۱

۱- ۷۱۰. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- ۷۱۱. الصواعق المحرقة، ص ۱۵۰؛ احیاء المیت، ح ۳۵.

۳- ۷۱۲. صواعق المحرقة، ص ۱۵۰.

فرمود: «النجوم امان لأهل السماء و اهل بيتي امان لأمتي»؛^(۱) «ستارگان وسیله ایمنی برای اهل آسمان، و اهل بیت من وسیله ایمنی برای امت من می باشند.»

این حدیث به مضامین دیگر ولی قریب المعنی نقل شده است.

راویان حدیث از صحابه

این حدیث شریف از جماعتی از صحابه نقل شده است؛ از قبیل:

۱ - امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲ - انس بن مالک.

۳ - ابوسعید خدری.

۴ - جابر بن عبدالله انصاری.

۵ - ابوموسی اشعری.

۶ - عبدالله بن عباس.

۷ - سلمه بن اکوع.

راویان حدیث از علمای عامه

این حدیث شریف را جماعتی از علمای اهل سنت در کتاب های خود نقل کرده اند. اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - حاکم نیشابوری.^(۲)

۲ - ابن حجر هیتمی.^(۳)

۳ - سیوطی.^(۴)

۴ - متقی هندی.^(۵)

ص: ۲۲۲

- ۲-۷۱۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹.
- ۳-۷۱۵. صواعق المحرقه، ص ۹۱ و ۱۴۰.
- ۴-۷۱۶. احياء الميِّت در حاشیه الإتحاف، ص ۱۱۴.
- ۵-۷۱۷. منتخب كنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۹۳.

۵ - قندوزی حنفی. (۱)

۶ - نهانی. (۲)

۷ - محبّ الدین طبری. (۳)

۸ - زرنندی. (۴)

۹ - سیوطی. (۵)

۱۰ - نهانی. (۶)

۱۱ - صّبّان شافعی. (۷)

۱۲ - حمّوئی. (۸)

۱۳ - هیشمی. (۹)

۱۴ - سمهودی. (۱۰)

۱۵ - مناوی. (۱۱)

مقصود از اهل بیت

مقصود از «اهل بیت» در این حدیث کسانی جز دوازده امام معصوم از ذریه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیستند. این مطلب را از دو راه می توان به اثبات رسانید:

الف) قرینه داخلی

علما قاعده ای تحت عنوان «تناسب حکم و موضوع» دارند؛ به این معنا که باید بین حکم و موضوع تناسب باشد. در این حدیث، حکم عبارت است از امان بودن از اختلاف که این عنوان فقط برای اشخاص معصوم بوده و بر آن ها قابل انطباق است.

ص: ۲۲۳

۱- ۷۱۸. ینابیع الموده، ص ۲۹۸.

۲- ۷۱۹. جواهر البحار، ج ۱، ص ۳۶۱.

۳- ۷۲۰. ذخائر العقبی، ص ۱۷.

- ٤- ٧٢١. نظم درر السمطين، ص ٢٣٤.
- ٥- ٧٢٢. الجامع الصغير، ج ٢، ص ١٦١.
- ٦- ٧٢٣. الفتح الكبير، ج ٣، ص ٢٦٧.
- ٧- ٧٢٤. اسعاف الراغبين در حاشيه نور الأبصار، ص ١٢٨.
- ٨- ٧٢٥. فرائد السمطين، ج ٢، ص ٢٤١، ح ٥١٥.
- ٩- ٧٢٦. مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٧٤.
- ١٠- ٧٢٧. رشفه الصادى، ص ٧٨.
- ١١- ٧٢٨. كنوز الحقائق، ص ١٣٣.

پس در نتیجه مقصود از اهل بیت کسانی جز امامان معصوم از ذریه پیامبر علیهم السلام نیستند.

ب) قراین خارجی

با رجوع به روایات دیگر که در کتب اهل سنت نقل شده، می توان پی به مصداق «اهل بیت» در این حدیث برد. از باب نمونه مشاهده می کنیم که در حدیث «ثقلین» اهل بیت به عترت پیامبر تفسیر شده و در حدیث کسا که در ذیل آیه تطهیر وارد شده کلمه «اهل البیت» بر پنج تن اصحاب کسا؛ یعنی پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تطبیق شده است. و نیز در ذیل آیه «مباهله» مطابق احادیث صحیح السنند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اشاره به این پنج تن به خداوند متعال عرض می کند: «اللهم هؤلاء اهلی»؛ «بار خدایا! اینان اهل منند.» گرچه اهل بیت معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص به این پنج تن ندارد؛ زیرا مطابق احادیث دوازده خلیفه، مقصود از اهل بیتهی که معصوم بوده و وسیله ایمنی امت اسلامی از ضلالت و گمراهی و اختلافند، دوازده نفر می باشند.

دلالت حدیث

اسلام در طول ۲۳ سال بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دعوت به دو اصل اساسی نموده است: یکی کلمه توحید؛ یعنی گفتن «لا اله الا الله» و التزام به آن، و دیگری توحید کلمه و دعوت مردم به اتحاد و یگانگی؛ زیرا تنها راه پیروزی و غلبه بر دشمنان و رسیدن به سعادت ابدی در گرو اتحاد و وفاق است.

قرآن کریم می فرماید: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»؛ (۱) «و نزاع نکنید که سست شوید و قدرت شما از میان برود.»

و نیز می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ (۲) «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.»

ولی این نکته نیز از مجموعه آیات استفاده می شود که اتحاد و توافق باید بر محور و میزان حق و حقیقت باشد نه بر باطل، و لذا مشاهده می کنیم که قرآن کریم دستور

ص: ۲۲۴

۱- ۷۲۹. سوره انفال، آیه ۴۶.

۲- ۷۳۰. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

می دهد که مسلمانان همگی به ریسمان خدا تمسک بجویند؛ یعنی ریسمانی که قطعاً آن ها را به خداوند متعال می رساند.

حال آنچه که جای سؤال دارد این است که آیا می توان باور نمود که خداوند و رسولش امت اسلامی را دعوت به وحدت نموده باشد ولی محور وحدت را بیان نکرده باشد؟ هرگز این مطلب امکان پذیر نیست. ما معتقدیم که اسلام، قرآن و سنت همگی از غنای کامل برخوردار بوده و در تمام زمینه ها جواب گوی امت اسلامی است.

با بررسی کوتاهی در روایات پی خواهیم برد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم محور وحدت را نیز بیان کرده است. در حدیث «امان» محور و کانال وحدت را اهل بیت خود معرفی کرده است؛ زیرا از آن جا که آن ها معصومند و هیچ گونه بین آن ها اختلافی نیست، امت را بر یک محور هدایت کرده و آن ها را از ضلالت و گمراهی نجات خواهند داد. همان گونه که در حدیث «ثقلین» نیز تمسک به کتاب و عترتش را که همان جبل الله متینند به عنوان وسیله برای دوری امت از ضلالت معرفی کرده است.

ابن حجر مکی در شرح این حدیث می گوید: «این که اهل بیت پیامبر وسیله ایمنی از اختلاف معین شده اند، مقصود از آن اختلاف در دین است. و لذا اگر قبیله ای با آن ها مخالفت کرده و از غیر آن ها دین را اخذ کنند، در احکام دین بینشان اختلاف خواهد افتاد، و به سبب مخالفت آنان با اهل بیت جزء حزب ابلیس درخواهند آمد؛ زیرا حق با اهل بیت است و مخالف آن ها بر باطل است. و مقصود، مخالفت با آن ها در امور دنیا نیست به قرینه «فصاروا حزب ابلیس...» (۱).

سمهودی بعد از نقل «حدیث امان» می گوید: «یحتمل انّ المراد باهل البيت الذين هم امان للأئمة علماءهم الذين يهتدى بهم، كما يهتدى بنجوم السماء وهم الذين اذا خلت الأرض منهم جاء اهل الأرض من الآيات ما كانوا يوعدون وذهب اهل الأرض، وذلك عند موت المهدي الذي اخبر به النبي صلی الله علیه وآله وسلم»؛ «احتمال می رود که مراد از اهل بیتی که وسیله ایمنی امتند، علمای از اهل بیت باشند، آن کسانی که به توسط آن ها امت به هدایت می رسند،

ص: ۲۲۵

همان گونه که به ستارگان آسمان هدایت می یابند. و اینان کسانی اند که اگر زمین از وجودشان خالی شود، اهل زمین را نشانه هایی که وعده داده شده اند خواهد رسید، و اهل زمین نابود خواهند شد. و این هنگام مرگ مهدی است، آن کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر ظهور او را داده است»^(۱).

ص: ۲۲۶

۱- ۷۳۲. رشفه الصادی، ص ۷۸.

توضیح

یکی از بی انصافی ها و حق کشی های مورّخین این است که لقب «صدّیق یا صدّیق اکبر» و نیز «فاروق یا فاروق اعظم» را که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در زمان حیاتش به امام علی علیه السلام داد، از او سلب کرده و به عمر و ابوبکر دادند، در حالی که هیچ دلیل معتبری بر آن وجود ندارد که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این دو به این لقب ها معروف بوده یا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این دو لقب را برای آن ها گذاشته باشد. اینک این مسأله را مورد بررسی قرار می دهیم.

بررسی لفظ «صدّیق» و «فاروق»

کلمه «صدّیق» که صیغه مبالغه است بر این دلالت دارد که فعل دائماً باید متّصف به مبدأ باشد، چنان که در موارد استعمال بسیار دیده شده است؛ مثلاً: «سکّیر» به کسی اطلاق می شود که دائماً در حال سکر و مستی است. همان گونه که «شریب» بر کسی گفته می شود که پیوسته شراب می نوشد.

بنابر این، «صدّیق» کسی است که پیوسته با صدق و راستی همراه باشد و این معنا تحقق پیدا نمی کند مگر در کسی که گفتار او با کردارش تصادق داشته باشد و این مرتبه کامل تنها با مقام «عصمت» همخوانی دارد، و چنین کسی در میان امت اسلامی جز امام علی علیه السلام و اهل بیت معصومش نخواهند بود.

کلمه «فاروق» نیز در اصطلاح روایات به کسی اطلاق می شود که بتواند با دانش وسیع خود چنان که باید حق را از باطل تشخیص دهد و مردم با ارشادات او به حقّ و حقیقت رهنمون شوند. آیا چنین کسانی در امت اسلامی جز امام علی علیه السلام و اهل بیت معصومینش که جانشینان واقعی پیامبر بوده اند وجود داشته است؟

اهل کتاب، مبتکر لقب فاروق بر عمر!!

از برخی روایات تاریخی استفاده می شود که اولین کسانی که عمر بن خطاب را به «فاروق» لقب دادند، اهل کتاب؛ خصوصاً یهود بودند.

طبری از محمد بن شهاب زهري نقل کرده که اهل کتاب اولین بار بود که بر عمر لقب «فاروق» دادند و مسلمانان نیز تحت تأثیر آنان قرار گرفتند. و به ما نرسیده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در این باره چیزی گفته باشد. (۱)

ابن اثیر نیز می گوید: «گفته شده که اهل کتاب عمر بن خطاب را «فاروق» نامیده اند». (۲)

میرخواند (م ۹۰۳ ه.ق) نیز در کتاب «روضه الصفا» می نویسد: «گفته اند این لقب (فاروق) را اهل کتاب - یهود و نصارا - به عمر داده اند». (۳)

مبدأ نامگذاری ابوبکر به «صدیق»

سیوطی می گوید: «لقب «صدیق» را ابوبکر در زمان جاهلیت داشته است». (۴)

نقد حدیث معارض

دیلمی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که حضرت فرمود: «خداوند ابوبکر را در آسمان صادق و در روی زمین صدیق نامید». (۵)

پاسخ:

برخی از علمای اهل سنت؛ امثال سیوطی، علی بن محمد بن عراق و شاگردانش پی به وضع و جعل این حدیث برده و آن را در سلسله احادیث جعلی قرار داده اند.

سیوطی این حدیث را در جمله احادیث مجعوله با سند نقل کرده و در ذیل آن

ص: ۲۲۸

۱- ۷۳۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۶۷، ۸ جلدی.

۲- ۷۳۴. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸.

۳- ۷۳۵. روضه الصفا، ج ۱، ص ۳۰۴.

۴- ۷۳۶. تاریخ الخلفاء، ص ۲۷.

۵- ۷۳۷. دیلمی، مسند الفردوس.

می گوید: «عیسی بن مسلم - که در سند حدیث قرار دارد - منکر الحدیث بوده و از مالک احادیثی را نقل کرده که حدیث او نبوده است» (۱).

امام علی علیه السلام صدیق اکبر و فاروق اعظم

از روایات بسیاری که در منابع فریقین وارد شده استفاده می شود که این دو لقب اختصاصی امام علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بر او نهاده است.

محبّ الدین طبری می گوید: «همانا رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم او - علی علیه السلام - را صدیق نامید» (۲).

او نیز از خجندی نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام به یعسوب امت و صدیق اکبر لقب داده می شد» (۳).

اینک به نقل برخی از روایات می پردازیم:

۱ - ابن عباس از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «الصدّیقون ثلاثه: حزقیل مؤمن آل فرعون، و حبیب النّجار صاحب آل یاسین، و علی بن ابی طالب»؛ «راستگویان سه نفرند: حزقیل، مؤمن آل فرعون، حبیب نجّار صاحب آل یاسین، و علی بن ابی طالب علیه السلام».

این حدیث را عدّه ای از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال:

- احمد بن حنبل (۴).

- محب الدین طبری (۵).

- گنجی شافعی (۶).

- متقی هندی (۷).

- ابن حجر هیتمی (۸).

۲ - پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «انّ هذا أوّل من آمن بی، و هو أوّل من یصافحنی یوم القیمه، و هو

ص: ۲۲۹

۱- ۷۳۸. ذیل اللآلی المصنوعه، سیوطی، ص ۵۳.

۲- ۷۳۹. الریاض النضره، ج ۳، ص ۹۴ و ۹۵.

۳- ۷۴۰. همان.

- ٤- ٧٤١. مناقب علي عليه السلام، ص ١٣١، ح ١٩٤.
- ٥- ٧٤٢. الرياض النضرة، ج ٣، ص ٩٤.
- ٦- ٧٤٣. كفايه الطالب، ص ١٢٤، باب ٢٤.
- ٧- ٧٤٤. كنز العمال، ج ١١، ص ٦٠١، ح ٣٢٨٩٧.
- ٨- ٧٤٥. صواعق المحرقة، ص ١٢٥.

الصدیق الاکبر، و هذا فاروق هذه الامه، يفرق بين الحقّ و الباطل، و هذا يعسوب المؤمنین؛ «همانا این - علی علیه السلام - اول کسی است که به من ایمان آورده، و او اول کسی است که در روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد، و او صدیق اکبر، و این فاروق این امت است که بین حقّ و باطل را جدا خواهد نمود. و این امیر و بزرگ مؤمنین است.»

این حدیث را جماعتی از علمای اهل سنت نیز نقل کرده اند؛ امثال:

- طبرانی. (۱).

- گنجی شافعی. (۲).

- ابن عساکر دمشقی. (۳).

- متقی هندی. (۴).

۳- ابن عباس و ابوذر نقل کرده اند که ما از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیدیم که خطاب به علی علیه السلام می فرمود: «انت الصدیق الاکبر، و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل»؛ «تویی صدیق اکبر و تویی فاروق که حق و باطل را از هم جدا خواهی کرد.»

این حدیث را نیز جماعتی از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال:

- محب الدین طبری. (۵).

- حاکمی احمد بن اسماعیل طالقانی. (۶).

- قرشی. (۷).

- شیخ الاسلام حموئی. (۸).

- ابن ابی الحدید. (۹).

- قاضی ایجی. (۱۰).

- صفوری. (۱۱).

ص: ۲۳۰

۱- ۷۴۶. المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۶۹، ح ۶۱۸۴.

۲- ۷۴۷. کفایه الطالب، ص ۱۸۷، باب ۴۴.

- ٣-٧٤٨. تاريخ مدينه دمشق، ج ١٢، ص ١٣٠.
- ٤-٧٤٩. كترالعمال، ج ١١، ص ٦١٦، ح ٣٢٩٩٠.
- ٥-٧٥٠. الرياض النضره، ج ٣، ص ٩٦.
- ٦-٧٥١. الاربعين المنتقى، ح ٢٨، باب ٢١.
- ٧-٧٥٢. مسند شمس الاخبار، ج ١، ص ٩٤.
- ٨-٧٥٣. فرائد السمطين، ج ١، ص ١٤٠، ح ١٠٢ و١٠٣.
- ٩-٧٥٤. شرح نهج البلاغه، ج ١٣، ص ٢٢٨، خطبه ٢٣٨.
- ١٠-٧٥٥. المواقف، ص ٤٠٩.
- ١١-٧٥٦. نزهه المجالس، ج ٢، ص ٢٠٥.

۴ - معاذه می گوید: از علی علیه السلام در حالی که بر منبر بصره خطبه می خواند شنیدم که می فرمود: «انا الصدیق الاکبر، آمنت قبل ان یؤمن ابوبکر، و اسلمت قبل ان یسلم ابوبکر»؛ «من صدیق اکبرم، قبل از آن که ابوبکر ایمان آورد ایمان آوردم و قبل از آن که ابوبکر اسلام آورد اسلام آوردم.»

این حدیث را نیز جماعتی از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ از قبیل:

- ابن قتیبه. (۱)

- محب الدین طبری. (۲)

- ابن ابی الحدید. (۳)

- متقی هندی. (۴)

۵ - امام علی علیه السلام فرمود: «أنا عبدالله و اخو رسوله و انا الصدیق الاکبر لایقولها بعدی الا کذاب مفتر، لقد صلّیت قبل الناس سبع سنین»؛ «من بنده خدا و برادر رسول خدایم، و من صدیق اکبرم، کسی بعد از من این ادعا را به جز بسیار دروغگو و افترا زننده نمی کند. به تحقیق من هفت سال قبل از مردم نماز به جای آوردم.»

این حدیث را نیز جماعت بسیاری از اهل سنت با سندهای صحیح نقل کرده اند؛ از قبیل:

ابن ابی شیبه، (۵) نسائی، (۶) ابن ابی عاصم، (۷) حاکم نیشابوری، (۸) ابونعیم، (۹) ابن ماجه، (۱۰) طبری، (۱۱) ابن اثیر، (۱۲) ابن ابی الحدید، (۱۳) محب الدین طبری، (۱۴) حمّوئی، (۱۵) متقی هندی، (۱۶) ابن سعد، (۱۷) شعرانی. (۱۸)

ص: ۲۳۱

۱- ۷۵۷. المعارف، ص ۱۶۹.

۲- ۷۵۸. الرياض النضرة، ج ۳، ص ۹۵ و ۹۹.

۳- ۷۵۹. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۰۰ و ۲۲۸، خطبه ۲۳۸.

۴- ۷۶۰. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۶۴، ح ۳۶۴۹۸.

۵- ۷۶۱. المصنّف، ج ۱۲، ص ۶۵، ح ۱۲۱۳۳.

۶- ۷۶۲. خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۲۵، ح ۷؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۰۷، ح ۸۳۹۵.

۷- ۷۶۳. السنه، ص ۵۸۴، ح ۱۳۲۴.

۸- ۷۶۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۴۵۸۴.

۹- ۷۶۵. معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۰۱.

۱۰- ۷۶۶. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۲۰.

- ١١-٧٦٧. تاريخ الامم و الملوك، ج ٢، ص ٣١٠.
- ١٢-٧٦٨. الكامل فى التاريخ، ج ١، ص ٤٨٤.
- ١٣-٧٦٩. شرح نهج البلاغه، ج ١٣، ص ٢٠٠، خطبه ٢٣٨.
- ١٤-٧٧٠. الرياض النضرة، ج ٣، ص ٩٦ و ١٠٠ و ١١١.
- ١٥-٧٧١. فرائد السمطين، ج ١، ص ٢٤٨، ح ١٩٢.
- ١٦-٧٧٢. كنز العمال، ج ١٣، ص ١٢٢، ح ٣٦٣٨٩.
- ١٧-٧٧٣. الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٦٠، رقم ٣١٥.
- ١٨-٧٧٤. طبقات الشعرانى، ج ٢، ص ٥٥.

۶ - رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «پس از من فتنه ای خواهد بود. وقتی آن فتنه اتفاق افتاد همراه علی بن ابی طالب باشید؛ زیرا او اولین کسی است که فردای قیامت مرا می بیند و اولین کسی است که با من مصاحفه می کند. او صدیق اکبر و فاروق این امت است که حق را از باطل جدا می سازد. و او سرور مؤمنین است».

این حدیث را برخی از علمای اهل سنت نقل کرده اند؛ از قبیل:

- ابن عساکر دمشقی شافعی (۱).

- خوارزمی (۲).

- ابن اثیر (۳).

- ابن عبدالبرّ (۴).

- ابن حجر (۵).

۷ - امام رضاعلیه السلام از پدرانش از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که فرمود: «لکلّ امّہ صدیق و فاروق، و صدیق هذه الامه و فاروقها علی بن ابی طالب»؛ (۶) «هر امتی صدیق و فاروقی دارد، صدیق و فاروق این امت، علی بن ابی طالب علیه السلام است.»

۸ - ابورافع می گوید: به ربذه آمدم تا با ابوذر وداع کنم. وقتی خواستم که بروم به من و مردمی که همراه من بودند، گفت: به زودی فتنه ای خواهد آمد که باید از خدا بترسید و متوجه باشید. شما را سفارش می کنم به علی بن ابی طالب علیه السلام، از او پیروی کنید؛ زیرا که من از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که خطاب به حضرت علی علیه السلام می فرمود: «وانت الصدیق الاکبر، و انت الفاروق الذی تفرق بین الحق و الباطل...»؛ «تویی صدیق اکبر و تویی فاروق که حق و باطل را از هم جدا می کند...».

این حدیث را جماعتی از علمای اهل سنت نیز نقل کرده اند؛ از قبیل:

ابن ابی الحدید، (۷) ابن عساکر، (۸) ابن شجری، (۹) کوفی، (۱۰).

ص: ۲۳۲

۱- ۷۷۵. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۵۰.

۲- ۷۷۶. المناقب، ص ۱۰۵.

۳- ۷۷۷. اسد الغابه، ج ۶، ص ۲۶۵.

۴- ۷۷۸. الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۰۷.

- ٥- ٧٧٩. الاصابه، ج ٧، ص ٢٩٤.
- ٦- ٧٨٠. عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ١٣.
- ٧- ٧٨١. شرح نهج البلاغه، ج ١٣، ص ٢٢٨.
- ٨- ٧٨٢. تاريخ مدينه دمشق، ج ٤٢، ص ٤٢.
- ٩- ٧٨٣. امالي، ج ١، ص ١٤٤.
- ١٠- ٧٨٤. مناقب كوفي، ج ١، ص ٢٨٤.

اهل سنت از ابن عباس نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «هیچ درختی نیست جز آن که بر هر برگگی از آن نوشته شده «لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابوبکر الصدیق، عمر الفاروق، عثمان ذوالنورین».

این حدیث از جعلیات علی بن جمیل رقی است. طبرانی آن را نقل کرده و گفته است: جعلی است، و علی بن جمیل، وضاع و بسیار جعل کننده حدیث است. او متفرد به این حدیث است. و از او معروف بن ابی معروف بلخی و عبدالعزیز بن عمرو خراسانی که مردی مجهول است سرقت نموده است. (۱)

ابونعیم اصفهانی نیز این حدیث را از طریق علی بن جمیل وضاع نقل کرده است. (۲)

و نیز ختلی در «الدیاج» از طریق عبدالعزیز بن عمرو خراسانی نقل کرده، که به تصریح ذهبی در او جهالت است. و روایت باطل است، و آفت آن عبدالعزیز است. (۳)

ابن عدی نیز آن را از طریق معروف بلخی نقل کرده، ولی بعد از آن می گوید: «این معروف غیر معروف است و شاید آن را از علی بن جمیل سرقت کرده باشد». (۴)

ذهبی نیز در «میزان الاعتدال» (۵) می گوید: «این حدیث موضوع و جعلی است ولی مشهور به علی بن جمیل است. ابوالقاسم بشران نیز در امالی خود از طریق محمد بن عبد بن عامر سمرقندی نقل کرده است ولی او انسانی بسیار دروغگو و بسیار جعل کننده حدیث بوده است.

ابن عدی می گوید: «او احادیثی را دنبال کرده که نمی توان از آن متابعت کرد». (۶)

خطیب بغدادی نیز از طریق حسین بن ابراهیم احتیاطی از علی بن جمیل وضاع نقل کرده است. (۷)

ذهبی بعد از ذکر این حدیث از این طریق می گوید: این حدیث باطل است و متهم

ص: ۲۳۳

۱- ۷۸۵. المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۶۴، ح ۱۱۰۹۳.

۲- ۷۸۶. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۳۰۴، رقم ۲۴۹.

۳- ۷۸۷. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۳۳، رقم ۵۱۲۰.

۴- ۷۸۸. الکامل فی ضعف الرجال، ج ۶، ص ۳۲۵، رقم ۱۸۰۶.

۵- ۷۸۹. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۴۵، رقم ۸۶۶۰.

۶- ۷۹۰. الکامل فی ضعف الرجال، ج ۵، ص ۳۷۱، رقم ۱۵۳۴.

۷- ۷۹۱. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۴ و ج ۷، ص ۳۳۷.

به آن حسین احتیاطی است. (۱) و در جایی دیگر می گوید: این حدیث باطل است. (۲)

و نیز ابن کثیر در «البدایه و النهایه» از طریق طبرانی نقل کرده و آن گاه می گوید: «این حدیث ضعیفی است که در سند آن کسانی اند که راجع به آن ها حرف است و خالی از منکر نیست». (۳)

نقد یک حدیث

اربلی در «کشف الغمه» از عروه بن عبدالله نقل می کند که گفت: از امام باقر محمد بن علی علیهما السلام سؤال کردم درباره زیورهایی که بر شمشیرها است؟ امام فرمود: اشکال ندارد؛ زیرا ابوبکر صدیق شمشیرش را زینت می کرد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: شما از ابوبکر به صدیق تعبیر می کنید؟ حضرت تکانی خورده و رو به قبله کرد و فرمود: آری صدیق، آری صدیق، آری صدیق، هر کس برای او صدیق نگوید خداوند برای او در دنیا و آخرت قولی را تصدیق نخواهد کرد. (۴)

پاسخ

اولاً: حدیث سند ندارد؛ زیرا راویان حدیث بعد از عروه تا امام باقر علیه السلام مشخص نیستند. و لذا از این جهت، حدیث اعتباری ندارد.

ثانیاً: اربلی گرچه از علمای شیعه به حساب می آید، ولی در کتاب خود احادیثی را نقل کرده که فقط در مصادر اهل سنت یافت می شود، و این حدیث هم از این قبیل روایات است.

ثالثاً: ممکن است که حدیث فوق از روی تقیه صادر شده باشد.

ص: ۲۳۴

۱- ۷۹۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۴۰، رقم ۲۰۱۸.

۲- ۷۹۳. همان، ج ۴، ص ۱۴۶، رقم ۸۶۶۰.

۳- ۷۹۴. البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۳۰، حوادث سنه ۳۵ هجری.

۴- ۷۹۵. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۳۴ و ۳۳۵.

از جمله احادیثی که دلالت بر امامت و مرجعیت دینی و عصمت امام علی علیه السلام دارد، حدیث «علی مع الحق و الحق مع علی» است. و حدیثی که شبیه آن با تعبیر «علی مع القرآن و القرآن مع علی» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در کتب فریقین وارد شده است. این حدیث شریف از آن جا که مورد توجه محدثین فریقین شیعه و سنی؛ خصوصاً متکلمین امامیه واقع شده و به آن استدلال کرده اند، لذا آن را مورد بررسی قرار می دهیم.

الفاظ حدیث

۱ - خطیب بغدادی به سندش از ابی ثابت مولی ابی ذکر نقل می کند که فرمود: من بر ام سلمه وارد شدم، دیدم مشغول گریه است و علی علیه السلام را یاد می کند و می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»؛ «علی با حق و حق با علی است و این دو از هم جدا نمی شوند تا روز قیامت در کنار حوض بر من وارد شوند».^(۱)

۲ - هیشمی همین مضمون را به سندش از سعد بن ابی وقاص از ام سلمه نقل کرده است.^(۲)

۳ - ابن قتیبه از محمّد بن ابوبکر نقل می کند که بر خواهرم عایشه وارد شدم و به او گفتم: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدی که می فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی»؟ پس چرا بر ضد او خروج کرده و با او قتال نمودی؟^(۳)

ص: ۲۳۵

۱- ۷۹۶. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱.

۲- ۷۹۷. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۶.

۳- ۷۹۸. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۷۳.

۴ - زمخشری نقل کرده که ابو ثابت اذن گرفت و بر ام سلمه وارد شد. ام سلمه به او فرمود: مر جبا به تو ای ابو ثابت! زمانی که قلب ها به اطراف مختلف پرواز می کرد قلب تو به سوی چه کسی متمایل شد؟ ابو ثابت گفت: به دنبال علی علیه السلام رفت. ام سلمه فرمود: موقّ شدی. قسم به کسی که جانم به دست او است، به تحقیق از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: «علی مع الحق و القرآن و القرآن مع علی و لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» (۱).

۵ - طبرانی و دیگران به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده اند که در روز غدیر خم فرمود: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه... و ادر الحق معه حیث دار» (۲).

۶ - حاکم نیشابوری و ترمذی و دیگران به سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده اند که فرمود: «رحم الله علیاً، اللهم ادر الحقّ معه حیث دار»؛ (۳) «خدا رحمت کند علی را، بار خدایا حق را بر محور علی قرار بده هر کجا که او دور می زند».

۷ - فخر رازی در تفسیرش می گوید: «و امّا این که علی بن ابی طالب همیشه جهر به بسم الله الرحمن الرحیم داشته، این مطلب به تواتر ثابت شده است، و هر کس در دینش به علی بن ابی طالب اقتدا کند به طور حتم هدایت یافته است. و دلیل بر این مطلب قول پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است که فرمود: «اللهم ادر الحقّ معه حیث دار» (۴).

۸ - حافظ گنجی و خطیب خوارزمی از مسند زید نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در شأن امام علی علیه السلام فرمود: «همانا حق با تو است و حق بر زبان و در قلب تو بین دو چشم تو است. و ایمان با گوشت و خون تو مخلوط شده؛ همان گونه که با گوشت و خون من مخلوط شده است» (۵).

۹ - ابویعلی و دیگران با سند از ابوسعید خدری نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام اشاره کرده، فرمود: «حقّ با این است، حق با این است» (۶).

ص: ۲۳۶

۱- ۷۹۹. ربیع الا برار، ج ۱، ص ۸۲۸.

۲- ۸۰۰. المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۴۵۵، ح ۴۸۷۷.

۳- ۸۰۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۲۹؛ جامع ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۲، ح ۳۷۲۴.

۴- ۸۰۲. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۵.

۵- ۸۰۳. کفایه الطالب، ص ۲۶۵، باب ۶۲؛ مناقب خوارزمی.

۶- ۸۰۴. مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۳۱۸، ح ۱۰۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۵.

۱۰ - هیشمی به سندش از ام سلمه نقل کرده که فرمود: «علی بر حق است، هر کس او را متابعت کند حق را پیروی کرده و هر کس او را رها کند حق را رها کرده است. این عهدی است که قبل از امروز بسته شده است»^(۱).

۱۱ - همین مضمون با متنی دیگر به سند صحیح از ام سلمه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «علی مع القرآن و القرآن معه، لا یفترقان حتی یردا علی الحوض»^(۲) «علی با قرآن و قرآن با علی است، این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من در کنار حوض [کوثر] باز گردند».

هر دو حدیث اشاره به روح حدیث ثقلین دارند که به سند صحیح و متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده که فرمود: «من دو چیز گرانبها را در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیت، این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من در کنار حوض «کوثر» باز گردند».

راویان حدیث از صحابه

حدیث مذکور را جماعت زیادی از صحابه به تعبیرهای گوناگون از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند؛ امثال:

۱ - امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲ - امام حسین بن علی علیه السلام.

۳ - ابوبکر ابی قحافه.

۴ - سعد بن عباده.

۵ - ابوذر غفاری.

۶ - حذیفه بن یمان.

ص: ۲۳۷

۱- ۸۰۵. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴.

۲- ۸۰۶. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۴؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۴۴۵، ح ۴۸۷۷؛ صواعق المحرقة، ص ۷۱؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۷، ح ۵۵۹۴.

- ۷ - سلمان فارسی.
 - ۸ - عمار بن یاسر.
 - ۹ - ابو موسی اشعری.
 - ۱۰ - کعب بن عُجره
 - ۱۱ - ابو ایوب انصاری.
 - ۱۲ - سعد بن ابی وقاص.
 - ۱۳ - کعب بن عمرو.
 - ۱۴ - عایشه دختر ابوبکر.
 - ۱۵ - امّ سلمه، ام المؤمنین.
 - ۱۶ - ابوسعید خدری.
 - ۱۷ - زید بن ارقم.
 - ۱۸ - عبداللّٰه بن عباس.
 - ۱۹ - براء بن عازب.
 - ۲۰ - جابر بن عبداللّٰه انصاری.
 - ۲۱ - سهل بن سعد.
 - ۲۲ - ابولیلی غفاری.
 - ۲۳ - ابوالطفیل عامر بن واثله.
- راویان حدیث از علمای عامه

این حدیث را جماعتی از علمای عامه در کتب خود نقل کرده اند؛ از قبیل:

١- ٨٠٧. الجامع الصحيح، ج ٥، ص ٥٩٢، ح ٣٧١.

٢- ٨٠٨. جامع الاصول، ج ٥، ص ٥٩٢، ح ٣٧١٤.

۳ - حاکم نیشابوری. (۱)

۴ - ذهبی. (۲)

۵ - شهرستانی. (۳)

۶ - متقی هندی. (۴)

۷ - فخر رازی. (۵)

۸ - گنجی شافعی. (۶)

۹ - ابویعلی موصلی. (۷)

۱۰ - بدخشانی. (۸)

۱۱ - حافظ هیثمی. (۹)

۱۲ - طبرانی. (۱۰)

۱۳ - هیثمی. (۱۱)

۱۴ - سیوطی. (۱۲)

۱۵ - شوکانی. (۱۳)

۱۶ - حمّوئی. (۱۴)

۱۷ - زمخشرین. (۱۵)

۱۸ - ابن قتیبه. (۱۶)

ص: ۲۳۹

۱- ۸۰۹. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۴، ح ۴۶۲۸.

۲- ۸۱۰. تلخیص المستدرک.

۳- ۸۱۱. نهاییه الاقدام، ص ۴۹۳.

۴- ۸۱۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۴۲، ح ۳۳۱۲۴.

- ٥-٨١٣. التفسير الكبير، ج ١، ص ٢٠٥.
- ٦-٨١٤. كفايه الطالب، ص ٢٦٥، باب ٦٢.
- ٧-٨١٥. مسند ابويعلى، ج ٢، ص ٣١٨، ح ١٠٥٢.
- ٨-٨١٦. نزل الابرار، ص ٥٨.
- ٩-٨١٧. مجمع الزوائد، ج ٧، ص ٣٥.
- ١٠-٨١٨. المعجم الاوسط، ج ٥، ص ٤٥٥، ح ٤٨٧٧.
- ١١-٨١٩. صواعق المحرقة، ص ١٢٤.
- ١٢-٨٢٠. الجامع الصغير، ج ٢، ص ١٧٧، ح ٥٥٩٤؛ تاريخ الخلفاء، ص ١١٦.
- ١٣-٨٢١. فتح القدير، ج ٤، ص ٣٥٦.
- ١٤-٨٢٢. فرائد السمطين، ج ١، ص ١٧٧، ح ١٤٠.
- ١٥-٨٢٣. ربيع الابرار، ج ١، ص ٨٢٨.
- ١٦-٨٢٤. الامامه و السياسه، ج ١، ص ٧٣.

۱۹ - ابن عساکر. (۱)

۲۰ - خطیب بغدادی. (۲)

۲۱ - ابن ابی الحدید. (۳)

۲۲ - ابوجعفر اسکافی. (۴)

۲۳ - خوارزمی حنفی. (۵)

تصریح به صحت حدیث

حدیث شریف را مضافاً به این که جماعت زیادی از علمای اهل سنت نقل کرده اند، نزد جماعتی از آن ها نیز از حیث سند صحیح است، که می توان از میان آن ها به افراد زیر اشاره کرد:

۱ - تصریح به صحت از جانب حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین».

۲ - تصریح به صحت از جانب ذهبی در «تلخیص المستدرک».

۳ - حافظ طبرانی که خود تصریح به حسن بودن سند حدیث کرده است.

تصحیح حدیث

حدیث مورد بحث را می توان مطابق نقل برخی از علمای اهل سنت تصحیح نمود. که از آن جمله می توان به سندهای زیر اشاره کرد:

۱ - سند ترمذی در «الجامع الصحیح»؛ او گرچه حدیث را غریب شمرده است، ولی بنا بر نقل علمای اهل سنت غریب ترمذی قابل احتجاج است. و از طرف دیگر ممکن است که حکم به غریب بودن آن به جهت آن است که متنش با عقاید او سازگاری ندارد؛ زیرا در متن حدیث، امام علی علیه السلام محور حق و حقیقت معرفی شده است.

ص: ۲۴۰

۱- ۸۲۵. تاریخ الامام علی علیه السلام، ج ۳، ص ۱۵۳.

۲- ۸۲۶. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱.

۳- ۸۲۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۴.

۴- ۸۲۸. المعیار و الموازنه، ص ۱۱۹.

۵- ۸۲۹. المناقب، ص ۱۲۹، ح ۱۴۳.

۲ - سند حدیث ابویعلیٰ موصلی که تمام راویان آن نزد اهل سنت ثقه هستند.

۳ - سند هیشمی در «مجمع الزوائد»؛ زیرا گرچه او در ذیل حدیث می گوید: «در سند آن سعد بن شعیب است که من او را نمی شناسم و بقیه رجال آن رجال صحیح اند»، ولی به قول علامه امینی رحمه الله این مردی را که هیشمی نمی شناسد سعید بن شعیب حضرمی است که به جهت تحریفی که به سعد شده برای او مجهول واقع شده است. و سعید بن شعیب مورد اعتبار و وثوق نزد اهل سنت است. شمس الدین ابراهیم جوزانی می گوید: «او شیخ صالح و صدوق است».^(۱)

احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث

امیرالمؤمنین علیه السلام در شورای شش نفره بعد از وفات عمر بن خطاب در حضور عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف فرمود: «انشدکم باللّٰه! اتعلمون انّ رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم قال: الحق مع علیّ و علیّ مع الحقّ یدور الحق مع علیّ کیفما دار»؛^(۲) «شما را به خداوند سوگند می دهم! آیا شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: حق با علی و علی با حق است. حق با علی دور می زند هر جا که علی دور زند.»

ص: ۲۴۱

۱- ۸۳۰. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۴۲؛ خلاصه الکمال، ج ۱، ص ۳۸۲، رقم ۲۴۷۹.

۲- ۸۳۱. مناقب خوارزمی، ص ۲۱۷.

مصادر علوم اهل بيت عليهم السلام

مصادر علوم اهل بيت عليهم السلام

اشاره

ص: ٢٤٣

نمی‌کند؛ زیرا مطابق برخی از آیات قرآنی و روایات نبوی، بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم دوازده امام که همگی از ذریه پیامبرند، دارای مقام عصمت بوده و مرجع دینی مردمند؛ خواه به مصدر و مبدأ علوم آنان پی ببریم یا خیر. ولی در عین حال در این مبحث به برخی از مصادر علوم اهل بیت علیهم السلام اشاره خواهیم کرد تا این که کسی خیال نکند که حجیت اقوال آنان به این معنا است که اهل بیت، پیامبر بوده و به آنان وحی می‌شده است.

عصمت اهل بیت علیهم السلام

اشاره

در بحث از حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام و مرجعیت دینی آن بزرگواران اشاره به عصمت آنان نموده ایم و برای این ادعا ادله ای از قرآن؛ همچون آیه «تطهیر» و از روایات؛ همچون «حدیث ثقلین» آورده ایم. مطابق این ادله، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام همگی از گناه و هر گونه سهو و نسیان و اشتباه مصون می‌باشند و در نتیجه هر چه را که به عنوان حقایق قرآنی و معارف دینی و بیان سنت نبوی ذکر کرده اند، عین واقع بوده و از هر گونه اشتباه و خطایی مصون است. و لذا کلام آنان از جمله مصادر و منابع استنباط فقهی به حساب می‌آید؛ همان گونه که قرآن و سنت نبوی از این گونه منابعند. ولی در عین حال به منابع و مصادر علوم اهل بیت علیهم السلام به طور اختصار اشاره می‌کنیم:

۱ - تعلیمات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

یکی از مصادر و منابع علوم امامان علیهم السلام، تعلیمات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است:

ترمذی به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «كنت اذا سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اعطاني و اذا سكت ابتدأني»؛^(۱) «من هر گاه از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم سؤال می کردم به من علم عطا می نمود و هر گاه که سکوت می کردم آن حضرت ابتدا به سخن می کرد.»

امّ سلمه می گوید: «جبرئیل بر رسول خدا املاء می کرد و رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نیز بر علی علیه السلام املاء می نمود.»^(۲)

ترمذی همچنین از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «انا مدینه الحکمه و علی بابها»؛^(۳) «من دروازه حکمت و علی در آن است.»

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «علی خازن علمی»؛^(۴) «علی علیه السلام خزینه دار علم من است.»

امام علی علیه السلام فرمود: «علمنی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الف باب کلّ باب يفتح الف باب»؛^(۵) «رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به من هزار باب علم یاد داد که هر بابی هزار باب دیگر را باز می کند.»

سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «انّ الله علّم رسوله الحلال والحرام و التأویل و علّم رسول الله علمه کلّه علیاً»؛^(۶) «همانا خداوند به رسولش حلال و حرام و تأویل را تعلیم داد و رسول خدا تمام علمش را به علی تعلیم نمود.»

۲ - استناد به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم

کلینی رحمه الله نقل می کند که شخصی از امام صادق علیه السلام درباره مسئله ای سؤال کرد، حضرت جواب او را داد. آن شخص عرض کرد: اگر چنین و چنان باشد چه می گویند؟ حضرت به او فرمود: «مه، ما جبتک فیه من شیء فهو عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم...»؛^(۷) «ساکت باش! من هر چه را که به تو جواب دادم از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بود...»

فضیل بن یسار از امام باقرعلیه السلام نقل کرده که فرمود: «لو انا حدّثنا برأینا ظللنا کما ضلّ

ص: ۲۴۵

۱- ۸۳۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷، ح ۳۷۲۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۵.

۲- ۸۳۳. مناقب ابن مغازلی، ص ۲۵۳.

۳- ۸۳۴. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷.

۴- ۸۳۵. شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۵.

۵- ۸۳۶. کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۲.

٦-٨٣٧. بصائر الدرجات، ص ٢٩٠.

٧-٨٣٨. کافی، ج ١، ص ٥٨.

من كان قبلنا و لكننا حدثنا بينه من ربنا بينها لنبينه لنا»؛^(۱) «اگر ما به رأی خود حدیث گوئیم گمراه خواهیم شد؛ همان گونه که کسانی قبل از ما به همین جهت گمراه شدند. ولی ما با بینه ای از جانب پروردگاران حدیث شدیم که خداوند آن را بر پیامبرش تبیین کرد، او نیز آن را برای ما تبیین نمود.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «حدیثی حدیث اُبی، و حدیث اُبی حدیث جدی، و حدیث جدی حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن، و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله، و حدیث رسول الله قول الله - عزوجل -»؛^(۲) «حدیث من حدیث پدرم، و حدیث پدرم حدیث جدّم و حدیث جدّم حدیث حسین، و حدیث حسین حدیث حسن، و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خدا، و حدیث رسول خدا گفتار خداوند عزوجل است.»

امام باقر علیه السلام مطابق حدیثی از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «اكتب ما املی عليك. قال: يا نبي الله! اتخاف على النسيان؟ قال: لست اخاف عليك النسيان، و قد دعوت الله لك ان يحفظك و لا ينسيك، و لكن اكتب لشرائكك. قال: قلت: و من شركائي يا نبي الله؟ قال: الاثمه من ولدك...»؛^(۳) «آنچه بر تو می خوانم بنویس. حضرت عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا بر من از فراموشی می ترسی؟ پیامبر فرمود: من بر تو از فراموشی نمی هراسم؛ زیرا برای تو از خدا خواسته ام که تو را حفظ کرده و به فراموشی نیندازد، و لکن برای شرکای خود بنویس. حضرت فرمود: به پیامبر عرض کردم: شرکای من کیانند ای پیامبر خدا؟ فرمود: امامان از اولاد تو...».

۳ - کتاب حضرت علی علیه السلام

محمد بن مسلم از یکی از امامان باقر یا صادق علیهما السلام نقل کرده که فرمود: «ان عندنا صحيفه من كتاب علي او مصحف علي عليه السلام طولها سبعون ذراعاً فنحن نتبع ما فيها

ص: ۲۴۶

۱- ۸۳۹. بصائر الدرجات، ص ۲۹۹، ح ۲.

۲- ۸۴۰. منیه المرید، ص ۱۹۴.

۳- ۸۴۱. امالی طوسی، ج ۲، ص ۵۶.

فلانعدوها»؛^(۱) «همانا نزد ما صحیفه ای است از کتاب یا مصحف علی علیه السلام که طول آن هفتاد ذراع است، ما آنچه را که در آن است پیروی خواهیم کرد و هرگز از آن تجاوز نمی کنیم.»

مروان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «عندنا کتاب علی علیه السلام سبعون ذراعاً»؛^(۲) «نزد ما کتاب علی علیه السلام است با هفتاد ذراع.»

و نیز در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «والله انّ عندنا لصحیفه طولها سبعون ذراعاً فیها جمیع ما یحتاج الیه الناس حتّی ارش الخدش، املاه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و کتبه علیّ بیده»؛^(۳) «به خدا سوگند! نزد ما صحیفه ای است که طول آن هفتاد ذراع است. در آن تمام آنچه مردم به آن احتیاج دارند، حتّی جریمه خدشه ای که وارد می شود نوشته شده است. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را املاء و علی علیه السلام آن را به دست خود نوشته است.»

سلیمان بن خالد می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «انّ عندنا لصحیفه یقال لها الجامعه، ما من حلال و ما من حرام الاّ و هو فیها حتّی ارش الخدش»؛^(۴) «همانا نزد ما صحیفه ای است به نام جامعه، هیچ حلال یا حرامی نیست جز آن که در آن وجود دارد، حتی جریمه خدشه.»

سلیم بن قیس هلالی می گوید: من شاهد وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم هنگامی که حضرت به فرزندش امام حسن علیه السلام وصیت می نمود. در آن هنگام فرزندش حسین و محمّد و تمام اولاد و رؤسای شیعیان و اهل بیتش را شاهد گرفت و سپس کتاب و سلاح خود را به امام حسن علیه السلام داد و به او فرمود: «یا بنی! امرنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان اوصی الیک و ان ادفع الیک کتبی و سلاحی کما اوصی الی رسول الله و دفع الی کتبه و سلاحه، و امرنی ان آمرک اذا حضرک الموت ان تدفعها الی اخیک الحسین...»؛^(۵) «ای فرزندم! رسول خدا مرا امر نمود تا به تو وصیت کنم و کتاب ها و سلاحم را به تو بسپارم، همان گونه که رسول خدا بر من وصیت نمود و کتاب ها و سلاحش را به من عطا فرمود. و مرا امر کرد تا تو

ص: ۲۴۷

۱- ۸۴۲. بصائر الدرجات، ص ۱۴۶.

۲- ۸۴۳. همان.

۳- ۸۴۴. همان، ص ۱۴۵.

۴- ۸۴۵. همان، ص ۱۴۲.

۵- ۸۴۶. کافی، ج ۲، ص ۹۷.

را امر کنم که هر گاه مرگت فرا رسید آن ها را به برادرت حسین بسپاری...».

امام باقر علیه السلام فرمود: «لَمَّا تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْعِرَاقِ دَفَعَ إِلَى أُمِّ سَلْمَةَ زَوْجَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْوَصِيَّةَ وَالْكِتَابَ وَغَيْرَ ذَلِكَ وَقَالَ لَهَا: إِذَا أَتَاكَ الْكَبِيرُ وَلَدِي فَادْفَعِي إِلَيْهِ مَا دَفَعْتُ إِلَيْكَ. فَلَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُمَّ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أُمَّ سَلْمَةَ فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَاهُ الْحُسَيْنُ»؛ (۱) «هنگامی که حسین علیه السلام به طرف عراق حرکت کرد وصیت نامه و کتاب ها و دیگر چیزها را به ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سپرد و به او فرمود: هر گاه بزرگ ترین اولاد من نزد تو آمد این ها را به او بسپار. بعد از شهادت حسین علیه السلام، علی بن الحسین علیه السلام نزد ام سلمه آمد و او هر آنچه را که حسین علیه السلام نزدش سپرده بود به حضرت داد.»

کلینی به سند خود نقل می کند که حضرت علی بن الحسین علیه السلام هنگام مرگ به فرزندان خود التفات نمود، در حالی که همگی دور او جمع شده بودند. آن گاه نگاهی خاص به فرزندش محمد بن علی انداخت و فرمود: «یا محمد! هذا الصندوق اذهب به إلى بيتك. قال: أما أنه لم يكن فيه دينار ولا درهم، ولكن كان مملوءاً علماً؛ «ای محمد! این صندوق است، آن را بردار و به خانه خود ببر. سپس فرمود: بدان که در آن دینار و درهم نیست بلکه مملو از علم می باشد.» (۲)

زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «ما مضى ابو جعفر حتى صارت الكتب التي»؛ (۳) «ابو جعفر - باقر علیه السلام - از دنیا رفت تا این که کتاب ها به من رسید.»

مفضل بن عمر می گوید: امام موسی کاظم علیه السلام از اتاق خارج شد و به من فرمود: «يسرّك ان تنظر إلى صاحب كتاب علي؟ فقال المفضل: وأيّ شيء اعظم من ذلك؟ فقال: هو هذا صاحب كتاب علي...»؛ «آیا خوشحال می شوی در صورتی که به کتاب علی علیه السلام نظر افکنی؟ مفضل گفت: چه چیز برای من بالاتر از این امر است. حضرت فرمود: آن کتاب این است. این را فرمود، در حالی که کتاب علی علیه السلام را همراه خود داشت...» (۴)

علی بن یقطين می گوید: امام ابوالحسن کاظم علیه السلام به من فرمود: «یا علی! هذا افقه

ص: ۲۴۸

۱- ۸۴۷. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۸.

۲- ۸۴۸. کافی، ج ۱، ص ۳۰۵.

۳- ۸۴۹. بصائر الدرجات، ص ۱۵۸.

۴- ۸۵۰. غیبت نعمانی، ص ۱۷۷.

ولدی وقد نحلته کتبی»، و اشار الی ابنه علی؛ «ای علی! این شخص فقیه ترین اولاد من است، و من کتاب های خود را به او بخشیدم». این را فرمود، در حالی که به فرزندش علی اشاره کرد. (۱)

عبدالملک بن اعین می گوید: امام باقر علیه السلام برخی از کتاب های علی علیه السلام را به من نشان داد... (۲)

محمد بن مسلم می گوید: من به صحیفه ای نظر کردم که امام باقر علیه السلام در آن نظر می کرد، در آن نوشته شده بود: تمام مال بین پسر برادر و جدّ به طور مساوی تقسیم می گردد. به حضرت عرض کردم: نزد ما این گونه قضاوت نمی شود و برای فرزند برادر با جدّ سهمی قرار نمی دهند. حضرت فرمود: «أما أنه املاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وخطّ علي من فيه بيده»؛ «آگاه باش! این حکم، املاي رسول خدا صلی الله علیه وآله و خطّ علی به دست او است». (۳)

کتاب های حدیثی حضرت علی علیه السلام به قدری مشهور و شایع بوده است که حتی صاحبان صحاح و مسانید اهل سنت نیز به برخی از آن ها اشاره کرده اند. (۴)

۴ - مصحف فاطمه علیها السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: «... لقد خلف رسول الله عندنا ما فيها كل ما يحتاج اليه حتى ارش الخدش و الظفر، و خلفت فاطمه عليها السلام مصحفاً ما هو قرآن...»؛ (۵) «رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر ما چیزی را به ارمغان گذاشته که در آن آنچه انسان احتیاج دارد موجود است حتی جریمه خدشه و ناخن. و فاطمه - علیها السلام - نیز مصحفی را به ارمغان گذاشته که قرآن نیست...».

۵ - اشراقات الهی (الهام)

یکی دیگر از مصادر علوم اهل بیت علیهم السلام اشراقات و الهامات الهی است که در قلوب

ص: ۲۴۹

۱- ۸۵۱. بصائر الدرجات، ص ۱۶۴.

۲- ۸۵۲. همان، ص ۱۶۲.

۳- ۸۵۳. کافی، ج ۷، ص ۱۱۳.

۴- ۸۵۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۷؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۲۶.

۵- ۸۵۵. بصائر الدرجات، ص ۱۵۶.

آن ذوات مقدسه وارد می شده است، اشراقاتی که برای عموم مردم نیز دارای بهره و نفع بوده است. و این مسئله امر بعیدی به نظر نمی رسد؛ زیرا در قرآن و احادیث به مواردی از این قبیل اشاره شده است.

الف) دیدگاه قرآن

۱ - خداوند متعال همدم و مصاحب حضرت موسی علیه السلام را چنین توصیف می کند: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»؛ (۱) « [در آن جا] بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت [و موهبت عظیمی از سوی خود به او داده، و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم.»

می دانیم شخصی که در این آیه به آن اشاره شده هرگز پیامبر نبوده است، بلکه یکی از اولیای خداوند به حساب می آمده که در علم و معرفت به درجه ای رسیده بود که حضرت موسی علیه السلام، آن پیامبر اولی العزم از او تقاضای مصاحبت می کند: «هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»؛ (۲) «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟».

این شخص کسی بود که از علم لدنی و الهام الهی بهره مند شده بود.

۲ - خداوند متعال درباره همدم و همنشین حضرت سلیمان به نام «آصف بن برخیا» چنین می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي...»؛ (۳) « [اما] کسی که دانشی از کتاب [آسمانی] داشت گفت: پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد. و هنگامی که [سلیمان آن] تخت را نزد خود ثابت و پابرجا دید، گفت: این از فضل پروردگار من است...».

این شخص به طور حتم پیامبر نبوده است. ولی از آن جا که دارای علمی از کتاب بوده، علمی که از طرق عادی آن را کسب نکرده، بلکه از فیوضات الهی بر قلب او بوده

ص: ۲۵۰

۱- ۸۵۶. سوره کهف، آیه ۶۵.

۲- ۸۵۷. سوره کهف، آیه ۶۶.

۳- ۸۵۸. سوره نمل، آیه ۴۰.

است، لذا توانسته تاج و تخت بلقیس را در یک چشم بر هم زدن از یمن به فلسطین منتقل کند. او بعد از این عمل آن را به خداوند نسبت داده و می گوید: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي».

از این آیه استفاده می شود که می توان ادعا کرد شخصی غیر از پیامبر نیز به جهت مقام و سمتی که بر دوش اوست، اقتضای چنین اشراقات و علوم لدنی و الهامات را داشته باشد. و اهل بیت عصمت و طهارت به عنوان امامان و اوصیای رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از همین قبیلند.

۳ - خداوند متعال می فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِيًّا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ (۱) «آن ها که کافر شدند می گویند: تو پیامبر نیستی. بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن نزد اوست، میان من و شما گواه باشند.»

از این آیه استفاده می شود که برخی از افراد هستند که دارای علم کل کتاب الهی هستند، و از اشراقات الهی بهره مند می باشند.

(ب) دیدگاه روایات

شیخ مفید رحمه الله از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «علمنا غابر و مزبور، و نکت فی القلوب، و نقر فی الأسماع، و انّ عندنا الجفر الاحمر و الجفر الابيض، و مصحف فاطمه عليها السلام، و عندنا الجامعه فيها جميع ما تحتاج الناس اليه. فسئل عن تفسير هذا الكلام فقال: اما الغابر فالعلم بما يكون، و اما المزبور فالعلم بما كان، و اما النكت في القلوب فهو الالهام. و اما النقر في الأسماع فحديث الملائكة عليهم السلام نسمع كلامهم و لانرى أشخاصهم...»؛ (۲) «علم ما غابر و مزبور و زدن در قلب ها و کوییدن در گوش ها است. و همانا نزد ما است جفر قرمز و سفید و مصحف فاطمه عليها السلام. و نزد ما است جامعه که در آن تمام مسائلی است که مردم به آن ها احتیاج پیدا می کنند. از تفسیر این کلام از حضرت سؤال شد؟ فرمود: اما غابر، علم به آینده است. و اما مزبور، علم به گذشته است. و اما مقصود به زدن در قلوب، همان الهام

ص: ۲۵۱

۱- [۱۵۹]. سورة رعد، آیه ۴۳.

۲- ۱۶۰. ارشاد مفید، ص ۲۵۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۸.

است. و مقصود از کوبیدن در گوش ها، حدیث ملائکه - درود خداوند بر آن ها - است، ما سخنانشان را می شنویم ولی آنان را نمی بینیم...».

امام صادق علیه السلام فرمود: «انّ الامام اذا شاء ان يعلم أعلم»؛ «همانا امام هر گاه که بخواهد بداند، تعلیم داده می شود». (۱)

۶ - علم غیب

می دانیم که همه موقعیت ها برای رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فراهم نگشت تا شریعت را به طور کامل تبیین نماید. عمر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم محدود بود. و لذا ضروری به نظر می رسید که برای بعد از خود، خلیفه و جانشین معین کند تا ادامه دهنده راه او در تبیین و تطبیق شریعت باشد. و به همان دلیل که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در موضوعات خارجی و موضوعات احکام الهی احتیاج به علم غیب دارد - که در جای خود به اثبات رساندیم - همچنین امام و جانشین او نیز به بهره برداری از این علم احتیاج دارد.

خداوند متعال گرچه در قرآن کریم علم غیب را در برخی از آیات به خود اختصاص داده است: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»؛ (۲) «کلیدهای غیب، تنها نزد اوست و جز او، کسی آن ها را نمی داند.»

ولی در آیه ای دیگر اشاره به بهره گیری برخی از افراد مرضی الهی از علم غیب کرده است، آن جا که می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»؛ (۳) «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده.»

با مراجعه به احادیث فریقین پی خواهیم برد که برخی از افراد نیز همانند پیامبر از علم غیب برخوردارند:

الف) احادیث اهل بیت علیهم السلام

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود: «ای ابابصیر! ما اهل بیتی هستیم که علم خواب ها

ص: ۲۵۲

۱- ۸۶۱. کافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲- ۸۶۲. سوره انعام، آیه ۵۹.

۳- ۸۶۳. سوره جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

و بلاها و نسب ها و وصیت ها و فصل الخطاب ها به ما داده شده است. شیعیان خود را می شناسیم، همان گونه که هر مردی، اهل بیت خود را می شناسد»^(۱).

(ب) احادیث عامه

مسلم و دیگران از حدیث نقل کرده اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من علم گذشته و آینده تا روز قیامت را آموخته است.^(۲)

احمد بن حنبل از ابن ادریس نقل می کند که فرمود: از حدیث بن یمان شنیدم که می گفت: «به خدا سوگند! همانا من داناترین مردم به هر فتنه ای که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد می باشم»^(۳).

ابن النجار می گوید: «روزی شیخ ابو محمد عبدالله جبایی (م ۶۰۵ ه.ق) سخنی از اخلاص و عجب به میان آورد، در حالی که من در مجلس او حاضر بودم. در ذهنم این سؤال خطور کرد: راه خلاصی از عجب چیست؟ فوراً شیخ به من رو کرده، فرمود: هر گاه همه اشیا را از خدا دیدی و این که او تو را موفق به خیر کرده است و... آن گاه از عجب رهانیده شده ای»^(۴).

ص: ۲۵۳

-
- ۱- ۸۶۴. بصائر الدرجات، ج ۶، ص ۲۸۸، باب ۲، ح ۱۳.
 - ۲- ۸۶۵. صحیح مسلم، کتاب الفتن، ج ۵، ص ۴۱۰، ح ۲۲.
 - ۳- ۸۶۶. مسند احمد، ج ۶، ص ۵۳۶، ح ۲۲۷۸۰.
 - ۴- ۸۶۷. شذرات الذهب، ج ۷، ص ۳۱، حوادث سال ۶۰۵ هجری.

ضرورت عمل به روایات اهل بیت علیهم السلام

توضیح

ص: ۲۵۵

هر یک از مذاهب اسلامی برای ثبت و ضبط احادیث نبوی، راهی را انتخاب کرده و سنن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از آن طریق گردآوری کرده اند. شیعه دوازده امامی نیز با تمسک به دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم راه اهل بیت علیهم السلام را برای دسترسی به روایات نبوی انتخاب نموده است؛ زیرا مطابق روایات فراوان، همانند حدیث ثقلین، سفینه و... پیامبر، اهل بیت معصوم خود را مرجع دینی برای بعد از خود معرفی کرده است. لذا بر هر فرد مسلمان واجب و ضروری است که به احادیث اهل بیت علیهم السلام مراجعه کرده و حکم خدا را از طریق آن ها به دست آورد. و از آن جا که این احادیث در مصادر حدیثی شیعه دوازده امامی است پس وظیفه هر مسلمان است که به این روایات رجوع کرده و آن ها را به عنوان مصدر استنباط حکم قرار دهد.

اینک به بحث در این موضوع می پردازیم.

حجیت اخبار ثقات

عقلا به طور عموم و نیز علمای اسلامی معتقد به حجیت خبر ثقه در مقام تعامل با یکدیگر در موضوعات مختلف می باشند، و اگر چنانچه جلوی حجیت خبر ثقه گرفته شود، نظام دینی و معیشتی مردم بر هم خواهد خورد.

عقلا معتقدند که برای افاده معانی و مفاهیم خود، راهی جز اعتبار خبر افراد ثقه و مورد اطمینان نیست. شریعت اسلامی نیز این طریقه عقلایی را تقریر کرده و مردم را از عمل به آن در شریعت اسلامی باز نداشته است. به همین جهت است که مسلمانان از عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تا این زمان، سیره شان در عمل به خبر واحد است. آنان به حدی نسبت به خبر واحد اهمیت قائلند که در صدد حفظ و نقل آن برآمده و این عمل را از

بزرگ ترین مناصب دینی و با فضیلت ترین اعمال می دانند که سبب تقرب به خداوند خواهد بود.

به همین جهت است که مسلمانان در صدد اکرام و احترام محدثین برآمده و برای آنان منزلت خاصی قائلند. این ها همه متأثر از ترغیب و تشویق هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مردم را به این امور واداشته است. این گونه اعمال و کردار همگی حکایت از حجیت خبر ثقه دارد، فضلاً از ادله عقلی و نقلی که بر حجیت آن استدلال شده است.

حمود بن عبدالله تویجری می گوید: «برای وجوب ایمان به خبرهای غیبی تواتر اخبار شرط نیست، آن گونه که برخی از اهل بدعت و پیروان آنان از کسانی که ادعای فهم دارند، می گویند...، بلکه هر روایتی که سند صحیح به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دارد، ایمان به آن واجب است؛ خواه خبرش متواتر باشد یا واحد، و این گفتار اهل سنت و جماعت است...» (۱).

ابواسحاق شیرازی در کتاب «التبصره فی اصول الفقه» می گوید: «عمل به خبر واحد به جهت شرع واجب است. و در میان اصحاب ما کسانی هستند که قائلند به این که عمل به آن از جهت عقل و شرع واجب است.» (۲).

ادله حجیت خبر ثقه

قائلین به حجیت خبر ثقه به چهار نوع دلیل: قرآنی، روایی، اجماع و حکم عقل استدلال کرده اند. اینک به هر کدام به طور اجمال اشاره می کنیم:

۱ - آیات قرآن

در مورد حجیت خبر ثقه به آیات متعددی استدلال کرده اند، ما تنها به دو آیه اشاره می کنیم:

الف) آیه نبأ

خداوند متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ

ص: ۲۵۷

۱- ۸۶۸. اتحاف الجماعه، ج ۱، ص ۷.

۲- ۸۶۹. التبصره، ص ۳۰۳.

تَصَبَّيُوا قَوْمًا بِجَهَالِهِ فَتُضَيَّحُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»؛ (۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما آورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا از روی نادانی به گروهی آسیب برسانید و بعداً از کرده خود پشیمان شوید!».

ظاهر آیه - به کمک شأن نزول آن - در مورد جلوگیری از یک بنای عقلایی در آن زمان بوده است. آنان بر خبر واحد اعتماد می کردند گرچه راوی آن مورد اعتماد نبوده است. آیه درصدد جلوگیری مردم از عمل به خبر کسی است که مورد وثوق و اطمینان نیست. و از آن جا که امر به تبیین و جست و جو درباره خبر، مخصوص به خبر فاسق و غیر موثق است، از این آیه استفاده می شود که خبر شخصی که مورد وثوق و اطمینان است، حجت می باشد؛ گرچه به حد تواتر و استفاضه نرسد.

ب) آیه نَفَر

خداوند متعال می فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»؛ (۲) «شایسته نیست مؤمنان همگی [به سوی میدان جهاد] کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کنند [و طایفه ای در مدینه بمانند]، تا در دین [و معارف و احکام اسلام] آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن ها را بیم دهند؟! شاید [از مخالفت فرمان پروردگار] بترسند، و خودداری کنند!».

از برخی اخبار استفاده می شود که برای برخی از مسلمانان خارج از مدینه شبهه شده بود که وجوب تفقه و فراگیری دین از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از واجبات عینی است که از هیچ کس ساقط نمی شود. لذا درصدد برآمدند که همگی به مدینه کوچ کنند تا احکام دین را به طور مباشر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فراگیرند. در این موقع بود که آیه فوق نازل شد تا به آنان وانمود کند که این گونه کوچ کردن برای تحصیل علم ضرورتی ندارد. بلکه طایفه ای از هر فرقه ای کفایت می کند؛ زیرا گروهی می توانند به این امر مهم پرداخته و هنگام بازگشت به وطن های خود به وظیفه تبلیغ و ترویج دین عمل کنند.

ص: ۲۵۸

۱- ۸۷۰. سوره حجرات، آیه ۶.

۲- ۸۷۱. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

از این آیه به خوبی حجیت خبر ثقه استفاده می شود، والا اگر بنا بر عدم قبول خبر واحد بود، آمدن برخی و نصیحت کردن و قرائت اخبار برای قوم خود بی فایده خواهد بود؛ زیرا هر یک از آن مبلغان در مقابل هر یک از مکلفان و جاهلان وظیفه دارند که پیام دین را به آنان برسانند. (۱)

۲ - سنت

برای اثبات حجیت خبر واحد، به سه نوع سنت می توان تمسک کرد:

الف) سنت قولی

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «نَصَّرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَنَا شَيْئًا فَبَلَّغَهُ كَمَا سَمِعَهُ...»؛ (۲) «خدا برکت دهد کسی را که از ما چیزی بشنود، آن گاه آن را همان گونه که شنیده به دیگران برساند».

ب) سنت عملی

بس است ما را در این مورد، این که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم افراد را تک تک به اطراف می فرستاد و آنان را به کارهای مختلف مأمور می ساخت؛ یکی را برای گرفتن صدقات و دیگری را برای حلّ یا تثبیت عقدها، و شخص دیگری را برای احکام می فرستاد. حال اگر خبر ثقه حجّت نبود این ارسال ها بی فایده به نظر می آمد؛ چون مردم ملزم به قبول نبودند.

ج) سنت تقریری

در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم همانند دیگر عصرها، بنای عقلا بر عمل به خبر واحد در تمام امور و زمینه ها جاری بوده است. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم عمل آن ها را منع نکرد، و از آن جا که این عمل در امور شرعی نیز تعمیم داشت لذا باید پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم حدّ و مرز آن را در صورت مخالفت مشخص می کرد. و از آن جا که مخالفتی نکرده، معلوم می شود که عمل به خبر ثقه؛ گرچه واحد باشد در مجالات شرعی نیز نزد آن حضرت حجّت بوده است.

ص: ۲۵۹

۱- ۸۷۲. ر.ک: الاحکام، آمدی، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲- ۸۷۳. اتحاف الجماعه، تویجری، به نقل از ترمذی.

در کتاب «ارشاد الفصول» ادعای اجماع از صحابه و تابعین بر حجیت خبر ثقه شده است.^(۱) و نیز شیخ طوسی و دیگران از امامیه، ادعای اجماع کرده اند.

علمای اصول برای حجیت خبر واحد از طریق عقل به ادله ای تمسک کرده اند؛ از آن قبیل دلیلی است که غزالی در «المستصفی» نقل کرده است. او می گوید: «مفتی گاهی دلیل قطعی از قرآن یا اجماع و یا سنت متواتر نمی یابد، و تنها به خبر واحد دسترسی پیدا می کند، در این صورت اگر قرار باشد به آن عمل نکرده و مطابق آن فتوا ندهد، احکام الهی تعطیل خواهد شد...».^(۲)

وجوب عمل به اخبار شیعه از اهل بیت علیهم السلام

توضیح

بزرگان شیعه از طریق اصحاب هر یک از امامان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام روایاتی را در موضوعات مختلف، اعم از عقاید، اخلاق و یا احکام نقل کرده اند. و از آن جا که روایات اهل بیت علیهم السلام همگی به رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم باز می گردد، لذا هر فرد مسلمانی وظیفه دارد به روایات آنان عمل کرده و ترتیب اثر دهد.

این مبحث را در دو بخش دنبال خواهیم کرد:

الف) ادله وجوب رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السلام.

ب) ادله وجوب رجوع به مصادر حدیثی و تراث روایی شیعه.

الف) ادله وجوب عمل به اخبار اهل بیت علیهم السلام

در مورد بخش اول در جای خود به آن به طور مفصل پرداخته ایم، در اینجا فقط به طور مختصر به ادله آن اشاره می کنیم:

۱ - وثاقت اهل بیت علیهم السلام

با مراجعه به کتب تاریخ و رجال و تراجم اهل سنت پی می بریم که هر یک از

ص: ۲۶۰

۱- ۸۷۴. ارشاد الفصول، ص ۴۹.

۲- ۸۷۵. المستصفی، ج ۱، ص ۹۴.

امامان شیعه، دارای علم و فضل بی کرانی بوده و نیز دارای احادیثی بوده اند:

۱ - امام حسن مجتبی علیه السلام بعد از شهادت پدرش امام علی علیه السلام فرمود: «... روز گذشته کسی از دنیا رفت که در علم، کسی از او پیشی نگرفته و در آینده نیز کسی علم او را درک نخواهد کرد...» (۱).

۲ - ذهبی درباره امام حسن علیه السلام می نویسد: «وقد کان هذا الامام سیداً...»؛ «... او امامی بزرگوار بود...» (۲).

۳ - ابن عبدالبر می نویسد: «حسین علیه السلام مردی فاضل و متدین بود» (۳).

۴ - ابن عساکر می گوید: «کان علی بن الحسین ثقه مأموناً، کثیر الحدیث، عالیاً، رفیعاً، ورعاً...»؛ «علی بن الحسین مردی ثقه و مورد اعتماد بود و از او احادیث بی شماری نقل شده است. او مردی عالی مقام و باورع بود» (۴).

۵ - ذهبی می گوید: «کان الباقر احد من جمع بین العلم والعمل والسؤدد والشرف والثقه... وکان اهلاً للخلافه...»؛ «باقر علیه السلام از جمله کسانی بود که بین علم، عمل، بزرگواری، شرف، وثاقت و... جمع کرد. او برای خلافت شایستگی داشت...» (۵).

۶ - ابوحنیفه گفته است: «جعفر بن محمد افقه من رأیت»؛ «من کسی را افقه و داناتر از جعفر بن محمد ندیده ام» (۶).

۷ - مالک بن انس می گوید: «ما رأیت عین ولا سمعت اذن ولا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر بن محمد الصادق علماً وعباده وورعاً»؛ «چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر هیچ قلبی خطور نکرده کسی را فاضل تر از جعفر بن محمد الصادق از حیث علم، عبادت و ورع» (۷).

۸ - ابن حجر هیتمی می گوید: «هو وارث ایبه علماً و معرفه و کمالاً و فضلاً»؛ «موسی کاظم، وارث علم و معرفت و کمال و فضل پدرش بود» (۸).

ص: ۲۶۱

۱- ۸۷۶. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۹۲.

۲- ۸۷۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۵۳.

۳- ۸۷۸. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۳.

۴- ۸۷۹. تاریخ دمشق، ج ۳۶، ص ۱۴۲.

۵- ۸۸۰. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۴۱.

۶- ۸۸۱. جامع مسانید ابی حنیفه، ج ۱، ص ۲۲۲.

۷- ۸۸۲. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴.

۸- ۸۸۳. صواعق المحرقة، ص ۱۲۱.

۹ - ذهبی می نویسد: «الامام السید ابوالحسن علیّ الرضا... وکان من اهل العلم والدين والسؤدد بمكان»؛ «امام سید ابوالحسن علی الرضا... او اهل علم و دین بود و در بزرگواری از مکانی رفیع برخوردار بود...» (۱).

۱۰ - خطیب بغدادی می نویسد: «کان علیه السلام یروی الحدیث عن ابيه عن آبائه عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وکان یرجع إلیه فی معانی الأخبار وحقائق الأحكام»؛ «او - امام جواد علیه السلام - به واسطه پدر و اجدادش از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت نقل می کند و مردم نیز در فهم روایات و حقایق احکام به او مراجعه می کنند...» (۲).

۱۱ - یافعی می گوید: «امام علیّ هادی مردی متعبد، فقیه و امام بود» (۳).

۱۲ - ابن حجر هیتمی می گوید: «علیّ العسکری... کان وارث ابيه عالماً وسخاءً...»؛ «علیّ عسکری... وارث علم و سخاوت پدرش بود...» (۴).

۱۳ - سبط بن جوزی می نویسد: «کان عالماً ثقه، روى الحدیث عن ابيه عن جدّه...»؛ «حسن عسکری عالمی بود مورد وثوق و اطمینان و از پدر و اجدادش حدیث نقل می کرد» (۵).

۲ - عصمت اهل بیت علیهم السلام

در جای خود به طور مفصّل بحث و بررسی کردیم که امامان اهل بیت علیهم السلام از مقام عصمت برخوردارند. از آنان هرگز اشتباه و خطا سر نمی زند. لذا هر روایتی در هر باب و علمی که از آنان رسیده - از آن جا که معصومند - عین واقع بوده و بر ما حجّت است و به همین جهت است که بر هر فرد مسلمان فرض و وظیفه است که دیگران را رها کرده و تنها کانال و واسطه رسیدن به حقایق قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را اهل بیت علیهم السلام بدانند و به آن ها رجوع کند تا با عمل به احکام الهی به سعادت دنیا و آخرت رهنمون شود.

ص: ۲۶۲

۱- ۸۸۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۸۷ - ۳۸۸.

۲- ۸۸۵. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵۴.

۳- ۸۸۶. مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۰۶.

۴- ۸۸۷. صواعق المحرقة، ص ۲۰۷.

۵- ۸۸۸. تذکره الخواص، ص ۳۶۲.

مطابق برخی از آیات قرآنی؛ از قبیل «آیه تطهیر»، «آیه اولی الامر» و دیگر آیات، ما وظیفه داریم بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای رسیدن به حقایق قرآنی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اهل بیت عصمت و طهارت مراجعه کنیم؛ زیرا هرچه از آنان رسیده، عین واقع بوده و از اشتباه هم مصون خواهد بود.

خداوند متعال می فرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ (۱) «و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [= دست یابند]». و مطابق آیه «تطهیر» مطهرون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطابق روایاتی؛ از قبیل «حدیث ثقلین»، «حدیث سفینه» و دیگر احادیث که در جای خود به طور مفصّل مورد بررسی قرار داده ایم، هر فرد مسلمانی را تا روز قیامت مأمور به رجوع به کتاب و عترت خود کرده تا دین را از این دو کانال اخذ کنند.

کتاب خدا به عنوان کتابی صامت که مصدر همه معارف دینی است و عترت معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان کتاب ناطق که به حقایق قرآن آگاهی کامل دارند. لذا هر کس که می خواهد از ضلالت و گمراهی مصون باشد و هرگز هلاک نشده و در دوزخ گرفتار نشود، باید به کتاب و عترت تمسک کرده و در سفینه نجات آن بزرگواران داخل شود.

با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام پی خواهیم برد که احادیث آن بزرگواران همگی با سند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز می گردد.

۱ - کلینی به سند خود نقل می کند که شخصی از امام صادق علیه السلام درباره مسئله ای سؤال کرد، حضرت به او جواب داد. او گفت: آیا نمی شود چنین و چنان باشد؟

حضرت به او فرمود: «مه، ما اجبتك فيه من شىء فهو عن رسول الله...»؛ «ساکت باش، آنچه را که به تو جواب دادم از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بود...» (۱).

۲ - فضیل بن یسار از امام باقرعلیه السلام نقل کرده که فرمود: «لو انا حدّثنا برأینا ضللنا كما ضلّ من كان قبلنا، ولكنّا حدّثنا ببینه من ربّنا لنبيّه فیینها لنا»؛ «اگر ما به رأی خود حدیث بگوییم گمراه خواهیم شد، همان گونه که قبل از ما عده ای گمراه شدند، ولی ما به بینه ای از جانب پروردگاران حدیث می گوییم که آن را برای پیامبرش بیان کرده و او نیز بر ما بیان نموده است.» (۲).

۳ - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدّم و حدیث جدّم حدیث حسین، و حدیث حسین حدیث حسن، و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا قول خداوند عزّوجلّ است.» (۳).

۴ - شیخ طوسی به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به او خطاب کرده و فرمود: «اكتب ما املی عليك. قال: يا نبي الله! اتخاف عليّ النسيان؟ قال: لست اخاف عليك النسيان، و قد دعوت الله لك ان يحفظك ولا ينسيك، ولكن اكتب لشركائك. قلت: ومن شركائي يا نبي الله؟ قال: الاثمه من ولدك...»؛ «آنچه به تو می گویم بنویس. حضرت عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا بر من می ترسی که فراموش کنم؟ پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من بر تو از عارض شدن نسیان نمی هراسم؛ زیرا از خدا بر تو خواسته ام که تو را حفظ کرده و بر تو نسیان عارض نکند. و لیکن برای شریکان خود بنویس. عرض کردم: شریکان من کیانند ای نبی خدا؟ فرمود: امامان از اولاد تو...» (۴).

۵ - معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «انّ الكتب كانت عند عليّ عليه السلام فلما سار إلى العراق استودع الكتب امّ سلمه، فلما مضى عليّ كانت عند الحسن، فلما مضى الحسن كانت عند الحسين، فلما مضى الحسين كانت عند عليّ بن الحسين، ثمّ كانت عند

ص: ۲۶۴

۱- ۸۹۰. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸.

۲- ۸۹۱. بصائر الدرجات، ص ۲۹۹، ح ۲.

۳- ۸۹۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵.

۴- ۸۹۳. امالی، طوسی، ج ۲، ص ۵۶.

ابی - الامام الباقر علیه السلام - «؛ کتبی نزد علی علیه السلام بود. هنگامی که به عراق هجرت نمود آن ها را نزد ام سلمه به ودیعت گذارد که بعد از شهادتش نزد (امام) حسن علیه السلام قرار گرفت. و بعد از او به دست امام حسین علیه السلام رسید، و بعد از او به دست علی بن الحسین علیه السلام و بعد در دست پدرم امام باقر علیه السلام قرار گرفت.» (۱)

۶ - زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «ما مضی ابو جعفر حتی صارت الکتب الی»؛ «ابوجعفر از دنیا نرفت تا این که کتاب ها به من رسید.» (۲)

۷ - عبدالملک بن اعین می گوید: «ابوجعفر باقر علیه السلام برخی از کتاب های علی علیه السلام را به من نشان داد...» (۳)

۸ - امام باقر علیه السلام به سلمه بن کهیل و حکم فرمود: «شَرَقًا و غَرْبًا، لا تجدوا علماً صحیحاً الاً شیئاً یخرج من عندنا اهل البیت»؛ (۴) «شرق و غرب عالم سفر کنید، هرگز علم صحیحی نخواهید یافت مگر علمی که از نزد ما اهل بیت خارج شده باشد.»

۹ - حضرت باقر علیه السلام خطاب به حسن بصری فرمود: «فلیذهب الحسن یمیناً و شمالاً، فوالله ما یوجد العلم الا ههنا»؛ (۵) «حسن اگر می خواهد به چپ و یا راست برود، به خدا سوگند! علم به جز این جا یافت نمی شود.» مقصود حضرت نزد اهل بیت علیهم السلام است.

۱۰ - یحیی بن عبدالله می گوید: از امام صادق علیه السلام در حالی که جماعتی از اهل کوفه نزد آن حضرت بودند، شنیدم که می فرمود: «عجباً للناس یقولون: انهم اخذوا علمهم کله عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فعملوا به واهدوا، و یرون ان اهل بیده لم یأخذوا علمه؟! و نحن اهل بیده و ذریته، فی منازلنا نزل الوحی، و من عندنا خرج العلم الیهم...»؛ (۶) «از این مردم عجب است که می گویند: ما علم خود را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفته و به آن عمل کرده و هدایت یافتیم، ولی معتقدند که نزد اهل بیت رسول خدا علیهم السلام علم حضرت نیست!! در حالی که ما اهل بیت او و ذریه اش می باشیم، در منازل ما وحی نازل شد، و از نزد ما علم به سوی مردم خارج شد...».

ص: ۲۶۵

۱- ۱۹۴. بصائر الدرجات، ص ۱۶۲.

۲- ۱۹۵. همان، ص ۱۵۸.

۳- ۱۹۶. همان، ص ۱۶۲.

۴- ۱۹۷. همان، ص ۱۰، ح ۴.

۵- ۱۹۸. بصائر الدرجات، ص ۹ و ۱۰، ح ۶۵.

۶- ۱۹۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

این موضوع هدف اصلی ما در این بخش است. ما درصدد برآمده ایم تا از طریق ادله مختلف و بیانات متفاوت ثابت کنیم که بر هر فرد مسلمانی واجب است که به تراث حدیثی و روایاتی را که علما و محدثین شیعه دوازده امامی در کتاب های خود نقل کرده تمسک کنند و در مقام استنباط احکام به آن ها مراجعه نمایند. اینک به برخی ادله اشاره می کنیم:

۱ - عدالت و وثاقت راویان شیعی

بسیاری از راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام کسانی هستند که مورد وثوق و اطمینان نزد رجالین بوده و از اجلاء اصحاب به حساب می آمده اند. به حدی که علمای رجال از اهل سنت نیز آنان را توثیق کرده و احادیث آن ها را نقل کرده اند.

حال سؤال این است که چرا اهل سنت احادیثی را که همین افراد از اهل بیت علیهم السلام نقل می کنند به آن ها احتجاج نمی کنند؟

سید شرف الدین عاملی در کتاب «المراجعات» صد نفر - به حروف الفبا - از رجال شیعه که در سلسله سندهای احادیث اهل سنت قرار گرفته اند را ذکر کرده است. و نیز شیخ محمد جعفر طوسی در کتاب «رجال الشیعه فی اسانید السنه» حدود دویست نفر از این افراد را جمع آوری کرده است، که تعداد زیادی از آنان متهم به رفض و رافضی و تشیع شدید هستند از قبیل:

- اسماعیل بن موسی فزاری (۲۴۵ ه.ق)

ابن حجر می گوید: «به او نسبت رفض داده شده است» (۱).

ذهبی می گوید: «او از شیعیان کوفه به حساب می آید» (۲).

ابن عدی می گوید: «به جهت غلو در تشیع، بر او انکار شده است» (۳). در عین حال ابوداوود و ابن ماجه از او روایت نقل کرده اند (۴).

ص: ۲۶۶

۱- ۹۰۰. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۷۵، رقم ۵۶۱.

۲- ۹۰۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۱۷۶، رقم ۷۷.

۳- ۹۰۲. الکامل، ج ۱، ص ۳۱۹.

۴- ۹۰۳. سنن ابوداوود، ج ۴، ص ۱۶۵، ح ۴۴۸۶.

- بُکیر بن عبدالله طایی معروف به «ضخم» (۱)

ابن حجر او را مقبول دانسته (۲) و او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده است. (۳) در عین حال روایاتش در صحیح مسلم (۴) و سنن ابن ماجه (۵) آمده است.

- تلید بن سلیمان محاربی (۱۹۰ ه.ق)

ابوداؤد او را رافضی خبیث و مرد بد معرفی کرده که ابوبکر و عمر را دشنام می داده است، (۶) ولی در عین حال ترمذی از او در صحیحش روایت نقل کرده است. (۷)

عجلی از او نفی بآس نموده است. (۸)

- ثویر بن ابی فاخته

عجلی از او نفی بآس کرده است. (۹) از یونس بن ابی اسحاق سؤال شد که چرا از ثویر روایت نقل نمی کنی؟ او در جواب گفت: ثویر رافضی است. (۱۰) ولی در عین حال ترمذی از او روایت نقل کرده است. (۱۱)

- جابر بن یزید جعفی (۱۲۸ ه.ق)

سفیان گفته است: «من در حدیث، باورع تر از جابر جعفی ندیدم». (۱۲)

ذهبی او را از بزرگان علمای شیعه به حساب آورده، (۱۳) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است. (۱۴)

ولی در عین حال روایاتش در سنن ابوداؤد (۱۵) و سنن ابن ماجه (۱۶) و سنن ترمذی (۱۷) وارد شده است.

ص: ۲۶۷

۱- ۹۰۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳، ح ۳۱.

۲- ۹۰۵. تهذیب الکمال ج ۴ ص ۲۴۶ رقم ۷۶۶.

۳- ۹۰۶. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۰۸.

۴- ۹۰۷. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۲۹، کتاب صلاه المسافرین و قصرها.

۵- ۹۰۸. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۷۰، کتاب الطهاره باب وضوء النوم.

۶- ۹۰۹. تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۳۲۲.

۷- ۹۱۰. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۶، کتاب المناقب، ح ۳۶۸۰.

۸- ۹۱۱. تاریخ الثقات، ص ۸۸ رقم ۱۷۶.

۹- ۹۱۲. همان، ص ۹۱، رقم ۱۹۱.

- ١٠-٩١٣. تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٤٣٠.
- ١١-٩١٤. سنن ترمذی، ج ٣، ص ٣٠٠، كتاب الجنائز، ح ٩٦٩.
- ١٢-٩١٥. ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٣٨٢.
- ١٣-٩١٦. الكاشف، ج ١، رقم ٧٤٨.
- ١٤-٩١٧. تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٤٦٨، رقم ٨٧٩.
- ١٥-٩١٨. سنن ابوداود، ج ١، ص ٢٧٢، ح ١٠٣٦.
- ١٦-٩١٩. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٣٨١، ح ١٢٠٨.
- ١٧-٩٢٠. سنن ترمذی، ج ٢، ص ٢٠٠.

- جَمِيعُ بنِ عمير

ابوحاتم او را راستگو و صالح الحديث دانسته است. (۱) و ابن حيان او را رافضی معرفی کرده است. (۲) ولی در عین حال روایاتش در سنن ابوداود، (۳) و سنن ابن ماجه، (۴) و سنن نسائی، (۵) و سنن ترمذی، (۶) وارد شده است.

- حارث بن عبدالله همدانی (۶۵ ه.ق)

ذهبی در ترجمه او می گوید: «عَلَّامَه، امام ابوزهیر، حارث بن عبدالله بن کعب بن اسد همدانی کوفی، از اصحاب علی علیه السلام و ابن مسعود، او فقهی است که دارای علم بسیار بود و از ظرفیت های علم و از شیعیان صدر اول به حساب می آمد». (۷) ابن حبان او را غلو کننده در تشیع معرفی کرده، (۸) و ابن حجر گفته: به او نسبت تشیع داده شده است. (۹) در عین حال ابوداود در سنن (۱۰) و ترمذی در صحیح، (۱۱) و ابن ماجه در سنن، (۱۲) و نسائی در سنن، (۱۳) از او روایت نقل کرده اند.

- حرمان بن اعین

ابن حبان او را در جمله ثقات برشمرده است. (۱۴) و ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده است. (۱۵)

ولی در عین حال روایتش در سنن ابن ماجه وارد شده است. (۱۶)

- زیاد بن منذر (۵۰ ه.ق)

ابن حبان او را در جمله ثقات (۱۷) و ابن عدی او را از جمله غالیان کوفه به حساب

ص: ۲۶۸

۱- ۹۲۱. الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۵۳۲، رقم ۲۲۰۸.

۲- ۹۲۲. المجروحین، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳- ۹۲۳. سنن ابوداود، ج ۱، ص ۶۳، ح ۵۷۳.

۴- ۹۲۴. سنن ابن ماجه.

۵- ۹۲۵. سنن نسائی، ج ۱، ص ۱۸۹، کتاب الحيض.

۶- ۹۲۶. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶، ح ۳۷۲۰.

۷- ۹۲۷. سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۵۲، رقم ۵۴.

۸- ۹۲۸. ميزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۳۶، رقم ۱۶۲۷.

۹- ۹۲۹. تقيريب التهذيب، ج ۱، ص ۱۴۱، رقم ۴۰.

۱۰- ۹۳۰. سنن ابوداود، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۹۰۸.

- ١١- ٩٣١. سنن ترمذى، ج ٥، ص ١٧٢، رقم ٢٩٠٦.
- ١٢- ٩٣٢. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٣٩، ح ٣٩٦.
- ١٣- ٩٣٣. سنن نسائى، ج ٨، ص ١٤٧.
- ١٤- ٩٣٤. كتاب الثقات، ج ٤، ص ١٧٩.
- ١٥- ٩٣٥. تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٩٨، رقم ٥٦٠.
- ١٦- ٩٣٦. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٩، ح ١٥٣٦.
- ١٧- ٩٣٧. الثقات، ج ٦، ص ٣٢٦.

آورده (۱) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است. (۲) ولی مع ذلک ترمذی از او روایت نقل کرده است. (۳)

- سعد بن طریف کوفی

عبدالرحمن بن حکم بن بشیر بن سلمان او را غالی در تشیع، (۴) و فلاس او را مفرط در تشیع، (۵) و عمرو بن علی او را غرق در تشیع، (۶) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است. (۷) ولی در عین حال روایاتش در سنن ترمذی (۸) و سنن ابن ماجه (۹) وارد شده است.

- سلیمان بن قَزم نحوی

احمد بن حنبل او را ثقه دانسته، (۱۰) ولی ابن حبان او را رافضی ای که در رفض غالی بوده، معرفی کرده است. (۱۱)

در عین حال روایاتش در صحیح بخاری (۱۲) و صحیح مسلم، (۱۳) و سنن ابوداود، (۱۴) و سنن ترمذی (۱۵) وارد شده است.

- عباد بن یعقوب اسدی رواجنی کوفی (۲۵۰ ه. ق)

ابوحاتم او را ثقه و دارقطنی و ابن حجر و ذهبی او را صدوق دانسته اند. (۱۶) و در عین حال ابن حجر او را رافضی و ذهبی از غلات شیعه و رؤوس بدعت ها برشمرده است. (۱۷)

ص: ۲۶۹

-
- ۱- ۹۳۸. الکامل، ج ۳، ص ۱۰۴۸.
 - ۲- ۹۳۹. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۰.
 - ۳- ۹۴۰. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۳۳، ح ۲۴۴۹.
 - ۴- ۹۴۱. الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۱۲۰، رقم ۵۹۸.
 - ۵- ۹۴۲. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۲۳، رقم ۳۱۱۸.
 - ۶- ۹۴۳. الکامل، ج ۳، ص ۱۱۸۶.
 - ۷- ۹۴۴. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۸۷، رقم ۸۸.
 - ۸- ۹۴۵. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۶۴، ح ۸۰۱.
 - ۹- ۹۴۶. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۵۲، ح ۳۴۸۲.
 - ۱۰- ۹۴۷. تهذیب الکمال ج ۱۲ ص ۵۲.
 - ۱۱- ۹۴۸. کتاب المجروحین، ص ۳۳۲.
 - ۱۲- ۹۴۹. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۱۲، باب علامه حبّ الله عزّوجلّ.
 - ۱۳- ۹۵۰. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۳۴، ح ۱۶۵.
 - ۱۴- ۹۵۱. سنن ابوداود، ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۱۶۷۱.

١٥-٩٥٢. سنن ترمذى، ج ١، ص ١٠، ح ٤.

١٦-٩٥٣. الجرح و التعديل، ج ٦، ص ٨٨ رقم ٤٤٧؛ ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٣٨٠؛ تقريب التهذيب، ج ١، ص ٣٩٤، رقم ٨.١١.

١٧-٩٥٤. تقريب التهذيب، رقم ١١٨؛ ميزان الاعتدال، رقم ٤١٤٩.

روایات او در صحیح بخاری، (۱) و سنن ترمذی، (۲) و سنن ابن ماجه (۳) وارد شده است.

- عبدالله بن القدوس رازی

ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است. (۴) و در عین حال ابو عبید آجری و ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده، (۵) و ذهبی او را کوفی رافضی معرفی کرده است. (۶) روایات او در صحیح بخاری (۷) و صحیح ترمذی (۸) آمده است.

- عبدالله بن صالح هروی (۲۳۳ ه.ق)

یحیی بن معین او را ثقه و صدوق معرفی کرده است. (۹) ولی در عین حال دارقطنی او را به رافضی خبیث توصیف نموده است. (۱۰) روایت او در سنن ابن ماجه وارد شده است. (۱۱)

- عبدالملک بن اعین کوفی

ابوحاتم جایگاه او را صدق و صالح الحدیث و کسی که حدیثش نوشته می شود، معرفی کرده است. (۱۲)

و ابن حبان او را از جمله ثقات برشمرده است. (۱۳) عقیلی او را شیعی رافضی می داند. (۱۴) و در عین حال روایاتش در صحیح بخاری، (۱۵) و صحیح مسلم، (۱۶) و سنن ترمذی، (۱۷) و سنن نسائی (۱۸) وارد شده است.

ص: ۲۷۰

۱- ۹۵۵. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱۲، کتاب التوحید.

۲- ۹۵۶. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۳، ح ۳۶۲۶.

۳- ۹۵۷. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۱، ح ۱۴۶۸.

۴- ۹۵۸. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۳۰، رقم ۴۴۳.

۵- ۹۵۹. تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۲۴۴؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۴۵۷، رقم ۴۴۳۱.

۶- ۹۶۰. میزان الاعتدال، ترجمه ابن عبدالقدوس.

۷- ۹۶۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۰۸، باب ما ینهی من سب الاموات.

۸- ۹۶۲. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۹۵، ح ۲۲۱۲.

۹- ۹۶۳. تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۷۷.

۱۰- ۹۶۴. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱۶، رقم ۵۰۵۱.

۱۱- ۹۶۵. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵.

۱۲- ۹۶۶. الجرح و التعديل، ج ۵، ص ۳۴۳، رقم ۱۶۱۹.

۱۳- ۹۶۷. کتاب الثقات، ج ۷، ص ۹۴.

۱۴- ۹۶۸. الضعفاء الكبير، ج ۳، ص ۳۴، رقم ۹۸۹.

- ١٥-٩٦٩. صحیح بخاری، ج ٨، ص ١٨٥، کتاب التوحید.
- ١٦-٩٧٠. صحیح مسلم، ج ١، ص ١٢٣، ح ٢٢٢.
- ١٧-٩٧١. سنن ترمذی، ج ٥، ص ٢٣٢، ح ٣٠١٢.
- ١٨-٩٧٢. سنن نسائی، ج ٣، ص ٧٠، باب التهلیل بعد التسلیم.

- عبدالله بن موسی (۱۲۰-۲۱۳ ه.ق)

ابن سعد او را ثقه، صدوق، کثیرالحدیث، حسن الهیئته معرفی نموده است. (۱)

ابن اثیر او را صحیح و از مشایخ بخاری در صحیح دانسته است. (۲) ابن منده نقل کرده که احمد بن حنبل مردم را به او دعوت می نمود، در حالی که او معروف به رفض بود. (۳) در عین حال روایات او در صحیح بخاری، (۴) و صحیح مسلم، (۵) و سنن ابوداوود، (۶) و سنن ابن ماجه، (۷) و سنن نسائی (۸) آمده است.

- عثمان بن امیر بجللی کوفی

ابن عدی می گوید: «او دارای مذهبی پست و در تشیع، غالی است و به رجعت ایمان دارد و افراد ثقه از او روایت کرده اند». (۹) در عین حال روایاتش در سنن ابوداوود، (۱۰) و سنن ترمذی، (۱۱) و سنن ابن ماجه (۱۲) وارد شده است.

- علی بن زید تیمی بصری (۱۲۹ ه.ق)

یعقوب بن شیبیه او را ثقه و صالح الحدیث معرفی کرده است. (۱۳) و یزید بن زریع او را رافضی توصیف کرده است. (۱۴) و ابن عدی او را غالی در تشیع می داند. (۱۵) و در عین حال روایاتش در صحیح مسلم، (۱۶) و سنن ابوداوود، (۱۷) و سنن ترمذی، (۱۸) و سنن ابن ماجه (۱۹) وارد شده است.

ص: ۲۷۱

۱- ۹۷۳. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۴۰۰.

۲- ۹۷۴. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۴۱۱.

۳- ۹۷۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۵۷، رقم ۲۱۵.

۴- ۹۷۶. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۸۱، کتاب الایمان.

۵- ۹۷۷. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۷.

۶- ۹۷۸. سنن ابوداوود، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۴۵۲.

۷- ۹۷۹. سنن ابن ماجه، ص ۲۷، ح ۷۰.

۸- ۹۸۰. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۱۸، ح ۷۴۲.

۹- ۹۸۱. الکامل، ج ۵، ص ۱۸۱۶ و ۱۸۱۴.

۱۰- ۹۸۲. سنن ابوداوود، ج ۱، ص ۸۰، ح ۲۹۷.

۱۱- ۹۸۳. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۹، ح ۳۸۰۱.

۱۲- ۹۸۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵، ح ۱۵۶.

۱۳- ۹۸۵. تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۳۸.

- ١٤-٩٨٦. الكامل، ج ٥، ص ١٨٤٠.
- ١٥-٩٨٧. همان، ص ١٨٤٥.
- ١٦-٩٨٨. صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٤١٥، ح ١٧٨٩.
- ١٧-٩٨٩. سنن ابوداود، ج ٢، ص ٢٤٥، ح ٢١٤٥.
- ١٨-٩٩٠. سنن ترمذی، ج ٥، ص ٤٦، كتاب العلم، باب ١٦.
- ١٩-٩٩١. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٣، ح ١١٦.

- عمار بن زریق کوفی (۱۹۵ ه.ق)

ذهبی او را ثقه معرفی کرده، (۱) و ابن حبان او را در جمله ثقات آورده است. (۲)

سلیمانی او را از رافضه می داند. (۳) و در عین حال روایاتش در صحیح مسلم، (۴) و سنن ابوداؤد، (۵) و سنن نسائی، (۶) و سنن ابن ماجه (۷) وارد شده است.

- عمرو بن ثابت بکری (۱۷۲ ه.ق)

ابن حجر و ابوداؤد او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده اند. (۸) و در عین حال روایاتش در سنن ترمذی، (۹) و سنن ابوداؤد، (۱۰) وارد شده است.

- عمرو بن حماد قناد (۲۲۲ ه.ق)

ابوحاتم او را صدوق و محمد بن عبدالله حضرمی او را ثقه معرفی کرده است. (۱۱)

آجری می گوید: از ابوداؤد درباره عمرو بن حماد بن طلحه سؤال کردم؟ گفت: او از رافضه است. (۱۲) ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده، (۱۳) و ذهبی او را رافضی صدوق معرفی کرده است. (۱۴) در عین حال روایاتش در صحیح مسلم، (۱۵) و سنن ابوداؤد (۱۶) وارد شده است.

- عمرو بن عبدالله بن عبید کوفی (۱۲۷ ه.ق)

یحیی بن معین و احمد بن حنبل و ابوحاتم و عجلی او را ثقه معرفی کرده اند که از سی و هشت نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت شنیده است. (۱۷) ابن قتیبه و شهرستانی

ص: ۲۷۲

۱- ۹۹۲. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶۴، رقم ۵۹۸۶.

۲- ۹۹۳. کتاب الثقات، ج ۷، ص ۲۸۶.

۳- ۹۹۴. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶۴.

۴- ۹۹۵. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۱۷۸، ح ۹۸، کتاب البیوع.

۵- ۹۹۶. سنن ابوداؤد، ج ۴، ص ۳۱۲، ح ۵۰۵۲.

۶- ۹۹۷. سنن نسائی، ج ۱، ص ۸۶، کتاب الطهاره.

۷- ۹۹۸. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۲۰، ح ۳۰۶۸.

۸- ۹۹۹. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۶۶.

۹- ۱۰۰۰. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۴۰، کتاب العلل.

- ١٠-١٠٠١. سنن ابوداود، ج ١، ص ٧٧.
- ١١-١٠٠٢. تهذيب الكمال، ج ٢١، ص ٥٩٣ و ٥٩٤.
- ١٢-١٠٠٣. همان.
- ١٣-١٠٠٤. تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٦٨، رقم ٥٦٥.
- ١٤-١٠٠٥. همان.
- ١٥-١٠٠٦. صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٨١٤، ح ٢٣٢٩.
- ١٦-١٠٠٧. سنن ابوداود.
- ١٧-١٠٠٨. تهذيب الكمال، ج ٢٢، ص ١١٠؛ تاريخ الثقات، ص ٣٦٦، رقم ١٢٧٢؛ سير اعلام النبلاء، ج ٥، ص ٣٩٩؛ الجرح و التعديل، ج ٦، ص ٢٤٣.

او را از رجال شیعه امامیه به حساب آورده اند. (۱) در عین حال روایاتش در صحیح بخاری، (۲) و صحیح مسلم، (۳) و سنن ابوداؤد، (۴) و سنن نسائی، (۵) و سنن ترمذی، (۶) و سنن ابن ماجه، (۷) وارد شده است.

- غالب بن هذیل کوفی

ذهبی او را صدوق معرفی کرده است. (۸) و در عین حال ابن حجر و برخی دیگر او را رافضی و منسوب به رفض دانسته اند. (۹) روایات او در سنن نسائی وارد شده است. (۱۰)

- محمد بن راشد خزاعی (۱۶۰ ه.ق)

نسائی او را ثقه، (۱۱) و ابوحاتم او را صدوق و حسن الحدیث (۱۲) دانسته اند. بخاری از عبدالرزاق نقل کرده که گفت: کسی را در حدیث باورع تراز او ندیدم. (۱۳) محمد بن راشد او را رافضی معرفی کرده است. (۱۴) در عین حال روایاتش در سنن ابوداؤد، (۱۵) و سنن ابن ماجه، (۱۶) و سنن نسائی، (۱۷) و سنن ترمذی (۱۸) وارد شده است.

- موسی بن قیس حضری

ابن حجر او را صدوق (۱۹) و یحیی بن معین او را ثقه (۲۰) معرفی کرده اند. عقیلی او را از

ص: ۲۷۳

-
- ۱- ۱۰۰۹. المعارف، ص ۶۲۴؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۰.
 - ۲- ۱۰۱۰. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۴، کتاب الصلاه، باب التوجه نحو القبله حیث کان.
 - ۳- ۱۰۱۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۳۷۶.
 - ۴- ۱۰۱۲. سنن ابوداؤد، ج ۳، ص ۲۵، ح ۲۵۵۹.
 - ۵- ۱۰۱۳. سنن نسائی، ج ۸، ص ۲۷۹، کتاب الاستعاذه، باب الاستعاذه من حرّ النار.
 - ۶- ۱۰۱۴. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۹۹، ح ۲۵۷۲.
 - ۷- ۱۰۱۵. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۱۹.
 - ۸- ۱۰۱۶. الکاشف، ج ۲، ص ۳۶۰، رقم ۴۴۶۹.
 - ۹- ۱۰۱۷. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴، رقم ۷؛ الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۴۳۳، رقم ۱۴۷۶.
 - ۱۰- ۱۰۱۸. سنن نسائی، ج ۷، ص ۲۸۳.
 - ۱۱- ۱۰۱۹. تهذیب الکمال، ج ۲۵، ص ۱۹۰.
 - ۱۲- ۱۰۲۰. الجرح و التعذیل، ج ۷، ص ۲۵۳، رقم ۱۳۸۵.
 - ۱۳- ۱۰۲۱. التاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۸۱، رقم ۲۱۲.
 - ۱۴- ۱۰۲۲. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۴۳، رقم ۷۵۰۸.

- ١٥-١٠٢٣. سنن ابوداود، ج ٢٥، ص ١٨٧ و١٨٨، رقم ٥٢٠٨.
- ١٦-١٠٢٤. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٣١٠، ح ٩٦٦.
- ١٧-١٠٢٥. سنن نسائي، ج ٨، ص ٤٢.
- ١٨-١٠٢٦. سنن ترمذی، ج ٤، ص ١١، ح ١٣٨٧.
- ١٩-١٠٢٧. تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٢٨٧، رقم ١٤٩٨.
- ٢٠-١٠٢٨. همان.

غالیان در رفض دانسته است. (۱) در عین حال ابوداود در سنن خود از او روایت نقل کرده است. (۲)

- میناء بن ابی میناء قرشی

ابن حبان او را از ثقات دانسته است. (۳) در عین حال ابن حجر می گوید: او به رفض و رافضی بودن نسبت داده شده است. (۴)
ترمذی در صحیحش از او روایت نقل کرده است. (۵)

- ناصح بن عبدالله کوفی

حسن بن صالح او را خوب مردی معرفی کرده، (۶) و ذهبی او را از عبادت کنندگان برشمرده است. (۷) عقیلی او را رافضی می داند. (۸) در عین حال حدیثش در صحیح ترمذی آمده است. (۹)

- نفع بن حارث کوفی

ابن حبان او را از جمله ثقات برشمرده است. (۱۰) و ابن عدی او را از جمله غالیان در کوفه می داند. (۱۱) و عقیلی او را غالی در رفض می داند. در عین حال روایاتش در سنن ترمذی، (۱۲) و سنن ابن ماجه (۱۳) آمده است.

- هارون بن سعد عجلی

ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است. (۱۴) عقیلی او را غالی در رفض و رافضی بودن می داند. (۱۵) در عین حال مسلم در صحیح خود از او روایت نقل کرده است. (۱۶)

ص: ۲۷۴

۱- ۱۰۲۹. همان.

۲- ۱۰۳۰. سنن ابوداود، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۹۹۷.

۳- ۱۰۳۱. کتاب الثقات، ج ۵، ص ۴۵۵.

۴- ۱۰۳۲. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۹۳، رقم ۱۵۶۴.

۵- ۱۰۳۳. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۲۸، ح ۳۹۳۹.

۶- ۱۰۳۴. تهذیب الکمال، ج ۲۹، ص ۲۶۳.

۷- ۱۰۳۵. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۴۰، رقم ۸۹۸۸.

۸- ۱۰۳۶. الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۳۱۱، رقم ۱۹۱۲.

۹- ۱۰۳۷. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۳۷، ح ۱۹۵۱.

۱۰- ۱۰۳۸. الکامل، ج ۷، ص ۲۵۲۴.

۱۱- ۱۰۳۹. الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۳۰۶، رقم ۱۹۰۸.

- ١٢- ١٠٤٠. صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٢٩، ح ٢٦٤٨.
- ١٣- ١٠٤١. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٧٦، ح ١٤٨٥.
- ١٤- ١٠٤٢. تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣١١.
- ١٥- ١٠٤٣. الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٣٦٢، رقم ١٩٧٤.
- ١٦- ١٠٤٤. صحيح مسلم، ج ٤، ص ٢١٨٩، ح ٢٨٥١.

- هاشم بن یزید کوفی

ابن معین (۱) و ابن حجر (۲) و دیگران او را توثیق کرده اند. ذهبی نسبت رفض به او داده است. (۳) ابن عدی می گوید: «گفته شده که او در تشیع غلو داشته است. (۴) در عین حال احادیثش در سنن ابوداود، (۵) و سنن نسائی (۶) وارد شده است.

- وکیع بن جراح

ذهبی او را از دریاها علم معرفی کرده است. (۷) احمد بن حنبل گفته است که من کسی را با ظرفیت تر و حافظتر از وکیع ندیدم. (۸) ابن سعد او را ثقه، مأمون، عالم، رفیع، کثیر الحدیث و حجت معرفی کرده است. (۹)

یحیی بن معین می گوید: «من نزد مروان بن معاویه لوحی دیدم که در آن نام های شیوخی بود به این نحو که: فلان شخص رافضی است و... و وکیع رافضی است.» (۱۰) در عین حال احادیث او در صحیح بخاری، (۱۱) و صحیح مسلم، (۱۲) و سنن ابوداود، (۱۳) و سنن ترمذی، (۱۴) و سنن ابن ماجه (۱۵) وارد شده است.

- یونس بن حباب أسیدی

ابن شاهین او را ثقه و صدوق، (۱۶) و ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است. (۱۷)

عقیلی او را غالی در رفض دانسته، (۱۸) و ابن حجر می گوید: او به رفض نسبت داده

ص: ۲۷۵

-
- ۱- ۱۰۴۵. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱۴، رقم ۳۵.
 - ۲- ۱۰۴۶. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۷، رقم ۹۱۸۰.
 - ۳- ۱۰۴۷. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۸۸.
 - ۴- ۱۰۴۸. الکامل، ج ۷، ص ۲۵۷۵.
 - ۵- ۱۰۴۹. سنن ابوداود، ج ۴، ص ۱۴۷، ح ۲۹۸۴.
 - ۶- ۱۰۵۰. سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۶۳، کتاب الافتتاح، باب القرائه فی الظهر.
 - ۷- ۱۰۵۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۱۴۲.
 - ۸- ۱۰۵۲. العلل و معرفه الرجال، ج ۱، ص ۱۵۲، رقم ۵۸.
 - ۹- ۱۰۵۳. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۹۴.
 - ۱۰- ۱۰۵۴. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۲۹۹.
 - ۱۱- ۱۰۵۵. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۶، باب کتابه العلم.
 - ۱۲- ۱۰۵۶. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۹، کتاب الایمان، ح ۷۸.
 - ۱۳- ۱۰۵۷. سنن ترمذی، ج ۱، ص ۲۰۲، ابواب الطهاره، ح ۱۱۹.

١٤-١٠٥٨. سنن نسائي، ج ١، ص ٢٨، كتاب الطهاره، باب التنزه عن البول.

١٥-١٠٥٩. سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٥، ح ٤١.

١٦-١٠٦٠. تاريخ اسماء الثقات، ص ٣٥٧، رقم ١٥٥٠.

١٧-١٠٦١. تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٣٨٤.

١٨-١٠٦٢. الضعفاء الكبير، ج ٤، ص ٤٥٨، رقم ٢٠٨٩.

شده است. (۱) و ذهبی او را به طور صریح رافضی می داند. (۲) در عین حال روایاتش در سنن نسائی، (۳) و سنن ابن ماجه، (۴) و سنن ترمذی (۵) آمده است.

- ابو حمزه ثمالی (۱۵۰ ه. ق)

ابن حجر و سلیمانی او را از رافضه دانسته اند، (۶) ولی در عین حال روایاتش در صحیح ترمذی آمده است. (۷)

- ابو عبدالله جدلی

یحیی بن معین او را توثیق کرده است. (۸) ذهبی او را شیعی و دارای بغض به خلفا معرفی کرده است. (۹) ولی احمد او را توثیق نموده است ابن قتیبه او را در بین اسامی غالیان از رافضه ذکر کرده است. (۱۰) در عین حال روایاتش در سنن ابوداود، (۱۱) و سنن ترمذی وارد شده است.

۲ - فهرست شناسی دقیق

یکی از کارهای بسیار ظریف و ضروری که نزد فقهای شیعه بیش از اهل سنت رواج داشته و دارد، مسئله فهرست شناسی است. از آن جا که اصحاب هر یک از امامان شیعه بر خلاف اهل سنت، به تشویق ائمه، روایات را مکتوب می داشتند، لذا در عصر آنان چهارصد کتاب از روایات، در بخش های مختلف جمع آوری شد، تا این که به دست صاحبان کتب اربعه رسید و از میان آن احادیث، این کتاب های حدیثی را تدوین نمودند.

در طول تاریخ تدوین حدیث شیعه، علما و فقهای شیعه برای اطمینان به احادیث

ص: ۲۷۶

- ۱- ۱۰۶۳. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۸۴.
- ۲- ۱۰۶۴. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۷۹، رقم ۹۹۰۳.
- ۳- ۱۰۶۵. سنن نسائی، به نقل از تهذیب الکمال، ج ۳۲، ص ۵۰۷.
- ۴- ۱۰۶۶. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۲۰، کتاب الطهاره و سننها، ح ۳۳۳.
- ۵- ۱۰۶۷. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۶۲، ح ۲۳۲۵.
- ۶- ۱۰۶۸. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۱۶، رقم ۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۶۳، رقم ۱۳۵۸.
- ۷- ۱۰۶۹. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۴۸، ح ۶۵۹.
- ۸- ۱۰۷۰. تهذیب الکمال، ج ۳۴، ص ۲۵.
- ۹- ۱۰۷۱. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۴۴، رقم ۱۰۳۵۷.
- ۱۰- ۱۰۷۲. المعارف، ص ۶۲۴؛ الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۷۰.
- ۱۱- ۱۰۷۳. سنن ابوداود، ج ۱، ص ۴۰، ح ۱۵۷.

موجود در آن کتاب‌ها، درصدد نقد و بررسی آن‌ها برآمده‌اند؛ از باب نمونه این که: کتاب علی بن جعفر چگونه به دست راویان رسیده و تا کنون محفوظ مانده تا به ما رسیده است؟ آنان در این مورد به بحث و بررسی فراوان پرداخته‌اند.

هریک از کتاب‌ها، از هر یک از اصحاب امامان چگونه به دست ما رسیده است؟ آیا آن نسخه مشهور بوده یا خیر و دیگر دقت‌ها که در اخذ به روایات و اعتبار و وثاقت آن‌ها تأثیر داشته است.

این گونه اعمال و رفتار با مصادر حدیثی، نشان‌گر آن است که فقها و محدثین به هر حدیثی عمل نمی‌کردند و تا اعتبار کتاب و مجموعه حدیثی به اثبات نمی‌رسید از آن اخذ نمی‌نمودند. و این دلالت بر نهایت اتقان آن‌ها در عمل به حدیث دارد.

۳ - وجود جرح و تعدیل راویان

همان گونه که در بین اهل سنت، علم رجال و شناخت راویان جرح و تعدیل رواج داشته و دارد، نزد فقهای شیعه نیز این مسئله مورد توجه بسیار است. و این به نوبه خود بر این مطلب دلالت دارد که آنان به هر خبری عمل نمی‌کردند، بلکه درصدد اثبات یقین یا اطمینان به انتساب حدیث به امامند تا بر آن ترتیب اثر دهند. و به همین جهت است که علمای شیعه درباره رجال، کتاب‌های متعددی نوشته‌اند. اینک به اسامی برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - رجال فضل بن شاذان (م قبل از ۲۶۰ ه.ق).

۲ - طبقات الرجال، احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰ ه.ق).

۳ - رجال کشی، از علمای قرن سوم معروف به «معرفة الناقلين عن الائمة الصادقين» که شیخ طوسی رحمه الله آن را مختصر کرده و «اختیار معرفة الرجال» نامیده است.

۴ - رجال ابی علی محاربی از علمای قرن سوم.

۵ - رجال محمد بن احمد بن داوود بن علی «۳۷۸».

۶ - رجال عقیقی از علمای قرن چهارم.

۷- رجال ابن عیاش «۴۰۱».

۸- رجال ابن عبدون «۴۲۳».

۹- رجال نجاشی «۴۵۰»، که در حقیقت فهرست شناسی است.

۱۰- رجال شیخ طوسی و فهرست او «۴۶۰».

۱۱- معالم العلماء، ابن شهر آشوب «۵۸۸».

۱۲- رجال ابوداود، از علمای قرن هفتم.

۱۳- رجال ابن طاووس «۶۷۳».

۱۴- رجال علامه حلّی «۷۲۶» به نام «الخلاصه» و «ایضاح الاشتباه» و «کشف المقال».

۱۵- رجال امیر مصطفی تفرشی «۱۰۱۵».

۱۶- مجمع الرجال، عنایه الله قهپایی.

۱۷- کتب رجالی محقق استرآبادی «۱۰۲۸»، کبیر، وسیط، صغیر.

۱۸- دو کتاب رجالی از سید علی خان مدنی «۱۱۲۰» معرف به «سلافه العصر» و «الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه».

۱۹- رجال علامه مجلسی رحمه الله «۱۱۱۱».

و....

۴- رجال مشترک

تعداد زیادی از رجال و راویان احادیث شیعه از رجال و راویان احادیث اهل سنت نیز هستند که هر دو دسته از آنان راویت نقل می کنند، لذا همان گونه که روایات منقول از رجال اهل سنت مورد قبول آنان است، روایاتی را که آنان از اهل بیت عصمت و طهارت یا از اصحاب آنان نقل می کنند نیز باید مورد احتجاج قرار گرفته و به آن عمل کنند. این روایات در مصادر حدیثی علمای شیعه به طور مرتّب و مبوّب محفوظ است.

مقصود ما از راوی مشترک کسی است که در کتب روایی یا رجالی اهل سنت و شیعه امامیه به عنوان ناقل، با واسطه یا بی واسطه حدیث از معصوم، یاد و جرح و تعدیل شده باشد، اینک به اسامی آن ها اشاره می کنیم:

- ۱- ابان بن تغلب بن رباح (۱۴۱ ه.ق)
- ۲- ابان بن عثمان بن یحیی (حدود ۱۵۰ ه.ق)
- ۳- ابان بن ابی عیاش (۱۳۸ ه.ق)
- ۴- ابورافع (بعد از ۳۶ ه.ق)
- ۵- ابراهیم بن عبدالحمید (پس از ۱۸۳ ه.ق)
- ۶- ابراهیم بن عبدالله بن معبد (حدود ۱۰۰ ه.ق)
- ۷- ابراهیم بن محمد بن سعید (۲۸۳ ه.ق)
- ۸- ابراهیم بن محمد بن علی (۱۳۱ ه.ق)
- ۹- ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی (۱۰۰ - ۱۸۴ ه.ق)
- ۱۰- ابراهیم بن یزید بن اسود (۹۶ ه.ق)
- ۱۱- ابی بن کعب بن قیس (۳۵ ه.ق) صحابی
- ۱۲- احمد بن عامر بن سلیمان (۱۵۷ - بعد از ۲۶۰ ه.ق)
- ۱۳- احمد بن محمد بن حنبل (احمد بن حنبل) (۱۶۴ - ۲۴۱ ه.ق)
- ۱۴- احمد بن محمد بن سعید (ابن عقده) (۲۴۹ - ۳۳۳ ه.ق)
- ۱۵- اسامه بن زید بن حارثه (۵۴ ه.ق) صحابی
- ۱۶- اسحاق بن جعفر بن محمدعلیه السلام (پس از ۲۰۷ ه.ق)

١٧ - اسحاق بن راهويه (ابراهيم) بن مخلد (١٦١ - ٢٣٨ ه.ق)

١٩ - اسماعيل بن اميه بن عمرو (١٤٤ ه.ق)

٢٠ - اسماعيل بن جعفر بن ابى كثير (١٨٠ ه.ق)

٢١ - اسماعيل بن عبدالرحمن بن ابى كريمه

ص: ٢٧٩

۲۲ - اسماعیل بن محمد بن یزید (حمیری) (۱۰۵ - ۱۷۳ ه.ق)

۲۳ - اسماعیل بن موسی بن جعفر (۲۱۰ ه.ق)

۲۴ - اسود بن یزید بن قیس (۷۵ ه.ق)

۲۵ - اُسید بن حُضیر بن سَمَّاك (۲۱ ه.ق) صحابی

۲۶ - اصْبِغ بن نَبَاتَه بن حَارِث (پس از ۶۱ ه.ق)

۲۷ - انس بن حَارِث بن نَبِیَه (۶۱ ه.ق) صحابی

۲۸ - انس بن مالک بن نضر (۹۱ ه.ق) صحابی

۲۹ - اویس بن عامر بن جَزء قرنی (۳۷ ه.ق)

۳۰ - ایوب بن ابی تمیمه (۶۶ - ۶۸ - ۱۳۱ ه.ق)

۳۱ - براء بن عازب بن حارث (۱۰ - ۷۲ ه.ق)

۳۲ - برکه بنت ثعلبه بن عمرو (ام ایمن) (پس از ۲۴ ه.ق) صحابی

۳۳ - بُرید بن معاویه (پس از ۱۴۸ ه.ق)

۳۴ - بُریده بن خصیب عبدالله (۶۲ - ۶۳ ه.ق) صحابی

۳۵ - بَسَّام بن عبدالله (قبل از ۱۴۵ ه.ق)

۳۶ - بشر بن غالب (حدود ۱۰۰ ه.ق)

۳۷ - بلال بن رباح (۲۰ ه.ق) صحابی

۳۸ - تلید بن سلیمان (۱۹۰ ه.ق)

۳۹ - ثابت بن اسلم (۱۲۳ - ۱۲۷ ه.ق)

۴۰ - ثابت بن دینار (ابوحمزہ ثمالی) (۱۵۰ ه.ق)

۴۱ - ثابت بن قیس بن شَمَّاس (۱۲ ه.ق) صحابی

۴۲ - ثابت بن هرمز (ابومقدم) (بعد از ۱۱۴ ه.ق)

۴۳ - ثُوَیر بن ابی فاخته (سعید) بن علاقه (ابوجهم) (بعد از ۱۱۴ ه.ق)

۴۴ - جابر بن عبداللّه بن عمرو / عمر (پس از ۷۰ ه.ق) صحابی

۴۵ - جابر بن یزید بن حارث (۱۲۷ - ۱۲۸).

ص: ۲۸۰

- ۴۶ - جَرّاح بن مَليح بن عدی (ابو وکیع) (۱۷۶ ه.ق.)
- ۴۷ - جریر بن حازم بن زید (۸۵ - ۱۷۰ ه.ق.)
- ۴۸ - جریر بن عبدالحمید بن قُرط (۱۱۰ - ۱۸۸ ه.ق.)
- ۴۹ - جعفر بن ایاس (حدود ۱۲۵ ه.ق.)
- ۵۰ - جعفر بن زیاد (۱۶۵ - ۱۶۷ ه.ق.)
- ۵۱ - جعفر بن سلیمان (۱۷۸ ه.ق.)
- ۵۲ - جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب (۸ ه.ق.) صحابی
- ۵۳ - جُنْدب بن جناده بن سفیان (ابوذر غفاری) (۳۲ ه.ق.) صحابی
- ۵۴ - حارث بن حصیره (پس از ۱۱۴ ه.ق.)
- ۵۵ - حارث بن ربیع بن بلدَمَه (ابوقتاده) (۴۰ - ۵۴ ه.ق.) صحابی
- ۵۶ - حارث بن عبدالله بن کعب (۶۵ ه.ق.)
- ۵۷ - حارث بن عوف بن مالک (ابوواقد) (۱۷ - ۶۸ ه.ق.) صحابی
- ۵۸ - حارث بن نعمان بن نفع (رافع) (پس از ۴۱ ه.ق.)
- ۵۹ - حَبَّه بن جُوین بن علی (۷۶ ه.ق.)
- ۶۰ - حیب بن ابی ثابت بن دینار (۳۹ - ۱۱۹ ه.ق.)
- ۶۱ - حجر بن عدی بن جبَلَه (۵۱ - ۵۳ ه.ق.) صحابی
- ۶۲ - حذیفه بن أسید بن أغوس (ابوسریحه) (۴۲ ه.ق.) صحابی
- ۶۳ - حذیفه بن یمان بن جابر (۳۶ ه.ق.) صحابی
- ۶۴ - حریر بن عبدالله بن حسین (بعد از ۱۱۴ ه.ق.)
- ۶۵ - حسن بن حسن بن علی علیه السلام (۷۷ - ۱۴۵ ه.ق.)

٤٤ - حسن بن حسن بن علي عليه السلام (٤٧ - ٩٧ هـ.ق.)

٤٧ - حسن بن زيد بن حسن عليه السلام (٨٣ - ١٤٨ هـ.ق.)

٤٨ - حسن بن صالح بن صالح (حيّ) (١٠٠ - ١٤٧ هـ.ق.)

٤٩ - حسن بن عمّاره بن مُضَرَّب (١٥٣ هـ.ق.)

ص: ٢٨١

- ۷۰ - حسن بن محمد بن حنفیه (۹۹ - ۱۰۰ ه.ق.)
- ۷۱ - حسین بن زید بن علی (۱۱۵ - ۱۹۰ - ۱۹۱ ه.ق.)
- ۷۲ - حسین بن علی بن الحسین علیه السلام (حدود ۹۷ - ۱۵۷)
- ۷۳ - حُضین بن منذر بن حارث (۳ - ۹۷ ه.ق.)
- ۷۴ - حفص بن سلیمان (۹۰ - ۱۸۰)
- ۷۵ - حفص بن غیاث بن طَلَق (۱۱۷ - ۱۹۴ ه.ق.)
- ۷۶ - حکم بن عُتیبه (۵۰ - ۱۱۴ - ۱۱۵ ه.ق.)
- ۷۷ - حکیم بن حزام بن خُوَیلِد (۶۶ قمری - ۵۴ ه.ق.) صحابی
- ۷۸ - حکیم بن سعد (سعید) (حدود ۱۰۰ ه.ق.)
- ۷۹ - حَمَّاد بن زید بن درهم (۷۸ - ۱۷۹ ه.ق.)
- ۸۰ - حَمَّاد بن سلمه بن دینار (۱۶۷ ه.ق.)
- ۸۱ - حَمَّاد بن ابی سلیمان (مسلم) بن یزید (۱۲۰ ه.ق.)
- ۸۲ - حَمَّاد بن عیسی بن عبیده (۱۱۸ - ۲۰۸ ه.ق.)
- ۸۳ - حمران بن اعین بن سُنْسُن (حدود ۱۳۰ ه.ق.)
- ۸۴ - حمزه بن حبیب بن عماره (۸۰ - ۱۵۶ ه.ق.)
- ۸۵ - حمزه بن عبدالمطلب بن هاشم (حدود ۵۷ قمری - ۲ ه.ق.) صحابی
- ۸۶ - خارجه بن زید بن ثابت (ابوزید) (حدود ۳۰ - ۱۰۰ ه.ق.)
- ۸۷ - خالد بن زید بن کَلِیب (ابوایوب انصاری) (حدود ۵۰ ه.ق.) صحابی
- ۸۸ - خَبَّاب بن آرث بن جَندَلَه (۲۶ - ۳۶ قمری - ۳۷ ه.ق.) صحابی
- ۸۹ - خُزَیمه بن ثابت بن فاکه (۳۷ ه.ق.) صحابی

۹۰ - داوود بن ابی عوف (ابوجحّاف) (بعد از ۱۰۰ ه.ق)

۹۱ - داوود بن نُصیر (حدود ۸۳ - حدود ۱۶۰ ه.ق)

۹۲ - داوود بن ابی هند بن عذافر (۱۴۰ ه.ق)

۹۳ - ربیع بن حراش بن جحش (۱۰۱ ه.ق ۹)

ص: ۲۸۲

- ۹۴ - ربیع بن خثیم (بیش از ۶۵ ه.ق)
- ۹۵ - ربیع بن ابی عبدالرحمن (۱۳۶ ه.ق)
- ۹۶ - ربیع بن عثمان بن ربیع (۷۷ - ۱۵۴ ه.ق)
- ۹۷ - رُشید هَجْری (بیش از ۵۳ ه.ق)
- ۹۸ - رفاعه بن رافع (۴۱ ه.ق) صحابی
- ۹۹ - رفاعه بن عبدالمنذر (ابولبابه) (پس از ۳۵ ه.ق) صحابی
- ۱۰۰ - زاذان (۸۲ ه.ق)
- ۱۰۱ - زبیر بن عوام (حدود ۲۹ قمری - ۳۶ ه.ق) صحابی
- ۱۰۲ - زَرِّ بن حُبَیْش (۴۴ ه.ق - ۸۳ ه.ق)
- ۱۰۳ - زرارہ بن أوفی (۹۳ ه.ق)
- ۱۰۴ - زکریّا بن اسحاق (حدود ۱۵۰ ه.ق)
- ۱۰۵ - زهیر بن محمّد (ابومنذر) (۱۶۲ ه.ق)
- ۱۰۶ - زهیر بن معاویه بن حُدیج (حدود ۱۰۰ - ۱۷۳ ه.ق)
- ۱۰۷ - زید بن ارقم بن زید (۶۸ ه.ق) صحابی
- ۱۰۸ - زید بن اسلم (۱۳۶ ه.ق)
- ۱۰۹ - زید بن ثابت ضحّاك (۱۱ قمری - ۴۵ ه.ق) صحابی
- ۱۱۰ - زید بن حارثه بن عامر (بعد از ۳۷ ه.ق)
- ۱۱۱ - زید بن حسن بن علی علیه السلام (۱۲۰ ه.ق)
- ۱۱۲ - زید بن سهل بن اسود (ابوظلحه انصاری) (۳۶ قمری - ۳۴ ه.ق) صحابی
- ۱۱۳ - زید بن صوحان بن حجر (۳۶ ه.ق)

۱۱۴ - زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام (پیش از ۷۰ - ۱۲۲ ه.ق)

۱۱۵ - سالم بن رافع (حدود ۱۰۰ ه.ق)

۱۱۶ - سَدیر بن حُکیم (پس از ۱۱۴ ه.ق)

۱۱۷ - سعد بن عُباده بن دُلیم (پس از ۱۱ ه.ق) صحابی

ص: ۲۸۳

- ۱۱۸ - سعد بن مالک بن اُهیّب (سعد بن ابی وقاص) (۵۰ ه.ق) صحابی
- ۱۱۹ - سعد بن مالک بن سنان (ابوسعید خدری) (۷۴ ه.ق) صحابی
- ۱۲۰ - سعد بن مُعاذ بن نعمان (۳۲ قمری - ۵ ه.ق) صحابی
- ۱۲۱ - سعید بن ابی سعید (کَیسان) (حدود ۱۲۰ ه.ق)
- ۱۲۲ - سعید بن جبیر بن هشام (۹۵ ه.ق)
- ۱۲۳ - سعید بن سالم (حدود ۲۰۰ ه.ق)
- ۱۲۴ - سعید بن فیروز (ابوالبختری) (۸۳ ه.ق)
- ۱۲۵ - سعید بن مسیب بن حزن (۹۴ ه.ق)
- ۱۲۶ - سلام بن اسلام (سلمان فارسی) (۳۶ ه.ق) صحابی
- ۱۲۷ - سلمه بن دینار (ابوحازم) (۱۳۵ ه.ق)
- ۱۲۸ - سلمه بن کهیل بن حصین (۴۷ - ۱۲۲ ه.ق)
- ۱۲۹ - سلمه بن نُبیط بن شَریط (حدود ۱۵۰ ه.ق)
- ۱۳۰ - سلیمان بن حرب بن بَجیل (۱۴۰ - ۲۲۴ ه.ق)
- ۱۳۱ - سلیمان بن داوود بن جارود (۱۳۲ - ۲۰۳ ه.ق)
- ۱۳۲ - سلیمان بن داوود بن منقر (۲۳۴ ه.ق)
- ۱۳۳ - سلیمان بن صُرد بن جون (۶۵ ه.ق)
- ۱۳۴ - سلیمان بن مهران (اعمش) (۶۱ - ۱۴۸ ه.ق)
- ۱۳۵ - سماک بن حرب (۱۲۳ ه.ق)

۱۳۶ - سُويد بن غَفَلَه (پس از ۸۰ ه.ق)

۱۳۷ - سَهَل بن حُنَيف بن واهب (۳۸ ه.ق)

۱۳۸ - سيف بن عميره (قرن دوم ه.ق)

۱۳۹ - شُرْحَيْيل بن سعد (۱۲۳ ه.ق)

۱۴۰ - شريح بن حارث بن قيس (۷۹ ه.ق)

۱۴۱ - شريح بن هاني بن يزيد (۷۸ ه.ق)

ص: ۲۸۴

- ۱۴۲ - شعبه بن حجاج (۸۳ - ۱۶۰ ه.ق.)
- ۱۴۳ - شهر بن حوشب (۱۱۲ ه.ق.)
- ۱۴۴ - صالح بن کیسان (پس از ۱۴۰ ه.ق.)
- ۱۴۵ - صخر بن قیس بن معاویه (احنف بن قیس) (۷۲ ه.ق.)
- ۱۴۶ - صعصعه بن صوحان بن حُجر (بعد از ۴۰ ه.ق.)
- ۱۴۷ - صفوان بن سُلیم (۱۳۲ ه.ق.)
- ۱۴۸ - ضحاک بن مخلد بن ضحاک (ابوعاصم) (۱۲۲ - ۲۱۲ ه.ق.)
- ۱۴۹ - ضحاک بن مزاحم بن یزید (۱۰۲ ه.ق.)
- ۱۵۰ - طاووس بن کیسان (۱۰۶ ه.ق.)
- ۱۵۱ - ظالم بن عمرو بن سفیان (ابوالأسود) (۱۶ - ۶۹ ه.ق.)
- ۱۵۲ - عائذ بن حیب بن ملاح (۱۹۰ ه.ق.)
- ۱۵۳ - عاصم بن بهدله (ابوالنُجود) (۱۲۸ ه.ق.)
- ۱۵۴ - عاصم بن حمید مولی بنی خلیفه (بعد از ۱۰۰ ه.ق.)
- ۱۵۵ - عامر بن واثله بن عبدالله (ابوالطفیل) (۲ - ۱۱۰ ه.ق.) صحابی
- ۱۵۶ - عبّاد بن صُهب (۲۱۲ ه.ق.)
- ۱۵۷ - عبّاد بن یعقوب (۲۵۰ ه.ق.)
- ۱۵۸ - عباده بن صامت بن قیس (۳۸ قمری - ۳۴ ه.ق.)
- ۱۵۹ - عباس بن عبدالمطلب بن هاشم (۵۳ قمری - ۳۲ ه.ق.) صحابی
- ۱۶۰ - عبدالرحمن بن ابی بکر بن قحافه (۵۳ ه.ق.)
- ۱۶۱ - عبدالرحمن عوف بن عبد عوف (۳۲ ه.ق.) صحابی

١٦٢ - عبدالرحمن بن عمرو بن يَحْمِد (اوزاعي) (١٥٧ - ٨٨ هـ.ق.)

١٦٣ - عبدالسلام بن صالح بن سليمان (ابوصلت) (٢٣٦ هـ.ق.)

١٦٤ - عبدالله بن ابي بكر بن محمد (٦٠ - ١٣٥ هـ.ق.)

١٦٥ - عبدالله بن ادريس بن يزيد (١١٥ - ١٩٢ هـ.ق.)

ص: ٢٨٥

- ۱۶۶ - عبدالله بن ثعلبه بن صعیر (۸۹ هـ.ق) صحابی
- ۱۶۷ - عبدالله بن جعفر بن ابی طالب (۱ - ۸۰ هـ.ق) صحابی
- ۱۶۸ - عبدالله بن حارث بن نوفل (حدود ۸ - ۸۴ هـ.ق)
- ۱۶۹ - عبدالله بن حبيب بن ربيعة (پس از ۷۰ هـ.ق)
- ۱۷۰ - عبدالله بن حسن بن الامام حسن عليه السلام (حدود ۷۵ - ۱۴۵ هـ.ق)
- ۱۷۱ - عبدالله بن زيد بن عاصم (۶۳ هـ.ق)
- ۱۷۲ - عبدالله بن زيد بن عمرو (ابوقلابه) (۱۰۴ هـ.ق)
- ۱۷۳ - عبدالله بن شبرمه بن طفيل (ابن شبرمه) (۱۴۴ هـ.ق)
- ۱۷۴ - عبدالله بن شداد بن هاد (پس از ۸۱ هـ.ق)
- ۱۷۵ - عبدالله بن شريك بن عدی (پس از ۱۱۴ هـ.ق)
- ۱۷۶ - عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (۶۸ هـ.ق) صحابی
- ۱۷۷ - عبدالله بن علی بن الحسين عليه السلام (حدود ۵۵ - پس از ۱۱۰ هـ.ق)
- ۱۷۸ - عبدالله بن عمر بن خطاب (حدود ۱۳ - ۷۳ هـ.ق) صحابی
- ۱۷۹ - عبدربه بن أعین بن سُئسن (زراره بن اعین) (۸۰ - ۱۵۰ هـ.ق)
- ۱۸۰ - عبدالله بن محمد بن عقيل (پس از ۱۴۰ هـ.ق)
- ۱۸۱ - عبدالله بن مسعود بن غافل (ابن مسعود) (حدود ۳۰ قمری و ۳۲ هـ.ق) صحابی
- ۱۸۲ - عبدالملک بن ابی سلیمان (۱۴۵ هـ.ق)
- ۱۸۳ - عبدالملک بن اعین (پس از ۱۲۱ هـ.ق)
- ۱۸۴ - عبدالملک بن سلیمان بن ابی المغیره (فلیح بن سلیمان بن ابی المغیره) (۱۶۸ هـ.ق)
- ۱۸۵ - عبدالملک بن عبدالعزيز بن جریح (۸۰ - ۱۵۰ هـ.ق)

۱۸۶ - عبدالملک بن عُمیر بن سُوید (۳۳ - ۱۳۶ ه.ق)

۱۸۷ - عبدالوهاب بن عبدالمجید بن صلت (۱۱۰ - ۱۹۴ ه.ق)

۱۸۸ - عبیداللہ بن عبداللہ بن عتبہ (حدود ۲۵ - پس از ۹۰ ه.ق)

۱۸۹ - عبیداللہ بن عمر بن حفص (پس از ۷۰ - پس از ۱۴۵ ه.ق)

ص: ۲۸۶

۱۹۰ - عبیدالله بن موسی بن ابی المختار (پس از ۱۲۰ - ۲۱۳ ه.ق)

۱۹۱ - عبیدالله بن ولید بن عبدالرحمن (پس از ۱۴۱ ه.ق)

۱۹۲ - عبیده بن عمرو (۷۲ ه.ق)

۱۹۳ - عثمان بن حنیف بن واهب (پس از ۴۱ ه.ق)

۱۹۴ - عدی بن حاتم بن عبدالله (۶۷ ه.ق)

۱۹۵ - عروه بن ابی الجعد (پس از ۶۱ ه.ق)

۱۹۶ - عطاء بن ابی رباح (أسلم) (حدود ۲۶ - ۱۱۴ ه.ق)

۱۹۷ - عطاء بن سائب بن مالک (۱۳۶ ه.ق)

۱۹۸ - عَفَّان بن مسلم بن عبدالله (حدود ۱۳۴ - ۲۲۰ ه.ق)

۱۹۹ - عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب (۴۳ سال قبل از هجرت پس از ۴۱ ه.ق) صحابی

۲۰۰ - علقمه بن قیس بن عبدالله (حدود ۳۰ قبل از هجرت - پس از ۶۰ ه.ق)

۲۰۱ - علی بن جعفر بن محمدعلیه السلام (پس از ۲۱۰ ه.ق)

۲۰۲ - علی بن ربیعہ بن نُضَلَّه (حدود ۱۰۰ ه.ق)

۲۰۳ - علی بن صالح بن صالح (۱۰۰ - ۱۵۴ ه.ق)

۲۰۴ - علی بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام (پس از ۱۵۰ ه.ق)

۲۰۵ - علی بن هاشم بن برید (۱۸۱ ه.ق)

۲۰۶ - عمار بن یاسر بن عامر (حدود ۵۶ قمری - ۳۷ ه.ق) صحابی

۲۰۷ - عمر بن محمد بن زید (۱۵۰ ه.ق)

۲۰۸ - عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام (پس از ۱۳ - پس از ۸۶ ه.ق)

۲۰۹ - عمر بن علی بن الحسین علیه السلام (پس از ۱۱۴ ه.ق)

۲۱۰ - عمران بن حُصین بن عُبَید (۵۲ ه.ق) صحابی

۲۱۱ - عمرو بن ثابت بن هرمز (عمرو بن ابی المقدام) (۱۷۲ ه.ق)

۲۱۲ - عمرو بن دینار (۴۶ - ۱۲۶ ه.ق)

۲۱۳ - عمرو بن عبد اللہ بن علی (ابو اسحاق سبعی) (پس از ۲۷ - ۱۲۷ ه.ق)

ص: ۲۸۷

- ۲۱۴ - عمرو بن مُرّه بن عَبَس (پس از ۵۹ ه.ق)
- ۲۱۵ - عوّام بن حَوشب بن یزید (۱۴۸ ه.ق)
- ۲۱۶ - فاطمه بنت الحسین بن علی علیه السلام (پس از ۵۰ - ۱۲۷ ه.ق)
- ۲۱۷ - فضل بن دُگین (عمرو) بن حَمّاد (ابونُعیم) (۱۳۰ - ۲۱۹ ه.ق)
- ۲۱۸ - فُضیل بن عیاض بن مسعود (۱۸۷ ه.ق)
- ۲۱۹ - فطر بن خلیفه (پس از ۱۵۰ ه.ق)
- ۲۲۰ - قاسم بن محمد بن ابی بکر (پس از ۳۵ - پس از ۱۰۵ ه.ق)
- ۲۲۱ - قُتیبّه بن سعید بن جمیل (حدود ۱۵۰ - ۲۴۰ ه.ق)
- ۲۲۲ - قُثم بن عباس بن عبدالمطلب (۲ - ۵۷ ه.ق) صحابی
- ۲۲۳ - قیس بن ربیع (حدود ۹۰ - پس از ۱۶۵ ه.ق)
- ۲۲۴ - قیس بن سعد بن عباده (۶۰ ه.ق) صحابی
- ۲۲۵ - قیس بن عاصم بن سنان (حدود ۵۰ ه.ق) صحابی
- ۲۲۶ - کَمیل بن زیاد بن نَهِیک (۸۲ ه.ق)
- ۲۲۷ - کَیث بن سعد بن عبدالرحمن (۹۴ - ۱۷۵ ه.ق)
- ۲۲۸ - مالک بن انس بن مالک (۹۳ - ۱۷۹)
- ۲۲۹ - مالک بن حارث بن عبد یَغوث (أشتر) (۳۸ ه.ق)
- ۲۳۰ - مبارک بن فضاله بن ابی امیّه (قبل از ۹۱ - ۱۶۴ ه.ق)
- ۲۳۱ - مجاهد بن جَبر (حدود ۲۰ - ۱۰۳ ه.ق)
- ۲۳۲ - محمد بن ابی بکر (عبدالله) بن ابی قحافه (۱۰ - ۳۸ ه.ق) صحابی
- ۲۳۳ - محمد بن ادريس بن منذر (ابوحاتم رازی) (۱۹۵ - ۲۷۷ ه.ق)

٢٣٤ - محمد بن اسحاق بن يسار (٨٠ - ١٥١ ه.ق)

٢٣٥ - محمد بن جرير بن يزيد (طبري) (٢٢٤ - ٣١٠ ه.ق)

٢٣٦ - محمد بن جعفر بن محمد عليه السلام (٢٠٣ ه.ق)

٢٣٧ - محمد بن زكريا بن دينار (٢٩٨ ه.ق)

ص: ٢٨٨

- ۲۳۸ - محمد بن سیرین (۳۳ - ۱۱۰ ه.ق.)
- ۲۳۹ - محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام (۱۰۰ - ۱۴۵)
- ۲۴۰ - محمد بن عبیدالله بن ابی سلیمان (میسره) (۷۷ - ۱۵۵ ه.ق.)
- ۲۴۱ - محمد بن عجلان (۱۴۸ ه.ق.)
- ۲۴۲ - محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام (محمد بن حنیفه) (۱۶ - ۸۱ ه.ق.)
- ۲۴۳ - محمد بن قاسم بن خلّاد (ابوالعیناء) (۱۹۱ - ۲۸۲ ه.ق.)
- ۲۴۴ - محمد بن مسلم بن عبیدالله (زُهری) (۵۲ - ۱۲۴ ه.ق.)
- ۲۴۵ - محمد بن مُنکدر بن عبدالله (حدود ۶۰ - ۱۳۰)
- ۲۴۶ - محمد بن مُطَرَف بن داوود (ابوغسان مدنی) (پیش از ۱۰۰ - ۱۶۳)
- ۲۴۷ - مروان بن معاویه بن حارث (۱۱۲ - ۱۹۳ ه.ق.)
- ۲۴۸ - مُعاذ بن جبل بن عمرو (حدود ۲۰ قمری - ۱۸ ه.ق.)
- ۲۴۹ - معاویه بن صالح بن حُدیر (حدود ۸۰ - ۱۵۸ ه.ق.)
- ۲۵۰ - معاویه بن عَمّار بن معاویه (۱۷۵ ه.ق.)
- ۲۵۱ - معروف بن خَرَّبوذ (حدود ۱۴۰ ه.ق.)
- ۲۵۲ - مَعمر بن راشد (ابوعروه بصری)
- ۲۵۳ - مقداد بن عمرو بن ثعلبه (مقداد بن اسود) (۳۳ ه.ق.) صحابی
- ۲۵۴ - منصور بن مُعتمر بن عبدالله (۱۳۲ ه.ق.)
- ۲۵۵ - نافع، مولی ابن عمر (۱۱۷ ه.ق.)
- ۲۵۶ - نجیع بن عبدالرحمن (ابومعشر سندی) (۱۷۰ ه.ق.)
- ۲۵۷ - نصر بن مزاحم بن سیّار (۲۱۲ ه.ق.)

٢٥٨ - نَضَلَه بن عُيَيْد بن عَابِد (ابو بَرَزَه اسلمى) (حدود ٦٥ هـ.ق)

٢٥٩ - نَعْمَان بن بَشِير بن سَعْد (٢ - حدود ٦٥ هـ.ق) صحابى

٢٦٠ - نَعْمَان بن ثَابِت بن زَوْطَى (ابو حَنِيْفَه) (٨٠ - ١٥٠ هـ.ق)

٢٦١ - نُوْح بن دَرَّاج (١٨٢ هـ.ق)

ص: ٢٨٩

۲۶۲ - وکیع بن جراح بن ملیح (۱۲۸ - ۱۹۷ ه.ق)

۲۶۳ - ابوهریره (۱۸ - ۵۹ ه.ق) صحابی

۲۶۴ - هشام بن عروه بن زبیر (۶۱ - ۱۴۶ ه.ق)

۲۶۵ - یحیی بن سعید بن فروخ (۱۲۰ - ۱۹۸ ه.ق)

۲۶۶ - یحیی بن سعید بن قیس (حدود ۷۰ - ۱۴۳ ه.ق)

۲۶۷ - یحیی بن عبدالحمید بن عبدالرحمن بن میمون (بشمین) (۲۲۸ ه.ق)

۲۶۸ - یحیی بن عبدالله بن معاویه (اجلح بن عبدالله) (۱۴۵ ه.ق)

۲۶۹ - یحیی بن معین بن عون (۱۵۸ - ۲۳۳ ه.ق)

۲۷۰ - یزید بن زریع (۱۰۱ - ۱۸۲ ه.ق)

۲۷۱ - یزید بن هارون بن زاذان (۱۱۸ - ۲۰۶ ه.ق)

۲۷۲ - یعقوب بن سفیان بن جوان (۱۹۰ - ۲۷۸ ه.ق)

۲۷۳ - یونس بن ابی اسحاق (حدود ۶۹ - ۱۵۹ ه.ق)

۲۷۴ - یونس بن بکیر بن واصل (حدود ۱۲۰ - ۱۹۹ ه.ق)

برای شرح حال هر یک از این افراد به کتاب «راویان مشترک» مراجعه شود.

۶ - اختلاف در حدیث

از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره احادیثی که در دست مردم است و با یکدیگر اختلاف دارند، سؤال شد؟ حضرت فرمود: «انّ فی ایدی الناس حقاً و باطلاً، و صدقاً و کذباً، و ناسخاً و منسوخاً، و عاماً و خاصاً، و محکماً و متشابهاً، و حفظاً و وهماً. و لقد کذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی عهده حتّی قام خطیباً فقال: من کذب علیّ متعمداً فلیتوباً مقعده من النار...»؛^(۱) «همانا در دست مردم است حق و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه، و چیزهایی که باید حفظ شود و احادیثی که وهمی است. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت دروغ نسبت داده شد، تا این که حضرت خطبه ای ایراد کرده و فرمود: هر کس بر من به طور عمد دروغ ببندد جایگاهش در آتش است...».

با وجود این مشکل در بین احادیث، آیا برای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ضرورت ندارد که

١-١٠٧٤. نهج البلاغه، ج ٢، ص ١٨٨-١٩١؛ ينابيع الموده، ج ٣، ص ٤٠٩.

شخصی معصوم باشد تا در موارد اختلاف در سنت حلال آن و رفع کننده اختلاف از میان مردم باشد؟!

به همین جهت بود که قدمای محدّثین اهل سنت از میان صدها هزار حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده بود، مقدار اندکی را که به نظر خودشان مورد اطمینان بود در کتاب های خود ثبت نمودند. ولی نظر آنان به طور حتم از عصمت برخوردار نبوده است، چه بسیار احادیثی که به گمان اعتبار به آن اعتماد کرده و در کتاب خود ثبت کرده اند، و از طرفی دیگر علمای رجال در جرح و تعدیل راویان چه اشتباهاتی سهوی و عمدی انجام داده اند. لذا بر ما فرض است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به اهل بیت معصومین او برای تبیین سنت واقعی مراجعه کنیم.

ابوعلی غسانی از بخاری نقل کرده که گفت: «من روایات صحیح را در کتاب خود از میان ششصد هزار حدیث استخراج نمودم». (۱) با این که مجموع احادیث کتاب صحیح او ۹۰۸۲ حدیث با مکذرات است. (۲)

ابوبکر بن داسه می گوید: «از ابوداود شنیدم که می گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ۵۰۰ هزار حدیث نوشتم، و از میان آن ها این کتاب خود (کتاب السنن) را با چهار هزار و هشتصد حدیث، انتخاب نمودم، که در میان آن ها احادیث صحیح و مشابه و قریب به آن وجود دارد». (۳)

۷ - تساهل در نقل از راویان

اهل سنت در نقل احادیث، بسیار تساهل و تسامح به خرج می دهند و لذا به روایات بسیاری از مجهولین و نواصب و خوارج و کسانی که متهم به کذبند احتجاج می کنند، ولی هنگامی که به یک راوی شیعی می رسند از او پرهیز می نمایند.

ذهبی در «لسان المیزان» در ترجمه اسرائیل بن یونس از یحیی بن سعید قطن نقل می کند که گفته است: «اگر قرار باشد که تنها از کسانی که مورد رضایت من هستند روایت کنم، از غیر چهار نفر روایت نمی کردم». (۴)

ص: ۲۹۱

۱- ۱۰۷۵. مقدمه فتح الباری، ج ۱، ص ۷.

۲- ۱۰۷۶. تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۵۵۶.

۳- ۱۰۷۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۴- ۱۰۷۸. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۶۶.

با مراجعه به کتب رجال اهل سنت مشاهده می شود که بیشتر رجال اسناد اخبار صحاح سته از کسانی هستند که با تعبیرهای مختلف مورد طعن و جرح واقع شده اند، آنان از تعبیراتی مانند: کذاب، متهم بالكذب، متروک، هالک، لایکتب حدیثه، لاشیء، ضعیف جداً، مجمع علی ضعفه و دیگر تعبیرات بی بهره و نصیب نبوده اند.

کسی که درصدد تحقیق در حال این گونه راویان است به کتاب هایی؛ از قبیل مقدمه «دلایل الصدق» از مرحوم علامه شیخ محمد حسن مظفر مراجعه کند.

۸ - تبعیض در نقل روایات

برخی از علمای اهل سنت، روایات راویان شیعه را به مجرد اتهام آنان به تشیع یا رافضی بودن رها می کنند و به آن ها احتجاج نمی نمایند، ولی در مقابل از کسانی روایت نقل می کنند و آنان را توثیق می نمایند که از نواصب معروفند و بغض و دشمنی اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن ها حضرت علی علیه السلام را سرلوحه خود قرار داده اند. اینک اسامی برخی از آن ها را ذکر می کنیم:

۱ - ازهر حرازی حمصی؛

او که از رجال ابوداوود و ترمذی و نسائی و بخاری در «الأدب المفرد» و ابن ماجه است، از جمله کسانی است که حضرت علی علیه السلام را سب می کردند. و از آن جا که ثور بن یزید کلاعی حضرت را سب و ناسزا نمی گفت او را به زمین می کشیدند... (۱).

۲ - ابراهیم بن یعقوب جوزجانی؛

او که از رجال ابوداوود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی است، بنابر نقل ابن عدی و دارقطنی از منحرفین نسبت به حضرت علی علیه السلام بوده است. و تعجب این جاست که این مرد ناصبی از امامان جرح و تعدیل به حساب می آید. (۲).

۳ - بسر بن ارطاه؛

او که از شیوخ ابوداوود و ترمذی و نسائی است، امرش در قتل و غارت و به اسارت بردن زنان مسلمین بر هیچ کس پوشیده نیست.

ص: ۲۹۲

۱- ۱۰۷۹. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

۲- ۱۰۸۰. تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۸۰۳ و ۸۰۴.

۴ - حریر بن عثمان رحبی حمصی؛

او شخصی بود معروف و مشهور به بغض و عداوت نسبت به اهل بیت علیهم السلام. و در عداوت به حدی رسیده بود که از مسجد خارج نمی شد تا هفتاد بار بر حضرت علی علیه السلام لعن فرستند. مع ذلک او از رجال صحاح سته به جز مسلم است. (۱)

۵ - حصین بن نمیر واسطی؛

او در حالی که از دشمنان حضرت علی علیه السلام به حساب می آمد و بر آن حضرت حمله می نمود، از شیوخ بخاری و ترمذی و نسائی به حساب می آید.

۶ - خالد بن سلمه مخزومی؛

او که از مبغضین حضرت علی علیه السلام بوده، در عین حال از رجال صحاح سته به جز بخاری بوده است، و حتی بخاری از او در کتاب «الأدب المفرد» روایت نقل کرده است. (۲)

۷ - خالد بن عبدالله بن یزید قسری؛

او کسی بود که هر گاه سخن از حضرت علی علیه السلام به میان می آمد نسبت های ناروا به او می داد، و والی بنی امیه بود. ولی مع ذلک از رجال ابوداؤد و بخاری در باب قرائت خلف الامام است. (۳)

۸ - ابوخیثمه کوفی جعفی؛

او که از رجال صحاح سته است، از جمله کسانی بود که در کنار چوبه دار زید بن علی کشیک می داد.

۹ - زیاد بن جبیر بن حبه جعفی؛

او نیز از رجال صحاح سته به حساب می آید، ولی مطابق روایت ابن ابی شیبه از جمله کسانی است که بر ضد امام حسن و امام حسین علیهما السلام سخن می گفت.

ص: ۲۹۳

۱- ۱۰۸۱. ر.ک: العتب الجمیل، ص ۱۰۸-۱۱۲؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۷۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۹.

۲- ۱۰۸۲. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۸۳.

۳- ۱۰۸۳. العتب الجمیل، ص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۷.

۱۰ - زیاد بن علاقه ثعلبی؛

او نیز از شیوخ صاحبان صحاح سته و جزء منحرفین از اهل بیت علیهم السلام بوده است.

۱۱ - شبت بن ربعی تمیمی یربوعی؛

او از جمله کسانی است که در قتل امام حسین علیه السلام شرکت نمود و از خوارج به حساب می آید، و مع ذلک از شیوخ ابوداوود و نسائی است.

۱۲ - عبدالله بن شفیق عقیلی؛

او از جمله کسانی بود که بر حضرت علی علیه السلام حمله می کرد و بغض او را در دل داشت، ولی در عین حال ابن معین او را توثیق کرده و از بهترین مسلمانان به شمار آورده است. او از شیوخ مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان صحاح سته است. و نیز از شیوخ بخاری در «الادب المفرد» به حساب می آید.

۱۳ - عبدالله بن طاووس بن کیسان یمانی؛

او بسیار به اهل بیت علیهم السلام ناسزا می گفت، در عین حال از شیوخ صاحبان صحاح سته به حساب می آید.

۱۴ - عبدالرحمن بن آدم بصری؛

او از عاملان عیدالله بن زیاد بود و پدری شناخته شده نداشت، ولی از رجال مسلم و ابوداوود به حساب می آید.

۱۵ - عمر بن سعد بن ابی وقاص؛

او که امیر لشکر ابن زیاد و از کسانی است که به طور حتم در کشتن امام حسین علیه السلام سهیم بوده است، عجللی او را توثیق کرده و نیز از مشایخ نسائی به حساب می آید.

۱۶ - عمرو بن سعید بن عاص اموی؛

او کسی است که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام خطاب به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بر بالای منبر گفت: این خونی بود در مقابل خون هایی از ما که به توسط تو ریخته شد. بعد از شهادت حضرت دستور داد تا خانه حضرت علی علیه السلام و عقیل و همسر امام حسین علیه السلام

را در مدینه خراب کنند. مع ذلك از رجال مسلم و ترمذی و ابن ماجه به حساب می آید.

۱۷ - عمران بن حطان خارجی؛

او که از خوارج است و در مدح ابن ملجم ایبائی سروده است از شیوخ بخاری و ابوداؤد و نسائی به شمار می آید. (۱)

۱۸ - قیس بن ابوحازم؛

او که حصین بن عوف نام داشت و به او عوف بن حارث نیز می گفتند؛ از جمله ناسزاگویان به حضرت علی علیه السلام به حساب می آید، و در عین حال از شیوخ صاحبان صحاح سته است.

۱۹ - لمازه بن زبار بصری؛

او از دشمنان حضرت علی علیه السلام بود که او را دشنام و سب می کرد، و از شیوخ ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه به حساب می آید.

۲۰ - محمد بن اشعث بن قیس کندی؛

او که در قتل امام حسین علیه السلام شرکت داشت از شیوخ ابوداؤد و نسائی به حساب می آید.

۲۱ - معاویه بن خدیج؛

او که قاتل محمد بن ابوبکر و هشتاد نفر از قومش به مقابله خون عثمان بود، از شیوخ بخاری در «الادب المفرد» و ابن ماجه و نسائی و ابوداؤد است.

برای ترجمه و شرح حال هر یک از این افراد به کتاب های رجال و تراجم اهل سنت؛ از قبیل: «تهذیب التهذیب» و دیگر کتاب ها مراجعه شود.

حکم ناصبی

مسلم به سندش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: «والذی فلق الحبه و برأ النسمه، (انّه) لعهد النبى الأمى الیّ انّه لا یحیی الا مؤمن و لا یغضنی الا منافق»؛ (۲) «قسم به

ص: ۲۹۵

۱- ۱۰۸۴. العتب الجمیل، ص ۱۲۱ - ۱۲۴.

۲- ۱۰۸۵. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۱، کتاب الایمان.

کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، همانا عهدی است از پیامبر اُمّی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»

خداوند در قرآن کریم با شدیدترین تعبیر، منافقان را مذمت کرده و برای آنان پایین ترین طبقه جهنّم را تعیین کرده است: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا»؛^(۱) «منافقان در پایین ترین درکات دوزخ قرار دارند؛ و هرگز یآوری برای آن ها نخواهی یافت!».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیز آنان را در موارد بسیاری لعنت کرده است^(۲) و از طرفی می دانیم که روایت این گونه افراد نباید مورد قبول و احتجاج قرار گیرد، گرچه برخی آنان را توثیق کنند. ولی مع ذلک مشاهده می کنیم که علمای اهل سنت به روایات این افراد توجه کرده و به آن ها احتجاج می کنند ولی به روایات کسانی که از محبین و موالیان اهل بیتند توجهی ندارند.

۹ - عامل سیاست و تعصب

یکی دیگر از عوامل دوری اهل سنت از اهل بیت علیهم السلام و اصحاب آن بزرگواران و عدم نقل روایات آنان از طریق اصحابشان، عامل سیاست بوده است. دستگاه حاکم هرگز صلاح حکومت خود نمی دید که مردم به اهل بیت علیهم السلام و اصحاب آنان نزدیک شده و از آنان روایت نقل کنند. لذا مردم نیز به جهت ترس از خلفا و یا تقرب به آنان روایتشان را ترک می کردند.

در برخی از موارد نیز تعصبات مذهبی و کینه های جاهلی مانع از نقل حدیث از بزرگان و رجال شیعه بود. و در مواردی نیز به جهت تبلیغات سوء، مردم از میراث فرهنگی غنی شیعه که از اهل بیت به ارث رسیده بود، غافل بودند.

۱۰ - محرومیت از حدیث شیعه

دکتر حامد حفنی داوود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می گوید:

ص: ۲۹۶

۱- ۱۰۸۶. سوره نساء، آیه ۱۴۵.

۲- ۱۰۸۷. سنن نسائی، ج ۲، ص ۲۰۳؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۲.

«مضى ثلاثة عشر قرناً من حياه التاريخ الاسلامى كان انصاف العلماء خلالها يصدرن احكامهم على الشيعة مشبوه بعواطفهم واهوائهم. وكان هذا النهج السقيم سبباً فى احداث هذه الفجوه الواسعه بين الفرق الاسلاميه. ومن ثم خسر العلم الشىء الكثير من معارف اعلام هذه الفرق، كما خسر الكثير من فرائد آرائهم وثمار قرائحهم. وكانت خساره العلم اعظم فيما يمس الشيعة والتشيع بسبب مارماهم به مبغوضوهم من نحل وترحات وخرافات هم فى الحقيقه براء منها...»؛ «سيزده قرن است که بر تاريخ اسلام می گذرد و ما شاهد صدور فتوایى از جانب علما بر ضد شیعه هستیم. فتاویى ممزوج با عواطف و هواهای نفسانى. این روش بد، باعث شکاف عظیم بین فرقه های اسلامى شده است، و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلام از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته اند، همان گونه که از آرای نمونه و ثمرات ذوق های آنان محروم بوده اند. در حقیقت خسارت هاىی که از این رهگذر بر عالم علم و دانش رسیده، بیشتر است از خساراتى که توسط این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتى که در حقیقت، ساحت شیعه از آن مبرا است...» (۱).

۱۱ - اشکالی تقضی

این اشکال که روایات کتب حدیثی شیعه معلوم نیست که از اهل بیت علیهم السلام باشد بلکه ممکن است که آن ها را جعل کرده و به اهل بیت نسبت داده اند ادعا و تهمتی است که هرگز نمی توان آن را اثبات کرد. و اگر اثبات مطلب به صرف ادعا است ما نیز همین ادعا را نسبت به کتب حدیثی اهل سنت می کنیم که احادیث کتب حدیثی شما از پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده بلکه آنها را به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغی نسبت داده اید. هرگونه که شما از این ادعا پاسخ می دهید ما نیز پاسخ می گوئیم. به طور قطع هرگز شیعه چنین اتهام و ادعایی را نسبت به کتب حدیثی اهل سنت ندارد. لذا درخواست ما این است که آنان نیز در سخنان خود نسبت به شیعه بیشتر تأمل کرده و با مدرک سخن بگویند.

۱۲ - کتب شیعه راهی برای رسیدن به فقه اهل بیت علیهم السلام

هر گاه کسی بخواهد از فقه شافعی مطلع گردد چه کسانی موثق تر از دیگران در

ص: ۲۹۷

مصدر این فقه اند؟ آیا خود شافعیه به این امر سزاوارتر نیستند؟ آیا معقول است که کسی در اقوال شافعیان تشکیک کند و بگوید: شما تمام آرا و فتوایی را که به شافعی نسبت می دهید دروغ است؟ هر مذهبی از مذاهب کلامی و فقهی، آرا و نظرات امامان خود را نقل می کند و دیگر مذاهب و افراد در نقل قول از آن امام به پیروان آن مذهب اعتماد می کنند گرچه با آنان هم عقیده نیستند؛ زیرا افراد و پیروان آن مذهب است که در به دست آوردن آرا و نظرات رئیس مذهب خود دقت فراوانی کرده تا از طریق صحیح و مورد اطمینان به آن ها برسد و سپس برای دیگران منتقل سازد. در مورد مذهب شیعه و روایات اهل بیت عصمت و طهارت نیز این چنین است؛ زیرا علمای شیعه و پیروان اهل بیت از علما و دانشمندان نهایت سعی و کوشش خود را در به دست آوردن روایات آنان نموده و آن ها را از راه قطعی یا مورد اطمینان به دست آورده و به آن عمل کرده اند و برای دیگران نیز نقل نموده اند.

وانگهی از مسلمات تاریخی که قابل انکار از طرف هیچ کس نیست این که: امامان اهل بیت علیهم السلام در علم و فضیلت در اوج قله آن قرار داشتند، آنان کسانی بودند که در بین بزرگان و دانشمندان شناخته شده و افرادی ممتاز بودند به حیثی که دیگران به علم آنان رجوع می کردند و آنان هرگز به دیگران رجوع نمی کردند و این مطلبی است که اهل سنت نیز به آن اشاره کرده اند. لذا هیچ استبعادی ندارد که احادیث فراوانی در علوم مختلف به آنان نسبت داده شود.

از طرفی دیگر: هر گاه کسی به دنبال علم و دانش این بزرگواران باشد به چه شخص یا گروهی باید مراجعه کند تا به آن دسترسی پیدا کند؟ آیا به کسانی جز شیعیان آن حضرات باید مراجعه نماید؟

۱۳ - تشیع راوی، مضر نیست

راوی حدیث در صورتی که مورد وثوق و اطمینان باشد و از کذب و دروغ پرهیز می کند باید به روایاتش اخذ شود؛ گرچه مذهبی دارد که با مذهب دیگری مخالف است.

در بین راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام کسانی هستند که به تصریح رجالیین اهل سنت مورد اطمینان بوده و از دروغ پرهیز می کنند، پس باید به روایات آن ها در تمام موارد عمل کرد.

دکتر بستوی می گوید: «مدار و معیار در قبول راوی، عدالت و ضابط بودن است با قطع نظر از این که عقیده او چیست، مگر آن که راوی از اسلام خارج شده باشد. و این مسلک بسیاری از علما در قدیم و جدید است...»

آن گاه از علی بن مدینی نقل می کند که می گفت: اگر بخواهیم احادیث اهل کوفه را به جهت تشیع رها کنیم کتب حدیثی خراب خواهد شد.

لذا ذهبی در ترجمه ابان بن تغلب کوفی می گوید: «او گرچه شیعی است ولی شخص راست گویی است، لذا ما احادیث او را اخذ می کنیم و بدعت ها و اعتقادات ناصحیحش را بر او واگذار می نماییم. (۱)»

حکم عقل در عمل به روایات مخالف

مدار صحت حدیث بر دو امر است:

۱ - ضبط

مقصود از ضابط بودن راوی آن است که او حافظ و بیدار و بصیر باشد به حدی که از خطا و اخلال وارد کردن او به حدیث در امان باشیم.

۲ - عدالت

مقصود از عدالت در باب حدیث، صدق راوی و اجتناب او از دروغ در خصوص نقل حدیث از معصوم است، نه مطلق دروغ و نه غیر دروغ از معاصی؛ زیرا عدالت قابل تجزیه است و لذا ممکن است که شخصی در موردی عادل باشد و در موردی دیگر غیر عادل. در مورد قبول خبر و صحت حدیث، عدالت و امانت داری راوی در نقل حدیث معیار است. کسی که متصف به این دو صفت باشد قبول خبرش واجب و حدیثش صحیح است.

ص: ۲۹۹

ذهبی در ترجمه ابان بن تغلب کوفی می گوید: «شیعی جلد لکنه صدوق، فلنا صدقه وعلیه بدعته. وقد وثقه أحمد بن حنبل وابن معین و ابو حاتم وأورده ابن عدی، وقال: كان غالباً في التشيع. وقال السعدی: زائع مجاهر. فلقاتل أن يقول: كيف ساغ توثيق مبتدع و حدّ الثقة العدالة والإتقان، فكيف يكون عدلاً من هو صاحب بدعه؟ وجوابه أن البدعه علی ضربین: فبدعه صغری كغلو التشيع أو كالتشيع بلا غلو ولا تحرق، فهذا كثير في التابعين مع الذين والورع والصدق فلو ردّ حديث هؤلاء لذهب جملة الآثار النبويّه، وهذه مفسده دينيه»؛^(۱) «شيعه تندي است، ولي راستگو است، ما احاديث راستش را اخذ کرده و بدعتش را به او برمی گردانيم. او را احمد بن حنبل و ابن معین و ابوحاتم توثيق کرده اند. ابن عدی از او یاد کرده و او را غالی در تشيع دانسته است. و سعدی گفته: او منحرفی آشکار است. ممکن است کسی بگوید: چگونه توثيق کسی که اهل بدعت است جایز می باشد، در حالی که حدّ ثقه بودن عدالت و اتقان در نقل حديث است، پس چگونه عادل است کسی که صاحب بدعت می باشد؟ جواب این است که بدعت بر دو نوع است: یکی بدعت صغری مثل غلو در تشيع یا تشيع بدون غلو و بدون تند بودن که این در تابعین دین دار و باورع و راستگو بسیار است، و اگر حديث این افراد رد شود بسیاری از آثار نبوی از بین خواهد رفت که این مفسده ای دینی است.»

میزان در ردّ روایت

میزان در ردّ روایت آن است که حدیثی فی حدّ ذاته دروغ باشد نه به جهت دیگر، همان گونه که قبول روایت به جهت صدق آن فی حدّ ذاته است نه به جهت دیگر. لذا همان گونه که اگر فرد سنی ثقه دروغ بگوید روایت او مردود است و اتصاف او به عدالت و سنی گری خبر کذب او را تبدیل به صدق نمی کند، همچنین به فرض، فرد دروغگو و بدعت گذار هر گاه در نقل حدیثی راست بگوید، خبرش مقبول است و اتصاف او به کذب و بدعت، روایت صدق او را تبدیل به کذب نمی کند، بلکه این، عقلاً محال است.

ص: ۳۰۰

و از آنجا که اطلاع از اتصاف شخص به صدق و کذب در غالب موارد به طور واقعی و حقیقی دشوار است لذا در این دو مورد به گمان اکتفا می شود.

و از آنجا که نقل خلاف واقع گاهی از روی وهم و خطا انجام می گیرد همان گونه که از روی قصد و تعمد صورت می پذیرد، بدین جهت در راوی حدیث اضافه بر عدالت و تحرز از کذب در نقل حدیث، ضابط و حافظ بودن نیز شرط شده است. ولی اعتقاد راوی در این که اعمال داخل در ایمان نیست یا این که امام علی علیه السلام افضل از ابوبکر و عمر است و یا این که آن حضرت علیه السلام مستحق خلاف رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم بوده است، این ها اموری است که تأثیری در ظنّ به صدق خبر یا عدم آن ندارد، و لذا نمی توان نفی آن ها را در قبول خبر شرط دانست.

پاسخ به شبهات

اینک به بررسی شبهاتی می پردازیم که در این زمینه از ناحیه برخی از علمای اهل سنت وارد شده است:

شبهه اول

راوی حدیث در صورتی که عقیده فاسدی داشته باشد - به اعتقاد اهل سنت - ظنّ صدق به خبر او حاصل نمی شود.

پاسخ

فسق به معنای خروج از اوامر خدای متعال است به این که با حدود الهی مخالفت کرده و هتک حرمت محارم الهی نموده باشد، و کسی که عقیده ای مخالف عقیده دیگری دارد و بر آن دلیل اقامه می کند، هرگز با حدود الهی مخالف نکرده و از امر خدا خارج نشده است، تا فاسق شده باشد، بلکه این اعتقاد را به جهت امتثال دستورات الهی و طلب خشنودی خداوند قبول کرده است، گرچه بر فرض امکان به خطا رفته باشد.

آری، ممکن است کسی که گناه کار است در نقل خبر و انتساب روایت به پیامبرصلی الله علیه و آله وسلم دروغ بگوید، ولی کسی که اعتقادی دارد که با اعتقاد دیگران مخالف است

و بر آن دلیلی از کتاب و سنت دارد، نمی توان او را به فسق نسبت داد و در نتیجه خیر او را رد نمود؛ زیرا او به یقین خود عمل کرده است.

شبهه دوم

مخالفان عقیده از آن جهت که با نصوص شریعت و ادله قطعی مخالف کرده اند لذا متصف به فسق گشته و نمی توان خبر آن ها را قبول کرد.

پاسخ

اولاً: این که گفته می شود نصوص شریعت و ادله قطعی بر تأیید عقیده آنان است این به نظر خودشان می باشد نه به نظر ما؛ زیرا نزد ما عقیده ای را که مخالفان پذیرفته اند نه تنها دلیل قطعی بر آن نیست بلکه دلیل قطعی برخلاف آن است.

ثانیاً: اگر انکار صدق ادله مخالفین با اعتقاد و اعتراف به ثبوت آن نصوص باشد که کفر است، ولی این چنین نیست؛ زیرا انکار، به جهت ثابت نبودن آن نصوص یا تأویل آن ها و حمل برخلاف ظاهر است. و این رویه و روشی است که نزد تمام ائمه مذاهب رواج دارد.

شبهه سوم

تأویل اهل سنت صحیح است ولی تأویل مخالفانشان فاسد و باطل می باشد.

پاسخ

اولاً: مخالفان اهل سنت نیز می گویند: تأویل ما صحیح و تأویل شما باطل است، و این ادعا دلیل اقامه می کنند.

ثانیاً: در بین اهل سنت نیز اختلاف اقوال به حسب اختلاف تأویل وجود دارد.

شبهه چهارم

اختلاف بین اهل سنت در فروع است که چندان مشکلی ایجاد نمی کند بر خلاف مخالفانشان که اختلاف با آن ها در اصول است.

پاسخ

اولاً مخالفت حدیث فی حدّ ذاته از آن جهت که دلالت بر عدم امثال اوامر شارع دارد در آن فرقی بین فروع و اصول نیست، و لذا منکر حدیث در باب طهارت همانند منکر حدیث در باب توحید است.

ثانیاً: اهل سنت مخالف در فروع را نیز عظیم دانسته و حکم اصول بر آن مترتب می سازند، و لذا حکم کسی را که منکر جواز مسح بر خفین باشد را سنگین می دانند.

ثالثاً: اهل سنت در مسائل اصول نیز با یکدیگر اختلاف دارند و این اختلاف به حدی است که هر یک بر مخالف خود اسم کفر و ضلالت را اطلاق می کنند.

شبهه پنجم

جهت ردّ روایت مخالفان این است که دروغ در میان آنان شایع است. اشهب می گوید: از مالک درباره رافضه سؤال شد؟ اوّل در جواب گفت: با آنان سخن نگوئید و از آنان حدیث نقل نکنید؛ زیرا دروغ می گویند. (۱) حرمله می گوید: از شافعی شنیدم می گفت: من کسی را به مثل رافضه ندیدم که به این حدّ گواهی به زور دهند. (۲)

پاسخ

اولاً: چه بسیار از راویان حدیث که متهم به رفض و بالاتر از آن می باشند و در سلسله سندهای اهل سنت در صحاح و غیره واقع شده اند. که قبلاً به نمونه هایی از آن اشاره کردیم.

ثانیاً: کذب و دروغ در نقل احادیث بلکه جعل احادیث دروغین نزد اهل سنت و حتی عبّاد و زهاد آن ها رواج داشته است.

ذهبی در ترجمه زکریا بن یحیی الوقار از ابن عدی نقل کرده که درباره او می گفت: او متهم به جعل احادیث است؛ زیرا احادیث جعلی را از افرادی ثقة نقل می کرد. (۳)

و نیز در ترجمه علی بن احمد ابی الحسن مکاری می گوید: او از عبّاد و زهاد بود. و برخی از اصحاب حدیث گفته اند: که او در اصفهان جعل حدیث می کرد. (۴)

و در ترجمه معلی بن صبیح موصلی از ابن عمار نقل می کند که درباره او می گفت: او از عبّاد موصل بود که جعل حدیث می کرد و دروغ می گفت. (۵)

ص: ۳۰۳

۱- ۱۰۹۱. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۵۹؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۰.

۲- ۱۰۹۲. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۲۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۱۹.

۳- ۱۰۹۳. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۷۷.

۴- ۱۰۹۴. همان، ص ۳۹۴.

۵- ۱۰۹۵. الغدیر، ج ۵، ص ۲۳۰.

گروهی از اهل حدیث و متکلمان معتقدند که روایات مخالفان و کسانی که به قول خودشان دارای هواهای نفسانی مختلفند مورد قبول است گرچه کافر یا به جهت تأویل فاسق باشند، همان گونه که خطیب بغدادی در «الکفایه»^(۱) به آن اشاره کرده است.

شافعی و ابوحنیفه و ابویوسف و ابن ابی لیلی و ثوری و افرادی دیگر روایت کسی که با بدعتش - به نظر آنان - فاسق شده را قبول کرده اند در صورتی که دروغ گفتن را حلال نشمارد. و این رأی است که حاکم نیشابوری در «المدخل» و خطیب بغدادی در «الکفایه» به جمهور علمای اهل سنت نسبت داده و فخر رازی آن را تصحیح کرده و بر آن در کتاب «المحصول» استدلال نموده است...^(۲)

ابن حبان حکایت اجماع بر قبول روایت بدعت گذار نموده در صورتی که به بدعتش مردم را دعوت نکند. او در ترجمه جعفر بن سلیمان ضبعی می گوید: «بین اهل حدیث اختلاف نیست در این که صدوق متقن در صورتی که بدعت گذار است ولی مردم را به بدعتش نمی کند، می توان به روایاتش احتجاج نمود...»^(۳)

شافعی در کتاب «الأم»^(۴) می گوید: «در مورد تأویل قرآن و احادیث اقوال متباینی از مردم رسیده است به حدی که برخی از افراد دیگری را در این مورد واجب القتل دانسته است، و این موضوعی است که از عهد سلف تا کنون ادامه داشته است. ولی هرگز از سلف امامان و کسانی که از تابعین بعد از آن ها آمدند شناخته نشده که گواهی کسی را به جهت تأویل رد نمایند گرچه به خطا رفته و گمراه باشد. و او را حلال شمارنده محرمات الهی بداند. و لذا ما هرگز گواهی کسی را به مجرد تأویل رد نمی کنیم در صورتی برای آن وجهی محتمل باشد...»

ابن حجر عسقلانی در مقدمه «فتح الباری» می گوید: «کسی که با بدعتش فاسق

ص: ۳۰۴

۱- ۱۰۹۶. الکفایه فی علم الدرایه، خطیب بغدادی.

۲- ۱۰۹۷. فتح الملک العلی، المغربی، ص ۹۷.

۳- ۱۰۹۸. الثقات، ابن حبان، ج ۲، ص ۱۲۴.

۴- ۱۰۹۹. الأم، ج ۱، ص ۴۸، مقدمه.

شده همچون خوارج و روافض، آن کسانی که غلو ندارند و غیر این‌ها از طوائف مخالفان اهل سنت که اختلاف آشکاری با ما دارند ولی استناد به تأویل ظاهر و جایزی می‌کنند، در قبول روایت این‌گونه افراد در صورتی که از کذب پرهیز کرده و مشهور به سلامت از منافیات مروت و معروف به دیانت و عبادتند، اختلاف است: برخی روایات آنان را به طور مطلق قبول کرده‌اند، و برخی به طور مطلق قبول ندارند و برخی نیز تفصیل داده‌اند به این نحو که اگر مردم را به بدعتش دعوت نکند روایاتش قبول و گرنه رد می‌شود. و این مذهب به عدالت نزدیک تر است و طوائفی از امامان بر این عقیده رفته‌اند، و ابن حبان ادعای اجماع اهل نقل را بر آن نموده است...» (۱).

او نیز در مقدمه «لسان المیزان» از قول ذهبی در ترجمه ابراهیم بن حکم بن ظهیر می‌نویسد: «مردم در قبول روایت رافضه سه قول دارند: یکی منع مطلق و دیگری ترخیص مطلق است مگر در صورتی که راوی دروغ گو و جعل کننده حدیث باشد. و دیگر، قول به تفصیل است که مطابق آن، روایت رافضی صدوق عارف به حدیث مورد قبول واقع شده ولی روایت رافضی دعوت کننده گرچه صدوق است رد می‌گردد.» (۲).

ذهبی می‌گوید: «منع از قبول روایت بدعت گذار در صورتی که به بدعتش کافر نشده باشند، دیدگاه مالک و اصحابش و نیز نظر ابوبکر باقلانی و پیروان اوست، ولی قبول مطلق مگر در صورتی که با بدعتش کافر گردد یا دروغ را حلال شمارد، دیدگاه ابوحنیفه و ابو یوسف و طایفه‌ای است، و از شافعی نیز این قول روایت شده است. و قول به تفصیل دیدگاه اکثر اهل حدیث است، بلکه ابن حبان نقل اجماع اهل حدیث نموده است...» (۳).

ابن حجر عسقلانی در مقدمه «فتح الباری» در ترجمه خالد بن مخلد قطوانی می‌نویسد: «در مورد تشیع گذشت که اگر راوی در اخذ روایت و ادای آن ثابت باشد

ص: ۳۰۵

۱- ۱۱۰۰. مقدمه فتح الباری، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲- ۱۱۰۱. لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۹.

۳- ۱۱۰۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۷.

هرگز تشیع مضرّ به حدیث او نیست خصوصاً در صورتی که دعوت کننده به رأی خود نباشد» (۱).

ذهبی در ترجمه «علی بن مدینی» در کتاب «میزان الاعتدال» (۲) می نویسد: «این گونه نیست که هر کس اهل بدعت بوده یا دارای لغزش یا گناه است بتوان در حدیث او ایراد وارد کرد. و نیز از شرط ثقه بودن راوی این نیست که از خطا معصوم باشد».

ابن قیّم جوزیه در کتاب «الطرق الحکمیّه» می نویسد: «کسی که به جهت اعتقادش فاسق است در صورتی که در دینش متحفظ باشد گواهِش مقبول است گرچه حکم به فسق او کنیم، همچون اهل بدعت ها و هواها که ما حکم به کفر آنان نمی کنیم، مثل رافضه و خوارج و معتزله و امثال آنان. و این منصوص امامان است و سلف و خلف همیشه شهادت و گواهی و روایات آنان را می پذیرفتند...» (۳).

او در ادامه می نویسد: «هرگاه ظنّ غالب بر صدق خبر فاسق باشد گواهی او قبول و به آن حکم می شود. و خدای سبحان هرگز خبر فاسق را امر به رد نکرده است و لذا نمی توان آن را مطلقاً رد نمود، بلکه باید در او دقت کرد که آیا فردی راستگوست یا دروغگو، اگر راستگوست می توان روایتش را پذیرفت و به آن عمل کرد و فسقش بر عهده خودش می باشد، ولی اگر دروغگوست خبرش را رد کرده و به آن التفات نمی شود...» (۴).

مالک بن انس با آن که در نقل روایت از مخالفان و به تعبیر خودش از بدعت گذاران احتیاط شدید به خرج می دهد ولی در عین حال از عدّه ای از آن ها روایت نقل کرده و به احادیثشان احتجاج نموده است، که از آن میان می توان به عدی بن ثابت شیعی اشاره کرد که او را رافضی نیز توصیف کرده اند. (۵)

از شافعی سؤال شد که چرا از ابراهیم بن یحیی روایت نقل می کنی، در حالی که او

ص: ۳۰۶

۱- ۱۱۰۳. مقدمه فتح الباری، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲- ۱۱۰۴. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۴۱.

۳- ۱۱۰۵. الطرق الحکمیّه، ص ۱۷۳.

۴- ۱۱۰۶. همان.

۵- ۱۱۰۷. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۶.

قدری شیعی است و در حقّ او گفته شده که رافضی نیز می باشد؟ او در جواب گفت: ابراهیم کسی است که اگر از کوه سقوط کند بر او بهتر است از آن که دروغ بگوید. او در نقل حدیث ثقه است. و لذا درباره او می گفت: «حدیث کرد ما را کسی که در حدیثش ثقه است ولی در دینش متهم می باشد» (۱).

ذهبی در ترجمه ابو احمد حاکم نقل می کند که گفت: از ابوالحسن مغازی شنیدم که می گفت: از بخاری درباره ابوغسان سؤال کردم؟ گفت: از چه چیز او سؤال می کنی؟ گفت: از موقعیت او در تشیع. بخاری گفت: او بر مذهب امامان اهل شهر خود کوفه است. و اگر تو عبیدالله بن موسی و ابونعیم و جمیع مشایخ کوفی ما را دیده بودی هرگز سؤال از ابی غسان نمی کردی؛ زیرا آنان در تشیع قوی بودند.

اطلاق در قبول روایات مخالف

برخی در قبول روایت مخالف شرط کرده اند که دعوت کننده به مذهب خود نباشد ولی این شرط باطل است، و لذا افرادی همچون ثوری، ابوحنیفه، ابویوسف، ابن ابی لیلی و دیگران روایت مخالف را به طور مطلق پذیرفته اند چه داعی به مذهب خود باشد یا نباشد.

وانگهی کسی که اعلان و اظهار به مذهب خود می کند یا در واقع متدین و باروع است و یا فاسق و فاجر می باشد، اگر متدین است، تقوا او را از اقدام بر دروغ باز می دارد، و اگر فاسق است خبرش به اتفاق مردود می باشد، ولی ردّ خبرش به جهت فسق اوست نه دعوتش به مذهب خود.

و اما این که برخی در قبول روایت راوی شرط کرده اند که مضمون آن مؤید مذهبش نباشد، این از دسیسه های نواصب است که بین اهل حدیث منتشر کردند تا به توسط آن هر آنچه از روایات در فضایل امام علی علیه السلام و دیگر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده را ابطال نمایند، و لذا نقل روایات در باب فضایل را نشانه تشیع راوی به حساب

ص: ۳۰۷

آورده و روایات این گونه راویان را مردود شمرده اند گرچه راویانش ثقه باشند، و به این نتیجه رسیدند که هیچ روایتی در فضیلت حضرت علی علیه السلام صحیح نمی باشد. و این روش افرادی همچون ابن تیمیه و امثال او از نواصب است که پرده حیا را از صورت خود برداشته اند.

و لذا مشاهده می کنیم که هر گاه حدیثی را به جهت تواتر آن و یا وجودش در صحیحین، نتوانستند تضعیف نمایند، از این طریق وارد شده و آن را از اعتبار ساقط می نمایند.

اول کسی که به این شرط تصریح کرده ابراهیم به یعقوب جوزجانی (۱) است، گرچه به این شرط در عصر او عمل می شد. او کسی است که در جرح و تعدیل از اشخاص و چهره های سرشناس به حساب می آید، و از شیوخ ترمذی، ابوداؤد و نسائی و از غالیان در نصب و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام است. حتی درباره او گفته شده که حروی المذهب است؛ یعنی پیرو مذهب حریر بن عثمان ناصبی است. (۲)

حریر کسی است که حضرت علی علیه السلام را هفتاد بار در هنگام صبح و هفتاد بار هنگام عصر، لعنت می نمود و هنگامی که از او درباره این عملش سؤال می شد؟ می گفت: او کسی است که سرهای پدران و اجداد مرا از تن جدا کرده است. (۳)

اسماعیل بن عیاش می گوید: «همراه حریر بن عثمان از مصر تا مکه بودم او همواره علی را سب و لعن می نمود». (۴)

به یحیی بن صالح گفته شد: چرا از حریر حدیث نمی نویسی؟ گفت: چگونه از کسی حدیث بنویسم که هفت سال نماز فجر را با او به جای آوردم، در حالی که از مسجد بیرون نمی آمد تا آن که هفتاد بار علی را لعن نماید. (۵)

خطیب بغدادی در ترجمه حریر و نیز ذهبی در «لسان المیزان» در ترجمه او از حافظ یزید بن هارون نقل کرده که گفت: خداوند در خواب به من فرمود: ای یزید! از

ص: ۳۰۸

۱- ۱۱۰۹. تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۵۴۹.

۲- ۱۱۱۰. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۸۲.

۳- ۱۱۱۱. همان، ج ۲، ص ۲۴؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۷۵.

۴- ۱۱۱۲. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۳۹.

۵- ۱۱۱۳. همان، ج ۲، ص ۲۴.

حریر روایت نویس؛ زیرا او سب علی می کند. (۱) و جوزجانی بر مذهب این خبیث است.

او چنان در جرح و تعدیل متعصب است که درباره او گفته شده: هیچ گاه از کنار فردی شیعه عبور نمی کرد جز آن که او را طعن زده و تعبیرات زشتی به او می گفت.

ذهبی درباره او می گوید: «از جمله اموری که منجر به توقف در قبول قول جوزجانی در جرح می شود این که او کسانی را طعن زده که بین او و آنان عداوتی است که ناشی از اختلاف در اعتقاد می باشد. فرد حاذق هر گاه مشاهده کند که چگونه جوزجانی اهل کوفه را تضعیف می کند تعجب می نماید؛ زیرا او در نصب و عداوت اهل بیت انحراف شدید داشته و اهالی کوفه مشهور به تشیع بوده اند...» (۲).

این در حالی است که محدثین بزرگ اهل سنت هرگز این شرط را نپذیرفته و به آن عمل نکرده اند، بلکه به روایات راویان شیعه در صورتی که ثقه بوده اند عمل کرده و آن ها را نقل کرده اند گرچه تأیید مذهب شیعه باشد.

از باب نمونه: بخاری و مسلم حدیث «انت منی و أنا منک» (۳) را در باب فضایل امام علی علیه السلام از عبیدالله بن موسی عبسی نقل کرده که به تصریح بخاری در کتاب «التاریخ الکبیر» او شدید التشیع است. (۴)

بررسی یک قاعده

قاعده ای نزد بسیاری از اهل حدیث مشهور است و آن این که: «بدعت گزار ثقه اگر حدیثی را که به نفع مذهب اوست روایت کند مردود بوده و اخذ به آن نمی شود».

این قاعده نزد جماعتی از اهل سنت از مسلمات به حساب آمده است بدون آن که نسبت به مقاصد جاعلین آن تباهی حاصل کنند، و بدون تأمل در این که پذیرفتن این قاعده موجب رد بسیاری از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد شد.

ص: ۳۰۹

۱- ۱۱۱۴. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۳۷.

۲- ۱۱۱۵. لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۱، خطبه کتاب.

۳- ۱۱۱۶. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۰۸، چاپ مصر، سال ۱۳۰۴.

۴- ۱۱۱۷. التاریخ الکبیر، ترجمه عبیدالله عبسی.

قبل از بررسی این قاعده جا دارد به این نکته اشاره کنیم که اول کسی که این قاعده را جعل کرده ابواسحاق ابراهیم بن یعقوب سعدی جوزجانی، یکی از شیوخ ترمذی و ابوداود و نسائی است.^(۱) او از سردستگان نواصب به حساب می آید. بلکه او را حروی المذهب دانسته اند یعنی او پیرو حریر بن عثمان در نصب و عداوت اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن ها امیر مؤمنان علیه السلام است. او کسی است که تهاجم بسیاری به حدیث شناسانی دارد که موصوف به تشیع اند، و لذا تعبیرات تنیدی نسبت به اهل کوفه داشته و راویان را از نقل روایات آن ها به جهت تشیع برحذر داشته است.

اول ابن حجر می نویسد: «و از جمله اموری که موجب توقف در قبول گفتار شخصی در جرح می شود این است که بین او و کسی که جرح می شود عداوت و دشمنی ناشی از اختلاف در اعتقاد باشد. لذا عالم متبحر هنگامی که در جرح و تضعیف ابواسحاق جوزجانی نسبت به اهل کوفه تأمل می کند تعجب می نماید؛ زیرا او انحراف شدیدی در عداوت نسبت به حضرت علی علیه السلام داشته است، و از طرفی دیگر اهل کوفه معروف به تشیع بوده اند. و لذا مشاهده می کنی او را که در تضعیف این گونه افراد و توهین به آنان با عبارات زشت و زننده مضایقه نمی کند تا به حدی که امثال اعمش، ابونعیم، عبید الله بن موسی و بزرگان و ارکان حدیث را تضعیف می نماید».^(۲) او نیز در جایی دیگر می نویسد: «سلمی از دار قطنی - بعد از توثیق جوزجانی - نقل کرده که در او انحراف از علی علیه السلام است...».^(۳)

حافظ احمد بن سعید در تعلیقه اش بر کتاب «الباحث عن علل الطعن فی الحارث» می نویسد: «جوزجانی ناصبی خبیث و دشمن است و لذا روایت او در مورد هر فرد شیعی تا چه رسد به اصحاب علی علیه السلام پذیرفته نمی شود. و او نزد ما کذاب است گرچه او را اهل حدیث طبق عادتشان توثیق کرده اند».^(۴)

ص: ۳۱۰

۱- ۱۱۱۸. لسان المیزان ج ۱ ص ۱۱.

۲- ۱۱۱۹. لسان المیزان ج ۱ ص ۱۶.

۳- ۱۱۲۰. تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۱۱۸.

۴- ۱۱۲۱. الباحث عن علل الطعن فی الحارث ص ۱۱.

این را ذکر کردیم تا معلوم شود که این قاعده مبتنی بر اساس علمی محکم نیست بلکه به توسط شخصی ناصبی ثابت شده است، با این هدف که چون به نظر او شیعه بدعت گزار است لذا احادیثی که در سند آنها افراد شیعه وجود دارد مردود می باشد.

نقد قاعده

بر این قاعده: (هر بدعت گزار ثقه هر گاه روایت کند حدیثی را که مؤید بدعت اوست مردود است) از جانب ابن حبان و حاکم ادعای اجماع شده است، گر چه ابن حجر در آن نظر کرده است. و به نظر می رسد که این قاعده از جهاتی فاسد و مردود است:

۱- این اتفاق - همان گونه که در جای خود توضیح دادیم - تنها از سوی نواصب و دشمنان اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنها پدید آمده است. و لذا مشاهده می کنیم که امامان و اهل حدیث از اهل سنت هرگز به آن التزام نداده اند، بلکه هر حدیثی را که راوی آن ثقه و ضابط باشد اخذ می کنند بدون آن که این قید را بپذیرند. و لذا مشاهده می کنیم که بخاری و مسلم چه بسیار از احادیث فضایل حضرت علی علیه السلام را که از راویان شیعه نقل شده پذیرفته و در کتاب صحیح خود نقل کرده اند. مثل حدیث «أنت مني وأنا منك»؛^(۱) «ای علی! تو از من و من از تو هستم»، با این که این حدیث از روایات عبید الله بن موسی عیسی است که بخاری درباره او در تاریخ کبیرش می گوید: «او شدید التشیع بود».

و نیز حدیث: «لا یحببک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق»؛^(۲) «تو را به جز مؤمن دوست ندارد و به جز منافق دشمن ندارد»، را مسلم از عدی بن ثابت نقل کرده با این که او شیعه و غالی و دعوت کننده به مذهب خود معرفی شده است.^(۳)

این عملکرد همه اصحاب صحاح و سنن و مصنفات حدیثی است که احادیثی را

ص: ۳۱۱

۱- ۱۱۲۲. صحیح بخاری، کتاب الصلح، و کتاب المغازی، باب عمره القضاء.

۲- ۱۱۲۳. صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الدلیل علی ان حب الانصار و علی رضی الله عنه من الایمان.

۳- ۱۱۲۴. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۲۳.

نقل می کنند که مورد احتجاجشان بوده و تصریح به صحت بسیاری از آن ها کرده اند، و این نه تنها دلالت بر بطلان ادعای اجماع بر این شرط دارد بلکه دلالت بر بطلان اصل آن دارد.

ابوالحسین غازی می گوید: از بخاری راجع به ابوغسان سؤال کردم؟ او گفت: از چه جهت او سؤال می کنی؟ گفتم درباره تشیع او. بخاری گفت: او بر مذهب اهل شهر خود کوفین است و اگر عبیدالله و ابونعیم و تمام مشایخ کوفی ما را دیده بودی از ما درباره ابوغسان سؤال نمی کردی. (۱)

لذا ابن حجر می نویسد: «قبول مطلق روایات مبتدعه مورد نظر ابوحنیفه و ابویوسف و طایفه ای از علماست از مشافعی نیز این رأی روایت شده است، مگر کسی که به توسط بدعتش کافر شود و کسی که دروغ را حلال شمارد». (۲)

۲ - همان گونه که اشاره شد مدار صحت حدیث بر ضابط بودن و عدالت و وثاقت راوی است و بیش از این در قبول خبر لازم نیست گرچه راوی هم عقیده با فردی که روایت او را نقل می کند نباشد.

۳ - در این قاعده تناقض آشکاری است؛ زیرا کسی که به مذهب خود دعوت می کند یا آدم متدین و باورعی است و یا فاسق و فاجر است، در صورت اول دین و ورعش مانع او از اقدام بر دروغ است، و در صورت دوم به جهت فسق و فجورش روایتش مردود است نه به جهت دعوت به مذهبش.

۴ - با اعمال این شرط لازم می آید که بسیاری از احادیث نبوی ابطال شود؛ زیرا کمتر راوی پیدا می شود که رأیش با رأی کسی که روایت از او نقل می کند یکسان باشد. آیا نواصب می توانند حدیث صحابی معروف ابوالطفیل عامر بن واثله را رد کنند در حالی که طبق نصّ ابن قتیبه او از غلات روافض بوده است؟ (۳) و او از ابی ذر غفاری حدیث «سفینه» را نقل کرده است.

ص: ۳۱۲

۱- ۱۱۲۵. تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۹۷۸.

۲- ۱۱۲۶. لسان المیزان ج ۱ ص ۱۰.

۳- ۱۱۲۷. المعارف، ابن قتیبه ص ۶۲۴.

برخی از علمای اهل سنت، انصاف به خرج داده و حکم به جواز رجوع به تراث شیعه نموده اند:

۱ - شیخ محمود شلتوت، رئیس دانشگاه الأزهر مصر در عصر خود، بعد از مطالعه فراوان در فقه شیعه و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام پی به اعتبار مذهب جعفری برده و فتوای معروف خود را در جواز تعبد به این مذهب صادر کرد. او می گوید: «انّ مذهب الجعفریه المعروف بمذهب الشیعه الامامیه الاثنا عشریه مذهب یجوز التعبد به شرعاً کسائر مذاهب اهل السنه، فینبغی للمسلمین ان یعرفوا ذلك وان یتخلّصوا من العصبیه بغير الحقّ لمذاهب معینه...»؛ «مذهب جعفری معروف به مذهب شیعه امامی اثنا عشری، مذهبی است که تعبد به آن شرعاً جایز است، همانند سایر مذاهب اهل سنت. لذا سزاوار است بر مسلمانان که آن را شناخته و از تعصّب ناحق نسبت به مذاهبی معین خلاصی یابند».^(۱)

بعد از او هر یک از شاگردان شیخ محمود شلتوت در زیر فتوای او تقریظ زده و مطلب او را تأیید نمودند، شاگردانی؛ امثال شیخ ازهر دکتر محمد محمد فحّام، شیخ محمد غزالی، عبدالرحمن بن نجار مدیر مساجد قاهره، استاد احمد بک و دیگران.^(۲)

شیخ محمّد ابوزهره می گوید: «شکی نیست که شیعه، فرقه ای است اسلامی، هر چه می گوید به خصوص قرآن و احادیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تمسک می کند...».^(۳)

۲ - دکتر حامد حنفی داوود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می گوید: «... فهو - ای التشیع - المذهب الاسلامی الاول الذی عنی کل العنايه بالمنقول والمعقول جميعاً واستطاع ان یسلک بین المذاهب الإسلامیه طریقاً شاملاً واسع الآفاق. ولولا- ما امتاز به الشیعه من توفیق بین المعقول والمنقول لما لمسنا فیهم هذه الروح المتجدده فی الاجتهاد وتطویر مسائلهم الفقهیه مع الزمان والمكان بما لا یتنافی مع روح الشریعه الاسلامیه

ص: ۳۱۳

۱- ۱۱۲۸. اسلامنا، رافعی، ص ۵۹؛ مجله رساله الاسلام، تاریخ ۱۳ ربیع الاول ۱۳۷۸ه.ق، قاهره.

۲- ۱۱۲۹. فی سبیل الوحده الاسلامیه، ص ۶۴-۶۶.

۳- ۱۱۳۰. تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۳۹.

الخالده»؛ «... تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته است، و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی توانست به روح تجدّد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد به حدّی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد» (۱).

۳ - استاد ابوالوفاء غنیمی تفتازانی، مدرّس فلسفه اسلامی در دانشگاه الازهر می گوید: «وقع کثیر من الباحثین سواء فی الشرق أو الغرب، قديماً وحديثاً، فی احکام کثیره خاطئه عن الشیعه، لا تستند إلى ادله أو شواهد نقلیه جدیده بالثقه، وتداول بعض الناس هذه الاحکام فیما بینهم دون ان یسألوا انفسهم عن صحتها او خطئها. وکان من بین العوامل التي ادت إلى عدم انصاف الشیعه من جانب اولئك الباحثین، الجهل الناشی عن عدم الاطلاع على المصادر الشیعیه والاكتفاء بالاطلاع على مصادر خصوصهم» (۲) «بسیاری از بحث کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرستی در مورد شیعه شده اند که با هیچ دلیل و شواهد نقلی سازگار نیست. مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صحت و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آن ها متّهم می سازند. از جمله عواملی که منجر به بی انصافی نسبت به شیعه شد جهلی است که ناشی از بی اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است، و آنان در آن اتهامات، تنها به کتاب های دشمنان شیعه استناد می کنند».

آثار رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السلام

در صورت رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السلام آثاری بر آن مترتب می شود که عبارتند از:

۱ - در مسائلی که حدیثی از اهل بیت علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده ولی از طریق اهل سنت حدیثی در آن مورد نرسیده است، وظیفه آن است که به احادیث اهل بیت رجوع کرده و این گونه موارد را از مصادیق نبود نصّ به حساب نیاورند تا خود را مجبور به رجوع به قیاس، استحسان، سدّ ذرایع و مصالح مرسله و دیگر اصول کنند.

ص: ۳۱۴

۱- ۱۱۳۱. نظرات فی الکتب الخالده، ص ۳۳.

۲- ۱۱۳۲. مع رجال الفکر فی القاهره، ص ۴۰.

۲ - در مواردی که احادیثی از طریق اهل سنت وارد شده و نیز در همان موارد روایاتی از طرق امامان شیعه رسیده که می تواند مفسّر و مبین روایات وارد از طرق اهل سنت باشد، در این صورت وظیفه آن است که بین هر دو دسته روایات - روایات اهل سنت و روایات امامان اهل بیت علیهم السلام - جمع کرده و احادیث اهل بیت حاکم قرار گیرد؛ زیرا مفسّر و شارح احادیث وارد از طرق اهل سنت است. همانند سایر مواردی که دو حدیث وارد شده یکی از آن دو مفسّر و شارح دیگر است.

۳ - و در مواردی که حدیث از طرق شیعه و اهل سنت هر دو رسیده ولی با یکدیگر معارضند به نحوی که قابل جمع نمی باشند و یکی مفسّر دیگری نیست، در این صورت وظیفه آن است که به حدیثی تمسک شود که بر دیگری ترجیح دارد، و آن احادیثی است که از طرق اهل بیت علیهم السلام رسیده است؛ زیرا این طریق را پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تعیین کرده و مردم را به پیروی از آن امر کرده است. همان گونه که از حدیث ثقلین، سفینه، آیه تطهیر و دیگر ادله استفاده می شود.

بازگشت جمیع علوم به امام علی علیه السلام

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که جمیع علوم اسلامی به امام علی علیه السلام باز می گردد و آن حضرت مؤسس آن ها به حساب می آید. ابن ابی الحدید در این باره می گوید: «در علم توحید و معارف الهی که اشرف علوم است، کلمات و خطبه های حضرت مملوّ از آن است. معتزله در این زمینه خود را به امام علی علیه السلام منتسب می دانند؛ زیرا مؤسس مکتب اعتزال - واصل بن عطا - شاگرد ابی هاشم عبدالله بن محمّد بن حنفیه است، و ابوهاشم شاگرد پدرش محمّد بن حنفیه و او شاگرد امام علی علیه السلام است.

اشاعره نیز خود را به ابوالحسن اشعری منتسب می دانند که او شاگرد ابو علی جبائی، و ابو علی یکی از مشایخ معتزله است.

انتساب امامیه و زیدیه به حضرت علی علیه السلام پرواضح است.

در علم فقه نیز حضرت، اصل و اساس آن به حساب می آید و هر فقیهی در اسلام از فقه او استفاده کرده و بر سر خوان سفره او نشسته است.

اصحاب ابوحنیفه، همچون ابویوسف و محمد بن حسن، فقه را از ابوحنیفه فراگرفته اند. و شافعی فقه را از محمد بن حسن فرا گرفته است و احمد بن حنبل از شافعی استفاده کرده است. لذا فقه همه به ابوحنیفه باز می گردد، در حالی که ابوحنیفه شاگرد امام صادق علیه السلام بوده است.

مالک بن انس شاگرد ربیع و ربیع شاگرد عکرمه و او شاگرد ابن عباس است که وی شاگرد امام علی علیه السلام بوده است. و رجوع فقه شیعه نیز به امام علی علیه السلام امری ظاهر و واضح می باشد.

از جمله علوم، علم تفسیر قرآن است که از امام علی علیه السلام گرفته شده و به وی بازگشته است. و اگر به کتاب های تفسیر رجوع کنی به صحت این مطالب پی خواهی برد؛ زیرا بیشتر آن از حضرت علی علیه السلام و عبدالله ابن عباس است و مردم می دانند که ابن عباس ملازم آن حضرت بوده و از شاگردان او به حساب می آمده است.

از ابن عباس سؤال شد: علم تو در مقابل علم پسر عمویت حضرت علی علیه السلام چه مقدار است؟ او گفت: همانند قطره ای از باران در مقابل اقیانوس.

از جمله علوم، علم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است، و می دانید که بزرگان این فن در تمام کشورهای اسلامی نسبتشان به امام علی علیه السلام باز می گردد و این مطلبی است که شبلی و جنید و سری و ابویزید بسطامی و ابو محفوظ معروف کرخی و دیگران به آن تصریح کرده اند. ...

و از جمله علوم، علم نحو و عربیت است، و همه می دانند که مبتکر آن حضرت علی علیه السلام است. او کسی بود که جوامع و اصول این علم را به ابوالأسود دثلی املا نمود. از آن جمله این که تمام کلام بر سه قسم است: اسم و فعل و حرف. و از آن جمله تقسیم کلمه به معرفه و نکره. و تقسیم وجوه اعراب به رفع و نصب و جرّ و جزم است. و این از معجزات است؛ زیرا قدرت بشر از چنین کاری عاجز می باشد و نمی تواند چنین استنباطی داشته باشد...»^(۱).

ص: ۳۱۶

از روایات و تاریخ استفاده می شود که صحابه بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در فهم مسائل مختلف به امام علی علیه السلام رجوع می کردند. اینک به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

(۱) ابن عساکر نقل می کند دو نفر نزد عمر بن خطاب آمده و از او درباره طلاق کنیز سؤال کردند. عمر از جا برخاست و همراه آن دو نفر به نزد حضرت علی علیه السلام آمد و به او عرض کرد: ای اصلع! رأی تو درباره طلاق کنیز چیست؟... (۱)

(۲) انس بن مالک می گوید: بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شخصی یهودی وارد مدینه شد و سراغ خلیفه مسلمانان را گرفت. مردم او را به ابو بکر ارجاع دادند. مرد یهودی به نزد ابوبکر آمد و به او گفت: من از تو درباره اموری سؤال می کنم که به جز نبی یا وصی او، آن ها را نمی داند.

ابوبکر گفت: از هر چه می خواهی سؤال کن.

یهودی گفت: خبر بده مرا از آنچه برای خدا نیست و از آنچه نزد خدا نیست و از آنچه خدا آن را نمی داند.

ابوبکر گفت: این سؤال های کفار است، ای یهودی! و لذا او و مسلمانان قصد تعرض به او را کردند.

ابن عباس گفت: شما با او به انصاف رفتار نکردید.

ابوبکر گفت: آیا نشنیدی که چه گفت؟

ابن عباس فرمود: اگر می توانید جواب او را بدهید و گرنه او را به نزد علی علیه السلام ببرید تا جواب او را بدهد؛ زیرا از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که خطاب به علی علیه السلام می فرمود: بار خدایا! قلبش را هدایت کن و زبانش را ثابت بدار.

ابن عباس می گوید: ابوبکر و حاضران به نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمده و از او اذن گرفتند.

ابوبکر گفت: ای ابوالحسن! این یهودی از من مسائل کفار را سؤال می کند.

حضرت فرمود: چه می گویی، ای یهودی؟

ص: ۳۱۷

یهودی گفت: من از اموری سؤال می‌کنم که جز پیامبر یا وصی پیامبر آن‌ها را نمی‌داند. با درخواست حضرت، یهودی سؤال‌های خود را تکرار کرد.

حضرت فرمود: اما آنچه را که خداوند نمی‌داند، آن گفتار شما جماعت یهود است که عزیر فرزند خداست، و خدا نمی‌داند که برایش فرزند می‌آید. و اما این که می‌گویی خبر بده مرا از آنچه نزد خدا نیست، آن مظلومه بندگان است. و اما گفتار تو که خبر بده مرا از آنچه برای خدا نیست، آن شریک است که خدا ندارد.

یهودی گفت: شهادت می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و این که محمد رسول اوست و تو وصی رسول خدایی.

ابوبکر و مسلمانان خطاب به علی علیه السلام عرض کردند: ای کسی که برطرف کننده گرفتاری هستی. (۱)

۳) عاصی در «زین الفتی» نقل کرده که اسقف نجران در اوائل خلافت عمر بن خطاب وارد بر او شد و گفت: ای عمر! شما در کتابتان می‌خوانید: «و بهشتی که عرض آن به اندازه عرض آسمان و زمین است». پس دوزخ کجاست؟

عمر ساکت شد و به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: جواب او را بده. حضرت فرمود: من جواب تو را می‌دهم ای اسقف! به من خبر بده اگر شب آمد روز کجا می‌رود؟ و اگر روز آمد شب کجا می‌رود؟

اسقف عرض کرد: من ندیدم کسی را که جواب این مسأله را بدهد. این جوان چه کسی است؟

عمر گفت: این جوان علی بن ابی طالب داماد رسول خدا و پسر عموی او و پدر حسن و حسین است.

اسقف گفت: خبر بده مرا ای عمر از قطعه‌ای از زمین که یک بار خورشید در آن پرتو افکنده و قبل و بعد از آن بر آن پرتو نیفکنده است؟

عمر گفت: از این جوان سؤال کن. او از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد. حضرت

ص: ۳۱۸

فرمود: من جوابت را می دهم. آن رود (نیل) است. هنگامی که برای بنی اسرائیل شکافته شد و خورشید یک بار بر آن تابید، دیگر قبل و بعد از آن بر آن قطعه از زمین نتابید.

اسقف گفت: خبر بده مرا از چیزی در دستان مردم که شبیه به میوه های بهشت است؟ عمر گفت: از این جوان سؤال کن.

حضرت فرمود: من تو را پاسخ می دهم، آن قرآن است که تمام مردم دنیا بر آن روی آورده و از آن حاجات خود را برطرف می سازند بدون آن که چیزی از آن کاسته شود. همچنین است میوه های بهشت.

اسقف گفت: راست گفتی. خبر بده مرا آیا برای آسمان قفل است؟

حضرت فرمود: قفل آسمان ها شرک به خداست.

اسقف عرض کرد: کلید آن قفل چیست؟

حضرت فرمود: گواهی به توحید (لا اله الا الله) که چیزی از حجاب بر آن نیست به جز عرش.

اسقف عرض کرد: راست گفتی. خبر بده مرا از اولین خونی که بر روی زمین ریخت؟

حضرت فرمود: ما همانند شما نمی گوئیم که خون خشّاف است، ولی اولین خونی که بر زمین ریخت بچه دان حوّا بود، هنگامی که هابیل فرزند آدم را بزد.

اسقف گفت: راست گفتی، ولی یک سؤال باقی مانده است، خبر بده مرا که خدا کجاست؟

عمر غضبناک شد.

حضرت فرمود: من تو را پاسخ می دهم، از هرچه می خواهی سؤال کن.

ما نزد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بودیم که ملکی آمد و بر حضرت سلام کرد. رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود: از کجا فرستاده شدی؟ عرض کرد: از آسمان هفتم، از جانب پروردگارم. سپس ملکی دیگر آمد و حضرت همان سؤال را از او پرسید. ملک گفت: از آسمان هفتم، از طرف پروردگارم آمده ام. فرشته سومی از جانب مشرق و فرشته چهارمی از جانب مغرب آمد و حضرت از آن دو سؤال کرد، آن ها هم همان جواب را

دادند. پس خدای عزّ و جلّ هم اینجاست و هم آنجا، در آسمان خداست و در زمین نیز خداست. (۱)

۴) زن حامله ای را به نزد عمر بن خطاب آوردند که اعتراف به زنا کرده بود. عمر دستور داد تا او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام او را دید و فرمود: این زن را چه شده؟ گفتند: عمر دستور داده تا او را سنگسار کنند. حضرت آن زن را برگرداند و فرمود: توسطه به این زن داری، نه آنچه در شکم اوست... عمر آن زن را رها کرد و گفت: زنان عاجزند که مثل علی بن ابی طالب را بزایند، اگر علی نبود عمر هلاک شده بود. (۲)

۵) به عمر خبر رسید که زنی از قریش در عده با مردی از ثقیف ازدواج کرده است. عمر کسی را به نزد آن دو فرستاد و آن دو را از همدیگر جدا کرده و عقاب نمود و به مرد گفت: تا ابد نباید با او ازدواج کنی، و مهر آن زن را از بیت المال پرداخت. این قضیه بین مردم پخش شد و خبر به علی علیه السلام رسید. حضرت علیه السلام از این که مهر را از بیت المال قرار داده بود اعتراض کرده و فرمود: این دو جاهل بودند و بر خلیفه است که آن دو را به سنت بازگرداند. به حضرت عرض شد: نظر شما درباره این زن چیست؟ حضرت فرمود: به جهت استحلال فرج او مهر بر زن است و آن دو از هم جدا می شوند و تازیانه ای بر آن دو نیست. و زن عده خود را از شوهر اولش کامل می کند و عده ای از شوهر دوم می گیرد و سپس مرد به خواستگاری او می رود. این خبر به عمر رسید و او قول حضرت علی علیه السلام را قبول کرد. (۳)

۶) عبدالرحمن سلمی می گوید: زنی را نزد عمر آوردند که عطش بر او فشار آورده و او را به سوی چوپانی کشانده بود. از او تقاضای آب کرد. چوپان از او می خواهد تا در مقابل آب او را تمکین کند، آن زن این کار را انجام می دهد. عمر در حکم آن زن با

ص: ۳۲۰

۱- ۱۱۳۶. زین الفتی عاصی، به نقل از الغدیر، علامه امینی رحمه الله، ج ۶، ص ۳۴۱.

۲- ۱۱۳۷. الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۴۳، ذخائر العقبی، ص ۸۰، اربعین فخر رازی، ص ۴۶۶.

۳- ۱۱۳۸. احکام القرآن، ج ۱، ص ۴۲۵.

مردم مشورت می کنند. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «این زن مضطره بوده و لذا نظر من این است که باید او را رها کرد.» عمر او را رها می کند. (۱)

(۷) مردی سیاه چهره که با خود زنی سیاه چهره همراه بود را به نزد عمر بن خطاب آوردند. آن مرد گفت: من سیاه و این زن سیاه است ولی فرزندی قرمز گونه برای من به دنیا آورده است؟ زن خطاب به عمر گفت: به خدا سوگند که من به او خیانت نکرده ام و این فرزند اوست. عمر نمی دانست که چه بگوید. از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال شد؟ حضرت فرمود: اگر از چیزی سؤال کنم مرا تصدیق می کنی؟ عرض کرد: آری به خدا سوگند. حضرت فرمود: آیا در هنگام حیض زنت، با او مواجهه کردی؟ آن مرد گفت: شاید. حضرت فرمود: اللّٰه اکبر، همانا نطفه چون با خون مخلوط گردد خداوند از آن فرزند قرمز آفریند. پس فرزندت را انکار نکن؛ زیرا تو بر نفست جنایت کردی. (۲)

(۸) زنی را به نزد عمر بن خطاب آوردند که از جوانی از انصار شکایت داشت. وقصه او این بود که چون او را دوست می داشت و کام او را بر نمی آورد لذا حلیه کرده و سفیدی تخم مرغ را بر لباس و پای خود ریخته بود تا بر ضد آن جوان حيله کند. آن زن فریاد کنان به نزد عمر آمد و گفت: این مرد به من غالب شده و مرا در بین اهل بیتم مفتضح کرده است و این اثر کارهای اوست. عمر از زنان خواست تا او را بررسی کنند. زن ها گفتند: در بدن و لباس او اثر منی است. عمر خواست تا آن جوان را عقوبت کند که آن مرد شروع به استغاثه کرد و قسم یاد کرد که من کار بدی نکرده و قصد سویی به او نداشته ام، آن زن قصد مرا کرد ولی من خودم را حفظ نمودم.

عمر خطاب به امام علی علیه السلام کرده، عرض نمود: نظر شما درباره این دو نفر چیست؟

حضرت نگاه به لباس آن زن کرد و دستور داد آب جوش آورده و بر لباس او ریختند. سفیدی منجمد شد. حضرت آن سفیدی را برداشت و مزه آن را چشید

ص: ۳۲۱

۱- ۱۱۳۹. سنن بیهقی، ج ۸، ص ۲۳۶، الرياض النضره، ج ۳، ص ۱۴۴.

۲- ۱۱۴۰. الطریق الحکمیة ابن قیّم جوزیه، ص ۴۷.

و معلوم شد که طعم تخم مرغ می دهد. بر زن اصرار کردند و او اعتراف بر توطئه خود نمود. (۱)

۹) ابن اذینه عبدی می گوید: من نزد عمر آمدم و از او سؤال کردم که از کجا باید احرام عمره ببندم؟ او گفت: به نزد علی برو، از او سؤال کن. من به نزد علی علیه السلام آمده و از او در این باره سؤال کردم؟

حضرت فرمود: از همان جا که شروع کردی؛ یعنی از میقات سرزمین خود. او می گوید: به نزد عمر آمدم و جریان را به او گفتم. عمر گفت: جواب همان چیزی است که فرزند ابی طالب گفته است. (۲)

۱۰) در ایام خلافت عمر سخن از کثرت زیور آلات کعبه شد و به او گفته شد که اگر آن ها را برداشته و به توسط آن ها لشکریان مسلمین را تجهیز کنی اجر بیشتری دارد؛ زیرا کعبه چه احتیاجی به زیور آلات دارد؟

عمر خواست چنین کند که مسأله را از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد؟

حضرت فرمود: «این قرآن محمدصلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است. و اموال بر چهار قسم است: اموال مسلمانان که در فرائض بین ورثه تقسیم نموده است. و فقی که بر مستحقین آن تقسیم شده است. و خمس را که در آنجا که باید قرار دهد قرار داده است. و صدقات را که آنجا که باید بگذارد گذاشته است. و در آن روز زیور آلات کعبه بوده و خداوند آن ها را بر حال خود گذاشته است. و آن ها را از روی فراموشی رها نکرده و از آن مکانی را مخفی نکرده است. و تو نیز همان گونه که خدا و رسولش کرده، انجام بده».

عمر گفت: اگر تو نبودی ما مفتضح می شدیم. و لذا زیور آلات را به حال خود گذاشت. (۳)

ص: ۳۲۲

۱- ۱۱۴۱. همان.

۲- ۱۱۴۲. المحلی ابن حزم، ج ۷، ص ۷۶، الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۴۲.

۳- ۱۱۴۳. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۷۸، ح ۱۵۱۷، کتاب الحج، باب کسوه الکعبه.

گرچه ابوبکر و عمر در ابتدای امر مردم را در مسائل دینی و احکام الهی به امام علی علیه السلام ارجاع می‌داند، ولی بعد از مدتی پی بردند که این مسائل برای آنان مشکل ساز شده است؛ زیرا مردم می‌گفتند: اگر شما خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستید پس چرا از علم او آگاهی ندارید؟

توضیح مطلب این است که آنان به این نتیجه رسیده بودند که خلیفه باید دارای دو قدرت باشد:

(۱) قدرت سیاسی

خلیفه باید قدرت اداره شؤون امت در زمان جنگ و صلح را داشته باشد و بتواند از مرزهای کشور اسلامی پاسداری نماید و در اصلاح امور جامعه خیرویت داشته باشد.

(۲) قدرت علمی

آنان به این نتیجه رسیده بودند که اگر قدرت فتوا دادن نداشته و از عهده سؤال‌های مردم بر نیایند از نفوذ و سلطه آن‌ها کاسته خواهد شد؛ زیرا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین عادت کرده بودند که مسائل شرعی را از آن حضرت پرسند و در مسائل جدید به او رجوع نمایند، و بعد از او توقع داشتند کسی که جانشین او می‌شود علاوه بر اداره امور جامعه بتواند از عهده سؤال‌های آنان برآید. ولی هنگامی که مشاهده کردند خلیفه مسلمین در مسائل شرعی به امام علی علیه السلام ارجاع ندهد، در خلافت و رهبری آنان شک می‌نمودند.

آنان از این معضله به خوبی آگاه بودند لذا درصدد پیدا کردن راه حلی برای آن برآمدند که در این راه دو کار اساسی انجام دادند: یکی این که مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام را سد کرده و کسی را به آنان ارجاع ندادند تا برایشان نقصی نباشد و در ضمن، مردم از فضایل و کمالات و علوم اهل بیت علیهم السلام آگاهی پیدا نکنند.

دیگر این که خود را مجتهد مطلق دانسته و در احکام، نه تنها خود را صاحب نظر دانستند بلکه به خود اجازه دادند تا اجتهاد در مقابل نصّ نمایند.

شاهد این مدعا این که ابن عساکر نقل می‌کند که دو نفر نزد عمر بن خطاب آمده، از

او درباره طلاق کنیز سؤال کردند. او از جا برخاست و با آن دو نفر به نزد حضرت علی علیه السلام آمد و به او عرض کرد: ای اصمغ! رأی تو در طلاق کنیز چیست؟ حضرت سر خود را بلند کرد و با اشاره به او فهماند که دو تا است. عمر به آن دو نفر جواب داد: دو طلاق است. یکی از آن دو نفر گفت: سبحان الله! ما نزد تو آمده ایم و تو امیرالمؤمنین هستی، ولی سؤال ما را جواب ندادی تا این که به نزد این مرد رفتی و از او سؤال نمودی و از او راضی شدی که با اشاره به تو مطلب را بیان کند...» (۱)

در زمان خلافت عمر بن خطاب قومی از دانشمندان یهود به نزد او آمده و گفتند: ای عمر! تو سرپرست امر امت بعد از محمد صلی الله علیه و آله وسلم و مصاحب او می باشی و ما قصد داریم که از تو درباره خصلت هایی سؤال کنیم، اگر ما را از آن ها خبر دهی علم پیدا می کنیم که اسلام حق است و محمد پیامبر می باشد و اگر ما را از آن ها خبر ندهی می دانیم که اسلام باطل است و محمد پیامبر نیست.

عمر گفت: از آنچه می خواهید پرسید.

آنان گفتند: خبر بده ما را از قفل های آسمان ها که چیست؟ و خبر بده ما را از کلیدهای آسمان ها که چیست؟ و خبر بده ما را از...

عمر سر خود را به زیر افکند و گفت: بر عمر عیب نیست چیزی را که از او سؤال شده و نمی داند، بگویند نمی دانم و این که از چیزهایی که نمی داند سؤال شود.

دانشمندان یهود از جا بلند شده و گفتند: گواهی می دهیم که محمد پیامبر نبوده و اسلام باطل است.

سلمان فارسی از جا بلند شد و به یهودیان فرمود: کمی توقف کنید. آن گاه به طرف علی بن ابی طالب علیه السلام رفته و بر او وارد شد و عرض کرد: ای ابالحسن! اسلام را دریاب.

حضرت فرمود: چه شده است؟ سلمان قصه را گفت. حضرت برده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بر تن نمود و نزد آنان آمد. عمر که نگاهش به حضرت افتاد از جا بلند شد و او را بغل گرفت و عرض کرد: ای ابالحسن! تو برای هر معضل و شدتی خوانده می شوی.

ص: ۳۲۴

حضرت علی علیه السلام خطاب به علمای یهود کرده و فرمود: از آنچه می خواهید سؤال کنید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مرا هزار باب از علم تعلیم کرده که از هر بابی، هزار باب منشعب می شود. علمای یهود از حضرت سؤال های خود را پرسیدند. حضرت علی علیه السلام فرمود: من یک شرط برای شما می گذارم و آن این که اگر آن طور که در تورات شما آمده، شما را خبر دادم، به دین ما ایمان آورید، من شما را پاسخ می دهم. آنان قبول کردند.

حضرت فرمود: از یک یک خصلت ها سؤال نمایید... .

در این حدیث آمده که حضرت به تمام سؤال های آنان پاسخ گفت و در آخر آنان شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم دادند و گفتند: ما گواهی می دهیم که تو داناترین فرد این امت هستی. (۱)

اهل بیت علیهم السلام و تدوین حدیث

اشاره

رویه نگاشتن حدیث پس از پیامبر در میان ائمه اهل بیت ایشان علیهم السلام رواج داشت و امامان به تبع از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به این امر تأکید داشته و دوستان اهل بیت نیز به کتابت حدیث همت می گماشتند.

دکتر شوقی ضیف می نویسد: «توجه شیعه به نوشتن فقه بسیار قوی بوده است، و علت آن، اعتقادی بوده که آنان به امامان خود داشتند، آن ها امامان را هادی و مهدی دانسته و معتقد بودند باید به تمام فتاوی آن ها ملتزم بود. لذا به فتاوا و قضاوت های علی علیه السلام توجه کردند. بنابر این اولین تألیف از میان شیعه و به دست سلیم بن قیس هلالی، معاصر حجاج بوده است.» (۲)

۱ - دوران امام علی علیه السلام

سید شرف الدین می نویسد: «امام علی علیه السلام و شیعیان او از همان ابتدا به مسئله تدوین حدیث توجه کردند. اولین چیزی که علی علیه السلام در ابتدا بدان توجه کرد، کتابت

ص: ۳۲۵

۱- ۱۱۴۵. عرائس المجالس، ص ۴۱۳، ۴۱۹؛ قصص الانبیاء قطب الدین راوندی، ص ۲۵۵، فصل ۸.

۲- ۱۱۴۶. تاریخ الأدب العربی، ص ۴۵۳؛ تمهید تاریخ الفلسفه الاسلامیه، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

کامل قرآن بود که بعد از وفات پیامبر آن را بر حسب نزولش تدوین کرد و عام و خاص، و مطلق و مقید، و محکم و متشابه آن را ذکر نمود. و بعد از آن به تألیف کتابی برای فاطمه علیها السلام پرداخت که نزد اولاد آن ها به صحیفه فاطمه - علیها السلام - شهرت داشته است. پس از آن کتابی در دیات نوشت که صحیفه نامیده شد، و ابن سعد آن را در آخر کتاب «معروف الجامع» با ذکر سند از علی علیه السلام نقل کرده است...، از جمله مؤلفین شیعه، ابورافع است که کتاب سنن و احکام و قضایا را تألیف کرد» (۱).

سید حسن صدر می نویسد: «اولین کسی که از شیعه علی علیه السلام به تدوین کتاب پرداخت ابورافع مولی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است» (۲).

ابورافع کتاب «السنن و الاحکام و القضايا» را نگاشت، و پسرش نیز که از دوستان ابورافع علی بن ابی طالب بود، کتابی درباره وضو و نماز و سایر ابواب فقه تألیف کرد.

ابوحنیفه امام صادق علیه السلام را با صفت «انه کُتبی» معرفی می کرد. وقتی این سخن به امام صادق علیه السلام رسید، حضرت خندید و فرمود: «... اما اینکه می گوید من صحفی هستم، راست می گوید، من صحف پدرانم را خوانده ام» (۳).

همچنین ائمه علیهم السلام روایات بسیاری از کتاب علی علیه السلام نقل می کرده اند که نزد آن ها به یادگار مانده بود (۴).

سلمان فارسی یکی دیگر از کاتبان حدیث است. او کتاب «جاثلیق» را نگاشت که گفت و گوی امام علی علیه السلام با اسقف بزرگ روم است (۵).

اصبغ بن نباته نیز کتابی در باب قضاوت های امیرالمؤمنین نگاشته است (۶).

سلیم بن قیس هلالی نیز یکی دیگر از کاتبان حدیث در این طبقه به شمار می آید (۷). زید بن وهب جهنی کوفی نیز خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام را تحریر کرده که حاوی خطبه های حضرت در منبرها و اعیاد است (۸).

ص: ۳۲۶

۱- ۱۱۴۷. المراجعات، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.

۲- ۱۱۴۸. تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۲۸۰.

۳- ۱۱۴۹. روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۶۹.

۴- ۱۱۵۰. کافی، ج ۷، ص ۷۷ و ۹۸؛ رجال نجاشی، ص ۲۵۵.

۵- ۱۱۵۱. تأسیس الشیعه، ص ۲۸۰.

۶- ۱۱۵۲. معالم العلماء، ص ۱.

۷- ۱۱۵۳. رجال نجاشی، ص ۸.

۸- ۱۱۵۴. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۰۱.

یکی دیگر از کاتبان حدیث، حارث بن عبدالله اعور همدانی است، وی همتی بالا در گردآوری خطبه‌ها و حدیث امام علی علیه السلام داشته است. (۱)

حجر بن عدی کندی نیز از نویسندگان حدیث است که از روی مکتوبات خویش حدیث نقل می‌کرد. (۲)

به جز این افراد می‌توان از بلال، عطیه عوفی، ابوالاسود دوئلی، محمد بن قیس بجلي، ربیع بن سَمیع، مصعب بن یزید انصاری، عبیدالله بن حرّ جعفی و بریر بن خفیر همدانی نام برد که صاحب کتاب و صحیفه در حدیث بوده‌اند. (۳)

امام علی علیه السلام در عین عمل به تدوین و کتابت حدیث سعی بلیغ در تشویق شاگردان از اصحاب و تابعین به کتابت حدیث داشته است.

در حدیثی حضرت می‌فرماید: «با یکدیگر مذاکره حدیث کنید و برای آن به زیارت یک دیگر بروید، زیرا در غیر این صورت حدیث ضایع می‌شود». (۴)

۲ - دوران امام حسن و امام حسین علیهما السلام

پس از شهادت حضرت علی علیه السلام در سال ۴۰ هجری، تا سال ۶۱ هجری؛ یعنی سال شهادت امام حسین علیه السلام، دوره‌ای تاریک بر جامعه اسلامی، علوم اسلامی و حدیث حاکم بود. در این دوره به جهت حاکمیت معاویه و دسیسه‌های او، مجال برای کتابت حدیث وجود نداشت، گرچه هر دو امام بر کتابت تأکید ورزیدند.

امام حسن علیه السلام فرزندان خود و فرزندان برادرش را جمع کرد و فرمود: «ای فرزندانم و فرزندان برادرم! شما کودکان قومید، امید است که بزرگان دیگر شوید، پس علم را فرا گیرید، هر کس از شما که استطاعت روایت کردن ندارد باید حدیث را مکتوب داشته و آن را در خانه خود محفوظ دارد». (۵)

همچنین امام حسین علیه السلام در خطبه‌ای که در منا در جمع بنی هاشم و اهل بیت پیامبر

ص: ۳۲۷

۱- ۱۱۵۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۵۳.

۲- ۱۱۵۶. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۲۰.

۳- ۱۱۵۷. ر.ک: معجم المفهرس لالفاظ احادیث بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۴.

۴- ۱۱۵۸. سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۲۲، ح ۶۳۲؛ معرفه علوم الحدیث، حاکم نیشابوری، ص ۶۰.

۵- ۱۱۵۹. کنز العمال، ج ۵، ص ۲۲۹.

ایراد نمود، فرمود: «... گفتار مرا گوش فرا داده و آن را مکتوب دارید، آنگاه به شهرها و قبیله های خود باز گردید...» (۱).

۳ - دوران امام سجاده علیه السلام

پس از دوران تاریک ۲۰ ساله گذشته، دوران امام سجاده علیه السلام طلیعه درخشش فرهنگ تشیع است و حدیث، رونقی دیگر می یابد. در این دوره آثار مکتوب بر جای مانده از امام سجاده علیه السلام کم نیست. حدیثی از آن حضرت نقل شده که هنگام وفات، صندوقی را نزد امام باقر علیه السلام به ودیعت نهاد که در آن کتب بسیار بود. (۲)

در شمارش نوشته های امام سجاده علیه السلام، نخست باید از صحیفه سجاده نام برد. مناسک حج نیز یکی دیگر از کتب آن حضرت است. فرزندان امام این کتاب را نقل کرده اند و در بغداد نیز به طبع رسیده است. (۳)

رساله حقوق نیز یکی دیگر از آثار گران قدر امام سجاده علیه السلام است که جامع آداب سلوک فردی و اجتماعی است و محور شرح و بسط بسیار قرار گرفته است. (۴)

«الجامع الفقه» عنوان دیگر از این آثار است که ابو حمزه ثمالی آن را نقل کرده است. (۵)

همچنین «صحیفه الزهد» را ابو حمزه ثمالی نقل کرده است. (۶) داوود بن عیسی نیز کتاب حدیثی را از امام سجاده علیه السلام گرد آورده است. (۷) کتاب علی بن الحسین علیه السلام هم عنوان دیگری است که در ضمن مصادر از آن یاد شده است. (۸)

به جز این چند اثر روایات بسیاری در ثبت و کتابت حدیث تلاش کرده اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - ثابت بن دینار (ابو حمزه ثمالی)؛

وی از شخصیت های برجسته شیعی و از یاران امام سجاده علیه السلام است، برای او آثاری با نام: کتاب التفسیر، کتاب النوادر و کتاب الزهد نقل کرده اند. (۹)

ص: ۳۲۸

۱- ۱۱۶۰. کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۶۸.

۲- ۱۱۶۱. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۱۲.

۳- ۱۱۶۲. تدوین السنه الشریعه، ص ۱۵۱.

۴- ۱۱۶۳. تحف العقول، ص ۲۵۵.

۵- ۱۱۶۴. رجال نجاشی، ص ۱۱۶.

۶- ۱۱۶۵. کافی، ج ۸، ص ۱۷.

۷- ۱۱۶۶. رجال نجاشی، ص ۱۵۷.

۸- ۱۱۶۷. حیاه الامام زین العابدین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱۹.

۹-۱۱۶۸. الفهرست، ص ۴۱ و ۴۲؛ رجال نجاشی، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲ - سعید بن جبیر؛

وی کتاب تفسیری دارد که علی القاعده گرایش روایی و حدیثی داشته است. (۱)

۳ - سعد بن طریف حنظلی؛

وی کتاب و رساله ای در حدیث دارد. (۲)

۴ - زید بن علی بن الحسین علیه السلام؛

او که شخصیتی حماسی و فرهنگی در عصر امام سجاده علیه السلام است، کتابی در تفسیر قرآن به نام «غریب القرآن» و نیز «قراءه علی» و «المجموع» در حدیث و فقه دارد. (۳)

۵ - داود بن یحیی بن بشیر؛

کتاب «حدیث علی بن الحسین علیه السلام» در مصادر به وی نسبت داده شده است. (۴)

۶ - مالک بن عطیه احمسی؛

او نیز کتابی دارد که در فهارس از آن یاد شده است. (۵)

۷ - علیّه؛

او که دختر امام سجاده علیه السلام است کتابی در حدیث گرد آورده که زراره بن اعین آن را نقل کرده است. (۶)

البته راویان از امام سجاده علیه السلام بسیارند که در رجال شیخ طوسی اصحاب آن حضرت ۱۷۶ نفر گزارش شده است. (۷)

۴ - دوران امام باقر علیه السلام

این دوران، دوران پایان ظلمت و تیرگی حکومت بنی امیه است. در مصادر حدیثی، کتب و آثار فراوانی به امام باقر علیه السلام منسوب است؛ از قبیل: تفسیر القرآن، نسخه الاحادیث، صحیفه الاحادیث، رسالته الی سعد الاسکاف، و کتابی که زراره روایت کرده و کتابی دیگر که عبدالمؤمن بن القاسم آن را نقل کرده است. (۸)

ص: ۳۲۹

۱- ۱۱۶۹. الفهرست، ابن ندیم، ص ۳۶.

۲- ۱۱۷۰. فهرست طوسی، ص ۷۶؛ رجال نجاشی، ص ۱۷۸.

۳- ۱۱۷۱. السنه قبل التدوین، ص ۳۷۱؛ الامام زید، ص ۲۳۲.

- ۴- ۱۱۷۲. رجال نجاشی، ص ۱۵۷.
- ۵- ۱۱۷۳. همان، ص ۴۲۲.
- ۶- ۱۱۷۴. سیر حدیث در اسلام، ص ۸۵.
- ۷- ۱۱۷۵. رجال طوسی، ص ۸۱-۱۰۲.
- ۸- ۱۱۷۶. تدوین السنه الشریفه، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

محمّد عجّاج خطیب می گوید: «نزد محمد باقر فرزند امام علی بن الحسین کتاب های بسیاری بود که برخی از آن ها را فرزندش جعفر صادق شنیده و برخی را نیز قرائت کرده است».^(۱)

شاگردان حضرت که دارای کتاب و نوشته هایی در حدیث بودند، بسیارند که می توان از سلام بن ابی عمره خراسانی، مسعده بن صدقه، مسمع بن عبدالملک، نصر بن مزاحم منقری، عمرو بن ابی المقدام، ظریف بن ناصح، محمد بن حسن بن ابی ساره، معاذ بن مسلم هراء انصاری، وهب بن عبدربه، کرد بن مسمع، سلیمان بن داوود منقری، هیشم بن مسروق، عمرو بن خالد، حجّاج بن دینار، جابر بن یزید و اسحاق قمی نام برد.^(۲)

شاگردان و راویان از امام باقر علیه السلام طبق گزارش شیخ طوسی «۴۶۵» نفرند.^(۳)

۵ - دوران امام صادق علیه السلام

دانشگاه امام صادق علیه السلام بر کسی پوشیده نیست. محققان شیعی و اهل سنت، آن حضرت را پیشوا و پیشگام در بسیاری از علوم و مذاهب اسلامی می دانند.

شیخ مفید می گوید: «اصحاب حدیث، راویان ثقه از امام صادق علیه السلام را با اختلافشان در آرا و گفتارها جمع کرده اند که مجموع آن ها به ۴۰۰۰ نفر بالغ می شود».^(۴)

کتبی که از احادیث آن حضرت مکتوب شده ۴۰۰ کتاب است.

شهید اول می نویسد: «اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام کسی بود که از جواب های مسائش ۴۰۰ کتاب از چهارصد نفر تصنیف شد...».^(۵)

امام صادق علیه السلام در تشویق به آموختن و نوشتن، سخن بسیار دارد. و در جایی به اصحاب خود خطاب کرده و می فرماید: «کتاب های خود را حفظ کنید؛ زیرا شما در آینده به آن ها محتاج خواهید شد».^(۶)

ص: ۳۳۰

۱- ۱۱۷۷. السنه قبل التدوین، ص ۳۵۴.

۲- ۱۱۷۸. سیر حدیث در اسلام، ص ۹۱-۱۰۴.

۳- ۱۱۷۹. شیخ طوسی ص ۱۰۲ - ۱۴۲.

۴- ۱۱۸۰. الارشاد، ص ۲۷۱.

۵- ۱۱۸۱. ذکری الشیعه، ص ۶.

۶- ۱۱۸۲. کافی، ج ۱، ص ۴۲، ح ۸.

ابوبصیر می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. حضرت فرمود: «گروهی از اهل بصره بر من وارد شدند و از من در مورد احادیثی سؤال نموده و آن ها را نوشتند. چه چیز مانع نوشتن شما شده است؟ آگاه باشید! هرگز نمی توانید حدیث را حفظ کنید مگر آن را بنویسید».(۱)

رساله ها و کتب بسیاری از حضرت نقل شده یا به ایشان منسوب است:

- «الإلهلیجه فی التوحید» که آن را حضرت در ردّ منکران ربوبیت حضرت حق نگاشتند.(۲)

- کتاب «التوحید» که حضرت آن را املاء کرد، مفضل بن عمر آن را تحریر نمود.(۳)

- «رساله الامام الی اصحابه» که راهنمایی برای سلوک یارانشان می باشد.(۴)

- «رساله فی الغنائم» که پاسخ های حضرت پیرامون خمس و غنائم است.(۵)

- «رساله فی وجوه معایش العباد» که پیرامون انواع حرفه ها، تجارت، صنعت و... است.(۶)

- «الجعفریات» که مجموعه روایاتی به ترتیب ابواب فقه است که امام کاظم علیه السلام آن را نقل کرده است.(۷)

- رسائلی که جابر بن حیان از حضرت روایت کرده و تا ۵۰۰ عدد شمارش شده است.(۸)

- «نثر الدر» صحیفه ای است در کلمات قصار حضرت، که گویا به صورت مجموعه ای واحد بوده و ابن شعبه حرانی آن را در «تحف العقول» آورده است.(۹)

- «کتاب الحجّ» که ابان بن عبدالملک آن را نقل کرده است.(۱۰)

به جز این ها نوشته های دیگری نیز به آن حضرت منسوب است.(۱۱)

ص: ۳۳۱

۱- ۱۱۸۳. همان، ج ۱، ص ۴، ح ۹.

۲- ۱۱۸۴. الذریعه، ج ۲، ص ۴۸۴.

۳- ۱۱۸۵. بحارالانوار، ج ۳، ص ۵۷.

۴- ۱۱۸۶. کافی، ج ۸، ص ۲-۱۴.

۵- ۱۱۸۷. تحف العقول، ص ۳۳۹.

۶- ۱۱۸۸. تحف العقول، ص ۳۳۱.

۷- ۱۱۸۹. الذریعه، ج ۲، ص ۱۰۹.

- ٨- ١١٩٠. دائره المعارف القرآن العشرين، ج ٣، ص ١٠٩.
- ٩- ١١٩١. تحف العقول، ص ٣١٥-٣٢٤.
- ١٠- ١١٩٢. رجال نجاشي، ص ١٤.
- ١١- ١١٩٣. تدوين السنه الشريفه، ص ١٦٧.

کتاب هایی که توسط شاگردان حضرت تألیف شده بسیار است. برخی نام ۳۷۳ نفر از آنان را با ذکر تألیف و نوشته آنان را یاد کرده اند، که از میان آن ها ۲۷ نفر کسانی اند که بیش از یک تألیف دارند. (۱)

ابن عدی می گوید: «برای جعفر صادق احادیث و نسخه های بسیاری است، و او همان گونه که یحیی بن معین می گوید از افراد مورد اعتماد و ثقه است». (۲)

محمد عجاج خطیب از ابن حجر نقل کرده که می گوید: «نزد جعفر صادق، فرزند محمد باقر رساله ها و احادیث و نسخه ها بوده است و او از ثقات محدثین است». (۳)

۶ - دوران امام کاظم علیه السلام

امام کاظم علیه السلام با آنکه در دوران اختناق زندگی می کرد و برهه طولانی از عمر شریفش در زندان سپری شد، اما آثار بسیاری از ایشان به یادگار مانده است.

کتاب و رساله هایی از حضرت منقول است که می توان به این عناوین اشاره کرد:

- «مسند الامام موسی بن جعفر»: این مجموعه روایاتی است که حضرت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده و راوی این مجموعه موسی بن ابراهیم ابو عمران مروزی بغدادی است. (۴)

این کتاب چندین بار به طبع رسیده است.

- رساله ای در جواب پرسشهای علی بن سوید که در زندان نگاشتند، و پسر سوید آن را نقل کرده است. (۵)

- رساله ای در عقل که حضرت آن را خطاب به هشام بن حکم ایراد فرمود. (۶)

- رساله ای در توحید که در پاسخ فتح بن عبدالله تحریر شد. (۷)

به جز این ها رساله های دیگری نیز به امام منسوب است. (۸)

ص: ۳۳۲

-
- ۱- ۱۱۹۴. سیر حدیث در اسلام، ص ۱۰۹-۲۰۶.
 - ۲- ۱۱۹۵. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴.
 - ۳- ۱۱۹۶. السنه قبل التدوین، ص ۳۵۸.
 - ۴- ۱۱۹۷. الفهرست، ص ۱۹۱؛ رجال نجاشی، ص ۴۰۷.
 - ۵- ۱۱۹۸. رجال نجاشی، ص ۲۷۶.

٦- ١١٩٩. كافي، ج ١، ص ١٣.

٧- ١٢٠٠. همان، ج ١، ص ١٤٠.

٨- ١٢٠١. تدوين السنه الشريفه، ص ١٧٤.

۴۲ تن از شاگردان حضرت اهل تألیف بوده که ۱۳ تن آنان بیش از یک تألیف داشته اند؛ به عنوان مثال می توان از: محمد بن ابی عمیر با ۹۲ کتاب، یونس بن عبدالرحمن با ۳۶ کتاب، علی بن حسن با ۲۱ کتاب و حسن بن محبوب با ۱۰ کتاب نام برد. مجموع آثاری که توسط شاگردان آن حضرت نگارش یافت ۲۴۲ کتاب می باشد. (۱)

راویان آن حضرت را شیخ طوسی ۲۶۵ نفر شمارش کرده است. (۲)

۷ - دوران امام رضاعلیه السلام

این دوران که از زمان امام کاظم علیه السلام در سال ۱۸۳ قمری آغاز و تا سال ۲۰۳ قمری ادامه دارد، دورانی درخشان و پراهمیت است. ترغیب حضرت به تدوین و نگهداری روایات، بر کسی پوشیده نیست.

وقتی شخصی حدیثی را بر کاغذی نشان می دهد، حضرت تأکید می کند که آن را بر پوستی بنویس تا ماندگار بماند. (۳)

زمانی که علی بن اسباط از تفسیر «وَكَانَ تَخْتَهُ كَنْزُ لَهْمَا» (۴) می پرسد و می خواهد آن را بنویسد، حضرت دوات را در اختیارش قرار می دهد تا آن را بنویسد. (۵)

نوشته هایی که به امام رضاعلیه السلام نسبت داده شده بسیار است؛ از قبیل:

- «صحیفه الرضا» که «مسند الامام الرضا» نیز نامیده شده، در آن روایاتی با واسطه پدران از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است. (۶) این کتاب بارها به طبع رسیده است.

- «الرساله الذهبیه» که حاوی نصایح طبی حضرت برای مأمون عباسی است و چندین بار به طبع رسیده است. (۷)

- «امالی الرضا» که امالی حضرت بر دعبل خزاعی است. (۸)

ص: ۳۳۳

۱- ۱۲۰۲. سیر حدیث در اسلام، ص ۲۱۳-۲۳۱.

۲- ۱۲۰۳. رجال طوسی، ص ۳۴۲-۳۶۶.

۳- ۱۲۰۴. الاختصاص، ص ۲۱۷.

۴- ۱۲۰۵. سوره کهف، آیه ۸۲.

۵- ۱۲۰۶. تدوین السنه الشریفه، ص ۱۷۶.

۶- ۱۲۰۷. همان، ص ۱۷۷.

۷- ۱۲۰۸. تدوین السنه الشریفه، ص ۱۷۸.

۸- ۱۲۰۹. امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۷۰-۳۸۲.

- «کتاب الإهلیلیجه» که حاوی براهین و مطالب بلندی در علم کلام است و آن را در ردّ منکران ربوبیت نوشته اند.

رساله های دیگری نیز به حضرت منسوب است. (۱)

در این عصر ۷۲ نفر از شاگردان حضرت تألیف حدیثی دارند، که در مجموع ۲۰۷ کتاب تصنیف کرده اند. در میان آن ها می توان از حسین بن سعید اهوازی با ۳۰ اثر، صفوان بن یحیی با ۱۶ اثر، محمد بن عمر واقدی با ۱۲۸ اثر و موسی بن قاسم با ۱۵ اثر نام برد. (۲)

راویان از حضرت در رجال شیخ ۳۱۸ تن می باشند. (۳)

۸ - دوران امام جوادعلیه السلام

امام جوادعلیه السلام در پاسخ شینوله که از کتب حدیثی مشایخ و بزرگان - که در تقیه نگاشته شده و پس از مرگ آنان به وی رسیده - پرسید، حضرت فرمود: «به آن ها حدیث بگویید؛ زیرا بر حق است». (۴)

۲۶ نفر از شاگردان امام جوادعلیه السلام مجموعاً ۷۸ اثر از خود به جای گذاشته اند که یکی از آن ها علی بن مهزیار است. او ۳۵ اثر تألیف کرد. دیگری محمد بن عبدالله بن مهران است که دارای ۷ اثر می باشد. و سومی معاویه بن حکیم است با ۷ اثر. (۵)

راویان از آن حضرت ۱۰۹ نفرند. (۶)

۹ - دوران امام هادی علیه السلام

نوشته های متعددی به امام هادی علیه السلام منسوب است؛ مانند:

- «رساله فی الرد علی اهل الجبر و التفویض» که ابن شعبه در «تحف العقول» آن را نقل کرده است. (۷)

به جز این، نوشته های دیگری نیز به حضرت هادی علیه السلام منسوب است. (۸)

ص: ۳۳۴

۱- ۱۲۱۰. تدوین السنه الشریفه، ص ۱۸۰-۱۸۲.

۲- ۱۲۱۱. سیر حدیث در اسلام، ص ۲۳۶-۲۶۳.

۳- ۱۲۱۲. رجال طوسی، ص ۳۶۶.

۴- ۱۲۱۳. کافی، ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۵.

۵- ۱۲۱۴. سیر حدیث در اسلام، ص ۲۶۶-۲۷۸.

- ٦-١٢١٥. رجال طوسي، ص ٣٩٧-٤٠٩.
- ٧-١٢١٦. تحف العقول، ص ٤٥٨ - ٤٧٦.
- ٨-١٢١٧. تدوين السنه الشريفه، ص ١٨٣ و١٨٤.

شاگردان امام هادی علیه السلام که دارای تألیف بوده اند به ۲۷ نفر می رسند که ۴۱۴ اثر از خود به یادگار گذاشته اند. از میان آن ها احمد بن محمد برقی با ۱۲۰ کتاب، فضل بن شاذان با ۱۸۰ کتاب، محمد بن عیسی بن عبید با ۱۹ کتاب، محمد بن احمد بن ابراهیم با ۶۰ کتاب و یعقوب بن اسحاق با ۱۲ کتاب، می توان نام برد. (۱)

راویان از آن حضرت ۱۸۵ نفرند. (۲)

۱۰ - دوران امام حسن عسکری علیه السلام

در این دوران با آنکه ظلم و ستم و اختناق فراوان بود، اما تأکید و ترغیب حضرت بر تدوین و تألیف حائز اهمیت است.

داوود بن قاسم می گوید: «کتاب یوم و ليله» از یونس آل یقطین را به حضرت عرضه کردم، امام علیه السلام فرمود: «تصنیف چه کسی است؟» گفتم: نوشته یونس است. آنگاه فرمود: «خداوند با هر حرفی نوری به او در قیامت خواهد داد». (۳)

همچنین برخی از آثار بر حضرت عرضه شد که فرمودند: «صحیح است به آن عمل کنید». (۴)

نوشته هایی که به حضرت منسوبند عبارت است از:

- «تفسیر القرآن» که حسن بن خالد برادر محمد بن خالد آن را نقل کرده است. البته امروزه کتابی با عنوان «تفسیر الامام العسکری» موجود است که عالمان رجال و حدیث، نقدهایی بر آن داشته و آن را غیر از نوشته اصلی می دانند. (۵)

- «کتاب المنقبه» که مشتمل بر بسیاری از احکام و مسائل حلال و حرام است. (۶)

به جز این ها هم کتب دیگری به حضرت منسوب است. (۷)

شانزده تن از شاگردان حضرت، از خود تألیف به یادگار گذاشته اند که ۱۱۸ عنوان کتاب ثمره آن است. از میان آن ها علی بن حسن فضال با ۳۶ کتاب، محمد بن حسن

ص: ۳۳۵

۱- ۱۲۱۸. سیر حدیث در اسلام، ص ۲۸۱-۲۹۸.

۲- ۱۲۱۹. رجال طوسی، ص ۴۰۹-۴۲۷.

۳- ۱۲۲۰. رجال نجاشی، ص ۴۴۷.

۴- ۱۲۲۱. فلاح السائل، ص ۱۸۳.

۵- ۱۲۲۲. ر.ک: الذریعه، ج ۴، ص ۲۸۳.

۶- ۱۲۲۳. همان، ج ۳، ص ۱۴۹.

۷- ۱۲۲۴. تدوین السنه الشریفه، ص ۱۸۵.

صفار با ۳۵ کتاب، عبدالله بن جعفر حمیری با ۱۹ کتاب، احمد بن ابراهیم با ۷ کتاب و هارون بن مسلم با ۶ کتاب می توان نام برد. (۱)

راویان از حضرت را ۱۰۶ تن برشمرده اند. (۲)

مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام در توصیف عترت پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به مردم می فرماید: «فأین تذهبون؟ و أنى تؤفکون و الأعلام قائمه و الآيات واضحة و المنار منصوبه فأین یتاه بکم و کیف تعمهون و بینکم عتره نبیکم؟ و هم أزمه الحق و أعلام الدین و ألسنه الصدق»؛ (۳) «مردم کجا می روید؟ چرا از حق منحرف می شوید؟ پرچم های حق بر پاست، و نشانه های آن آشکار است، با این که چراغ های هدایت روشنگر راه اند، چون گمراهان به کجا می روید؟ چرا سرگردان هستید؟ در حالی که عترت پیامبر صلی الله علیه وآله شما در میان شماست. آنان زمام داران حَقّند، پیشوایان دین، و زبان های راستی و راست گویانند، پس در بهترین منازل قرآن جایشان دهید همچون تشنگانی که به سوی آب شتابانند، به سویشان هجوم ببرید.»

۲ - «انظروا أهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم و اتبعوا أثرهم فلن یخرجوکم من هدی و لن یعیدوکم فی ردی فإن لبدوا فالبدوا و إن نهضوا فانهمضوا و لا تسبقوهم فتضّلوا و لا تتأخروا عنهم فتهلکوا»؛ (۴) «مردم! به اهل بیت پیامبرتان بنگرید از آن سو که گام برمی دارند و گام را به جای گام آنان بگذارید، آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی برند و به پستی و هلاکت باز نمی گردانند. اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام کردند، بپا خیزید. از آنان پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنان عقب نمایند که نابود گردید.»

۳ - «نحن الشّعار و الأصحاب و الخزنة و الأبواب و لا- تؤتی البیوت إلّا من أبوابها فمن أتاها من غیر أبوابها سمی سارقاً»؛ (۵) «مردم! ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله چونان پیراهن تن او

ص: ۳۳۶

۱- ۱۲۲۵. سیر حدیث در اسلام، ص ۳۰۱ - ۳۰۹.

۲- ۱۲۲۶. رجال شیخ، ص ۴۲۷-۴۳۸.

۳- ۱۲۲۷. نهج البلاغه، عبده، ج ۲، ص ۱۹.

۴- ۱۲۲۸. همان، ص ۱۹.

۵- ۱۲۲۹. همان، ج ۱، ص ۲۷۸.

و یاران راستین او خزانه داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف، می باشیم، که جز از در، هیچ کس به خانه ها وارد نخواهد شد.»

۴ - «أین الذین زعموا أنهم الراسخون فی العلم دوننا کذباً و بغياً علينا أن رفعنا الله و وضعهم و أعطانا و حرمهم و أدخلنا و أخرجهم. بنا يستعطي الهدی و يستجلی العمی»؛^(۱) «کجایند کسانی که پنداشتند دانایان علم قرآن آنان می باشند نه ما؟ که این ادعا را بر اساس دروغ و ستمکاری بر ضد ما روا داشتند. خدا ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد، به ما عطا فرمود و آن ها را محروم ساخت، ما را در حریم نعمت های خویش داخل و آنان را خارج کرد، که راه هدایت را با راهنمایی ما می پویند و روشنی دل های کور از ما می جویند.»

۵ - «إنما مثلی بینکم کمثل السراج فی الظلمه یستضیء به من ولجها»؛^(۲) «همانا من در بین شما چونان چراغ درخشنده در تاریکی هستم که هر کس به آن روی می آورد از نورش بهر مند می گردد.»

۶ - «هم عیش العلم و موت الجهل یخبرکم حلمهم عن علمهم و ظاهرهم عن باطنهم و صمتهم عن حکم منطقتهم لا یخالفون الحقّ و لا یختلفون فیه»؛^(۳) «آن ها - اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله - رمز حیات دانش و راز مرگ نادانی هستند، حکمشان شما را از دانش آنان، ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از منطق آنان اطلاع می دهد، نه با دین خدا مخالفتی دارند و نه در آن اختلاف می کنند.»

از عوامل استبصار

با مراجعه به کلمات مستبصرین پی می بریم که پی بردن به مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و عظمت علمی آنان تأثیر به سزایی در شیعه شدن آنان داشته است. اینک به کلمات برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - محمد بن علی متوکل یکی از کسانی که شیعه شده، می گوید: «روش های درسی

ص: ۳۳۷

۱- ۱۲۳۰. همان، ج ۲، ص ۵۵.

۲- ۱۲۳۱. همان، ج ۵، ص ۳۶۲.

۳- ۱۲۳۲. نهج البلاغه، صحیحی صالح، خطبه ۱۴۷.

ما از ذکر اهل بیت علیهم السلام خالی است، و این در حالی است که کتاب های آن ها را سیره و اخبار ضعیف و قوی از مردان و زنان شرق و غرب عالم فراگرفته است، و این به نوبه خود جای سؤال های بسیار است؛ زیرا ما جوانان دانشگاهی که به حرکت اسلامی خودمان را منتسب کرده ایم کجا می توانیم از تاریخ و احوال امام علی علیه السلام و سیده زنان، حضرت زهرا علیها السلام و حسن و حسین و فرزندان آنان - علیهم السلام - و از زینب علیها السلام اطلاع یابیم؟ برای ما ذکر و یادی از آنان نمی کنند... روش های درسی، سیره اهل بیت علیهم السلام را به فراموشی سپرده اند؛ زیرا با سلیبات و مطاعن و جرایم دیگران ارتباطی ندارد. مرییان و اساتید نمی خواهند تا توجه شاگردان خود را به موقعیت های ناشایست و پرونده های سیاه عده ای جلب کنند...» (۱).

عبدالمنعم حسن یکی دیگر از کسانی که شیعه شده می نویسد: «برای اهل بیت علیهم السلام میراث فرهنگی عظیمی است که امت می توانست از آن استفاده کند، ولی خودش را از آن محروم ساخت. یکی از معجزات آن ها که مرا مبحوت و متحیر کرده روش آنان در دعا و کیفیت تقرب به سوی خداوند متعال و ادب بالا در مقام مخاطب با پروردگار سبحان است. کسی که صحیفه سجادیه را می خواند، کتابی که تمام آن دعاهایی از امام چهارم علی بن الحسین علیه السلام است، تعجب می کند که چرا علمای اهل سنت به این صحیفه اهتمام ندارند؟ آیا به جهت این است که از یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام وارد شده و یا جهت دیگری دارد؟» (۲).

او همچنین می گوید: «نظری کلی به روش اهل بیت علیهم السلام و کلمات و احوال آنان کافی است که ما را بر این امر هدایت کند که آنان امین های خداوند بر وحی اویند که بر پیامبرش نازل شده است. این امانت عظیمی است که ممکن نیست اشخاصی که شیطان آنان را گهگاهی وسوسه می کرده متحمل آن گردند. و نیز نمی تواند حق آنان را ادا کند کسانی که همه مردم از او فقیه تر بوده اند. و نمی تواند حفظ کند این امانت را کسی که هوای نفس خود و عشیره اش را بر تمسک به بسیطترین مفردات حق مقدم

ص: ۳۳۸

۱- ۱۲۳۳. دخلنا التشیع سجداً، محمد علی متوکل، ص ۴۰.

۲- ۱۲۳۴. بنور فاطمه اهتدیت، عبدالمنعم حسن، ص ۲۱۰.

می داشته است... کلمات اهل بیت علیهم السلام نورانیتی دارد که من نزد دیگران نیافتم. روش آنان در تربیت امت و توجیه آنان شما را به درجه ای از احساس می رساند که معنای خلافت الهی را در روی زمین درک می کنید. تاریخ گواهی نمی دهد که آنان نزد احدی علم فرا گرفته باشند، بلکه تمام صاحبان علم ادعای رجوع علم خود را به آن حضرات دارند»^(۱).

دکتر تیجانی سماوی می نویسد: «هر گاه مسلمان بخواهد حق را بشناسد و از ضلالت محفوظ مانده و روز قیامت نجات یابد و بهشتی شده و رضایت خدا را کسب نماید راهی جز این ندارد که سوار بر کشتی نجات شده و به اهل بیت علیهم السلام رجوع کند؛ زیرا آنان امان امتند که خداوند بنده ای را مورد قبول خود به جز از راه آنان قرار نمی دهد، و هیچ کس نمی تواند به جز از دروازه آنان داخل در هدایت شود. این امری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله تقریر کرده و از جانب خداوند عزوجل برای امت ابلاغ کرده است»^(۲).

یاسین معیوف بدرانی یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، می نویسد: «ما اگر قرآن را دوست داریم و آن را تکریم می کنیم بدان جهت است که این نسخه نجات بخش بشریت و خارج کننده انسان از ظلمات به سوی نور است. ما قرآن را نباید مثل کسانی بخوانیم که گفتند شنیدیم در حالی که نمی شنیدند. بلکه قرآن را با عقل های باز و قلب های مملو از ایمان بخوانیم تا آیاتی را که تبیین کننده جایگاه رفیع اهل بیت علیهم السلام است بفهمیم. پس بر تو است ای برادر مؤمن که در کتاب های آنان جست و جو کرده تا آن ها را بشناسی و خصوصیتی را نیز که خداوند به آن ها اختصاص داده دریابی، اموری که خداوند به غیر از آن ها عطا نکرده است. امید است که این امر سبب نجات تو و دیگران از انحراف و گمراهی باشد»^(۳).

ص: ۳۳۹

۱- ۱۲۳۵. همان، ص ۲۰۹.

۲- ۱۲۳۶. کل الحلول عند آل الرسول صلی الله علیه و آله، محمّد تیجانی سماوی، ص ۱۳۶.

۳- ۱۲۳۷. یالیت قومی یعلمون، یاسین معیوف بدرانی، ص ۳۴.

استاد شیخ حسن شحاته از مستبصرین مصری می گوید: «موقعیت اهل بیت علیهم السلام موقعیت امامت عظمی است، آنان اصل اصول در وجود این عالم اند، و آنان ستارگان هدایت اند، که هر کس آنان را متابعت کند به راه مستقیم خداوند هدایت پیدا کرده است، و هر کس از طریق آنان منحرف گردد از مغضوب علیهم و ضالین می باشد.

اهل بیت علیهم السلام چراغان هدایت و کشتی های نجاتند. آنان امامان ما و صاحبان امر خلافتند که طاعتشان بعد از اطاعت خداوند واجب شده آن گونه که در نصّ قرآن وارد است. آنان خزینه داران قرآن و ستارگان راه مستقیمند. آنان صالحان امت و اولیای الهی اند. آنان اهل ذکرند که از ما خواسته شده که از هر مسأله ای از مسأیل دینی از آنان سؤال کنیم. آنان اهل دین صحیحند پس بر هر موخّید عاقلی واجب است که آنان را در عبادت و معامله و عادت متابعت کنند؛ زیرا آنان اهل قدس و پاکی و اهل عصمت و پاکیزگی اند.» (۱)

دکتر تیجانی می گوید: «شیعه ثابت قدم بوده و صبر کرده و به حق تمسک کرده است... و من از هر عالمی تقاضا دارم که با علمای شیعه مجالست کرده و با آنان بحث نماید، که به طور قطع از نزد آنان بیرون نمی آید جز آن که به مذهب آنان که همان تشیع است، بصیرت خواهد یافت... آری من جایگزینی برای مذهب سابق خود یافتم و سپاس خداوندی را که مرا بر این امر هدایت نمود و اگر هدایت و عنایت او نبود، هرگز بر این امر هدایت نمی یافتم. ستایش و سپاس خدایی را سزااست که مرا بر فرقه ناجیه راهنمایی کرد؛ فرقه ای که مدت ها با زحمت فراوان در پی آن بودم. هیچ شک ندارم هر کس به ولای علی علیه السلام و اهل بیتش تمسک کند به ریسمان محکمی چنگ زده که گسستنی نیست. روایات پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد بسیار است، روایاتی که مورد اجماع مسلمین است. عقل نیز به تنهایی بهترین راهنما برای طالب حق است... آری، به حمد خدا، جایگزین را یافتم، و در اعتقاد به امیرالمؤمنین و سید الوصیین امام علی بن ابی طالب علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا کردم، و نیز در اعتقاد به دو سید جوانان اهل

ص: ۳۴۰

بهشت و دو دسته گل از این امت، امام ابو محمد حسن زکی و امام ابو عبدالله حسین، و پاره تن مصطفی خلاصه نبوت، مادر امامان و معدن رسالت و کسی که خداوند عزیز به غضب او غضبناک می شود، بهترین زنان، فاطمه زهرا.

به جای امام مالک، با استاد تمام امامان، امام جعفر صادق علیه السلام و نه نفر از امامان معصوم از ذریه حسین و امامان معصوم را برگزیدم...».

او بعد از ذکر حدیث «باب مدینه العلم» می گوید: «چرا در امور دین و دنیای خود از علی علیه السلام تقلید نمی کنید، اگر معتقدید که او باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ چرا باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله را عمداً ترک کرده و به تقلید از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل و ابن تیمیه پرداخته اید، کسانی که هرگز در علم، عمل، فضل و شرف به او نمی رسند؟»

آن گاه خطاب به اهل سنت نموده می گوید: «ای اهل و عشیره من! شما را به بحث و کوشش از حق و رها کردن تعصیب دعوت می کنم، ما قربانیان بنی امیه و بنی عباسیم، ما قربانیان تاریخ سیاهیم. قربانیان جمود و تحجر فکری هستیم که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته اند.»

استاد معتصم سید احمد سودانی یکی دیگر از مستبصرین در این باره می گوید: «من در وجود خود چیزی می یابم و احساس می کنم، که نمی توانم توصیفش کنم، ولی نهایت تعبیری که می توانم از آن داشته باشم این که: هر روز احساس می کنم که به جهت تمسک به ولای اهل بیت علیهم السلام در خود قرب بیشتری به خداوند متعال پیدا کرده ام، و هر چه در کلمات آنان بیشتر تدبر می کنم معرفت و یقینم به دین بیشتر می شود. معتقدم اگر تشیع نبود، از اسلام خبری نبود. و هر گاه در صدد تطبیق و پیاده کردن تعلیمات اهل بیت علیهم السلام در خود بر می آمیم، لذت ایمان و لطافت یقین را در خود احساس می کنم. و هنگامی که دعاهای مبارکی را که از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده و در هیچ مذهبی یافت نمی شود، قرائت می کنم، شیرینی مناجات پروردگار را می چشم...» (۱).

ص: ۳۴۱

مستشار دمردش بن زکی العقالی از شخصیت های طراز اول ازهر مصر و متخصص در علم حقوق که مدتی است شیعه شده می گوید: «در روز دومی که در پست قضاوت قرار گرفتم، زن مسلمانی نزد من آمد. او که از شوهرش شکایت داشت در غیاب او گفت: شوهرم مدتی است که به سراغ من نیامده و نفقه زندگی مرا قطع کرده است. او می گوید: من شوهر خانم را خواستم و به او گفتم: چرا همسرت را رها کرده و به او نفقه نداده ای؟ او در جواب گفت: من حدود یک سال است که این زن را طلاق داده ام و لذا هیچ حقی بر من ندارد.

در این هنگام صدای زن بلند شد و در حالی که به خدا پناه می برد گفت: او دروغ می گوید. ما مدتی با یکدیگر زندگی کرده ایم و او هرگز مرا طلاق نداده است.

من با مشاهده این صحنه به خود آمدم، گویا صاعقه ای بر سرم فرود آمده باشد. چه پاسخی به او بدهم؟ چگونه حکم کنم؟ مشکل این قضیه از کجا پدید آمده است؟ مشاهده کردم که ریشه این معضل از فتوای ابوحنیفه است؛ زیرا او می گوید: می توان همسر خود را غیابی و با لفظ صریح یا کنایه یا معلق طلاق داد.

با خود گفتم: این مسأله نیاز به مراجعه به کسی دارد که از من به شؤون شریعت و نظام خانواده داناتر است. خدمت استاد خود در دانشکده حقوق شیخ محمد ابوزهره رفتم و قضیه را برای او تعریف کردم و مشکلی را که از این ناحیه پدید آمده بود برای او شرح دادم. او در جواب گفت: فرزندم! اگر امر به دست من بود در قضاوت و فتوا از مذهب امام صادق علیه السلام تجاوز نمی کردم.

استاد مرا مأمور نمود تا به سوره طلاق و شرح مذهب اهل بیت علیهم السلام درباره احکام طلاق مراجعه کنم. بعد از مراجعه به این نتیجه رسیدم که مطابق قرآن و دیدگاه اهل بیت علیهم السلام طلاق صحیح نیست مگر در صورتی که در حضور دو شاهد عادل اجرا شود. با خود گفتم: سبحان الله! چگونه این احکام از فقها مخفی مانده و به سبب آن، حلال و حرام خداوند دگرگون شده است؟ این قضیه جرقه ای بود که مرا به تفکر و تحقیق در مذهب اهل بیت علیهم السلام واداشت تا آن که با مطالعه گسترده در کتب شیعه، تشیع را انتخاب نمودم.^(۱)

ص: ۳۴۲

دفاع از حدیث شیعه

اشاره

ص: ۳۴۳

پس از بحث از ضرورت عمل به روایات اهل بیت علیهم السلام که در کتب شیعه آمده است، اینک به دفاع از حدیث شیعه پرداخته و به شبهات پیرامون آن پاسخ می دهیم: (۱)

شبهه اول: تحریف در کتب اربعه شیعه

دکتر ناصر بن عبداللّه بن علی قفاری می گوید: «همانا کتاب های چهارگانه دسته اول شیعه، از دسّ و زیادت خالی نبوده است، و نشانه آن این که کتاب «تهذیب الاحکام» احادیثش بنا بر تصریح تهرانی در «الذریعه» و عاملی در «اعیان الشیعه» به ۱۳۹۵۰ حدیث رسیده است، و این در حالی است که شیخ طوسی خودش در کتاب «عده الاصول» تصریح می کند که احادیث «تهذیب» و اخبار آن زائد بر ۵۰۰۰ حدیث است. و معنای آن این است که احادیث این کتاب در نهایت به ۶۰۰۰ حدیث نمی رسد...» (۲)

پاسخ

از مکر و حيله مستشکل «قفاری» این است که آدرس کتاب «الذریعه» و «اعیان الشیعه» را داده ولی ذکرى از آدرس «عده الاصول» نکرده است و این از نمونه کارهای روانی او در اشکالات دروغین و سخیف بر ضدّ شیعه است، و این در حالی است که دأب او ذکر مصدر و آدرس دقیق برای ادعاهای خود است.

حقیقت مطلب آن است که انسان بعد از تفحص دقیق و پیدا کردن مطلب در کتاب «عده الاصول» پی می برد که قفاری حيله ای بسیار ماهرانه کرده تا این اشکال را مطرح نماید؛ زیرا شیخ طوسی که در این کتاب رقم ۵۰۰۰ حدیث را داده، مرادش خصوص احادیثی است که در کتاب تهذیب و استبصار مورد اختلاف واقع شده است، نه این که

ص: ۳۴۴

۱- ۱۲۴۱. این قسمت از مباحث بعد از طرح شبهات نزد استاد بزرگوار حضرت آیت الله موسوی مددی - دامت برکاته - و بحث درباره آن ها، همراه با پاسخ هایی که داده اند با اضافاتی در اینجا آورده می شود.

۲- ۱۲۴۲. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۳۵۹ و ۳۶۰.

تعداد تمام احادیث این کتاب به این عدد باشد. اینک برای روشن شدن حیلۀ او عین عبارت شیخ طوسی رحمه الله را در «عده الاصول» نقل می‌کنیم. او می‌گوید: «وقد ذكرت ماورد عنهم عليهم السلام من الاحاديث المختلفه التي تختص الفقه في كتابي المعروف ب «الاستبصار» و في كتاب «تهذيب الاحكام» مايزيد على خمسه آلاف حديث، و ذكرت في اكثرها اختلاف الطائفة في العمل بها، و ذلك اشهر من ان يخفى...»؛^(۱) «و من ذكر كردم آنچه را که از اهل بیت عليهم السلام وارد شده از احادیثی که مورد اختلاف واقع شده و مختص به فقه است در کتاب معروف خود به نام «استبصار» و در کتاب «تهذيب الاحكام» مقداری که زائد بر پنج هزار حدیث است. و ذکر کردم که در عمل به بیشتر آن ها طایفه اختلاف کرده اند، و این مشهورتر از آن است که مخفی گردد...».

مشخص است که مراد شیخ طوسی رحمه الله از این پنج هزار حدیث، احادیثی است که در آن ها از حیث فتوا بین فقهای امامیه اختلاف شده است. خصوصاً آن که خود شیخ قبل از این عبارت اشاره به اختلاف فرقه محققه در احکام کرده و می‌گوید: «... يفتي احدهم بما لايفتنى به صاحبه في جميع ابواب الفقه من الطهاره الى ابواب الديات، من العبادات و الاحكام و المعاملات و الفرائض و غير ذلك...»؛^(۲) «فتوا می‌دهد یکی آنان به چیزی که دیگری در جمیع ابواب فقه از طهارت تا ابواب دیات از عبادات و احکام و معاملات و فرائض و دیگر ابواب به آن فتوا نمی‌دهد...».

شبهه دوم: مشکل خط غلو

دکتر قفاری می‌گوید: «در آن جا عده ای از رجال و راویان مذهبشان از جمله غالیانند، آن گونه که شیوخ مذهب از قدما بر آن تصریح نموده اند، آنان به روایات غلات اخذ نمی‌کردند، ولی این اشکال به این گونه از رجال مورد رضایت شیعیان متأخر نیست. این افراد دلیل غریبی دارند و آن این که مذهب پیشرفت کرده و تغییر یافته است، و لذا آنچه که نزد پیشینیان غلو به حساب آمده امروز از ضروریات مذهب

ص: ۳۴۵

۱- ۱۲۴۳. عده الاصول، ج ۱، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۲- ۱۲۴۴. عده الاصول، ص ۱۳۶.

شیعی به حساب می آید. مقیاس آنان در نقد مذهب یک فرد از عصری به عصر دیگر به تبع تغییر مذهب و پیشرفت آن تغییر می کند. مامقانی گفته است: قدما آنچه را که ما امروز از ضروریات مذهب شیعه می شماریم آن ها غلو و بلندپروازی می دانستند، و موثق ترین افراد را به این عنوان نسبت می دادند؛ همان گونه که بر افراد آشنا به کلمات آنان مخفی نیست» (۱).

پاسخ

اولاً: مسأله غلو، انصافاً مسأله غامض و پیچیده ای است و لذا احتیاج به بررسی عمیق دارد.

ثانیاً: غلو اصطلاحاً بر سه معنا اطلاق می شود:

۱ - غلو عقیدتی: که همان انحراف در عقیده بوده است؛ مثل این که کسی ادعای نبوت یا الوهیت یکی از امامان را داشته باشد، که این عقیده در زمان برخی از امامان همچون علی علیه السلام از عبدالله بن سبأ و زمان امام صادق علیه السلام از ابوالخطاب و پیروانش بوده است.

۲ - غلو سیاسی: به معنای این که باید قیام مسلحانه کرد تا حکومت را گرفته و به امامان معصوم تحویل داد، گرچه خودشان سکوت اختیار کرده باشند.

این عقیده گرچه در زمان امام باقر علیه السلام بود ولی رشد آن از زمان امام صادق علیه السلام شروع شد و به اوج خود رسید. و سبب آن این بود که حکومت بنی امیه رو به افول و سستی گرایید، و از طرفی دیگر بنی عباس هنوز پایه های حکومتشان را سبک و استوار نشده بود، لذا عده ای فرصت را مغتنم شمرده و دست به حمله های مسلحانه زدند تا بتوانند حکومت را از چنگال مخالفان اهل بیت علیهم السلام به دست آورده و به اهل بیت علیهم السلام تحویل دهند.

آنان گرچه در این امر قصد خیر داشتند ولی چون کار آنان به اذن و اراده اهل بیت نبود و آنان چنین کارهایی را در آن وقت صلاح نمی دانستند لذا عملکرد چنین افرادی

ص: ۳۴۶

مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام قرار نمی گرفت.

۳ - غلوّ عملی: که از آن به انحراف عملی و اباحی گری تعبیر می شد، عده ای می گفتند: «اذا عرفت الامام فاصنع ما شئت»؛ «اگر معرفت امام را تحصیل کردی هر چه خواستی انجام بده.» این معنا گرچه به مفضل بن عمر نسبت داده شده، ولی حقیقت مطلب آن است که او غلوّ سیاسی داشته است.

طبق این تقسیم که ذکر شد کلمه غلوّ اعم از غلوّ عقیدتی است، لذا اشکال امثال مامقانی و به تبع او دکتر قفاری در بخش عقاید شیعه وارد نیست؛ اینان گمان کرده اند که غلو در آن زمان منحصر در غلوّ عقیدتی بوده، و در عصر اصحاب یک عقیده ای را غلوّ می دانستند ولی در این زمان، تطوّر و پیشرفت پیدا کرده و جزء ضروریات عقاید شیعه شده است، در حالی که همان گونه که اشاره شد غلوّ اعم از عقیده بوده است. در عصر امامان این مسأله مورد اختلاف اصحاب بود که آیا قیام مسلحانه برای گرفتن حق حکومت امامان لازم است یا خیر، برخی تندرو این کار را لازم می دانستند و دست به اقدام نیز می زدند، ولی برخی دیگر چنین برداشتی را نداشتند. لذا موضوع بیرون کردن برخی از راویان توسط قمی ها، به جهت غلوّ سیاسی بوده که شیخ صدوق رحمه الله نیز با آنان هم عقیده بوده است.

ثالثاً: عقاید شیعه در اوایل قرن چهارم منقح و مبرهن شد. آیا می توان ادعا کرد که علما و اصحاب امامان در آن عصر اعتقاد به الوهیت اهل بیت علیهم السلام را غلوّ می دانسته ولی الآن جزو ضروریات مذهب شده است؟ مگر نه این است که فقهای امامیه در طول قرون، اعتقاد به چنین عقیده ای را منشأ کفر دانسته اند؟ آیا آنان که در آن عصر اباحی گری را دنبال می کرده و آن را تشویق می کردند و به همین سبب در آن عصر متّهم به غلوّ عملی بودند، اعتقادشان در این زمان جزء مذهب شیعه شده است؟ هرگز چنین نیست.

مرحوم مامقانی برای ادعای خود به مسأله «سهو النبئی» اشاره می کند که نزد قدما اعتقاد به عدم سهو النبئی صلی الله علیه وآله وسلم از مصادیق غلوّ بوده ولی الآن جزء ضروریات مذهب

شده است. این حرف از دو جهت باطل است:

الف) این که نزد قدامت سهُو النَّبِيِّ از مصادیق غلو بوده، تنها رأی شیخ صدوق رحمه الله و استادش ابن الولید است، و لذا شیخ مفید رحمه الله شدیداً در کتاب «تصحیح الاعتقادات» با آن مقابله می کند.

ب) این که الآن عدم سهُو النَّبِيِّ از ضروریات مذهب شیعه است، این حرف هم صحیح نیست؛ زیرا برخی همچون «شیخ محمد تقی تستری» درباره اثبات سهُو النَّبِيِّ کتابی تألیف کرده است.

خلاصه این که: در عصر امام صادق علیه السلام به جهت شرایط سیاسی خاصی که پدید آمد، برخی غلو سیاسی به خود گرفتند، تا اهل بیت علیهم السلام را به خلافت ظاهری برسانند و در این راه دست به شمشیر و مبارزه زده و عده ای نیز کشته شدند. کار آنان به حدی تشکیلاتی شد که حتی برای خود تراث حدیثی خاص پدید آوردند که خصوصیت آن تراث در مقابل تراث حدیثی خط اعتدال، تساهل در نقل حدیث بود، و این در حالی بود که خط اعتدال، دقت زیادی در نقل حدیث داشتند، که از اصحاب این خط می توان از حسین بن سعید نام برد، و از خط غالیان سیاسی که تراث تساهلی داشتند می توان از مثل محمد بن سنان نام برد. مفضل بن عمر را نیز می توان از این دسته دانست، لذا مشاهده می کنیم که این گونه افراد بعد از عصر امام صادق علیه السلام چندان موضعی از خود نشان ندادند.

وجود این دو نوع تراث و منبع حدیثی، مورد دقت و تیزبینی محدثین صاحب نام شیعه قرار گرفته است؛ مثلاً مشاهده می کنیم که کلینی از خط غالیان سیاسی در صورتی که حدیثشان مشکل نداشته روایت نقل می کند ولی چون شیخ صدوق رحمه الله با آنان مخالف بوده نه تنها از تراث آنان حدیث نقل نمی کند بلکه از کلینی نیز بدین جهت حدیث نقل نمی کند. ولی دیدگاه کلینی رحمه الله این بود که روایات بدون اشکال آن خط را باید اخذ نمود. لذا اگر در کتب رجالی تعبیری؛ از قبیل: «کان ضعیفاً فی الحدیث» مشاهده می کنید، این دلالت بر تساهل راوی در نقل حدیث دارد نه تضعیف، و این بر

خلاف تعبیر به «کان ضعیفاً» است که دلالت بر عدم وثاقت راوی دارد.

شبهه سوم: مهذب نبودن تراش حدیثی شیعه!!

شیخ عبدالله بن عبدالعزیز می گوید: «اهل سنت کتاب هایشان را از روایات جعلی پاک کردند، حتی مجموعه عظیمی از تألیفات درباره احادیث جعلی را به رشته تحریر در آوردند... و این به خلاف کتاب های حدیثی نزد شیعه است؛ زیرا آنان متعرض این موضوع نشدند، و لذا مشاهده می کنید که احادیث جعلی در کنار احادیث صحیح آنان قرار گرفته است، بلکه تاکنون نیز شیعیان کتاب های مفصّلی را در باب معرفت احادیث موضوعه تألیف نکرده اند، به رغم این که مغیره و ابی الخطاب احادیث جعلی بسیاری را در بین احادیث آنان وارد کرد، احادیثی که آنان گمان می کنند که از اهل بیت اخذ نموده اند...» (۱).

پاسخ

اولاً: ایشان بین احادیث ضعیف و جعلی «موضوع» خلط کرده است؛ زیرا برای اثبات ضعف حدیث می توان از بررسی راوی آن، پی به ضعف یا قوت حدیث برد، ولی حکم به وضع حدیث کردن خبرویت بیشتری لازم دارد؛ به چه میزان و ملاکی حکم به جعلی بودن حدیث می کنید؟ و آیا هر کس می تواند حدیث جعلی را از غیر جعلی تشخیص دهد؟ آیا به مجرد این که یک حدیثی مطابق عقیده مذهبی من که از آبا و اجدادم به من منتقل شده، نیست می توانم حکم به جعلی بودن آن کنم؟

ثانیاً: این که اهل سنت کتاب های زیادی درباره احادیث موضوعه و جعلی نوشته اند، این دلیل بر نقص حدیث آنان است؛ زیرا این کار دلالت بر این دارد که سیر تدوین حدیث اهل سنت و گذر تاریخی آن به طوری بوده که با احادیث جعلی بسیاری روبه رو بوده است، بر خلاف سیر تاریخی حدیث شیعه که به چنین مصیبتی مبتلا نشده است، همان گونه که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

ثالثاً: چه کسی گفته که شیعه درباره اخبار موضوعه و جعلی تألیفی نداشته است،

ص: ۳۴۹

مگر نه این است که مرحوم شیخ محمد تقی تستری رحمه الله موسوعه ای را درباره اخبار جعلی به نام «الاخبار الدخیله» تألیف کرده است. مگر نه این است که مرحوم مجلسی در کتاب «مرآه العقول» که شرح کتاب «کافی» کلینی رحمه الله است حدود ۹۰۰۰ حدیث از احادیث آن را تضعیف کرده است.

رابعاً: چه کسی گفته که شیعه احادیث خود را از موضوعات و احادیث جعلی تمحیص و پاک نکرده است؟ در حالی که هم امامان شیعه و هم اصحاب آنان و هم علمای بعد از امامان علیهم السلام همگی در این راه تشریک مساعی کرده و با سعی بلیغ در صدد تمحیص و پاک کردن اخبار و تراش اهل بیت علیهم السلام از احادیث جعلی بوده اند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب سلیم بن قیس که از اختلاف حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سؤال می کند به این نحو که از سلمان و مقداد و ابوذر چیزی را درباره تفسیر قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می شنوم غیر از آن چیزی که نزد مردم شایع است، حضرت در جواب او احادیث را به چهار دسته تقسیم می کند و برای آن، راه حلی به جهت تشخیص حدیث صحیح از غیر صحیح و جعلی بیان می دارد. پس در مرحله اول این اصحاب امامان شیعه بودند که از آن حضرات در این باره سؤال می کردند و آنان نیز برای رفع مشکل، جواب ها و راه حل های مناسب را ارائه می دادند. (۱)

اگر بخاری در صدد تمحیص و تهذیب اخبار صحیح از غیر صحیح برآمده، قبل از او افرادی همچون امام صادق علیه السلام از امامان شیعه این کار را نسبت به احادیث اهل بیت انجام داده اند، و با ذکر قواعد و میزان هایی برای تمیز احادیث صحیح از غیر صحیح و جعلی، این مشکل را حل کرده اند.

کشی به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لعن الله المغیره بن سعید انه کان یکذب علی ابی، فأذاقه الله حرّ الحديد، لعن الله من قال فینا ما لانقوله فی انفسنا، و لعن الله من ازالنا عن العبودیة لله الذی خلقنا...»؛ (۲) «خدا لعنت کند مغیره بن سعید را، او به پدرم دروغ نسبت می دهد، خداوند به او حرارت آهن را بچشاند. خداوند لعنت کند هر کسی را که

ص: ۳۵۰

۱- ۱۲۴۷. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۶۲، ح ۱.

۲- ۱۲۴۸. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۷۵.

درباره ما چیزی بگوید که ما درباره خود قائل نیستیم، و خدا لعنت کند کسانی را که ما را از عبودیت برای خداوندی که ما را خلق کرده زایل کنند...».

و نیز به سند خود از محمد بن عیسی بن عبید نقل کرده که گفت: برخی از اصحاب ما، در حالی که ما حاضر بودیم، از یونس بن عبدالرحمن سؤال کرد: ای ابامحمد! چه چیزی باعث شده که تو در حدیث شدت به خرج داده و بسیار انکار می کنی احادیثی را که اصحاب ما نقل کرده اند، و چه چیز تو را وادار به ردّ احادیث کرده است؟ یونس گفت: هشام بن حکم مرا روایت کرد که از امام صادق علیه السلام شنید که فرمود: «لاتقبلوا علینا حدیثاً الا ما وافق القرآن و السنه، او تجدون معه شاهداً من احادیثنا المتقدمه، فانّ المغیره بن سعید - لعنه الله - دسّ فی کتب اصحاب ابی احادیث لم یحدث بها ابی، فاتّقوا الله و لاتقبلوا علینا ماخالف قول ربنا تعالی و سنه نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم، فانّا اذا حدثنا قلنا: قال الله عزوجل، و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم»؛^(۱) «قبول نکنید بر ما حدیثی را جز حدیثی که با قرآن و سنت موافقت داشته باشد، یا حدیثی که برای آن شاهی از احادیث پیشین ما بیاید؛ زیرا مغیره بن سعید - خداوند او را لعنت کند - در کتاب های اصحاب پدرم احادیثی را وارد کرده که پدرم آن ها را حدیث نکرده بود، پس از خدا بترسید، و بر ما احادیثی را که مخالف قول پروردگار ما و سنت رسول ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم است قبول نکنید؛ زیرا ما هر گاه حدیث می کنیم، می گوئیم: خداوند عزوجل فرموده و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود.»

یونس بن عبدالرحمن در ادامه سخن خود می گوید: من وارد عراق شده و در آن جا عده ای از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام را در حدّ زیادی مشاهده کردم، از آنان روایت شنیده و کتاب های آنان را اخذ نمودم، و بعد از آن واقعه آن ها را بر امام رضا علیه السلام عرضه کردم. حضرت بسیاری از آن ها را انکار کرد که از احادیث امام صادق علیه السلام باشد و به من فرمود: «انّ ابالخطاب کذب علی ابی عبدالله علیه السلام، لعن الله ابی الخطاب، و كذلك اصحاب ابی الخطاب یدسون هذه الاحادیث الی یومنا هذا فی کتب اصحاب ابی عبدالله علیه السلام، فلاتقبلوا علینا خلاف القرآن، فانّا ان حدّثنا، حدّثنا بموافقه القرآن، و موافقه

ص: ۳۵۱

السنه، اما عن الله و عن رسوله نحدّث، و لانقول قال فلان و فلان فيتناقض كلامنا، انّ كلام آخرنا مثل كلام اولنا، و كلام اولنا مصدّق لكلام آخرنا، و اذا اتاكم من يحدّثكم بخلاف ذلك فردّوه عليه، و قولوا انت اعلم و ماجئت به، فانّ مع كلّ قول منّا حقيقه و عليه نوراً، فما لاحقيقه معه و لا نور عليه، فذلك قول الشيطان»؛^(۱) «همانا ابوالخطاب بر ابی عبداللّه دروغ بسته است، و خدا لعنت کند ابوالخطاب را، و نیز اصحاب ابوالخطاب را که این احادیث را تا به امروز در کتاب های اصحاب ابی عبداللّه علیه السلام وارد کرده اند، پس بر ما حدیثی را که خلاف قرآن است قبول نکنید؛ زیرا ما هنگامی که حدیث می گوئیم، موافق قرآن و موافق سنت حدیث می گوئیم، ما از خدا و رسولش حدیث نقل می کنیم و نمی گوئیم فلان شخص و فلان شخص چنین گفت تا در کلام ما تناقض باشد. همانا کلام آخر ما همانند کلام اول ما است، و کلام اول ما تصدیق کننده کلام آخر ما است. و هر گاه کسی نزد شما آمد و خلاف آنچه گفتم بر شما حدیث کرد بر او رد کنید و بگوئید: تو به آنچه آورده ای داناتری. پس با هر گفتاری از ما حقیقتی است و بر آن نوری است، و هر چه را که حقیقت و نور با آن نباشد قول شیطان است.»

نجاشی در ترجمه یونس بن عبدالرحمن از کتاب «مصایح النور» شیخ مفید رحمه الله، و او از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه رحمه الله و او از علی بن حسین بابویه و او از عبداللّه بن جعفر حمیری نقل کرده که گفت: ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری رحمه الله برای ما گفت: «عرضت علی ابی محمّد صاحب العسکری علیه السلام کتاب یوم و ليله لیونس، فقال لی: تصنیف منّ هذا؟ فقلت: تصنیف یونس آل یقظین. فقال: اعطاه الله بكلّ حرف نوراً یوم القیمه»؛^(۲) «من بر ابی محمد صاحب عسکر [امام عسکری علیه السلام کتاب یوم و ليله از یونس را عرضه کردم. حضرت فرمود: تصنیف چه کسی است؟ عرض کردم: تصنیف یونس آل یقظین است. حضرت فرمود: خداوند به هر حرف آن، در روز قیامت به او نوری عطا فرماید.»

لذا اگر در کتب رجال امثال رجال نجاشی درباره شخصی تعبیر به «مسکون الیه»

ص: ۳۵۲

۱- ۱۲۵۰. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

۲- ۱۲۵۱. رجال نجاشی، ص ۴۴۷.

مشاهده می‌کنیم، ممکن است به این معنا باشد که احادیث او پاک و منزّه از احادیث جعلی است. شیعه کار فهرستی داشته است و احادیث و کتاب‌های حدیثی تألیف شده را عرض بر امام کرده است. و نیز اصحاب درباره آن‌ها بررسی تام داشته‌اند تا از صحت احادیث آن‌ها اطمینان حاصل کنند. و به تعبیر دیگر شیعه بحث از کتاب‌شناسی فهرستی داشته و دارد. و ممکن است که تعبیر به «له اصل» در مقابل «له کتاب» مرادف معنای «الجامع الصحیح» باشد؛ یعنی برای او کتابی حدیثی است که احادیثش اصل و اساسی دارد، نه آن که جعلی باشد. اهل سنت در باب اخبار به سراغ تعبّد رفتند و لذا «صحیح‌شناسی» در حدیث را دنبال نمودند، بر خلاف شیعه که به سراغ وثوق در حدیث رفت. اهل سنت برای تصحیح حدیث به سراغ رجال آن رفتند و با قبول خبر ثقه دچار مشکلاتی از قبیل موضوعات شدند. لذا مجبور به تألیف کتاب‌هایی در باب «موضوعات حدیثی» شدند تا از این مشکل‌رهایی یابند، ولی شیعه دچار چنین مشکلاتی نشد.

شیعه با رجوع به فهرست‌شناسی، بسیاری از کتاب‌های خطّ غلو و کسانی که در نقل روایت تساهل داشتند را از چرخه حدیث و مذاکره علما خارج کرد. این که می‌گویند: اعراض مشهور از یک روایتی، سبب ضعف و وهن روایت می‌شود بی‌جهت نیست؛ زیرا این اعراض بی‌مورد نبوده است، شاید به این جهت بوده که در مصادر، خطّ غلو وجود داشته یا از افراد متساهل در حدیث نقل شده است. تراث حدیثی غلات کلاً حذف شد، لذا ما از مغیره بن سعید و ابوالخطاب اصلاً در مصادر حدیثی خود روایت نداریم. بزرگان رجالی ما با تعبیراتی ظریف که به کار می‌بردند امثال: «کان ضعیفاً فی الحدیث» به علما تذکر می‌دادند که مواظب او باشید او در نقل حدیث تساهل دارد.

کار تهذیب و تمحیص کتب حدیثی در بین اصحاب ادامه داشت. شخصی نزد حسین بن روح آمد و به او عرض کرد: ما با کتب شلمغانی چه کنیم؟ او در جواب گفت: من در جواب این سؤال پاسخ امام حسن عسکری علیه السلام را می‌دهم که درباره کتب

بنی فضال گفت: «خذوا ما رووا و ذروا ما رواوا»؛ «آنچه را روایت کرده اند بپذیرید و آنچه را که در آن اعمال رأی کرده اند رها نمایید.»

این خط در طول تاریخ حدیث شیعه ادامه پیدا کرد. از جمله فرزند شهید ثانی حسن بن زین الدین این کار فهرستی را در کتاب «المنتقى الجمان» ادامه داده است.

شبهه چهارم: تناقض در روایات

دکتر قفاری می گوید: «امر قابل ملاحظه این که اختلاف آنان در احادیث یا نصوص است نه استنباط، و شکی نیست که تناقض نشانه بطلان مذهب و کذب روایات بوده و دلیل بر این است که این ها از جانب خداوند نیست؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»؛^(۱) «و اگر قرآن از ناحیه غیر خداوند بود در آن اختلاف بسیاری می یافتند».^(۲)

او در جایی دیگر می نویسد: «امر دیگری که موضوع عصمت را باطل می کند اختلاف و تناقض در روایاتی است که از امامان شیعه وارد شده است؛ زیرا اختلاف در گفتار یا رفتار، با عصمت سازگاری ندارد».^(۳)

عوامل وقوع تعارض

قبل از پاسخ به اصل سؤال به عوامل وقوع تعارض در کلمات و سیره و روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اشاره می کنیم:

۱ - جانب ذاتی تعارض

در بسیاری از موارد، انسان بین دو دلیل و روایت تعارض می بیند، در حالی که هیچ گونه تعارض در واقع وجود ندارد و این ذهن انسان است که اشتباهاً بین دو روایت تعارض ملاحظه کرده است. که یا به جهت جهل به لغت و یا اطلاع نداشتن از دقت های لغویین یا غفلت از وجود برخی از قراین یا قرینه موجود یا به دلیل عدم

ص: ۳۵۴

۱- ۱۲۵۲. سوره نساء، آیه ۸۲.

۲- ۱۲۵۳. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۳۶۱.

۳- ۱۲۵۴. اصول مذهب الشیعه، قفاری، ج ۲، ص ۷۹۷.

شناخت نسبت به تغییراتی که در برخی از اوضاع لغوی حاصل شده است می باشد که هر یک از این عوامل باعث می شود انسان بین دو روایت، تعارض و اختلاف تصوّر کند.

۲ - تغییر در احکام از راه نسخ

از جمله عوامل پیدایش تعارض در ظاهر احادیث، وقوع نسخ در برخی از احکام شرعی است. ولی طبق نظر برخی، تعارض بر اساس این عامل منحصر به احادیث نبوی است و شامل روایات اهل بیت علیهم السلام نمی شود.

۳ - ضایع شدن قراین

از جمله عوامل تعارض، ضایع شدن برخی از قراین است که با حدیث از امام نقل شده و می توانسته است در حکم مخصّص یک روایت باشد، ولی با مفقود شدن آن قراین، در احادیث تعارض ظاهری ایجاد کرده است، خصوصاً با در نظر گرفتن این که برخی از قراین، ارتکازی و مربوط به یک محیط خاص است.

۴ - نقل به معنا

یکی دیگر از عوامل پیدایش تعارض، تصرّف راویان حدیث در الفاظ روایات و نقل به معناست؛ زیرا برخی که احادیث را حفظ و ضبط نمی نمودند و از طرفی در نقل به معنا تسلط نداشتند، به گونه ای احادیث را معنا می کردند که با روایات دیگر در ظاهر تعارض می نمود.

۵ - تدرّج در بیان احکام

از مهم ترین عوامل پیدایش تعارض در روایات، اسلوب تدرّج است. تدرّج در بیان احکام از امتیازهای ادیان در بیان حکم است؛ به این معنا که در ابتدا احکام به صورت کلی، سپس خاص یا مقید آن بیان می شد. در این میان ممکن بود کسی مطلق و عام را گرفته و از خاص و قید بی خبر باشد و در نتیجه در ظاهر برخی از روایات تعارض ایجاد می شود.

تقیه نیز جایگاه خاصی در پیدایش تعارض و اختلاف در روایات اهل بیت علیهم السلام داشته است. بیشتر امامان شیعه در موقعیت های خاصی به سر می بردند که اقتضا می کرد در گفتار یا رفتارشان تقیه کنند. تقیه ای را که اهل بیت علیهم السلام داشتند تنها از حاکمان بنی امیه و بنی عباس نبود، بلکه در برخی از موارد ضرورت اقتضا می کرد که از مسلمین و رأی آن ها نیز تقیه شود؛ زیرا امکان نداشت که امام بر خلاف آنان در ملاء عام سخنی گفته یا عملی انجام دهد.

۷ - ملاحظه موقعیت راوی

در برخی از مواقع امام علیه السلام هنگام بیان مطلبی ملاحظه موقعیت و وضعیت خاص راوی را می نمود؛ مثل حالت علم، جهل، نسیان، عذر و حالات دیگر و طبق آن حالات حکمی را برای او بیان می کرد، در حالی که نسبت به راوی دیگر، حکم دیگری بیان می داشت. در هر دو صورت راویان حدیث، آن را به صورت مطلق و بدون قید نقل کرده اند که این به نوبه خود منجر به تعارض در ظاهر دو روایت می شود.

۸ - وقوع تحریف و تزویر در احادیث

قرآن اگر چه از تحریف به زیادی و کمی و تزویر مصون مانده است، ولی در احادیث چنین ضمانتی نیامده است. از همین رو در طول تاریخ می بینیم که چگونه عده ای مغرض، حرکتی را شروع کرده و در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام تزویر و تحریف به زیادی و نقصان نموده اند که این خود نیز سبب پیدایش تعارض و اختلاف در احادیث شده است.

پاسخ به اشکال

از بحث گذشته استفاده می شود که منشأ تعارض عمدتاً از غیر امام بوده است، و به تعبیر یکی از بزرگان، هشتاد درصد موارد تعارض در روایات از ناحیه طُرُق است نه امامان، و بیست درصد آن از ناحیه ائمه علیهم السلام به صورت تقیه صادر شده است.

اگر عصر امام صادق علیه السلام را در نظر بگیریم پی می بریم که آن حضرت معاصر با

حاکمان گوناگونی بوده و هر عصری اقتضای خاصی را داشته است. حضرت علیه السلام مقداری از عصر بنی امیه و خلافت سَفَّاح و نیز عصر حکومت منصور عباسی را درک کرده است، که هر کدام یک نوع جبهه گیری خاصی را با امام صادق علیه السلام داشته اند. برخی با حضرت شدیداً برخورد می کردند و برخی با او مماشات داشتند، و لذا در موارد شدت تقیه، حضرت چاره ای جز بیان احکام تقیه ای نداشته است.

گرچه روایات متعارض از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مصادر اهل سنت نقل نشده است؛ زیرا حضرت احتیاج به تقیه نداشتند، ولی اصحاب پیامبر از آن حضرت روایات متعارض بسیاری نقل کرده اند. و این نکته قابل توجه است که ما چاره ای جز رجوع به روایات اهل بیت علیهم السلام نداریم، که مع الاسف این روایات در عصر اختناق و شدت تقیه و همراه با نقل برخی روایات مخالف واقع نیز بوده است.

شبهه پنجم: اختلاف در ابواب کتاب کافی

برخی از اهل سنت می گویند: «همانا شیخ مورد وثوق نزد آن ها به نام حسین بن حیدر کرکی عاملی می گوید: کافی پنجاه کتاب دارد که با سندهایی است که همگی متصل به ائمه است، در حالی که مشاهده می کنیم شیخ آنان طوسی می گوید: کتاب کافی مشتمل بر سی کتاب است...».

پاسخ

۱ - به طور حتم مطلبی را که حسین بن حیدر کرکی عاملی گفته اشتباه است؛ زیرا کتاب «کافی» از جمله کتاب های حدیثی است که بیش از هزار سال مورد توجه علمای شیعه بوده و آن را بر یکدیگر قرائت می کرده اند و لذا در طول تاریخ از گزند و دستبرد اشخاص مصون مانده و از آن حدیثی کم یا به آن زیاد نشده است. در اصول کافی تنها ده روایت است که شیخ طوسی آن ها را از کتاب «کافی» کلینی نقل کرده که الآن در این کتاب نیست. آنچه که متخصصین حدیث و فهرست شناسان تراش حدیثی بر آن اتفاق دارند، این است که کتاب های «کافی» سی کتاب است نه پنجاه کتاب.

ص: ۳۵۷

نجاشی در ترجمه کلینی رحمه الله اسامی این سی کتاب را آورده و تصریح به عدد سی کرده است. و نیز شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «الفهرست» اسامی سی کتاب «کافی» را ذکر کرده است که با کتاب «الروضه» ۳۱ کتاب می شود.

۲ - ممکن است که حسین بن حیدر کرکی عاملی برای کتاب روضه کافی نیز بیست کتاب فرض کرده که با سی کتاب اصول و فروع کافی مجموعاً پنجاه کتاب می شود.

۳ - ممکن است در نسخه کرکی عاملی برخی از عناوین اضافی بوده و یا خود او با تبویبی که داشته به آن اضافه کرده است و لذا این کتاب ها به پنجاه عنوان رسیده است. و اختلاف نسخ، دلیل بر ضعف کتاب نیست؛ زیرا باید جهت این اختلاف دانسته شود.

۴ - و نیز احتمال دارد که در نسخه کرکی بین عناوین ابواب با عناوین کتاب ها اشتباه شده و با هم خلط شده باشد.

به هر تقدیر ادعای شیخ طوسی رحمه الله صحیح است؛ زیرا او به واسطه شیخ مفید رحمه الله و او نیز به واسطه ابن قولویه از استادش کلینی کتاب کافی را نقل کرده و تصریح دارد که کافی دارای سی کتاب است. و شیخ طوسی رحمه الله هم معظم روایات «کافی» را در «تهذیب» نقل کرده است. و هر دو کتاب الآن در دسترس علما است. و نجاشی حتی در برخی موارد، کتاب کلینی را با یک واسطه؛ یعنی به واسطه عقرانی نقل می کند، گرچه او در سنین کهولت شیخ کلینی را درک کرده است. و لذا می گوید: «حدّثکم محمد بن یعقوب الکلینی» زیرا در عصر او کلینی به جهت کهولت سنّ خودش روایت های کتاب خود «کافی» را قرائت نمی کرده است، بلکه دیگران برای او می خوانده اند و تصدیق می کرده است. و هر گاه شخص نویسنده کتاب خود را می خواند از آن به «حدّثنا» تعبیر می کردند.

شبهه ششم: عدم نقل روایت از امام حسن عسکری علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «همانا علمای معروف به نقل روایت که در زمان حسن بن علی عسکری بوده اند هرگز از او روایتی که مشهور در کتب اهل علم باشد نقل نکرده اند،

و این در حالی است که شیوخ صاحبان کتب شش گانه (بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه و نسائی) در آن زمان موجود بوده و یا نزدیک به آن عصر بوده و کمی قبل و یا بعد از آن می زیسته اند...» (۱).

پاسخ

اولاً: آنان گرچه معاصر امام حسن عسکری علیه السلام بوده اند و حتی احمد بن حنبل که قبل از آن ها بوده و سمت استادی آنان را داشته است معاصر امام هادی و امام جواد علیهما السلام بوده است، ولی از آن جا که به امامت و جلالت خاص آن بزرگواران اعتقاد نداشته اند لذا از آنان روایت نقل نکرده اند.

از بعد وفات رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم اختلاف اساسی با دو خطّ فکری پدید آمد. یک خط متابعت تام از دستورات رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم و به دنبال ایشان حضرت علی و اولاد معصوم ایشان علیهم السلام داشتند و از آنان شریعت را اخذ می کردند. و خط دیگر تنها واقع خارجی را مشاهده کرده و آن را میزان حق و باطل به حساب آورده است. و لذا با متابعت از مدرسه خلفا و جبهه گیری در مقابل اهل بیت علیهم السلام با کمال تعصب، هیچ گونه روایتی را از آن بزرگواران نقل نکرده است.

۲ - جهت دیگری که در عدم نقل حدیث از امامان شیعه بوده، مسأله سیاسی و سخت گیری دستگاه خلافت و حکومت بوده است؛ زیرا از طرفی حاکمان جور، امامان معصوم را شدیداً مورد حصر قرار داده بودند، و از طرفی دیگر مردم را کنترل کرده، نمی گذاشتند از آن بزرگواران سماع حدیث کرده و آن ها را ثبت نمایند.

۳ - از طرفی دیگر محدّثان اهل سنت از آن جا که مشاهده می کردند که روایات اهل بیت علیهم السلام با روایاتی که در السنه خودشان رایج بوده منافات دارد، لذا از آن تعجب می کرده و اقبالی به نقل آن ها نداشتند. و مطالبی که در یک جامعه سنت می شد آنان نمی توانستند با آن ها مخالفت کنند، لذا همان ها را دنبال کرده و به مخالفت با خطّ اهل بیت علیهم السلام می پرداختند. این مطلبی است که از تعییرات رجالین اهل سنت استفاده

ص: ۳۵۹

الف) ابن تیمیه می گوید: «و اما کتابی که از علی علیه السلام نقل شده در آن مطالبی است که هیچ یک از علما به آن ها اعتنا نکرده اند و شافعی و محمد بن نصر مروزی کتاب بزرگی را گردآوری کرده اند درباره مسائلی که مسلمانان در آن آرای علی را اخذ نکرده اند؛ زیرا قول غیر او از صحابه موافق تر با کتاب و سنت است.» (۱)

او در جای دیگر می گوید: «هیچ عاقلی شک ندارد که رجوع به مثل مالک و ابن ابی ذئب و ابن ماجشون و لیث بن سعد و اوزاعی و ثوری و ابن ابی لیلی و شریک و ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد بن حسن و زفر و حسن بن زیاد لؤلؤی و شافعی و بویطی و مزنی و احمد بن حنبل و... و محمد بن جریر طبری... و دیگران در اجتهادات و اعتبارات آن ها در عمل به سنتی که آن ها از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کنند و به اجتهادی که در تحقیق مناط احکام و تنقیح مناط و تخریج مناطاتی که داشته اند برای آن ها بهتر است از این که تمسک کنند به نقل رافضی ها از عسکرین و امثال این دو!! زیرا هر یک از این افراد به دین خدا و رسول او از خود عسکرین عالم ترند!!... بلکه بر مثل عسکرین و امثال آن دو است که از یکی از آن افراد درس فراگیرند!!» (۲)

حال آیا با این حرف های بی اصل و اساس که به طور حتم دلالت بر نصب و عداوت آن ها نسبت به اهل بیت علیهم السلام دارد، همان گونه که در کتاب «شیعه شناسی» در بحث «نقد افکار ابن تیمیه» به آن اشاره کردیم، می توان گفت که امثال او به «حدیث سفینه» عمل کرده اند؟

ب) قاضی سبکی در ترجمه مروزی از ابواسحاق شیرازی نقل می کند که او کتابی را تصنیف کرده و در آن اشاره به مواردی نموده که ابوحنیفه با امام علی علیه السلام و عبدالله بن عباس مخالفت کرده است. (۳)

ج) ذهبی در ترجمه امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل کرده که بخاری به حدیث

ص: ۳۶۰

۱- ۱۲۵۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۱۷.

۲- ۱۲۵۷. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۳۱.

۳- ۱۲۵۸. طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۲۴۷.

او احتجاج نکرده است. یحیی بن سعید گفته: مجالد نزد من از او محبوب تر است. مصعب بن عبدالله گفته است: مالک از جعفر روایت نمی کرد مگر آن که کسی دیگر به او ضمیمه می شد. احمد بن سعد بن ابی مریم نقل می کند: از یحیی شنیدم که می گفت: من از یحیی بن سعید درباره جعفر بن محمد سؤال نمی کنم. به من گفت: چرا از حدیث جعفر از من سؤال نمی کنی؟ گفت: چون که با او کاری ندارم... (۱).

(د) مناوی بعد از نقل حدیثی، آن را تضعیف می کند و جهت آن را وجود صالح بن ابی الأسود و جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می داند. (۲).

آنچه بیان شد و دیگر کلمات اهل سنت، بر این دلالت دارد که آنان نه تنها متمسک به اهل بیت نبوده و از آن ها تبعیت نکرده اند، بلکه درصدد جرح و ایجاد نقص بر آن ها برآمده اند.

این در حالی است که افراد منحرف از اهل بیت علیهم السلام و نواصب، نزد اهل سنت مورد وثوق و اطمینان بوده و از آن ها روایت نقل کرده اند. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

(الف) زیاد بن ابیه که دارای جرائم بسیاری است نزد اهل سنت از زهاد به حساب آمده است. (۳).

(ب) عمر بن سعد قاتل امام حسین علیه السلام به تصریح عجللی، ثقه به حساب آمده است. (۴).

(ج) عمران بن حطان از رؤسای خوارج، و کسی که در شأن ابن ملجم مرادی شعر سروده، عجللی او را توثیق می کند و بخاری نیز از رجال صحیحش به حساب آورده و از او روایت نقل کرده است. (۵).

(د) اسماعیل بن اوسط بجلی، امیر کوفه که از اعوان حجاج بن یوسف ثقفی است و سبب قتل سعید بن جبیر شد، ابن معین او را توثیق کرده و ابن حبان هم او را از ثقات به حساب آورده است. (۶).

(ه) اسد بن وداعه: شامی، تابعی، و ناصبی بوده و امام علی علیه السلام را سب می کرده است،

ص: ۳۶۱

۱- ۱۲۵۹. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲- ۱۲۶۰. فیض القدير، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳- ۱۲۶۱. تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۱۶۲.

۴- ۱۲۶۲. خلاصه التهذيب، ج ۲، ص ۲۷۰.

۵- ۱۲۶۳. تاریخ الثقات، ص ۳۷۳، رقم ۱۳۰۰.

۶- ۱۲۶۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۲۱؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۴۱.

ولی به عنوان عابد معرفی شده و نسائی نیز او را توثیق کرده است. (۱)

و) ابوبکر محمد بن هارون: او که ناصبی منحرف و معروف به انحراف از امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، مورد توثیق خطیب بغدادی قرار گرفته است. (۲)

ز) خالد قسری: که به تعبیر ذهبی، امیر ناصبی اهل بغض و ظلم است و در تاریخ ابن کثیر مرد بدی معرفی شده که علی بن ابی طالب علیه السلام را ناسزا می گفته است. مادرش نصرانی بوده و در دینش نیز متهم است. او کسی بود که در خانه خود برای مادرش کلیسا ساخته بود. ولی در عین حال ابن حبان او را توثیق کرده است. (۳)

ح) اسحاق بن سوید عدوی بصری: او کسی بود که حمله های شدید بر علی بن ابی طالب علیه السلام می نمود و می گفت: من علی را دوست ندارم. ولی در عین حال احمد و ابن معین و نسائی او را توثیق کرده و از رجال بخاری و مسلم و ابوداوود و نسائی به حساب آمده است. (۴)

ط) حریر بن عثمان: او کسی بود که وقتی در مسجد نماز می خواند از آن جا خارج نمی شد تا آن که علی علیه السلام را در هر روز هفتاد بار لعنت کند... در عین حال بخاری و ابوداوود و ترمذی و دیگران از اهل سنت به روایات او احتجاج کرده اند. (۵)

ی) ازهر بن عبدالله حمصی: او کسی بود که علی علیه السلام را سب می کرد ولی عجلی او را توثیق کرده و نیز از رجال ابوداوود و ترمذی و نسائی به حساب آمده است. (۶)

ک) حافظ عبدالغیث حنبلی: او کسی است که کتابی را در فضایل یزید بن معاویه تألیف نموده و در آن روایات جعلی را جمع کرده است، ولی در عین حال او را متصف به صفت زهد، وثاقت، دیانت، راست گویی، امانت، صلاح و اجتهاد نموده اند. (۷)

این فقط بخشی از عملکرد اهل سنت و تصریحات آن ها در تضعیف اهل بیت علیهم السلام

ص: ۳۶۲

۱- ۱۲۶۵. لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۲۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲- ۱۲۶۶. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۵۷؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۶۵.

۳- ۱۲۶۷. البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۲۳.

۴- ۱۲۶۸. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۰۶.

۵- ۱۲۶۹. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۷۸؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۷۸.

۶- ۱۲۷۰. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۰۴.

۷- ۱۲۷۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۱۶۰؛ شذرات الذهب، ج ۶، ص ۴۵۳.

و توثیق دشمنان آنان به حساب می آید، و کسی که درصدد تتبع و تحقیق باشد، به بیش از این افراد دسترسی پیدا می کند.

شبهه هفتم: اتهام به حافظان سنت!!

شیخ عبدالله بن عبدالعزیز می گوید: «و از بارزترین اسلوب های شیعه، اتهام بزرگان ناقلین دین و سنت و حافظان آن به کفر است. آنان گمان می کنند که این کفار کسانی هستند که از مدرسه محمدصلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمده اند. و این اعتقادی است که روایات معتبر شیعه به آن تصریح دارد».^(۱)

دیدگاه شیعه درباره صحابه

مؤلف گرچه نسبت کفر جمیع صحابه را به شیعه داده است ولی با مراجعه به کتاب های اعتقادی علمای شیعه پی می بریم که این نسبت اتهامی بیش نیست. شیعه معتقد است که در میان صحابه افراد مختلفی از عادل و فاسق وجود داشته اند، از این رو مجرد مصاحبت با رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم باعث نمی شود که کسی تکویناً عادل گردد، بلکه عادل کسی است که در خط رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم بوده و نماد سیره او باشد. این رأی، موافق قرآن و سنت نبوی است. و همچنین مورد تأکید صحابه و موافق با سیره آنان است.

این رأی از آن جا که موافق با عقل و نقل بوده، مورد پذیرش شماری از دانشمندان اهل سنت قرار گرفته است که می توان از میان این افراد از سعد تفتازانی، مارزی، ابن عماد حنبلی، شیخ محمد عبده، محمد بن عقیل علوی، محمد رشید رضا، سید قطب، سید مقبلی، شیخ محمود ابوریّه، شیخ مصطفی صادق رافعی، محمد غزالی و دیگران نام برد.

شبهه هشتم: نقد صحابه به جهت دفاع از شریعت

ص: ۳۶۳

شیخ عبدالله بن عبدالعزيز می گوید: «همان گونه که گفتم غرض آنان طعن در ابوهریره نیست، بلکه این کار را مقدمه و زمینه برای نابودی اسلام قرار داده اند؛ زیرا این خوارشدگان! چون قصد نابودی شریعت پاک و مخالفت با آن را کرده اند، درصدد طعن وارد کردن به آبروی حاملین شریعت برآمدند، کسانی که برای ما راهی به سوی شریعت جز از طریق آن ها نیست...» (۱).

پاسخ

اگر شیعه صحابه را مورد جرح و تعدیل قرار می دهد به خاطر این نیست که از این طریق کتاب خدا و سنت رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم را نابود سازد، بلکه هدف اساسی از این کار، شناخت صالحان آنان است تا حدیث و سنت واقعی پیامبرصلی الله علیه و آله وسلم از راه صحیح و مطمئن به دست ما برسد. جرح و تعدیل صحابی نه تنها سبب وهن و ابطال شریعت نمی شود بلکه موجب تقویت آن خواهد شد.

شیعه هرگز قائل به کفر بزرگان صحابه نیست، کسانی که ناقل دین و سنت و حافظ آن می باشند، آری، ممکن است برخی از صحابه در زمان حیات پیامبرصلی الله علیه و آله وسلم یا بعد از وفات ایشان کافر شده باشند، ولی عموم علمای شیعه چنین نسبتی را به صحابه نمی دهند. و اگر تعبیر ارتداد نسبت به غالب صحابه بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم در برخی روایات آمده، به معنای ارتداد از اهل بیت علیهم السلام است.

نظریه عدالت کل صحابه که نزد اهل سنت مطرح است، ناشی از عواطف افراطی دینی است.

تفتازانی می گوید: «جنگ ها و مشاجراتی که در تاریخ میان صحابه رخ داده و بر زبان افراد ثقه جاری است، ظاهرش نشان می دهد که برخی از صحابه از راه حق خارج شده و به حدّ ظلم و فسق رسیدند. که داعی و انگیزه آنان از این کار، کینه، حسد، عناد، حبّ ریاست، سلطنت، میل به لذّات و شهوات بوده است؛ زیرا همه صحابه معصوم نبوده اند، و هر کس که پیامبرصلی الله علیه و آله وسلم را ملاقات کرد اهل خیر نبوده است، ولی علما به

ص: ۳۶۴

جهت حسن ظنّشان به اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم برای کارهای خلاف آن‌ها محمل‌ها و تأویل‌هایی ذکر کرده‌اند. ظلمی که آنان در حق اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم کرده‌اند در ظاهر به حدّی است که مجالی برای اخفای آن نیست. و پستی آن به حدّی است که اهل آسمان و زمین بر مظلومیّت اهل بیت علیهم السلام گریسته و کوه‌ها از جا کنده شده و صخره‌ها از هم پاشیده‌اند. و کارهای زشت آنان هنوز پابرجا است. لعنت خدا بر کسانی باد که دست به چنین جنایاتی زده، یا به آن رضایت داده و یا برای آن کوشش کرده‌اند و عذاب آخرت، دائمی و شدیدتر است»^(۱).

سید محمد بن عقیل می‌گوید: «اما الامر بحسن الظنّ فحسن، ولكنّه لیس فی مقام بیان الحق وابطال الباطل و الکلام علی جرح او تعدیل، ولو سوّغنا هذا لتعطلت الأحکام و بطلت الحدود و الشهادات، و کبکب الشرع علی ام رأسه...»؛ «حسن ظنّ به فعل مؤمن خوب است ولی نه در مقام بیان حق و ابطال باطل، و جرح و تعدیل؛ زیرا اگر حسن ظنّ را به این مقام نیز تعمیم دهیم، احکام خدا تعطیل و حدود و شهادت، باطل و اساس شریعت ویران خواهد شد...»^(۲).

شیعه هر چند نسبت به جایگاه و عملکرد برخی از صحابه اعتراض دارد ولی صحابه کرام را ستایش و مدح می‌کند، کسانی که در راه نصرت و یاری از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم سختی‌ها کشیده و با جان و مال خود جهاد نمودند، و تا آخر عمر نیز از راه مستقیم هدایت خارج نشدند، همان‌گونه که امام سجاده علیه السلام در مدح این دسته از صحابه می‌فرماید: «اللّهم واتباع الرسل و مصدّقوهم من اهل الارض بالغیب عند معارضه المعاندين لهم بالتکذیب و الاشتیاق الی المرسلین بحقائق الايمان فی کل دهر و زمان. ارسلت فیہ رسولا و اقامت لأهله دلیلاً من لدن آدم الی محمدصلی الله علیه وآله وسلم من ائمه الهدی و قاده اهل التقی، علی جمیعهم السلام، فاذا کرهم منک بمغفره و رضوان. اللّهم و اصحاب محمّد خاصه، الذین احسنوا الصحبه، والذین أبلوا البلاء الحسن فی نصرته و کاتفوه و اسرعوا الی وفادته، و سابقوا الی دعوته و استجابوا له حیث اسمعهم حججه رسالاته. و فارقوا الأزواج و الأولاد فی

ص: ۳۶۵

۱- ۱۲۷۴. شرح مقاصد، ج ۲، ص ۳۰۶ و ۳۰۷.

۲- ۱۲۷۵. النصائح الکافئه، ص ۲۲۵.

اظهار کلمته، وقاتلوا الآباء والأبناء فی تثبیت نبوتہ...»؛^(۱) «بار خدایا! پیروان پیامبران و ایمان آورندگان به ایشان از اهل زمین که از روی غیب و پنهانی ایمان آوردند، در آن هنگام که دشمنان به تکذیب و دروغ پنداشتن ایشان معارضه نمودند، روبه رو شدند. و آن هنگام که به سبب حقایق ایمان پیامبران علاقه مند بودند. در هر روزگار و زمانی که در آن پیغمبری فرستادی و برای اهل آن دلیل و راهنمایی گماشتی، از زمان آدم تا محمدصلی الله علیه وآله وسلم، از پیشوایان هدایت و رستگاری، و جلوداران اهل تقوا و پرهیزکاری، که بر همه آنان سلام و درود باد. آنان را از خود به آمرزش و خشنودی یاد فرما.

بار خدایا! به خصوص اصحاب و یاران محمدصلی الله علیه وآله وسلم آنان که همراه بودن را نیکو به پایان رساندند و آنان که برای یاری او در جنگ، شجاعت و دلآوری برجسته ای آشکار ساختند، و او را یاری کردند، و با ایمان آوردن به او شتافتند و به دعوتش پیشی گرفتند. و دعوت او را آن هنگام که برهان رسالت های خود را به گوششان رساند، پذیرفتند و در راه آشکار ساختن دعوت او از زنان و فرزندان دوری نمودند، و در استوار کردن پیغمبری او با پدران و فرزندان جنگیدند...».

و نیز امام علی علیه السلام درباره گروهی از صحابه که وفادار به عهد بودند، می فرماید: «... لقد رأیت اصحاب محمدصلی الله علیه وآله وسلم فما اری احداً یسبهم منکم، لقد کانوا یصبحون شُغْطاً غُبْراً، و قد باتوا سَجْداً و قیاماً یراوحون بین جباههم و خدودهم و یقفون علی مثل الجمر من ذکر معادهم، کأنّ بین اعیینهم رُکْب المعزی من طول سجودهم، اذا ذکر الله هملت اعیینهم حتّی تیلّ جیوبهم، و مادوا کما یمید الشجر یوم الريح العاصف، خوفاً من العتاب و رجاءً للثواب»؛^(۲) «... همانا یاران پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم را دیدم، کسی را نمی بینم که همانند آن ها باشد، روز را ژولیده مو، گردآلود به شب می رساندند. شب را به نوبت در سجده یا قیام به سر می بردند. گاه پیشانی بر زمین می سودند، و گاه گونه بر خاک. از یاد معاد چنان ناآرام بودند که گویی بر پاره آتش ایستاده بودند. میان دو چشمشان از سجده های طولانی، چون زانوی بزها پینه بسته بود. اگر نام خدا برده می شد چنان می گریستند که گریبان هایشان تر

ص: ۳۶۶

۱- ۱۲۷۶. صحیفه سجادیه، دعای چهارم.

۲- ۱۲۷۷. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۹۷، ص ۱۴۳.

می گشت. و می لرزیدند چنان که درخت روز تندباد می لرزید، از کیفی که بیم آن را داشتند، یا امیدی که تخم آن در دل می کاشتند.»

و اما این که مؤلف کتاب «البرهان» می گوید: «راهی برای ما به شریعت جز صحابه نیست»، این حرف درست نیست؛ این حرف خلاف دستورات و سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مطابق حدیث «ثقلین» و احادیث دیگر، و بالاتر از آن خداوند سبحان در قرآن کریمش مطابق آیه «اولی الامر» و آیه «تطهیر» و دیگر آیات، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را تنها راه رسیدن به شریعت و سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم معرفی کرده است.

آری، از آن جا که اهل سنت از این منبع عظیم و دارای عصمت و طهارت بی اعتنایی کرده و روی گردان شدند، لذا مجبورند که چنین حرف هایی را بزنند.

شبهه نهم: انحصار طریق در اهل بیت علیهم السلام

شیخ عبدالله بن عبدالعزیز می گوید: «و نیز از ادعاهای شیعه این اعتقاد است که حدیث رسول خدا به جز از طریق اهل بیت اخذ آن صحیح نیست. و مقصود آنان از اهل بیت، امامان دوازده گانه آنان است. شیخ آنان کاشف الغطاء در کتاب «اصل الشیعه» ص ۷۹ می گوید: امامیه سنتی را معتبر می دانند که به سند صحیح از طرق اهل بیت از جدشان رسیده باشد؛ یعنی حدیثی را که صادق از پدرش زین العابدین از حسین سبط از پدرش امیرالمؤمنین از رسول خدا نقل کرده است. اما روایات امثال ابوهریره و سمره بن جندب و مروان بن حکم، و عمران بن حطان خارجی و عمرو بن عاص و نظایر آنان، نزد امامیه به مقدار مگسی ارزش ندارد» (۱).

پاسخ

اولاً: این که شیعه می گوید: سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را تنها باید از اهل بیت عصمت و طهارت او؛ یعنی دوازده معصوم از ذریه او و در رأس آنان حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام اخذ کنیم، به جهت دستوری است که رسول خدا به امت اسلامی

ص: ۳۶۷

داده است و به جهت مقامات و شئونی است که خداوند متعال در قرآن کریم برای آنان ذکر کرده است. آنان مصداق واقعی آیه «اولی الامر» (۱) می باشند. آنان مصداق حقیقی آیه «تطهیر» (۲) هستند. آنان کسانی هستند که مطابق حدیث «ثقلین» و «سفینه» و «امان» و «دوازده خلیفه» و دیگر احادیث معتبر و متواتر صحیح السند، مرجع دینی مردم بعد از رسول خدایند. مگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را دروازه شهر علم و حکمت خود معرفی نکرده است، آن جا که فرمود: «انا دار الحکمه و علی بابها»؛ (۳) «من خانه حکمت و علی درب آن است.»

ثانیاً: مقصود کاشف الغطاء از ابتدای عبارتش آن است که امامیه تنها به روایاتی عمل می کنند که با سند صحیح از طرق اهل بیت علیهم السلام رسیده، نه روایاتی که جعلی بوده و به آنان نسبت داده شده است.

ثالثاً: امامیه تمام روایات صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را نفی و طرد نمی کند، بلکه همان گونه که مؤلف «البرهان»، از مرحوم کاشف الغطاء نقل کرده است، روایات افرادی امثال ابوهریره و... را مردود و بی ارزش می داند؛ به جهت مشکلاتی که در حدیث آن ها وجود دارد؛ خصوصاً افرادی همانند سمره بن جندب و مروان بن حکم و عمرو بن عاص که از نواصب بوده و با اهل بیت علیهم السلام دشمن بوده اند.

شبهه دهم: دفاع از ابوهریره در نقل حدیث

سید عبدالحسین شرف الدین رحمه الله درباره ابوهریره می گوید: «این درسی است درباره زندگی یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، او تا به حدی زیاد روایت نقل کرده که به افراط افتاده است. و نیز صحاح و دیگر مسانید اهل سنت از او به حدی زیاد نقل کرده اند که به افراط مبتلا شده اند.» (۴)

شیخ عبدالله بن عبدالعزیز در ردّ بر «شرف الدین» می گوید: «این که ابوهریره افراط در نقل حدیث داشته حرف دروغی است! چه افراط و زیاده روی از ابوهریره بوده، در

ص: ۳۶۸

۱- ۱۲۷۹. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- ۱۲۸۰. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳- ۱۲۸۱. صحیح ترمذی، کتاب الفضائل، باب فضائل علی علیه السلام.

۴- ۱۲۸۲. ابوهریره، ص ۱۱۸.

حالی که او حافظی است که او را شناختیم... «مجلسی» از «خرائج» نقل کرده که ابوهریره به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: من از شما حدیث بسیار می شنوم ولی آن ها را فراموش می کنم؟ حضرت فرمود: دامت را بگیر. من آن را گستراندم. حضرت دستش را در آن گذاشت. سپس فرمود: با هم جمع کن. من آن را جمع کردم. و بعد از آن بیشتر موارد را فراموش نکردم... عالم شیعه در جرح و تعدیل ابوالعباس نجاشی در رجال خود معروف به «رجال نجاشی» روایت می کند که ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام سی هزار حدیث نقل کرده است...» (۱).

پاسخ

اولاً: این که مرحوم شرف الدین، ابوهریره را مفرط و زیاده رو در نقل حدیث معرفی کرده به جهت آن است که مدّت مصاحبت و معاشرت او با پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم کم بوده است. او به اندازه ای با پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم نبوده که بتواند هزاران حدیث بدون واسطه از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم نقل کند. لذا غالب آن ها مرسل است و از آن جا که مستقیماً به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نسبت می دهد، این تدلیس است که نوعی دروغ به حساب می آید.

ثانیاً: حدیثی که مجلسی رحمه الله در «بحارالأنوار» از «خرائج» راوندی نقل کرده حدیثی است که از هیچ یک از امامان شیعه نقل نشده است و تنها به صورت «رَوَى»؛ یعنی «روایت شده» آمده است، و از آن جا که قطب راوندی از بسیاری از مصادر اهل سنت نقل حدیث کرده لذا این روایت نیز مصدر عامی دارد.

ثالثاً: این که معترض به افرادی؛ از قبیل ابان بن تغلب و دیگر راویان شیعه نقض وارد کرده که افراط در نقل حدیث داشته اند، این نقض وارد نیست؛ زیرا اشکال مرحوم شرف الدین بر ابوهریره به جهت این بود که چگونه با زمان کمی که او همراه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بوده و با او مصاحبت داشته، این حجم عظیم حدیث را بدون واسطه از حضرت نقل کرده است، ولی این اشکال بر امثال ابان بن تغلب وارد نیست؛ زیرا او و امثالش که حدیث زیادی داشته یا نقل کرده اند، به جهت این بوده که مصاحبت آنان با امامان معاصر خود طولانی بوده است.

ص: ۳۶۹

رابعاً: جهت افراط و زیاده روی محدّثین و صاحبان منابع حدیثی اهل سنت در نقل حدیث از ابوهریره این است که شخصی با چنین وضعیت، چرا تا این مقدار از او روایت نقل کرده اند؟

شبهه یازدهم: راویان شیعه در ترازوی نقد!!

شیخ عبدالله بن عبدالعزیز می گوید: «همانا مصیبت جعفر صادق مطابق آنچه کتب قوم بر آن تصریح دارند این است که قومی جاهل بر او وارد می شده و از نزد او خارج می شدند و می گفتند: حدّثنا جعفر بن محمد، و احادیثی را نقل می کردند که همه آن ها دروغ و جعلی و موضوع بر جعفر بوده است تا از این طریق نزد مردم روزی خورده و از آنان پولی اخذ کنند... از جمله راویان آنان که اهل مسکر بوده عوف عقیلی است...»

و از جمله راویانی که این کاره بوده و گناه انجام می داده، محمد بن ابی عباد است...

و از جمله راویان آنان، حفص بن بختری است که درباره او اشاره شده که شطرنج بازی می کرده است...

و از جمله راویان آن ها حمّاد بن عیسی است که سنّ او به شصت سال رسیده ولی نماز را خوب یاد نداشته و چیزی از احکام آن را درست نمی دانسته است...

و از جمله راویان آنان ابوحمزه ثمالی ثابت بن دینار است که به خمار معروف بوده است... .

و از جمله راویان آنان علی بن حمزه بطائنی است که اموال معصوم و خمس شیعه را می دزدیده است... .

و از جمله راویان آنان عبدالله بن یغفور است که اهل مسکر بوده است...

و از جمله افراد موثّق نزد آنان شاعرشان معروف به شاعر اهل بیت سید حمیری است که باکی از شرب خمر نداشته است...» (۱).

پاسخ

اولاً: این مسأله قابل التفات است که بدانیم: در میان اصحاب امامان برخی از افراد دارای غلوّ عملی و به تعبیری انحراف عملی وجود داشته است، که اباحی گری

ص: ۳۷۰

را ترویج می کردند. آنان می گفتند: «اذا عرفت الامام فاصنع ماشئت»؛ «اگر به امام معرفت داشتی هر کاری خواستی انجام بده.» ولی بزرگان از اصحاب و همچنین ائمه کرام علیهم السلام که با آنان معاصر و مواجه بودند شدیداً با این خط مقابله می کردند. و نیز راویان و محدثین اخبار، روایات آنان را از روایات خطّ اعتدال جدا می کردند. و در صورتی که وثاقت در گفتار آنان ثابت بود روایات آنان را نقل می کردند.

ثانیاً: ایشان اشتباهی که در مورد اصطلاحات رجالی شیعه دارد این است که خیال کرده اگر شخصی به عنوان رجال یک امام معرفی شد، دلیل بر آن است که او مورد وثوق و اطمینان بوده و شیعه به روایات او به طور حتم عمل می کنند، در حالی که چنین نیست، تعبیر به این که این شخص از اصحاب فلان امام است تنها دلالت دارد بر این که این شخص از این امام روایت نقل کرده است.

در مورد محمد بن ابی عباد از همین قبیل است. گرچه رجالین او را از راویان و اصحاب امام رضاعلیه السلام ذکر کرده اند، ولی این بدان معنا نیست که او مورد وثوق و اطمینان حضرت بوده و هیچ مشکلی نداشته است. بلکه درباره او ذمّ هم رسیده است.

شیخ صدوق رحمه الله از کندی نقل کرده که گفت: ابوالحسین محمد بن ابی عباد مرا حدیث کرد - در حالی که او مشهور به شنیدن لهو و آشامیدن نیب بود - که از امام رضاعلیه السلام درباره شنیدن لهو سؤال کردم؟ حضرت فرمود: اهل حجاز رأیی در این باره دارند که باطل و لهو است، آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»؛ (۱) «و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند» (۲).

مرحوم آیت الله خوبی بعد از نقل روایتی می گوید: «بعید نیست که او جاسوس فضل بر امام رضاعلیه السلام بوده باشد» (۳). در مورد حفص بن البختری که از اجلای اصحاب است، معترض بی انصافی کرده و تعصب به خرج داده و با گذاشتن سه نقطه مطلب اصلی را رها کرده تا خواننده را تحریک کند. جای سه نقطه این گونه است: «ذکره ابوالعباس و أنّما کان بینة و بین آل

ص: ۳۷۱

۱- ۱۲۸۵. سوره فرقان، آیه ۷۲.

۲- ۱۲۸۶. عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۲، باب ۳۵.

۳- ۱۲۸۷. معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۶۷.

اعین نَفوه فغمزوا علیه بلعب الشطرنج...»؛ «ابوالعباس او را ذکر کرده است. و از آن جا که بین او و آل اعین کدورت و دشمنی بوده، لذا آنان او را به شطرنج بازی نسبت داده اند.» مشاهده می کنیم که چگونه معترض این عبارت را تحریف کرده، در حالی که هیچ مذمتی برای حفص بن البختری به حساب نمی آید.

و بر فرض که شخصی چنین کاری را انجام می داده است ولی با اثبات وثاقت و اجتناب او از کذب، این عمل موجب نمی شود که حکم به ضعف او در نقل خبر کنیم.

حماد بن عیسی نیز از اجلای اصحاب امامیه به حساب می آید که نجاشی او را ثقه در حدیث و صدوق معرفی کرده است. در مورد این که او به نحو احسن نماز نمی خوانده، نویسنده کتاب به روایتی تمسک کرده که امام صادق علیه السلام به او فرمود: «ماقبح بالرجل منکم یأتی علیه ستون او سبعون سنه فلا یقیم الصلاه واحده بحدودها تامه...»؛ «چه قدر زشت است برای یکی از شما که شصت یا هفتاد سال از سن او بگذرد ولی نتواند یک نماز با تمام حدود و خصوصیاتش بخواند.»

از این تعبیر استفاده می شود که حضرت توقّع داشته اند که افرادی امثال حماد بن عیسی نماز خود را با تمام مستحبات و آدابش بخواند و این هرگز دلالت بر ضعف او در نقل روایت ندارد. و این که نویسنده می گوید: او چیزی از احکام نماز را به خوبی نمی دانسته، از خودش می باشد و هیچ مدرکی بر آن ندارد.

ابوحمزہ ثمالی، ثابت بن دینار نیز از اجلای اصحاب امامیه به شمار می آید. او کسی است که صدوق، گواهی به عدالت او داده و نجاشی او را از بهترین اصحاب ما به حساب آورده و همانند سلمان در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بوده است.

و اما این که نویسنده کتاب او را خمار معرفی کرده این اتهام از جهاتی باطل است.

اولاً: روایتی که «کشی» نقل کرده از علی بن حسن بن فضال است که در آن ذکر شده که ابوحمزہ شرب نبیذ می کرده است، ولی علی بن حسن بن فضال خود ندیده بلکه تنها شنیده است. شاید در این خبر تنها بر گفتار کسانی اعتماد کرده که مورد وثوق نبوده اند.

ثانیاً: نویسنده از روی عمد یا جهل و نادانی، خلط فاحش کرده است؛ زیرا مکرّر

نسبت به برخی از اصحاب امامان شیعه می گوید: او «خمار» بوده است، در حالی که اتهامی بیش نیست، به جهت این که خمر یعنی شراب برگرفته شده از انگور، این مورد اتفاق بر حرمت شرب آن بوده است، ولی کسی از اصحاب امامان اهل چنین عملی نبوده است. آری، یک نوع نیبذی بوده که حکم شراب نداشته است ولی فی الجمله تغییر حالتی ایجاد می کرده است، و لذا آن را حلال می دانستند. علی بن حسن بن فضال گمان کرده که ابوحمزه نیبذ حرام می آشامیده است.

علی بن ابی حمزه بطائنی، او کارهای خلافی داشته و از رؤسای واقفه به حساب می آید. گرچه برخی درصدد توثیق او برآمده اند، ولی علمای شیعه او را تضعیف کرده و روایاتش را مورد قبول قرار نداده اند. مگر روایاتی که قبل از توقفش بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از او نقل شده و یا بعد از آن زمان بوده و مربوط به مسأله امامت نبوده و شاهدی بر صدق آن موجود باشد. آری، او از اجلای اصحاب امامیه به حساب نمی آید؛ بلکه دارای عقیده باطل و فاسد درباب امامت بوده است.

عبدالله بن ابی یعفر از اجلای اصحاب به حساب می آید. نجاشی درباره او «ثقه ثقه» فرموده است. و او را در میان اصحاب امامیه جلیل القدر و کریم بر امام صادق علیه السلام معرفی کرده است. «کشی» نیز روایات بسیاری در مدح او ذکر کرده است.

و امّا این که نویسنده کتاب او را متهم به شرب مسکر کرده است با روایتی که به عنوان شاهد بر این عمل ذکر می کند سازگاری ندارد؛ زیرا در آن روایت چنین آمده است: عبدالله بن یعفر می گوید: هر گاه دردها بر من فشار می آورد من جرعه ای از نیبذ می آشامیدم تا آرام گیرم. روزی بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و او را از دردم خبر دادم و این که هر گاه جرعه ای از نیبذ می خورم دردم ساکت می شود. حضرت فرمود: نیشام.

عبدالله بن ابی یعفر چون به کوفه بازگشت، دردش بر او هجوم آورد. اهل بیتش نزد او آمده و او را به خوردن نیبذ ترغیب کردند. او نیز از آن آشامید و دردش ساکت شد. عبدالله دوباره خدمت امام صادق علیه السلام مشرف شد و از درد و شرب نیبذ خبر داد. حضرت به او فرمود: ای پسر ابی یعفر! نیشام؛ زیرا آن حرام است، و این شیطان

است که بر تو موکل شده، و اگر از تو مأیوس شود می رود.

چون به کوفه بازگشت دردش دوباره از همه وقت بیشتر هیجان پیدا کرد. اهل بیتش نزد او آمده و او را بر خوردن جرعه ای نبیذ تحریک کردند، ولی او گفت: نه به خدا سوگند من هرگز قطره ای از آن را تا ابد نخواهم آشامید... (۱).

حال چگونه این قضیه دلالت بر عدم وثاقت او در نقل حدیث دارد؟

ثالثاً: ایشان از میان صدها نفر از اصحاب امامان علیهم السلام که محدثین تراث حدیثی آنان را نقل کرده اند تنها به ذکر این چند نفر پرداخته و می خواهد حدیث شیعه را زیر سؤال ببرد، آیا می توان با تضعیف چند نفر - بر فرض امکان - چنین کاری را کرد؟

شبهه دوازدهم: جرح بریده بن معاویه عجلی!!

شیخ عبدالله بن عبدالعزیز می گوید: «عاملی در وسائل خود می گوید: او یکی از شخصیت های بزرگ اصحاب ما به حساب می آید. او ثقه و فقیه است و دارای منزلتی نزد امامان می باشد... من می گویم: این ها در مدح این مرد مبالغه می کنند با این که او در زبان معصومین ملعون است» (۲).

پاسخ

همان گونه که نویسنده کتاب «البرهان» اشاره کرده، بریده بن معاویه از افراد ثقه و از اجلای اصحاب امامیه به حساب می آید، ولی این که می گویند بر لسان امامان شیعه مورد لعن واقع شده، به جهت روایتی است که از مسمع کردین ابی یسار رسیده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «لعن الله بریده...»؛ «خدا لعنت کند بریده را...». در حالی که: اولاً: در سند این روایت جبرئیل بن احمد واقع شده که توثیق و مدحی ندارد.

ثانیاً: درباره بریده روایات بسیاری در مدح او رسیده که نزد اصحاب معروف و مشهور است، و شکی در صدور آن ها از معصوم نیست، و حداقل مورد اطمینان است، و لذا به روایات متعارض شاذ و نادر اعتنا نمی شود.

ص: ۳۷۴

۱- ۱۲۸۸. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۹۸؛ البرهان، ص ۳۶.

۲- ۱۲۸۹. البرهان، ص ۴۸.

ثالثاً: در رجال کشی، ترجمه زراره ۶۲ روایت صحیح السند از امام صادق علیه السلام وارد شده که حضرت به عبدالله بن زراره فرمود: «سلام مرا به پدرت برسان و به او بگو که عیب وارد کردن من به جهت دفاع از تو است؛ زیرا مردم و دشمن به هر کس که او را نزدیک خود کرده و ستایش نمایم، سرعت کرده تا به او اذیت وارد کنند...» (۱).

از این روایت استفاده می شود که امام صادق علیه السلام هر گاه عیب یا نقصی به زراره و امثال او وارد کرده اند از باب تقیّه و حفظ جان آنان بوده است. و روایتی که در آن اشاره به مذمت بریده دارد زراره نیز در آن وارد است، لذا می توان عیب وارد در آن را به بریده در همین راستا دانست.

شبهه سیزدهم: جرح لیث البختری

شیخ عبدالله بن عبدالعزیز می گوید: «از راویان شیعه ابوبصیر است که اهل مسکر بوده و در عین حال شیعه بر توثیق او اجماع دارند و در اسناد ۲۲۷۵ روایت واقع شده است... او اصرار داشته که امام در علمش قاصر است و...» (۲).

پاسخ

لیث بن البختری از اجلای اصحاب ائمه بوده و از اصحاب اجماع به حساب می آید. ابن شهر آشوب او را از افراد ثقه دانسته که نص صریح بر امامت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل کرده اند. او به درجه ای است که حتی نزد ابن الغضائری که معروف به اکتار در تضعیف راویان است، مورد وثوق قرار گرفته است. و نیز کشی روایات فراوانی در مدح او نقل کرده است. گرچه روایاتی نیز در مذمت او رسیده ولی هیچ کدام از آن ها به جهت مشکل سندی مورد اعتماد نیست. (۳)

مشکل نویسنده کتاب «البرهان» و دیگر علمای متعصب اهل سنت آن است که برای رسیدن به مقاصد شومشان تنها به یک طرف قضیه نگاه می کنند، در حالی که روایات بسیاری در مدح این گونه افراد نیز رسیده که از صحت سند و شهرت

ص: ۳۷۵

۱- ۱۲۹۰. معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۸۹.

۲- ۱۲۹۱. البرهان، ص ۵۴.

۳- ۱۲۹۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۴۹.

برخوردار است. خصوصاً آن که مطابق مبنای اهل سنت و نیز برخی از علمای شیعه و ثاقت راوی در نقل حدیث برای قبول خبر او کافی است.

شبهه چهاردهم: نقل کلامی از شیخ طوسی رحمه الله

برخی برای اثبات این مطلب که در احادیث امامان معصوم علیهم السلام آشفتگی وجود داشته، به کلامی از شیخ طوسی رحمه الله در مقدمه کتاب «تهذیب الاحکام» تمسک کرده اند.

پاسخ

در جواب به این استشهاد می گوئیم:

اولاً: این آشفتگی از ناحیه امامان معصوم علیهم السلام ایجاد نشده است و این ادعا با عصمت آن بزرگواران سازگاری ندارد بلکه از ناحیه اصحاب و اختلاف نسخه ها پدید آمده است. مشکلی که تنها رفع آن از عهده متخصصین فنّ، امثال شیخ طوسی و کلینی رحمهما الله بر آمده است.

ثانیاً در عبارت شیخ طوسی رحمه الله نیامده است که خودش و نیز شیخ مفید رحمه الله به اضطراب افتاده و بیچاره شده اند، بلکه می گویند برخی از دوستان ما به چنین نتیجه ای رسیده اند، و این امر از کسانی که تخصصی در این زمینه ندارند بعید به نظر نمی رسد، یا کسی که تازه شیعه شده و از مبانی حدیثی این مذهب اطلاعی ندارد.

شاهد این توجیه این که: شیخ طوسی رحمه الله می فرماید: «... حتی دخل علی جماعه ممّن لیس لهم قوه فی العلم و لا بصیره بوجود النظر و معانی الالفاظ شبهه»؛ «حتی بر جماعتی از کسانی که دارای قوت در علم و بصیرت به وجوه نظر و معانی الفاظ نیست، شبهه وارد شده است.»

ثالثاً: منشأ این اختلاف های حدیثی از زمان شیخ طوسی رحمه الله و به واسطه خود او بوده است؛ زیرا محدثان دیگر از آن جهت که کار فهرستی می کردند و به دنبال خبر «موثوق به» بودند، لذا کمتر اخبار متعارض و مخالف یکدیگر را نقل می کردند ولی از آن جا که شیخ طوسی رحمه الله قائل به حجیت خبر واحد بوده هر خبری را که از راوی ثقه نقل شده را آورده است؛ گرچه به آن بخشی که مخالف اخبار مشهور است عمل نکرده

ص: ۳۷۶

است. و لذا مشاهده می کنیم که شیخ طوسی رحمه الله منفردات حدیثی زیاد دارد. او از کتاب «الرحمه» اسعد بن عبدالله اشعری زیاد روایت نقل می کند و نیز از کتاب «نوادر الحکمه» محمد بن احمد بن یحیی نیز روایاتی را نقل می کند که دیگران نقل نکرده اند، در عین حال که این دو کتاب نزد دیگران نیز بوده است. در این دو کتاب، منفردات حدیثی زیاد وجود داشته که اصحاب از آن ها اعراض کرده و نقل نکرده اند. و اگر شیخ طوسی رحمه الله نیز این منفردات را نقل نمی کرد ما این اختلاف را تا به این حد در احادیثمان نداشتیم. شیخ طوسی رحمه الله از پنج باب کتاب «الرحمه» سعد بن عبدالله به قدری روایت نقل کرده که بالای هشتاد درصد آن شاذ است، در حالی که نه صدوق از آن نقل کرده و نه کلینی، با این که از شاگردان سعد بن عبدالله بوده اند، گویا او پی به شذوذ بودن روایات او برده و تنها از سیصد روایت آن، چهار روایت را کلینی رحمه الله آورده است. ابن الولید نیز شاگرد سعد بن عبدالله است ولی شذوذات او را نقل نکرده است. مع الاسف سرّ تعارض و اختلاف در روایات ما درست بیان نشده و لذا برخی را به اشتباه و شبهه انداخته است. جالب این است که خود شیخ طوسی نیز به این منفردات فتوا نداده است.

از باب نمونه: روایت «ایّ وضوء اطهر من الغسل» از منفردات سعد بن عبدالله است که فقط شیخ طوسی رحمه الله آن را نقل کرده است و اگر او نقل نمی کرد ما از آن اطلاعی نداشتیم. ولی دیگران؛ امثال کلینی و صدوق روایت ابن ابی عمیر را نقل کرده اند که از امام نقل کرده و حدیثی است که معارض با روایت سعد می باشد و آن این که: «کلّ غسل یحتاج الی الوضوء الاّ غسل الجنابه».

آری، شیخ طوسی رحمه الله این گونه عمل کرده است، ولی شاهکار او در این است که مطابق مبنای حدیثی که داشته که همان حجّیت خبر ثقه است درصدد برآمده بین این اخبار جمع کند و از راه بررسی سندی تا حدّی محدود و جمع دلالی در سطح گسترده مشکل اختلاف را برطرف سازد.

نتیجه این که: گرچه شیخ طوسی رحمه الله در حدّ زیادی باعث شد که اخبار اختلافی به

دست ما برسد، ولی از آن جا که این گونه روایات در مرأی و منظر مردم بوده و برخی را نیز به حیرت و تردید انداخته، درصدد برآمده است تا آن ها را بررسی سندی و دلالتی کند. و لذا با کاری که شیخ طوسی در «تهذیب الاحکام» و «الاستبصار» انجام داده، حقّ مطلب را در رفع تعارض و اختلاف بین احادیث و در نتیجه رفع حیرت و شک تا حدود زیادی ادا کرده است.

رابعاً: در کلام شیخ طوسی رحمه الله در مقدمه «تهذیب الاحکام» از رفیق او چنین آمده است: «شیخ شما از سلف و خلف، همیشه بر مخالفین خود در دین خدا و پراکنندگی کلمه آنان در فروع، طعن می زده و بر آنان عیب می گرفتند... و این در حالی است که ما در روایات امامان شیعه نیز همین اختلافات را مشاهده می کنیم...».

در پاسخ این اشکال می گوئیم:

نوع اختلاف فرق می کند. اختلافی که بین فقیهان اهل سنت است بدین جهت می باشد که آنان معصوم نبوده و لذا در مواردی که اختلاف کرده اند قطعاً نمی تواند همه آن اقوال بر حق باشد. بلکه قول حق یکی است. ولی در موارد روایات اهل بیت علیهم السلام این چنین نیست. اهل بیت مطابق مباحث کلامی معصومند و هرگز کلامی غیر واقعی از روی سهو و اشتباه از آنان صادر نمی شود.

به تعبیر دیگر: اهل سنت در رجوع به فقیهانشان بر اساس حجّیت قول مجتهد عمل می کنند، بر خلاف رجوع ما به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که اعتقاد ما نسبت به آنان این است که سنت ایشان حاکی از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده، بدون آن که در آن اعمال رأی و قیاس و... شده باشد. لذا حجّیت سنت اهل بیت علیهم السلام بیشتر جنبه کلامی دارد ولی اهل سنت از راه بحث اصولی وارد می شوند.

خامساً: کثیری از روایات، بر امامان متأخر عرضه شده و با نهایت کوششی که اصحاب ما داشته اند، روایات متعارض را شناسایی کرده و آنچه را که به صورت تقیه صادر شده است معرفی کرده اند. بزرگان به ارتکازات طایفه عمل می کردند و از این راه، روایات واقعی را تشخیص می دادند.

سادساً: تعارض و اختلاف، امری طبیعی است که در احادیث اهل سنت نیز یافت می شود، و لذا مشاهده می کنیم اقوالی که از صحابه و تابعین و نیز از ائمه مذاهب اربعه نقل می کنند در برخی موارد، بسیار مختلف و متناقض است و منشأ این اختلاف نزد آنان دو چیز است:

۱ - مشکل اثباتی؛ که در طریق و واسطه نقل، اختلاف پیدا شده و لذا دو جور نقل شده است.

۲ - مشکل ثبوتی؛ که گاهی نیز تعارض در مقام ثبوت بوده است؛ مثل این که رأی شخص متبذل می شد، همان گونه که از شافعی رأی قدیم و جدید زیاد نقل شده است که از آن به رأی عراق و مصر تعبیر می شود. در بین علما و فقهای ما نیز همین طور است؛ زیرا در برخی موارد به جهت اختلاف مبنا، رأی نیز مختلف می شود. ولی در مورد روایات ما، مشکل ثبوتی وجود ندارد، بلکه اگر هست مشکل اثباتی است؛ زیرا امامان معصوم اهل رأی و قیاس و اعمال رأی شخصی نبوده اند. رفیق شیخ طوسی رحمه الله اشتباهش این جا است که اختلاف در روایات اهل بیت علیهم السلام را ثبوتی گرفته است، و این در نتیجه عدم معرفت به مقام و منزلت آنان است.

از ظاهر برخی روایات علاجیه استفاده می شود که امام مشکل اثباتی را در برخی روایات خودشان مسلم گرفته و لذا درصدد علاج و حلّ این مشکل برآمده اند. مشکلی که بعدها اصحاب امامان و فقها و محدّثین، آن را از راه اخبار علاجیه حل کرده اند. از باب نمونه در مقبوله عمر بن حنظله می خوانیم: «خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر فانّ المجمع علیه لاریب فیه»؛ «هنگام اختلاف به آن روایتی عمل کن که بین اصحاب مشهور است و شاذ و نادر را ترک کن؛ زیرا آن روایتی که مورد شهرت (و یا اتفاق) است هرگز در آن ریب و شک نیست.» این یک طریقه عقلایی برای دفع تعارض بین اخبار است. همان گونه که امام رضاعلیه السلام هنگامی که یونس بن عبدالرحمن از اخبار متخالف و متعارض که از پدرانش رسیده شکایت می کند، حضرت راه حلّی برای او بیان می کند، به این نحو که هر خبری که شواهدی از کتاب و سنت نداشته باشد حجت نیست؛ زیرا ما مطلبی را که مخالف گفتار پروردگار و سنت نبیّ مان باشد نمی گوییم.

شبهه پانزدهم: بررسی روایت زراره

در روایتی از زراره به این نکته اشاره شده که امام به جهت تقیه، حکم را به دو نفر دو جور بیان کرد.

ولی این مطلبی نیست که تنها در اصول کافی آمده باشد، بلکه شمس الدین ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» به آن اشاره کرده است. در توضیح و توجیه این روایات می‌گوییم:

۱ - این گونه روایات و این که تعارض روایات و اختلاف آن‌ها از ناحیه خود امام باشد اندک است و به تعبیر برخی از اساتید، هشتاد درصد تعارض‌ها از ناحیه اختلاف نسخه‌ها و جهات دیگر غیر از ناحیه امام است که اگر روی این مطلب کار شود خیلی از مشکلات حدیثی ما حل خواهد شد.

مرحوم شهید صدر رحمه الله در بحث عوامل وقوع تعارض و اختلاف در روایات، بحث مبسوطی دارد که قبلاً به آن اشاره کردیم.

۲ - این اهل سنت بوده‌اند که به جهت خوف و اذیتی که از ناحیه آنان متوجه امامان و شیعیان‌شان بوده، باعث شدند که این گونه روایات به صورت تقیه از ناحیه اهل بیت علیهم السلام صادر شود و گرنه آن حضرات داعی بر این کار نداشته‌اند.

۳ - همان گونه که قبلاً اشاره کردیم روایات تقیه‌ای را در دو مرحله بزرگان امامیه در صدد تشخیص آن برآمده و آن‌ها را از روایات غیر تقیه‌ای خارج کرده‌اند: مرحله اول در عصر امامان متأخر بوده که با عرضه نمودن روایات بر آن حضرات این مسأله را حل نمودند. و مرحله دوم: در عصر شیخ کلینی و صدوق و طوسی است که با سعی بلیغ که انجام دادند تا حدود زیادی این مشکل را حل کردند.

شبهه شانزدهم: نقل حدیث از راویان ضعیف

دهلوی می‌گوید: «حسن بن راشد طفاوی ضعیف است، اهل جرح و تعدیل نزد آنان اجماع بر تضعیف او دارند، ولی علمای آنان حدیثش را در صحاحشان روایت

کرده و فقها به آن حتی در مسائل عقایدی عمل کرده اند»^(۱).

پاسخ

اولاً: این که محدثین از افرادی روایت می کنند که ضعیفند نه به جهت این است که اراده کرده اند تا به روایات ضعیف عمل کنند بلکه بدین جهت است که برای روایات آنان شواهد و متابعات و قراین صدق می یافتند و لذا آن روایات را نقل کرده و به آن عمل عمل می کردند. و از جمله شواهد و قراین نزد آنان عمل اصحاب، موافقت با کتاب و سنت و وجود در نسخه مشهور بوده است.

ثانیاً: این گونه عمل و رفتار را اهل سنت نیز نسبت به روایات ضعیفه در مصادر حدیثی خود دارند، گرچه آنان به دنبال شواهد و مقارنات توثیق می روند. لذا مشاهده می کنیم که سیوطی در کتاب «اللئالی المصنوعه» بسیاری از روایات را از همین طریق توثیق کرده است.

شبهه هفدهم: ضعف روایات شیعه

دکتر قفاری می گوید: «مصنّفین این کتب تدوین شده، ملاقاتی با امامان خود نداشته اند، و اقوال آنان را به توسط افرادی که بین آن ها و امامانشان بوده اخذ کرده اند. و اما این که وضعیّت و حال این وسائلی که این ها را از جعفر و دیگران نقل کرده اند چگونه است؟ شیخ طوسی در اعتراف مهمّی که خدا بر زبان او جاری کرده می گوید: بسیاری از مصنّفین اصحاب ما دارای مذاهب فاسد بوده اند»^(۲).

پاسخ

اولاً: شیخ طوسی رحمه الله تعبیر به کثیر دارد نه اکثر، و این دلالت دارد بر این که گرچه بیشتر اصحاب ما دارای مذهب صحیحند ولی کسانی که دارای مذهب فاسدند بیش از یکی دو تا است.

ثانیاً: شیخ طوسی رحمه الله بعد از ذکر آن عبارت می گوید: «و ان کانت کتبهم معتمده»؛

ص: ۳۸۱

۱- ۱۲۹۳. تحفه اثنا عشریه، ص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۲- ۱۲۹۴. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۳۷۱-۳۷۳.

«گرچه کتاب های آن افراد مورد اعتماد و وثوق بین اصحاب امامیه است.» و این دلالت دارد که این کتاب قبل از پذیرش مذهب باطل نوشته شده و انحراف آنان در تحریف آن کتاب ها اثری نگذاشته است.

ثالثاً: ممکن است که اعتماد اصحاب بر کتب آن افراد به جهت قراین خارجی از قبیل تأیید امام یا داشتن شواهدی از دیگر مصادر و کتب باشد.

رابعاً: این گونه افراد گرچه دارای مذاهبی فاسد، همچون فطحی یا واقفی داشتند ولی افرادی متحرّز از کذب و دروغ به حساب می آمدند، لذا روایات و کتب آنان مورد اعتماد بوده است.

خامساً: همین کار را خود اهل سنت نیز انجام می دهند؛ از باب نمونه از خوارج همچون اکرمه با اتفاق شیعه و سنی بر کفرشان، روایت نقل می کنند.

سادساً: شیخ طوسی رحمه الله تنها یکی از عوامل انتشار احادیث امثال عمار ساباطی از فطحیه و بطائنی از بزرگان واقفیه است، گرچه کلینی و صدوق رحمهما الله کمتر به منفردات آنان توجه کرده و نقل کرده اند، و این به جهت آن است که شیخ طوسی رحمه الله تعبداً قائل به حجّیت خبر ثقه است، و از آن جا که برخی از بزرگان صاحب تألیف از آنان را ثقه می دانسته لذا روایاتشان را نقل کرده است.

به تعبیر دیگر: شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «عدّه الأصول» دو بار متعرّض خبرین متخالفین شده است: یکی در بحث حجّیت خبر واحد و دیگری در بحث تعارض بین دو خبر. او در بحث تعارض می گوید: اگر راوی یکی از دو خبر متعارض، سنی یا واقفی یا فطحی بود و راوی روایت دیگر شیعه دوازده امامی، اخذ به روایت امامی می کنیم، ولی در باب حجّیت خبر ثقه، قائل به تعبد به حجّیت خبر ثقه است گرچه راوی آن دوازده امامی نباشد.

مسلك شیخ این بوده که حتّی المقدور روایات وارده از معصومین طرح نشود گرچه از فرقه های باطل نقل شده باشد، و لذا طبق این مبنا منفردات را آورده و در صورت امکان توجیه کرده است. می توان ادعا کرد که حدود ۷۰ - ۸۰ درصد روایات

عمار ساباطی که از فطحیه است را شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده است، و این در حالی است که کلینی خیلی کمتر و صدوق نیز از او کمتر نقل کرده است.

شبهه هجدهم: طعن بر هشام بن سالم جوایقی

عبدالله بن عبدالعزیز می گوید: «عاملی در خاتمه وسائل، او را ثقه ثقه معرفی کرده است و این تعبیر نیز از نجاشی و علامه رسیده است و کتبی روایاتی که دلالت بر مدح او دارد را نقل کرده است. من می گویم اینان در توثیق این مرد مبالغه می کنند، در حالی که او مورد طعن نزد خودشان بوده و دارای عقیده فاسد است...» (۱).

پاسخ

اولاً: همان گونه که قبلاً اشاره شد، مؤلف در جرح و تعدیل راویان تنها به روایاتی که در مذمت آنان وارد شده نظر داشته و به روایات بسیاری که در مدح آنان رسیده اشاره ای نکرده است، در حالی که هنگام جرح و تعدیل همه روایات را باید با هم سنجیده و به نتیجه معقولی رسید.

ثانیاً: هشام بن سالم جوایقی از اصحاب بسیار جلیل القدر ائمه اهل بیت علیهم السلام به حساب می آید. شیخ مفید رحمه الله در «الرساله العددیه» او را از جمله رؤسا و اعلامی دانسته که حلال و حرام و فتوا و احکام از آنان اخذ می شود، کسانی که هیچ طعنی بر آنان وارد نشده و راهی برای مذمت یکی از آنان نیست. و حتی ابن الغضائری با شدتتش در توثیق افراد، او را دو بار توثیق کرده و از عنوان «ثقه ثقه» استفاده کرده است.

گرچه در روایتی اشاره به مذمت هشام بن سالم شده، (۲) ولی به جهت ضعف آن روایت مورد قبول نخواهد بود. (۳)

شبهه نوزدهم: طعن بر مؤمن الطاق!!

عبدالله بن عبدالعزیز می گوید: «عاملی در خاتمه وسائل می گوید: محمد بن علی

ص: ۳۸۳

۱- ۱۲۹۵. البرهان، ص ۶۴.

۲- ۱۲۹۶. معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۳۰۰.

۳- ۱۲۹۷. همان، ص ۳۰۱.

بن نعمان احوّل، مؤمن الطاق، مورد وثوق و اطمینان، کثیر العلم و حافظه خوبی دارد. این را علامه گفته است و شیخ او را توثیق نموده و نجاشی او را ستایش کرده است. من می گویم: اینان در توثیق این مرد مبالغه می کنند با این که او نزد خودشان مورد طعن واقع شده و از قائلین به تجسیم است...» (۱).

پاسخ

اولاً: مؤمن الطاق از آن جا که از متکلمین بنام شیعه به حساب می آید، لذا مورد طعن و لعن شدید عامه قرار گرفته، و او را شیطان الطاق نامیده اند.

ثانیاً: دو روایت در مورد مذمت او رسیده است. ولی از آن جا که روایات مدح کننده او فراوان بوده و در آن ها صحیح السند نیز وجود دارد لذا جای هیچ شکّی در مورد عظمت این مرد و جلالت او نیست؛ خصوصاً آن که شیخ طوسی صریحاً او را توثیق کرده است. و توثیق این گونه افراد بی جهت نیست بلکه شیخ با جمع بین ادله و ترجیح روایات مدح کننده بر دیگر روایات، حکم به ثقه بودن او کرده است.

ثالثاً: دو روایتی که در مذمت رسیده، هرگز نمی تواند با روایات مدح کننده تعارض داشته باشند، به جهت:

۱ - هر دو روایت از حیث سند ضعیفند؛ زیرا در سند یکی از آن دو علی بن محمد قمی است که توثیق نشده و در سند روایت دوم مفضل بن عمر است که مورد طعن واقع شده است.

۲ - این دو روایت دلالت بر مذمت ندارد؛ (۲) زیرا نهایت چیزی که روایت اول بر آن دلالت دارد این است که مؤمن الطاق دارای مناظراتی مبتنی بر جدل بوده و با خصم خود با قیاس مناظره می کرده است، و این نحوه از سخن مورد رضایت امام نبوده است، مگر در صورتی که ضرورت آن را اقتضا داشته است، و لذا مناظره او موجب سرور و خشنودی امام علیه السلام بوده است. روایت دوم نیز قابل تصدیق نیست؛ زیرا امام

ص: ۳۸۴

۱- ۱۲۹۸. البرهان، ص ۶۶.

۲- ۱۲۹۹. ر.ک: معجم الرجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۳۸ و ۳۹.

صادق علیه السلام از مناظرات او خشنود بوده و به آن امر کرده است. (۱)

شبهه بیستم: تبعیض در نقل روایت

عبدالله بن عبدالعزیز می گوید: «نزد شیعه جرمی که گمان شده صحابه آن را مرتکب شده اند همان انحراف آنان از ولایت خیالی علی است که ابن سبأ منادی آن بوده است و این که آنان تسلیم خلافت علی بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نشدند. این تصرّف از صحابه به گمان شیعه آنان را از عدالت اسقاط کرده است، در حالی که خودشان اقرار کرده اند که بزرگان از علما و فقها و موثّقین خود از فطحیه بوده که معتقد به امامت عبدالله بن جعفر افطح بعد از پدرش جعفر صادق شدند، و نیز برخی واقفی شده و امامت امام رضا و امامان بعد از او را انکار نمودند. پس سببی که به جهت آن عدالت صحابه را اسقاط کردند در این روایان نیز موجود است... ولی شیعه آن روایانی را که خدا و رسولش آن ها را مدح نکرده توثیق می کنند ولی اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم را تکفیر می نمایند با این که از کسانی که اعتقاد به عصمتشان دارند روایت کرده اند که فطحیه کافر و واقفه کافر و زندیق اند». (۲)

پاسخ

اولاً: همان گونه که قبلاً اشاره کردیم شیعه دوازده امامی همه صحابه را مورد جرح و طعن قرار نداده است، بلکه تنها مطاعنی را که در کتاب های اهل سنت برای برخی از صحابه ذکر شده آن ها را نقل می کنند. و این مطاعن خیالی نیست، بلکه از مسلّمات قرآن و سنت و تاریخ صحیح است که هیچ گونه تأویل و توجیهی را در خود نمی پذیرد.

ثانیاً: ولایت حضرت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام آن طوری که نویسندگان می گویند، گمان و خیالی نیست که عبدالله بن سبأ منادی آن باشد، بلکه همان گونه که در جای خود به طور مفصّل بحث و بررسی شده، ولایت حضرت علی علیه السلام با صریح

ص: ۳۸۵

۱- ۱۳۰۰. همان، ص ۳۹ و ۴۰.

۲- ۱۳۰۱. البرهان، ص ۸۱.

آیات و روایات متواتر نبوی که مورد نقل و اتفاق فریقین است به اثبات رسیده است.

ثالثاً: اجله علما و فقها و موثقین شیعه از فطحیه یا واقفه نیستند، چه کسی از شیعه چنین ادعایی کرده است؟ بلکه اجله علمای شیعه همگی از شیعیان دوازده امامی بوده اند.

رابعاً: اگر علما و محدثین و فقها به روایات برخی از فطحیه و واقفیه عمل کرده یا نقل کرده اند این به جهت وجود شواهد و قرائنی بوده که همراه آن روایات بوده و دلالت داشته که از امام صادر شده و یا هنگامی این روایات از او صادر شده که فطحی یا واقفی نبوده اند.

خامساً: گرچه عده ای بعد از وفات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بر آن حضرت توقف کرده و به امامت حضرت رضاعلیه السلام معتقد نشدند، ولی به جز تعداد اندکی که مغرض بودند، همگی متبته شده و از شک و تردید بیرون آمدند و امامت حضرت رضاعلیه السلام را پذیرفتند.

شبهه بیست و یکم: توثیق ابوهریره!!

مؤلف کتاب «البرهان» می گوید: «همانا ابوهریره نزد تمام فرقه ها به جز کینه توزان و اهل هواهای نفسانی و اهل بدعت ها که اعتنایی به آرای آنان نیست، همانند نظام و اسکافی و ابن ابی الحدید مورد وثوق و اطمینان است».^(۱)

آن گاه درصدد آن است که به متخصصین رجال شیعه نیز نسبت توثیق ابوهریره را بدهد. و در آخر به مرحوم شرف الدین حمله کرده که ادعای تو در جرح و طعن ابوهریره بی مورد بوده و خلاف رأی رجالین شیعه است.^(۲)

پاسخ

اولاً: نه تنها شیعه دوازده امامی ثقه بودن ابوهریره را قبول ندارند؛ بلکه اهل سنت نیز در طول تاریخ بر وثاقت او اختلاف داشته اند، برخی از آن ها او را فردی غیر ثقه می دانستند؛ از قبیل:

ص: ۳۸۶

۱- ۱۳۰۲. البرهان، ص ۸۷.

۲- ۱۳۰۳. همان.

ذهبی نقل می کند: عمر بن خطاب ابوهریره را از نقل حدیث منع کرد و حتی او را تازیانه زد، و به او گفت: زیاد از پیامبر نقل حدیث کرده ای... اگر دست از نقل حدیث برداری تو را به قبیله ات «دوس» تبعید خواهم کرد و یا به سرزمین «قرده» تو را خواهم فرستاد. (۱)

۲ - امام علی بن ابی طالب علیه السلام

ابن ابی الحدید از استاد خود ابو جعفر اسکافی نقل می کند که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «آگاه باشید! همانا دروغگوترین مرد - یا فرمود: دروغگوترین زنده ها - بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابوهریره دوسی است». (۲)

۳ - عایشه

ابن قتیبه، حاکم، ذهبی و مسلم از عایشه نقل کرده اند که او مکرر می گفت: «ابوهریره کذاب است. او احادیث فراوانی را جعل نموده و به پیامبر نسبت داده است». (۳)

۴ - ابوحنیفه

از ابوحنیفه نقل شده که می گفت: «تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نزد من ثقه و عادلند و حدیثی را که از طرق آنان به من رسیده، صحیح و مورد قبول من است، مگر احادیثی را که از طریق ابوهریره، و انس بن مالک و سمره بن جندب باشد که مورد قبول من نیست و همه آن ها نزد من مردود است». (۴)

ثانیاً: هیچ یک از رجال شیعه در کتب رجالی و فهرستی خود ابوهریره را توثیق نکرده اند، و تنها چیزی که درباره او گفته اند این است که او شخصیتی شناخته شده و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، اما این که به چه صفت و خصوصیتی شناخته شده است، سکوت اختیار کرده اند.

شبهه بیست و دوم: بودن رشد در مخالفت با عامه

ص: ۳۸۷

۱- ۱۳۰۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۳ و ج ۸، ص ۱۰۶.

۲- ۱۳۰۵. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۸، ذیل خطبه ۵۶.

۳- ۱۳۰۶. معرفه الصحابه، حاکم نیشابوری، ترجمه ابوهریره.

۴- ۱۳۰۷. ابوهریره، ابوریثه، ص ۱۴۶.

دکتر قفاری می گوید: «اگر این اصل - یعنی بودن رشد در مخالفت عامه است - آن گونه که شیعه گمان می کند از جانب امام رسیده است باید آنان سابق بر دیگران بر خودشان تطبیق کنند، و حال آن که واقعیتهایی که شیوخ شیعه با ما در آن موافق است این است که علی علیه السلام با صحابه مخالفت نکرده است، بلکه آن گونه که مرتضی گفته، داخل در آرای آنان شده و در نماز به آن ها اقتدا کرده و عطاهایشان را پذیرفته... و داخل در شورا شده است. (۱) پس هر کاری که شیعه از جانب خود انجام داده از هدایت های علی علیه السلام نیست؛ زیرا او در اجتماعات امت همراه آنان بود، و رشاد در همراهی آن ها بود نه در مخالفت با آنان... امامیه با سیره علی علیه السلام مخالفت کرده از آن زمان که شروع به مخالفت با امت نموده است. در نتیجه آنان شیعه و پیرو او نیستند و نیز علی علیه السلام امام آنان نمی باشد.» (۲)

پاسخ

اولاً: تعبیر «فانّ الرشد فی خلافهم» یعنی رشد در مخالفت با عامه است، در روایت مقبوله عمر بن حنظله آمده است، و مطابق رأی برخی از اصولیین اصولاً- روایت در مقام ترجیح بین دو حجت نیست، بلکه در مقام ترجیح حجت از لاحت است؛ زیرا معنا ندارد که امام هنگام سؤال سائل از دو روایت متخالف، مرجح ذکر کند، بلکه باید روایتی را که با واقع مطابق است معرفی نماید.

ثانیاً: معنای «فانّ الرشد فی خلافهم» این نیست که برخی فهمیده اند که هر عملی را که اهل سنت انجام می دهند باید با آن ها مخالفت کرد؛ زیرا واقع خلاف آن است. بلکه معنای این جمله این است که حضرت می فرماید: «من روایتی را که موافق با عامه است گفته ام تا جان شیعه و خودم حفظ شود، ولی شما هنگام تعارض و مخالفت روایات به حدیثی عمل کنید که مضمون آن مخالف با رأی عامه است.»

سرّ این عملکرد از امام صادق علیه السلام این بوده که شیعیان شان به حکام ظلم و جور مراجعه نکنند و در عین حال به حیات خود ادامه داده و مشکلات سیاسی نداشته

ص: ۳۸۸

۱- ۱۳۰۸. تنزیه الانبیاء، ص ۱۳۲.

۲- ۱۳۰۹. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۴۲۱.

باشند، و این با طرح نظریه تقیه و اعمال آن در جامعه اسلامی از سوی حضرت همراه بود. بر خلاف دیگر افراد از رهبران جامعه اسلامی. احمد بن حنبل در عین حال که در مسأله خلق القرآن رأیش مخالف با خلیفه بود و بدین جهت کتک می خورد ولی تقیه نمی کرد و عقیده خود را ابراز می نمود، و در عین حال اطاعت از خلیفه را نیز بر خود و دیگران لازم می دانست.

ابوحنیفه و تا حدودی شافعی موضع دیگری داشتند، آنان با حکومت وقت مخالف بوده؛ خصوصاً ابوحنیفه که از مخالفان حکومت ظالم حمایت و پشتیبانی می نمود، و لذا بدین جهت جان خود را در معرض خطر قرار می داد. ولی امام صادق علیه السلام یک راه معتدل و متوسطی را به جهت حفظ اسلام خصوصاً جامعه شیعی انتخاب کرده و پیگیری می نمود.

ثالثاً: در بسیاری از موارد مشاهده می کنیم که حضرت علی علیه السلام با صحابه مخالفت کرده که در فقه مقارن به آن ها اشاره شده است و از آن جمله مسأله تراویح و مسح پاها و... و در وضو است.

شبهه بیست و سوم: ادعای اجماعات دروغین!!

دکتر قفاری می گوید: «بلکه شیعه ادعای اجماع در امری می کند که برای آن قائلی وجود ندارد. شیخ آن ها نوری می گوید: چه بسا شیخ و سید ادعای اجماع امامیه را بر امری می کنند، گرچه برای آن قائلی ظاهر نشده است»^(۱).

دهلوی می گوید: «شیخ شهید در فصلی، تناقضات طوسی را واضح می کند، آن جا که ادعای اجماع بر مسأله کرده و بر خلاف آن نیز ادعای اجماع دارد. او می گوید: فصلی در مواردی که مشتمل بر مسائلی است که شیخ در آن ها ادعای اجماع کرده با این که خودش در حکم آنچه ادعای اجماع کرده، مخالفت نموده است. ما آن ها را جدا کردیم تا شما را از این نکته آگاه سازیم که به ادعاهای اجماع از ناحیه فقیه اعتباری نیست؛ زیرا بسیاری از آن ها خطا و مجازاً از هر کدام از فقها، علی الخصوص از شیخ

ص: ۳۸۹

قفاری همچنین می گوید: «شیعه در اجماع نزد خود به جایی رسیده که اجماعات متعارض آن ها همانند روایات متعارض شده است، بلکه یک عالم اقوالش در ادعای اجماع با هم متخالف است. نظر کنید به کلام ابن بابویه؛ زیرا او در مسأله ای ادعای اجماع می کند، در حالی که بر خلاف آن نیز ادعای اجماع کرده است. و این گونه تناقضات از او بسیار است» (۲).

پاسخ

اولاً: مطلبی را که دهلوی از کلام شهید ثانی نتیجه گیری کرده، خلاف آن عبارتی است که از او نقل کرده است؛ زیرا مفهوم عبارت شهید آن است که شیخ طوسی رحمه الله در برخی موارد ادعای اجماع بر مسأله ای دارد ولی خودش با آن مخالفت عملی کرده است. و این خلاف آن چیزی است که دهلوی به شهید نسبت می دهد؛ زیرا او می گوید شیخ در نقل اجماع تناقضات داشته است؛ یعنی ادعای اجماع بر دو طرف قضیه کرده است.

ثانیاً: عبارت شهید رحمه الله را هنگامی که توجه کنیم پی می بریم که ایشان جواب از اشکال امثال دهلوی را داده اند. او می گوید: در برخی از موارد ادعای اجماع از روی اشتباه یا مجاز بوده است. معنای ادعای اجماع مجازی را بعداً شرح می دهیم.

ثالثاً: جالب توجه این که شیخ صدوق رحمه الله در هیچ موردی ادعای اجماع نکرده و به آن تمسک ننموده است، مگر در کتاب «الامالی» خود که یک دوره مسائل را به عنوان «دین امامیه» نقل می کند و این ادعای اجماع اصطلاحی نیست.

رابعاً: در مکتب شیخ طوسی رحمه الله و سید مرتضی رحمه الله که مکتب بغداد را تشکیل می داد، در بسیاری از مسائل ادعای اجماع کرده اند. بزرگان بغداد از سال ۱۰۰ تا ۱۵۰ ه. ق از امام سجاده، امام باقر، و امام صادق علیهم السلام روایت نقل کرده اند. این روایات اساساً در کوفه تدوین شد؛ زیرا امامان شیعه در آن عصر که در مدینه بودند، تدوین حدیث نداشتند بلکه تنها از آنان روایت نقل می شد، و معمولاً اصحاب مدنی ما به جز اندکی، تدوین

ص: ۳۹۰

۱- ۱۳۱۱. تحفه اثنا عشریه، ص ۲۵۴.

۲- ۱۳۱۲. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۴۰۹.

حدیث نداشتند. کوفه در اوائل قرن دوم ه. ق مبتلا به خطوط مختلف سیاسی شد، عده ای تندرو و برخی نیز معتدل ظهور پیدا کردند.

در سال ۱۲۸ ه. ق زنادقه پیدا شدند. آنان برای این که لو نروند خودشان را به امام صادق علیه السلام منسوب می کردند. با تأسیس مکتب بغداد، عده ای از بزرگان؛ همچون هشام بن حکم، هشام بن سالم، ابن ابی عمیر و... مرحله تنقیح حدیث شیعه را شروع کردند. این جا بود که مشکلات پدید آمد. مقداری از روایات با اعمال معیارهای خاص تنقیح احادیث حذف شد. عقل گراهای بغداد برای تشخیص روایات صحیح از غیر صحیح کتاب و سنت را میزان قرار دادند، گرچه برخی نیز به مخالفت پرداختند. هنگامی که مجموع میراث حدیثی به قم منتقل شد، بسیاری از روایات که از فیلتر بغدادی ها ساقط شده بود مورد قبول قرار گرفت؛ زیرا بغدادی ها با اعمال عقل گرایی و به دست دادن میزان ها، احادیث را تنقیح کرده و احادیثی را که از طریق شواهد و قراین و مقارنات مورد وثوق و اطمینان بود قبول می کردند، ولی قمی ها از آنجا که در روایات قائل به حجیت مطلق خبر بودند و تعبد به خبر ثقه داشتند، روایات بیشتری را قبول کردند.

در نتیجه: ادعای اجماعی که نزد بغدادی ها از امامیه در مسأله ای شده با ادعای اجماعی که اهل سنت کرده اند، فرق اساسی دارد؛ اجماع بغدادی ها به معنای تلقی به قبول به جهت موازین عقلی و شواهد و قراین است.

و لذا می توان عبارت شیخ طوسی رحمه الله را در کتاب «خلاف» که در بسیاری از مسائل می گوید: «علیه اجماع الفرقه و اخبارهم» را این گونه تفسیر کرد: این مسأله از ناحیه بغدادی ها تلقی به قبول واقع شده و قمی ها نیز که به اخبار بیشتری متعبدند آن را قبول دارند. و هر گاه که می گوید: «علیه اجماع الفرقه» تنها اشاره به دیدگاه بغدادی ها است.

ادعای اجماع بعد از شیخ نیز به مفهوم دیگری تغییر پیدا کرد. علامه حلی رحمه الله که ادعای اجماع می کند، مقصود او اتفاق فقهای بعد از شیخ طوسی رحمه الله بر رأیی است که شیخ داشته و علما مدت ها به آن از روی خوش بینی فتوا داده اند.

خامساً: در مواردی که اشتباهاً ادعای اجماع شده، همانند فتوای اشتباهی است که

مفتی از آن بر می گردد و رأیش عوض می شود.

سادساً: ممکن است که ادعای اجماعات برخی از افراد علی القاعده باشد، یعنی شخص مشاهده می کند که در مسأله ای، هم نصّ قرآنی و هم حدیثی وجود دارد و لذا قطع به حکم مسأله پیدا می نماید و بدین جهت بدون آن که آرای علما را بررسی کند، با خود می گوید: باید همه فقها به این نتیجه رسیده باشند و لذا ادعای اجماع می کنند. لذا ممکن است برخی ادعای اجماعات از بعضی افراد از این قبیل باشد.

شبهه بیست و چهارم: تکذیب ابن ابی عمیر

دهلوی می گوید: «ابن ابی عمیر سننها را مرسل ذکر می کرد، و حال آن که ارسال نزد آنان از بزرگ ترین گناهان است. محمد بن یعقوب کلینی و دیگران از اخباریین از ابی عبداللّه علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: «ایاکم و الکذب المفترع؟ قیل له: و ما الکذب المفترع؟ قال: ان یحدّثک الرجل بالحديث فترکه و ترويه عن الذی حدّثک عنه»؛ «از دروغ مفترع پرهیزید. به حضرت عرض شد: دروغ مفترع چیست؟ حضرت فرمود: این که شخصی برای تو حدیثی را نقل کند و تو واسطه را رها کنی و از آن کسی که برای تو از او نقل کرده روایت نمایی.»

پاسخ

اولاً: مراسیل بر دو قسم است: یکی مراسیل به حذف واسطه و دیگری مراسیل به ایهام واسطه به این که واسطه را حذف کند و به جای آن از کلمه «بعض اصحابنا» و نظایر آن استفاده کند. آن که مشکل دارد و مقصود دهلوی است، همان قسم اول است، ولی می دانیم که غالب ارسال های ابن ابی عمیر از قبیل دوم است به جهت مشکلی که برای او پدید آمده است، و غالباً این مشکل از ناحیه نساخ پدید آمده است؛ زیرا به جهت آن که خط در برخی از موارد درست خوانده نمی شود، لذا اسم راوی را به صورت مجمل و مهمل می آورده اند. و نیز ممکن است به این جهت باشد که کتاب ها و اصول حدیثی در برخی از مواقع به جهت حفظ آن در زیر زمین دفن

ص: ۳۹۲

می شده و لذا در اثر رسیدن رطوبت به آن ها عبارات مشوش می شده است.

نجاشی در ترجمه ابن ابی عمیر چنین آورده است: «روایت شده که مأمون او را مجبوس کرد تا این که قضاوت برخی از شهرها را بر عهده گیرد. و گفته شده که خواهرش کتاب های او را در آن چهار سالی که مجبوس بود مدفون کرد، و لذا آن کتاب ها نابود شد. و نیز گفته شده که آن کتاب ها را در اتاقی قرار داد، و با ریختن باران بر روی آن ها نابود شدند و لذا احادیث را از حفظ یا آن گونه که در دست مردم بود بیان می کرد. و بدین جهت است که اصحاب ما نسبت به مراسیل او آرامش پیدا کرده اند.» (۱)

ثانیاً: در بین صحابه نیز افراد زیادی بوده اند که چنین می کردند؛ یعنی ارسال به حذف واسطه داشته اند، که نمونه بارز آن را می توان از ابن عباس شاهد آورد. او کسی است که هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حدود یازده ساله بوده است، در حالی که هزاران روایت را که به طور مستقیم از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به صورت مشافهه و رو در رو شنیده باشد را نقل کند، لذا به طور حتم از واسطه شنیده ولی آن را حذف کرده است. و لذا اهل سنت تصریح دارند که روایات صحیح او؛ یعنی آن روایاتی را که به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت می دهد و در حقیقت هم از او شنیده، کمتر از ده تا است و برخی حتی یک روایت دانسته اند.

این نوع ارسال را در ابوهیره نیز احتمال می دهیم؛ زیرا با این وقت محدودی که صحابی بوده، چگونه ممکن است هزاران روایت را به صورت شفاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیده و نقل کند؟

ثالثاً: برخی از محدثین نیز این کار را تا چند واسطه می کرده اند؛ یعنی سند را به طور کلی حذف کرده و مستقیماً حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کردند. به عنوان مثال می توان از بخاری نام برد؛ زیرا او در برخی موارد مستقیماً حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند.

موضوع عمل به خبر مرسل تا زمان محمد بن ادریس شافعی سابقه داشته، تا آن که او در

ص: ۳۹۳

کتاب اصولی خود به نام «الرساله» مانع از عمل به خبر مرسل شد و آن را از اعتبار ساقط کرد.

رابعاً: علما هنگام عمل به مراسیل ابن ابی عمیر و دیگران، با مقایسه حدیث او با احادیث دیگر راویان، غالباً فرد مجهول را با مقارنه و مقایسه با دیگر نسخه ها و سندها بررسی و شناسایی کرده و بعد از بررسی کامل به آن عمل می نمودند. نتیجه این که: ارسال ابن ابی عمیر طاری و عارضی است، و به جهت ظلمی بوده که بر او شده است.

شبهه بیست و پنجم: اعتراض بر حیطة وظایف اوصیا

دکتر قفاری می گوید: «شیخ و آیت آنان، محمد بن حسین آل کاشف الغطاء (ت ۱۳۷۶ ه.ق) می گوید: در اسلام احکام بر دو قسم است: یک قسم آن را پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای صحابه بیان داشت، و قسم دیگر آن را کتمان کرده و نزد اوصیای خود به ودیعت گذاشت. هر وصی در وقت خود آنچه را که مردم به آن احتیاج دارند برایشان بیان می کند، آن گاه به امامان بعد از خود می سپارد. حتی او گمان کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گاهی حکم عامی را ذکر می کند ولی مخصّص آن را هرگز ذکر نمی کند بلکه آن را نزد وصی اش به ودیعت می گذارد» (۱).

پاسخ

ما با اهل سنت از دو جهت اختلاف و بحث داریم و به تعبیری دیگر، در دو نوع حجیت بحث داریم؛ یکی حجیت در مصادر تشریح و دیگر حجیت در طریق استنباط. در مورد دوم که راه های اثبات سنت است، اختلاف بین سنی و شیعی طبیعی است، و چندان مهم به نظر نمی رسد؛ زیرا همین نوع اختلاف در بین شیعیان نیز وجود دارد، و ما می توانیم با بحث و استدلال به نتیجه برسیم و حساسیتی هم ایجاد نمی شود. این که خبر ثقه فی حد نفسه حجت است یا با شواهد و توابع و مقارنات؟ خبر ثقه حجت است یا خبر موثوق به؟ این ها بحث هایی است که بوده و هست و چندان مشکلی ایجاد نکرده و نخواهد کرد و با بحث های علمی و فنی می توانیم به

ص: ۳۹۴

نتیجه برسیم، چون ایجاد تعصب نمی کند.

ولی عمده بحث در قسم اول؛ یعنی در مصادر تشریح است. بحث در این قسمت بر دو نوع است: بحث از خود سنت، بحث از حدود سنت.

شیعه معتقد است که در هر دو مورد باید به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام رجوع کرد. یعنی در مورد اصل سنت که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بیان کرده، باید بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به اهل بیت رجوع کرده و حقیقت آن سنن را از آنان گرفت. و نیز در مورد حدود سنن که یک سنت تا چه حدی کاربرد دارد و چه قیودی دارد نیز باید بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم به اهل بیت معصومش مراجعه نمود. ولی اهل سنت در هر دو مورد بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به اجماع صحابه رجوع کرده و یا از عقل ظنی خودشان استفاده می کردند.

در مورد اول؛ یعنی تشریح اصل سنن، اهل بیت علیهم السلام معتقد بودند که قرآن و سنت نبوی کافی و وافی به تمام امور است، و حقیقت آن نزدشان موجود است. و نیز حدود و قیود آن نیز مشخص و واضح است. ولی اهل سنت و در رأس آنان عمر بن خطاب معتقد بود که خیلی از احکام در کتاب و سنت بیان نشده است. و از آن جا که اسلام در حال گسترش است، لذا احتیاج به مصادر تشریحی دیگری به عنوان متمم؛ از قبیل اجماع و قیاس است تا بتواند جواب گوی احتیاجات فقهی باشد. عمر در زمان خلافتش اجماعی از صحابه در حدود سی نفر درست کرد و در هر مسأله ای که برای او مشتبه می شد با آنان به مشورت می پرداخت. و نیز در بخشی دیگر از مسائل قیاس و اعمال رأی شخصی را به کار گرفته و احکام را استخراج می نمود. ولی ما شیعه دوازده امامی معتقدیم که بیان اصل تشریح نبوی به توسط امام علی علیه السلام بوده، حدود و قیود آن را سایر ائمه به خصوص امام باقر و امام صادق علیهما السلام بیان کرده اند.

اختلاف در طرق اثبات قابل حل است، ولی در مصادر تشریح اعم از اصل سنت یا حدود آن، در حقیقت اختلاف در دو نوع برداشت می باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد بود که کتاب و سنت، کامل بوده و برای استنباط حکم کافی است، ولی عمر معتقد

بوده که این دو در بیان احکام ناقصند.

وانگهی او بعد از آن که به خلافت رسید و فتوحات را شروع کرد، می خواست دستش باز باشد و خود را محدود به کتاب و سنت نداند، و به همین جهت بود که تدوین حدیث را منع کرد. عمر شورای سی نفره ای از صحابه درست کرد تا مصالح را تشخیص دهند، او معتقد بود که مصالح تغییر و تحوّل پیدا می کنند و لذا حکم نیز باید به تبع آن ها تغییر کند. ولی حضرت علی علیه السلام معتقد بود که حلال و حرام رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم دائمی است، مگر آن که آن حضرت حکمی را موقت جعل کرده باشد.

آری، یک مطلب است و آن این که ما تمام روایات اهل سنت را باطل نمی دانیم؛ زیرا ما مشترکات حدیثی بسیاری در مسائل مختلف داریم. حتی مطابق نظر برخی از فقها در صورتی که در موردی در مصادر خود خبری نداشتیم، ولی اهل سنت از امام علی علیه السلام نقل حدیث کرده اند، و این حدیث نزد آنان مشهور است، آن را قبول کرده و می توانیم به مضمون آن فتوا دهیم. و حتی برخی می گویند: در صورتی که در مصادر حدیثی ما مطلقاتی وجود دارد، و قیود آن در مصادر حدیثی اهل سنت از امام علی علیه السلام نقل شد و جوّ شهرت نیز با آن بوده است، به آن تقییدات عمل کرده و به توسط آن ها مطلقات را تقیید می کنیم، مگر در صورتی که شهرت قدمای اصحاب ما بر عمل به مطلقات باشد. و لذا مشاهده می کنیم که وقتی از امام علی علیه السلام درباره اختلاف روایات نقل شده از آنان با روایات نبوی سؤال می شود، حضرت نمی فرماید آن روایات باطل است و تنها روایاتی که ما نقل می کنیم صحیح می باشد، بلکه می فرماید: «الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن»؛ «همان گونه که قرآن نسخ می شود حدیث نیز از جانب رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نسخ می گردد.» در این گونه موارد این امام معصوم و آگاه از حقیقت سنت است که از آن اطلاع دقیق دارد و آن را به مردم ابلاغ می کند ولی عموم مردم از نسخ اطلاع ندارند. و بدین جهت است که در ظاهر نقل حدیث از طریق اهل سنت به توسط صحابه با نقل حدیث از طریق شیعه به توسط اهل بیت علیهم السلام اختلاف نمایان می گردد.

شبهه بیست و ششم: تضعیف زراره

ص: ۳۹۶

از جمله اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام که روایات بسیاری از آن دو بزرگوار در باب مسائل فقهی و دیگر مسائل نقل کرده است، جناب زراره بن اعین است. کسی که حق بزرگی به گردن شیعه دارد. لذا برخی از اهل سنت درصدد تضعیف او از هر طریق ممکن برآمده اند؛ از آن جمله به روایاتی تمسک کرده اند که به جهاتی در مصادر تراجم علمای شیعه وارد شده که ظهور در مذمت او دارد. اینک در این قسمت به بررسی این روایات می پردازیم.

ترجمه زراره

نجاشی در ترجمه او می گوید: «زراره بن اعین بن سنسن... بزرگ اصحاب ما در زمانش و پیشتاز آنان. او قاری، فقیه، متکلم، شاعر و ادیبی بود، که فضیلت و دین در او جمع شده و در آنچه که روایت می کرد، صادق بود...» (۱).

شیخ طوسی رحمه الله می گوید: «زراره بن اعین، اسم او عبد ربّه و کینه اش ابوالحسن و زراره لقب او است. اعین پدرش، بنده ای رومی برای مردی از بنی شیبان بود که قرآن را فرا گرفت، سپس او را آزاد کرد... پدرش سنسن راهبی در کشور روم بود...» (۲).

روایاتی در مدح زراره

با مراجعه به کتب تراجم پی می بریم که زراره از مدح و توثیق بالایی برخوردار است. و روایات فراوانی در مدح او از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وارد شده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود: «ما أحد احیی ذکرنا و احادیث ابی الآ زراره و أبوبصیر ولیث المرادی و محمّد بن مسلم و برید بن معاویه العجلی؛ و لولا هؤلاء ما كان أحد یستنبط هذا، هؤلاء حفاظ الدین و أمناء أبی علیه السلام علی حلال الله و حرامه، و هم السابقون إلینا فی الدنیا و السابقون الینا فی الآخرة»؛ (۳) «کسی ذکر ما و احادیث پدرم را احیا نکرد به جز زراره و ابوبصیر لیث مرادی و محمّد بن مسلم و برید بن معاویه عجلّی. و اگر اینان نبودند هرگز

ص: ۳۹۷

۱- ۱۳۱۵. رجال نجاشی، ترجمه زراره.

۲- ۱۳۱۶. الفهرست، ترجمه زراره.

۳- ۱۳۱۷. رجال کشی، ص ۱۳۶.

کسی این را استنباط نمی نمود. اینان حافظان دین و امینان پدرم علیه السلام بر حلال و حرام خدایند. و آنان سبقت گیران به سوی ما در دنیا و آخرتند.»

۲ - داوود بن سرحان از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «انّ اصحاب ابي کانوا زیناً احياء و أمواتاً، أعنی زراره و محمّد بن مسلم و منهم لیث المرادی و برید العجلی. هؤلاء القوامون بالقسط، و هؤلاء القوامون بالصّدق، و هؤلاء السابقون السابقون اولئك المقربون»؛^(۱) «همانا اصحاب پدرم زینت بودند در حال زنده بودن و مرگشان، مقصودم زراره و محمّد بن مسلم و از آن جمله لیث مرادی و برید عجلی است. آنان برپاداران قسطند و آنان برپاداران صدقند. و آنان همان سبقت گیرندگان هستند، سبقت گیرندگانی که مقرب درگاه الهی اند.»

۳ - ابوبصیر می گوید: به ابی عبدالله عرض کردم: همانا پدرت مرا حدیث گفت که ابوذر و مقداد و سلمان فارسی سرهای خود را تراشیده تا با ابوبکر قتال نمایند. حضرت به من فرمود: «لولا زراره لظننت انّ احادیث ابي ستذهب»؛^(۲) «اگر زراره نبود گمان می کردم که احادیث پدرم ضایع شود.»

۴ - و نیز فرمود: «رحم الله زراره بن اعین، لولا زراره و نظرائه لاندروست احادیث ابي علیه السلام»؛^(۳) «خدا زراره بن اعین را رحمت کند، اگر زراره و امثال او نبود احادیث پدرم مندرس و ضایع شده بود.»

آیت الله العظمی خویی رحمه الله در کتاب «معجم رجال الحدیث»، ده ها روایت در مدح زراره از رجال کشی نقل کرده که برخی از آن ها در ترجمه زراره آمده و برخی نیز در ترجمه ابوبصیر لیث مرادی نقل شده است. آن گاه در آخر می گوید: «این روایات در حدّ استفاضه بوده با وجود آن که بسیاری از آن روایات صحیح السند است.»^(۴)

فهرستی از روایات زراره

ص: ۳۹۸۸

- ۱- ۱۳۱۸. رجال کشی، ص ۱۷۰.
- ۲- ۱۳۱۹. رجال کشی، ترجمه زراره.
- ۳- ۱۳۲۰. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۲۰.
- ۴- ۱۳۲۱. معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۳۰.

۱ - زرارہ مجموعاً در سند ۲۰۹۷ حدیث آمده است.

۲ - روایات او از امام باقر علیہ السلام ۱۲۳۶ روایت است.

۳ - روایات او از امام صادق علیہ السلام ۴۴۹ روایت است.

۴ - روایاتی را که از هر دو امام نقل کرده، به صورت «عنہما» ۸۲ مورد است.

۵ - روایاتی را که با تعبیر «عن احدہما» از یکی از آن دو نقل کرده ۱۵۶ مورد است.

بررسی روایات مذمت زرارہ!!

روایاتی که در مذمت زرارہ وارد شدہ، بر سه دستہ است:

دستہ اول

روایاتی کہ دلالت دارند بر این کہ زرارہ در امامت حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام شک داشتہ است، لذا هنگامی کہ امام صادق علیہ السلام بہ شہادت رسید، فرزندش عبید را بہ مدینہ فرستاد تا در امر امامت امتحان نماید تا این کہ معلوم شود امامت برای عبداللہ است یا امام موسی کاظم علیہ السلام ولی قبل از آن کہ فرزندش عبید نزد او بازگردد از دنیا رفت.

پاسخ

اولاً: برخی از این روایات از حیث سند ضعیفند.

ثانیاً: این روایات دلالت بر سستی و ضعف زرارہ ندارد؛ زیرا بر ہر فرد مکلفی واجب است کہ امام زمان خود را بشناسد و واجب نیست کہ امام بعد از امام زمانش را شناسایی کند، چون ممکن است تا آن زمان زندہ نباشد. آری، بعد از وفات امام زمانش وظیفہ دارد کہ در جست و جوی امام جدید برآید، و اگر در هنگامی کہ مشغول فحوص و جست و جو در مورد امام جدید است از دنیا برود، در امر امامتش معذور است و التزام بہ امامت کسی کہ خداوند او را تعیین کردہ بہ صورت کلی کفایت می کند؛ گرچہ او را بہ طور خاص شناسد. در مورد زرارہ نیز ہمین امر صادق است؛ زیرا او بہ امام صادق علیہ السلام کہ امام زمانش بود معرفت کامل داشت و وظیفہ نداشت کہ امام بعدش را در همان زمان بشناسد. آری بعد از شہادت امام صادق علیہ السلام بہ وظیفہ خود کہ تفحص بود عمل کرد و در این راہ بود کہ از دنیا رفت. و این عمل مطابق دستور روایات است.

کلینی رحمہ اللہ بہ سند خود از یعقوب بن شعیب نقل کردہ کہ از امام صادق علیہ السلام سؤال

کردم: هر گاه بر امام اتفافی بیفتد، چه باید کرد؟ حضرت فرمود: کجا است قول خداوند عزوجل: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»؛^(۱) «چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کنند [و طایفه ای در مدینه بمانند]، تا در دین [و معارف و احکام اسلام آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن ها را بیم دهند؟! شاید [از مخالفت فرمان پروردگار] بترسند، و خودداری کنند!» آن گاه فرمود: «هم فی عذر ما داموا فی الطلب، وهؤلاء الذین ينتظرونهم فی عذر حتى يرجع إليهم أصحابهم»؛^(۲) «آنان معذورند تا مادامی که در جست و جوی باشند. و آنان که انتظار جست و جوگران را می کشند نیز معذورند تا اصحابشان به سویشان بازگردند».

ثالثاً: این عمل از ناحیه زراره طبیعی به نظر می رسد؛ زیرا او در کوفه بوده و امام صادق علیه السلام در مدینه می زیسته است. و لذا از وقایع کمتر اطلاع داشته است.

رابعاً: از آن جهت که حضرت صادق علیه السلام در شدت تقیه به سر می برده است و به طور صریح نمی توانست امام بعد از خود را معرفی کند و لذا حضرت علیه السلام بر شش نفر وصیت نمود که یکی از آن ها حضرت کاظم علیه السلام بوده است، و حتی در مدینه جز افراد خاص از اصحاب حضرت، از وصی و جانشین حقیقی حضرت اطلاع نداشتند. و عموماً با معجزه و اعتماد بر شهادت افراد خاص، امامت حضرت کاظم علیه السلام را کشف کردند؛ زیرا در صورت وضوح امر امامت حضرت کاظم علیه السلام به طور حتم منصور آن حضرت را به شهادت می رساند.

خامساً: از آن جا که عده ای بعد از امام صادق علیه السلام فتحی شده و به دنبال عبدالله افضح، فرزند دیگر امام صادق علیه السلام رفتند، لذا شاید برای زراره نیز تردید شد که امام بعد از حضرت صادق علیه السلام او است یا حضرت کاظم علیه السلام.

سادساً: این روایات با آنچه که شیخ طوسی رحمه الله در رجالش آورده، منافات دارد؛ زیرا شیخ او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام شمرده است که ظهور در نقل روایت از او دارد، آن

ص: ۴۰۰

۱- ۱۳۲۲. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

۲- ۱۳۲۳. کافی، ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۱.

گونه که در اوّل کتابش به آن اشاره کرده است. حال با این وضع چگونه می توان باور داشت که زراره از دنیا رفته، در حالی که به امامت حضرت کاظم علیه السلام معرفت نداشته است.

سابعاً: این روایات با آنچه ابن فضال نقل کرده منافات دارد که او یک سال بعد از امام صادق علیه السلام از دنیا رحلت نمود.

شیخ طوسی و نجاشی سال وفات زراره را سال ۱۵۰ ه.ق ذکر کرده اند. در نتیجه بین وفات او و زمان شهادت امام صادق علیه السلام که در سال ۱۴۸ بوده فاصله بسیاری است، و عادتاً ممکن نیست که خبر امامت امام کاظم علیه السلام در این مدت به او نرسیده باشد. خصوصاً آن که عبدالله، فرزند امام صادق علیه السلام بنا بر نقلی هفتاد روز بعد از پدرش رحلت نمود. آری این روایات با خبر کشی از علی بن رئاب موافقت دارد که زمان مرگ زراره دو ماه یا کمتر بعد از زمان وفات امام صادق علیه السلام بوده است.

ثامناً: بر فرض صحت این خبر که زراره فرزندش عبید را به مدینه فرستاد تا از امام بعد از امام صادق علیه السلام مطلع شود، ولی این دلالت بر آن ندارد که او بر امامت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام معرفت نداشته است؛ زیرا صدوق به سند خود از ابراهیم بن محمد همدانی نقل کرده که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم! به من خبر بده از زراره، آیا او به حقّ پدرت عارف بود؟ حضرت فرمود: آری. به او عرض کردم: پس برای چه فرزندش عبید را فرستاد تا از جانشین جعفر بن محمد اطلاع یابد؟ امام رضا علیه السلام فرمود: «همانا زراره امر پدرم را می دانست و نیز از نصّ پدرم آگاهی داشت، ولی به این جهت فرزند خود را فرستاد تا از پدرم بداند که آیا برای او جایز است تا تقیه را در اظهار امر او برداشته و از نصّ پدرش بر او تقیه نکند؟ ولی چون آمدن فرزندش طول کشید از او خواستند که نظرش را در حقّ پدرم اعلام کند، ولی او دوست نداشت که بدون امر پدرم اقدامی را در این راه انجام دهد. لذا قرآن را برداشت و گفت: «بار خدایا! همانا امام من کسی است که این قرآن

دسته دوم

دسته دوم از روایاتی که دلالت بر مذمت و تضعیف زراره دارد روایاتی است که از آن ها استفاده می شود که از زراره کاری صادر شده که با ایمان او منافات دارد.

پاسخ

اولاً: بیشتر این روایات، همانند روایات دسته قبل ضعیف السند است؛ همان گونه که آیت الله خوئی رحمه الله در «معجم رجال الحدیث» به آن ها اشاره کرده است.

ثانیاً: برخی از این روایات که بر تضعیف او استدلال کرده اند هرگز دلالت بر ضعف او ندارند، همانند روایت محمّد بن حرمان؛ زیرا زراره نسبت به گفتار امام تسلیم بوده است.

ثالثاً: این گونه روایات را هرگز با وجود روایاتی که در مدح او رسیده و به حدّ استفاضه است و نیز در میان آن ها حدیث صحیح نیز وجود دارد، نمی توان پذیرفت؛ زیرا روایات مذمت خبر واحد، شاذّ است که نمی تواند با روایات مشهوری که اطمینان به صدور آن ها از امام است معارضه کند؛ خصوصاً آن که این روایات ذمّ را تنها کشتی نقل کرده و هیچ یک از علمای دیگر آن را نقل نکرده اند، و این فی حدّ ذاته دلالت بر وهن و سستی این روایات دارد.

دسته سوم

طائفه سوم روایاتی است که از امام درباره زراره نقل شده، و در آن قدحی در شأن او است.

پاسخ

اولاً: این روایات هم به طور قریب به اتفاق و غالب، همانند روایات سابق از ضعف سند برخوردار است، که مرحوم آیت الله خوئی در کتاب «معجم رجال الحدیث» وجه ضعف آن ها را بیان کرده است.

ثانیاً: برخی از این روایات که سندش مشکل ندارد را باید حمل بر تقیه نمود؛ زیرا حضرت در صدد عیب وارد کردن بر زراره به جهت بیان امر واقعی نبوده، بلکه به جهت حفظ شأن و مقام و منزلت او بوده است؛ زیرا اگر خلفا تأییدی از جانب

ص: ۴۰۲

حضرت برای او می دیدند او را تحت تعقیب قرار می دادند. و شاهد این توجیه مضافاً به وجود روایاتی که در مدح زراره از جانب حضرت وارد شده، صحیحه عبدالله بن زراره است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: سلام مرا به پدرت برسان و به او بگو: اگر من به تو عیب وارد می کنم به جهت دفاع من از تو است؛ زیرا مردم و دشمنان به هر کسی که ما او را به خود نزدیک کرده و او را ستایش می کنیم سرعت کرده تا به دوستان و مقربین ما اذیت وارد کنند، و او را به جهت محبت ما به او و نزدیکی او با ما متهم سازند و او را اذیت کرده و به قتل رسانند. و هر کسی را که ما به او عیب وارد سازیم ستایش می کنند. اگر من به تو عیب وارد می سازم به جهت این است که تو مردی هستی که به جهت انتساب و میل به ما، شهرت پیدا کرده ای.

و برخی روایات دیگر نیز بر این موضوع دلالت دارد که آیت الله خوئی در «المعجم رجال الحدیث» آن ها را ذکر کرده است. (۱)

خلاصه این که به تعبیر مرحوم علامه تستری در «قاموس الرجال»، روایاتی که دلالت بر مدح زراره دارد متواتر بوده و درایه است، ولی روایاتی که دلالت بر ذم او دارد شاذ و نادر و مجرد روایت است. (۲) و می دانیم که خبر متواتر، مقدم است.

و به همین جهت است که ذهبی در «میزان الاعتدال» هنگام شرح حال او از تعبیر «رفض و رافضی» استفاده می کند که بر شیعه ولایی دلالت دارد.

ص: ۴۰۳

۱- ۱۳۲۵. معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۴۶.

۲- ۱۳۲۶. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۴۵.

تأثير مرجعيت ديني اهل بيت عليهم السلام بر فقه شيعة

اشاره

ص: ٤٠٥

تأثیر مرجعیت اهل بیت صلی الله علیه وسلم علیهما السلام رحمهما الله در فقه شیعه

برخی گمان می کنند، در محدوده مذاهب فقهی اسلامی، فرقی بین فقه شیعه امامیه و سایر مذاهب فقهی اسلامی وجود ندارد؛ زیرا معتقدند که بین مجتهدان و فقهای اسلامی اصول مشترکی وجود دارد که با آن ها می توان اجتهاد نمود و لذا تمام فقهای اسلامی برحقیقت؛ یعنی ابوحنیفه و فقهای حنفی، محمد بن ادریس شافعی و فقهای شافعی، احمد بن حنبل و فقهای حنبلی، مالک بن انس و فقهای مالکی، همگی بر حقیقت؛ همان گونه که شیعه امامیه در استنباط خود برحق است. در نظر اینان، در حقیقت، بین فقه امامیه و فقه اهل سنت فرقی نیست و اگر هم باشد، جزئی است. به عبارتی دیگر، این طیف از روشنفکران به پلورالیزم مذهبی معتقدند، گرچه پلورالیزم دینی را انکار می کنند.

اکنون به طور خلاصه و گذرا به امتیازات مبنایی و زیربنایی فقه شیعه اشاره می کنیم.

ویژگی اول: غنی بودن از حیث منابع استنباط

از آنجا که سنت نبوی موانعی از قبیل اهتمام نداشتن صحابه به ضبط حدیث و منع تدوین، کتابت و نشر حدیث را در پیش رو داشته است، نیاز به سنت معصوم دیگری پیش می آید تا با تبیین صحیح و به موقع سنت نبوی، خلأ موجود را جبران نماید؛ زیرا همان گونه که در جای خود اشاره شده است، مسلمانان بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم با مشکل کمبود در منابع تشریح و استنباط روبه رو شدند و این، خود سبب شد که مسلمانان به رأی و قیاس و استحسان و اصول ظنی دیگر روی آورند و در نتیجه از بسیاری مصالح حقیقی و آثار طبیعی که مترتب بر احکام واقعی است، محروم گردند.

خوشبختانه پیروان اهل بیت علیهم السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به کسانی اقتدا کردند که همانند خود حضرت از مقام عصمت برخوردار بودند؛ کسانی که باب مدینه پیامبر بودند و سنت ایشان را آن گونه که بود، ترسیم نمودند. پیروان اهل بیت علیهم السلام بعد از پیامبر بلافاصله سراغ اجتهاد نرفتند؛ زیرا شریعت هنوز احتیاج به توضیح و تبیین داشت؛ گرچه رسول خدا اصول کلی و بخشی از فروع آن را تشریح کرده بود. تبیین شریعت تدریجی است و این وظیفه اوصیای انبیاست که ادامه دهنده راه آنان در این بُعد باشند.

فقه شیعه و استنباطات علمای آنان بر این اصل و پایه استوار است. با این دیدگاه، فقها هنگام استنباط فقهی و قبل از اجتهاد، با منابع و مصادر وسیع تری فقه را استنباط می کنند و لذا در مسائل به سراغ ادله ظنی غیرمعتبر؛ از قبیل قیاس و استحسان که هرگز آدمی را از حق بی نیاز نمی کند، نمی روند؛ زیرا احادیثی از اهل بیت عصمت و طهارت دارند که حجت بین آنان و خداوند است؛ همان گونه که کلمات و احادیث رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم چنین است.

ویژگی دوم: تدرّج در بیان احکام

یکی از امتیازات اساسی که در تمام تشریح ها و قانونگذاری ها؛ به ویژه در ادیان الهی مشاهده می شود، مسئله تدرّج در بیان قوانین است. بر پایه همین امر، ابتدا قانون به صورت قاعده کلی و عموم فوقانی بیان می شود، آن گاه به قوانین متوسط تبدیل می گردد و سرانجام به قوانین جزئی که قابل انطباق بر افراد اجتماع است، منتهی می شود. این نوع قانونگذاری که در محاکم دنیا موجود است، بعینه در ادیان و تشریعات آن به وسیله اولیای الهی دیده می شود.

پیاده شدن قوانین کلی و قواعد عمومی بر مصادیق، احتیاج به مراقبت ویژه ای دارد تا در مقام تطبیق با یکدیگر خلط نشوند. از طرفی دیگر می بینیم که سنت جاری در نظام خلقت، طبیعی بودن و محدودیت عمر غالب انبیا و رسولان است. به همین دلیل است که آنان به ذکر کلیات و قوانین عمومی اکتفا می ورزند و تنزیل و تطبیق

و تبیین آن‌ها را در موارد جزئی و مصداقی، به کسانی که در خط و مسیر آنانند واگذار می‌کنند؛ زیرا حفظ دین مقتضی استمرار مراقبت در ابعاد آن است.

از همین رو، نیاز به افرادی وجود دارد که با مراقبت ویژه از قواعد عمومی و قوانین کلی - که مصالح و مفاسد بشری را به خوبی در نظر گرفته است - آن‌ها را در موارد جزئی و فردی و اجتماعی پیاده کنند. به ویژه با در نظر گرفتن این که احکام و دستورهای خداوند در تمام زمینه‌ها جریان دارد، بشر عادی نمی‌تواند عهده‌دار این وظیفه باشد؛ یعنی نمی‌تواند در حوزه تبیین و تطبیق عهده‌دار مراقبت از شریعت گردد.

نتیجه این که بعد از هر پیامبر اولوالعزم؛ خصوصاً پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، نیاز به افرادی معصوم وجود دارد تا این وظیفه را در سطحی گسترده بر عهده گیرند و آنان کسانی جز اهل بیت معصوم - از ذریه پیامبر اسلام - نیستند. فقه شیعه بر این دیدگاه و مبنا بنا شده است و لذا با توسعه‌نگری در منابع استنباط، بدون احتیاج به اصول ظنی شخصی به سراغ منابعی می‌رود که خداوند متعال حجت دانسته و از اعتبار و تعیّد خاص برخوردار است. این قاعده نزد همه مسلم است که اصل هنگامی می‌تواند دلیل باشد که آیه یا روایتی در میان نباشد، و گرنه اجتهاد در مقابل نصّ است. اگر بخواهیم با وجود نصّ نبوی یا ولوی به سراغ اصول ظنی شخصی برویم، در حقیقت، در مقابل نصّ معصوم که از باب تعبد یا قطع حجت شده، ایستاده ایم و خود را از آنان مستقل به حساب آورده ایم.

ویژگی سوم: نیاز به عصر تطبیق

اسلام مانند هر دین آسمانی دیگر، برای آن که بتواند در عمق عقیده و دل پیروان خود نفوذ کند، احتیاج به عصری به نام «عصر تطبیق»؛ یعنی عصر پیاده شدن دین و شریعت دارد؛ زیرا از طرفی این دین هنگامی ظهور و بروز کرده که جهالت و تقلید و آداب و رسوم جاهلیت همه جا را فرا گرفته، اعتقادات خرافی و باطل چنان در ذهن و قلب مردم جای داشته که به آسانی قابل زدودن نبوده است، و از طرفی دیگر، قرار بر

این است که دین اسلام، آخرین دینی باشد که به جامعه بشری عرضه می شود و پس از آن، زندگی دنیا بر چیده شود و عالم دیگری بر پا گردد.

از سوی دیگر می بینیم که عمر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم که بیان کننده شریعت و از بین برنده آداب و رسوم خرافی جاهلیت است، محدود بود. آیا می توان در مدت اندکی رسوبات جاهلیت را از جامعه بشری زدود و در عوض، اسلام ناب و تعالیم دین حنیف را در تمام زمینه ها جایگزین آن کرد؟ طبیعتاً جواب سؤال منفی است؛ زیرا از امور بدیهی و ضروری که ضامن تطبیق و پیاده کردن دین و شریعت در عصر بعد از ظهور دین است، این است که چنین تطبیقی نیازمند وجود فردی است که دو ویژگی داشته باشد:

اولاً: جامع نگر باشد و نیازهای بشر و جامعه را به طور کامل بشناسد و برای آن برنامه داشته باشد.

ثانیاً: هرگز در تطبیقات خود بیراهه نرود و به اشتباه و خطا نیفتد و در وجودش از رسوبات و عقاید و خرافات جاهلیت چیزی باقی نمانده باشد، تا بتواند در ادامه وظایف پیامبر، بشر را به اهداف و مقاصد خود رهنمون سازد.

این فرد کسی جز امام معصوم نیست؛ امامی که از اهل بیت باشد. به همین جهت است که پیامبر اسلام از ابتدای رسالت به فکر چنین عصری بود و گام های اساسی نیز در مسیر آن برداشت. ایشان از آغاز کسی را تحت تربیت خاص خود قرار داد تا بتواند در تبیین و توسعه و تطبیق شریعت، جانشین پس از خود گردد.

فقه شیعه با این دیدگاه و مبنا به استنباط پرداخته و با تشخیص این ضرورت مهم، به سراغ سنت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام رفته و احکام استنباطی خود را با قرآن و سنت نبوی و سنت اهل بیت منطبق کرده است، ولی اهل سنت بدون توجه به ضرورت عصر تطبیق، بعد از کتاب و سنت نبوی یکسره به سراغ ظن شخصی و غیرمعتبر رفته و خود را از سنت اهل بیت بی نیاز کرده اند؛ سنتی که به طور قطع مشکل گشای بخش عمده ای از احتیاجات فقهی خواهد بود.

ویژگی چهارم: محدودیت عصر نبی صلی الله علیه وآله وسلم

مدت بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم محدود بود؛ مدتی در حدود ۲۳ سال که سیزده سال آن در مکه سپری شد. عمده تلاش های حضرت در مکه برای از بین بردن آداب و رسوم شرک و بت پرستی بود. از آنجا که حضرت نتوانست تعلیمات اسلامی را به صورت گسترده در مکه تبیین کند، تصمیم به هجرت به مدینه گرفت، ولی مدت ده سال باقی مانده نیز فرصت محدودی را برای حضرت فراهم کرد. در این مدت، جنگ ها و غزوات بسیاری بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تحمیل شد که وقت مبارک حضرت را به خود اختصاص می داد و فعالیت های حکومتی نیز بر اشتغالات روزمره حضرت افزوده بود. این ها همه مانع از آن بود که حضرت اوقات خود را به تبیین و توسعه کامل احکام اسلامی منحصر کند. از این رو، آن حضرت به تبیین کلیات شریعت و در سطح محدودی جزئیات آن پرداخت و تبیین وسیع و تطبیق آن را به اوصیای خود واگذار کرد. و این معنا با آیه «اکمال» ناسازگاری ندارد؛ زیرا دین در روز غدیر با ولایت حضرت علی علیه السلام کامل شد.

ویژگی پنجم: اهل بیت علیهم السلام مرجع حل اختلاف

قرآن کتابی کامل است و از هر آنچه سعادت بشر را تضمین می کند، فروگذار نکرده است. قرآن در توصیف خود می فرماید:

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ»؛ (۱) «این بیانی است برای مردم.»

«تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ»؛ (۲) «بیانگر هر چیز است.»

«وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»؛ (۳) «هیچ تر و خشکی نیست، مگر آن که در کتابی آشکار ثبت است.»

قرآن کریم با این جامعیت و شمول گرایی، خود را از تبیین رسول بی نیاز نکرده

ص: ۴۱۰

۱- ۱۳۲۷. سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

۲- ۱۳۲۸. سوره نحل، آیه ۸۹.

۳- ۱۳۲۹. سوره انعام، آیه ۵۹.

است و در جایی دیگر می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛^(۱) «ما به سوی تو ذکر - قرآن - را فرستادیم تا برای مردم آنچه را که به سویشان نازل شده، تبیین نمایی.»

پس قرآن نیز احتیاج به تبیین دارد؛ زیرا در معانی آن اختلاف پدید می آید و هر کسی چیزی از آن می فهمد. از این رو، مردمان نیازمند به مبین شریعت و مفسر مفاهیم عالی قرآنی اند. حال اگر قرآن با چنین وضعی احتیاج به مبین و مفسر دارد، سنت نبوی نیز چنین است. آری، در فهم آیات قرآن اختلاف پدید می آید و پیامبر حل کننده اختلافات است: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ»؛^(۲) «ما بر تو کتاب - قرآن - را نازل نکردیم مگر به جهت آن که در آنچه اختلاف کرده اند، حق را برای آنان تبیین نمایی.» اگر در فهم قرآن اختلاف به وجود آید، سنت نبوی نیز مورد اختلاف واقع می گردد و همان گونه که رفع اختلاف در فهم آیات قرآن احتیاج به بیان معصوم؛ یعنی پیامبر دارد، رفع اختلاف در سنت نیز، نیاز به بیان معصوم دارد.

همان گونه که بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در کتاب خدا نیز اختلاف در فهم ادامه دارد و این تنها سنت نبوی است که بیان کننده حق و حقیقت آیات قرآنی است، معصومان در طول عمر خود به وظایف الهی عمل کردند و با توضیح آیات و روایات نبوی و تبیین و تطبیق آن ها در میان مردم، شریعت اسلامی را از نقص و سستی نجات دادند و مردم را نیز از حیرت و پریشانی رهانیدند. در روایات اسلامی می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم خطاب به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! انت تبیین لأمتی ما اختلفوا فيه من بعدی»؛^(۳) «ای علی! تویی که بعد از من برای اتم مسائل اختلافی را تبیین می کنی.»

ویژگی ششم: اهتمام به حدیث

بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، بزرگان مدرسه خلفا و در رأس آن ها ابوبکر و عمر، از نشر و تدوین و کتابت احادیث جلوگیری کردند و بلکه آن ها را به آتش کشیدند.

ص: ۴۱۱

۱- ۱۳۳۰. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲- ۱۳۳۱. سوره نحل، آیه ۶۴.

۳- ۱۳۳۲. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۷.

البته باید در بحثی مستقل به روایات موضوع و انگیزه عاملان این کار و نقد توجیهات اهل سنت درباره این عملکرد بپردازیم، ولی آنچه جای بحث و تأمل دارد، این است که این ممنوعیت چه مشکلاتی را در جامعه اسلامی پدید آورد. بعد از حدود یک قرن از ممنوعیت، جامعه اسلامی و حوزه های فقهی با انبوهی از احادیث مواجه شدند که از هر کس و به هر عنوان رسیده و در کتاب ها گرد آمده بود، علمای اهل سنت با مطرح کردن رجال شناسی در صدد پیرایش آن ها برآمدند، ولی چون که تعصبات مذهبی در جرح و تعدیل آنان بی تأثیر نبوده و نیز به دلایل عدیده دیگر، نتوانستند بر مشکلاتی که در یک قرن منع پدید آمده بود، فائق آیند. پرسش این است که در این مدت چه مقدار از سنت نبوی تغییر کرده و به سبب منع نشر و تدوین و کتابت آن، به فراموشی سپرده شده است؟

شافعی از طریق وهب بن کیسان چنین نقل می کند: ابن الزبیر را دیدم که قبل از خطبه نماز می خواند، و می گفت: «تمام سنت های رسول خدا، حتی نماز، تغییر یافت».^(۱)

مالک بن انس از عمویش ابی سهیل بن مالک و او از پدرش چنین نقل می کند: «من از آنچه با رسول خدا درک کردم، به جز ندای نماز چیزی دیگر نمی شناسم».^(۲)

زهری می گوید: انس بن مالک را در دمشق دیدم که در تنهایی می گریست. به او گفتم: چه چیزی تو را به گریه انداخته است؟ گفت: از آنچه در زمان رسول خدا درک کردم، به جز نماز چیزی در میان این مردم نمی بینم که آن را هم ضایع کرده اند».^(۳)

حسن بصری می گوید: «اگر رسول خدا در میان اصحاب خود زنده شود، به جز توجه به قبله، چیزی از دین خود نمی بیند».^(۴)

ابوالدرداء می گوید: «به خدا سوگند! از امر محمد چیزی نمی بینم، جز آن که همگی نماز به پا می دارند».^(۵)

ص: ۴۱۲

۱- ۱۳۳۳. الام، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲- ۱۳۳۴. الموطأ با تنویر الحوالک، ج ۱، ص ۹۳؛ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۴۴.

۳- ۱۳۳۵. الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۶۳۲؛ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۴۴.

۴- ۱۳۳۶. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۶۴.

۵- ۱۳۳۷. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۴۴.

امام صادق علیه السلام به کسی که صحبت از آرای مختلف و هواهای نفسانی می کرد، فرمود: «لا والله ما هم علی شیء مما جاء به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ألما استقبال الكعبة فقط»؛ «نه به خدا سوگند، آنان جز رو به قبله کردن، به آنچه رسول خدا آورده است، عمل نمی کنند».(۱)

هنگامی که عمران بن حصین، به امام علی علیه السلام اقتدا کرد، دست مطرف بن عبدالله را گرفت و گفت: «علی نمازی همانند نماز محمد به جای آورد. او مرا به یاد نماز محمد انداخت».(۲)

فقه اهل سنت در زمینه این منبع عظیم استنباط؛ یعنی حدیث، با این مانع مهم و مشکل اساسی مواجه بوده، و نتوانسته است از آن به آسانی بگذرد، ولی خوشبختانه شیعه امامیه با اقتدای به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هرگز به این گرفتاری مبتلا نشدند. اهل بیت کسانی بودند که همانند رسول خدا در کنار مردم قرار داشتند و از طرفی خود نیز به تألیف سنت اهتمام می ورزیدند و دیگران را هم به تدوین و کتابت آن تشویق می کردند تا احادیث با اطمینان خاطر و بدون کم و زیاد به دست آیندگان برسد.

ویژگی هفتم: نیاز به عصر تبیین و توسعه

همان گونه که گفته شد، بعد از هر پیامبر؛ به ویژه پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله وسلم نیاز به عصری به نام عصر تبیین و توسعه و تطبیق شریعت پیش می آید تا دستورهای دین در سطحی وسیع، گسترش یابد. بدون این گستره دینی هرگز به جهان شمولی و کمال دین نخواهیم رسید.

دین اسلام، جهانی و خاتم ادیان است. یکی از وجوه اعجاز اسلام این است که تا روز قیامت می تواند نیازها و ضرورت های قانونی و اجتماعی را پاسخ دهد و زمینه ساز سعادت بشر در تمام عرصه ها و زمان ها و مکان ها باشد. بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم نیز نیازمند عصری هستیم که این دین مقدس با شریعت جامع و کامل در سطح کلی توسعه یابد.

ص: ۴۱۳

۱- ۱۳۳۸. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۹۱.

۲- ۱۳۳۹. مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۸.

اگر قانونگذار باید از مقام عصمت برخوردار باشد تا در تشریح خود به اشتباه و خطا نیفتد، تبیین شریعت و توسعه دهنده آن نیز باید معصوم باشد. فقه شیعه، این عصر طلایی را که همان عصر تبیین و توسعه و تطبیق شریعت است، به دست معصومان می سپارد و از سرچشمه فیض علوم آنان که بدون خطا و اشتباه است، بهره می برد. شیعه در طول حدود دو قرن با معصومان محشور بوده است و همان گونه که اصل شریعت را از وجود پیامبر معصوم اخذ کرده، تبیین شریعت را نیز از معصومان گرفته است، ولی اهل سنت از این امتیاز محرومند.

اهل سنت در این عصر از وجود کسانی؛ همانند صحابه و تابعین و رؤسای مذاهب اربعه، برای تبیین و توسعه و تطبیق شریعت استفاده کردند که به حتم از خطا و اشتباه مصون نبودند. مگر نه این بود که عمر بن خطاب به حرمت حج تمتع و متعه زنان حکم کرد؟ مگر نه این بود که وی بنا بر نصّ مصادر حدیثی و منابع فقهی اهل سنت، به حرمت قرائت «حی علی خیر العمل» در اذان فتوا داد و در مقابل آن «الصلوة خیر من النوم» را در آن بدعت گذارد؟ مگر نه این بود که او به تصریح خود، نماز تراویح را در شریعت بدعت نهاد، سهم «مؤلفه قلوبهم» را از مصرف زکات برداشت و ذوی القربی را از سهم خمس خود محروم ساخت؟

توسعه و تبیین شریعت به دست اصحابی که در مسند خلافت و ریاست نبودند نیز انجام گرفت، ولی چون آنان هرگز از مقام عصمت و طهارت از خطا و اشتباه برخوردار نبودند، به سخن آنان نیز اعتمادی نیست؛ زیرا فهم آنان جنبه شخصی دارد و در نهایت برای خودشان حجّت است، نه این که بتواند مصدر تشریح و منبع استنباط برای دیگران باشد.

درباره حدّ شرب خمر، روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیده که هر کس شرب خمر کند، حدّ شراب بر او واجب است؛ یعنی حکم جلد بر مطلق شرب خمر وارد شده است، ولی اهل سنت در بحث حدود، این حکم مطلق را به خصوص موردی مقید می کنند که شرب خمر کسی با بوی دهان او ثابت شود و یا او را در حال مستی دستگیر

کرده و نزد حاکم آورده باشند و در غیر این صورت، حد بر او جاری نمی شود. این تقیید در فتوا به جهت آن است که در روایات عبدالله بن مسعود آمده است: «فان وجدتم رائحه الخمر فاجلدوه»؛ «اگر بوی شراب را در او یافتید، او را شلاق زنید.»

در کتاب هدایه مرغینانی، متن درسی فقه حنفیه، می خوانیم: «ومن شرب الخمر فأخذ و ریحها موجوده، أو جاؤا به سکران فشهد الشهود علیه بذلك فعليه الحد. و كذلك اذا اقتر و ریحها موجوده؛ لأن جنایه الشرب قد ظهرت و لم يتقدم العهد و الاصل فيه قوله علیه الصلاه و السلام: "من شرب الخمر فاجلدوه، فان عاد فاجلدوه"، و ان اقتر بعد ذهاب رائحتها لم يحد عند ابي حنیفه و ابي یوسف»؛^(۱) «هر کس شراب خورده باشد، در حالی که بوی آن موجود است، یا در حال مستی او را دستگیر کنند و شهود بر ضد او گواهی دهند، حد بر او واجب است و همچنین است اگر کسی اقرار به شرب خمر کند، در حالی که بوی آن از دهانش می آید؛ زیرا جنایت شرب خمر ظاهر شده و عهد آن نگذشته است. و اصل و دلیل این مسئله قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: "هر کس شراب خمر کند او را تازیانه زنید، پس اگر دوباره انجام داد، باز او را تازیانه زنید." و اگر بعد از آن که بوی خمر از دهانش زایل شد، اقرار نمود، مطابق رأی ابوحنیفه و ابویوسف حد از او برداشته می شود.»

از این نحو استدلال می توان دریافت که اهل سنت عصری را به عنوان عصر تبیین و تطبیق و توسعه شریعت پذیرفته اند، ولی این عصر را به افراد غیر معصوم سپرده اند. اما آیا بیانات غیر معصوم می تواند مرجع و مصدر استنباط و تشریح باشد؟ بر فرض که صحابه عدالت داشته باشند، باید گفت که عدالت ربطی به مقام عصمت از اشتباه ندارد.

نمونه ای دیگر می آوریم. در باب حج و در بحث احرام و تروک آن، در فقه اهل سنت می خوانیم: «و لا بأس بأن یغتسل و یدخل الحمام؛ لأن عمر اغتسل و هو محرم و لا بأس بأن یستظل بالبيت و المحمل... و لنا ان عثمان کان یضرب له فسطاط فی احرامه»؛^(۲) «اشکالی ندارد که انسان در حال احرام غسل کند و داخل حمام رود؛ زیرا عمر، در حالی که محرم بود، غسل کرد، و نیز اشکالی ندارد که شخص محرم در زیر سایه خانه یا محمل قرار

ص: ۴۱۵

۱- ۱۳۴۰. شرح فتح القدير، ج ۵، ص ۳۰۲.

۲- ۱۳۴۱. الهدایه فی شرح بدایه المبتدی، ج ۱، ص ۱۶۷.

گیرد... دلیل ما این است که همیشه در حال احرام برای عثمان خیمه ای زده می شد و او در زیر آن قرار می گرفت.»

نیز در باب حج و در بحث کوچ کردن مردم هنگام غروب، برای رفتن به مزدلفه و مشعر، در فقه اهل سنت می خوانیم: «فلو مکث قليلاً بعد غروب الشمس و افاضه الامام لخوف الزحام فلا بأس به؛ لما روی ان عائشه بعد افاضه الامام دعت بشراب فأفطرت ثم أفاضت»؛^(۱) هر گاه کسی بعد از غروب خورشید و کوچ دادن مردم، به دلیل ترس از ازدحام، مکث و توقف کند، اشکال ندارد؛ زیرا روایت شده است که عایشه بعد از کوچ کردن مردم دستور داد تا آبی آوردند و او در همان عرفات افطار کرد و بعد، از آن سرزمین کوچ نمود.»

در باب عمره نیز می خوانیم: «والعمره لاتفوت و هی جائزه فی جميع السنه الاً خمسه ایام یکره فیها فعلها و هی یوم عرفه، و یوم النحر، و ایام التشریق؛ لما روی عن عائشه انها کانت تکره العمره فی هذه الايام الخمسه»؛^(۲) «عمره نباید هرگز فوت شود و عمره در طول ایام سال جایز است، مگر در پنج روز که انجام دادن عمره در آن ها کراهت دارد. آن پنج روز عبارتند از: روز عرفه، روز عید قربان و سه روز تشریق؛ زیرا از عایشه روایت شده است که او طواف در این پنج روز را مکروه می دانست.»

از این جا می توان دریافت که اهل سنت حتی عملکرد یا رأی برخی از زنان صحابی را نیز حجت و مدرک استنباط می دانند و به آن فتوا می دهند، در حالی که قطعاً آنان را از مقام عصمت برخوردار نمی دانند. جالب آن است که آنان به عصر تبیین و توسعه شریعت به بیان خاص، مقید و مبین معتقدند و لذا در مقام فتوا به بیانات صحابه اهتمام می ورزند، ولی برای آنان شرط عصمت را لازم نمی دانند، در حالی که به طور حتم می دانیم که مصدر استنباط حکم باید همانند کتاب و سنت نبوی و اهل بیت از عصمت برخوردار باشد.

در فقه اهل سنت در بحث نماز مسافر می خوانیم: «و لو دخل مصرأ علی عزم ان

ص: ۴۱۶

۱- ۱۳۴۲. همان، ص ۱۷۵.

۲- ۱۳۴۳. السنن الکبری، ج ۴، ص ۳۴۶.

۳- ۱۳۴۴. الهدایه، ج ۱، ص ۲۱۶.

یخرج غداً او بعد غد ولم ینو مده الاقامه حتی بقی علی ذلک سنین قصیر؛ لائن ابن عمر اقام باذربایجان سته اشهر و کان یقصر(۱) و عن جماعه من الصحابه مثل ذلک»؛(۲) «و اگر مسافری وارد شهری شود، در حالی که قصد دارد فردا یا پس فردا از آن شهر خارج شود، ولی مردد است و عزم قطعی برای خروج در روز معینی ندارد و سال ها با این حالت تردید در آن شهر بماند، نمازش را باید به قصر و شکسته بخواند؛ زیرا عبدالله بن عمر شش ماه در آذربایجان اقامت داشت و نمازش را به قصر می خواند و نیز از جماعتی از صحابه همین رفتار رسیده است.»

ویژگی هشتم: استقلال فقهی

از جمله امتیازات فقه شیعه آن است که با منافع حکومت ها گره نخورده است و از این رو در مقام فتوا، از هر تقیید و تضییق آزاد است. علمای شیعه امامیه در مقام فتوا، تنها کتاب و سنت را در نظر می گیرند و مطابق آن فتوا می دهند؛ زیرا حوزه های فقهی شیعی هرگز به دستگاه حکومت ها وابسته نبوده و نیستند، اما مراکز علمی اهل سنت وابسته به حکومت هایند و از بودجه دولتی استفاده می کنند؛ هر چند که آن حکومت ظالم ترین و فاسق ترین حکومت ها باشد. از این رو، آنان در فتاوی خود مسائل سیاسی و حکومتی را بسیار مدنظر دارند و مواظبند که هرگز حکمی را که موافق طبع حاکم نیست، صادر نکنند و یا حکمی را که موافق طبع اوست صادر کنند؛ گرچه مخالف نص صریح آیات و روایات اسلامی باشد.

اینک به چند نمونه از فتاوی که در تأیید دستگاه حاکم ظلم و جور صادر شده است، اشاره می کنیم:

۱ - امام نووی در شرح صحیح مسلم می گوید: «واجع اهل السنه انه لاینعزل السلطان بالفسق»؛(۳) «اهل سنت اجماع کرده اند که سلطان و خلیفه با فسق، از خلافت عزل نمی شود».

ص: ۴۱۷

۱- ۱۳۴۵. مسند احمد، ج ۲، ص ۸۳.

۲- ۱۳۴۶. الهدایه، ج ۱، ص ۹۷.

۳- ۱۳۴۷. المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

۲- قاضی عیاض می گوید: «قال جماهیر اهل السنه من الفقهاء والمحدثین والمتکلمین: لا- ینعزل بالفسق والظلم و تعطیل الحقوق ولا- یخلع»؛ «جماهیر اهل سنت از فقیهان، محدثان و متکلمان معتقدند که سلطان، با فسق، ظلم و تعطیل حقوق از خلافت عزل نمی شود».^(۱)

۳- قاضی ابوبکر باقلانی می نویسد: «جمهور اصحاب حدیث معتقدند که امام با فسق، ظلم، غصب اموال و سیلی زدن به صورت ها و تعرض به جان های محترم و تزییع حقوق و تعطیل حدود، از امامت خلع نمی شود و قیام علیه او جایز نیست».^(۲) چنین سخنانی مایه شگفتی نیست؛ زیرا در میان صحابه نیز برخی همین عقیده را داشته اند و آن را با جعل روایات و نسبت دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ترویج می کرده اند:

عبدالله بن عمر بن خطاب در واقعه حزه، به دفاع از یزید بن معاویه در حمله به مدینه و بر ضد قیام کنندگان علیه یزید، می گفت: «از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «هر کس از طاعت سلطان خود بیرون رود، خدا را در حالی ملاقات می کند که حجّت و دلیلی ندارد و هر کس بمیرد و بر گردنش بیعت سلطان نباشد، به مانند مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».^(۳)

مسلم از حدیفه نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «بعد از من امامانی به حکومت می رسند که به هدایت من هدایت نمی شوند و به سنت من عمل نمی کنند و به زودی مردانی در میان آنان قیام می کنند که قلب هایشان همانند قلب های شیاطین در بدن انسان است». حدیفه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! اگر چنین موقعیتی را درک کردم، چه کنم؟ حضرت فرمود: «گوش فرا می دهی و اطاعت می کنی، گرچه به کمر تو بکوبد و مال تو را به زور بگیرد؛ تو گوش به فرمان او بده و او را اطاعت کن».^(۴)

شکی نیست که این گونه روایات با ظواهر و نصوص آیات و سنت متواتر و قطعی اسلام در باب حرمت اطاعت از حاکم جائز و فاسق، مخالف است. بی تردید، این

ص: ۴۱۸

۱- ۱۳۴۸. همان.

۲- ۱۳۴۹. التمهید، باقلانی.

۳- ۱۳۵۰. صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب الامر بلزوم الجماعه، باب ۱۳، حدیث ۵۸.

۴- ۱۳۵۱. صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب الامر بلزوم الجماعه، باب ۱۳، ج ۵۲.

احادیث از طرف حاکمان بنی امیه و بنی عباس جعل شده اند تا آنان بتوانند با فراغت خاطر، هر گونه ظلم و جور و فسق و فجوری را انجام دهند و کسی متعرض آنان نشود و اطاعت مردم را نیز از دست ندهند. متأسفانه فقهای اهل سنت نیز بدون توجه به مفاد این روایات و مطابقت و مقابله آن ها با قرآن و مسلمات سنت، به آن ها فتوا داده و عمل کرده اند.

در فقه حنفیه در بحث حدود می خوانیم: «و کل شی صنعہ الامام الذی لیس فوقہ امام فلاحدّ علیہ الا القصاص، فأنه یؤخذ به و بالأموال»؛^(۱) «هر گاه امام و خلیفه ای که بالاتر از او خلیفه و امامی نیست، گناه و معصیتی انجام دهد، بر او حدی نیست، مگر قصاص که به آن مؤاخذه می گردد و اموال از او اخذ می شود.»

نیز در فقه اهل سنت می خوانیم: «يجوز التقلد من السلطان الجائر كما يجوز من العادل؛ لأن الصحابه تقلدوا من معاویه، و الحق کان بید علی رضی اللہ عنہ فی نوبتہ، و التابعین تقلدوا من الحجاج و هو کان جائراً»؛^(۲) «پذیرفتن مقام قضاوت از طرف سلطان جائر، همانند پذیرش آن از امام عادل، صحیح و جایز است؛ زیرا صحابه پست قضاوت را از طرف معاویه قبول کردند، در حالی که حق - و حکومت - به دست علی - خدا از او راضی باد - بود و نیز تابعین پست قضاوت را از حجاج قبول کردند، در حالی که او جائر بود.»

همچنین در فقه اهل سنت در بحث شهادت می خوانیم: «شهادة العمیال جائزه»؛^(۳) «شهادت عاملان سلاطین، جایز و نافذ است.»

استاد صالح الوردانی، نویسنده معروف و مستبصر مصری، در گلایه ای از شیخ الازهر می گوید: «شیخ الازهر هو موظف حکومی یتبع سیاسه الدوله و مرهون بها، و بالتالی فقد صرح منذ تسلّم مشیخه الازهر بعده تصریحات متناقضه»؛^(۴) «شیخ الازهر کار گزار حکومت است. او سیاست دولت وقت را دنبال می کند و در گرو آن است. در نتیجه، از هنگام به عهده گرفتن ریاست الازهر تا کنون، سخنان متناقض گفته است.»

ص: ۴۱۹

۱- ۱۳۵۲. شرح فتح القدير، ج ۵، ص ۲۷۷.

۲- ۱۳۵۳. البنايه فی شرح الهدایه، ج ۸، ص ۲۵.

۳- ۱۳۵۴. فتح القدير، ج ۷، ص ۴۲۲.

۴- ۱۳۵۵. المتحولون، ج ۳، ص ۸۹.

او در جایی دیگر می گوید: «طول فتره الأربعینیات و الخمسینیات و الستینیات کان الأزهري يوالى الشيعة، و يتحالف معها و حتى أوائل السبعينيات كان من داعمي جماعه التقريب في مصر، لكن عند ما قامت الثورة انقلب رجال الأزهري على الشيعة و اعلنوا الحرب عليهم و يقولون: هؤلاء يستون الصحابه و عندهم مصحف سري و غيره من الاقاويل الباطله، رغم معرفه رجال الازهر بكل تلك الامور، فلماذا لم يفجروها سابقاً...؟»؛ (۱) «در طول دهه های چهل و پنجاه و شصت میلادی، جامعه الازهر به شیعه ارادت داشت و با آنان هم پیمان بود. حتی در اوایل دهه هفتاد، الازهر از پایه گذاران و مروّجان جماعت تقرب بین مذاهب در مصر به شمار می آمد. اما هنگامی که انقلاب اسلامی در ایران پدید آمد، شخصیت ها و رجال الازهر بر ضد شیعه قیام کردند و علیه آنان اعلان جنگ نمودند. آنان گفتند شیعیان صحابه را سب و ناسزا می گویند و قرآنی سري غیر از این قرآن موجود دارند. همچنین تهمت های باطل دیگری نیز به شیعه زدند؛ اما رجال الازهر به خوبی می دانند که شیعه از این اتهامات مبرا است. راستی چرا این سخنان را قبل از انقلاب ایران نمی گفتند...؟».

مستشار دمردش بن زکی العقالی که بیش از هفتاد سال از عمر شریفش می گذرد، از مشاوران حقوقی و قضات معروف مصر است. او بعد از تحقیق و تفحص فراوان درباره مذاهب مختلف اسلامی، پی به حقانیت شیعه امامیه برد و به مذهب تشیع شرفیاب شد. وی در سفری که به ایران داشته، قصه ای را از ایام قضاوتش در یکی از شهرهای مصر نقل کرده است: «در روز دومی که در پست قضاوت قرار گرفتم، زن مسلمانی نزد من آمد. او که از شوهرش شکایت داشت، در غیاب او گفت: شوهرم مدتی است که به سراغ من نیامده و نفقه زندگی مرا نیز قطع کرده است. من شوهر او را خواستم و به او گفتم: چرا همسرت را رها کرده و به او نفقه نداده ای؟ او در جواب گفت: من حدود یک سال است که او را طلاق داده ام و هیچ حقی بر من ندارد.

در این هنگام صدای زن بلند شد و در حالی که به خدا پناه می برد، گفت: او دروغ

ص: ۴۲۰

می گوید. ما مدتی با یکدیگر زندگی کرده ایم و او هرگز مرا طلاق نداده است. من با مشاهده این صحنه به خود آمدم؛ گویا صاعقه ای بر سرم فرود آمده باشد: چه پاسخی به او بدهم؟ چگونه حکم کنم؟ مشکل در این قضیه از کجا پدید آمده است؟ مشاهده کردم که ریشه این معضل از فتوای ابوحنیفه است؛ زیرا او می گوید: می توان همسر خود را غیابی و با لفظ صریح یا کنایه یا معلق طلاق داد.

با خود گفتم: این مسئله نیاز به مراجعه به کسی دارد که از من به شؤون شریعت و نظام خانواده داناتر است. خدمت استاد خود در دانشکده حقوق، شیخ محمد ابوزهره، رسیدم و قضیه را برای او تعریف کردم و مشکلی را که از این ناحیه پدید آمده بود، برای او شرح دادم. او در جواب گفت: «فرزندم! اگر امر به دست من بود، در قضاوت و فتوا از مذهب امام صادق علیه السلام تجاوز نمی کردم». استاد مرا مأمور نمود تا به سوره طلاق و شروح مذهب اهل بیت علیهم السلام درباره احکام طلاق مراجعه کنم. بعد از مراجعه به سوره طلاق و شروح احکام، به این نتیجه رسیدم که مطابق قرآن و سنت اهل بیت علیهم السلام طلاق صحیح نیست مگر آن که زن در طهری باشد که همسرش با او مجامعت نکرده باشد و نیز صیغه را با لفظ صریح و در حضور دو شاهد عادل اجرا نماید. با خود گفتم: سبحان الله! چگونه این احکام از فقها مخفی مانده و به سبب آن، حلال و حرام خداوند زیر و رو شده است؟ این قضیه جرقه ای بود که به فکر تفحص و تحقیق در مذهب اهل بیت بیفتم، تا آن که در سفری که به حجاز داشتم، با مطالعه کتب شیعه در آن دیار به مذهب اهل بیت مشرف شدم» (۱).

ویژگی نهم: استناد به بیان معصوم

فقه شیعه مستند به احادیثی است که از طرق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام رسیده است؛ کسانی که همه آنان نور واحدند و هیچ اختلافی در میانشان نیست، در حالی که فقه اهل سنت از طریق صحابه و تابعین و فقهای به دست آنان رسیده که اختلافات فراوانی در میانشان بوده است.

ص: ۴۲۱

حاکم نیشابوری در مستدرک از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین نقل می کند: «النجوم امان لأهل السماء، و اهل بیتی امان لأمتی من الاختلاف فاذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس»؛^(۱) «ستارگان امان اهل آسمانند و اهل بیت من، امان برای امت من از اختلافند. پس هر گاه قبيله ای از عرب با آن ها مخالف کنند، بین خودشان اختلاف می افتد و در نتیجه خودشان حزب شیطان می شوند.»

امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «ترد علی احدهم القضیه فی حکم من الاحکام فیحکم فیها برأیه، ثم ترد تلك القضیه بعینها علی غیره، فیحکم فیها بخلافه، ثم یجتمع القضاة بذلك عند الامام الذی استقضاهم فیصوب آرائهم جميعاً، وإلهم واحد، و نبیهم واحد، و کتابهم واحد، فأمرهم الله تعالی بالاختلاف فأطاعوه ام نهام عنه فعصوه؟ أم أنزل الله دیناً ناقصاً فاستعان بهم علی اتمامه؟ أم كانوا شركائه فلهم أن یقولوا و علیه أن یرضی؟ أم انزل الله سبحانه دیناً تاماً فقصر الرسول عن تبلیغه وادائه، و الله سبحانه یقول: «ما فرطنا فی الکتاب من شیءٍ» و قال فیهِ: «تبیاناً لکل شیءٍ»، و ذکر انّ الکتاب یرصدق بعضه بعضاً، و فیهِ انه لا اختلاف فیهِ، فقال سبحانه: «ولَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافًا كَثِيراً»، و انّ القرآن ظاهره اُنیق و باطنه عمیق، لاتفنی عجائبه، و لاتکشف الظلمات الا به»؛^(۲) «نزد یکی از آنان دعوا می برند و او رأی خود را در آن می گوید و همان دعوی را بر دیگری عرضه می کنند و او به خلاف وی راه می پوید. پس قاضیان فراهم می شوند و نزد امامی که آنان را قضاوت داده، می روند و او رأی همه را صواب می شمارد، در حالی که خدای آنان یکی است، پیامبرشان یکی است و کتابشان یکی است. آیا خداوند فرموده است به خلاف یکدیگر روند و آنان نافرمانی خدا برده اند؟ یا آنان را از اختلاف نهی فرموده و نافرمانی او کرده اند؟ یا آنچه خدا فرستاده، دینی است کاسته و ناقص و خدا در کامل ساختن آن از ایشان یاری خواسته است؟ یا آنان شریک اویند و حق دارند بگویند و خدا باید خشنود باشد [از راهی که آنان می پویند؟] یا دینی که خدا فرستاده تمام بوده و پیامبر در رساندن آن کوتاهی نموده؟ در حالی که خدای سبحان می فرماید: "فرو نگذاشتیم در کتاب چیزی را.

ص: ۴۲۲

۱- ۱۳۵۸. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- ۱۳۵۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

" و می فرماید در آن: "بیان کننده هر چیزی است." و یادآور شده است که قسمتی از قرآن گواه قسمت دیگر است و اختلافی در آن نیست و فرمود: "اگر از سوی خدای یکتا نیامده بود، در آن اختلاف فراوان می یافتند." ظاهر قرآن زیباست و باطن آن ژرف ناپیداست. عجایب آن سپری نگردد، [غرایب آن به پایان نرسد]، و تاریکی ها جز بدان زدوده نشود.»

ویژگی دهم: تدوین حدیث با نظارت معصوم

شیعه امامیه کلمات و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را در زمان حضور آنان تدوین کرده است. این بزرگواران نیز، هم خود تدوین حدیث کرده اند و هم شاگردانشان را بر آن داشته اند تا در مرئی و منظرشان احادیث را تدوین کنند.

شهید اول می گوید: «از پاسخ های امام صادق علیه السلام به مسائل، چهارصد جلد کتاب، برای چهارصد نفر، تصنیف شده است. از شاگردان معروف او نیز چهار هزار نفر از اهل عراق و شام و حجاز حدیث تدوین نموده اند.» (۱)

امام صادق علیه السلام نیز به یکی از اصحاب خود فرمود: «اكتب وبت علمك في اخوانك، فان مت فأورث كتبك، فانه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون فيه الا بكتبهم»؛ «بنویس و علم خود را در بین برادرانت منتشر ساز و هر گاه مرگت فرا رسید، کتاب هایت را برای فرزندان به ارث گذار؛ زیرا بر مردم زمانی دشوار فرا رسد که تنها به کتاب های شما مأنوس خواهند بود.» (۲)

بر خلاف اهل سنت که نظر فقهای آنان در عصر خودشان تدوین نشده است، همان گونه که انجیل نیز از چنین مشکلی در امان نمانده است.

سید شرف الدین عاملی در کتاب «المراجعات» می گوید: «ما اطلاع نداریم که کسی از مقلدان امامان چهارگانه فقهی اهل سنت، کتابی را در عصر آنان به تأیید مذاهبشان تألیف کرده باشد. اگر در این زمینه تألیفی هم بوده باشد، بعد از منقرض شدن زمان امامان فقه بوده است و به زمان حصر تقلید در آنان باز می گردد. آنان در

ص: ۴۲۳

۱- ۱۳۶۰. ذکری الشیعه، ص ۶.

۲- ۱۳۶۱. کافی، ج ۱، ص ۵۲، ح ۱۱.

زمان حیات خود؛ همانند سایر معاصران، از محدثان و فقها بودند و هرگز بر دیگر افراد طبقه خود برتری نداشتند؛ لذا در زمان آن ها کسی نبود که اهتمام به تدوین اقوال آنان ورزد؛ آن گونه که شیعه به تدوین اقوال ائمه معصوم خود اهتمام ورزید.

شیعه از ابتدای نشأت و پیدایش خود، رجوع به غیر ائمه خود را مباح نمی شمرد و از این رو تمام توجه خود را به آنان معطوف می داشت و معالم دین را تنها از آنان اخذ می نمود. شیعه نهایت کوشش خود را در این راه مبذول داشت که هر چه را به گونه شفاهی از امام خود شنیده، تدوین کند تا در حد امکان، علمی را که عین صواب است حفظ نماید. در این زمینه اشاره به احادیثی که در ایام امام صادق علیه السلام از سوی اصحاب آن حضرت نگاشته شده و نیز احادیثی که به اصول اربعمائه؛ یعنی اصول چهارصدگانه، معروف گشت، کفایت می کند.

ولی امامان مذاهب چهارگانه فقهی اهل سنت، منزلت امامان شیعه را در نزد اصحاب و شیعیان خود نداشتند. منزلت آنان پس از مرگ نیز بسیار بیش از آن بود که در زمان حیات خود بدان دست یافته بودند. ابن خلدون در مقدمه مشهور خود، در فصلی که درباره علم فقه منعقد کرده، به این نکته اشاره نموده است و عده بسیاری از علمای اهل سنت نیز به آن تصریح کرده اند. با این حال، می دانیم که مذهب آنان، در حقیقت، مذهب تابعین آنان است که در هر عصری بر مدار علم آنان می چرخیده است. آنان این آرا را در کتاب های خود تدوین کرده اند؛ زیرا به مذاهب خود داناتر بوده اند.^(۱)

ویژگی یازدهم: فتح باب اجتهاد

شیعه امامیه به سدّ باب اجتهاد معتقد نیست و حصر آن را به ضرر جامعه اسلامی می داند. بنابراین، امامیه معتقد است که هر کس در هر زمان، در صورتی که دارای شرایط اجتهاد باشد، می تواند به کتاب و سنت و ادله اصول رجوع نماید و احکام شرع را در موضوعات مختلف، مستحدثه و غیر مستحدثه، استخراج کند. از این رو، فقه

ص: ۴۲۴

شیعه فقهی پویا و غنی و قابل انطباق در هر عصر و زمان است، به موضوعات و مسائل مختلف پاسخ می گوید و با شرایط و موقعیت های گوناگون سازگاری دارد.

اما اهل سنت بعد از فقهای چهارگانه خود، باب اجتهاد مطلق را سد کرده اند و تنها اجتهاد منتسب در محدوده مبانی و فتاوی امام فقهی خود را که قطعاً معصوم و آینده نگر نیست، پذیرفته اند. با این نوع اجتهاد هرگز انسان آزاد نیست و نمی تواند مطابق پیشرفت زمان و تحول جامعه بشری، پاسخگوی نیازهای زمان خود باشد. همچنین آنان با این اقدام خود، اهانت بزرگی به علما و دانشمندان اسلامی و فقیهان کرده اند. مگر در این زمان محال است که عالم و فقیهی به رتبه ابوحنیفه یا امام شافعی یا احمد بن حنبل یا مالک بن انس برسد؟ امروزه علم و وسایل و ابزار کاوش علمی پیشرفت کرده و عالم مسلمان نیز از افکار و تجربیات علمی پیشینیان بهره برده است و از این رو می تواند همانند آنان، بلکه بهتر از آنان، مسائل فقهی را بررسی و تحلیل کند و به نتیجه گیری مطلوب برسد. چرا چنین دانشمندی باید خود را در چارچوب افکار یک نفر محصور بدارد؟ مگر او معصوم از خطا و اشتباه بوده است؟

رشید رضا، صاحب تفسیر المنار و از مشایخ سابق الازهر مصر، می گوید: «ما در ترک اجتهاد هیچ منفعتی نمی بینیم، ولی مضرات آن بسیار است. بازگشت ترک اجتهاد به اهمال عقل و قطع راه علم و محرومیت از استقلال فکر است. مسلمانان هر علمی را به جهت ترک اجتهاد از دست دادند و در آن اهمال کردند و لذاست که وضعیت آنان را چنین اسف بار می بینیم».^(۱)

علامه عیبیدی می گوید: «اجتهاد موجب یسر و آسانی در شریعت می شود و یسر نیز از بزرگ ترین مقاصد شارع مقدس است. حوادث، غیرمتناهی است و روزگاران آستن حوادث. حال اگر جمود فکری پیدا کنیم، همان گونه که برخی می گویند، چگونه می توانیم با حوادث روزگار برخورد نماییم؟ سد باب اجتهاد، خود، از راه اجتهاد بوده است. به کسی که به آن معتقد است بگو خود به چیزی قائلی که به آن عمل نکرده ای».^(۲)

ص: ۴۲۵

۱- ۱۳۶۳. الوحده الاسلامیه، ص ۹۹.

۲- ۱۳۶۴. النواه فی حقل الحیاه، ص ۱۲۴.

ویژگی دوازدهم: عدم افراط در تمسک به روح قانون

از آن جا که تعبيرات قرآنی در مقام بیان روح قانون است لذا نمی توان به طور گسترده در هر موردی به عمومات و اطلاقات آن تمسک نمود، مگر در شرایط خاص. اهل سنت به جهت کمبود سنتی که مشاهده کردند، در بسیاری از موارد به عمومات و اطلاقات کتاب قرآن تمسک نمودند. بر خلاف شیعیان که به جهت رجوع به سنت اهل بیت علیهم السلام و ضمیمه کردن آن به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به این مشکل گرفتار نشدند.

ویژگی سیزدهم: اقتدا به رسول در تعمیم منابع

فقهای شیعه امامیه در تعمیم منابع استنباط از کتاب و سنت نبوی به سنت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، به دستور و سفارش خدا و پیامبرش عمل کرده اند؛ زیرا مطابق آیه تطهیر، اهل بیت از مقام عصمت و طهارت باطنی برخوردارند و از هر رجس و پلیدی؛ از جمله سهو و نسیان و اشتباه، مبرايند و لذا باید در مسائل و معارف دینی به آنان مراجعه کرد. نیز مطابق احادیث ثقلین، سفینه، امان و احادیث دیگری که برخی از آن ها در حدّ تواتر است، اهل بیت از مقام عصمت برخوردارند و همه مسلمانان وظیفه دارند که برای نجات از گمراهی و ضلالت، پیرو آنان باشند و سنت نبوی و حقایق کتاب خدا را از آنان دریافت کنند.

اما اهل سنت، بعد از کتاب و سنت نبوی، به جهت کمبود منابع استنباط، به منابعی رجوع کردند که دلیلی بر اعتبار آن ها وجود ندارد و از تضمین شرعی و تعبدی برخوردار نیست. آنان اصولی ظنی و شخصی؛ از قبیل قیاس را جزء منابع استنباط، از قبیل قرآن و سنت نبوی، قرار دادند و این جز اوهام و خرافات چیزی به بار نیاورده و نتیجه نداده است.

در فقه حنفی می خوانیم: «انسان مسافر دائماً در حکم سفر است تا قصد اقامت پانزده روز یا بیشتر در شهر یا قریه ای کند و اگر کمتر از این مدت را قصد نماید، باید نماز خود را به قصر بخواند». آن گاه در اقامه دلیل بر این حکم می گویند: «زیرا نیاز به

اعتبار مدتی وجود دارد؛ زیرا سفر با درنگ و توقف سازگاری ندارد. ما نیز آن را به مدت طهر زن قیاس کرده ایم که پانزده روز است؛ زیرا هر دو موجبند»^(۱).

مشاهده می کنیم که اینان چگونه با احکام خدا مطابق ظن شخصی خود مواجه می شوند و حکم نماز را به طهر زن از حیض، قیاس می نمایند و استنباط فقهی می کنند. مگر خداوند متعال ناموس خود، شریعت اسلامی را رها کرده است تا دست هر نامحرمی به آن دراز شود؟ مگر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم محرمانی را برای راه گشایی بعد از خود معرفی نکرده است تا مرجع دینی مردم باشند؛ کسانی که از هر عیب و نقص و اشتباهی مصونند؟

ویژگی چهاردهم: وفور نصوص

برخی از بزرگان اهل سنت و علمای شیعه می گویند: موضوع علم اصول «حجت» است. و حجت بر دو قسم است:

۱ - حجت ثبوتی؛ این حجت همان حجیت منابع استنباط، اعم از کتاب و سنت، است.

۲ - حجت اثباتی؛ این قسم، همان حجیت طرق وصول به منابع استنباط است.

در مورد حجیت ثبوتی، عمر بن خطاب معتقد بود که سنت، وافی به استنباط احکام نیست و از این رو به اجماع صحابه و رأی و قیاس مراجعه می کرد. بعد از او، این عقیده در تابعین و معتقدان به مدرسه خلفا به اجرا گذاشته شد. ولی شیعیان اهل بیت علیهم السلام به تبع امامان خود، معتقد به رجوع به نصوصند؛ زیرا نصوص به حدّ وفور موجودند و امکان رسیدن به آن ها هم وجود دارد. آری، اهل سنت با حذف کردن یکی از دو ثقل رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و با محروم کردن خود از تراث اهل بیت علیهم السلام، مجبور به رجوع به آرای دیگران و اعمال رأی و قیاس و استحسان و دیگر ظنون شخصی غیر معتبر شدند.

بنابراین، در مورد حجت ثبوتی، فقه شیعه امتیازی اساسی دارد.

ص: ۴۲۷

در مورد حجیت اثباتی نیز اهل سنت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خیر ثقه را کافی دانستند، ولی شیعیان اهل بیت علیهم السلام با اعتقادی که به عصمت آنان داشتند، سنت نبوی و معارف قرآن و تبیین و توضیح آن را از معصوم اخذ کرده اند و این به نوبه خود، امتیاز دیگری برای فقه شیعه به شمار می آید.

ص: ۴۲۸

اهل بيت عليهم السلام از دیدگاه اهل سنت

اشاره

ص: ۴۲۹

عظمت حضرت علی علیه السلام در احادیث نبوی

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به کثرت فضایل امام علی علیه السلام در بسیاری از روایات اشاره کرده است:

۱ - خوارزمی حنفی به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «لو أنّ الغياض اقلام، والبحر مداد، والجنّ حِیاب والانس کتاب، ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام»؛^(۱) «اگر درختان قلم، و دریاها مرکب و جن حساب گر و انس نویسنده شوند، نمی توانند فضایل علی بن ابی طالب را شمارش نمایند.»

۲ - او همچنین از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «انّ الله جعل لأخی علیّ فضائل لا تحصی کثره»؛^(۲) «همانا خداوند برای برادرم علی فضایلی را قرار داده که از کثرت، شماره نمی شود.»

گواهی صحابه

۱ - ابن عساکر و دیگران از ابن عباس نقل کرده اند که گفت: «نزل فی علیّ ثلاثمائه آیه»؛ «در مدح علی علیه السلام بیش از سیصد آیه نازل شده است.»^(۳)

۲ - و نیز از ابن عباس نقل کرده که گفت: «ما نزل فی القرآن «یا أئیها الذین آمنوا» الّا علیّ سیدها و شریفها و امیرها، و ما من احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الّا قد عاتبه الله فی القرآن ما خلا علیّ بن ابی طالب، فأنه لم یعاتبه فی شیء منه»؛ «در قرآن، هیچ «یا أئیها الذین آمنوا» نازل نشده است مگر برای علی بن ابی طالب، و او را در قرآن چیزی نتابانده اند.»

ص: ۴۳۰

۱- ۱۳۶۶. مناقب خوارزمی، ص ۱۸.

۲- ۱۳۶۷. همان، ص ۱۹.

۳- ۱۳۶۸. ترجمه امام علی علیه السلام، ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۳۰.

آمنوا» نازل نشد جز آن که علی سید و امیر و شریف آن است. و هیچ یک از اصحاب پیامبر نیست جز این که خداوند او را در قرآن عتاب و سرزنش کرده است به جز علی بن ابی طالب، که او را در هیچ موردی مذمت نکرده است.»(۱)

۳- و نیز از ابی الطفیل نقل کرده که برخی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم گفته اند که برای علی بن ابی طالب سوابق درخشانی است، اگر یکی از آن ها بین خلائق تقسیم شود، همه را خیر فرا خواهد گرفت.(۲)

گواهی تابعین

۱- حاکم حسکانی به سندش از مجاهد نقل کرده که گفت: همانا برای علی علیه السلام هفتاد منقبت است که برای هیچ یک از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم مثل آن نبوده است.. و هیچ یک از مناقب آنان نیست جز آن که علی علیه السلام در آن ها شرکت دارد.(۳)

۲- به ابی عبدالرحمن غلام مکاتب عایشه گفته شد: برای من از مناقب علی علیه السلام نقل حدیث کن. او گفت: من برای تو در این باره حدیث نمی گویم؛ زیرا مناقب حضرت بیش از آن است که شماره شود.(۴)

اعتراف علمای اهل سنت

۱- احمد بن حنبل می گوید: «برای هیچ یک از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از فضایل صحیح السند به مقدار آنچه برای علی بن ابی طالب نقل شده، نرسیده است.»(۵)

۲- حاکم نیشابوری و ابویعلی و حمونینی و ابن عساکر و ابن حجر و خوارزمی و دیگران نیز نقل کرده اند که برای هیچ کس فضایی به مقدار آنچه برای علی علیه السلام رسیده وجود ندارد.(۶)

ص: ۴۳۱

۱- ۱۳۶۹. همان؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴؛ کفایه الطالب، ص ۱۳۹.

۲- ۱۳۷۰. همان، ص ۶۳.

۳- ۱۳۷۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۷.

۴- ۱۳۷۲. همان، ص ۲۲.

۵- ۱۳۷۳. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹.

۶- ۱۳۷۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۷؛ طبقات الحنابل، ابویعلی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۷۹؛ ترجمه امام علی علیه السلام، ابن عساکر، ج ۳، ص ۶۳؛ صواعق المحرقة، ص ۱۱۸.

۲ - و نیز از اسماعیل قاضی و نسائی و ابوعلی نیشابوری و محبّ الدین طبری نقل شده که گفته اند: «در حقّ هیچ یک از صحابه به مقدار آنچه در شأن علی علیه السلام از احادیث حسن وارد شده، نرسیده است.» (۱)

۴ - ابن ابی الحدید می گوید: «اما فضایلش، در عظمت و روشنی و انتشار و اشتها به حدی است که نمی توان متعرض آن شده و تفصیل آن را بیان داشت...» (۲)

او نیز می گوید: «چه بگویم درباره شخصی که دشمنان و مخالفانش اقرار به فضیلت او کرده و نتوانسته اند مناقبش را انکار نموده و فضایلش را کتمان کنند...»

چه بگویم در باره کسی که - امام علی علیه السلام - هر فضیلتی به او نسبت داده می شود، و هر فرقه ای به او منتهی می گردد، و هر طایفه ای او را به خود جذب می کند. پس او رئیس و سرچشمه همه فضایل است...» (۳)

۵ - ابن سینا - طیب و فیلسوف مشهور اسلامی - می گوید: «علی علیه السلام در میان انسان ها چون پدیده ای معقول در میان محسوس بود.» (۴)

۶ - فخر رازی می نویسد: «هر کس در دین، علی بن ابی طالب علیه السلام را پیشوای خود قرار دهد همانا رستگار شده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خداوندا! علی هر گونه باشد حق را بر محور وجودش بچرخان.» (۵)

۷ - محمد فرید وجدی دانشمند مشهور مصری می گوید: «صفتی در وجود علی علیه السلام گرد آمده که در دیگر خلفا نبود. علی را یارانی بود که از دوستی و دلبستگی به دنیا خود را تهی کرده بودند. یارانی که از انصار پیغمبران کم نبودند، و علی را از جان شیرینی که کالبدشان را زنده نگه می داشت دوست تر داشتند.» (۶)

۸ - عبدالفتاح عبد المقصود، استاد دانشگاه اسکندریه و نویسنده مشهور مصری

ص: ۴۳۲

۱- ۱۳۷۵. الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۱۳؛ صواعق المحرقه، ص ۱۱۸؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹.

۲- ۱۳۷۶. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۵.

۳- ۱۳۷۷. همان، ص ۶.

۴- ۱۳۷۸. حاشیه شفا، پایان الهیات به نقل از معراج نامه ابن سینا.

۵- ۱۳۷۹. تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۱۱۱.

۶- ۱۳۸۰. دائره المعارف فرید وجدی، ج ۶.

می گوید: «از این رو، بعد از محمدصلی الله علیه وآله وسلم کسی را ندیده ام که شایسته باشد پس از او قرار گیرد یا بتواند در ردیفش بیاید، جز پدر فرزندان پاک و برگزیده پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام. و من در این سخن به طرفداری تشیع وارد نشدم، بلکه این راهی است که حقایق تاریخ به آن گویا است. امام، برترین مردی است که مادر روزگار تا پایان عمر خود نزاید، و اوست که هر گاه هدایت طلبان به جست و جوی اخبار و گفتارش برآیند از هر خبری برای آنان شعاعی می درخشد.

آری، او مجسمه ای از کمال است که در قالب بشریت ریخته شده است...» (۱).

۹ - استاد خالد محمد خالد مصری می گوید: «چه می گوید در حق کسی که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم او را از بین اصحابش انتخاب نمود تا آن که در روز عقد اخوت، او را برادر خود برگزیند. چه بسیار ابعاد و اعماق ایمان آن حضرت گسترده بود که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم او را بر سایر صحابه مقدم داشته و به عنوان برادر برگزیده است.» (۲).

۱۰ - خانم دکتر سعادت ماهر محمّد می نویسد: «امام علی علیه السلام بی نیاز از ترجمه و تعریف است. و بس است ما را از تعریف این که آن حضرت در کعبه متولد شد، و در منزل وحی تربیت یافت و تحت تربیت قرآن کریم قرار گرفت.» (۳).

۱۱ - استاد عباس محمود عقّاد نویسنده معروف مصری می گوید: «علی علیه السلام در خانه ای تربیت یافت که دعوت اسلامی از آن جا به سرتاسر جهان گسترش یافت...» (۴).

۱۲ - دکتر محمد عبده یمانی درباره حضرت می گوید: «او جوانمردی بود که از زمان کودکی اش در دامن رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم پرورش یافت و تا آخر عمر، آن حضرت را رها نساخت.» (۵).

او همچنین می گوید: «علی بن ابی طالب همسر فاطمه، صاحب مجد و یقین، دختر بهترین فرستادگان، - کرم الله وجهه - کسی که برای هیچ بتی تواضع و فروتنی نکرد.» (۶).

ص: ۴۳۳

۱- ۱۳۸۱. تقریظ الغدیر، ج ۶.

۲- ۱۳۸۲. فی رحاب علی علیه السلام.

۳- ۱۳۸۳. مشهد الامام علی علیه السلام فی النجف، ص ۶.

۴- ۱۳۸۴. عبقریّه الامام علی علیه السلام، ص ۴۳.

۵- ۱۳۸۵. علموا اولادکم محبه آل بیت النبی صلی الله علیه وآله، ص ۱۰۱.

۶- ۱۳۸۶. همان.

۱۳ - استاد احمد حسن باقوری، وزیر اوقاف مصر می گوید: «اختصاص امام علی علیه السلام از بین صحابه به جمله «کرم الله وجهه» به این جهت است که او هرگز بر هیچ بتی سجده نکرده است...» (۱).

او همچنین می گوید: «اگر کسی از تو سؤال کند به چه جهت مردم علی علیه السلام را دوست می دارند؟ بر تو است که در جواب او بگویی: بدان جهت که خدا علی را دوست دارد» (۲).

ص: ۴۳۴

۱- ۱۳۸۷. علی امام الائمه، ص ۹.

۲- ۱۳۸۸. همان، ص ۱۰۷.

حافظ ابن عساکر از اصبح بن نباته نقل کرده که گفت: «فاطمه - علیها السلام - فرزندش حسن بن علی را در نیمه ماه رمضان، سال سوّم ه.ق به دنیا آورد». (۱)

محبّ الدین طبری به سندش از اسماء دختر عمیس نقل کرده که فرمود: «فاطمه علیها السلام فرزندش حسن را به دنیا آورد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر او وارد شد و فرمود: ای اسماء! فرزندم را نزد من آر. من او را در پارچه ای زرد پیچیده و به حضرت دادم. حضرت آن پارچه را از او جدا کرد و فرمود: آیا به شما سفارش نکردم که مولودی را در پارچه زرد نیچید؟! اسماء می گوید: فرزند را در پارچه ای سفید پیچیدم. حضرت او را گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه خواند. آن گاه به علی علیه السلام فرمود: او را چه نام گذاردی؟ حضرت عرض کرد: من هرگز بر نام گذاری از شما سبقت نمی گیرم. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من نیز از پروردگارم در این امر سبقت نمی گیرم.

جبرئیل در این هنگام نازل شد و فرمود: ای محمد! پروردگارت تو را سلام می رساند و می گوید: علی نزد تو به منزله هارون نزد موسی است، ولیکن پیامبری بعد از تو نیست. فرزندت را به اسم فرزند هارون نامگذاری کن. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای جبرئیل! اسم فرزند هارون چه بوده است؟ جبرئیل عرض کرد: شبر. حضرت فرمود: زبان من عربی است؟ جبرئیل عرض کرد: نام او را حسن بگذار. لذا حضرت او را حسن نامید». (۲)

ص: ۴۳۵

۱- ۱۳۸۹. ترجمه الامام الحسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۱۰.

۲- ۱۳۹۰. ذخائر العقبی، ص ۱۲۰.

۱ - ترمذی به سندش از ابن عباس نقل کرده: «کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حامل الحسن بن علی علی عانقه فقال رجل: نعم المركب رکبت یا غلام، فقال النبی: ونعم الراكب هو!»؛ «روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود. شخصی عرض کرد: ای غلام! خوب مرکبی را سوار شده ای. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: او نیز خوب را کبی است.» (۱)

۲ - ابن کثیر به سندش از جابر بن عبدالله نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «من سرّه ان ینظر الی سید شباب اهل الجنّه فلینظر الی الحسن بن علی»؛ (۲) «هر کس دوست دارد تا به آقای جوانان اهل بهشت نظر کند، باید به حسن بن علی نظر نماید.»

۳ - متقی هندی به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همیشه حسن علیه السلام را می گرفت و او را به خود می چسباند، آن گاه می فرمود: «اللّهم انّ هذا ابني و أنا أحبّه و أحبّ من یحبّه»؛ (۳) «بار خدایا! همانا این فرزند من است و او را دوست دارم، پس تو نیز او را دوست دار و نیز هر کس که او را دوست می دارد دوست بدار.»

۴ - مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره حسن علیه السلام فرمود: «اللّهم انّی أحبّه فاحبّه و أحبّ من یحبّه»؛ (۴) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، پس تو نیز او را دوست بدار، و هر کس که او را دوست دارد، دوست بدار.»

۵ - و نیز همو از براء بن عازب نقل کرده که گفت: حسن بن علی را بر دوش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مشاهده کردم در حالی که حضرت می فرمود: «اللّهم انّی أحبّه فاحبّه»؛ (۵) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.»

این در حالی است که بخاری از انس بن مالک نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

ص: ۴۳۶

۱- ۱۳۹۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۰.

۲- ۱۳۹۲. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۵.

۳- ۱۳۹۳. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۲، رقم ۳۷۶۵۳.

۴- ۱۳۹۴. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۹؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۱.

۵- ۱۳۹۵. همان.

«لا يجد أحد حلاوه الايمان حتى يحب المرء، لا يحبّه الا الله»؛^(۱) «هیچ کس طعم شیرینی ایمان را نمی چشد تا این که کسی را دوست بدارد. و او را به جز به خاطر خدا دوست ندارد.»

۶- از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حدیثی روایت شده که فرمود: «لو كان العقل رجلاً لكان الحسن»؛^(۲) «اگر قرار بود عقل در شخصی مجسم گردد آن شخص حسن بن علی بود.»

۷- براء بن عازب از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که درباره امام حسن علیه السلام فرمود: «هذا منّي و أنا منه و هو يحرم عليه ما يحرم عليّ»؛^(۳) «این از من و من از اویم و آنچه بر من حرام است بر او نیز حرام می باشد.»

امام حسن علیه السلام از دیدگاه صحابه و تابعین

۱- انس بن مالک می گوید: «حسن بن علی شبیه ترین مردم از حیث صورت به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود.»^(۴)

۲- بخاری به سندش از عقبه بن حارث نقل کرده که گفت: «رأيت ابا بكر وحمل الحسن وهو يقول: بأبي شبیه بالنبي ليس شبیه بعليّ و عليّ يضحك»؛^(۵) «ابوبکر را دیدم که حسن علیه السلام را به دوش گرفته و می گوید: پدرم به فدایش، چقدر به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شبیه است و شباهتی به علی علیه السلام ندارد. این در حالی بود که علی می خندید.»

۳- ابوهریره می گوید: «... کسی نزد من محبوب تر از حسن بن علی نبود بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حقّ او فرمود: «اللهم انّی احبه فاحبه و احبّ من يحبه»؛^(۶) «خدایا! من او را دوست دارم پس تو نیز او را و هر کس که او را دوست دارد دوست بدار.»

۴- مساور مولا بنی سعد بن بکر می گوید: «رأيت ابا هريره قائماً على المسجد يوم

ص: ۴۳۷

۱- ۱۳۹۶. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۷.

۲- ۱۳۹۷. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۶۸.

۳- ۱۳۹۸. کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۷؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۳.

۴- ۱۳۹۹. ترجمه امام الحسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۵.

۵- ۱۴۰۰. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۸.

۶- ۱۴۰۱. همان، کتاب اللباس؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۹.

مات الحسن علیه السلام بیکی وینادی بأعلى صوته: يا أيها الناس! مات اليوم حب رسول الله؛^(۱) «ابوهریره را هنگام وفات حسن علیه السلام بر در مسجد مشاهده کردم که می گریست و با صدای بلند می گفت: ای مردم! امروز محبوب رسول خدا از دنیا رحلت نمود».

۵ - خالد بن معدان می گوید: «مقدام بن معدی کرب و عمرو بن اسود بر معاویه وارد شدند. معاویه به مقدام گفت: آیا می دانی که حسن بن علی از دنیا رحلت نمود؟ او گفت: چگونه این مصیبت را ندانم در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را در دامن خود می گذاشت و می فرمود: «هذا منی و حسین من علی»؛^(۲) «این از من و حسین از علی است».

۶ - ابن عباس می گوید: «ما ندمت علی شیء فانتی من شبابی الا انی لم احج ماشياً. ولقد حج الحسن بن علی علیه السلام خمساً وعشرين حجه ماشياً، وان النجائب لتقاد معه، ولقد قاسم الله ماله ثلاث مرات حتى انه يعطى الخف ويمسك النعل»؛^(۳) «من بر هیچ چیز که در جوانی از من فوت شده پشیمان نشدم جز آن که در آن ایام پیاده حج به جای نیاوردم. حسن بن علی ۲۵ بار پیاده حج به جای آورد در حالی که اسبان نجیب او را همراهی می کردند. اموالش را با خداوند سه مرتبه تقسیم کرد تا این که کفش را می داد و نعل برای خود نگاه می داشت».

۷ - جویریه می گوید: «لما مات الحسن علیه السلام بکی مروان فی جنازته فقال الحسين علیه السلام: أتبکیه وقد تجرعه ما تجرعه؟ فقال: إنی كنت افعل ذلك إلى أحلم من هذا. وأشار بيده إلى الجبل»؛^(۴) «هنگامی که حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود مروان بر جنازه او گریست. حسین علیه السلام به او فرمود: آیا بر او می گریی در حالی که چه غصه هایی را به او خوراندی؟ او گفت: من این کارها را با کسی می کردم که از این بردبارتر بود. در آن هنگام با دستش به کوه اشاره کرد».

۸ - حاکم به سندش از سعید بن ابی سعید مقبری نقل می کند: «ما با ابوهریره بودیم،

ص: ۴۳۸

۱- ۱۴۰۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۳۵.

۲- ۱۴۰۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۲؛ فیض القدر، ج ۳، ص ۴۱۵.

۳- ۱۴۰۴. سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۳۱؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۷.

۴- ۱۴۰۵. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الصواعق المحرقة، ص

حسن بن علی بن ابی طالب بر ما وارد شد و سلام کرد. ما جواب سلام او را دادیم ولی ابوهریره از آمدن حضرت اطلاع پیدا نکرد. ما گفتیم: ای ابوهریره! این حسن بن علی است که بر ما سلام نمود. ابوهریره خدمت او رسیده و عرض کرد: و علیک السلام یا سیدی. آن گاه گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: او سید و آقا است. (۱)

۹- و نیز به سندش درباره ابوهریره نقل کرده که راوی گفت: ابوهریره را ملاقات کردم در حالی که به حسن علیه السلام می گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شکم تو را بوسید، آن موضعی را که حضرت بوسید بالا بزن تا من نیز ببوسم. او می گوید: حسن علیه السلام آن موضع را بالا زد و ابوهریره آن موضع را بوسید. (۲)

حاکم بعد از نقل این حدیث می گوید: «این حدیث صحیح و دارای شرط شیخین است». و ذهبی نیز آن را قبول کرده است. (۳)

هیثمی نیز رجال این حدیث را صحیح دانسته، به جز عمیر بن اسحاق که او ثقه است. (۴)

احمد بن حنبل نیز آن را با سند صحیح نقل کرده است. (۵)

امام حسن علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

۱- ابن حجر هیتمی می نویسد: «کان الحسن - رضی الله عنه - سیداً کریماً حلیمماً زاهداً ذا سکینه ووقار و حشمه، جواداً ممدوحاً»؛ «حسن - رضی الله عنه - آقایی کریم، بردبار، زاهد، دارای سکینه و وقار و حشمت، اهل جود و مورد مدح و ستایش بود». (۶)

۲- ذهبی می نویسد: «الحسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، الامام السید، ریحانه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و سبطه، و سید شباب اهل الجنه، ابو محمد القرشی الهاشمی المدنی الشهید. وقد کان هذا الامام سیداً، و سیماً، جمیلاً، عاقلاً، رزیناً،

ص: ۴۳۹

۱- ۱۴۰۶. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۹.

۲- ۱۴۰۷. همان، ص ۱۶۸.

۳- ۱۴۰۸. همان.

۴- ۱۴۰۹. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۷.

۵- ۱۴۱۰. مسند احمد، ج ۹، ص ۲۳۲، رقم حدیث ۹۴۷۸.

۶- ۱۴۱۱. صواعق المحرقة، ص ۸۲.

جواداً، ممدحاً، خيراً، دیناً، ورعاً، محتشماً، کبیر الشان»؛ «حسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، امام سید، دسته گل رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و سبط او، و بزرگ جوانان بهشت، ابومحمّد، قرشی، هاشمی، مدنی، شهید. این امام، بزرگواری بود تنومند، اهل خیر، بسیار دیندار، باورع، دارای حشمت و جاه، و شانی بزرگ».(۱)

۳- ابن عبدالبرّ می گوید: «وکان ورعاً فاضلاً»؛ «او مردی باورع و فاضل بود».(۲)

۴- ابن صَبَّاح مالکی می نویسد: «إنّه کان یجلس فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ویجتمع الناس حوله فیتکلّم بما یشفی غلیل السائلین ویقطع حجج المجادلین»؛(۳) «او در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم می نشست و مردم به دور او جمع می شدند، چنان سخن می گفت که عطش سؤال کننده را سیراب کرده، و حجت های مجادله کنندگان را قطع می نمود».

۵- شبلنجی می گوید: «حسن در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم می نشست و مردم به دور او گرد می آمدند. مردی آمد و شخصی را مشاهده کرد که از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم حدیث می گوید و مردم به دور او جمعند. شخصی به سوی او آمد و گفت: مرا خبر بده از شاهد و مشهود... او فرمود: شاهد، رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و مشهود، روز قیامت است. آیا گفتار خداوند - عزوجل - را شنیده ای که می فرماید: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»؛(۴) «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انداز کننده.» و خداوند متعال فرمود: «ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمَ مَشْهُودٍ»؛(۵) «همان روزی است که مردم در آن جمع می شوند، و روزی که همه آن را مشاهده می کنند.»

از مردم سؤال کرد که این مرد کیست؟ به او گفتند: او حسن بن علی بن ابی طالب است».(۶)

۶- دکتر محمّد عبده یمانی می نویسد: «... وتخرّج الحسن واخوه فی کنف النبی صلی الله علیه وآله وسلم فنشأ علی سجایا الخیر و اخلاق النبوه حتی شب، وفیه مخایل جده، محیاه الوسیم وخلقہ العظیم، وعلمه الواسع الجادّ. نشأ ذا حشمه وسکینه، محبباً إلی الناس، عفّ اللسان، لم یسمع منه فحش قطّ، فصیحاً بلیغاً طلیق اللسان، ورث البلاغه والفصاحه عن جده وعن امه وایه...»؛ «... حسن و برادرش در دامان پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم تربیت شده و بزرگ شدند. لذا آن دو بر

ص: ۴۴۰

۱- ۱۴۱۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۵۳.

۲- ۱۴۱۳. الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۳۶۹.

۳- ۱۴۱۴. الفصول المهمّه، ص ۱۵۵.

۴- ۱۴۱۵. سوره احزاب، آیه ۴۵.

۵- ۱۴۱۶. سوره هود، آیه ۱۰۳.

۶- ۱۴۱۷. نور الابصار، ص ۱۴۰.

اخلاق خیر و اخلاق نبوت پایه گذاری شده تا آن که بر آن بالا آمدند. در وجود او اوصاف جدش و نشانه های حیات معنوی رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و اخلاق عظیم و علم واسع او است. او با حشمت و جاه و وقار بزرگ شد. مردم او را دوست داشتند. زبانش عقیف بود. هرگز فحشی از او شنیده نشد. فصیح، بلیغ، و زبانی روان داشت. بلاغت و فصاحت را از جدش رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و از پدر و مادرش به ارث برده بود...» (۱).

کرم امام حسن علیه السلام

۱ - ابن صَبَّاح مالکی در این باره می نویسد: «الکرم والوجود عزیزه مغروسه فیه»؛ «کرم و جود غریزه ای بود که در آن حضرت کاشته شده بود». (۲)

۲ - ابن عساکر به سندش از عامر نقل کرده که گفت: «انّ الحسن بن علی قاسم الله تعالی ماله مرتین حتی تصدّق بفرد نعله»؛ (۳) «حسن بن علی با خدا اموالش را دو بار تقسیم نمود، حتی این که به یک عدد از نعلینش صدقه داد».

۳ - روایت شده که حسن بن علی علیه السلام از برخی از کوچه های مدینه عبور می کرد. گذرش به شخصی سیاه پوست افتاد که در دستش لقمه ای بود و آن را به سگ خود می خوراند، تا این که قرص نان خود را با آن سگ دو قسمت نمود. حضرت به او فرمود: چه باعث شد که با آن سگ نان خود را دو قسمت نمودی و او را در این امر هیچ گونه مغبون نساختی؟ او گفت: چشمانم از چشمانش حیا کرد که بر او خدعه کنم. حضرت به او فرمود: برده چه کسی هستی؟ عرض کرد: برده ابان بن عثمان. حضرت فرمود: تو را قسم می دهم که از جای حرکت نکنی تا به سوی تو بازگردم. حضرت رفت و آن برده و باغ را خرید و به سوی آن غلام بازگشت و فرمود: ای غلام! من تو را خریدم. او بلند شد و عرض کرد: من سرتاپا گوش و اطاعت هستم برای خدا و رسولش و برای تو ای مولای من. حضرت فرمود: من این باغ را نیز خریدم، و تو در راه خدا آزادی و این باغ نیز هدیه ای از جانب من به تو است...» (۴).

ص: ۴۴۱

۱- ۱۴۱۸. علّموا اولادکم محبّه آل بیت النبی صلی الله علیه وآله، ص ۱۲۴.

۲- ۱۴۱۹. الفصول المهمه، ص ۱۵۷.

۳- ۱۴۲۰. ترجمه امام حسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۱۴۳.

۴- ۱۴۲۱. همان، ص ۱۴۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۸.

۱ - ابن عساکر به سندش از محمد بن علی نقل می کند که حسن بن علی علیهما السلام فرمود: «أني استحيي من ربي عزوجل أن ألقاه و لم امش الي بيته»؛^(۱) «همانا من از پروردگارم حیا می کنم که به ملاقات او روم در حالی که با پای پیاده به سوی خانه او نرفته ام.»

۲ - ابن کثیر می گوید: «كان الحسن اذا صَلَّى الغداه في مسجد رسول الله يجلس في مصلاه حتى ترفع الشمس»؛ «حسن علیه السلام هر گاه که نماز صبح را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به جای می آورد در مصلای خود می نشست و ذکر خدا را می گفت تا خورشید بالا بیاید».^(۲)

بلاغت امام حسن علیه السلام

محبّ الدین طبری به سندش نقل کرده که معاویه به آن حضرت عرض کرد: بلند شو و برای مردم خطبه بخوان. ابوسعید می گوید: امام در بین خطبه اش فرمود: «أيها الناس! من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا الحسن بن علی بن ابی طالب، أنابن رسول الله، أنابن البشر، أنا بن النذير، أنابن السراج المنير، أنابن مزنة السماء، أنابن من بُعث رحمه للعالمين، أنابن من بُعث الى الجنّ و الانس. أنا بن من قاتلت معه الملائكة، أنابن من جعلت له الارض مسجداً و طهوراً. أنابن من اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً...»^(۳) «ای مردم! هر کس مرا شناخت که شناخته و هر کس که مرا نشناخت، من حسن بن علی بن ابی طالب هستم. من فرزند رسول خدایم. من فرزند بشارت دهنده ام. من فرزند بیم دهنده ام. من فرزند چراغ نورافشانم. من فرزند زینت آسمانم. من فرزند کسی هستم که به عنوان رحمت عالمیان مبعوث شد. من پسر کسی هستم که به سوی جن و انس مبعوث گشت. من فرزند کسی هستم که زمین برای او محلّ سجده و طهارت قرار داده شد. من فرزند کسی هستم که خداوند از آنان پلیدی را دور کرده و کاملاً پاکشان نمود...».

ص: ۴۴۲

۱ - ۱۴۲۲. ترجمه امام حسن علیه السلام، ابن عساکر، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۲ - ۱۴۲۳. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۷ و ۳۸.

۳ - ۱۴۲۴. ذخائر العقبی، ص ۱۴۰.

ابن خلکان از ابن عایشه نقل کرده که مردی از اهل شام می گوید: من وارد بر مدینه شدم - که بر ساکن آن برترین سلام و درود باد - مردی را دیدم که بر استر خود سوار است، و همانند او در زیبایی صورت و لباس و چهارپا ندیدم. قلبم به او متمایل شد. سؤال کردم که او کیست؟ گفتند: این شخص حسن بن علی بن ابی طالب است. دلم تبدیل به بغض و حسد نسبت به علی علیه السلام شد که چگونه فرزندی مثل این آقا دارد. نزد او رفتم و به او گفتم: آیا تو فرزند علی بن ابی طالب هستی؟ حضرت فرمود: آری، من فرزند اویم. گفتم: به جهت فلان کاری که تو و پدرت کرده اید شما دو نفر را سب می کنم. سخنانم که تمام شد، حضرت فرمود: گمان می کنم که تو غریبی؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: نزد ما بیا، اگر به منزلی احتیاج داری تو را در آن جا ساکن می کنیم، یا به مالی نیازمندی به تو عطا می نمایم، یا حاجتی داری تو را کمک خواهیم کرد. او می گوید: من از نزد او رفتم در حالی که کسی محبوب تر از او نزد من نبود. و هر گاه طریقه مقابله او را با خودم یاد می کنم و آنچه که من با او انجام دادم، او را سپاس گفته و خودم را سرزنش می نمایم. (۱)

خلافت امام حسن علیه السلام

۱ - ابن ابی الحدید نقل می کند: «هنگامی که علی علیه السلام از دنیا رحلت نمود، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب نزد مردم آمد و خطاب به آنان فرمود: همانا امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفته و جانشینی از خود به جای گذارده است. اگر دعوت او را اجابت می کنید نزد شما آید و اگر کراهت دارید، هیچ کس بر دیگری اجباری ندارد. مردم گریستند و گفتند: بلکه نزد ما بیاید. حسن علیه السلام وارد شد و برای آن ها خطبه ای ایراد کرده و فرمود: «ایها الناس! اتقوا الله فاننا امراء کم و انا اهل البيت الذين قال الله فينا: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ

ص: ۴۴۳

عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ النَّبِئِ وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً» فبإيعه الناس...»؛^(۱) «ای مردم! از خدا بترسید، همانا ما امیران شما ایم. و ما اهل بیته هستیم که خداوند در حق ما فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ النَّبِئِ وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً». پس مردم با حضرت بیعت کردند...».

۲ - ابن عباس بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مردم فرمود: «هذا ابن بنت نبيكم ووصيى امامكم فبايعوه»؛ «این، فرزند دختر پیامبر شما، و وصی امام شما است، پس با او بیعت کنید».^(۲)

۳ - ابن ابی الحدید در رابطه با امر خلافت می گوید: «و عهد بها إلى الحسن عليه السلام عند موته»؛^(۳) «امام علی علیه السلام هنگام وفاتش بر حسن علیه السلام عهد به خلافت نمود».

۴ - هيثم بن عدی می گوید: «حدّثني غير واحد ممن ادركت من المشايخ: أنّ علي بن ابي طالب عليه السلام أصرّ الأمر إلى الحسن»؛^(۴) «عده ای از مشایخ را که درک کردم بر من حدیث کردند که علی بن ابی طالب علیه السلام امر خلافت را به حسن علیه السلام واگذار نمود».

۵ - جنذب بن عبدالله می گوید: علی علیه السلام بر من وارد شد. عرض کردم: «يا امير المؤمنين! ان فقدناك فلا نفقدك، فبايع الحسن؟ قال: نعم»؛^(۵) «ای امیرمؤمنان! اگر تو را نیافتیم - که خدا چنین روزی را نیاورد - با حسن علیه السلام بیعت کنیم؟ حضرت فرمود: آری».

۶ - ابوالفرج و دیگران نقل کرده اند: هنگامی که خبر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و بیعت مردم با امام حسن علیه السلام به ابوالأسود رسید، بلند شد و در ضمن خطبه ای فرمود: «وقد اوصى بالإمامه بعده إلى ابن رسول الله...»؛^(۶) «... به طور حتم او برای بعد از خود بر فرزند رسول خدا و فرزندش وصیت نمود...».

۷ - مسعودی نقل می کند که همانا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «وأتى اوصى الى الحسن والحسين فاسمعوا لهما واطيعوا امرهما»؛^(۷) «و همانا من به حسن و حسین وصیت می کنم، پس گوش به سخنان این دو داده و از آن دو اطاعت نمایید».

ص: ۴۴۴

۱- ۱۴۲۶. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸؛ الاغانی، ج ۶، ص ۱۲۱.

۲- ۱۴۲۷. همان، ج ۱۶، ص ۳۰؛ الفصول المهمه، ص ۴۶.

۳- ۱۴۲۸. همان، ج ۱، ص ۵۷.

۴- ۱۴۲۹. عقد الفرید، ج ۴، ص ۴۷۴ و ۴۷۵.

۵- ۱۴۳۰. مناقب خوارزمی، ص ۲۷۸.

۶- ۱۴۳۱. الاغانی، ج ۶، ص ۱۲۱.

۷- ۱۴۳۲. اثبات الوصیه، ص ۱۵۲.

۱ - حاکم نیشابوری به سندش از ام بکر دختر مسور نقل کرده که گفت: «کان الحسن بن علیّ سمّ مراراً، کلّ ذلک یفلت حتی کانت المرّه الأخيره الّتی مات فیها، فإنّه کان یختلف کبده»؛^(۱) «حسن بن علی چندین بار سمّ داده شد، ولی با آن ها مقابله کرد و از آن ها رهایی یافت تا آن که در مرتبه آخر که به توسط آن از دنیا رحلت نمود سمّی بود که به جگرش اصابت نمود».

۲ - ابن عساکر می نویسد: به سندش از یعقوب و او از امّ موسی نقل کرده که گفت: جعده دختر اشعث بن قیس به حسن علیه السلام سم داد...^(۲)

۳ - ابن کثیر می گوید: «هنگامی که مرگ او فرا رسید طبیعی که به نزد او رفت و آمد می کرد، گفت: سمّ اندرونش را پاره پاره کرده است».^(۳)

۴ - او همچنین می گوید: «کان معاویه قد تلطّف لبعض خدمه ان یسقیه سمّاً»؛ «معاویه با حيله هایی که انجام داد، برخی از خادمانش را تحریک کرد تا به حسن علیه السلام سم دادند».^(۴)

۵ - ابن عساکر به سندش از محمّد بن سلام جمحی نقل کرده که گفت: «کانت جعده بنت الأشعث بن قیس تحت الحسن بن علیّ، فدسّ إليها یزید: أن سمّی حسناً أنّی مزوّجک ففعلت، فلما مات الحسن بعثت إليه جعده تسأل یزید الوفاء بما وعدّها، فقال: أنا واللّه لم نرضک للحسن فترضک لأنفسنا؟»؛^(۵) «جعده دختر اشعث بن قیس همسر حسن بن علی بود. یزید او را تحریک کرده، گفت: اگر حسن علیه السلام را سم دهی من تو را به ازدواج خودم در خواهم آورد. او چنین کرد. و بعد از وفات حسن علیه السلام جعده کسی را به نزد یزید فرستاد که به وعده اش وفا کند. یزید گفت: به خدا سوگند! من راضی نبودم که همسر حسن باشی چگونه راضی شوم که همسر ما باشی؟!»

۶ - او همچنین به سندش از ابی حازم نقل کرده که گفت: هنگامی که زمان رحلت

ص: ۴۴۵

۱- ۱۴۳۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۳.

۲- ۱۴۳۴. ترجمه امام حسن علیه السلام از تاریخ ابن عساکر، ص ۲۱۰، رقم ۳۴۰.

۳- ۱۴۳۵. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۴۳.

۴- ۱۴۳۶. همان.

۵- ۱۴۳۷. ترجمه امام حسن علیه السلام از تاریخ ابن عساکر، ص ۲۱۱، رقم ۳۴۱.

حسن علیه السلام رسید، به برادرش حسین علیه السلام فرمود: «ادفونی عند ابی یعنی النبی صلی الله علیه وآله وسلم ألما أن تخافوا الدماء، فان خفتم الدماء فلا تهريقوا فی دماً، ادفونی عند مقابر المسلمین»؛^(۱) «مرا در کنار قبر پدرم؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دفن کنید مگر آن که از خونریزی بترسید، در این صورت مواظب باشید که به خاطر من خونی بر زمین ریخته نشود، و لذا مرا کنار مقابر مسلمانان دفن کنید.»

۷- او همچنین به سندش از جابر بن عبدالله نقل کرده که گفت: ما هنگامی که حسن بن علی از دنیا رحلت نمود، شاهد بودیم، نزدیک بود که فتنه ای بین حسین بن علی و مروان بن حکم واقع شود. حسن علیه السلام به برادرش وصیت کرده بود تا در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دفن شود، و اگر در این امر خوف جنگ بود باید در بقیع دفن گردد. مروان از این کار جلوگیری کرد. و هدف او از این کار این بود که رضایت معاویه را نسبت به خود جلب کند؛ زیرا از طرف معاویه عزل شده بود. مروان تا زنده بود دشمن بنی هاشم به حساب می آمد.^(۲)

۸- ابن ابی الحدید از جویریة فرزند اسماء نقل می کند: چون حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود و جنازه او را برای دفن حرکت دادند، مروان آمد و به زیر تابوت حضرت رفته و آن را تشییع نمود. حسین علیه السلام به او فرمود: آیا امروز تابوت او را حمل می کنی در حالی که دیروز خون به جگر او می کردی؟ مروان گفت: من این کارها را با کسی می کردم که حلمش هم وزن کوه ها بود.^(۳)

از کلمات امام حسن علیه السلام

ابونعیم اصفهانی از شعبه، او از حجاج، او از ابی اسحاق همدانی و او از حارث نقل کرده که امام علی بن ابی طالب علیه السلام از فرزندش حسن علیه السلام درباره اموری در امر مرؤت

ص: ۴۴۶

۱- ۱۴۳۸. ترجمه امام حسن علیه السلام از ابن عساکر، ص ۲۱۷، رقم ۳۵۱.

۲- ۱۴۳۹. همان، ص ۲۱۶، رقم ۳۴۹.

۳- ۱۴۴۰. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۸، طبع مصر.

سؤال فرمود، از آن جمله فرمود:

- سداد چیست؟

امام حسن علیه السلام عرض کرد: دفع منکر به توسط معروف.

- شرف چیست؟

حضرت عرض کرد: انجام دادن کار خوب و ترک گناه.

- مروّت چیست؟

عرض کرد: عفاف و اصلاح مال.

- رأفت چیست؟

عرض کرد: نظر در کم و منع حقیر.

- سماح چیست؟

بخشش در دشواری و رفاه.

- شخّ چیست؟

این که ملاحظه کنی آنچه در دست تو است شرف بوده و آنچه را که انفاق کرده ای تلف شده است.

- انفاق چیست؟

مواسات و کمک مردم در شدت و گشادگی.

- ترس چیست؟

جرأت داشتن بر دوست، و دست برداشتن از دشمن.

- غنیمت چیست؟

رغبت در تقوا، زهد در دنیا.

- حلم چیست؟

فرو نشاندن غیظ و نگه داشتن خود.

- بی نیازی چیست؟

ص: ۴۴۷

رضایت نفس به آنچه خداوند متعال برای او تقسیم کرده، گرچه کم باشد، و همانا بی نیازی همان بی نیازی نفس است.

- فقر چیست؟

حرص نفس در هر چیز.

- ذلت چیست؟

فزع نزد مردم.

- جرأت چیست؟

موافقت با نزدیکان.

- کلفت و زحمت چیست؟

سخن گفتن در چیزهایی که به تو فایده نمی بخشد.

- سناء چیست؟

انجام کارهای زیبا و رهاکردن کارهای قبیح.

تا آخر حدیث.

ص: ۴۴۸

با مراجعه به کتب حدیثی و تراجم اهل سنت پی می بریم که امام حسین علیه السلام از احترام و تجلیل ویژه ای برخوردار است. اینک به بخش هایی از تاریخ ایشان اشاره می کنیم:

ولادت امام حسین علیه السلام

۱ - ابن عبدالبرّ می نویسد: «الحسین بن علی بن ابی طالب، امّه فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کنّی اباعبدالله. ولد لخمسه خلون من شعبان سنه اربع. وقیل: ثلاث. وهذا قول الواقدی وطائفه معه»؛^(۱) «حسین بن علی بن ابی طالب، مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، با کنیه اباعبدالله. او در پنجم ماه شعبان سال چهارم یا سوم هجرت متولد شد. این نظر واقدی و طایفه ای از همراهان او است».

۲ - در کتاب «اخبار الدول» آمده است: «لَمَّا وَلِدَ الْحُسَيْنِ أَخْبَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهِ فَجَاءَهُ وَآخُذَهُ وَأَذَنَ فِي أُذُنِهِ الْيَمْنَى، وَأَقَامَ فِي أُذُنِهِ الْيَسْرَى. وَجَاءَ جَبْرِئِيلُ فَامَرَهُ أَنْ يَسْمِيَهُ حُسَيْنًا كَمَا جَاءَ فِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ «هنگامی که حسین علیه السلام متولد شد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را از این قضیه مطلع ساختند. حضرت به خانه زهرا علیها السلام آمد و او را در بر گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. جبرئیل نازل شد و دستور داد که او را حسین علیه السلام نامند همان گونه که درباره حسن علیه السلام چنین کرد».^(۲)

۳ - سبط بن الجوزی می گوید: «و کنیته ابو عبدالله ویلقّب بالسیّد والوفیّ والولیّ

ص: ۴۴۹

۱- ۱۴۴۱. الإستیعاب، ج ۱، ص ۱۴۳.

۲- ۱۴۴۲. اخبارالدول و آثار الاول، ص ۱۰۷.

والمبارک والسبط وشهید کربلاء؛ «کنیه او ابو عبدالله، و ملقب به سید و فی، ولی، سبط و شهید کربلا است» (۱).

عبادت امام حسین علیه السلام

۱ - ابن عبدالرّه روایت کرده که به علی بن الحسین علیه السلام گفته شد: چرا اولاد پدرت اندک است؟ حضرت فرمود: «العجب کیف ولدت به، کان یصلّی فی الیوم واللیلہ الف رکعہ، فمتی کان یتفرّغ للنساء؛ «تعجب من آن است که چگونه او بچه دار شده است؛ در حالی که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز به جا می آورد، پس چگونه می توانست که فارغ برای زنان شود؟» (۲).

۲ - ابن صباغ مالکی روایت کرده: «أنه - ای الحسین علیه السلام - کان اذا قام للصلاه یصفرّ لونه. فقیل له: ما هذا نراه یعتارک عند الوضوء؟ فیقول: ما تدری بین یدی من ارید ان اقوم؛ «هنگامی که امام حسین علیه السلام به نماز می ایستاد رنگش زرد می شد. به او گفته شد: این چه حالتی است که شما را هنگام نماز عارض می شود؟ حضرت می فرمود: شما نمی دانید که من در مقابل چه کسی می خواهم بایستم.» (۳).

۳ - زمخشری روایت کرده که حسین بن علی علیه السلام را مشاهده کردند؛ در حالی که مشغول طواف گرد خانه خدا بود. آن گاه به طرف مقام اسماعیل آمد و نماز به جا آورد. سپس صورتش را بر مقام گذارده و شروع به گریه کرد و عرض نمود: «عیبدک بیابک، خویدمک بیابک، سائلک بیابک، مسکینک بیابک؛ «بنده کوچکت به در خانه توست، خادم کوچکت به در خانه توست، سائلی به در خانه توست.» این جملات را مکرر تکرار می نمود. آن گاه از آن جا بیرون آمد و گذرش به مساکینی افتاد که با آنان تکه های نان بود که می خوردند. حضرت بر آنان سلام کرد. آنان حضرت را به طعامشان دعوت نمودند. حضرت نزد آنان نشست و فرمود: اگر این ها صدقه نبود من با شما تناول

ص: ۴۵۰

۱- ۱۴۴۳. تذکره الخواص، ص ۲۳۲.

۲- ۱۴۴۴. عقدالفرید، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳- ۱۴۴۵. الفصول المهمه، ص ۱۸۳.

می کردم. آن گاه فرمود: برخیزید و به سوی منزل من آید. حضرت آنان را غذا و لباس داد. (۱)

۴ - از عبدالله بن عبید بن عمیر روایت شده که گفت: «حجّ الحسین بن علی - رضی الله عنه - خمساً وعشرين حجه ماشياً ونجائه تقاد معه»؛ «حسین بن علی علیه السلام بیست و پنج مرتبه حج را پیاده انجام داد در حالی که اسبان نجیش به همراهش بودند». (۲)

۵ - ابن عبدالبر می گوید: «و كان الحسين فاضلاً ديناً كثيراً الصيام والصلاه والحج»؛ «حسین علیه السلام مردی فاضل و دین دار بود. نماز و روزه و حج بسیار انجام می داد». (۳)

۶ - طبری به سندش از ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل کرده که گفت: «فلَمَّا امسى حسين واصحابه، قاموا الليل يصلون ويستغفرون ويدعون ويتضرعون...»؛ «چون شب - در کربلا - بر حسین علیه السلام و اصحابش رسید، تمام آن شب را به نماز و استغفار و دعا و تضرع به سر بردند...». (۴)

حلم امام حسین علیه السلام

۱ - از امام علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده که فرمود: از امام حسین علیه السلام شنیدم که فرمود: «اگر کسی مرا در گوش راستم دشنام دهد و در گوش دیگرم عذرخواهی کند از او قبول خواهم کرد؛ زیرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرا حدیث کرد که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده که فرمود: «لا یرد الحوض من لم یقبل العذر من محقّ او مبطل»؛ (۵) «وارد حوض [کوثر نمی شود کسی که عذرپذیر نباشد چه صاحب حق یا باطل.»

۲ - یکی از غلامانش کار خلافی انجام داد که مستحق تأدیب بود، حضرت دستور داد تا او را تنبیه کنند. غلام عرض کرد: ای مولای من خداوند متعال فرمود: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ». حضرت فرمود: او را رها کنید، من خشمم را فرو بردم. باز گفت:

ص: ۴۵۱

۱- ۱۴۴۶. ربیع الابرار، ص ۲۱۰.

۲- ۱۴۴۷. صفه الصفوه، ج ۱، ص ۳۲۱؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰، ط مصر.

۳- ۱۴۴۸. الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۳.

۴- ۱۴۴۹. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۱.

۵- ۱۴۵۰. [نظم درر المسطین، زرنندی، ص ۲۰۹،

«وَالْعَافِينَ عَنِ النَّيَاسِ». حضرت فرمود: از تو گذشتم. او ادامه داد: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». حضرت فرمود: تو در راه خداوند متعال آزادی. آن گاه دستور داد تا به او جایزه ای نیکو دهند. (۱)

فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

۱ - بخاری به سندش از نعیم نقل کرده که از ابن عمر سؤال شد: شخص محرم مگسی را به قتل می رساند، حکمش چیست؟ او در جواب گفت: اهل عراق از مگسی سؤال می کنند در حالی که فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به قتل رسانده اند. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «هما ریحانای من الدنیا»؛ «حسن و حسین دو ریحانه من از این دنیاند». (۲)

۲ - حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: «الحسن و الحسین ابنای، من احبهما احبنی، و من احبنی احبه الله، و من احبه الله ادخله الجنة، و من ابغضهما ابغضنی، و من ابغضنی ابغضه الله، و من ابغضه الله ادخله النار»؛ (۳) «حسن و حسین دو فرزندان من هستند، هر کس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است و هر کس خدا را دوست بدارد، خداوند او را داخل بهشت خواهد کرد. و هر کس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هر کس مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته و هر کس خدا را دشمن بدارد خداوند او را داخل در جهنم خواهد نمود.»

۳ - او همچنین به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما»؛ (۴) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

ص: ۴۵۲

۱- ۱۴۵۱. وسیله المآل، حضر می، ص ۱۸۳.

۲- ۱۴۵۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب الحسن و الحسین.

۳- ۱۴۵۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۶.

۴- ۱۴۵۴. همان، ص ۱۶۷.

۴- ترمذی به سندش از یوسف بن ابراهیم نقل کرده که از انس بن مالک شنید که می گوید: «سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اى اهل بيتك احب إليك؟ قال: الحسن والحسين. وكان يقول لفاطمه: ادعى لى ابنى، فيشمهما ويضمهما إليه»؛ «از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم سؤال شد: کدامین شخص از اهل بیت شما نزدتان محبوب تر است؟ حضرت فرمود: حسن و حسین. و همیشه به فاطمه می فرمود: دو فرزندم را به نزد من آور. آن گاه آن دو را می بویید و به سینه می چسبانید».(۱)

۵- یعلی بن مره می گوید: با پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم از منزل خارج شدیم و به میهمانی دعوت بودیم. ناگهان پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم مشاهده کرد که حسین علیه السلام در راه مشغول بازی است. حضرت با سرعت به جلوی جمعیت آمد و دو دست خود را باز کرد تا حسین علیه السلام را بگیرد، ولی او به این طرف و آن طرف می رفت... هر دو می خندیدند تا آن که حضرت او را گرفت. یکی از دو دستش را زیر چانه او و دست دیگرش را بین سر و دو گوشش قرار داد و با او معانقه کرد و او را بوسید.

آن گاه فرمود: «حسین منى و أنا منه، احب الله من احبه، الحسن و الحسين سبطان من الأسباط»؛(۲) «حسین از من است و من از اویم، خدا دوست بدارد هر کسی که حسین را دوست دارد. حسن و حسین دو سبط از اسباطند.»

در تفسیر جمله «حسین منى و أنا منه» می گوئیم:

جمله اول اشاره به این مطلب دارد که حسین از رسول خداست؛ زیرا اگر چه پدرش حضرت علی علیه السلام است ولی از آن جا که آن حضرت به نصّ آیه مباحله نفس رسول خداست لذا امام حسین علیه السلام فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم به حساب می آید.

در مورد جمله دوم می گوئیم: پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بعد از تبلیغ رسالتش، دیگر به عنوان یک شخص مطرح نیست بلکه یک شخصیت رسالی به حساب می آید. او رمز و نمونه ای است که در او رسالتش به تمام ابعاد تحقق یافته است. پس حیاتش همان رسالتش و رسالتش همان حیاتش می باشد.

ص: ۴۵۳

۱- ۱۴۵۵. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳، رقم ۳۸۶۱.

۲- ۱۴۵۶. المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۶۲؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۰.

از طرف دیگر می دانیم که سعی هر پدری آن است که فرزندی داشته باشد تا جانشین شخصیت او بوده و حافظ رسالت او و ادامه دهنده راه او باشد. در مورد امام حسین علیه السلام از آن جا که او با قیام و شهادتش رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را زنده کرده است، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در شأن او می فرماید: من از حسینم. یعنی شخصیت رسالی من و ادامه و استمرار آن به وجود حسین علیه السلام وابستگی دارد. و لذا گفته شده: «الاسلام محمدی الحدوث و حسینی البقاء است».

۶- یزید بن ابی یزید می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از حجره عایشه بیرون آمد و گذرش بر خانه فاطمه علیها السلام افتاد. صدای گریه حسین را شنید. فرمود: «الم تعلمی انّ بکاءه یؤذینی؟»؛ «ای فاطمه!» آیا نمی دانی که گریه او مرا اذیت می کند؟» (۱)

۷- حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را مشاهده کردم در حالی که حسین بن علی را در بغل گرفته و می فرمود: «اللهم انّی احبّه فأحبه»؛ (۲) «بار خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.»

گفتار صحابه درباره امام حسین علیه السلام

۱- انس بن مالک می گوید: «لما قتل الحسین بن علیّ جیء برأسه إلى ابن زیاد فجعل ینکت بقضیب علی ثنایاه... فقلت فی نفسی: لأسوأ نکت، لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقبل موضع قضیبک من فیه»؛ (۳) «بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام سر او را نزد ابن زیاد آوردند. او شروع به زدن با چوب به دندان های حضرت کرد... من در دلم گفتم: چه کار زشتی می کنی، من مشاهده کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که همین موضعی را که چوب می زنی می بوسید».

۲- زید بن ارقم می گوید: «كنت جالسا عند عبیدالله بن زیاد اذ أتى برأس الحسین علیه السلام فوضع بین یدیه، فاخذ قضیبه فوضعه بین شفتیه. فقلت انک لتضع قضیبک فی موضع طالما لثمه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال: قم إنک شیخ قد ذهب عقلک»؛ «من نزد عبیدالله بن زیاد نشسته بودم که سر حسین را به نزد او آوردند، ابن زیاد چوب دستی خود را برداشت و بر لبان

ص: ۴۵۴

۱- ۱۴۵۷. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

۲- ۱۴۵۸. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷.

۳- ۱۴۵۹. ذخائر العقبی، ص ۱۲۶.

حضرت کوبید. به او گفتم: تو چوبت را به جایی می زنی که مدت های زیاد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم آن جا را می بوسید. ابن زیاد گفت: برخیز تو پیرمردی هستی که عقلت را از دست داده ای» (۱).

۳- اسماعیل بن رجاء از پدرش نقل می کند که گفت: «من در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در میان دسته ای بودم که در میان آنها ابوسعید خدری و عبدالله بن عمر بودند. حسین بن علی علیه السلام از کنار ما عبور کرده و سلام نمود. آنان او را جواب دادند. عبدالله بن عمر سکوت کرد تا مردم فارغ شوند. آن گاه صدای خود را بلند کرده و گفت: و علیک السلام و رحمه الله و برکاته. آن گاه رو به قوم کرده و گفت: آیا شما را خبر دهم به کسی که محبوب ترین اهل زمین به آسمان است؟ گفتند: آری. گفت: آن شخص، این مرد هاشمی است. بعد از روزهای صفین با من سخن نگفته است. اگر او از من راضی گردد برای من خوشایندتر است از این که برای من شتران سرخ موی باشد» (۲).

۴- جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «هرکس دوست دارد نظر کند به مردی از اهل بهشت، باید به حسین علیه السلام نظر کند؛ زیرا از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که چنین می فرمود» (۳).

همیشی نیز در «مجمع الزوائد» این حدیث را نقل کرده و در پایان می گوید: «رجال این حدیث رجال صحیح است غیر از ربیع بن سعد که او ثقه است» (۴).

۵- عمر بن خطاب، خطاب به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «آن چه که بر سر ما روییده شده (یعنی اسلام) توسط شما خاندان بوده است» (۵).

۶- عبدالله بن عباس رکاب اسب امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفته بود. برخی او را از این کار سرزنش کردند و گفتند: سن تو از این دو بیشتر است؟! ابن عباس به آنان گفت: این دو فرزندان رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم هستند، آیا سعادت من نیست که رکاب این دو را به دست بگیرم؟ (۶)

ص: ۴۵۵

۱- ۱۴۶۰. کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۰؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۱.

۲- ۱۴۶۱. اسدالغابه، ج ۳، ص ۵.

۳- ۱۴۶۲. نظم درر السمطین، زرنندی، ص ۲۰۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۵.

۴- ۱۴۶۳. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷.

۵- ۱۴۶۴. الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳.

۶- ۱۴۶۵. همان.

امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین

۱ - معاویه به عبدالله بن جعفر گفت: تو سید و سرور بنی هاشم می باشی. او در جواب معاویه گفت: بزرگ بنی هاشم حسن و حسینند. (۱)

۲ - ولید بن عتبه بن ابی سفیان - والی مدینه - هنگامی که مروان بن حکم به او پیشنهاد کشتن امام حسین علیه السلام را داد به او گفت: «به خدا سوگند ای مروان! دوست ندارم که برای من دنیا و آنچه در آن است باشد در حالی که حسین علیه السلام را کشته باشم. سبحان الله! آیا به جهت بیعت نکردن حسین او را بکشم؟ به خدا سوگند! من یقین دارم شخصی که حسین را به قتل برساند، در روز قیامت میزان عملش خفیف است. (۲)

۳ - ابراهیم نخعی می گوید: «اگر من در میان قاتلان حسین علیه السلام بودم، آن گاه وارد بهشت می شدم، از نظر کردن بر صورت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم حیا می کردم». (۳)

امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

با مراجعه به کتب تاریخ و تراجم اهل سنت پی می بریم که امام حسین علیه السلام مورد مدح و ستایش آنان بوده است؛

۱ - ابن حجر عسقلانی

«حسین بن علی بن ابیطالب، هاشمی، ابو عبدالله، مدنی، نوه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و دسته گل او از دنیا، و یکی از دو بزرگوار جوانان اهل بهشت است». (۴)

۲ - زرنندی حنفی

«حسین، نماز و روزه و حج و عبادات بسیار انجام می داد. او مردی با سخاوت و کریم بود. بیست و پنج بار پیاده حج به جای آورد». (۵)

ص: ۴۵۶

۱- ۱۴۶۶. کامل سلیمان، حسن بن علی علیهما السلام، ص ۱۷۳.

۲- ۱۴۶۷. همان، ص ۱۴۷.

۳- ۱۴۶۸. الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۵.

۴- ۱۴۶۹. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۹.

۵- ۱۴۷۰. نظم درالسمطین، ص ۲۰۸.

«دسته گل رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و نوه او و خلاصه نبوت، محل محاسن و مناقب و بزرگواری، ابو عبدالله حسین بن علی علیه السلام...» (۱).

۳ - ابن سیرین

«آسمان بر کسی بعد از یحیی بن زکریا به جز حسین علیه السلام نگریست و هنگامی که کشته شد آسمان سیاه گشت، و ستارگان در روز، روشن شدند، به حدی که سیاره جوزاء در وقت عصر دیده شد، و خاک قرمز فرو ریخت، و آسمان تا هفت شبانه روز به مانند لخته خونی بود.» (۲).

۴ - عباس محمود عقاد

«شجاعت حسین علیه السلام صفتی است که از او غریب نیست؛ زیرا صفتی است که از معدنش سرچشمه گرفته است. و این فضیلتی است که از پدران خود به ارث برده و به فرزندان بعد از خود به ارث گذارده است... و در بین بنی آدم کسی شجاع تر از حیث قلب دیده نشده، آن هنگام که حسین علیه السلام در کربلا- چنین اقدامی را انجام داد... بس است او را این که در تاریخ این دنیا تنها او در طول صدها سال شهید فرزند شهید و پدر شهیدان است...» (۳).

۵ - دکتر محمد عبده یمانی

«حسین علیه السلام مردی عابد و متواضع بود. همیشه او را روزه دار مشاهده می کردند. شب ها را بیدار و مشغول عبادت بود. همیشه در امور خیر از دیگران سبقت می جست و در نیکی از دیگران سرعت می گرفت...» (۴).

۶ - عمر رضا کحاله

«حسین بن علی، بزرگ اهل عراق در فقه و حال و جود و بخشش بود.» (۵).

ص: ۴۵۷

۱- ۱۴۷۱. مرآة الجنان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲- ۱۴۷۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۹.

۳- ۱۴۷۳. ابوالشهداء، ص ۱۹۵.

۴- ۱۴۷۴. علموا اولادکم محبه آل بیت النبى صلی الله علیه وآله، ص ۱۳۳.

۵- ۱۴۷۵. اعلام النساء، ج ۱، ص ۲۸.

سیوطی نقل می کند: «... شهادت و قتل او در روز عاشورا بود. در آن روز خورشید گرفته و افق های آسمان تا شش ماه بعد از شهادتش قرمز گشت. و این قرمزی دائماً مشهود بود، در حالی که قبل از شهادت او یافت نمی شد و گفته شده که در آن روز هیچ سنگی در بیت المقدس جابه جا نشد، جز آن که در زیر آن خون تازه وجود داشت...»^(۱)

ص: ۴۵۸

۱- ۱۴۷۶. تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۰، ترجمه یزید بن معاویه.

ولادت امام سجاد علیه السلام

مورخان در مکان ولادت امام زین العابدین فرزند امام حسین علیهما السلام اختلاف کرده اند، برخی ولادت آن حضرت را در کوفه دانسته اند،^(۱) و برخی دیگر می گویند: ولادت او در یثرب؛ یعنی مدینه بوده است.^(۲)

حق آن است که ولادت آن حضرت در کوفه بوده است؛ زیرا راویان و مورخان اجماع کرده اند بر این که آن حضرت دو سال قبل از وفات جدش امیرالمؤمنین علیه السلام متولد شده است.^(۳) و به طور قطع امام حسین علیه السلام و افراد عائله اش با امام علی علیه السلام در کوفه به سر می بردند و هیچ یک از افراد عائله حضرت در ایام حکومتش در یثرب نبوده است.

در مورد زمان ولادت حضرت سجاد علیه السلام قول مشهور آن است که در روز پنجم شعبان، سال ۳۸ هجری، و در روز پنجشنبه بوده است.^(۴)

نامگذاری

ابن عساکر به سندش از سفیان بن عیینه نقل می کند که ابن زبیر گفت: ما نزد جابر بودیم که علی بن الحسین علیه السلام بر او وارد شد. جابر به او عرض کرد: من نزد

ص: ۴۵۹

۱- ۱۴۷۷. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲- ۱۴۷۸. الفصول المهمه، ص ۱۸۷؛ نور الابصار، ص ۱۳۶.

۳- ۱۴۷۹. اخبار الدول، ص ۱۰۹؛ مطالب السؤل، ج ۲، ص ۴۱.

۴- ۱۴۸۰. مطالب السؤل، ج ۲، ص ۴۱؛ الفصول المهمه، ص ۲۱۲.

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بودم که حسین علیه السلام بر او وارد شد. حضرت او را در بغل گرفته و بوسیده و در کنار خود نشانید، آن گاه فرمود: «یولد لابن هذا ابن یقال له: علی بن الحسین، اذا کان یوم القیمه نادی منا من بطنان العرش لیقم سید العابدین، فیقوم هو»؛^(۱) «برای این فرزندم فرزندی متولد خواهد شد که به او «علی بن الحسین» گفته می شود. هنگامی که روز قیامت فرا می رسد، منادی از جلو عرش ندا می دهد: سید عابدین برخیزد. آن گاه او بر می خیزد.»

حلم امام سجاده علیه السلام

شبلنجی از سفیان نقل می کند که شخصی به نزد علی بن الحسین علیه السلام آمد و به او عرض کرد: فلان شخص در حضور من به شما ناسزا گفت. حضرت به او فرمود: بیا با هم به نزد او برویم.

راوی می گوید: ما که می رفتیم فکرم این بود که حضرت انتقام خود را از آن مرد خواهد گرفت.

حضرت که به نزد آن مرد رسید به او فرمود: «یا هذا! ان کان من قلتہ فی حقاً فاسأل الله أن یغفرلی، و ان کان ماقلتہ فی باطلاً فالله تعالی یغفره لک»؛^(۲) «ای مرد! اگر آنچه را که تو درباره من گفتی حق بود از خداوند خواستارم که مرا بیامرزد، و اگر آنچه را که در حق من گفتی باطل است خداوند متعال تو را بیامرزد.»

حضرت این را فرمود و از نزد او خارج شد.

عظمت امام سجاده علیه السلام

سبکی به سندش نقل کرده که هشام بن عبدالملک در زمان عبدالملک یا ولید به حج رفت. طوافی به جای آورد و هر چه کرد تا خود را به حجرالأسود برساند و آن را استلام کند، نتوانست. آن گاه برای او منبری گذارده و بر آن نشسته و مردم را نظاره

ص: ۴۶۰

۱- ۱۴۸۱. تاریخ دمشق، ج ۳۶، ص ۱۴۲.

۲- ۱۴۸۲. نور الابصار، ص ۱۶۴.

می کرد، در حالی که جماعتی از اهل شام همراه او بودند. ناگهان مشاهده کرد که علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام وارد شد، در حالی که زیباترین و خوشبوترین مردم بود. خانه خدا را طواف کرد، و هنگامی که به حجرالأسود رسید، مردم برای او کنار رفتند تا حضرت حجر را استلام کند. مردی از اهل شام گفت: این شخص کیست که این مقدار هیبتش مردم را گرفته است؟ هشام برای این که مردم شام به او میل و رغبت نکنند، گفت: من او را نمی شناسم. فرزدق شاعر در آنجا حاضر بود و گفت: ولی من او را می شناسم. مرد شامی گفت: این شخص کیست ای ابافراس؟ فرزدق در این هنگام بود که شروع به ذکر اشعاری بسیار بلیغ و فصیح و با مضامینی عالی در مدح امام سجاد علیه السلام نمود:

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته

و البيت يعرفه و الحلّ و الحرم

هذا بن خير عباد الله كلهم

هذا التقى النقى الطاهر العلم

«این کسی است که سرزمین بطحا گام های او را می شناسد و نیز خانه خدا و محدوده حلّ و حرم او را می شناسند.

این فرزند بهترین تمام بندگان خداست. این مرد، خدا ترس، پاک، طاهر و نشانه هدایت است.»

تا آخر اشعار. (۱)

هشام از این وضع غضبناک شد و دستور داد تا او را بین مکه و مدینه در زندانی حبس نمایند... امام زین العابدین علیه السلام هزار دینار برای او فرستاد ولی آن را قبول نکرد و عرض کرد: من این اشعار را به جهت محبت خدا و رسولش سروده ام و لذا به ازای آن اجرت نمی گیرم. حضرت فرمود: «نحن اهل بيت لا يعوّد الينا ما خرج منا»؛ «ما اهل بيتي هستيم که چیزی را که از ناحیه ما خارج شده به ما باز نمی گردد.»

در این هنگام بود که فرزدق آن ها را قبول کرد. (۲)

ص: ۴۶۱

۱- ۱۴۸۳. طبقات الشافعيه، ج ۱، ص ۱۵۳؛ تهذيب الكمال، ج ۲۰، ص ۴۰۰ - ۴۰۲؛ الأغاني، ج ۱۵، ص ۳۲۵؛ حليه الاولياء، ج ۳، ص ۱۳۹.

۲- ۱۴۸۴. حليه الاولياء، ج ۳، ص ۱۳۹؛ وفيات الاعيان، ج ۲، ص ۲۰۰؛ صفة الصفوه، ج ۲، ص ۵۵؛ تاريخ ابن كثير، ج ۹، ص ۱۰۸؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۲؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۰.

گنجی شافعی می گوید: از حافظ فقیه حرم محمد بن احمد بن علی قسطلانی شنیدم که می گفت: از شیخ الحرمین اباعبدالله قرطبی شنیدم که می گفت: اگر برای ابی فراس عملی نزد خدا جز این اشعار نمی بود، با آن می توانست وارد بهشت شود؛ زیرا کلمه حقی بود نزد سلطان ستمگر. (۱)

کرم و جود امام سجاده علیه السلام

۱- از کرم و جود او این که هر روز در مدینه اطعام عمومی می داد به این نحو که مردم را هنگام ظهر به خانه خود دعوت می کرد. (۲)

۲- و نیز از فیض جود او این که صد خانه وار را در مدینه به طور مخفیانه کفالت می کرد. (۳)

۳- هر گاه سائلی به نزد او می آمد به او خوشامد می گفت و می فرمود: «مرحباً بمن یحمل زادی الی دار الآخره»؛ (۴) «خوشا به حال کسی که توشه مرا به خانه آخرتم حمل می کند».

۴- حضرت مردم را به صدقه پنهانی تشویق می نمود و می فرمود: «أنها تطفی ء غضب الرب»؛ (۵) «صدقه پنهانی غضب پروردگار را فرو می نشاند».

۵- مورخان روایت کرده اند که جماعتی از اهل مدینه زندگی خود را می گذراندند ولی نمی دانستند که چه کسی خرجی آنان را تأمین می کند. و هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام از دنیا رحلت نمود فهمیدند که آن کس که شبانه غذای آنان را تأمین می کرد آن حضرت بود. (۶)

۶- جریر بن عبدالحمید از عمرو بن ثابت نقل کرده که گفت: بعد از رحلت علی بن الحسین در کمر او آثاری را مشاهده کردند، درباره آن سؤال کردند؟ جواب آمد که این اثر

ص: ۴۶۲

۱- ۱۴۸۵. کفایه الطالب، ص ۴۵۴.

۲- ۱۴۸۶. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۶.

۳- ۱۴۸۷. تهذیب اللغات و الاسماء، ص ۳۴۳.

۴- ۱۴۸۸. صفه الصفوه، ج ۲، ص ۵۳.

۵- ۱۴۸۹. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷۵؛ اخبار الدول، ص ۱۱۰.

۶- ۱۴۹۰. الأغانی، ج ۱۵، ص ۳۲۶.

بارهایی است که بر روی دوش خود کشیده و شبانه به منازل مستمندان می برده است. (۱)

عبادت امام سجاده علیه السلام

۱- ابی نوح انصاری می گوید: در اتاقی که حضرت سجاده علیه السلام مشغول نماز و سجده بود، آتش سوزی رخ داد. عده ای فریاد می زدند: ای پسر رسول خدا! آتش! آتش! ولی حضرت سر خود را از سجده برداشت تا آن که آتش خاموش شد. در این باره از او سؤال شد؟ حضرت فرمود: آتشی دیگر مرا از این آتش غافل ساخته بود. (۲)

۲- روایت شده که حضرت هر گاه از چیزی خوف پیدا می کرد، نهایت کوشش در دعا می نمود. (۳)

گریه طولانی بر امام حسین علیه السلام

ابن عساکر به سندش از امام جعفر بن محمد نقل کرده که از علی بن الحسین درباره کثرت گریه اش سؤال شد؟ حضرت فرمود: «لا تلومونی، فان یعقوب علیه السلام فقد سبطاً من ولده فبکی حتی ایضت عیناه من الحزن ولم یعلم انه مات. وقد نظرت إلی اربعه عشر رجلاً من اهل بیتی یذبون فی غداه واحده، فترون حزنهم یذهب من قلبی ابداً»؛ «مرا ملامت نکنید؛ زیرا یعقوب علیه السلام یکی از اولاد خود را گم کرد، و آن قدر گریست تا دو چشمانش از حزن سفید شد در حالی که نمی دانست که از دنیا رفته است. این در حالی است که من مشاهده نمودم چهارده نفر از اهل بیتم را که در صبح یک روز سر بریدند. حال شما می خواهید که حزن و اندوهم از قلبم بیرون رود؟» (۴)

صبر امام سجاده علیه السلام

ابن عساکر به سندش از ابراهیم بن سعد نقل کرده که گفت: علی بن الحسین علیه السلام در حالی که نزد او جماعتی بودند، ناگهان صدای شیون از خانه خود شنید. حضرت با

ص: ۴۶۳

۱- ۱۴۹۱. تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۲.

۲- ۱۴۹۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۶.

۳- ۱۴۹۳. ترجمه امام سجاده علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۲۵.

۴- ۱۴۹۴. همان، ص ۵۰ و ۴۹.

سرعت وارد منزل شد و بعد از لحظاتی به مجلس خود بازگشت. به او گفته شد: آیا این شیون به جهت مصیبتی بود؟ حضرت فرمود: آری، آن گاه اصحاب او را تعزیت داده و از صبر آن حضرت تعجب نمودند. حضرت فرمود: «أنا اهل بیت نطیع الله فیما نحبّ ونحمده فیما نکره»؛ «همانا ما اهل بیتی هستیم که خدا را در آنچه دوست داریم اطاعت می کنیم و در آنچه کراهت داریم ستایش می نمایم.» (۱)

امام سجاده علیه السلام از دیدگاه سلف

با مراجعه به کلمات معاصرین امام سجاده علیه السلام پی می بریم که آن حضرت مورد مدح و ستایش معاصرینش بوده است. اینک به بررسی برخی از این کلمات می پردازیم؛

۱ - عبدالله بن عباس

عبدالله بن عباس با جلالت شأن و سنّ بالایی که داشت، امام زین العابدین علیه السلام را تجلیل می نمود. هنگامی که او را ملاقات می کرد به جهت تعظیم بر می خاست و با صدای بلند می گفت: «مرحبا به حبيب حبيب». (۲)

۲ - زهری

محمد بن مسلم قرشی زهری یکی از بزرگان اهل سنت در شأن امام سجاده علیه السلام تعبیرات مختلفی دارد:

- «ما رأیت هاشمياً مثل علی بن الحسین»؛ «من قرشی ای باورع تر و افضل از او ندیدم.» (۳)

- «لم ادرک بالمدينة افضل منه»؛ «من در مدینه افضل از او درک نکردم.» (۴)

- «لم ادرک فی اهل البیت رجلاً کان افضل من علی بن الحسین»؛ «در میان اهل بیت مردی افضل از علی بن الحسین را درک نکردم.» (۵)

ص: ۴۶۴

۱- ۱۴۹۵. همان، ص ۵۷.

۲- ۱۴۹۶. تاریخ دمشق، ج ۳۶، ص ۱۴۷.

۳- ۱۴۹۷. البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۱۰۴.

۴- ۱۴۹۸. تهذیب اللغات و الاسماء، ص ۳۴۳.

۵- ۱۴۹۹. الجرح و تعدیل، ج ۳، ص ۱۷۸.

- «كان علي بن الحسين افضل اهل زمانه»؛ «علي بن الحسين افضل اهل زمان خود بود.» (۱)

- «ما رأيت احداً أفقه منه»؛ «من کسی را فقیه تر از او نیافتم.» (۲)

۳ - سعید بن مسیب

او که از فقهای بارز مدینه به حساب می آید، با تعبیرات گوناگون امام سجاده علیه السلام را تمجید کرده است؛ از قبیل:

- «ما رأيت قط أفضل من علي بن الحسين»؛ «من کسی را افضل از علی بن الحسین ندیدم.» (۳)

- «ما رأيت اورع منه»؛ «من کسی را باورع تر از او نیافتم.» (۴)

۴ - زید بن اسلم

زید بن اسلم از فقها و مفسرین به نام مدینه به حساب می آمد، و در توصیف امام سجاده علیه السلام گفته است:

- «ما جالست في اهل القبلة مثله»؛ «من در بین مسلمین با کسی مثل او مجالست نمودم.» (۵)

- «ما رأيت مثل علي بن الحسين فهماً حافظاً»؛ «من در فهم و حفظ، کسی را مثل علی بن الحسین ندیدم.» (۶)

۵ - حماد بن زید

او که از بارزترین فقهای بصره به شمار می آید، درباره امام سجاده علیه السلام می گوید: «كان علي بن الحسين افضل هاشمي

ادر كته»؛ «علی بن الحسین برترین هاشمی بود که من او را درک کرده ام.» (۷)

۶ - یحیی بن سعید

او که از بزرگان تابعین و از افاضل فقها و علما نزد اهل سنت به حساب می آید

ص: ۴۶۵

۱- ۱۵۰۰. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۳۸.

۲- ۱۵۰۱. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷۵.

۳- ۱۵۰۲. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۴۶.

۴- ۱۵۰۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸.

۵- ۱۵۰۴. تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۱۹.

۶- ۱۵۰۵. طبقات الفقهاء، ج ۲، ص ۳۴.

درباره امام سجاده علیه السلام می گوید: «سمعت علی بن الحسین، وکان افضل هاشمی رأیته»؛ «من از علی بن الحسین علیه السلام حدیث شنیده ام و او برترین هاشمی بود که او را مشاهده کرده ام». (۱)

۷ - مالک بن انس

او می گوید: «لم یکن فی اهل البیت مثل علی بن الحسین»؛ «در میان اهل بیت به مانند علی بن الحسین علیه السلام وجود نداشته است». (۲)

۸ - ابوبکر بن برقی

«کان علی بن الحسین افضل زمانه»؛ «علی بن الحسین افضل زمان خود بود». (۳)

۹ - ابوزرعه

«ما رأیت احداً کان افقه منه»؛ «من کسی را افقه از علی بن الحسین علیه السلام ندیدم». (۴)

۱۰ - طاووس یمانی

او می گوید: «شبانه داخل حجر اسماعیل شدم، ناگهان مشاهده کردم که علی بن الحسین نیز داخل شد و نماز به جای آورد و آن گاه سجده ای طولانی به جای آورد، از او در مناجاتش شنیدم که می گوید: «عیبدک بفنائک، مسکینک بفنائک، سائلک بفنائک، فقیرک بفنائک»؛ «بنده کوچک تو در درگاه توست، مسکین تو در درگاه توست، سائل تو در درگاه توست».

طاووس می گوید: به خدا سوگند! من بعد از هر نمازی که این دعا را به جهت گرفتاری خواندم، خداوند مرا گشایش داد. (۵)

۱۱ - نافع بن جبیر

او خطاب به امام سجاده علیه السلام گفت: «أنتک سیّد الناس وافضلهم»؛ «همانا تو سیّد مردم و افضل آنانی». (۶)

۱۲ - سفیان بن عیینه

او می گوید: «حجّ علی بن الحسین علیه السلام فلما احرم واستوت به راحلته اصفرّ لونه وانتفض

ص: ۴۶۶

۱- ۱۵۰۷. تهذیب الکمال، ج ۷، ص ۳۳۶.

۲- ۱۵۰۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۳۸.

۳- ۱۵۰۹. همان.

۴- ۱۵۱۰. تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۱۸.

۵- ۱۵۱۱. ترجمه امام سجاد علیه السلام از ابن عساکر، ص ۴۵.

۶- ۱۵۱۲. صفه الصفوه، ج ۲، ص ۹۳.

ووقع عليه الرعدة ولم يستطع ان يلبي. ف قيل له: مالك لا- تلبي؟ فقال: أخشى ان اقول ليبيك فيقال لي: لا ليبيك»؛ (۱) «علي بن الحسين حج به جای آورد، هنگامی که احرام بسته و راحله اش استقرار پیدا کرد، رنگ او زرد شد و خاضع شد و بر بدنش لرزش عارض شد و لذا نتوانست که تلبیه بگوید. به حضرت عرض شد: چه شده شما را که لیبيک نمی گویی؟ حضرت فرمود: می ترسم که لیبيک بگویم و در جواب من گفته شود: لا لیبيک.»

۱۳ - ابوسعید عبدالملک بن قریب اصعمی

او می گوید: هنگامی که من مشغول طواف دور خانه خدا بودم، ناگهان جوانی را دیدم که دست به پرده کعبه گرفته و می گوید:

يا من يجيب دعا المضطرّ في الظلم

يا كاشف الضرّ و البلوى مع السقم

قد نام وفدك حول البيت و انتبهوا

و انت يا حيّ يا قيوم لم تنم

ادعوك ربّي حزينا هائناً قلقاً

فارحم بكائي بحقّ البيت و الحرم

ان كان جودك لا يرجوه ذوسفه

فمن وجود على العاصين بالكرم

آن گاه گریه بلندی نمود و این اشعار را انشاء کرد:

الا ايها المقصود في كلّ حاجه

شكوت اليك الضرّ فارحم شكايتي

ألا يا رجائي انت تكشف كربتي

فهب لي ذنوبي كلّها واقض حاجتي

اتيت بأعمال قباح ردّيه

و ما فی الوری عبد جنی کجنایتی

اتحرقنی بالنار یا غایه المنی

فأین رجائی ثم این مخافتی

آن گاه بر روی زمین افتاد و غش نمود. نزد او رفتم، دیدم او زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. سر آن حضرت را برداشته و بر دامن خود گذارده و گریستم. قطرات اشکم بر صورت آن حضرت چکید. دو چشمش را باز نموده و فرمود: چه کسی است که بر ما هجوم آورده است؟ من به او گفتم: بنده کوچک شما اصمعی است. آقای من! این چه گریه و جزعی است، در حالی که شما از اهل بیت نبوت و معدن رسالتید؟ آیا خداوند متعال نفرموده: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؟

ص: ۴۶۷

حضرت فرمود: هیئات هیئات. ای اصمعی! همانا خداوند بهشت را برای کسی خلق کرده که او را اطاعت کند، گرچه بنده ای حبشی باشد. و دوزخ را برای کسی آفریده که معصیت کار باشد، گرچه حرّ قرشی باشد. آیا خداوند متعال نمی فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»؛ (۱) «هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آن ها در آن روز نخواهد بود؛ و از یک دیگر تقاضای کمک نمی کنند.» و نیز می فرماید: «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ»؛ (۲) «و آنان که وزنه اعمالشان سبک باشد، کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده، در جهنم جاودانه خواهند ماند.» (۳)

۱۴ - ابو حازم

او می گوید: «ما رأيت هاشمياً أفضل من علي بن الحسين»؛ «من هاشمی ای را فقیه تر از علی بن الحسین ندیدم.» (۴)

۱۵ - محمد بن ادريس شافعي

او می گوید: «هو افقه اهل المدينة»؛ «او - امام زین العابدین علیه السلام - فقیه ترین اهل مدینه بود.» (۵)

۱۶ - احمد بن حنبل

او در سندی که از امام رضا از پدرش موسی کاظم، از پدرش جعفر صادق، از پدرش محمد باقر، از پدرش زین العابدین از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از رسول خدا علیهم السلام نقل شده در تعلیقه ای می گوید: «لو قرأت هذا الاسناد علی مجنون لبریء من جنته»؛ «اگر این سند را بر دیوانه ای بخوانی از دیوانگی و جنونش خوب می شود.» (۶)

ص: ۴۶۸

۱- ۱۵۱۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱.

۲- ۱۵۱۵. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۳.

۳- ۱۵۱۶. المستطرف، ج ۱، ص ۱۲۹.

۴- ۱۵۱۷. تهذیب الکمال، ج ۷، ص ۳۳۶.

۵- ۱۵۱۸. رسائل جاحظ، ص ۱۰۶، به نقل از او.

۶- ۱۵۱۹. صواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، ص ۳۱۰، به نقل از او.

«و من مثل علی بن الحسین زین العابدین...»؛ «...و چه کسی همانند علی بن الحسین است...» (۱).

۱۸ - ابوحاتم محمد بن حبان بستی

«علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، ابوالحسن، از فقهای اهل بیت و افاضل بنی هاشم و عبّاد مدینه بود...» (۲).

دیدگاه مورخان اهل سنت درباره امام سجاده علیه السلام

با رجوع به کتاب های مورّخین و صاحبان تراجم و رجال پی می بریم که امام سجاده علیه السلام نزد آنان از قداست و احترام خاصی برخوردار بوده است. اینک به برخی از این عبارات اشاره می کنیم:

۱ - ابن عساکر شافعی دمشقی

او می گوید: «کان علی بن الحسین ثقه مأموناً، کثیر الحدیث، عالیاً، رفیعاً، ورعاً...»؛ «علی بن الحسین مردی ثقه، امین، کثیر الحدیث، عالی، رفیع و باورع بود...» (۳).

۲ - محمد ابن سعد

او نیز همین عبارت را در مورد امام سجاده علیه السلام آورده است (۴).

۳ - ابن حجر عسقلانی

«علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، زین العابدین، ثقه، ثبت، عابد، فقیه، فاضل، مشهور. قال ابن عیینه عن الزهري: ما رأیت قرشياً أفضل منه»؛ (۵) «علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، زین العابدین، ثقه، ثبت، عابد، فقیه، فاضل و مشهور بود. ابن عیینه از زهري نقل کرده که من در میان قریش، کسی را افضل از او ندیدم».

ص: ۴۶۹

۱- ۱۵۲۰. رسائل جاحظ، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۲- ۱۵۲۱. مشاهیر علماء الأمصار، ص ۶۳.

۳- ۱۵۲۲. تاریخ دمشق، ج ۳۶، ص ۱۴۲.

۴- ۱۵۲۳. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۲۲.

۵- ۱۵۲۴. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۵.

«و زین العابدین هذا هو العبدی خلف اباه علماً وزهداً وعباده... و كان زین العابدین عظیم التجاوز والعفو والصفح...»؛ «و زین العابدین؛ او کسی است که جانشین پدرش در علم و زهد و عبادت بود... او زین العابدین بوده و با بزرگواری، گذشت و عفو داشت...» (۱).

۵ - یعقوبی

«كان افضل الناس واشدهم عباده، و كان یسمی زین العابدین، و كان یسمی ایضاً ذا الثففات لما كان فی وجهه اثر السجود»؛ «امام زین العابدین، افضل مردم و عابدترین آنان بود، لذا او را زین العابدین نامیدند. و نیز او را صاحب پینه ها (ذوالثففات) نامیده اند، به جهت این که در پیشانی او آثار سجده بود.» (۲).

۶ - محیی الدین بن یحیی بن شرف نووی

«واجمعوا علی جلالته فی کل شیء»؛ «بزرگان بر جلالت قدر او - زین العابدین علیه السلام - در هر چیزی اجماع نموده اند.» (۳).

۸ - نسابه معروف به ابن عنبه

«و فضائله اکثر من ان تحصی او یحیط بها الوصف»؛ «فضایل او بیش از آن است که احصا شده یا مردم از آن مطلع شوند.» (۴).

۹ - شیراوی

«كان - رضی الله عنه - عابداً، زاهداً، ورعاً، متواضعاً، حسن الاخلاق»؛ «او انسان عابد، زاهد، باورع، متواضع و با حسن اخلاق بود.» (۵).

۱۰ - ابن تیمیه حرّانی

«اما علی بن الحسین فمن كبار التابعین و ساداتهم علماً و دیناً... وله الخشوع و صدقه السرّ و غیر ذلك من الفضائل ما هو معروف»؛ «اما علی بن الحسین؛ او بزرگ ترین تابعین و سادات

ص: ۴۷۰

۱- ۱۵۲۵. صواعق المحرقة، ص ۱۱۹.

۲- ۱۵۲۶. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۴۶.

۳- ۱۵۲۷. تهذیب اللغات و الأسماء، ج ۱، ص ۳۴۳.

١٥٢٨-٤. عمده الطالب، ص ١٩٣.

١٥٢٩-٥. الاتحاف بحبّ الأشراف، ص ٤٩.

آنان در علم و دیانت بود... او در خشوع و صدقه پنهانی و دیگر فضایل به حدی رسیده بود که نزد همه معروف بود» (۱).

۱۱ - محمد بن طلحه شافعی

«هذا زين العابدين، قدوه الزاهدين وسيد المتقين وامام المؤمنين شيمته تشهد له انه من سلاله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، و ستمه يثبت قربه من الله. وثقاته تسجل له كثره صلاته وتهجده. واعراضه عن متاع الدنيا ينطق بزهده فيها...»؛ «او زين العابدين، مقتدای زاهدین و سید متقین و امام مؤمنین بود. کسی که رفتارش گواهی می داد که از سلاله رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. نشانه اش ثابت می کرد که او مرتبط با خدا است. و پینه های پیشانی اش سند کثرت نماز و تهجدش بود. و اعراض او از متاع دنیا، بر زهد او از دنیا گویا بود...» (۲).

۱۲ - سبط بن جوزی

او نیز همین تعبیرات را درباره امام سجاد علیه السلام آورده است (۳).

۱۳ - احمد بن محمد بن عبدربه

«وكان على بن الحسين عليه السلام اذا قام للصلاه اخذته رعه فسل عن ذلك فقال: ويحكم اتدرون إلى من اقوم ومن اريد ان اناجى؟»؛ «علی بن الحسین علیه السلام هنگامی که به نماز می ایستاد او را لرزه می گرفت. از علت آن سؤال شد؟ در جواب گفت: وای بر شما! آیا می دانید به سوی چه کسی قیام می کنم و با چه کسی مناجات می نمایم؟» (۴).

۱۴ - ابن خلکان

«هو احد ائمه الإثني عشر ومن سادات التابعين... وفضائل زين العابدين ومناقبه اكثر من أن تحصي»؛ (۵) «او یکی از امامان دوازده گانه و از سادات تابعین بود... و فضایل زین العابدین و مناقبش بیش از آن است که احصا شود».

ص: ۴۷۱

۱- ۱۵۳۰. منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۳۳، چاپ اول.

۲- ۱۵۳۱. مطالب السؤل، ج ۲، ص ۴۱.

۳- ۱۵۳۲. تذکره الخواص، ص ۲۹۱.

۴- ۱۵۳۳. العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۶۹.

۵- ۱۵۳۴. وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۴۲۹.

«زین العابدین علی بن الحسین الهاشمی، سَمی زین العابدین لفرط عبادته. وکان وروده فی الیوم واللیلہ الف رکعہ إلی ان مات. وکان یوم استشهد والده مریضاً فلم یتعرضوا له... ومن برّ زین العابدین لأمّہ أنّه کان لا یأکل معها فی صحفہ ویقول: اخی ان تسبق یدی إلی ما سبقت عینها إلیه...»؛ «زین العابدین علی بن الحسین هاشمی؛ او را به جهت کثرت عبادتش زین العابدین نامیدند؛ زیرا شبانه روز تا هنگام وفاتش هزار رکعت نماز به جای می آورد. هنگام شهادت پدرش - امام حسین علیه السلام - او مریض بود، و لذا متعرض قتل او نشدند... از نیکی او به مادرش این که با مادرش بر سر یک سفره هم غذا نمی شد، و می گفت: خوف دارم که دست من بر چیزی سبقت گیرد، در حالی که چشم او قبلاً به آن سبقت گرفته است...» (۱).

«علیّ زین العابدین احد افراد ساداتنا آل البیت واعظام ائمتهم الکبار - رضی الله عنه -، حمله عبدالملک بن مروان مقیداً من المدینہ و وکل به من یحفظه. فدخل علیه الامام الزهري لوداعه فبکی وقال: وددت انی مکانک...» (۲) «علی زین العابدین، یکی از افراد سادات اهل بیت و اعظام امامان بزرگ است. عبدالملک بن مروان او را با غل و زنجیر از مدینه خارج کرد و کسی را موکل به او نمود تا او را حفظ نماید. امام زهری به جهت وداع بر او وارد شد، گریست و گفت: دوست داشتم که من به جای تو می بودم...».

او عبارت جاحظ را در مدح امام سجاده علیه السلام نقل کرده و بر مفاد آن اقرار کرده است. (۳)

«در سال ۹۴ هجری زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب وفات یافت. از جماعتی از سلف روایت شده که گفته اند: ما کسی را باورع تراز او، و نزد برخی با فضیلت تراز او نیافتیم... به من خبر رسیده که علی بن الحسین در شبانه روز

۱- ۱۵۳۵. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲- ۱۵۳۶. وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۴۲۹.

۳- ۱۵۳۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۴ و ۲۷۸.

تا هنگام وفاتش هزار رکعت نماز به جای می آورد. او بعد از ذکر مقداری از مناقب و محاسنش می گوید: مناقب و محاسن ایشان بسیار و مشهور است، من به مقدار کمی از آن ها اکتفا نمودم».(۱)

۱۹ - اسماعیل بن کثیر دمشقی

او بعد از ذکر کلمات علما در مدح حضرت، خود نیز به ذکر محاسن و مناقب و فضایل امام سجاده علیه السلام پرداخته است.(۲)

۲۰ - محمد خواجه پارسای بخاری

«ولد سنه ثمان و ثلاثین، و كان ثقة مأموناً، كثير الحديث، عالياً، رفيعاً. واجمعوا على جلالته في كل شيء»؛ «در سال ۳۳ متولد شد. مردی ثقة و امین، کثیر الحدیث، عالی و رفیع بود. علما در جلالتش در هر چیز، اجماع نموده اند...».(۳)

۲۱ - ابن صباغ مالکی

«اما مناقبه عليه السلام فكثيره ومزايه شهيره...»؛ «اما مناقب او بسیار و مزایای او مشهور است...».(۴)

۲۲ - محمد بن عبدالباقی زرقانی

«علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب الهاشمي، زين العابدين، ثقة، ثبت، عابد، فقيه، فاضل، مشهور...»؛ «علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب، هاشمی، زین العابدین، ثقة، ثبت، فقیه، فاضل و مشهور بود...».(۵)

۲۳ - خیرالدین زرکلی

«... واحد من كان يضرب بهم المثل في الحلم والورع... احصى من بعد موته عدد من كان يقوتهم سرّاً فكانوا نحو مائه بيت...»؛ «... او یکی از کسانی بود که در حلم و ورع ضرب المثل بود... کسانی را که به طور مخفیانه حضرت غذا می داد، شمارش نمودند، به صد خانوار رسید...».(۶)

ص: ۴۷۳

۱- ۱۵۳۸. مرآة الجنان، ج ۱، ص ۱۵۱-۱۵۳.

۲- ۱۵۳۹. البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۱۲۱-۱۳۴.

۳- ۱۵۴۰. ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج ۲، ص ۴۵۴، به نقل از او.

۴- ۱۵۴۱. الفصول المهمه، ص ۱۹۰.

۵- ۱۵۴۲. شرح زرقانی بر موطأ مالک، ج ۱، ص ۲۳۰.

۶- ۱۵۴۳. الأعلام، ج ۴، ص ۲۷۷.

با مراجعه به کتاب های متأخرین که در این عصر و زمان تألیف شده پی می بریم که امام سجاده علیه السلام نزد آنان نیز مورد احترام و تمجید بوده است. اینک به برخی از کلمات آن ها اشاره می کنیم:

۱ - شیخ محمد ابوزهره

«زین العابدین فقیه بود، همان گونه که محدث بود. شباهتی به جدش علی بن ابی طالب در قدرت و احاطه بر مسائل فقهی از تمام جوانب و فروع مسائل داشت»^(۱).

۲ - استاد عباس محمود عقاد

«فهذا الغلام العلیل قد عاش حتی انعقد له ملک القلوب حیث انعقد ملک الأجسام لهشام بن عبدالملک»؛ «این جوان، مریض زندگی کرد تا آن که فاتح تمام دل ها شد، در آن زمانی که هشام بن عبدالملک مالک اجسام مردم بود»^(۲).

۳ - دکتر محمد عبده یمانی

«کان زین العابدین شدید التمسک بما جاء به النبی صلی الله علیه وآله وسلم من الكتاب و السنه و ما کان علیه جدّه علی بن ابی طالب و ابوه الحسین الشهید - رضی الله عنه - لا یحید عنه قید انمله فی عقیده او عبادة او عمل. کثیر التبتل و الورع. اشفقت علیه عمته فاطمه بنت علی من کثره ما کان یتعب به جسمه من عبادة، فارسلت إليه الصحابی جابر بن عبداللّه - رضی الله عنه - یکلّمه فی ذلک، فقال لجابر: لا أزال علی منهج أبوی متأسیّاً بهما حتی ألقاهما»؛ «زین العابدین تمسک شدیدی به کتاب و سنت، و آنچه جدش علی بن ابی طالب و پدرش حسین شهید بر آن بود داشت، و به مقدار بند انگشتی در عقیده یا عبادت و عمل از آن کوتاهی نمی کرد. بسیار اهل توجه به خدا و ورع بود. عمه اش فاطمه دختر علی علیه السلام از آثار سختی های عبادت بر او ناراحت بود تا آن که صحابی جابر بن عبداللّه را نزد او فرستاد تا در این باره با او صحبت کند، ولی به جابر فرمود: من دائماً بر روش پدر و مادرم خواهم بود و به آنان اقتدا خواهم کرد تا آن دو را ملاقات نمایم»^(۳).

ص: ۴۷۴

۱- ۱۵۴۴. الامام زید، محمد ابوزهره، ص ۳۱.

۲- ۱۵۴۵. الحسین، ابوالشهداء، ص ۲۸۴.

۳- ۱۵۴۶. علّموا اولادکم محبّه آل بیت النبی صلی الله علیه وآله، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

و نیز می گوید: «کان علی بن الحسین عابداً زاهداً و فياً جواداً منياً، اجمع معاصروه أنه كان اعبد الناس»؛ «علی بن الحسین مردی عابد، زاهد، باوفا، اهل جود و منیع الطبع بود. معاصرینش اجماع کرده اند که او عابدترین مردم بود...» (۱).

اعتراف اهل سنت به امامت حضرت سجاده علیه السلام

۱ - شمس الدین ذهبی

«کان له جلاله عجیبه و حقّ له واللّه ذلك فقد کان اهلاً للإمامه العظمی؛ لشرفه و سؤده و علمه و تأله و کمال عقله»؛ «برای او - حضرت سجاده علیه السلام - جلالت عجیبی است، و به خدا سوگند که او سزاوار چنین جلالتی است. او به جهت شرف و بزرگواری و علم و کمال عقل، اهلیت برای امامت عظمی داشت.» (۲)

۲ - عبدالرؤف مناوی شافعی

«علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، زین العابدین، امام، سید، سند... کان عظیم القدر، رحب الساحه و الصدر، رأساً لجسد الریاسه، مؤملاً - لایاله و السیاسه... و هو ثقّه ثبت فاضل...»؛ «علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، زین العابدین، امام، سید، سند... او عظیم القدر و دارای سعه صدر بود. او سری برای جسد ریاست و اهلیت برای سرپرستی و سیاست داشت... او ثقّه، ثبت، و فاضل بود...» (۳)

احادیث امام سجاده علیه السلام

۱ - از امام سجاده علیه السلام نقل است که فرمود: «یا بنی! لاتصحب فاسقاً فانه یببعک بأکله و أقلّ منها لاینالها، و لا یخیلاً فانه یخذلک فی ماله احوج ماتکون الیه، و لا کذباً فانه کالسراب یقرب منک البعید و یباعد عنک القریب، و لأحمق، فانه یرید ان ینفعک فیضرک، و لاقاطع رحم فانه ملعون فی کتاب اللّه، قال تعالی: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا اَرْحَامَكُمْ * اُولٰئِكَ الَّذِیْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَاصْمَتْهُمْ وَاَعْمِ اَبْصَارَهُمْ» (۴)؛ (۵)

ص: ۴۷۵

۱- ۱۵۴۷. همان، ص ۱۶۴-۱۶۶.

۲- ۱۵۴۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۸.

۳- ۱۵۴۹. الکواکب الدرّیه، ص ۱۳۹.

۴- ۱۵۵۰. سوره محمد، آیات ۲۲ و ۲۳.

۵- ۱۵۵۱. علّموا اولادکم حبّ آل بیت النبی صلی الله علیه و آله، دکتر یمانی، ص ۱۶۹ و ۱۷۰.

«ای فرزندانم! با شخص فاسق همنشینی نکن؛ زیرا او تو را با یک لقمه و کمتر از آن که به آن هم نمی رسد خواهد فروخت. و نه با بخیل؛ زیرا تو را در مالی که شدیداً به آن احتیاج داری خار خواهد نمود. و نه کذاب؛ زیرا او به مانند سراب است که دور را به تو نزدیک و نزدیک را از تو دور می کند. و نه احمق؛ زیرا او می خواهد به تو نفع رساند، ضرر می رساند. و نه کسی که قطع رحم می کند؛ زیرا او در کتاب خدا ملعون است. خداوند متعال فرمود: اگر [از این دستورها] رویگردان شوید جز این انتظار نمی رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟ آن ها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوش هایشان را کر و چشمانشان را کور کرده است.»

۲- و نیز فرمود: «انَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمَذْنِبَ التَّوَّابَ»؛^(۱) «همانا خداوند گناهکار بسیار توبه کننده را دوست می دارد.»

۳- «التَّارِكُ لِلْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ كَالنَّابِذِ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظَهْرِهِ»؛^(۲) «کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند به مانند آن است که کتاب خدا را پشت سر خود پرتاب کرده است.»

۴- «بئس الأخ يرعاك غتياً و يقطعك فقيراً»؛^(۳) «بد برادری است کسی که تو را در حال بی نیازی همراهی کرده و در حال فقر تو را رها نماید.»

۵- «الرضا بمكروه القضاء ارفع درجات اليقين»؛^(۴) «راضی بودن به قضای مکروه بالاترین درجه یقین است.»

۶- «ساده الناس في الدنيا الأسخياء، و في الآخرة اهل الدين و اهل الفضل و العلم، لانَّ العلماء ورثة الأنبياء»؛^(۵) «بزرگان در دنیا بین مردم سخاوتمندانند و در آخرت اهل دین و اهل فضل و علم می باشند؛ زیرا علما، وارثان انبیا هستند.»

ص: ۴۷۶

۱- ۱۵۵۲. همان.

۲- ۱۵۵۳. همان.

۳- ۱۵۵۴. همان.

۴- ۱۵۵۵. همان.

۵- ۱۵۵۶. ترجمه امام زین العابدین علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۵۵.

۷- «إياك و الغيبة، فأنها إدام كلاب النار»؛^(۱) «از غیبت بیرهیز؛ زیرا آن، خورشت سگان اهل دوزخ است.»

۸- «انّ قوماً عبدوا الله رهبه فتلك عباده العبيد، و آخرين عبدوه رغبه فتلك عباده التجار، و قوماً عبدوا الله شكراً فتلك عباده الأحرار»؛^(۲) «همانا قومی خداوند را از ترس عبادت کردند، که آن عبادت بردگان است. و عده ای دیگر او را به جهت رغبت، عبادت کردند که آن عبادت تاجران است. و عده ای دیگر او را به جهت شکر و سپاس عبادت کردند که آن عبادت آزادمردان است.»

شهادت امام سجاده علیه السلام

شیراوی می نویسد: «حضرت سجاده علیه السلام در مدینه با سَمی که به او خورانده شد، از دنیا رحلت نمود.»^(۳)

دکتر یمانی می نویسد: «توفی علی بن الحسین - رضی الله عنه - فی العشر الثانی من شهر المحرم سنه اربع وتسعين فی المدینه المنوره عن عمر يناهز الثامن والخمسين. وما ان تسامع الناس بوفاة حتى ملأ النبا أرجاء المدینه المنوره فامتألت القلوب جزناً علیه، وانطلقت الألسنه ثناءً وترحماً وراثاً له...»؛ «علی بن الحسین - رضی الله عنه - در دهه دَوّم از ماه محرم، سال ۹۱ در مدینه منوره با عمری حدود ۵۸ سال از دنیا رحلت نمود. و هنگامی که خیر وفاتش به مردم رسید قلوب همه بر او محزون شد، زبان ها او را مدح و ثنا نموده و در سوک او مرثیه سرودند...»^(۴)

ص: ۴۷۷

۱- ۱۵۵۷. همان، ص ۸۵.

۲- ۱۵۵۸. همان، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۳- ۱۵۵۹. الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۱۴۳.

۴- ۱۵۶۰. علّموا اولادکم حبّ آل بیت النبی صلی الله علیه وآله، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

ابن عساکر شافعی دمشقی از ابی الزبیر نقل کرده که گفت: ما نزد جابر بن عبداللّه بودیم، زمانی که چشمش کور و سنش بالا رفته بود. علی بن الحسین همراه با فرزندش محمد در حالی که کودکی بود وارد شد و بر جابر سلام کرد، و به فرزندش محمد فرمود: برو نزد عمویت و بر او سلام کرده و سر او را ببوس. آن فرزند چنین کرد. جابر گفت: این چه کسی بود؟ حضرت علی بن الحسین فرمود: محمد فرزندم. جابر او را در بغل گرفت و گریست و گفت: ای محمد! همانا رسول خدا تو را سلام می‌رساند.

حضرت به جابر فرمود: خداوند تو را اصلاح کند، جریان چه بوده است؟ جابر گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودم که حسین بن علی بر او وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را در بغل گرفته و بوسید و در کنار خود جای داد. آن گاه فرمود: «یولد لابنی هذا ابن یقال له: علی، اذا کان یوم القیمه نادى مناد من بطنان العرش: لیقم سید العابدین. فیقوم هو. و یولد له محمد، اذا رأیته یا جابر فاقراً علیه السلام منى و اعلم ان بقاءك بعده قليل»؛ (۱) «برای این فرزندم فرزندی خواهد آمد که او را علی نامند. هر گاه روز قیامت فرا رسد، منادی از روی عرش صدا خواهد داد: سید عابدین بایستد. در آن هنگام او می‌ایستد. و برای او فرزندی خواهد بود به نام محمد، هر گاه او را دیدی ای جابر سلام مرا به او برسان. و بدان که زندگی تو بعد از او کم است.»

ص: ۴۷۸

ابوالزبیر می گوید: بعد از این واقعه جابر بیش از چند روزی زنده نماند تا این که از دنیا رحلت نمود.

عبادت امام باقرعلیه السلام

۱ - ذهبی می گوید: «آن حضرت شبانه روز «۱۵۰» رکعت نماز به جا می آورد». (۱)

۲ - ابن صباغ مالکی از یکی از اهل علم و خیر نقل می کند که گفت: من بین مکه و مدینه بودم که ناگهان شبیحی را در بیابان مشاهده کردم که گاهی ظاهر و در وقتی غایب می شد، تا این که به من نزدیک شد، دقت کردم دیدم نوجوانی هفت یا هشت ساله است. بر من سلام نمود و من نیز جواب سلام او را دادم. گفتم: از کجا می آیی ای نوجوان؟! فرمود: از جانب خداوند. عرض کردم: به کجا می روی؟ فرمود: به سوی خداوند. عرض کردم: زاد و توشه تو چیست؟ فرمود: تقوی. عرض کردم: تو کیستی؟ فرمود: مردی از عرب. عرض کردم: از کدامین عرب؟ فرمود: از قریش. عرض کردم: توضیح بده که پسر چه کسی هستی؟ خداوند تو را عافیت دهد. فرمود: من مردی هاشمی هستم. گفتم: برای من معین کن. فرمود: من مردی علوی هستم. آن گاه بعد از قرائت اشعاری فرمود: «من ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبم». سپس نگاه کردم و کسی را ندیدم، و ندانستم که به زمین فرو رفت و یا به آسمان پر کشید. (۲)

۳ - افلح از موالیان امام باقرعلیه السلام می گوید: با محمد بن علی به حج می رفتیم. چون حضرت وارد مسجدالحرام شد، به خانه خدا نظر کرد و با صدای بلند گریست. به او عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! مردم شما را نظاره می کنند، اگر کمی آهسته تر گریه کنید بهتر است. حضرت فرمود: وای بر تو ای افلح! چرا گریه نکنم، شاید خداوند از این گریه بر من نظر رحمت نماید تا بتوانم به توسط آن فردای قیامت به فوز نایل شوم. آن گاه دور خانه خدا طواف کرد و آمد و در کنار مقام، رکوع به جای آ

ص: ۴۷۹

۱- ۱۵۶۲. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲- ۱۵۶۳. الفصول المهمه، ص ۲۲۰.

ورد. و سر از سجود خود برداشت، ناگهان مشاهده کردم که محلّ سجده اش از اشکان چشمش مرطوب است. (۱)

ابن عساکر از مدائنی نقل کرده که گفت: در حالی که محمد بن علی بن الحسین در آستانه کعبه ایستاده بود، شخصی اعرابی بر او وارد شد و به حضرت عرض کرد: آیا هنگامی که خدا را عبادت می کنی مشاهده نموده ای؟ حضرت و کسانی که دور او بودند، سرها را به زیر افکندند. آن گاه حضرت سر خود را بلند کرده و به او فرمود: من خدایی را که نینم عبادت نخواهم کرد. او عرض کرد: چگونه او را دیده ای؟ حضرت فرمود: «دیده ها با مشاهده چشمان او را ندیده است، بلکه قلب ها به حقایق ایمان او را دیده است. خداوند به حواس درک نمی شود، و به مردم قیاس نمی گردد. به نشانه ها معروف و به علامات توصیف شده است. در قضاوتش ظلم نمی کند. از اشیاء جدا و اشیاء نیز از او جدا است. هیچ چیز همانند او نیست. این است آن خدایی که به جز او خدایی نیست.

اعرابی گفت: خداوند داناتر است که کجا رسالتش را قرار دهد. (۲)

جود امام باقر علیه السلام

اسود بن کثیر می گوید: نزد محمد بن علی (امام باقر) از فقر و جفای برادران شکایت نمودم. حضرت فرمود: بد برادری است کسی که تو را در حال بی نیازی رعایت نموده و در حال فقر تو را رها می نماید. آن گاه به غلام خود دستور داد تا کیسه ای که در آن هفتصد درهم بود آورد و به او فرمود: این را خرج کن و هر گاه تمام کردی مرا خیر ده... (۳)

ابوالفرج اصفهانی از ابوبکر حضرمی نقل می کند که گفت: برای کمیت از (امام)

ص: ۴۸۰

۱- ۱۵۶۴. صفة الصفوه، ج ۲، ص ۱۱۰.

۲- ۱۵۶۵. ترجمه امام باقر علیه السلام از تاریخ ابن عساکر، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۳- ۱۵۶۶. صفة الصفوه، ج ۲، ص ۱۱۲.

ابی جعفر محمّد بن علی علیهما السلام در ایام تشریق در سرزمین منا اجازه گرفتم تا بر حضرت وارد شود. کمیت عرض کرد: فدایت شوم، من در حق شما شعری سروده ام که دوست دارم برای شما بخوانم. حضرت فرمود: ای کمیت! در این «ایام معلومات» ذکر خدا کن. کمیت بار دیگر خواسته خود را تکرار کرد. حضرت بر او رقت نمود و فرمود: اشعارت را بیاور. کمیت قصیده خود را قرائت کرد تا به اینجا رسید:

یصیب به الرامون عن قوس غیرهم

فیا آخراً أسدی له الغیّ أوّل

حضرت دستان خود را به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: بار خدایا! کمیت را مورد مغفرت خود قرار ده.

صاعد، غلام کمیت می گوید: روزی بر ابی جعفر محمّد بن علی وارد شدیم، حضرت به ما هزار دینار و یک لباس داد. کمیت به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند! من به جهت دنیا شما را دوست نداشته ام، و اگر دنیا را می خواستم نزد کسانی می رفتم که مال در دستان آنان است. و لیکن شما را به جهت آخرت دوست دارم. ولی لباسی را که به اجسام شما اصابت کرده به جهت تبرک قبول می کنم، ولی مال را نمی پذیرم. لذا مال را ردّ کرده و لباس را پذیرفت. (۱)

معجزات امام باقر علیه السلام

ابوبصیر می گوید: روزی به امام باقر علیه السلام عرض کردم: شما ورثه رسول خدا هستید؟ فرمود: آری. عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارث همه انبیا بود؟ فرمود: وارث تمام علوم انبیا بود. عرض کردم: و شما جمیع علوم رسول خدا را به ارث برده اید؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس شما قدرت دارید که مرده زنده کرده و کور و کر را شفا داده و به آنچه می خورند و آنچه در خانه های خود ذخیره می کنند خبر دهید؟ حضرت فرمود: آری، ما این امور را به اذن خدا انجام می دهیم. آن گاه فرمود: نزدیک من آی ای ابابصیر! ابوبصیر در آن زمان کور بود. او گفت: من نزدیک حضرت

ص: ۴۸۱

رفتم. او دست خود را بر صورتم کشید. ناگهان آسمان و کوه و زمین را مشاهده نمودم. حضرت فرمود: آیا دوست داری که این چنین ببینی و حساب تو با خدا باشد، یا این که همان طور که بودی باشی و بهشت بر تو باشد؟ عرض کردم: بهشت را ترجیح می‌دهم. آن گاه حضرت دستانش را بر صورتم کشید، به آن حالت که بودم باز گشتم. (۱)

امام باقر علیه السلام از دیدگاه معاصرین

بزرگان علم و فکر از معاصرین امام باقر علیه السلام همگی بر عظمت و بزرگواری و علم امام باقر علیه السلام اجماع و اتفاق نموده اند:

۱ - امام صادق علیه السلام

حضرت درباره پدرش امام باقر علیه السلام فرمود: «کان ابی خیر محمّدیّ یومئذ علی وجه الأرض»؛ (۲) «پدرم در آن روز بهترین محمّدها در روی زمین بود.»

۲ - محمّد بن منکدر

او که معاصر امام زین العابدین و فرزندش امام محمّد باقر علیهما السلام بود، درباره حضرت می‌گوید: «ما کنت اری انّ مثل علی بن الحسین یدع خلفاً لفضله و غزازه علمه و حلمه حتی رأیت ابنه محمّداً»؛ «من نمی‌دانستم که علی بن الحسین کسی را در فضل و کثرت علم و حلم به عنوان جانشین خود بگذارد، تا آن که فرزندش محمّد را مشاهده نمودم.» (۳)

۳ - عبدالله بن عطاء

او می‌گوید: «ما رأیت العلماء عند احد اصغر منهم عند ابی جعفر محمّد بن علی، لتواضعهم له و معرفتهم بحقّه و علمه و اقتباسهم منه و لقد رأیت الحکم بن عیینة علی جلالته و سنّه و هو بین یدیہ یتعلم منه و يأخذ عنه کالصبیّ بین یدی المعلّم»؛ «من علما را نزد هیچ کس کوچک تر از نزد ابی جعفر ندیدم؛ زیرا همگی نسبت به او متواضع بوده و به حق و علم او معرفت داشتند و از او علم اخذ می‌نمودند. حکم بن عیینة را با آن جلالت و سنّ مشاهده کردم»

ص: ۴۸۲

۱- ۱۵۶۸. نور الابصار، ص ۱۶۸.

۲- ۱۵۶۹. البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۳۰۹.

۳- ۱۵۷۰. تهذیب التهذیب ج ۹ ص ۳۵۲.

که در مقابل او نشسته و از او علم فرا می گیرد، آن گونه که کودک به نزد معلّم رفته و از او علم اخذ می کند» (۱).

این در حالی است که حکم بن عیینه - بنابر نقل راویان - از بزرگ ترین علمای عصر خود بوده است.

مجاهد بن رومی می گوید: حکم را در مسجد خیف مشاهده کردم، در حالی که علمای مردم همگی عیال او بوده و از او بهره می بردند. (۲)

۴ - حسن بصری

«ذلک الذی یشبه کلامه کلام الانبیاء»؛ «محمد باقر کسی است که کلامش شبیه کلام انبیا است». (۳)

۵ - ثوری

«سَمی الباقِر؛ لِأَنَّهُ بَقِرَ الْعِلْمَ أَيْ شَقَّه فَعَرَفَ أَصْلَهُ وَعَرَفَ خَفِيَّه»؛ «او را باقر نامیدند؛ زیرا علم را شکافته و اصل و حقیقتش را معرفت پیدا کرده است». (۴)

امام باقر علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

با مراجعه به تاریخ و کلمات اهل سنت پی می بریم که امام باقر علیه السلام مورد احترام و تعظیم عموم آنان بوده است. اینک به کلمات برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - محمد بن سعد زهری (ت: ۲۳۰ ه.ق)

او درباره حضرت باقر علیه السلام می گوید: «محمّد من الطبقة الثالثة من التابعين من المدينة، كان عابداً عالماً ثقة»؛ «محمّد از طبقه سوم از تابعین مدینه، مردی عابد، عالم و ثقه بود». (۵)

ص: ۴۸۳

۱- ۱۵۷۱. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۱، ص ۴۳.

۲- ۱۵۷۲. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۳۴.

۳- ۱۵۷۳. الامام جعفر الصادق علیه السلام، مستشار عبدالحلیم جندی، ص ۱۴۰.

۴- ۱۵۷۴. الطبقات الکبری، شعرانی، ج ۱، ص ۳۲.

۵- ۱۵۷۵. تذکره الخواص، سبط بن جوزی، ص ۳۰۲، به نقل از او.

او همچنین درباره حضرت می گوید: «کان ثقه کثیر الحدیث»؛ «او ثقه و کثیر الحدیث بود».^(۱)

۲ - احمد بن حنبل (ت: ۲۴۱ ه.ق)

او بر سندی که از امام رضاعلیه السلام تا امام باقرعلیه السلام و از او تا رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از ذریه حضرت در آن قرار داشت. می گوید: «لو قرأت هذا الاسناد علی مجنون لسریء من جنته»؛ «اگر این سند بر دیوانه ای قرائت شود از جنونش بهبودی می یابد».^(۲)

۳ - ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (ت: ۲۵۰ ه.ق)

«... وهو سید فقهاء الحجاز ومنه ابنه جعفر تعلم الناس الفقه، وهو الملقب بالباقر، باقر العلوم، لقبه به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم...»؛ «... او سید فقهای حجاز است، که مردم فقه را از او و فرزندش جعفر فرا گرفتند. او ملقب به باقر است، کسی که علم را می شکافد. و این لقبی است که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بر او گذارده است...».^(۳)

۴ - حافظ ابونعیم اصفهانی (ت: ۴۳۰ ه.ق)

«و منهم الحاضر الذاکر الخاشع الصابر، ابوجعفر محمد بن علی الباقر...»؛ «از جمله اولیا، حاضر، ذاکر، خاشع، صابر، ابوجعفر محمد بن علی الباقر است...».^(۴)

۵ - فخر رازی (ت: ۶۰۴ ه.ق)

او در معنای کوثر می گوید: «والقول الثالث: الكوثر اولاده... فالمعنى انه يعطيه نسلاً يقون على مرّ الزمان. فانظر كم قتل من اهل البيت ثم العالم ممتلىء منهم ولم يبق من بنى امية فى الدنيا احد يعبأ به. ثم انظر كم كان فيهم من الأكابر من العلماء كالباقر والصادق والكاظم والرضاعليهم السلام...»؛ «قول سوم آن است که مراد از کوثر اولاد اویند... و مقصود آن است که خداوند به او نسلی عنایت خواهد کرد که در طول زمان باقی خواهند ماند. پس بنگر که چه مقدار از اهل بیت کشته شدند ولی عالم از آنان پر است، و در مقابل از بنی امیه در دنیا

ص: ۴۸۴

۱- ۱۵۷۶. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۳۸، به نقل از او.

۲- ۱۵۷۷. صواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، ص ۳۱۰، به نقل از او.

۳- ۱۵۷۸. رسائل جاحظ، ص ۱۰۸.

۴- ۱۵۷۹. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۶۶.

کسی که قابل توجه باشد وجود ندارد. نظر کن چه افرادی از بزرگان علما؛ همانند باقر و کاظم و صادق و رضا علیهم السلام در میان آنان وجود دارد...» (۱).

۶ - محمد بن طلحه شافعی (ت: ۶۵۲ ه. ق)

«هو باقر العلم وجامعه وشاهر علمه ورافعه... صفا قلبه وزکا علمه وطهرت نفسه وشرفت اخلاقه وعمرت بطاعه الله اوقاته ورسخت فی مقام التقوی قدمه...»؛ «او شکافنده علم و جمع کننده آن، و شهرت دهنده و بالا برنده علم و... بود. کسی که قلبش باصفا و عملش تزکیه شده و نفسش پاک و اخلاقش با شرف بود. تمام اوقاتش به طاعت خدا مشغول و در مقام تقوا ثابت قدم بود...» (۲).

۷ - سبط بن جوزی (ت: ۶۵۴ ه. ق)

«هو ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب... وانما سمی الباقر من کثره سجوده، بقر السجود جهته ای فتحها ووسعها. وقیل: لغزارة علمه»؛ (۳) «او ابوجعفر محمد بن علی بن ابی طالب است... او را به جهت کثرت سجودش باقر نامیدند؛ زیرا سجده پیشانی اش را شکافته و باز کرده بود. و برخی گفته اند او را به جهت فراوانی علمش باقر نامیده اند...».

۸ - ابن ابی الحدید معتزلی (ت: ۶۵۵ ه. ق)

او در شرح نهج البلاغه، کلام جاحظ را نقل کرده و آن را تقریر نموده است. (۴) وی همچنین می گوید: «کان محمد بن علی بن الحسین... سید فقهاء الحجاز...»؛ (۵) «محمد بن علی بن الحسین... بزرگ فقهای حجاز بود...».

۹ - محمد بن احمد بن ابی بکر قرطبی (ت: ۶۷۱ ه. ق)

او در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً...» (۶) می گوید: «و منه الباقر لابی جعفر محمد بن علی زین العابدین؛ لأنه بقر العلم وعرف اصله ای شقه»؛ (۷) «... از همین ماده است اسم باقر برای ابی جعفر محمد بن علی زین العابدین؛ زیرا او علم را شکافت و به اصل آن معرفت نمود».

ص: ۴۸۵

۱- ۱۵۸۰. تفسیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۲۵، مجلد ۱۶، طبع دارالفکر.

۲- ۱۵۸۱. مطالب السؤل، ج ۲، ص ۱۰۰.

۳- ۱۵۸۲. تذکره الخواص، ص ۳۰۲.

۴- ۱۵۸۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۷.

۵- ۱۵۸۴. همان.

۶- ۱۵۸۵. سوره بقره، آیه ۶۷.

۱۰- ابو زكريا محيي الدين بن شرف نووي (ت: ۶۷۶ ه.ق)

او درباره حضرت باقر عليه السلام می گوید: «هو تابعی جلیل، امام بارع، مجمع علی جلالته، معدود فی فقهاء المدینه وأئمتهم»؛^(۱) «او تابعی جلیل، امامی نمونه است. کسی که بر جلالتش اجماع بوده و در جمله فقهای مدینه و امامان فقها به حساب می آید».

۱۱- ابوالعباس ابن خلکان (ت: ۶۸۱ ه.ق)

«... كان الباقر عالماً سيّداً كبيراً. وإنما قيل له الباقر، لأنه تَبَقَّر في العلم»؛^(۲) «... باقر، مردی عالم، سیّد و کبیر بود. او را باقر نامیده اند؛ زیرا در علم وسعت داد».

۱۲- ابن منظور مصری (ت: ۷۱۱ ه.ق)

«و كان يقال لمحمد بن علي بن الحسين بن علي، الباقر - رضوان الله عليهم -؛ لأنه بقر العلم وعرف اصله واستنبط فرعه وتبقر في العلم»؛^(۳) «... به محمد بن علی بن الحسین بن علی - رضوان الله عليهم - باقر گفته اند؛ زیرا علم را شکافت و اصل آن را شناخته و فرع آن را استنباط نموده و در علم وسعت داد».

۱۳- شمس الدین ذهبی (ت: ۷۴۸ ه.ق)

«و كان من فقهاء المدینه. وقيل له الباقر؛ لأنه بقر العلم ای شقّه وعرف اصله وخفّيه»؛^(۴) «او از فقهای مدینه به حساب می آمد. به او باقر گفته اند؛ زیرا علم را شکافته و اصل و ریشه آن را شناخته است».

۱۴- عبدالله بن اسعد یافعی (ت: ۷۶۸ ه.ق)

«و هو والد جعفر الصادق، لقب بالباقر؛ لأنه بقر العلم ای شقّه وتوسّع فيه»؛^(۵) «... او که پدر جعفر صادق است، به باقر ملقب گردید؛ زیرا علم را شکافته و در آن وسعت داد».

۱۵- ابن کثیر دمشقی (ت: ۷۷۴ ه.ق)

«و هو محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب القرشي الهاشمي ابو جعفر الباقر...»

ص: ۴۸۶

۱- ۱۵۸۷. تهذيب الاسماء و اللغات، ج ۱، ص ۱۰۳.

۲- ۱۵۸۸. وفيات الاعيان، ج ۴، ص ۳۰.

۳- ۱۵۸۹. لسان العرب، ج ۴، ص ۷۴.

- ٤- ١٥٩٠. العبر فى خبر من غير، ج ١، ص ١٤٢.
- ٥- ١٥٩١. مرآه الجنان و عبره اليقظان، ج ١، ص ١٩٤ و ١٩٥.

وهو تابعی جلیل، کبیر القدر کثیراً، احد اعلام هذه الأمة علماً وعملاً وسياده وشرفاً... حدّث عنه جماعه من كبار التابعين وغيرهم...»؛^(۱) «او محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، قرشی، هاشمی، ابوجعفر باقر است... او تابعی جلیل، بسیار بزرگ مقدار، یکی از بزرگان این امت از حیث علم و عمل و بزرگی و شرف است... از او جماعتی از بزرگان تابعین و دیگران روایت نقل کرده اند...».

۱۶ - محمّد بن یعقوب فیروزآبادی (ت: ۸۱۷ ه.ق)

«و الباقر محمّد بن علی بن الحسین لتبخر فی العلم»؛^(۲) «و باقر؛ محمّد بن علی بن الحسین به جهت تبخر در علم، او را باقر نامیدند».

۱۷ - حافظ احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت: ۸۵۲ ه.ق)

«محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب. ابوجعفر الباقر، ثقه، فاضل من الرابعه»؛^(۳) «محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، ابوجعفر باقر، ثقه، فاضل و از طبقه چهارم است».

۱۸ - ابن صباغ مالکی (ت: ۸۵۵ ه.ق)

«و اما مناقبه فکثیره عدیده و اوصافه فحمیده جلیله»؛^(۴) «و اما مناقب او بسیار و اوصاف او پسندیده و جلیل است».

۱۹ - شمس الدین محمّد بن طولون (ت: ۹۵۳ ه.ق)

«و كان الباقر عالماً سیداً کبیراً و انما قيل له الباقر لانه تبقر فی العلم ای توسّع»؛^(۵) «... باقر، شخصی عالم و بزرگ مرد بود، او را به جهت توسعه در علم، باقر نامیدند».

۲۰ - احمد بن حجر هیتمی مکی (ت: ۹۷۴ ه.ق)

«وارثه منهم عباده و علماً وزهاده ابوجعفر محمّد الباقر... فلذلك هو اظهر من مخبات كنوز المعارف و حقائق الأحكام والحکم واللطائف»؛^(۶) «... وارث علی بن الحسین در عبادت

ص: ۴۸۷

۱- ۱۵۹۲. البدايه و النهايه، ج ۹، ص ۳۳۸.

۲- ۱۵۹۳. قاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳- ۱۵۹۴. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۵۴۱.

۴- ۱۵۹۵. الفصول المهمه، ص ۲۰۱.

۵- ۱۵۹۶. الأئمة الاثنا عشر، ص ۸۱.

و علم و زهد، ابوجعفر محمد باقر بود. او را به جهت شکافتن علم باقر نامیدند... به همین جهت است که او گنج های معارف و حقایق احکام و حکم و لطایف را آشکار ساخت...».

۲۱ - ابن عماد حنبلی (ت: ۱۰۸۹ ه.ق)

«و کان من فقهاء المدینه، وقیل له الباقر لأنه بقر العلم ای شقه و عرف اصله و خفیته و توسع فیه»؛^(۱) «او از فقهای مدینه به حساب می آمد. و به جهت شکافتن علم و شناختن اصل و مخفی آن و توسعه در آن، باقر نامیده اند».

۲۲ - محمد بن عبدالباقی زرقانی مالکی (ت: ۱۱۲۲ ه.ق)

«محمد الباقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی الثقه الفاضل من سادات آل البیت»؛^(۲) «محمد باقر فرزند علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، هاشمی، ثقه، فاضل، از سادات آل بیت بود».

۲۳ - شیخ عبدالله بن عامر شیراوی (ت: ۱۱۷۱ ه.ق)

«و مناقبه - رضی الله عنه - باقیه علی ممرّ الأيام، وفضائله قد شهد له بها الخواص والعام»؛^(۳) «مناقب او در طول ایام باقی است و فضایلش را خاص و عام به آن شهادت داده است».

۲۴ - محمد بن علی صبان (ت: ۱۲۰۶ ه.ق)

«و امّیا محمّد الباقر - رضی الله عنه - فهو صاحب المعارف واخو الدقائق واللطائف، ظهرت کراماته وکثرت فی السلوک اشارته»؛^(۴) «و امّیا محمّد باقر؛ پس او صاحب معارف و دارای دقایق و لطایف است. کراماتش ظاهر شده، و اشاراتش در سلوک بسیار است...».

۲۵ - شیخ یوسف بن اسماعیل نهبانی

«محمّد الباقر بن علیّ زین العابدین بن الحسین - رضی الله عنه - احد ائمه ساداتنا آل البیت الکرام وواحد اعیان العلماء الاعلام»؛^(۵) «محمد باقر فرزند علی بن الحسین، یکی از امامان سادات آل بیت کرام و یکی از اعیان علمای اعلام است».

ص: ۴۸۸

۱- ۱۵۹۸. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲- ۱۵۹۹. شرح زرقانی بر موطأ مالک، ج ۲، ص ۴۰۳.

۳- ۱۶۰۰. الاتحاف بحبّ الأشراف، ص ۱۴۳-۱۴۵.

۴- ۱۶۰۱. اسعاف الراغبین، ص ۲۵۰.

۵- ۱۶۰۲. جامع کرامات الاولیاء، ج ۱، ص ۹۷.

«كان الباقر عالماً نبياً وسيداً جليلاً. وسمى الباقر لأنه بقر العلم أي توسع فيه»؛^(۱) «باقر، عالمی فرزانه و آقایی بزرگوار بود، او را به جهت گسترش علمش باقر نامیدند».

۲۸ - احمد ابن تیمیه حرّانی

«ابو جعفر محمد بن علی من خيار اهل العلم والدين وقيل: انما سمي الباقر لأنه بقر العلم»؛^(۲) «ابوجعفر محمد بن علی از بهترین های اهل علم و دین بود. گفته شده: او را باقر نامیدند؛ زیرا علم را می شکافت».

۲۹ - عبدالرحمن شرقاوی، شیخ ازهر

«الامام محمد الباقر، هو اعلم اهل زمانه بالقرآن وتفسيره وبالحدیث والفقہ»؛^(۳) «امام محمد باقر؛ او اعلم اهل زمان خود به قرآن و تفسیر و حدیث و فقه بود».

۳۰ - سید عقیفی، از علمای ازهر

«محمّد الباقر هو ابن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب، لُقّب بالباقر لأنه تبقر فی العلم ای توسع فيه. وکان عالماً کبیراً سید بنی هاشم»؛^(۴) «محمد باقر، از فرزندان علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بود، که به جهت توسعه در علم، باقر نامیده شد. او عالمی بزرگ، و سید بنی هاشم بود».

تصریح به امامت

برخی از علمای اهل سنت به امامت او در علم و سیاست تصریح نموده اند:

۱ - شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی

«ابوجعفر الباقر، سید امام فقیه، يصلح للخلافه»؛ «ابوجعفر باقر، سید، امام، فقیه و کسی بود که برای خلافت صلاحیت داشت».^(۵)

ص: ۴۸۹

۱- ۱۶۰۳. دائره المعارف، فرید وجدی، ج ۳، ص ۵۶۳.

۲- ۱۶۰۴. منهاج السنه النبویه، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- ۱۶۰۵. مجله الاهرام المصریه، ص ۱۰، تاریخ ۱۸/۸/۱۹۷۸.

۴- ۱۶۰۶. مجله ازهر، ج ۵، سال ۱۳۵۸ ه. ق قمری.

۵- ۱۶۰۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۲۰.

و در جای دیگر می گویند: «و كان احد من جمع بين العلم والعمل والسؤدد والشرف والثقه والرزانة وكان اهلاً للخلافه»؛^(۱) «او یکی از کسانی بود که بین علم و عمل و بزرگواری و شرف و وثاقت، جمع نموده بود. او اهلیت بر خلافت را داشت...».

۲ - صلاح الدین خلیل بن ابیک صفدی

«... و كان احد من جمع العلم والفقہ والدیانه والثقه والسؤدد و كان يصلح للخلافه»؛^(۲) «... او یکی از کسانی بود که علم و فقه و دیانت و وثاقت و بزرگواری را جمع کرده و برای خلافت صالح بود...».

۳ - محمد پارسا بخاری

«و من ائمه اهل البيت ابو جعفر محمد الباقر، سمی بذلك؛ لأنه بقر العلم ای شقّه فعرف اصله و علم خفیه... وهو تابعی جلیل، امام بارع، مجمع علی جلالته و کماله...»؛^(۳) «از امامان اهل بیت، ابو جعفر محمد باقر است، که به جهت شکافتن علم، او را باقر نامیدند. او اصل علم را شناخته و به حقیقت آن عارف گشته است... او تابعی جلیل، امام بارع است. کسی که بر جلالت و کمالش اجماع است...».

۴ - ابن صباغ مالکی

«و كان محمّد بن علی بن الحسین علیه السلام مع ما هو علیه من العلم والفضل والسؤدد والرئاسه والامامه، ظاهر الجود فی الخاصه والعامه، مشهور الکرم فی الکافه، معروفاً بالفضل والاحسان مع کثره عیاله و توسط حاله»؛^(۴) «محمد بن علی بن الحسین علیه السلام، با وجود علم و فضل و بزرگواری و ریاست و امامت، اهل جود به خاص و عام بود. او مشهور به کرم بر همه بود. او با کثرت عیال و متوسط الحال بودن در مال، معروف به فضل و احسان بود».

۵ - یوسف بن اسماعیل نهبانی

«محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین - رضی الله عنه - احد ائمه ساداتنا آل البيت الکرام

ص: ۴۹۰

۱- ۱۶۰۸. همان، ج ۴، ص ۴۰۲ و ۴۰۳.

۲- ۱۶۰۹. الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳- ۱۶۱۰. ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج ۲، ص ۴۵۶، به نقل از او.

۴- ۱۶۱۱. الفصول المهمه، ص ۲۰۴.

واحد اعیان العلماء الاعلام؛(۱) «محمد باقر فرزند علی، زین العابدین فرزند حسین - رضی الله عنه -، یکی از امامان سادات ما آل بیت کرام و برترین علمای اعلام است».

۶ - احمد بن یوسف قرمانی

«و كان خليفه ابيه من بين اخوته ووصيه والقائم بالامامه من بعده. ولم يظهر عن احد من اولاد الحسن والحسين من علم الدين والسنن وعلم القرآن والسير وفنون الآداب ما ظهر عن ابي جعفر»؛(۲) «...او از بین برادرانش جانشین پدرش و قائم مقام امامت بعد از او بود. و از هیچ یک از اولاد حسن و حسین در علم دین و سنن و علم قرآن و تاریخ و فنون آداب، به مقدار آنچه از ابي جعفر رسیده، ظاهر نشده است».

۷ - محمد ابوزهرة از بزرگان مصر

«و كان محمّد ابنة وريثه في امامه العلم ونيل الهداية، ولذا كان مقصد العلماء من كل البلاد الاسلاميه، وما زار احد المدينة الا عرج على بيت محمّد الباقر يأخذ عنه»؛(۳) «محمّد فرزند زین العابدین وارث او در امامت علم و نیل به هدایت بود. و لذا مقصد علمای همه کشورهای اسلامی بود. هیچ کس به زیارت مدینه نمی آمد جز آن که وارد خانه او شده و از آن حضرت اخذ علم می کرد».

شهادت امام باقر علیه السلام

ابن صباغ مالکی می گوید: «امام باقر علیه السلام وصیت نمود تا در لباسی که در آن نماز به جای می آورده، کفن شود. و از فرزندش جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: من نزد پدرم بودم در آن روزی که از دنیا رحلت نمود، حضرت به اموری در غسل و تکفین و دخول قبرش وصیت نمود...»

گفته می شود که در زمان ابراهیم بن ولید بن عبدالملک او را سم دادند».(۴)

ص: ۴۹۱

۱- ۱۶۱۲. جامع کرامات الاولیاء، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲- ۱۶۱۳. اخبارالدول، ص ۱۱۱.

۳- ۱۶۱۴. الامام الصادق علیه السلام، ص ۲۲.

۴- ۱۶۱۵. الفصول المهمه، ص ۲۲۰.

ولادت و وفات امام صادق علیه السلام

ابن خلکان می گوید: «الامام جعفر بن محمّد الصادق، هو الامام السادس من ائمه اهل البيت الطاهر - رضی الله عنه - ولقب بالصادق لصدقه فی مقاله وفضله اشهر من ان يذكر. ولد عام ۸۰ وتوفی عام ۱۴۸ ودفن فی البقیع جنب قبر ابيه محمّد الباقر وجده علیّ زین العابدین وعمّ جده الحسن بن علی - رضی الله عنه - فلله درّه من قبر ما اكرمه واشرفه»؛ «امام جعفر صادق علیه السلام ششمین امام از امامان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. او به جهت صدق در گفتار، به صادق ملقب شد. و فضل او مشهورتر از آن است که ذکر شود. در سال ۸۰ متولد شد و در سال ۱۴۸ وفات یافت. او در بقیع کنار قبر پدرش محمّد باقر و جدّش زین العابدین و عمویش حسن بن علی - رضی الله عنهم - مدفون شد. خدا او را جزای خیر دهد چه قبر با کرامت و شرفی دارد».^(۱)

۲- ابن صباغ مالکی می گوید: «روی عنه جماعه من اعیان الأئمه مثل یحیی بن سعید وابن جریج ومالك بن انس والثوری وابوعینة وابوحنیفة وشعبه وابویوب السجستانی وغيرهم»؛ «جماعتی از اعیان ائمه؛ از جمله: یحیی بن سعید، ابن جریج، مالک بن انس، ثوری، ابو عینة، ابوحنیفه، شعبه، ابویوب سجستانی و دیگران از او روایت کرده اند».^(۲)

۳- سیوطی می گوید: «انّ الامام قام بالتحديث عن جدّه وآبائه عند ما اندفع المسلمون إلی تدوین احادیث النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعد الغفلة التي استمرت إلی عام ۱۴۳»؛ «همانا امام صادق علیه السلام قیام به حدیث از جدّ و آبائش نمود هنگامی که مسلمانان به سوی تدوین حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

ص: ۴۹۲

۱- ۱۶۱۶. وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۳۲۷، رقم ۳۱.

۲- ۱۶۱۷. الفصول المهمه، ص ۲۲۲.

روی آوردند، و این بعد از غفلی بود که تا سال ۱۴۳ در این زمینه ادامه داشت» (۱). ۴ - ابن خلکان می گوید: «او در ماه شوال، سال ۱۴۸ در مدینه وفات یافت. و در بقیع در مقبره ای که در آن محمد باقر و جدش علی زین العابدین، و عموی جدش حسن بن علی مدفون بودند، به خاک سپرده شد...» (۲).

۵ - احمد بن یوسف قرمانی می گوید: «... در مدینه، به سال ۵۸۰ ق متولد شد... و گفته شده که در زمان منصور با سم از دنیا رحلت نمود و در بقیع مدفون شد...» (۳).

علم امام صادق علیه السلام

ابوحنیفه می گوید: «من فقیه تر از جعفر بن محمد ندیدم. هنگامی که منصور او را خواست، کسی را نیز به دنبال من فرستاد و گفت: ای اباحنیفه! همانا مردم فریفته جعفر بن محمد شده اند، پس مسائلی دشوار را آماده ساز تا او را امتحان کنی. ابوحنیفه می گوید: من چهل مسئله را آماده ساختم. منصور که در «حیره» بود کسی به سوی من فرستاد. من بر او وارد شده و مشاهده نمودم که جعفر بن محمد در طرف راست او نشسته است. او را که دیدم هیبتش مرا گرفت، به حدی که هرگز از منصور چنین هیبتی در دل نداشتم. بر او سلام کردم. او به دستش اشاره کرد و من نشستم. آن گاه منصور رو به امام صادق علیه السلام کرد و گفت: ای اباعبدالله! این ابوحنیفه است. حضرت فرمود: آری... آن گاه رو به من کرده و گفت: ای اباحنیفه! سؤال هایت را از اباعبدالله (جعفر صادق علیه السلام) بپرس. من شروع به سؤال نمودم و او نیز جواب می داد و می فرمود: شما چنین می گوید. و اهل مدینه چنین می گویند، و ما چنین می گوئیم. چه بسا ما آن ها را متابعت می کنیم و چه بسا مخالفت می نمایم. او می گوید: من تا چهل مسئله را از آن حضرت سؤال کردم. آن گاه ابوحنیفه گفت: آیا ما روایت نشده ایم که داناترین مردم کسی است که به اختلاف مردم داناتر باشد» (۴).

ص: ۴۹۳

۱- ۱۶۱۸. تاریخ الخلفاء، سیوطی، خلافت منصور دوانیقی.

۲- ۱۶۱۹. وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳- ۱۶۲۰. اخبارالدول، ج ۱، ص ۳۳۴.

۴- ۱۶۲۱. جامع مسانید ابی حنیفه، ج ۱، ص ۲۲۲؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۵۷.

استاد محمد ابوزهره می نویسد: «علمای اسلام با همه اختلاف طوایفشان، بر امری همانند فضیلت و علم امام صادق علیه السلام اجماع نکرده اند. امامان اهل سنت آنان که معاصر ایشان بودند از او تلقی کرده و اخذ علم نموده اند. مالک و کسانی که در طبقه او بوده اند؛ همانند: سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و بسیاری دیگر از علما از او اخذ کرده اند. ابوحنیفه با این که تقریباً هم سن او بوده است از او اخذ کرده و او را اعلم مردم دانسته است؛ زیرا آن حضرت اعلم مردم به اختلاف میان آنان بود. و نیز جماعت بسیاری از تابعین؛ از آن جمله: یحیی بن سعید انصاری و ایوب سختیانی و ابان بن تغلب و ابو عمرو بن علاء و بسیاری از امامان تابعین در فقه و حدیث از او اخذ علم و حدیث کرده اند...» (۱).

همو در ادامه می گوید: «امام صادق علیه السلام علم فیزیک و شیمی را تدریس کرده، و لذا جابر بن حیان شاگردش، از او رساله هایی را نقل کرده است. و ابن خلکان به آن رساله ها در «وفیات الاعیان» اشاره نموده است. و همچنین تمام علوم را که در عصرش شایع بود، تدریس کرده است... بالاتر از این علوم، امام صادق علیه السلام آگاهی و علم به اخلاق و موجبات فساد آن داشته، و این علم را به جهت اشراق و معنویت روح و کثرت تجارب و التزام طریق حق به او داده شده است...» (۲).

اخلاص امام صادق علیه السلام

استاد محمد ابوزهره می گوید: «امام صادق علیه السلام در طلب حقیقت از هر هوای نفس یا عرضی از اعراض دنیا بری و مجرّد بود. هیچ گاه به دنبال دنیا نبود، و به دنبال امری که شباهت به شهوات داشته یا شبهه ناک بود نمی رفت، بلکه به دنبال طلب حقایق روشن و واضح و طلب حق به جهت خود حق بود... و هر گاه امری که در آن شبهه بود بر او وارد می شد، اخلاصش او را به حقیقت آن رهنمون می ساخت...»

ص: ۴۹۴

۱- ۱۶۲۲. استاد ابوزهره، الامام الصادق علیه السلام، ص ۵۳، به نقل از حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۸.

۲- ۱۶۲۳. الامام الصادق علیه السلام، ص ۵۳ و ۵۴.

اخلاص از مثل امام صادق علیه السلام ناشی از معدن او است؛ زیرا او از شجره نبوت است، و اصل اخلاص در آن بیت ظاهر ثابت است... آنان اخلاص را از یک دیگر به ارث برده و فرع از اصل اخذ کرده است. آنان هر چیزی را فقط به خاطر خدا دوست دارند و این را از اصل ایمان و ظواهر یقین می دانند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَحِبَّ الشَّيْءَ لِلَّهِ...»^(۱) «ایمان نمی آورد یکی از شما تا این که چیزی را به جز برای خود دوست ندارد.»

سخاوت امام صادق علیه السلام

ابوزهرة می گوید: «بسیاری از مفسرین می گویند: آیه «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^(۲) «و غذا [ی خود] را با این که به آن علاقه [و نیاز] دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می دهند.» در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است... مسلم آن است که علی بن ابی طالب علیه السلام از سخی ترین افراد صحابه، بلکه از سخی ترین عرب بود. نسل و ذریه او نیز بعد از آن حضرت همین طور بودند. علی زین العابدین غذا را شبانه به دوش می کشید تا درب خانه های مستمندان توزیع نماید...»

هیچ غریب به نظر نمی رسد که امام صادق علیه السلام که در آن بیت کریم رشد کرده سخی و اهل جود باشد. او کسی بود که به مستحقان عطا می کرد. همیشه برخی از پیروانش را امر می کرد تا کارهایی را که در آن خسارت بوده تحمل کنند و به سبب آن ایجاد خصومت بین مردم نمایند. او می فرمود: «لَا يَتَمَّ الْمَعْرُوفَ إِلَّا بِثَلَاثَةِ: بِتَعْجِيلِهِ، وَ تَصْغِيرِهِ وَ سْتَرِهِ»؛ «کار خیر به جز با سه چیز تمام نخواهد شد: با عجله کردن، کوچک شمردن و پوشاندن آن.»

و لذا در بیشتر اوقات عطا را مخفی می کرد، و در این امر به جدش علی بن الحسین اقتدا می نمود. هر گاه قحطی می رسید انبانی از نان و گوشت و دراهم را برداشته و به پشت خود می انداخت، آن گاه آن ها را بین مستمندان اهل مدینه توزیع می کرد، و این

ص: ۴۹۵

۱- ۱۶۲۴. الامام الصادق، ص ۶۱.

۲- ۱۶۲۵. سوره انسان، آیه ۸.

در حالی بود که کسی نمی دانست چه کسی است که این ها را عطا می کند، تا وقتی که حضرت از دنیا رحلت نمود، و آنچه که مخفی بود بر ملا شد... در کتاب «حلیه الاولیاء» آمده است: "جعفر بن محمد آن قدر به مستمندان کمک می کرد که بر عیالش چیزی باقی نمی ماند".^(۱)

بردباری و گذشت امام صادق علیه السلام

استاد ابوزهره می نویسد: «امام صادق مردی باگذشت و کریم بود، و هرگز زشتی و اسائه ادب را مقابله به مثل نمی کرد؛ بلکه با عمل بهتر، آن را جواب می داد، و در این کار به دستور خدا عمل می کرد که فرمود: «ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛^(۲) «بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه [خواهی دید] همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است.»

و همیشه می فرمود: «اذا بلغك عن أخيك شيء يسؤك فلا تغتم، فان كنت كما يقول القائل كانت عقوبه قد عجلت، و ان كنت على غير ما يقول كانت حسنه لم تعلمها»؛ «هر گاه تو را از بردارت چیزی رسید که تو را ناراحت می کند غمگین مشو؛ زیرا اگر آن طور که او می گوید هستی، آن عقوبتی است که در آن تعجیل شده، و اگر تو بر غیر آن چیزی هستی که او می گوید، اسائه او برای تو حسنه ای است که تو آن را انجام نداده ای.»

او با افرادی که معاشرت داشت یا آن ها که خدمتکار او بودند با مدارا و مهربانی رفتار می نمود. در این زمینه روایت شده که حضرت غلام خود را به دنبال کاری فرستاد ولی او کندی کرد. حضرت به دنبال او به راه افتاد. او را مشاهده کرد که به خواب فرو رفته است، لذا بر بالای سر او نشست و شروع به باد زدن او نمود تا آن که بیدار شد. حضرت به او فرمود: این طور نمی شود، هم شب می خوابی و هم روز، شب برای تو باشد و روز برای ما... .

روایت شده که هر گاه به او خبر می رسید که شخصی پشت سرش دشنام داده است

ص: ۴۹۶

۱- ۱۶۲۶. الامام الصادق علیه السلام، ص ۶۴ و ۶۵.

۲- ۱۶۲۷. سوره فصلت، آیه ۳۴.

بر می خاست و آماده نماز می شد و نمازی طولانی به جای می آورد، آن گاه از خداوند طلب می کرد که آن شخص را مؤاخذه نکند.

حضرت فرمود: «ما نقص مال من صدقه، و مازاد عبد بالعفو الآعزّاء، و من تواضع لله رفعه الله»؛ «هیچ مالی با صدقه دادن کم نشد، و هیچ بنده ای با عفو به جز عزت زیاد نکرد. و هر کس برای خداوند تواضع کند خداوند او را بالا می برد.»

همانا حلم و گذشت، اخلاق رهبران فکر و داعیان به حق است، همان گونه که خداوند متعال فرمود: «أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ (۱) «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آن ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن!» همان گونه که خداوند به پیامبرش و هر هدایت گر و هر مؤمنی امر کرده و فرمود: «تُحَدِّثِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»؛ (۲) «[به هر حال با آن ها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی ها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان] و با آنان ستیزه مکن.»

غلظت، موجب جفا و انتقام، و تولید کننده حقد و کینه است. و این با آنچه امام صادق علیه السلام از دعوت به حق به آن آراسته شده سازگاری ندارد. و لذا خداوند متعال به پیامبرش فرمود: «فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»؛ (۳) «به [برکت رحمت الهی، در برابر آنان [= مردم نرم] و مهربان] شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آن ها را ببخش و برای آن ها آمرزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، [قاطع باش! و] بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.» (۴)

مناظره امام صادق علیه السلام با ابوحنیفه

ابوحنیفه و عبدالله بن ابی شبرمه و ابن ابی لیلی بر جعفر بن محمد الصادق علیه السلام وارد

ص: ۴۹۷

۱- ۱۶۲۸. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲- ۱۶۲۹. سوره اعراف، آیه ۱۹۹.

۳- ۱۶۳۰. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۴- ۱۶۳۱. الامام الصادق، ص ۶۶ و ۶۵.

شدند. حضرت به ابن ابی لیلی فرمود: این چه کسی است که همراه تو است؟ عرض کرد: این مردی است که دارای بصیرت و نفوذ در دین است.

حضرت فرمود: گویا او در امر دین به رأی خود قیاس می کند؟ گفت: آری. حضرت به ابی حنیفه فرمود: اسم تو چیست؟ گفت: نعمان. حضرت فرمود: در تو نمی بینم که چیزی را به خوبی بدانی؟ آن گاه حضرت شروع به طرح مسائلی نمود. در تمام موارد ابوحنیفه جوابی نداشت که بدهد، آن گاه حضرت فرمود: ای نعمان! پدرم از جدّم حدیث نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اوّل کسی که امر دین را به رأی خود قیاس کرد ابلیس بود. خداوند متعال به او فرمود: سجده کن بر آدم. او در جواب گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»؛ (۱) «من از او بهترم؛ زیرا مرا از آتش خلق کردی و او را از گل آفریدی.» پس هر کس دین را به رأی خود بگوید، خداوند او را در روز قیامت با ابلیس مقرون سازد؛ زیرا او را در قیاس متابعت کرده است.

ابن شبرمه می گوید: آن گاه حضرت از ابوحنیفه سؤال کرد: کدام یک از این دو اعظم است: کشتن انسان یا زنا؟ ابوحنیفه گفت: کشتن انسان. حضرت فرمود: پس چرا خداوند - عزوجل - در قتل نفس دو شاهد را کافی دانسته ولی در زنا چهار شاهد را لازم می داند؟

باز فرمود: کدام یک اعظم است: نماز یا روزه؟ ابوحنیفه گفت: نماز. حضرت فرمود: پس چه شده حائض را که روزه خود قضا می کند ولی نماز خود را قضا نمی نماید؟ وای بر تو! قیاست چگونه حکم می کند؟ از خدا بترس و در دین به رأی خود قیاس مکن. (۲)

امام صادق علیه السلام از دیدگاه معاصرین خود

امام صادق علیه السلام شخصیتی ممتاز نزد عموم مسلمانان هم عصر خود بود. اینک به

ص: ۴۹۸

۱- ۱۶۳۲. سوره اعراف، آیه ۱۲.

۲- ۱۶۳۳. الطبقات الکبری، شعرانی، ج ۱، ص ۲۸؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۳.

سخنان برخی از معاصران آن حضرت اشاره می کنیم:

۱ - ابوحنیفه، نعمان بن ثابت (ت: ۱۵۰ ه.ق)

او می گفت: «جعفر بن محمد افقه من رأیت»؛^(۱) «جعفر بن محمد فقیه ترین کسی است که من دیده ام».

و یا: «لولا السنتان لهلك النعمان»؛^(۲) «اگر آن دو سالی که از چشمه گوارای امام صادق علیه السلام بهره برده ام نبود، هلاک شده بودم».

حافظ شمس الدین محمد بن محمد جزری می گوید: «و ثبت عندنا انّ کلاً من الامام مالک و ابی حنیفه صحب الامام اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق حتی قال ابوحنیفه: ما رأیت افقه منه...»؛^(۳) «نزد ما ثابت شده که هر کدام از مالک و ابوحنیفه با امام اباعبدالله جعفر بن محمد صادق مصاحبت داشته اند، حتی این که ابوحنیفه گفته است: من فقیه تر از او را نیافتم...».

۲ - مالک بن انس (ت: ۱۷۹ ه.ق)

«ما رأیت عین ولا سمعت اذن ولا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر بن محمد الصادق علماً وعباده وورعاً»؛^(۴) «... هرگز چشمی ندیده و گوشی نشنیده و افضل از جعفر بن محمد صادق در علم و عبادت و ورع به قلب بشری خطور نکرده است».

و نیز گفته است: «كنت آتی جعفر بن محمد و كان كثير التبسم، فاذا ذكر عنده النبي اخضر واصفر، وما رأيت قط يحدث عن رسول الله إلا عن طهاره»؛^(۵) «من خدمت جعفر بن محمد می رسیدم، در حالی که او زیاد تبسم می نمود. و هر گاه که نام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نزد او برده می شد رنگش سبز و زرد می شد. و هرگز او را ندیدم که بدون وضو از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حدیث نقل کند».

ص: ۴۹۹

۱- ۱۶۳۴. جامع مسانید ابی حنیفه، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲- ۱۶۳۵. مختصر التحفه الاثنی عشریه، ص ۹، مطبعه سلفیه، قاهره.

۳- ۱۶۳۶. اسنی المطالب، ص ۵۵.

۴- ۱۶۳۷. همان.

۵- ۱۶۳۸. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴.

«أنه ليس من اهل بيت آل وفيهم محدّث وأن جعفر بن محمّد محدّثنا اليوم»؛ «... در هر زمانی از اهل بیت یک نفر محدّث وجود دارد، و همانا جعفر بن محمّد امروز محدّث است»^(۱).

امام صادق علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

با مراجعه به کلمات مورّخین و صاحبان تراجم و رجال از اهل سنت پی می بریم که امام صادق علیه السلام از موقعیت و منزلت بالایی نزد آنان برخوردار بوده است. اینک به کلمات برخی از آنان راجع به حضرت اشاره می کنیم:

۱ - احمد بن حنبل (ت: ۲۴۱ ه.ق).

او در تعلیقه خود بر سندی که در آن امام صادق علیه السلام وجود دارد، می گوید: «لو قرأت هذا الإسناد علی مجنون لبریء من جنّته»؛ «اگر این سند بر مجنونی قرائت شود از جنونش بهبودی می یابد»^(۲).

۲ - ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (ت: ۲۵۰ ه.ق)

«... و جعفر بن محمّد الّذی ملأ الدنیا علمه وفقهه. ویقال: أنّ اباحیفه من تلامذته و کذلک سفیان الثوری...»؛ «... و جعفر بن محمّد؛ کسی که علم و فقه اش دنیا را فرا گرفته است و گفته می شود که ابوحنیفه و سفیان ثوری از شاگردان او بوده اند...»^(۳).

۳ - محمّد بن ادريس، ابو حاتم رازی (ت: ۲۷۷ ه.ق)

او درباره امام صادق علیه السلام می گوید: «جعفر بن محمّد ثقه لایسأل عن مثله»؛ «جعفر بن محمّد ثقه است و او بی نیاز از تحقیق است»^(۴).

۴ - محمّد بن حبان بن احمد، ابو حاتم تمیمی بستی (ت: ۳۵۴ ه.ق)

او می گوید: «جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - کنیته

ص: ۵۰۰

۱- ۱۶۳۹. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۷۷.

۲- ۱۶۴۰. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، ص ۳۱۰.

۳- ۱۶۴۱. رسائل جاحظ، ص ۱۰۶.

۴- ۱۶۴۲. الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۴۸۷؛ به نقل از او، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۶.

ابوعبدالله، یروی عن ابیه، وکان من سادات اهل البیت فقهاً وعلماً وفضلاً. روى عنه الثوری ومالك وشعبه والناس؛ «جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - رضوان الله علیهم - کنیه او ابوعبدالله است. از پدرش روایت نقل می کند. او از سادات اهل بیت در فقه و علم و فضل است. ثوری و مالک و شعبه و مردم از او روایت نقل کرده اند...» (۱).

۵ - عبدالله بن عدی جرجانی (ت: ۳۶۵ ه.ق)

«و جعفر من ثقات الناس كما قال يحيى بن معين؛ «و جعفر - علیه السلام - از ثقات مردم بود، همان گونه که یحیی بن معین گفته است.» (۲).

۶ - ابوعبدالرحمن سلمی (ت: ۴۱۲ ه.ق)

او در کتاب «طبقات مشایخ الصوفیه» می گوید: «جعفر الصادق فاق جميع أقرانه من اهل البيت وهو ذو علم غزير في الدين وزهد بالغ في الدنيا وورع تام عن الشهوات وادب كامل في الحكمة؛ «جعفر صادق علیه السلام سرآمد تمام هم ردیفان خود از اهل بیت بود. او دارای علم بسیار در دین، و زهد فراوان در دنیا، و ورع تام از شهوات و ادب کامل در حکمت بود.» (۳).

۷ - ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی (ت: ۵۴۸ ه.ق)

«جعفر بن محمد الصادق هو ذو علم غزير وادب كامل في الحكمة وزهد في الدنيا وورع تام عن الشهوات وقد اقام بالمدينة مده يفيد الشيعه المنتمين إليه ويفيض على الموالين له اسرار العلوم...»؛ «جعفر بن محمد صادق، دارای علم بسیار و ادب کامل در حکمت و زهد در دنیا و ورع تام از شهوات بود. او مدتی در مدینه اقامه کرد و به شیعیان منسوب به خود افاده رسانده و بر موالیان خود اسرار علوم را افاضه نمود...» (۴).

۸ - جمال الدین ابوالفرج ابن الجوزی (ت: ۵۹۷ ه.ق)

او در ذکر وفيات سال ۱۴۸ ه.ق می نویسد: «جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ابوعبدالله جعفر الصادق... کان عالماً زاهداً عابداً...»؛ «جعفر بن محمد بن

ص: ۵۰۱

۱- ۱۶۴۳. الثقات، ج ۶، ص ۱۳۱.

۲- ۱۶۴۴. الکامل فی الضعفاء، ج ۲، ص ۱۳۴.

۳- ۱۶۴۵. ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج ۲، ص ۴۵۷، به نقل از او.

۴- ۱۶۴۶. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۶۶.

علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب، ابو عبدالله، جعفر صادق... مردی عالم، زاهد و عابد و... بود» (۱).

۹ - ابوسعید عبدالکریم سمعانی (ت: ۵۶۲ ه.ق)

«... لُقّب لجعفر الصادق، لصدقه فی مقاله؛ «... او را به جهت صدق در گفتار، صادق نامیدند» (۲).

۱۰ - عزالدین ابن اثیر جزری (ت: ۶۳۰ ه.ق)

«... لُقّب به لصدقه فی مقاله وفعاله... و مناقبه مشهوره»؛ «... او را به جهت صدق در گفتار و کردار، صادق نامیدند... و مناقب او مشهور است» (۳).

۱۱ - محمد بن طلحه شافعی (ت: ۶۵۲ ه.ق)

«هو من عظماء اهل البيت وساداتهم عليهم السلام ذو علوم جمّه وعباده موفّره، واوراد متواصله وزهاده بیّنه، وتلاوه کثیره. یتتبع معانی القرآن ویستخرج من بحر جواهره ویستنتج عجائبه...»؛ «او - جعفر بن محمد علیه السلام - از بزرگان اهل بیت و سادات آنان عليهم السلام است. دارای علوم فراوان و عبادت وافر و وردهای پیاپی، و زهد روشن، و تلاوت بسیار بود. او معانی قرآن را دنبال کرده و از دریای آن جواهرانش آن را استخراج نموده و عجائبش را استنتاج می نمود...» (۴).

۱۲ - ابن ابی الحدید معتزلی (ت: ۶۵۵ ه.ق)

او درباره امام باقر علیه السلام می گوید: «و هو سیّد فقهاء الحجاز ومنه و من ابنه جعفر تعلّم الناس الفقه»؛ «او سید فقهای حجاز بود. و مردم فقه را از او و فرزندش جعفر فرا گرفتند» (۵).

۱۳ - ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابوبکر بن خلکان (ت: ۶۸۱ ه).

«و کان من سادات اهل البيت. ولُقّب بالصادق لصدقه فی مقاله. وفضله اشهر من ان یدکر...»؛ «... او از سادات اهل بیت بود. و به جهت صدق در گفتارش، او را صادق نامیدند. و فضلش مشهورتر از آن است که ذکر شود...» (۶).

ص: ۵۰۲

۱- ۱۶۴۷. المنتظم، ج ۸، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۲- ۱۶۴۸. الانساب، ج ۳، ص ۵۰۷.

۳- ۱۶۴۹. اللباب فی تهذیب الأنساب، ج ۲، ص ۳.

۴- ۱۶۵۰. مطالب السؤل، ج ۲، ص ۱۱۱.

۵- ۱۶۵۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۷۴.

۶- ۱۶۵۲. وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۳۰۷.

«كان جعفر الصادق عليه السلام من بين اخوته خليفه ابيه ووصيه والقائم من بعده... وصي إليه ابو جعفر عليه السلام بالامامه وغيرها وصيه ظاهره ونص عليه نصاً جلياً... واما مناقبه فتكاد تفوت من عد الحاسب»؛^(۱) «جعفر صادق از بين برادرانش، جانشين پدر و وصي او و قائم مقام او بود... ابو جعفر - امام باقر عليه السلام - بر او وصيت به امامت و امور ديگري به طور وضوح نمود و بر او نص جلي کرد... و اما مناقب او از شمارش حساب گر بيرون است...».

۱۵ - عبدالرحمن بن محمد حنفي بسطامي (ت: ۸۵۸ ه.ق)

«جعفر بن محمد ازدحم على بابہ العلماء واقتبس من مشكاه انواره الأصفياء، وكان يتكلم بغوامض الأسرار وعلوم الحقيقه وهو ابن سبع سنين»؛^(۲) «جعفر بن محمد کسی بود که علما بر درب خانه اش ازدحام می کردند، و از چراغ انوارش منتخبان امت بهره می بردند. او در حالی که هفت ساله بود به غوامض اسرار و علوم حقیقی سخن می گفت».

۱۶ - احمد بن عبدالله خزرجي (ت: بعد از سال ۹۲۳ ه.ق)

«جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب الهاشمي ابو عبدالله، احد الأعلام... حدث عنه خلق كثير لا يحصون... قال الشافعي وابن معين وابوحاتم: ثقه»؛ «جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب، هاشمي، ابو عبدالله، یکی از بزرگان امت است... از او افراد بسیاری که قابل شماره نیستند حدیث نقل کرده اند... شافعی و ابن معین و ابو حاتم او را توثیق نموده اند».^(۳)

۱۷ - شمس الدين محمد بن طولون (ت: ۹۵۳ ه.ق)

«كان من سادات اهل البيت ولقب بالصادق لصدقه في مقالته وفضله اشهر من ان يذكر»؛ «او از سادات اهل بيت است. او را به جهت صدق در گفتارش، صادق ملقب ساختند. و فضلش مشهورتر از آن است که ذکر شود».^(۴)

۱۸ - احمد بن حجر هيثمي (ت: ۹۷۴ ه.ق)

«و نقل عنه الناس من العلوم ما سارت به الركبان وانتشر صيته في جميع البلدان»؛ «از او

ص: ۵۰۳

۱- ۱۶۵۳. الفصول المهمه، ص ۲۱۱-۲۱۹.

۲- ۱۶۵۴. مناهج التوسل، ص ۱۰۶.

۳- ۱۶۵۵. خلاصه تهذيب الكمال، ص ۶۳.

۴- ۱۶۵۶. الأئمة الاثنا عشر، ص ۸۵.

به حدی علم نقل کرده اند که قافله ها برای آن به حرکت درآمده و موقعیت او همه کشورها را فراگرفته است» (۱).

۱۹ - شیخ مؤمن بن حسن شبلنجی (ت: بعد از ۱۰۸۳ ه.ق)

«... و مناقبه کثیره تکاد تفوت عدّ الحاسب... روی عنه جماعه من اعیان الأئمه واعلامهم کیحیی بن سعید و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینه و ابی حنیفه و ایوب السختیانی و غیرهم...» (۲) «... مناقب او به حدی زیاد است که از شمارش حسابگر بیرون است... جماعتی از اعیان ائمه و بزرگان آنان؛ امثال یحیی بن سعید، مالک بن انس، ثوری، ابن عیینه، ابوحنیفه، ایوب سختیانی و دیگران از او روایت نقل کرده اند...».

۲۰ - شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی (ت: ۱۱۷۱ ه.ق)

«السادس من الأئمه جعفر الصادق، ذوالمناقب الکثیره والفضائل الشهیره. روی عنه الحدیث ائمه کثیرون مثل مالک بن انس و ابی حنیفه و یحیی بن سعید و ابن جریج و الثوری و ابن عیینه و شعبه و غیرهم...» (۳) «ششمین از امامان، جعفر صادق، صاحب مناقب بسیار و فضایل مشهور است. امامان بسیاری؛ از قبیل: مالک بن انس، ابی حنیفه، یحیی بن سعید، ابن جریج، ثوری، ابن عیینه، شعبه و دیگران از او روایت نقل کرده اند...».

۲۱ - خیرالدین زرکلی (ت: ۱۳۹۶ ه.ق)

«کان من اجلاء التابعین وله منزله رفیعہ فی العلم...» (۴) «او از اجلای تابعین و دارای منزلتی رفیع در علم بود...».

۲۲ - محمد فرید وجدی

«او از افاضل مردم بود، و برای او مقالاتی در صنعت کیمیا است» (۵).

۲۳ - رمضان لاوند

«مهما کان الامر فقد کان الامام جعفر الصادق من اولئک الدین عاش القرآن فی نفوسهم

ص: ۵۰۴

۱- ۱۶۵۷. صواعق المحرقة، ص ۳۰۵.

۲- ۱۶۵۸. نورالابصار، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۳- ۱۶۵۹. الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۱۴۶.

۴- ۱۶۶۰. الأعلام، ج ۲، ص ۱۲۶.

۵- ۱۶۶۱. دائرة المعارف قرن چهاردهم، ج ۳، ص ۱۱۰.

ویدا فی اقوالهم واعمالهم...»؛^(۱) «هر چه باشد، امام جعفر صادق از کسانی بود که قرآن در دل هایشان رسوخ کرده و در اقوال و اعمالشان آشکار شده است...».

۲۴ - سهیل زگار

«لقد ذکر علماء الاسلام الامام الصادق واثنوا عليه وقالوا: بانه كان اعلم اهل زمانه وعنه تفرع العلم بالحلال والحرام في الخاص والعام»؛ «علمای اسلام از امام صادق علیه السلام یاد کرده و او را ستایش نموده اند. و گفته اند که او اعلم اهل زمان خود بود. و از او علم به حلال و حرام در خاص و عام انتشار یافت.»^(۲)

۲۵ - احمد حسن باقوری

«و اما ابوحنیفه وصاحبه ابو یوسف ومحمد فقد اخذوا عن جعفر الصادق عليه السلام»؛ «و اما ابوحنیفه و مصاحب او ابو یوسف و محمد از جعفر صادق علیه السلام اخذ علم نمودند.»^(۳)

۲۶ - احمد امین مصری

«الامام جعفر الصادق، فانه من اوسع الناس علماً واطلاعاً...»؛ «امام جعفر صادق؛ او از وسیع ترین مردم در علم و اطلاع بود...»^(۴).

اعتراف به امامت امام صادق علیه السلام

برخی از علمای اهل سنت تصریح به امامت و خلافت او نموده اند. اینک به عبارات برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - ابو زکریا محیی الدین بن شرف نووی (ت: ۶۷۶ ه.ق)

«واتفقوا على امامته وجلالته وسيادته. قال عمر بن ابي المقدم: كنت اذا نظرت إلى جعفر بن محمد علمت أنه من سلاله النبیین»؛^(۵) «... بر امامت و جلالت و سیادت او اتفاق نموده اند.

ص: ۵۰۵

۱- ۱۶۶۲. الامام الصادق علیه السلام علم و عقیده، ص ۲۳.

۲- ۱۶۶۳. بحث الامام جعفر الصادق علیه السلام، سهیل زگار، ص ۷۲ و ۷۳.

۳- ۱۶۶۴. علی امام الأئمه، ص ۴۸.

۴- ۱۶۶۵. ظهر الاسلام، ج ۴، ص ۱۱۴.

۵- ۱۶۶۶. تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۱، ص ۱۵۵.

عمر بن ابی المقدام می گوید: من هر گاه به جعفر بن محمد نگاه می کردم، می دانستم که او از سلاله پیامبران است».

۲ - شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (ت: ۷۴۸ ه.ق)

«جعفر الصادق: کبیر الشان، من ائمه العلم، کان اولی بالأمر من ابی جعفر المنصور»؛ «جعفر صادق، کبیر الشان، از امامان علم بود. او به امر خلافت، از ابی جعفر منصور سزاوارتر بود».^(۱)

او در جایی دیگر می گوید: «مناقب جعفر کثیره و کان يصلح للخلافه؛ لسؤدده و فضله و علمه و شرفه»؛ «مناقب جعفر بسیار است. او برای خلافت به جهت بزرگواری و فضل و علم و شرف، صلاحیت داشت».^(۲)

۳ - صلاح الدین صفدی (ت: ۷۶۴ ه.ق)

«جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - هو المعروف بالصادق، الامام العلم المدني... وله مناقب کثیره و کان اهلاً للخلافه؛ لسؤدده و علمه و شرفه»؛ «جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - رضی الله عنه -، او معروف به صادق، امام علم، مدنی... بود... برای او مناقب بسیاری است. و او به جهت بزرگواری و علم و شرف برای خلافت اهلیت داشت».^(۳)

۴ - ابو عبدالله اسعد بن علی بن سلیمان یافعی (ت: ۷۶۸ ه.ق)

«فیها توفی الامام السید الجلیل، سلاله النبوه و معدن الفتوه...»؛ «در سال ۱۴۸ ه.ق امام، سید، جلیل، سلاله نبوت و معدن فتوت، ابو عبدالله جعفر صادق وفات یافت...».^(۴)

۵ - محدث محمد خواجه پارسای بخاری (ت: ۸۲۲ ه.ق)

«و من ائمه اهل البیت ابو عبدالله جعفر الصادق - رضی الله عنه -...»؛ «و از امامان اهل بیت، ابو عبدالله جعفر صادق است - رضی الله عنه -...».^(۵)

ص: ۵۰۶

۱- ۱۶۶۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۲۰.

۲- ۱۶۶۸. تاریخ الاسلام، حوادث و فیات ۱۴۱-۱۶۰ ه.ق، ص ۹۳.

۳- ۱۶۶۹. الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۱۲۶-۱۲۸.

۴- ۱۶۷۰. مرآه الجنان، ج ۱، ص ۲۳۸.

۵- ۱۶۷۱. ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج ۲، ص ۴۵۷.

۶ - حافظ شهاب الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت: ۸۵۲ ه.ق)

«جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی ابو عبدالله المعروف بالصادق، صدوق فقیه امام من السادسة...»؛ «جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، هاشمی، ابو عبدالله، معروف به صادق، صدوق، فقیه، امام و از طبقه ششم است...»^(۱).

۷ - ملا علی قاری (ت: ۱۰۱۴ ه.ق)

«جعفر بن محمّد... متفق علی امامته و جلالته و سیادته»؛ «جعفر بن محمد... بر امامت و جلالت و سیادت او اتفاق است»^(۲).

۸ - محمّد بن عبدالرؤف مناوی قاهری (ت: ۱۰۳۱ ه.ق)

«جعفر الصادق بن محمّد الباقر... کان اماماً نبیلاً... وله کرامات کبیره و مکاشفات شهیره...»؛ «جعفر صادق فرزند باقر... او امامی فرزانه بود... برای او کراماتی بزرگ و مکاشفاتی مشهور است...»^(۳).

۹ - احمد بن شهاب الدین خفاجی (ت: ۱۰۶۹ ه.ق)

«جعفر الصادق ابو عبدالله... واتفقوا علی امامته و جلالته و سیادته...»؛ «... جعفر صادق ابو عبدالله... علما بر امامت و جلالت و سیادت او اتفاق نموده اند...»^(۴).

۱۰ - محمد بن عبدالباقی زرقانی مالکی (ت: ۱۱۲۲ ه.ق)

«جعفر بن محمّد ابو عبدالله، فقیه، صدوق، امام...»؛ «جعفر بن محمّد، ابو عبدالله، فقیه، صدوق و امام بود...»^(۵).

۱۱ - صالح بن محمّد حجازی

او در مقاله ای درباره امام صادق علیه السلام می نویسد: «عَلَمَ من أعلام الإسلام وسید من سادات المسلمین... فهو الإمام الذی اتفق المسلمون علی اختلاف طوائفهم و تعداد مذاهبهم علی

ص: ۵۰۷

۱- ۱۶۷۲. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۹۱.

۲- ۱۶۷۳. شرح شفا، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴.

۳- ۱۶۷۴. الكواكب الدرّیه، ص ۹۴.

۴- ۱۶۷۵. شرح الشفا، ج ۱، ص ۱۲۴.

۵- ۱۶۷۶. شرح زرقانی بر موطأ مالک، ج ۲، ص ۴۰۳.

امامته و ورعه و تقاه، واثنا علیه و مدحوه و احبوه لفضله و زهده و علمه و قرابته من الرسول، فهو الشريف نسباً اباً و أمماً... تصدّر للتدريس و نشر العلم، فاخذ عنه خلق كثير...»؛ «او نشانه ای از نشانه های اسلام، و سیدی از سادات مسلمین بود... او امامی است که مسلمانان با اختلاف طوایف و تعدد مذاهبشان، بر امامت و ورع و وثاقت او اتفاق دارند. آنان او را ستایش کرده و مدح نموده و به جهت فضل و زهد و علم و قرابت او نسبت به رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم او را دوست دارند... او متصدی تدریس و نشر علم شد، و جمع کثیری از او اخذ علم نمودند...» (۱).

احادیثی از امام صادق علیه السلام

با مراجعه به کتب اهل سنت پی به وجود احادیث ارزشمندی از امام صادق علیه السلام می بریم که می توان با عمل کردن... آن ها راه گشایی به سوی سعادت باشد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - ابونعیم اصفهانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «اذا انعم الله عليك بنعمة فاحبب بقاءها و دوامها، فأكثر من الحمد و الشکر علیها، فان الله عزوجل قال فی کتابه: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»، (۲) و اذا استبطأت الرزق فأكثر من الاستغفار، فان الله تعالى قال فی کتابه: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً»، (۳) یا سفیان! اذا حزنتك امر من سلطان او غيره فأكثر من لاحول و لاقوه الا بالله، فانها مفتاح الفرج و كنز من كنوز الجنة...»؛ (۴) «هرگاه خداوند بر تو نعمتی عنایت فرمود و دوست داشتی که آن نعمت باقی مانده و دوام داشته باشد، بسیار بر آن حمد و شکر نما؛ زیرا خداوند عزوجل در کتابش فرمود: "اگر شما سپاس گزار باشید من بر شما زیاد خواهم کرد". و هر گاه روزی به تو دیر رسید، زیاد

ص: ۵۰۸

۱- ۱۶۷۷. الوحده الاسلامیه، محمّد سعید آل ثابت، ص ۴۶، رقم ۷.

۲- ۱۶۷۸. سوره ابراهیم، آیه ۷.

۳- ۱۶۷۹. سوره نوح، آیه ۱۰ - ۱۲.

۴- ۱۶۸۰. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۳.

استغفار نما؛ زیرا خداوند متعال در کتابش فرمود: "از پروردگار خویش آموزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است، تا باران های پر برکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ های سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد". ای سفیان! هر گاه امری از سلطان یا غیر سلطان تو را محزون کرد بسیار "لا حول و لا قوه الا بالله" بگو؛ زیرا آن ذکر کلید فرج و گنجی از گنج های بهشت است...».

۲- و نیز از حضرت نقل شده که فرمود: «اصل الرجل عقله، و حسبه دینه، و کرمه تقواه، و الناس فی آدم مستون»؛ (۱) «اصل مرد عقل او است، و حسب او دینش، و کرمش تقوای او است. و مردم در این که از آدم زاده شده اند با یک دیگر مساوی هستند.»

۳- و نیز نقل شده که فرمود: «یابن آدم! ما لک تأسف علی مفقود لایرده الیک الفوت، و ما لک تفرح بموجود لایترک فی یدیک الموت»؛ (۲) «ای فرزند آدم! تو را چه شده که تأسف می خوری بر شیء مفقودی که فوت و زمان، آن را به سوی تو باز نمی گرداند، و تو را چه شده که به شیء موجودی شاد می شوی که مرگ، آن را در دست تو رها نخواهد کرد.»

۴- و نقل شده که فرمود: «الغضب مفتاح کل شر»؛ (۳) «غضب کلید هر پلیدی است.»

۵- «رأس الخیر التواضع. فقیل له: و ما التواضع؟ فقال: ان ترضی من المجلس بدون شرفک، و ان تسلّم من لقیته، و ان تترک المرء و ان کنت محقاً»؛ (۴) «رأس خیر تواضع است. به حضرت عرض شد: تواضع چیست؟ فرمود: این که در مجلس به مکانی پایین تر از شرفت راضی شوی، و این که هر کس را مشاهده نمودی بر او سلام کنی، و جدال را ترک کنی گرچه حق با تو باشد.»

۶- «من اراد عزّاً بلاعشیره و هیبه بلاسلطان، فلیخرج من ذل المعصیه الی عزّ الطاعه»؛ (۵) «هر کس عزّتی بدون عشیره و هیبتی بدون سلطنت می خواهد، باید از بار ذلت معصیت خارج شده و در عزّت اطاعت وارد شود.»

ص: ۵۰۹

۱- ۱۶۸۱. صفه الصفوه، ج ۲، ص ۱۷۰.

۲- ۱۶۸۲. تفسیر فتح البیان، ج ۹، ص ۲۳۸.

۳- ۱۶۸۳. ربیع الابرار، ص ۱۷۳.

۴- ۱۶۸۴. نهایه الارب، ج ۳، ص ۲۳۶.

۵- ۱۶۸۵. اسعاف الراغیین، ص ۲۵۲.

۷- «من يصحب صاحب السوء لا يسلم، و من يدخل مدخل السوء يتهم، و من لا يملك لسانه يندم»؛ (۱) «هر کس با انسان بدکار مصاحبت کند سالم نمی ماند، و هر کس در مکان بد داخل شود متهم می شود، و هر کس زبانش را مالک نباشد پشیمان می گردد.»

۸- «حکمه تحریم الربا ان لا یتمانع الناس المعروف»؛ (۲) «حکمت تحریم ربا آن است که مردم از کار خیر بی بهره نشوند.»

۹- «کفاره عمل السلطان الإحسان الی الإخوان»؛ (۳) «کفاره کار کردن برای سلطان، احسان و نیکی به برادران دینی است.»

۱۰- «المؤمن اذا غضب لم يخرج عن حق، و اذا رضی لم يدخله رضاه فی باطل»؛ (۴) «مؤمن هر گاه غضب کند غضبش او را از حق خارج نمی کند و هر گاه راضی شود رضایتش او را در باطل داخل نمی کند.»

۱۱- «ثلاثه لا یزید الله بها الرجل المسلم الا عزاً: الصفح عمّن ظلمه، و الإعطاء لمن حرمه، و الصلّه لمن قطعته»؛ (۵) «سه عامل است که خداوند توسط آن ها عزّت مردم مسلمان را زیاد می کند: گذشتن از کسی که به او ظلم کرده است. و بخشش بر کسی که او را محروم ساخته است. و صلّه رحم از کسی که با او قطع رحم کرده است.»

۱۲- «الفقهاء أمناء الرسل مالم یأتوا ابواب السلاطین، فاذا رأیتم الفقهاء قد رکنوا الی ابواب السلاطین فاتّهموهم»؛ (۶) «فقیهان امینان از طرف انبیاوند مادامی که به درب خانه های سلاطین نروند، و هر گاه فقها را مشاهده کردید که به درب خانه های سلاطین آمده اند آنان را متهم سازید.»

۱۳- «منع الجود سوء الظنّ بالمعبود»؛ (۷) «امتناع از بخشش، سوء ظن به خدا است.»

۱۴- «البنات حسنات و البنون نعم، و الحسنات یتاب علیها و النعم مسؤول عنها»؛ (۸)

ص: ۵۱۰

۱- ۱۶۸۶. اسعاف الراغبین، ص ۲۵۲.

۲- ۱۶۸۷. همان.

۳- ۱۶۸۸. الفصول المهمه، ص ۲۱۰؛ نورالابصار، ص ۹۹.

۴- ۱۶۸۹. همان.

۵- ۱۶۹۰. همان.

۶- ۱۶۹۱. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۴.

۷- ۱۶۹۲. الفصول المهمه، ص ۲۱۰؛ نورالابصار، ص ۱۹۹.

۸- ۱۶۹۳. همان.

«دختران حسنات، و پسران نعمت های الهی اند، بر حسنات ثواب داده می شود، و از نعمت ها سؤال می گردد.»

۱۵ - «لا زاد افضل من التقوی، و لا شیء أحسن من الصمت، و لا عدو أضرّ من الجهل، و لا داء ادوی من الکذب»؛ (۱) «توشه ای بهتر از تقوا نیست. و چیزی بهتر از سکوت نیست. و دشمنی با ضررتر از نادانی نیست. و دردی بی درمان تر از دروغ نیست.»

۱۶ - «یا بنی! إقبل وصیتی و احفظ مقالتي، فانک ان حفظتها تعيش سعيداً و تموت حميداً. یا بنی! من رضی بما قسم له استغنی، و من مدّ عينه الى ما فی يد غيره مات فقيراً. و من لم يرض بما قسمه الله له اتهم الله في قضائه، و من استصغر زله نفسه استعظم زله غيره، و من استصغره زله غيره استعظم زله نفسه. یا بنی! من كشف حجاب غيره انكشف عورات بيته. و من سل سيف البغي قتل به، و من احتفر لأخيه بئراً سقط فيها. و من داخل السفهاء حقر، و من خالط العلماء وقر. و من دخل مداخل السوء اتهم. یا بنی! اياك ان تزري بالرجال فيزري بك. و اياك و الدخول فيما لايعنيك فتذلّ لذلك. یا بنی! قل الحق لك او عليك تستشان من بين اقرانك. یا بنی! كن لكتاب الله تالياً و للسلام فاشياً، و بالمعروف آمراً و عن المنكر ناهياً، و لمن قطعك واصلاً، و لمن سكت عنك مبتدئاً، و لمن سئلك معطياً. و اياك و النميمه! فانها تزرع الشحنا في قلوب الرجال. و اياك و التعرض لعيوب الناس، فمنزله التعرض لعيوب الناس بمنزله الهدف. یا بنی! اذا طلبت الجود فعليك بمعادنه، فانّ للجود معادن، و للمعادن اصولاً، و للأصول فروعاً، و للفروع ثمرات، و لا يطيب ثمر الا بالأصول، و لا اصل ثابت الا بمعدن طيب. یا بنی! ان زرت فزر الأخيار، و لا تزر الفجار، فانهم صخره لاينفجر ماءها و شجره لا يخضر ورقها، و ارض لا يظهر عشبها»؛ (۲) «ای فرزندانم! وصیتم را قبول و گفتارم را حفظ کن؛ زیرا اگر آن را حفظ کنی زندگی با سعادت خواهی داشت و با ستایش خواهی مرد.»

ای فرزندانم! هر کس به آنچه برای او تقسیم شده راضی باشد خود را بی نیاز کرده، و هر کس چشمانش را به آنچه در دست دیگری است اندازد، فقیر خواهد مرد. و هر کس به

ص: ۵۱۱

۱- ۱۶۹۴. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۶.

۲- ۱۶۹۵. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۵.

آنچه خداوند برای او تقسیم کرده راضی نباشد خدا را در قضایش متهم ساخته است. و هر کس لغزش نفسش را کوچک شمارد، لغزش دیگران را بزرگ شمارد. و هر کس لغزش دیگران را کوچک شمارد، لغزش خود را بزرگ به حساب آورد.

ای فرزندم! هر کس حجاب دیگری را کشف کند پوشش های خانه اش کشف شود. و هر کس شمشیر ظلم بر کشتد توسط آن کشته شود. و هر کس برای برادرش چاهی حفر کند، خود در آن سقوط نماید. و هر کس با سفیهان نشست و برخاست کند حقیر شود. و هر کس با علما معاشرت کند باوقار گردد. و هر کس در مکان های سوء وارد شود متهم گردد.

ای فرزندم! پرهیز از این که بر مردم عیب گیری، که به تو عیب گرفته خواهد شد. و پرهیز از این که در اموری وارد شوی که تو را فایده نمی دهد، که به واسطه آن خوار خواهی شد.

ای فرزندم! حق را بگو، خواه به نفع تو باشد یا به ضررت، که در این صورت بین هم سالان خود کسب شأن خواهی نمود.

ای فرزندم! کتاب خدا را تلاوت و آشکارا سلام کن، و امر به معروف و نهی از منکر نما. و با کسی که قطع رحم کرده صله رحم کن. و با کسی که با تو قهر کرده تو ابتدای به سخن کن، و هر کس که از تو درخواست نمود به او عطا کن. از سخن چینی پرهیز که کینه را در قلب های مردم می نشاند.

ای فرزندم! هر گاه جود را طلب نمودی پس بر تو باد به معادنش؛ زیرا برای جود معادنی است و برای معادن آن هم اصول و برای اصول آن نیز فروع و برای فروعش ثمر است. و هرگز ثمری به بار نخواهد نشست مگر به واسطه اصول آن، و هیچ اصلی ثابت نخواهد گشت جز به معدن پاکیزه آن.

ای فرزندم! اگر خواستی دیدن کسی بروی به زیارت خوبان برو، و به دیدن انسان های فاجر نرو؛ زیرا آنان به مانند صخره ای هستند که آبشان شکافته نخواهد شد، و به مانند درختی اند که برگش سبز نخواهد گشت، و به مانند زمینی هستند که علفش رشد نخواهد کرد.»

۱۷ - «لقد تجلّى الله تعالى لعباده في كلامه و لكن لا يبصرون»؛(۱) «هر آینه خداوند متعال برای بندگانش در کلامش تجلّی نموده است ولی مردم مشاهده نمی کنند.»

ص: ۵۱۳

۱- ۱۶۹۶. عوارف المعارف، ص ۱۶۵.

ولادت امام کاظم علیہ السلام

خطیب بغدادی می گوید: «موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، ابوالحسن هاشمی. گفته می شود که او در مدینه، سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ متولد شد...» (۱).

سبط بن جوزی می گوید: «... هارون الرشید وارد مدینه شد و آن حضرت را با خود به بغداد آورد و هنگام وفاتش در زندان حبس بود. او در سال ۱۸۳ بیست و پنج رجب از دنیا رحلت نمود.» (۲).

فیض بن المختار می گوید: به ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: دست مرا بگیر و از آتش نجات بخش. چه کسی بعد از شما برای ما امام و رهبر است؟ در این هنگام موسای کاظم در حالی که نوجوانی بود وارد شد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هذا صاحبکم فتمسک به»؛ (۳) «این صاحب [امام شما است به او تمسک کن.»

عبادت امام کاظم علیہ السلام

خطیب بغدادی به سندش از عمار بن ابان نقل می کند: «ابوالحسن موسی بن جعفر نزد سندی محبوس شد. خواهرش از او خواست تا متولی حبس او شود؛ زیرا او زنی متدین بود. سندی اجازه داد آن زن متولی خدمت به حضرت شود. او وضعیت

ص: ۵۱۴

۱- ۱۶۹۷. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۷.

۲- ۱۶۹۸. صفه الصفوه، ج ۲، ص ۱۸۷.

۳- ۱۶۹۹. الفصول المهمه، ص ۲۱۳.

حضرت را چنین تعریف می کند: "هنگامی که حضرت نماز عشاء را به جای می آورد حمد و ثنای خدا کرده و دعا می نمود و این چنین بود تا این که شب پایان می پذیرفت. و از آن هنگام در نماز بود تا صبح شده و بعد کمی ذکر می گفت تا خورشید طلوع کند. آن گاه تا بالا آمدن خورشید و روز، می نشست و آمادگی پیدا می کرد و مقداری غذا می خورد، و تا قبل از زوال استراحت می نمود. سپس وضو گرفته و تا وقت عصر نماز به جای می آورد. آن گاه به طرف قبله می نشست و تا غروب نماز می خواند... و این کار همیشه او بود..." (۱).

او همچنین به سندش نقل کرده که حضرت موسی بن جعفر به جهت عبادت و کوشش بسیار، عبد صالح خوانده می شد. اصحاب ما روایت کرده اند که آن حضرت وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شد و در اول شب سجده ای به جا آورد. شنیده شد که در سجده اش می گوید: «عظم الذنب عندی فلیحسن العفو عندک، یا اهل التقوی و یا اهل المغفره» (۲) و این جمله را تا صبح تکرار می کرد.

گذشت و بردباری امام کاظم علیه السلام

خطیب بغدادی به سندش از یحیی بن الحسن روایت کرده که مردی از اولاد عمر بن خطاب که در مدینه ساکن بود حضرت را اذیت کرده و علی علیه السلام را دشنام می داد. برخی از دوستان حضرت پیشنهاد دادند که اگر اجازه دهید او را به قتل برسانیم. حضرت از این کار شدیداً نهی فرمود. آن گاه از مکان و محل او سؤال نمود. به حضرت عرض کردند که در اطراف مدینه مشغول زراعت است. حضرت سوار بر مرکب شد و با آن مرکب وارد مزرعه او گشت. عمری فریاد برآورد: مزرعه مرا لگدمال نکن. ولی حضرت بدون اعتنا به حرف او آمد و به نزد آن عمری رسید. از مرکب خود پیاده شد و نزد او نشست و لبخندی زده و به او فرمود: چه مقدار خرج

ص: ۵۱۵

۱- ۱۷۰۰. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۷ و ۳۱، دارالکتب العلمیه.

۲- ۱۷۰۱. همان.

این مزرعه کرده ای؟ گفت: صد دینار. حضرت فرمود: چه مقدار امید داری که به دست آوری؟ عرض کرد: من علم غیب ندارم. حضرت فرمود: من گفتم چه مقدار امید داری به تو برسد؟ عرض کرد: امید دارم که به من دویست دینار عائد شود. حضرت سیصد دینار به او عطا فرمود، عمری از جا بلند شد و سر حضرت را بوسید. حضرت از نزد او خارج شد و به طرف مسجد آمد. عمری را مشاهده کرد که در مسجد نشسته، هنگامی که حضرت را دید گفت: خداوند بهتر می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. مردم به دور او ریختند و گفتند: قصه تو چیست؟ گفت: من قبلاً خلاف این می گفتم. آن گاه با آنان به مخاصمه پرداخت و همه را به متابعت و پیروی از ابی الحسن موسی دعوت نمود. و این کار همیشگی او بود هر وقت که وارد مسجد شده و از آن خارج می گشت.

ابوالحسن موسی به دوستانی که می خواستند او را بکشند فرمود: کدام یک بهتر است؟ آیا آن کاری را که شما قصد داشتید انجام دهید - یعنی کشتن او - یا آنچه من قصد داشتم تا امرش را به این مقدار اصلاح نمایم؟» (۱).

توبه بُشر حافی به واسطه امام کاظم علیه السلام

خطیب بغدادی نقل می کند: «به واسطه امام کاظم علیه السلام بُشر حافی توبه نمود؛ زیرا امام از کنار خانه اش در بغداد عبور می کرد، صدای آلات لهو و صوت و غناء و نی و رقص از آن خانه به گوش می رسید. کنیزی که به دستش خاک روبه منزل بود خارج شد و آن ها را کنار درب خانه ریخت. حضرت به او فرمود: «ای کنیز! صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ او عرض کرد: بلکه آزاد است. حضرت فرمود: راست گفتمی، اگر او عبد بود از مولای خود می ترسید. کنیز که دیر به داخل خانه بازگشته بود، بشر از او سؤال کرد که چه چیز باعث شد که دیر برگردی؟ او گفت: مردی به من چنین و چنان گفت. بشر پابرهنه از منزل بیرون آمد تا این که مولای ما امام کاظم علیه السلام را ملاقات نمود

ص: ۵۱۶

و از این بابت عذرخواهی کرده و گریست و از کردار خود حیا کرده و به دست حضرت توبه نمود» (۱).

امام کاظم علیه السلام از دیدگاه معاصرین خود

با مراجعه به کلمات معاصرین امام کاظم علیه السلام پی می بریم که حضرت مورد توجه و احترام آنان بوده است. اینک به برخی از این کلمات اشاره می کنیم:

۱ - امام جعفر صادق علیه السلام

آن حضرت درباره فرزند خود می فرماید: «ولدی موسی شبیه عیسی بن مریم»؛ (۲) فرزندم موسی شبیه عیسی بن مریم است.»

۲ - محمد بن ادریس شافعی (ت: ۲۰۴ ه.ق)

او می گوید: «قبر موسی الکاظم التریاق المجرب»؛ (۳) «قبر موسای کاظم اکسیر مجرب است». این کلام اشاره به تجربه شدن اجابت دعا در کنار قبر حضرت می باشد.

۳ - هارون الرشید

او در وصیتی به فرزندش می گوید: «یا بنی! هذا امام الناس وحجه الله على خلقه وخليفته على عباده، انا امام الجماعة في الظاهر والغلبه والقهر، والله لأحق بمقام رسول الله مني ومن الخلق جميعاً. والله لو نازعني في هذا الأمر لأخذت الذي فيه عيناه، فإن الملك عقيم. يا بنی! هذا وارث علم النبيين، هذا موسى بن جعفر، ان اردت العلم الصحيح تجده عندها»؛ (۴) «ای فرزندم! این شخص؛ یعنی حضرت موسی بن جعفر امام مردم و حجت خدا بر خلق، و خلیفه او بر بندگان است. به طور حتم او از من و تمام خلق به جانشینی رسول خدا سزاوارتر است. به خدا سوگند! اگر او در این امر - یعنی خلافت - منازعه کند چشمانش را از حدقه بیرون خواهم آورد؛ زیرا حکومت عقیم و نازا است. ای فرزندم! این شخص وارث علم پیامبران است. این شخص موسی بن جعفر است. اگر علم صحیح می خواهی نزد او خواهی یافت».

ص: ۵۱۷

۱- ۱۷۰۳. همان، ج ۷، ص ۶۷.

۲- ۱۷۰۴. دائرة المعارف، فرید وجدی، ج ۹، ص ۵۹۴.

۳- ۱۷۰۵. تحفه العالم، ج ۲، ص ۲۲.

۴- ۱۷۰۶. ینایع الموده، ج ۳، ص ۳۲.

با مراجعه به کلمات اهل سنت در طول تاریخ پی می بریم که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مورد توجه خاص و احترام ویژه آنان بوده است. اینک به نقل برخی از این کلمات می پردازیم:

۱ - احمد بن حنبل (ت: ۲۴۱ ه.ق)

او در سندی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در آن قرار گرفته می گوید: «لو قرأت هذا الاسناد علی مجنون لبریء من جنّته»؛ (۱) «اگر این سند بر دیوانه ای خوانده شود از جنونش بهبودی می یابد».

۲ - حسن بن ابراهیم، ابوعلی خلال، شیخ حنابله (از علمای قرن سوم ه.ق)

«ما همّنی امر فقصدت قبر موسی بن جعفر فتوسّلت به الّا سهّل الله تعالی لی ما أحبّ»؛ (۲) «هیچ امری بر من دشوار نشد جز آن که قصد قبر موسی بن جعفر را می نمودم و به او توسل کردم و خداوند متعال آنچه دوست داشتم را برای من تسهیل می نمود».

۳ - ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (ت: ۲۵۰ ه.ق)

او بعد از ذکر نام ده نفر از امامان شیعه و مدح آنان می گوید: «و هذا لم يتفق لبيت من بيوت العرب ولا من بيوت العجم»؛ (۳) «این جماعت برای هیچ بیتی از بیوت عرب یا عجم در عظمت اتفاق نیفتاده است».

۴ - محمد بن ادريس بن منذر، ابوحاتم رازی (ت: ۲۷۷ ه.ق)

او درباره امام کاظم علیه السلام می نویسد: «ثقه صدوق، امام من ائمة المسلمين»؛ (۴) «او ثقه، صدوق، و امامی از امامان مسلمین است».

۵ - ابن ابی حاتم رازی (ت: ۳۲۷ ه.ق)

او بعد از نقل کلام پدرش آن را تقریر کرده و او را به عنوان امام صدوق یاد کرده است. (۵)

ص: ۵۱۸

۱- ۱۷۰۷. صواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، ص ۳۱۰.

۲- ۱۷۰۸. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱، ص ۱۲۰، به نقل از او؛ المنتظم ج ۹ ص ۸۹.

۳- ۱۷۰۹. رسائل جاحظ، ص ۱۰۶.

۴- ۱۷۱۰. الجرح و التعديل، ج ۸ ص ۱۳۸.

۵- ۱۷۱۱. الجرح و التعديل، ج ۸ ص ۱۳۹.

۶ - عبدالکریم بن محمد سمعانی (ت: ۵۶۲ ه.ق)

«هو موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب... ومشهده ببغداد مشهور یزار... زرته غیر مرّه مع ابنه محمد بن الرضا علی بن موسی»؛^(۱) «موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب... مشهد او در بغداد مشهور و محلّ زیارت است... من قبر او و قبر فرزندش محمد بن الرضا علی بن موسی را چندین بار زیارت کردم».

۷ - ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی (ت: ۵۹۷ ه.ق)

«كان يدعى العبد الصالح لأجل عبادته واجتهاده وقيامه بالليل وكان كريماً حليماً، اذا بلغه عن رجل يؤذيه بعث إليه بمال...»؛^(۲) «او را به جهت عبادت و کوشش فراوان و قیام در شب، عبد صالح می خوانند. او مردی کریم و حلیم بود. هر گاه از کسی به او اذیتی می رسید مالی برای او می فرستاد...».

۸ - فخر رازی (ت: ۶۰۴ ه.ق)

«... کم كان فيهم من الأكابر من العلماء كالباقر والصادق والكاظم والرضاعليهم السلام...»؛^(۳) «... در میان اهل بیت پیامبر بزرگانی از علما؛ همانند باقر، صادق، کاظم و رضاعلیهم السلام بوده است...».

۹ - ابن اثیر جزری (ت: ۶۳۰ ه.ق)

«و كان يلقب بالكاظم لأنه كان يحسن إلى من يسيء إليه، كان هذا عادته ابداً»؛^(۴) «او را کاظم لقب داده اند؛ زیرا به هر کس که او را اذیت می کرد احسان می نمود و این عادت همیشگی او بود».

۱۰ - محمد بن طلحه شافعی (ت: ۶۵۲ ه.ق)

«او امامی بزرگ مقدر، عظیم الشان، مجتهدی بزرگ، کوشا در اجتهاد، مشهور به عبادت، مواظب بر طاعات و مشهور به کرامات بود. شب را تا به صبح به سجده و قیام بیتوته می نمود، و روز را به صدقه و روزه ختم می کرد. و به جهت کثرت بردباری و گذشتش از متجاوزان بر خود، او را «کاظم» نامیدند».

ص: ۵۱۹

۱- ۱۷۱۲. انساب السمعانی، ج ۵، ص ۴۰۵.

۲- ۱۷۱۳. صفه الصفوه، ج ۲، ص ۱۸۴، ترجمه رقم ۱۹۱.

۳- ۱۷۱۴. تفسیر فخر رازی، مجلد ۱۶، ج ۳۲، ص ۱۲۵.

۴- ۱۷۱۵. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۴.

او انسان بدکار را به احسان خود پاسخ می داد. و با انسان جانی با عفو برخورد می کرد. و به جهت کثرت عبادتش، او را عبد صالح نامیدند. و در عراق معروف به باب الحوائج الی الله است؛ زیرا مطالب متوسلین به خدا به وسیله خود را برآورده کرده است. کرامت او عقل ها را متحیر می کند، و برای او نزد خداوند قدم صدقی است که زائل نشده و زائل نخواهد شد...

و اما مناقب او بسیار است، و اگر چیزی به جز عنایت ربّانیه بر او نباشد، همین منقبت او را بس است...». آن گاه برخی از مناقب آن حضرت را بازگو کرده است. (۱)

۱۱ - سبط بن جوزی (ت: ۶۵۴ ه. ق.)

«کان موسی جواداً حلیمّاً. و انما سمی الکاظم لانه کان اذا بلغه عن احد شیء بعث الیه بمال...»؛ (۲) «موسی شخصی جواد و حلیم بود. او را بدین جهت کاظم نامیدند که هر گاه او را خبر می دادند که شخصی شما را ناسزا گفته به سوی او مالی می فرستاد...».

۱۲ - ابن ابی الحدید (ت: ۶۵۵ ه. ق.)

«و من رجالنا موسی بن جعفر بن محمّد وهو العبد الصالح، جمع من الفقه والدين والنسك والحلم والصبر»؛ (۳) «و از جمله رجال ما موسی بن جعفر - یعنی عبد صالح - است، او کسی بود که بین فقه و دین و عمل صالح و حلم و صبر جمع نمود».

۱۳ - شمس الدین محمّد بن احمد بن عثمان ذهبی (ت: ۷۴۸ ه. ق.)

«او مردی صالح، عالم، عابد، جواد، حلیم و کبیر القدر بود». (۴)

و در جایی دیگر می گوید: «او مردی صالح، عالم، عابد و الهی... بود». (۵)

۱۴ - یافعی یمنی مکی (ت: ۷۶۸ ه. ق.)

«و فیها توفی السید ابوالحسن موسی الکاظم والد جعفر الصادق کان صالحاً عابداً جواداً حلیمّاً کبیر القدر... و کان یدعی بالعبد الصالح من عبادته واجتهاده، و کان سخياً کریمّاً. کان

ص: ۵۲۰

۱- ۱۷۱۶. مطالب السؤل، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- ۱۷۱۷. تذکره الخواص، ص ۳۱۲.

۳- ۱۷۱۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۹۱.

۴- ۱۷۱۹. العبر، ج ۱، ص ۲۲۲.

۵- ۱۷۲۰. تاریخ الاسلام، حوادث و فیات ۱۸۱-۱۹۰، ص ۴۱۷.

يبلغه عن الرجل أنه يؤذيه فبعث إليه بصرة فيها الف دينار...»(۱) «در سال ۱۸۳ سید ابوالحسن موسی کاظم فرزند جعفر صادق وفات یافت. او مردی صالح، عابد، جواد، حلیم و کبیرالقدر بود...»

او را به جهت عبادت و کوشش فراوانش «عبد صالح» نامیدند. مردی سخی و کریم بود. هر گاه به او خبر می دادند که شخصی شما را اذیت می کند، حضرت کیسه ای با هزار دینار برای او می فرستاد...».

۱۵ - ابوالفداء، اسماعیل بن کثیر دمشقی (ت: ۷۷۴ ه.ق)

«وکان کثیر العباده والمروءه، اذا بلغه عن احد أنه يؤذيه ارسل إليه بالذهب والتحف»؛(۲) «او مردی کثیر العباده و بامرؤت و مردانگی بود. هر گاه به او خبر می رسید که کسی قصد اذیت شما را دارد برای او طلا و هدایا می فرستاد...».

۱۶ - ابن حجر عسقلانی (ت: ۸۵۲ ه.ق)

او از یحیی بن حسن بن جعفر نسّابه نقل کرده که گفت: «کان موسی بن جعفر یدعی بالعبد الصالح من عبادته واجتهاده... و مناقبه کثیره»؛ «موسی بن جعفر را به جهت عبادت و کوشش بسیارش «عبد صالح» نامیدند... و مناقب او بسیار است».(۳)

۱۷ - جمال الدین یوسف بن تغری اتابکی (ت: ۸۷۴ ه.ق)

«در سال ۱۸۳ ه.ق موسای کاظم فرزند جعفر صادق... وفات یافت. او به جهت عبادتش معروف به «عبد صالح» و به جهت حلمش معروف به «کاظم» بود... او سیدی عالم، فاضل، باارزش، جواد، مورد ستایش و مستجاب الدعوه بود».(۴)

۱۸ - ابن حجر هیتمی (ت: ۹۷۴ ه.ق)

«موسی کاظم وهو وارثه علماً ومعرفه وکمالاً وفضلاً. سمی الکاظم لکثره تجاوزه وحلمه. وکان معروفاً عند اهل العراق بباب قضاء الحوائج عند الله. وکان اعبد اهل زمانه

ص: ۵۲۱

۱- ۱۷۲۱. مرآة الجنان، ج ۱، ص ۳۰۵، حوادث سال ۱۸۳ ه.ق.

۲- ۱۷۲۲. البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۹۷.

۳- ۱۷۲۳. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۹۳.

۴- ۱۷۲۴. النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۱۲.

واعلمهم واسخاهم...»؛^(۱) «موسی کاظم؛ او وارث جعفر صادق در علم و معرفت و کمال و فضل بود. به جهت کثرت حلمش او را «کاظم» نامیدند. او در عراق به «باب قضاء الحوائج عند الله» معروف است. او عابدترین و عالم ترین و سخاوتمندترین اهل زمان خود بود...».

۱۹ - عبدالله شبرای (ت: ۱۱۷۱ ه.ق)

«كان من العظماء الاسخياء، وكان والده جعفر يحبه حباً شديداً...»؛^(۲) «او از افراد با سخاوت و بزرگواری بود. پدرش جعفر او را بسیار دوست می داشت...».

۲۰ - شیخ محمد بن علی صبان (ت: ۱۲۰۶ ه.ق)

«أقرباً موسی الكاظم فکان معروفاً عند اهل العراق بباب قضاء الحوائج عند الله، وكان من اعبد اهل زمانه ومن اكابر العلماء الأسخياء... ولقب بالكاظم لكثرة تجاوزه وحلمه»؛^(۳) «اما موسی کاظم؛ او نزد اهل عراق معروف به باب قضاء الحوائج عند الله بود. او عابدترین اهل زمان خود و از بزرگان علمای با سخاوت بود... و به جهت کثرت بردباری اش او را «کاظم» لقب داده اند.».

۲۱ - علی جلال مصری حسینی (ت: ۱۳۵۱ ه.ق)

«جمع من الفقه والدين والنسك والحلم والصبر مالا مزيد عليه...»؛^(۴) «او بین فقه، دین، عمل صالح، حلم به حدّ اعلی جمع کرده است.».

۲۲ - خیرالدین زرکلی (ت: ۱۳۹۶ ه.ق)

«كان موسی بن جعفر سیداً من سادات بنی هاشم واماماً مقدماً فی العلم والدين»؛^(۵) «او از سادات بنی هاشم، و از عابدترین اهل زمان خود و یکی از بزرگان علمای دارای جود بود.».

۲۳ - محمود بن وهیب قراغولی حنفی

«او وارث پدرش در علم و معرفت و کمال و فضل بود. او را به جهت فرو بردن غضب و کثرت گذشت و بردباری اش «کاظم» نامیدند. او نزد اهل عراق معروف به

ص: ۵۲۲

۱- ۱۷۲۵. صواعق المحرقة، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۲- ۱۷۲۶. الاتحاف بحبّ الأشراف، ص ۱۴۱.

۳- ۱۷۲۷. اسعاف الراغیین در حاشیه نورالابصار، ص ۲۴۶.

٤-١٧٢٨. الحسين، ج ٢، ص ٢٠٧.

٥-١٧٢٩. الأعلام، ج ٧، ص ٣٢١.

«باب قضاء الحوائج عند الله» است. او عابدترین اهل زمان خود و داناترین و سخاوتمندترین اهل زمان خود بود». (۱)

۲۴ - عبدالسلام ترمائینی

«موسی بن جعفر... او به جهت احسان به کسانی که به او اسائه ادب می کردند ملقب به «کاظم» شد... و از سادات بنی هاشم و عابدترین اهل زمان خود و از بزرگان علمای با سخاوت بود...». (۲)

۲۵ - عارف احمد عبدالغنی (معاصر)

«... او را به جهت فرو نشانیدن غضب و حلمش «کاظم» نامیدند. او شبانه از خانه خارج می شد در حالی که در آستینش کیسه هایی از دراهم بود و به هر کس می رسید عطا می نمود...». (۳)

۲۶ - ابن تیمیه حزّانی (ت: ۷۲۸ ه.ق)

«موسی بن جعفر مشهور بالعباده والنسک»؛ «موسی بن جعفر مشهور به عبادت و عمل صالح بود».

او نیز می گوید: «و اما من بعد جعفر، فموسی بن جعفر. قال فيه ابو حاتم الرازی: ثقة امین صدوق من ائمه المسلمین»؛ «و اما بعد از جعفر، موسی بن جعفر است که ابو حاتم رازی او را ثقة، امین، صدوق و از امامان مسلمین بر شمرده است». (۴)

اعتراف اهل سنت به امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

برخی از علمای اهل سنت به امامت حضرت موسی بن جعفر اعتراف نموده اند. اینک به اسامی و کلمات برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ص: ۵۲۳

۱- ۱۷۳۰. جوهرة الكلام، ص ۱۳۹.

۲- ۱۷۳۱. احداث التاريخ الاسلامی، ج ۱، ص ۱۰۷۰، حوادث سال ۱۸۳ ه.ق.

۳- ۱۷۳۲. الجوهر الشفاف فی انساب السادة الأشراف، ج ۱، ص ۴۱.

۴- ۱۷۳۳. منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۲۴.

۱ - محمد بن ادریس بن منذر ابوحاتم رازی (ت: ۲۷۵ ه.ق)

او درباره حضرت موسی بن جعفر می گوید: «ثقه صدوق، امام من ائمه المسلمین»؛^(۱) «او فردی ثقه، صدوق، و امامی از ائمه مسلمین بود».

۲ - ابن ابی حاتم رازی (ت: ۳۲۷ ه.ق)

او بعد از تقریر تعبیر پدرش نسبت به امام کاظم علیه السلام می گوید: «صدوق امام»؛^(۲) «او امامی صدوق بود».

۳ - شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (ت: ۷۴۸ ه.ق)

«الامام، القدوه، السید ابوالحسن العلوی، والد الامام علی بن موسی الرضا، مدنی...»؛^(۳) «امام، رهبر، سید ابوالحسن علوی، پدر علی بن موسی الرضا، مدنی...».

۴ - محمد خواجه پارسا بخاری (ت: ۸۲۲ ه.ق)

«و من ائمه اهل البيت ابوالحسن موسی الکاظم بن جعفر الصادق... وکان - رضی الله عنه - صالحاً عابداً جواداً حليماً كبير القدر، كثير العلم، كان يدعى بالعبد الصالح. وفي كل يوم يسجد لله سجده طويله بعد ارتفاع الشمس إلى الزوال»؛^(۴) «و از امامان اهل بیت، ابوالحسن موسی کاظم فرزند جعفر صادق است... او مردی صالح، عابد، جواد، بردبار، کبیر القدر، و کثیر العلم بود. او را عبد صالح می خواندند. در هر روز سجده ای طولانی از اول طلوع خورشید تا زوال آن انجام می داد».

۵ - ابن صباغ مالکی (ت: ۸۵۵ ه.ق)

«قال بعض اهل العلم: الكاظم هو الامام الكبير القدر والأوحد الحجة الحبر، والساھر ليله قائماً القاطع نهاره صائماً...»؛^(۵) «برخی از اهل علم گفته اند: کاظم همان امام بزرگوار و کبیر القدر و دانشمند نمونه بود که شب ها در حال نماز و روزها روزه دار بود...».

او در جایی دیگر می گوید: «و اما مناقبه و کراماته الظاهره و فضائله و صفاته الباهره

ص: ۵۲۴

۱- ۱۷۳۴. الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۱۳۸، به نقل از او.

۲- ۱۷۳۵. همان، ص ۱۳۹.

۳- ۱۷۳۶. سير اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۰.

۴- ۱۷۳۷. ينابيع الموده، قندوزی حنفی، ص ۴۵۹.

۵- ۱۷۳۸. الفصول المهمه، ص ۲۲۱.

فتشهد له بأنه قبه الشرف وعلاها وسما إلى اوج المزايا فبلغ اعلاها...»؛^(۱) «مناقب و کرامات ظاهر و فضایل و صفات روشن او گواهی می دهد که آن حضرت در قلّه شرف و اوج مزایای اخلاقی است...».

۶ - عبدالوهاب شعرانی (ت: ۹۷۳ ه.ق)

«احد الاثمه الاثني عشر، وهو ابن جعفر بن محمد... كان يكتنى بالعبد الصالح لكثرة عبادته واجتهاده»؛^(۲) «یکی از امامان دوازده گانه، فرزند جعفر بن محمد... است... او به جهت کثرت عبادت و کوشش فراوان نماز شبانه، معروف به «عبد صالح» است...».

۷ - احمد بن يوسف قرمانی (ت: ۱۰۱۹ ه.ق)

«هو الامام الكبير القدر، الأوحد، الحجه، الساحر ليله قائماً، القاطع نهاره صائماً»؛^(۳) «او امام جلیل القدر، و یگانه و حجت خدا بود، که شب ها را بیدار و روزها را روزه می گرفت...».

۸ - حسن بن عبدالله بخشی (ت: ۱۱۹۰ ه.ق)

«هو الامام الكبير القدر والكثير الخير. كان - رضی الله عنه - يسهر ليله ويصوم نهاره»؛^(۴) «او امام بزرگوار، و کثیر الخیر بود. شب ها را به سحر رسانده و روزها را روزه دار بود...».

۹ - محمد امین سویدی (ت: ۱۲۴۶ ه.ق)

«موسى الكاظم هو الامام الكبير القدر الكثير الخير...»؛^(۵) «موسای کاظم همان امام بزرگوار و کثیر الخیری است که...».

۱۰ - شیخ مؤمن شبلنجی (ت: ۱۳۰۸ ه.ق)

«قال بعض اهل العلم: الكاظم هو الامام الكبير القدر، الاوحد الحجه، الخبر، الساهر ليله قائماً، القاطع نهاره صائماً...»؛ «برخی از اهل علم گفته اند: کاظم همان امام بزرگوار، نمونه، حجت خدا و دانشمندی است که شب ها را به سحر آورده و روزها را روزه دار بود...».^(۶)

ص: ۵۲۵

۱- ۱۷۳۹. همان، ص ۲۲۲.

۲- ۱۷۴۰. طبقات الکبری، شعرانی، ج ۱، ص ۵۵.

۳- ۱۷۴۱. اخبار الدول، ج ۱، ص ۳۳۷.

۴- ۱۷۴۲. النور الجلی، ص ۹۷.

۵- ۱۷۴۳. سبائك الذهب، ص ۷۵.

۱۱ - یوسف بن اسماعیل نهبانی (ت: ۱۳۵۰ ه.ق)

«موسی الكاظم احد اعيان اکابر الائمه من ساداتنا آل البيت الكرام هداة الاسلام - رضی اللہ عنہم - ونفعنا ببرکاتہم واماتنا علی حبہم وحبّ جدہم...»؛^(۱) «موسای کاظم یکی از اعیان بزرگان امامان از سادات ما آل بیت کرام و هادیان اسلام - رضی اللہ عنہم - بود. خداوند ما را به برکات آنان نفع دهد و ما را بر محبت آنان و محبت جدشان بمیراند».

۱۲ - دکتر زکی مبارک (ت: ۱۳۷۱ ه.ق)

«کان موسی بن جعفر سیداً من سادات بنی هاشم واماماً مقدماً فی العلم والدین»؛^(۲) «موسی بن جعفر سیدی از سادات بنی هاشم و امامی پیشتاز در علم و دین بود».

۱۳ - سید علی فکری (ت: ۱۳۷۲ ه.ق)

«قال بعض اهل العلم: الكاظم هو الامام الكبير القدر، الأوحد، الحجه، الحبر. جمع من الفقه والدین بما لامزید علیہ»؛^(۳) «برخی از اهل علم گفته اند: کاظم همان امام بزرگوار، نمونه، حجت خدا و دانشمندی است که بین فقه و دین درجه اعلا را جمع کرده است».

۱۴ - دکتر محمد یوسف موسی

«و نستطیع ان نذکر انّ اوّل من کتب فی الفقه هو الامام موسی الكاظم الّذی مات سجیناً عام ۱۸۳ ه، وکان ما کتبه إجابہ عن مسائل و جہت إلیہ تحت اسم الحلال والحرام»؛^(۴) «می توان گفت: اولین کسی که در فقه کتابت نمود امام موسی کاظم است. کسی که در زندان، سال ۱۸۳ ه وفات نمود. از جمله کتب او جواب از مسائلی است که تحت عنوان «حلال و حرام» برای او فرستاده شد».

ص: ۵۲۶

۱- ۱۷۴۵. جامع کرامات الاولیاء، ج ۲، ص ۴۹۵.

۲- ۱۷۴۶. شرح زهر الآداب، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳- ۱۷۴۷. احسن القصص، ج ۴، ص ۲۹۳.

۴- ۱۷۴۸. الفقه الاسلامی، ص ۱۶۰.

تاریخ ولادت و شهادت

محمد بن طلحه شافعی می نویسد: «ولادت او در روز یازدهم ذی الحجه، سال ۱۵۳ ه.ق، پنج سال بعد از وفات جدش بوده است».^(۱)

سبط بن جوزی می نویسد: «علی بن موسی الرضا در سال ۲۰۳ وفات یافت. او هنگام وفات ۵۵ سال داشت و برخی ۴۹ سال گفته اند. و در کنار هارون الرشید دفن گردید».^(۲)

ابن صباغ مالکی می گوید: «علی بن موسی الرضا در مدینه، سال ۱۴۸ ه.ق متولد شد. و برخی نیز سال ۱۵۳ ذکر کرده اند... و القابش: رضا، صابر، زکی، ولی، و مشهورترین آن رضا است، و در قامت معتدل بود».^(۳)

نص بر امامت

ابن صباغ مالکی از مخزومی نقل کرده: مادرش از اولاد جعفر بن ابی طالب بود. موسی کاظم علیه السلام را به نزد ما فرستاد آن گاه فرمود: آیا می دانید که برای چه جهت شما را جمع کرده ام؟ گفتیم: خیر. حضرت فرمود: «اشهدوا انّ ابنی هذا - و اشارة إلى علی بن موسی الرضا - هو وصیّی والقائم بامری و خلیفتی من بعدی...»؛^(۴) «شهادت دهید که این فرزندم - اشاره کرد به علی بن موسی الرضا علیه السلام - همان وصی من و قائم به امر من و خلیفه بعد از من است...».

ص: ۵۲۷

۱- ۱۷۴۹. مطالب السؤل، ص ۸۸.

۲- ۱۷۵۰. تذکره الخواص، ص ۳۶۴.

۳- ۱۷۵۱. الفصول المهمه، ص ۲۲۶.

۴- ۱۷۵۲. الفصول المهمه، ص ۲۲۶.

او همچنین از داوود بن کثیر رقی نقل کرده که گفت: به موسای کاظم عرض کردم: فدایت کردم سنم زیاد شده، دستم را بگیر و از آتش جهنم نجات بخش، بعد از شما صاحب ما کیست؟ امام به فرزندش ابی الحسن علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «هذا صاحبکم بعدی»؛ (۱) «این صاحب شما بعد از من است».

فضایل امام رضاعلیه السلام

۱ - سید علی بن شهاب الدین همدانی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «ستدفن بضعه منی بخراسان، ما زار مکروب الآ- نفس الله کربته، و لامذنب الآ غفر الله له»؛ (۲) «زود است که پاره ای از تن من در خراسان دفن خواهد شد. هیچ غصه داری او را زیارت نمی کند جز آن که خداوند غصه او را برطرف خواهد کرد و نه گناه کاری، جز آن که خدا گناهش را بیاورد».

۲ - زبیدی حنفی می نویسد: «در نیشابور، کنار خانه حضرت، حمامی بود. هر گاه حضرت داخل حمام می شد حمامی حمام را برای او خلوت می کرد. روزی در حالی که حمامی نبود حضرت وارد حمام شد. مردی روستایی در حالی که امام را نمی شناخت وارد حمام شد و گمان کرد که آن حضرت خدمتکار حمام است. لذا به او دستور داد تا برایش آب بیاورد. حضرت برای او آب آورده و تمام کارهای او را انجام داد.» (۳)

۳ - حموینی به سندش از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «ستدفن بضعه منی بخراسان، لایزورها مؤمن الآ أوجب الله له الجنة، و حرّم جسده علی النار»؛ (۴) «زود است که پاره ای از تن من در خراسان دفن شود. هیچ مؤمنی او را زیارت نمی کند جز آن که خداوند برای او بهشت را واجب کرده و جسد او را بر آتش حرام کند».

۴ - ابوبکر محمد بن مؤمل می گوید: «با امام اهل حدیث، ابوبکر بن خزیمه و ابن

ص: ۵۲۸

۱- ۱۷۵۳. همان.

۲- ۱۷۵۴. موده القربی، ص ۱۴۰؛ ینابیع الموده، ص ۲۶۵.

۳- ۱۷۵۵. اتحاف الساده المتّقین، ج ۷، ص ۳۶۰، چاپ مصر.

۴- ۱۷۵۶. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۸۸، رقم ۴۶۵.

علی ثقفی و جماعتی از مشایخ به قصد زیارت علی بن موسی الرضاعلیه السلام به طوس حرکت نمودیم. این خزیمه را مشاهده کردم که طوری آن بقعه را تعظیم کرد و در برابر آن تواضع و تضرع نمود که ما متحیر شدیم» (۱).

کلمات اهل سنت درباره امام رضاعلیه السلام

۱ - ابن حجر هیتمی

«وکان اولاد موسی بن جعفر حین وفاته سبعة وثلاثین ذکراً واثی، منهم علی الرضا وهو أنبههم ذکراً وأجلهم قدراً»؛ (۲) «اولاد موسی بن جعفر هنگام وفاتش ۳۷ نفر دختر و پسر بود؛ از آن جمله علی الرضا است که از همه جلیل القدرتر بود».

۲ - سمهودی

«علی الرضا بن موسی الکاظم، کان اوحده زمانه، جلیل القدر، اسلم علی یده ابو محفوظ معروف الکرخی»؛ (۳) «علی الرضا فرزند موسای کاظم، بهترین فرد زمانش و مردی جلیل القدر بود و معروف کرخی به دستش اسلام آورد».

۳ - ابن حجر عسقلانی

«کان الرضا من اهل العلم والفضل مع شرف النسب»؛ (۴) «رضاعلیه السلام از اهل علم و فضل همراه با شرف نسب بود».

۴ - ذهبی

«الامام السید ابوالحسن الرضا... وکان من اهل العلم والدين والسؤدد بمكان»؛ (۵) «امام، ابوالحسن علی الرضا... او از اهل علم و دین و دارای مرتبه ای عالی از علم بود».

او همچنین می نویسد: «وقد کان علی الرضا کبیر الشأن، اهلاً للخلافة»؛ (۶) «علی الرضا مردی دارای شأن بزرگ و اهلیت برای خلافت داشت».

ص: ۵۲۹

۱- ۱۷۵۷. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹.

۲- ۱۷۵۸. الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲.

۳- ۱۷۵۹. جواهر العقدين، ص ۳۵۳.

۴- ۱۷۶۰. تهذیب التهذیب.

۵- ۱۷۶۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۸۷ و ۳۸۸.

۶- ۱۷۶۲. همان، ص ۳۹۲.

ابن خلکان در سبب بیعت مأمون عباسی با امام رضا علیه السلام به ولایتعهدی می نویسد: «مأمون خواصّ نزدیکان خود را جمع کرده و به آن ها خبر داد که در اولاد عباس و اولاد علی بن ابی طالب نظر کرده و در این وقت کسی را افضل و سزاوارتر به امر خلافت از علی الرضا ندیده است، لذا با او بیعت نمود».^(۱)

۶ - خیرالدین زرکلی

«علی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق، ابوالحسن الملقب بالرضا، ثامن الأئمة الاثني عشر عند الاماميه ومن اجلاء الساده اهل البيت وفضلائهم...»؛ «علی بن موسی الکاظم فرزند جعفر صادق، ابوالحسن، ملقب به رضا، هشتمین نفر از دوازده امام نزد امامیه است. او از اجلای سادات اهل بیت و فضلای آنان است...».^(۲)

۷ - شیخ عبدالله شبراوی شافعی

«علی الرضا - رضی الله عنه - كانت مناقبه عليه وصفاته ستيه... وكراماته اكثر من ان تحصى واشهر من ان تذكر»؛ «علی الرضا - رضی الله عنه - دارای مناقب عالی و صفات ارزشمند بود... کرامات او بیشتر از آن است که حدّ و حصر شده و مشهورتر از آن است که ذکر گردد».^(۳)

۸ - عبدالله بن اسعد یافعی

«الامام الجليل المعظم، سلالة الساده الاكارم، ابوالحسن علی بن موسی الكاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر عليهم السلام... احد الأئمة الاثني عشر، أولى المناقب الذين انتسبت الاماميه إليهم وقصروا بناء مذهبهم عليهم»؛ «امام جلیل معظّم، سلاله سادات مکرم، ابوالحسن علی بن موسی الکاظم فرزند جعفر صادق فرزند محمّد باقر علیهم السلام... یکی از امامان دوازده گانه است. کسانی که دارای مناقب بوده و امامیه به آن منتسب بوده و مذهب خود را بر کلمات آنان بنا ساخته اند».^(۴)

۹ - احمد بن یوسف ابوالعباس قرمانی

او درباره امام رضا علیه السلام گفته است: «و كانت مناقبه عليه وصفاته ستيه، وكراماته كثيره

ص: ۵۳۰

۱- ۱۷۶۳. وفيات الأعيان، ج ۳، ص ۲۷۰.

۲- ۱۷۶۴. الأعلام، ج ۵، ص ۲۶.

۳- ۱۷۶۵. جامع کرامات الأولياء، ج ۲، ص ۳۱۲.

۴- ۱۷۶۶. مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۱.

و مناقبه شهیره، و كان قليل النوم، كثير الصوم. و كان جلوسه في الصيف على حصير وفي الشتاء على جلد شاه»؛ (۱) «مناقب او عالی و صفاتش جلیل و کراماتش بسیار و مناقبش مشهور است. او مردی کم خواب بوده و بسیار روزه می گرفت. در تابستان بر روی حصیر و در زمستان بر پوست گوسفند می نشست».

۱۰ - یوسف بن اسماعیل نهبانی

«علی الرضا بن موسی الكاظم بن جعفر الصادق، احد اکابر الأئمه ومصایح الأمة من اهل بیت النبوه و معادن العلم و العرفان و الکرّم و الفتوه، كان عظیم القدر، مشهور الذکر، وله کرامات کثیره منها أنّه قال لرجل صحیح سلیم: استعدّ لما لا بدّ منه، فمات بعد ثلاثه ایام»؛ (۲) «علی الرضا فرزند موسای کاظم فرزند جعفر صادق، یکی از بزرگان امامان و چراغان امت از اهل بیت نبوتند. آنان معادن علم و عرفان و کرم و مردانگی بودند. او عظیم القدر و مشهور به ذکر بود. دارای کراماتی بود؛ از آن جمله این که به مردی صحیح و سالم فرمود: آماده آنچه برایش چاره ای نیست باش». او بعد از سه روز از دنیا رفت».

۱۱ - احمد بن حنبل

احمد بن حنبل بر سندی که در آن چنین آمده بود: «علی الرضا از پدرش موسی کاظم، از پدرش جعفر صادق، از پدرش محمّد باقر، از پدرش زین العابدین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب از رسول اکرم» حاشیه زده و می نویسد: «لو قرأت هذا الاسناد علی مجنون لبریء من جنّته»؛ (۳) «اگر این سند بر مجنونی خوانده شود از جنونش بهبودی می یابد».

۱۲ - ابن حبان

او در کتابش «الثقات» می نویسد: «علی بن موسی الرضا در طوس به خاطر شربتی که مأمون به او داد همان ساعت به شهادت رسید... قبرش در سناباد بیرون نوقان مشهور است، مردم به زیارت قبر او در کنار قبر رشید می آیند. من او را بسیار زیارت

ص: ۵۳۱

۱- ۱۷۶۷. اخبار الدول، ص ۱۱۴.

۲- ۱۷۶۸. جامع کرامات الاولیاء، ص ۳۱۱.

۳- ۱۷۶۹. صواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، ص ۳۱۰، به نقل از او.

کرده ام. هنگامی که طوس بودم هیچ گرفتاری بر من عارض نمی شد جز آن که به زیارت قبر علی بن موسی الرضا - صلوات الله علی جدّه و علیه - می رفتم و از خداوند متعال می خواستم که آن گرفتاری را از من دور کند، خداوند نیز دعایم را مستجاب کرده و آن گرفتاری ها را از من برطرف می ساخت. و این مطلبی است که به طور مکرر آن را تجربه نموده ام و در هر بار نیز گرفتاری ام برطرف شده است. خداوند ما را بر محبت مصطفی و اهل بیتش - صلی الله علیه و علیهم اجمعین - بمیراند»^(۱).

۱۳ - عبدالکریم بن محمد سمعانی

«والرضا کان من اهل العلم والفضل مع شرف النسب»^(۲) «رضا، از اهل علم و فضل همراه با شرف نسب است».

۱۴ - فخر رازی

او در تفسیر معنای کوثر می نویسد: «قول سوم آن است که مقصود از کوثر اولاد اویند... در این صورت معنای آیه این چنین است: خداوند به او نسلی خواهد داد که در طول زمان باقی خواهد ماند. پس بنگر که چه مقدار از اهل بیت پیامبر علیهم السلام به قتل رسیده، ولی در عین حال عالم پر از آنان است، در حالی که از بنی امیه کسانی که مورد توجه باشند باقی نمانده است. چه بسیار از اکابر علما؛ همچون باقر، صادق، و کاظم و رضا علیهم السلام در میان آنان وجود دارد...»^(۳).

۱۵ - ابن ابی الحدید معتزلی

او می گوید: «و من رجالنا موسی بن جعفر بن محمّد وهو العبد الصالح، جمع من الفقه والدين والنسك والحلم والصبر. وابنه علی بن موسی المرشح للخلافه والمخطوب له بالعهد. كان اعلم الناس واسخى الناس واكرم الناس اخلاقاً»؛ «و از رجال ما موسی بن جعفر فرزند محمّد معروف به عبد صالح است. او بین فقه و دین و عمل صالح و حلم و صبر را جمع نمود. و فرزندش علی بن موسی است، کسی که برای خلافت کاندید شده و برای او به عهد خلافت خطبه خوانده شد. او عالم ترین و سخنی ترین و کریم ترین مردم در اخلاق بود»^(۴).

ص: ۵۳۲

۱- ۱۷۷۰. الثقات، ج ۸، ص ۴۵۶ و ۴۵۷.

۲- ۱۷۷۱. الانساب، ج ۳، ص ۷۴.

۳- ۱۷۷۲. تفسیر فخر رازی، مجلد ۱۶، ج ۳۲، ص ۱۲۵، دارالفکر.

۴- ۱۷۷۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۸.

«کانت اخلاقه علیه وصفاته سئیه... کراماته کثیره و مناقبه شهیره لا یسعها مثل هذا الموضع»؛^(۱) «اخلاقش عالی و صفاتش جلیل بود... کراماتش بسیار و مناقبش مشهور است، به حدی که این کتاب وسعت نقل آن ها را ندارد».

۱۷ - محمد بن وهیب

«و کراماته کثیره - رضی الله عنه - اذ هو فرید زمانه»؛ «کرامات او بسیار بود - رضی الله عنه - زیرا او یگانه زمان خود به حساب می آمد».^(۲)

نقد شبهات ابن تیمیه

ابن تیمیه در ردّ علامه حلّی رحمه الله در صدد بر آمده تا هر چه را که او در شأن و قدر و منزلت امامان از اهل بیت پیامبر علیهم السلام ذکر کرده، پاسخ بگوید، که از آن جمله احادیثی است که در شأن و منزلت امام رضا علیه السلام است. اینک به بررسی و نقد اشکالات او می پردازیم:

اشکال اول

او می گوید: «قول علامه حلّی که حضرت رضا علیه السلام زاهدترین و عالم ترین مردم بود مجرد ادعا بوده و دلیل بر آن وجود ندارد».^(۳)

پاسخ

از کلماتی که قبلاً در مدح امام رضا علیه السلام ذکر شد پاسخ این اشکال داده می شود.

اشکال دوم

او همچنین می گوید: «احدی از اهل علم به حدیث از او روایتی نقل نکرده و برای او حدیثی در کتب سته نیامده است. تنها برای ابوصلت هروی و امثال او است که نسخه هایی از پدرانیش نقل کرده که در آن ها دروغ هایی است که خداوند صادقین از غیر اهل بیت را از آن ها منزّه کرده تا چه رسد به صادقین از اهل بیت».^(۴)

ص: ۵۳۳

۱- ۱۷۷۴. سبائک الذهب، ص ۷۵.

۲- ۱۷۷۵. جوهره الکلام، ص ۱۴۳.

۳- ۱۷۷۶. منهاج السنه.

۴- ۱۷۷۷. منهاج السنه.

اولاً: بسیاری از فقها و محدّثین اهل سنت از آن حضرت روایت نقل کرده اند:

واقدی می گوید: «علی - الرضا علیه السلام - حدیث را از پدر و عموهایش و دیگران شنید و او شخصی ثقه بود...» (۱).

حاکم نیشابوری می نویسد: «... از امامان حدیث عده ای از آن حضرت روایت نقل کرده اند؛ امثال: معلی بن منصور رازی، آدم بن ابی ایاس عسقلانی، محمد بن ابی رافع قصری قشیری، نصر بن علی جهضمی و دیگران...» (۲).

ابن کثیر می نویسد: «حدیث را از پدرش و دیگران روایت کرده، و از او نیز جماعتی؛ همچون مأمون و ابوصلت هروی و ابوعثمان مازنی نحوی روایت کرده اند.» (۳).

مزی در شرح حال علی بن موسی الرضا علیه السلام می نویسد: «از او ابوبکر بن احمد بن حنّاب بن حمزه حمیری نسابه، و ایوب بن منصور نیشابوری، و دارم بن قبیصه بن نهشل صنعانی، و ابواحمد داوود بن سلیمان بن یوسف غازی قزوینی - یک نسخه از کتاب - و سلیمان بن جعفر، و عامر بن سلیمان طائی - یک نسخه ای عظیم - و عبدالله بن علی علوی، و امیرالمؤمنین ابوالعباس عبدالله مأمون بن هارون الرشید، و ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی، و علی بن صدقه شطّی رقی، و علی بن علی خزاعی دعبلی، و علی بن مهدی بن صدقه بن هشام قاصی - یک نسخه از کتاب - و محمد بن سهل بن عامر بجلی، و فرزندش ابوجعفر محمد بن علی بن موسی، و ابوجعفر محمد بن حیّان تمار بصری، و موسی بن علی قرشی، و ابوعثمان مازنی نحوی، از او روایت نقل کرده اند.» (۴).

ذهبی می نویسد: «از او بنابر آنچه گفته شده: آدم بن ابی ایاس که بزرگ تر از او بود، و احمد بن حنبل، و محمد بن رافع، و نصر بن علی جهضمی، و خالد بن احمد ذهلی امیر، روایت نقل کرده اند.» (۵).

ص: ۵۳۴

۱- ۱۷۷۸. تذکره الخواص، ص ۳۵۱.

۲- ۱۷۷۹. تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۷، ص ۳۳۸، به نقل از او.

۳- ۱۷۸۰. البدایه و النهایه، حوادث سنه ۲۰۳.

۴- ۱۷۸۱. تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۱۴۸.

۵- ۱۷۸۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۸۷.

او همچنین در جایی دیگر می گوید: «علی بن موسی الرضا، ق، د، ت، یکی از بزرگان است. او امام ابوالحسن فرزند موسی کاظم، فرزند جعفر صادق، فرزند محمد باقر، فرزند علی زین العابدین، فرزند حسین، فرزند علی بن ابی طالب، هاشمی، علوی، حسینی است. از پدرش و عبدالله بن اراطه روایت نقل کرده است. و از او نیز فرزندش ابوجعفر، و ابوعثمان مازنی، و مأمون، و عبدالسلام بن صالح، و دارم بن قبیصه، و طایفه ای روایت نقل کرده اند... او بزرگ بنی هاشم در زمان خود، و جلیل ترین و داناترین آنان به حساب می آمد...» (۱).

ثانیاً: سه نفر از دارندگان صحاح شش گانه؛ یعنی ابن ماجه قزوینی، ابوداوود سجستانی و ترمذی از آن حضرت روایت نقل کرده اند.

ثالثاً: به جهت جلالت قدر امام رضاعلیه السلام که خود اهل سنت نیز بر آن اعتراف دارند، این سعادت برای اهل حدیث خواهد بود که از بزرگواری همچون امام رضاعلیه السلام نقل روایت کنند، نه این که اعتبار آن حضرت به این باشد که کسی از علمای اهل سنت از او روایت نقل کرده باشد.

رابعاً: اباصلت عبدالسلام بن صالح هروی کسی است که از اصحاب امام رضاعلیه السلام و ملازمین آن حضرت بوده و احادیث و اخبار او را نقل کرده است. بلکه مزّی او را خادم حضرت معرفی کرده است. در شرح حال اباصلت، او را عالم، فقیه، و ادیب معرفی کرده که با اهل اهواء باطله؛ همچون مرجئه و جهمیه و زنادقه و قدریه مناظره می کرده و آنان را ردّ می کرده و در تمام موارد پیروزی با او بوده است... و به همین جهات و جهات دیگر عده زیادی از امامان او را توثیق کرده اند، که از آن جمله می توان به یحیی بن معین، امام جرح و تعدیل اشاره کرد» (۲).

آری، تنها اعتراضی که بر او شده این که او شیعه است، و این در حالی است که او را به صدق نسبت داده اند. (۳)

ص: ۵۳۵

۱- ۱۷۸۳. تاریخ الاسلام، حوادث سال ۲۰۱-۲۱۰.

۲- ۱۷۸۴. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۵۸.

۳- ۱۷۸۵. لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۶.

ابن تیمیه در جایی دیگر می گوید: «این که برخی از مردم می گویند: معروف کرخی خادم آن حضرت بوده و به دست او اسلام آورده است، یا این که خرقة ای از جانب کرخی به او متصل است، همگی کذب و دروغ است».^(۱)

پاسخ

ابن تیمیه، خبر اسلام معروف کرخی را به دست مبارک امام رضا علیه السلام تکذیب کرده است، در حالی که این خبر در بیشتر کتاب ها و مصادر آمده است؛ از آن جمله ابن خلکان می نویسد: «معروف کرخی از موالیان علی بن موسی الرضا بوده است، پدر و مادرش نصرانی بوده اند. آن دو، فرزند خود معروف را در سنین کودکی به معلّم تسلیم کردند. معلّم به او می گفت: بگو: سه تا کننده سه تا. معروف می گفت: بلکه او واحد است. معلّم بدین جهت او را کتک مفضّلی می زد. او از نزد معلّم فرار می کند. پدر و مادرش می گویند: ای کاش او به ما بر می گشت و بر هر دینی که می خواست باشد ما با او موافقت خواهیم کرد. آن گاه معروف به دست علی بن موسی الرضا اسلام آورده و به سوی پدرش بازگشت نمود. در را کوبید. به او گفته شد: چه کسی پشت در است؟ او گفت: معروف. گفته شد: بر کدامین دین هستی؟ گفت: بر دین اسلام. در این هنگام بود که پدر و مادر او نیز اسلام اختیار نمودند».^(۲)

اشکال چهارم

او نیز می نویسد: «مردم به حقیقت مناقب و مطاعن و طرّقی که به آن طرق این حقایق معلوم می شود جاهلند، و لذا به ابیات ابی نواس استشهاد می کنند. این ابیات اگر راست باشد نمی توان فضایل شخصی را به شهادت شاعری که معروف به کذب و فجور بسیار است ثابت کرد...».^(۳)

پاسخ

اولاً: شیعه امامیه مناقب امامان و فضایل آنان را تنها با استناد به این شعر و نظایر آن ثابت نمی کنند، بلکه با وجود آیات فضایل اهل بیت علیهم السلام و روایات صحیح السند، از این اشعار بی نیازند.

ص: ۵۳۶

۱- ۱۷۸۶. منهاج السنه.

۲- ۱۷۸۷. وفيات الاعيان، ج ۵، ص ۲۳۱.

۳- ۱۷۸۸. منهاج السنه.

ثانیاً: معانی و مطالبی که شعر ابی نواس متضمن آن است، همگی مضمون روایات و اخباری است که این شاعر در اشعار خود گنجانده است. لذا در حقیقت استشهاد به حدیث بر فضایل اهل بیت علیهم السلام است نه شعر.

ثالثاً: کارهای خلافی که به ابونواس نسبت داده شده، اغلب آن‌ها اصل و اساسی نداشته، یا بر فرض صحت برای اول عمر او بوده است، در حالی که - طبق نصّ ابن جوزی - او توبه کرده است. این در حالی است که در ترجمه اش او را فقیه، محدّث، عالم، و ادیب معرفی کرده اند.^(۱)

ترس عباسیان از علویان

دولت عباسیان گرچه در ابتدای امر با دعوت مردم به دفاع از علویان و علی الخصوص اهل بیت پیامبر و رضایت آنان علیهم السلام شروع شد، ولی بعد از آن که به قدرت رسیدند، از این سیاست نه تنها منحرف شدند، بلکه در مقابل، با علویان و خصوصاً اهل بیت علیهم السلام درگیر شدند؛ زیرا مشاهده کردند که عمده خطر برای دولتشان همین علویان هستند.

سفاح در اول حکومتش جاسوسانی را بر بنی الحسن قرار داد و به آنان دستور داد تا در خلوتگاه‌های آنان نفوذ کرده و با طعن و حمله به حکومت وقت، به آنان متمایل شود تا از اسرارشان آگاه گردد...^(۲)

منصور عباسی در وصیتی به فرزندش مهدی می گوید: «ای پسرکم! من برای تو اموال بسیاری جمع کرده ام به مقداری که خلیفه ای قبل از من چنین نکرده است... و من بر تو از هیچ کس به جز دو نفر نمی هراسم: یکی عیسی بن موسی و دیگری علی بن زید علوی...»^(۳)

ص: ۵۳۷

-
- ۱- ۱۷۸۹. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۳۶؛ المنتظم، ابن جوزی، ج ۱۰، ص ۱۶؛ وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۳۷۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۲۲۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۲۷۹؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۲۸۳.
 - ۲- ۱۷۹۰. تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۷۵۲؛ عقد الفرید، ج ۵، ص ۷۴.
 - ۳- ۱۷۹۱. تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۴۴۸.

ترس و هراس مهدی عباسی از علویان از اوضح و اوضحات است. او هنگامی که امام موسی کاظم علیه السلام را از زندان خارج می کند از او می خواهد که هیچ کجا نرفته و کسی به نزد او نیاید. (۱)

قصه خروج یحیی بن عبدالله بن الحسن از دیلم در زمان هارون الرشید معروف است. هارون در آن وقت بسیار پریشان بود؛ زیرا جماعت بسیاری به متابعت از او درآمده بودند، به حدی که از کشورها و شهرهای مختلف به او می پیوستند، به حدی که قدرت و شوکت عظیمی پیدا کرد و این فضل بن یحیی بود که موفق شد تا بین هارون و او صلح برقرار سازد... (۲)

عصر مأمون عباسی

در عصر حکومت مأمون عباسی، از همه عصرها وضع حکومت عباسیان سخت تر بود. انقلاب ها و فتنه های بسیاری از ولایات و شهرها به گوش می رسید، به حدی که مأمون نمی دانست چگونه با این ها مقابله کند، و لذا این امر سبب خفت و خواری و حقارت بنی عباس بود. عباسیان و در رأس آنان مأمون می دانست که خطر اصلی از جانب علویان است که آنان را تهدید می کند؛ خصوصاً آن که مشاهده می کردند مردم به سرعت به آنان نزدیک شده و به گروهشان ملحق می شوند. لذا مأمون به فکر چاره ای اساسی افتاد.

حاکمان عباسی سابق بر او هر کدام سیاست خشونت و ارباب و ارباب را در مقابل قیام ها، حتی انقلاب های علویان پیش گرفتند؛

سَفّاح عباسی کسی بود که سرتاسر زندگی خود را با خونریزی و مقابله با مخالفان خود سپری کرد. (۳) او کسی بود که در مقابله با علویان هر کجا آنان را می یافت به قتل می رساند، و تا هر کجا که می شد آنان را دنبال می کرد. (۴)

ص: ۵۳۸

۱- ۱۷۹۲. ینابیع الموده، ص ۳۸۲.

۲- ۱۷۹۳. البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۶۷.

۳- ۱۷۹۴. ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

۴- ۱۷۹۵. رسائل خوارزمی، ص ۱۳۰.

منصور عباسی اولین کسی بود که بین عباسیان و علویان ایجاد فتنه نمود. (۱) او بعد از آن که عزم خود را بر کشتن امام صادق علیه السلام جزم کرد، اعتراف نمود که من هزار نفر یا بیشتر از ذریه فاطمه - علیها السلام - را به قتل رسانده ام، ولی سید و مولا و امام آنان جعفر بن محمد را رها کرده ام...» (۲).

مهدی عباسی نیز از عنوان زندیق و کفر برای مقابله و فشار آوردن بر مخالفین خود؛ خصوصاً عباسیان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام استفاده می کرد.

دکتر احمد شبلی می نویسد: «اتهام به کفر و زندقه، وسیله ای بود برای دستگیری و گرفتار ساختن انسان های شایسته...» (۳).

هادی عباسی نیز خوف شدیدی را در دل علویان انداخته و اصرار زیاد بر دستگیری آنان داشت. او ارزاق آنان را قطع و به همه جا دستور داد تا آنان را تعقیب و دستگیر نمایند. (۴)

اما هارون الرشید کسی بود که درصدد درو کردن درخت نبوت و ریشه کن کردن درخت امامت بود. او در کشتن و شکنجه بزرگان آل علی علیهم السلام از خدا خوف و ترس نداشت، (۵) و به تعبیر احمد شبلی از شیعه بدش می آمد و آنان را به قتل می رساند. (۶)

او کسی بود که قسم یاد کرده بود که آل ابی طالب و شیعیان آنان را به قتل رساند و بر آن قسم تأکید فراوان نموده بود. (۷)

هنگامی که به خلافت رسید دستور داد تا تمام آنان را از بغداد به مدینه تبعید کنند. (۸) و لذا هنگام وفاتش ناراحت بود و می گفت: «وای بر من از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم». (۹)

ص: ۵۳۹

- ۱- ۱۷۹۶. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۶۱.
- ۲- ۱۷۹۷. شرح میمه ابوفراس، ص ۱۵۹.
- ۳- ۱۷۹۸. تاریخ الاسلامی و الحضاره الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۰۰.
- ۴- ۱۷۹۹. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.
- ۵- ۱۸۰۰. الآداب السلطانیه، ص ۲۰.
- ۶- ۱۸۰۱. تاریخ الاسلامی و الحضاره الاسلامیه، ج ۳، ص ۳۵۲.
- ۷- ۱۸۰۲. الأغانی، ج ۵، ص ۲۲۵.
- ۸- ۱۸۰۳. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۸۵؛ تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۶۰۶.
- ۹- ۱۸۰۴. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۳۰.

کار هارون در ظلم به علویان به جایی رسیده بود که برخی بیعت مأمون با امام رضا علیه السلام را به جهت محو کردن آثار جنایات هارون بر آل علی علیه السلام تفسیر کرده اند.

در عصر مأمون عباسی، وضع از همه بدتر بود. علویان و قسمت زیادی از مردم بلکه عموم مسلمانان با او بیعت نکرده بودند. اهالی بغداد و خصوصاً اهالی کوفه که همواره از شیعیان اهل بیت علیه السلام به حساب می آمدند با مأمون بیعت نکردند، از این جهت برای مأمون وضع سیاسی خطرناکی پدید آمده بود؛ خصوصاً آن که زمزمه نهضت های علویان از هر طرف به گوش می رسید.

مأمون به این نتیجه رسیده بود که گذر از این موقف حساس سیاسی متوقف بر اموری چند است:

۱ - خاموش کردن نهضت های علویان که نفوذ بسیاری در بین گروه ها و طبقات داشته اند.

۲ - اعتراف گرفتن از علویان نسبت به حکومت خود.

۳ - جلب توجه مردم به خود و ایجاد محبت خود در دل آن ها.

۴ - ادامه تأیید خراسانیان و عموم ایرانیان نسبت به دولتش.

۵ - راضی کردن عباسیان و طرفدارانشان از دشمنان علویان.

۶ - مهمتر از همه در امان ماندن از خطری که از ناحیه امام رضا علیه السلام او را تهدید می کرد.

حال سؤال این است که چگونه برای مأمون ممکن بود تا بر این مشکلات فائق آید و بتواند پایه های حکومتش را محکم سازد؟

سیاست مأمون در مواجهه با مشکلات

مأمون برای مواجهه با مشکلات فراوانی که داشت به این نتیجه رسید که نمی تواند همانند حاکمان پیشین عباسی از راه خشونت وارد شود، و لذا سیاست های جدیدی را برای مقابله با آن مشکلات اتخاذ نمود.

از طرفی دستور داد هرگز کسی حرفی در مورد خلفا نزنند و آنان را ناسزا نگویند. لذا هنگامی که یحیی بن اکثم خواست دستور دهد که معاویه را بر بالای منابر لعنت

کنند، دستور داد تا مردم را به حال خود گذارند و اظهار نکنند که ما به فرقه ای از فرقه ها تمایل داریم؛ زیرا این عملکرد برای سیاستمان و تدبیر در امور مملکتی اصلح است.^(۱)

و از طرف دیگر مردم را دستور داد تا با امام رضاعلیه السلام به عنوان ولایتعهدی او بیعت نمایند. و در این کار اهدافی چند را دنبال می کرد:

۱ - از خطری که از ناحیه امام رضاعلیه السلام برای خود احساس می کرد در امان بماند. شخصیتی که شرق و غرب عالم تحت نفوذ معنوی او بود.

۲ - تحت تعقیب قرار دادن حضرت، تا در موقع مناسب آن حضرت را به شهادت برساند. چنان که بعید به نظر نمی رسد که علت به تزویج درآمدن دختر خود را به او بدان جهت بود که از اندرون خانه خود نیز امام را تحت مراقبت شدید داشته باشد.

۳ - مأمون با این کار درصدد بود تا امام را از این طریق از شیعیان و موالیانش قطع ارتباط کرده و وحدت و یکپارچگی آنان را بر هم زند.

۴ - امام را به جهت نزدیک کردن به خود از وجهه اجتماعی اش نزد مردم بکاهد.

۵ - عاطفه و محبت مردم را به خود جذب کند و این گونه وانمود سازد که ما نیز اهل بیت عصمت و طهارت را دوست داریم.

۶ - از آن جا که عمده نهضت های علویان به جهت به دست گرفتن قدرت بود مأمون خواست با این کار به آنان بفهماند که آنچه به دنبال آن هستید، امام و بزرگ شما را به آن رساندم، و دیگر جای شورش و انقلاب نیست.

۷ - به عدالت جلوه دادن حکومت خود. لذا مأمون در نامه ای که به عبدالجبار بن سعد مساحقی - عامل خود در مدینه - نوشت، چنین اشاره کرد: برای مردم خطبه بخوان و آنان را به بیعت رضاعلیه السلام دعوت نما. او نیز در خطبه خود گفت: «ای مردم! این امری که رغبت آن را داشتید، و عدلی را که به انتظار می کشیدید، و خیری را که امید داشتید این جا است. این علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است...».^(۲)

ص: ۵۴۱

۱- ۱۸۰۵. ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۵۸.

۲- ۱۸۰۶. العقد الفرید، ج ۳، ص ۳۹۲.

مأمون با بیعت گرفتن برای امام رضاعلیه السلام به اهداف خود رسید؛ زیرا از این راه توانست نهضت های علویان را در جمیع ولایات خاموش کند.

و لذا بعد از این بیعت هیچ انقلاب و شورشی از ناحیه علویان بر ضد مأمون باقی نماند، جز نهضت عبدالرحمن بن احمد در یمن، که سبب آن هم به اتفاق مورخان تنها ظلم والیان جور آنان بود. او نه تنها نهضت ها را بر ضد خود خاموش کرد بلکه با این کار اعتماد بسیاری از مردم را به خود جذب نمود. همان گونه که با بیعت گرفتن به ولایتعهدی امام رضاعلیه السلام توانست اعتراف علویان را نسبت به مشروعیت حکومتش اخذ نماید. و بالاتر از آن مشروعیت حکومتش را نیز از ناحیه امام رضاعلیه السلام بگیرد.

موضع امام رضاعلیه السلام در مقابل سیاست مأمون

دانستیم که چگونه مأمون عباسی با یک بازی سیاسی که همان بیعت گرفتن برای امام رضاعلیه السلام بود بر مشکلات خود پیروز و فائق گشت.

حال سؤال این است که موقف و موضع امام رضاعلیه السلام در مقابل این بازی سیاسی مأمون چه بوده است؟ آیا در ابتدا حضرت خود را به مأمون تسلیم نمود تا از این راه به اهداف سیاسی خود نایل آید، یا حقیقت امر چیز دیگری بوده است؟

از تاریخ استفاده می شود که مأمون عباسی در ابتدا مقام خلافت را بر امام عرضه داشت، (۱) ولی امام با قبول آن شدیداً مخالفت نمود. مدتی گذشت در حالی که مأمون در صدد قبولاندن این پست و مقام به امام بود ولی موفق نشد. و مطابق خبری تنها در مرو بیش از دو ماه بر این امر اصرار نمود ولی امام شدیداً با این امر مخالفت می نمود. نصوص در این مورد بسیار و متواتر است.

ابوالفرج می نویسد: «... مأمون، فضل و حسن دو فرزندان سهل را به نزد علی بن موسی فرستاد تا ولایتعهدی را بر آن حضرت عرضه کنند ولی حضرت ابا می کرد. آن دو همین طور اصرار می کردند ولی حضرت قبول نمی کرد... تا این که یکی از آن دو به حضرت عرض کرد: اگر قبول کردی که هیچ، وگرنه ما با تو آنچه مأمور هستیم انجام خواهیم داد. یکی دیگر از آن دو به

ص: ۵۴۲

حضرت عرض کرد: «به خدا سوگند! مأمون مرا امر کرده که گردنت را بزنم در صورتی که با آنچه او اراده کرده مخالفت کنی!!» آن گاه مأمون آن حضرت را خواست و او را بر قبول ولایتعهدی تهدید نمود، ولی حضرت بار دیگر نیز امتناع نمود. مأمون با تهدید گفت: عمر شورا را بعد از خود در شش نفر قرار داد که یکی از آنان جدّ تو بود و گفت: هر کس که مخالفت کرد گردنش را بزیند. و لذا شما هم باید قبول کنید...» (۱)

احمد امین می نویسد: «... رضا - علیه السلام - را به این کار مجبور ساخت. حضرت در ابتدا امتناع ورزید ولی در آخر پذیرفت» (۲)

قندوزی حنفی می نویسد: «حضرت ولایتعهدی را در حالی که گریان و حزین بود پذیرفت» (۳)

امام رضاعلیه السلام از طرفی تهدید به مرگ شده است. و از طرفی ملاحظه می کند وجود خود در دستگاه خلافت گرچه مفاسدی را در بر دارد و دشمن از او استفاده خواهد کرد، ولی می تواند با برنامه های دقیق سیاسی جلوی اغراض سیاسی مأمون را بگیرد همان گونه که در جریان حرکت حضرت برای نماز عید چنین شد. و لذا امام مصلحت را بر این دید که ولایتعهدی را قبول کند ولی از طرفی نیز نگذارد مأمون عباسی از او استفاده و بهره برداری سیاسی کند، و لذا حضرت هرگز در تصمیم گیری ها دخالت و شرکت نمی کرد.

شهادت امام رضاعلیه السلام

اتفاق و اجماع شیعه بر این است که امام رضاعلیه السلام همانند سایر امامان به شهادت رسیده است. و از میان اهل سنت نیز بسیاری این مطلب را قبول نموده اند که از آن

ص: ۵۴۳

۱- ۱۸۰۸. مقاتل الطالیین، ص ۵۶۲ و ۵۶۳.

۲- ۱۸۰۹. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۹۴.

۳- ۱۸۱۰. ینابیع الموده، ص ۲۸۴.

جمله عبارتند از:

- ۱ - ابن حجر. (۱)
- ۲ - ابن صباغ مالکی. (۲)
- ۳ - مسعودی. (۳)
- ۴ - قلقشندی. (۴)
- ۵ - قندوزی حنفی. (۵)
- ۶ - جرجی زیدان. (۶)
- ۷ - احمد شبلی. (۷)
- ۸ - ابوزکریا موصلی. (۸)
- ۹ - ابوالفرج اصفهانی. (۹)
- ۱۰ - ابن طباطبا. (۱۰)
- ۱۱ - شبلنجی. (۱۱)
- ۱۲ - حاکم نیشابوری. (۱۲)
- ۱۳ - ابن حبان. (۱۳)
- ۱۴ - سمعانی. (۱۴)
- ۱۵ - ابن ماجه قزوینی. (۱۵)
- ۱۶ - عامر تامر. (۱۶)

ص: ۵۴۴

۱- ۱۸۱۱. الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲.

۲- ۱۸۱۲. الفصول المهمة، ص ۲۵۰.

- ٣- ١٨١٣. اثبات الوصيه، ص ٢٠٨؛ التنبيه و الاشراف، ص ٢٠٣؛ مروج الذهب، ج ٣، ص ٤١٧.
- ٤- ١٨١٤. مآثر الانافه فى معالم الخلافه، ج ١، ص ٢١١.
- ٥- ١٨١٥. يناعيع الموده، ص ٢٦٣.
- ٦- ١٨١٦. تاريخ التمدن الاسلامى، ج ٢، ص ٤٤٠.
- ٧- ١٨١٧. التاريخ الاسلامى و الحضاره الاسلاميه، ج ٣، ص ١٠٧.
- ٨- ١٨١٨. تاريخ الموصل، ص ١٧١.
- ٩- ١٨١٩. مقاتل الطالبين.
- ١٠- ١٨٢٠. الآداب السلطانيه، ص ٢١٨.
- ١١- ١٨٢١. نور الابصار، ص ١٧٦ و ١٧٧.
- ١٢- ١٨٢٢. تاريخ نيشابور.
- ١٣- ١٨٢٣. تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٣٨٨، به نقل از او.
- ١٤- ١٨٢٤. الانساب، ج ٦، ص ١٣٩.
- ١٥- ١٨٢٥. به نقل از خلاصه تهذيب تهذيب الكمال، ص ٢٧٨.
- ١٦- ١٨٢٦. الامامه فى الاسلام، ص ١٢٥.

١٧ - نيهانى. (١)

١٨ - محمد بن طلحه. (٢)

١٩ - بدخشى. (٣)

٢٠ - دكتور كامل مصطفى شيبى. (٤)

ص: ٥٤٥

١- ١٨٢٧. جامع كرامات الاولياء، ج ٢، ص ٣١١.

٢- ١٨٢٨. مطالب السؤل، ص ٨٦.

٣- ١٨٢٩. مفتاح النجا، ص ١٨١.

٤- ١٨٣٠. الصلح بين التصوف و التشيع، ص ٢٢٦.

تاریخ ولادت

- ۱ - بغدادی می گوید: «علی بن ابی علی مرا به سندش از محمد بن سنان خبر داد و گفت: ابوجعفر محمد بن علی بیست و پنج سال و سه ماه و دوازده روز عمر کرد. ولادت او در سال ۱۹۵ ه.ق بود. و در روز سه شنبه، سال ۲۲۰ از دنیا رحلت نمود». (۱)
- ۲ - ابن حجر هیتمی درباره امام جواد علیه السلام می نویسد: «او در آخر ذی قعدة، سال ۲۲۰ رحلت نمود و در مقابر قریش پشت قبر جدش کاظم علیه السلام به خاک سپرده شد. و عمرش ۲۵ سال بود». (۲)
- ۳ - ابن تیمیه می گوید: «محمد بن علی جواد... او در سال ۱۹۵ ه.ق متولد شد و در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ وفات یافت». (۳)

نص بر امامت

- ۱ - ابن صباغ مالکی از صفوان بن یحیی نقل می کند که گفت: به حضرت رضاعلیه السلام عرض کردم: قبل از آن که خدا به شما اباجعفر را عنایت فرماید، ما از شما سؤال می کردیم که قائم بعد از شما کیست؟ می فرمودید: خداوند به من فرزندی عنایت خواهد نمود. الآن خداوند به شما فرزندی عنایت کرده و چشمان ما به آن نورانی شده است. اگر اتفاقی افتاد و شما را ندیدیم نزد چه کسی رجوع کنیم؟ حضرت با دستش به

ص: ۵۴۶

۱- ۱۸۳۱. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵۵.

۲- ۱۸۳۲. صواعق المحرقة، ص ۱۲۳.

۳- ۱۸۳۳. منهاج السنه، ج ۴، ص ۶۸.

ابی جعفر اشاره کرد در حالی که نزد او بود و عمری سه ساله داشت. به حضرت عرض کردم: این که سه سال بیشتر ندارد؟ حضرت فرمود: «وما یضّر من ذلک، فقد قام عیسی بالحجه وهو ابن اقلّ من ثلاث سنین»؛^(۱) «از این امر ضرر نخواهید دید؛ زیرا عیسی در حالی که عمری کمتر از سه سال داشت قیام به حجت نمود».

۲- و نیز از معمر بن خلّاد نقل کرده که گفت: از امام رضاعلیه السلام شنیدم که در جواب مطلبی فرمود: چه حاجتی به این امر دارید در حالی که این اباجعفر است که من به جای خود نشانده ام و آن را در مکان خود قرار داده ام. آن گاه فرمود: «أنا اهل بیت یتوارث اصاغرنا عن اکابرنا القذّه بالقذّه»؛^(۲) «ما اهل بیتی هستیم که کودکان ما از بزرگانمان به تمامه ارث خواهند برد».

لقاب حضرت جوادعلیه السلام

۱- محمّد بن طلحه شافعی می گوید: «کنیه او ابوجعفر، و برای او دو لقب است: قانع و مرتضی. و حافظ عبدالعزیز نقل کرده که ملقب به جواد بود».^(۳)

۲- ابن صبّاح مالکی می گوید: «و اما کنیه او ابوجعفر هم کنیه باجدش محمّد باقر است. و اما القاب او عبارتند از: جواد، قانع و مرتضی که مشهورترین آن ها همان جواد است...».^(۴)

عظمت امام جوادعلیه السلام در سنین کودکی

۱- علم غیب امام جوادعلیه السلام

شبلنجی در کتاب «نورالابصار» می نویسد: «چون مأمون از سفر خراسان به بغداد آمد، نامه ای به امام محمد تقی علیه السلام نوشت و با عزت و احترام تمام آن جناب را طلبید. چون آن حضرت به بغداد تشریف آورد. مأمون پیش از آن که حضرت را ملاقات کند، روزی به قصد شکار سوار شد. در اثنای راه به جمعی از کودکان رسید که در میان راه

ص: ۵۴۷

۱- ۱۸۳۴. الفصول المهمه، ص ۲۴۷.

۲- ۱۸۳۵. همان.

۳- ۱۸۳۶. مطالب السؤل، ص ۸۷.

۴- ۱۸۳۷. الفصول المهمه، ص ۲۶۶.

ایستاده بودند. چون کودکان ابهت مأمون را مشاهده کردند، پراکنده شدند؛ مگر آن حضرت که از جای خود حرکت نفرمود و با نهایت وقار در مکان خود ایستاد تا آن که مأمون به نزدیک او رسید و از مشاهده آثار متانت و وقار او متعجب گردید. عنان کشید و پرسید: ای کودک! چرا مانند کودکان دیگر از سر راه دور نشدی؟ حضرت فرمود: ای خلیفه! راه بر تو تنگ نبود که آن را گشاد کنم و جرم و خطایی نداشتم که از تو بگریزم و گمان ندارم که تو کسی را بدون جرم در معرض عقوبت قرار دهی. مأمون از شنیدن این سخنان سخت متعجب شد و از مشاهده حسن و جمال او، دل از دست داد. پس پرسید: ای کودک! چه نام داری؟ فرمود: پسر علی بن موسی الرضاعلیه السلام هستم. مأمون چون نسبش را شنید، بر پدرش صلوات و رحمت فرستاد و روانه شد. چون به صحرا رسید نظرش به مرغی افتاد. بازی به سوی او فرستاد، آن باز مدتی ناپدید شد. چون از آسمان برگشت، ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز بقیه حیاتی در او بود. مأمون از مشاهده آن حال در شگفت شد و ماهی را در دست خود گرفته و به شهر بازگشت. چون به همان موضع رسید که در آن هنگام حضرت جوادعلیه السلام را ملاقات کرده بود، کودکان پراکنده شدند؛ ولی حضرت از جای خود حرکت نفرمود. مأمون گفت: ای محمد! این چیست که در دست دارم؟ حضرت فرمود: حق تعالی دریایی چند خلق کرده است که ابر از آن دریاها بلند می شود و ماهیان ریزه با آن ابر بالا می روند و بازهای پادشاهان آنان را شکار می کنند و پادشاهان آن را در دست می گیرند و سلاله نبوت را با آن امتحان می کنند.

مأمون از مشاهده این معجزه، شگفت زده شد و گفت: حقا که تویی فرزند رضاعلیه السلام؛ و سپس آن حضرت را به جهت فضل، علم و کمال عقل، نزد خود نگه داشت» (۱).

۲ - احاطه علمی امام جوادعلیه السلام

۱ - ابن حجر هیتمی و دیگران نقل کرده اند: «مأمون می خواست دختر خود را به حضرت جوادعلیه السلام تزویج کند. بنی عباس، از شنیدن این قضیه به صدا در آمده، به او

ص: ۵۴۸

۱- ۱۸۳۸. نور الابصار، ص ۱۸۸.

گفتند: خلافت هم اکنون به دست بنی عباس است؛ به چه جهت قصد داری آن را به بنی هاشم منتقل کنی؟

مأمون در جواب گفت: علت آن، کثرت علم و فضل او است با کمی سنش.

آنان جواب دادند: او کودکی خردسال است و هنوز اکتساب علم و کمال نکرده است. اگر صبر کنی که کامل شود و بعد از آن با او وصلت نمایی، بهتر است. مأمون گفت: شما ایشان را نمی شناسید. علم ایشان از جانب حق تعالی است و کوچک و بزرگ آنان از دیگران افضلند. اگر می خواهید این امر بر شما ثابت شود، علما را جمع کنید و با او مباحثه نمایید. عباسیان قبول نموده، اتفاق کردند که یحیی بن اکثم، قاضی القضاات آن عصر، با او بحث کند. لذا در روزی معین، در مجلس مأمون حاضر شدند و یحیی بن اکثم، مسائلی را از امام جواد علیه السلام سؤال کرد و آن حضرت به بهترین وجه پاسخ آنان را داد.

سپس مأمون از امام خواست که یحیی بن اکثم را امتحان نموده، از او سؤال کند. حضرت به او فرمود: از تو سؤال کنم؟ یحیی در جواب عرض کرد: اختیار با شما است، اگر جواب آن را بدانم می دهم؛ وگرنه از محضر شما استفاده می کنم.

امام جواد علیه السلام پرسید: نظر تو چیست در رابطه با مردی که در اول روز، به زنی به حرام نگاه کرد و در وسط آن روز نگاه کردن به آن زن حلال گشت. هنگام ظهر، نظر بر او حرام شد و در وقت عشاء دوباره بر او حلال گشت و نصف شب باز زن بر او حرام شد و هنگام صبح، باز نگاه به آن زن، بر او حلال گشت. سر این قضیه چیست؟ و به چه جهت آن زن بر او حلال و حرام شده است؟

یحیی بن اکثم در جواب حضرت عرض کرد: به خدا سوگند که از این مسئله اطلاعی ندارم و اگر شما صلاح می دانید جواب آن را بفرمایید.

امام جواد علیه السلام فرمود: آن زن کنیز شخصی بود. در اول روز مردی اجنبی به او نگاه کرد که نظر او حرام بود. آن مرد در هنگام نیمه روز آن کنیز را از مولایش خرید و از این طریق کنیز را بر خود حلال کرد. هنگام ظهر آن زن را آزاد کرد. و لذا بر او حرام

شد. در وقت عصر با او ازدواج نمود و او را بر خود حلال گردانید. در وقت مغرب، او راظهار کرد و بر خود حرام نمود. هنگام عشاء کفاره ای به جهتظهار پرداخت و دوباره آن زن را بر خود حلال کرد. نیمه شب آن زن را یک طلاقه کرده و او را بر خود حرام نمود؛ ولی به هنگام صبح به آن زن رجوع کرده و دوباره آن زن بر او حلال شد.

هنگامی که سخنان امام جوادعلیه السلام به اتمام رسید، مأمون رو به عباسیان کرد و گفت: آیا به آنچه که انکار می کردید، رسیدید؟ سپس دخترش را به عقد امام جوادعلیه السلام درآورد». (۱)

۲- و همچنین روایت شده که چون پدرش امام رضاعلیه السلام از دنیا رحلت نمود مأمون به جهت کثرت علم و دین و عقل زیادش با وجود سن کم به او علاقه مند شد و خواست تا دخترش ام الفضل را به ازدواج او درآورد. همان گونه که دختر دیگرش ام حبیب را به نکاح پدرش امام رضاعلیه السلام در آورده بود. این قصد بر عباسیان گران آمد و او را از این عمل بازداشتند؛ زیرا خوف آن داشتند که امر خلافت از دستشان خارج گردد. لذا از او خواستند که از تصمیم خود صرف نظر کند. و به مأمون گفتند: او نوجوانی است که علمی ندارد. مأمون گفت: من از شما به او داناتریم، اگر خواستید او را امتحان کنید. آنان راضی به این کار شدند و به قاضی یحیی بن اکثم مال بسیاری دادند تا آن حضرت را امتحان کرده و سؤال هایی از او پرسد که از جواب آن ها عاجز شود. روزی را برای این امر قرار گذاشتند. مأمون، امام و قاضی و جماعتی از عباسیان را برای آن روز مقرر دعوت نمود. قاضی به حضرت عرض کرد: من از تو از چیزی سؤال می کنم. حضرت فرمود: از هر چه می خواهی سؤال کن. قاضی گفت: نظر شما درباره مُحرمی که حیوانی را صید کرده چیست؟ حضرت فرمود: «آن را در حلّ کشته یا در حرم؟ با علم کشته یا در صورت جهل؟ اولین بار است که کشته یا تکرار بر این عمل کرده است؟ صید آن کوچک بوده یا بزرگ؟ آن محرم عبد بوده یا حر؟ کوچک بوده یا بزرگ؟ آن صید پرنده بوده یا غیر پرنده؟

یحیی بن اکثم تعجب کرد و عجز در صورتش آشکار شد، به حدی که جماعت

ص: ۵۵۰

اهل مجلس آن را درک کردند... . مأمون ساعتی سکوت کرد، و بعد از آن سرش را به طرف اقوام خود و حاضرین بلند کرده و گفت: آیا آنچه را که شما انکار می کردید فهمیدید؟...» (۱).

امام جوادعلیه السلام از دیدگاه اهل سنت

با مراجعه به کتب تاریخ و تراجم و رجال اهل سنت پی می بریم که حضرت جوادعلیه السلام از احترام و منزلت خاصی نزد آنان برخوردار بوده است. اینک به ذکر برخی از کلمات می پردازیم:

۱ - ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (ت: ۲۵۰ ه.ق)

او در مدح ده نفر از امامان شیعه که از آن جمله امام جوادعلیه السلام است، می گوید: «... کل واحد منهم عالم زاهد ناسک شجاع جواد طاهر زاک... وهذا لم يتفق لبيت من بيوت العرب ولا من بيوت العجم»؛ (۲) «... هر یک از آنان عالم، زاهد، ناسک، شجاع، جواد، و تزکیه شده اند... و این برای هیچ بیتی از بیوت عجم تحقق نیافته است».

۲ - محمد بن طلحه شافعی (ت: ۶۵۲ ه.ق)

«... وهو وان كان صغير السن فهو كبير القدر، رفيع الذكر... واما مناقبه فما اتسعت حلبات مجالها ولا امتدت اوقات آجالها، بل قضت عليه الأقدار الإلهية بقله بقاءه في الدنيا بحكمها وانجالها...»؛ (۳) «... او گر چه سن کمی داشت ولی بزرگوار و موقعیتی عالی داشت... مناقب او به جهت کثرت آن امکان شمارش ندارد. و تقدیر الهی اقتضا کرده که آن حضرت با کمی مدت بقاء در دنیا، دارای حکمت ها و مقامات عالی گردد...».

۳ - سبط بن جوزی (ت: ۶۵۴ ه.ق)

«وكان على منهاج ابيه في العلم والتقى والزهد والجد»؛ «او بر روش پدرش در علم و تقوا و زهد و سخاوت بود». (۴)

ص: ۵۵۱

۱- ۱۸۴۰. تذکره الخواص، ص ۳۵۹.

۲- ۱۸۴۱. رسائل جاحظ، ص ۱۰۶.

۳- ۱۸۴۲. مطالب السؤل، ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۴- ۱۸۴۳. تذکره الخواص، س ۳۲۱.

۴ - ابن تیمیه (ت: ۷۲۸ ه.ق)

«محمّد بن علی الجواد کان من اعیان بنی هاشم وهو معروف بالسّخاء والسّؤدد، ولهذا سمّی الجواد»؛ «محمّد بن علی جواد از اعیان بنی هاشم بود. او معروف به سخاوت و بزرگواری بود، و لذا او را جواد نامیده اند». (۱)

۵ - شمس الدین محمّد بن احمد بن عثمان ذهبی (ت: ۷۴۸ ه.ق)

«و هو احد الائمة الاثني عشر الذين تدعى الشيعة فيهم العصمه»؛ «... او یکی از دوازده امامی است که شیعه ادعای عصمت آنان را دارند». (۲)

۶ - صلاح الدین صفدی (ت: ۷۶۴ ه.ق)

همان تعریفات ذهبی از صفدی نیز نقل شده است. (۳)

۷ - علامه یافعی (ت: ۷۶۸ ه.ق)

«احد الاثني عشر اماماً الذين يدعى الرافضة فيهم العصمه...»؛ «او یکی از دوازده امامی است که رافضه ادعای عصمت در حقّ آنان نموده اند...». (۴)

۸ - ابن صباغ مالکی (ت: ۸۵۵ ه.ق)

«... هو الامام التاسع...»؛ «... او نهمین امام است...». (۵)

۹ - شیخ عبداللّه بن محمّد بن عامر شیراوی شافعی (ت: ۱۱۷۱ ه.ق)

«... وكراماته كثيرة ومناقبه شهيره»؛ «... کرامات او بسیار و مناقبش مشهور است». (۶)

۱۰ - یوسف بن اسماعیل نهبانی (ت: ۱۳۵۰ ه.ق)

«محمّد بن علی الجواد بن علی الرضا، احد أكابر الأئمة ومصايح الأمة من ساداتنا اهل البيت...»؛ (۷) «محمّد جواد فرزند علی الرضا، از بزرگان ائمه و چراغان امت و از سادات اهل بیت بود...».

ص: ۵۵۲

۱- ۱۸۴۴. منهاج السنه، ج ۴، ص ۶۸.

۲- ۱۸۴۵. تاریخ الاسلام، حوادث و فیات ۲۱۱ و ۲۲۰، ص ۳۸۵، رقم ۳۷۲.

۳- ۱۸۴۶. الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۱۰۵، رقم ۱۵۸۷.

٤-١٨٤٧. مرآة الجنان، ج ٢، ص ٦٠.

٥-١٨٤٨. الفصول المهمة، ص ٢٦٥.

٦-١٨٤٩. الاتحاف بحبّ الأشراف، ص ١٦٨.

٧-١٨٥٠. جامع كرامات الأولياء، ج ١، ص ١٦٨ و ١٦٩.

«لقد احسن المأمون إليه وقربه وبالغ في اكرامه... لما ظهر له من فضله وعلمه وكمال عقله...»؛^(۱) «مأمون به او احسان كرد و او را به خود نزديك نمود. و در اكرام او مبالغه كرد... زيرا فضل و علم و كمال عقل آن حضرت براي او روشن شده بود...».

۱۲ - خيرالدين زرکلی (ت: ۱۳۹۶ ه.ق)

«محمد بن علی الرضا بن موسی الكاظم... كان رفيع القدر كأسلافه...»؛^(۲) «محمد بن علی الرضا بن موسی الكاظم... او مردی همانند اجدادش عالی قدر بود...».

۱۳ - محمود بن وهيب

«و هو الوارث لأبيه علماً وفضلاً، واجلّ اخوته قدراً وكمالاً»؛^(۳) «او وارث علم و فضل پدرش بود، و در میان برادرانش از قدر و كمال ویژه ای برخوردار بود».

۱۴ - شيخ محمود شيخاني

«وكان محمد الجواد جليل القدر عظيم المنزله»؛^(۴) «محمد جواد جليل القدر و عظيم المنزله بود».

برخی از احادیث امام جواد علیه السلام

۱ - از امام جواد علیه السلام نقل شده که فرمود: «... و ارحموا ضعفاء کم، واطلبوا من الله الرحمه بالرحمه فيهم»؛^(۵) «به ضعيفان خود ترحم کنید و به توسط ترحم بر آنان از خداوند طلب رحمت بر خودتان نماييد.»

۲ - و نیز نقل شده: «العامل بالظلم و المعين عليه و الراضی به شرکاء»؛^(۶) «عمل کننده به ظلم و کمک کار بر ظلم و راضی به ظلم همگی در آن شریکند.»

۳ - «من استغنى بالله افتقر الناس اليه، و من اتقى الله أحبّه الناس»؛^(۷) «هر کس به خدا از

ص: ۵۵۳

۱- ۱۸۵۱. احسن القصص، ج ۴، ص ۲۹۵.

۲- ۱۸۵۲. الأعلام، ج ۶، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

۳- ۱۸۵۳. جوهره الکلام، ص ۱۴۷.

۴- ۱۸۵۴. الصراط السوي، ص ۴۰۲.

۵- ۱۸۵۵. الفصول المهمه، ص ۲۶۱.

۶- ۱۸۵۶. نور الابصار، ص ۱۴۸.

دیگران بی نیازی جوید مردم به او محتاج خواهند شد. و هر کس از خدا بترسد خداوند او را محبوب مردم می گرداند.»

۴ - «الجمال فی اللسان و الکمال فی العقل»؛^(۱) «زیبایی در زبان، و کمال در عقل است.»

۵ - «الشریف کلّ الشریف من شرفه علمه، و السؤدد کلّ السؤدد لمن اتقى الله ربّه»؛^(۲) «شریف، شریف کامل کسی است که عملش او را به شرافت رسانده است. و بزرگواری، تمام بزرگواری برای کسی است که از خداوند، پروردگارش تقوا داشته باشد.»

۶ - «موت الانسان بالذنوب اکبر من موته بالأجل، و حیاته بالبرّ اکبر من حیاته بالعمر»؛^(۳) «مرگ انسان به گناهان بیشتر است از مرگش به اجل، و حیات انسان به نیکی کردن بیشتر است از حیات او به عمر.»

۷ - «لو سکت الجاهل ماختلف الناس»؛^(۴) «اگر جاهل سکوت می کرد مردم اختلاف نداشتند.»

۸ - «... و من وعظ اخاه سرّاً فقد زانه، و من وعظه علانیه فقد شأنه»؛^(۵) «... و هر کس برادرش را مخفیانه موعظه کند او را زینت داده، و هر کس او را در ملاء عام موعظه کند او را خوار کرده است.»

۹ - «القصد الى الله بالقلوب ابلغ من اثبات الجوارح بالأعمال»؛^(۶) «توجه به خدا به قلب ها رساتر است از اثبات جوارح با اعمال.»

۱۰ - «العفاف زینه الفقر، و الشکر زینه الغنی، و الصبر زینه البلاء، و التواضع زینه الحسب، و الفصاحه زینه الکلام، و الحفظ زینه الروایه، و خفض الجناح زینه العلم، و حسن الأدب زینه العقل، و بسط الوجه زینه الکرم، و ترک المنّ زینه المعروف، و الخشوع زینه الصلاه، و التّنفلّ زینه القناعه، و ترک ما لایعنی زینه الورع»؛^(۷) «عفاف زینت فقر، و شکر زینت بی نیازی، و صبر زینت بلا، و تواضع زینت مقام، و فصاحت زینت کلام، و حفظ زینت روایت،

ص: ۵۵۴

۱- ۱۸۵۸. الفصول المهمه، ص ۲۵۵؛ نور الابصار، ص ۲۲۰.

۲- ۱۸۵۹. الفصول المهمه، ص ۲۵۷؛ نور الابصار، ص ۲۳۱.

۳- ۱۸۶۰. نور الابصار، ص ۲۲۱.

۴- ۱۸۶۱. الفصول المهمه، ص ۲۵۶؛ نور الابصار، ص ۲۲۱.

۵- ۱۸۶۲. همان، ص ۲۵۷؛ نور الابصار، ص ۲۲۱.

۶- ۱۸۶۳. الفصول المهمه، ص ۲۵۴.

۷- ۱۸۶۴. الفصول المهمه، ص ۲۵۵.

و کوچکی کردن زینت علم، و حسن ادب زینت عقل، و گشاده رویی زینت کرم، و ترک منت زینت معروف، و خشوع زینت نماز، و طلب و گرفتن زینت قناعت، و رها کردن آنچه فایده ندارد زینت ورع است.»

۱۱ - «يوم العدل على الظالم اشد من يوم الجور على المظلوم»؛^(۱) «روز عدالت بر ظالم شدیدتر است از روز جور و ستم بر مظلوم.»

۱۲ - «اربع خصال تعين المرء على العمل: الصحة و الغنى و العلم و التوفيق»؛^(۲) «چهار خصلت است که انسان را بر عمل کمک می کند: صحت و بی نیازی، علم و توفیق.»

۱۳ - «ان لله عباداً يخصّهم بدوام النعم فلا تزال فيهم مابذلوا لها، فاذا منعوها نزعها عنهم و حولها الي غيرهم»؛^(۳) «همانا برای خداوند بندگانی است که به طور مخصوص به آن ها دائماً نعمت می دهد. این نعمت دائماً در میان آن ها است مادامی که به خاطر آن بذل و بخشش کنند، پس هر گاه از آن منع کردند خداوند آن نعمت را از آنان منع کرده و به دیگران می دهد.»

۱۴ - «كفر النعمة داعية المقت، و من جازاك بالشكر فقد اعطاك اكثر مما أخذ منك»؛^(۴) «کفران نعمت موجب غضب است. و هر کس تو را به تشکر پاداش دهد به طور حتم بیش از آنچه از تو اخذ نموده به تو عطا کرده است.»

۱۵ - «من انقطع الي غير الله و كله الله اليه، و من عمل على غير علم افسد اكثر مما يصلح»؛^(۵) «هر کس امید به غیر خدا بیند خداوند او را به همان خواهد سپرد و هر کس بدون علم عمل کند بیش از آنچه اصلاح می کند افساد خواهد کرد.»

ص: ۵۵۵

۱- ۱۸۶۵. همان، ص ۲۵۶.

۲- ۱۸۶۶. همان، ص ۲۵۵.

۳- ۱۸۶۷. همان.

۴- ۱۸۶۸. الفصول المهمه، ص ۲۵۷؛ نور الابصار، ص ۲۲۱.

۵- ۱۸۶۹. الفصول المهمه، ص ۲۵۴.

تاریخ ولادت و وفات

- ۱ - کمال الدین بن طلحه شافعی می نویسد: «ولادت او در ماه رجب، سال ۲۱۴ ه. ق اتفاق افتاد». (۱)
- ۲ - ابن الوردی می گوید: «مولد علی - علیه السلام - در ماه رجب، سال ۲۱۴ ه. ق اتفاق افتاد. و برخی نیز سال ۲۱۳ ذکر کرده اند... و او دهمین امام از ائمه دوازده گانه و پدر حسن عسکری است». (۲)
- ۳ - خطیب بغدادی می نویسد: «ابوالحسن عسکری - علی بن محمد - در ماه رجب، سال ۲۱۴ ه. ق متولد شد. و در روز دوشنبه بیست و پنجم جمادی الآخر، سال ۲۵۴ ه. ق وفات یافت». (۳)
- ۴ - ابن حجر هیتمی می نویسد: «او در سامرا در ماه جمادی الآخر، سال ۲۵۴ وفات یافت، و در خانه خود مدفون شد. و عمرش چهل سال بود...». (۴)

لقاب حضرت هادی علیه السلام

ابن صباغ مالکی از ابن خشاب در کتاب «موالید اهل البیت علیهم السلام» نقل کرده که گفت: «ابوالحسن علی عسکری در ماه رجب، سال ۲۱۴ ه. ق متولد شد. و اما نسب او علی

ص: ۵۵۶

۱- ۱۸۷۰. مطالب السؤل، ص ۸۸؛ تذکره الخواص، ص ۳۶۲.

۲- ۱۸۷۱. تتمه المختصر، ج ۱۲، ص ۵۶.

۳- ۱۸۷۲. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۶.

۴- ۱۸۷۳. الصواعق المحرقة، ص ۱۲۴.

هادی، فرزند محمّد جواد، فرزند علی الرضا، فرزند موسی کاظم، فرزند جعفر صادق، فرزند محمّد باقر، فرزند علی زین العابدین، فرزند حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است... .

و اما کنیه اش ابوالحسن است. و القابش عبارتند از: هادی، متوکل، ناصح، متقی، مرتضی، فقیه، امین، طیب. و مشهورترین آن ها هادی است»^(۱).

نصّ بر امامت

۱ - ابن صبّاغ مالکی از اسماعیل بن مهران نقل می کند که گفت: «چون ابو جعفر محمّد جواد از مدینه با درخواست معتصم به طرف بغداد رفت، هنگام خروج از مدینه به او عرض کردم: فدایت گردم! من بر شما در این راه می ترسم، بعد از شما امر اطاعت به دست کیست؟ حضرت گریستند، به حدّی که محاسنشان مرطوب شد. آن گاه به من التفات کرده و فرمودند: «الأمر بعدی لولدی علیّ»^(۲) «امر (امامت) بعد از من بر عهده فرزندم علی است».

۲ - او همچنین از صاحب ارشاد نقل کرده که گفت: «کان الامام بعد ابی جعفر ابنه ابوالحسن علی بن محمّد، لاجتماع خصال الامامه فیه، ولتکامل فضله و علمه، و أنّه لا وارث لمقام ایبه سواه، ولثبوت النصّ علیه من ایبه»^(۳) «امام بعد از ابی جعفر، فرزندش ابوالحسن علی بن محمّد است؛ زیرا خصال امامت در او جمع و فضل و علم در او به کمال رسیده بود، و این که برای مقام پدرش به جز او وارثی نبود. و به جهت ثبوت نصّ بر او از جانب پدرش».

مسعودی به سندش از محمّد بن عثمان کوفی از ابی جعفر نقل کرده که به او گفت: اگر برای شما حادثه ای رخ داد - پناه بر خدا - به چه کسی رجوع کنیم؟ حضرت فرمود: «إلی ابنی هذا یعنی ابوالحسن...؛ به فرزندم، این شخص؛ یعنی ابوالحسن...»^(۴).

ص: ۵۵۷

۱- ۱۸۷۴. الفصول المهمه، ص ۲۵۹.

۲- ۱۸۷۵. همان، ص ۲۵۹.

۳- ۱۸۷۶. همان، ص ۲۷۷.

۴- ۱۸۷۷. اثبات الوصیه، ص ۲۲۱.

با مراجعه به کتب تاریخ و تراجم و رجال اهل سنت پی می بریم که حضرت هادی علیه السلام از مقام و منزلت و احترام ویژه ای نزد آنان برخوردار بوده است. اینک به برخی از کلمات اشاره می کنیم:

۱ - ابوعثمان عمرو بن بحر بن جاحظ (ت: ۲۵۰ ه.ق)

او بعد از ستایش از ده نفر از امامان که از آن جمله امام هادی علیه السلام است می گوید: «کل واحد منهم عالم زاهد ناسک شجاع جواد طاهر زاکی... وهذا لم يتفق لبيت من بيوت العرب ولا من بيوت العجم»؛ «هر یک از آنان، عالم، زاهد، ناسک، شجاع، جواد، طاهر و تزکیه کننده اند... این سلسله جلیل القدر برای هیچ خانه ای از خانواده های عرب و نه از خانواده های عجم اتفاق نیفتاده است».^(۱)

۲ - شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی (ت: ۶۲۶ ه.ق)

او هنگام یادآوری از شهر عسکر در سامرا می گوید: «و هذا العسکر منسوب إلى المعتصم، وقد نسب إليه قوم من اجلاء منهم علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - رضی الله عنهم -...»؛ «این عسکر منسوب به معتصم است. به این شهر قومی از بزرگان نسبت داده شده اند که از آن جمله علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - رضی الله عنهم - است...».^(۲)

۳ - شمس الدین محمّد بن احمد بن عثمان ذهبی (ت: ۷۴۸ ه.ق)

«و فیها توفی ابوالحسن علی بن الجواد... و كان فقیهاً اماماً متعبداً»؛ «در سال ۲۵۴ ه.ق ابوالحسن علی بن جواد... وفات یافت... او شخصی فقیه، امام و متعبّد بود».^(۳)

او در جایی دیگر از حضرت به شخص «شریف و جلیل» تعبیر کرده است.^(۴)

ص: ۵۵۸

۱- ۱۸۷۸. رسائل جاحظ، ص ۱۰۶.

۲- ۱۸۷۹. معجم البلدان، ج ۵ و ۶، ص ۳۲۸.

۳- ۱۸۸۰. العبر فی اخبار من غیر، ج ۱، ص ۳۶۴.

۴- ۱۸۸۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۲۱.

۴ - عبدالله بن اسعد یافعی (ت: ۷۶۸ ه.ق)

«توفی العسکری ابوالحسن الهادی... عاش اربعین سنه وکان متعبداً فقیهاً اماماً»؛ «در سال ۲۵۴ ه.ق ابوالحسن هادی... وفات یافت. او که متعبداً، فقیه و امام بود، چهل سال زندگی نمود». (۱)

۵ - ابن کثیر دمشقی (ت: ۷۷۴ ه.ق)

«و اما ابوالحسن علی الهادی... وقد کان عابداً زاهداً...»؛ «و اما ابوالحسن علی الهادی...، او مردی عابد و زاهد... بود». (۲)

۶ - ابن صباغ مالکی (ت: ۸۵۵ ه.ق)

«... ولا تذکر کریمه الّا وله فضیلتها ولا تورّد محمده الّا وله تفضّل لها وجملتها...»؛ «... هیچ کریمه ای ذکر نمی شود جز آن که فضیلت آن برای او است، و هیچ عمل ستوده ای وارد نمی گردد جز آن که تفضّل و کمال و تمام آن برای او است...». (۳)

۷ - ابن حجر هیتمی (ت: ۹۷۴ ه.ق)

«... وکان وارث ابیه علماً وسخاء»؛ «... او وارث علم و سخاوت پدرش بود». (۴)

۸ - احمد بن یوسف قرمانی (ت: ۱۰۱۹ ه.ق)

«و اما مناقبه فنئیسه و اوصافه شریفه»؛ «و اما مناقب او نفیس و اوصاف او شریف است». (۵)

۹ - ابن عماد حنبلی (ت: ۱۰۸۹ ه.ق)

«کان فقیهاً اماماً متعبداً...»؛ «... او شخصی فقیه، امام و متعبداً بود». (۶)

۱۰ - عبدالله شبرای (ت: ۱۱۷۱ ه.ق)

«العاشر من الأئمّه علیّ الهادی. ولد بالمدينه فی رجب سنه اربع عشر ومائتین وکراماته کثیره»؛ «دهمین از امامان، علی هادی است. او در مدینه، در ماه رجب، سال ۲۱۴ ه.ق متولد شد. و کراماتش بسیار است». (۷)

ص: ۵۵۹

۱- ۱۸۸۲. مرآه الجنان، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- ۱۸۸۳. البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۱۹.

۳- ۱۸۸۴. الفصول المهمه، ص ۲۷۰.

۴- ۱۸۸۵. الصواعق المحرقه، ص ۳۱۲.

- ٥-١٨٨٦. اخبار الدول و آثار الأول، ج ١، ص ٣٤٩.
- ٦-١٨٨٧. شذرات الذهب، ج ٢، ص ٢٧٢.
- ٧-١٨٨٨. الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ١٣٦.

۱۱ - محمد امین سویی بغدادی (ت: ۱۲۴۶ ه.ق)

«ولد بالمدينه وكنيته ابوالحسن ولقبه الهادي... ومناقبه كثيره»؛ «او در مدينه متولد شد، و كنيه اش ابوالحسن است، و لقبش هادي، و مناقبش بسيار است».^(۱)

۱۲ - شيخ مؤمن شبلنجي (ت: ۱۳۰۸ ه.ق)

«... ومناقبه كثيره»؛ «... مناقب او بسيار است».^(۲)

۱۳ - شريف علي فكري حسيني قاهري (ت: ۱۳۷۲ ه.ق)

«كان ابوالحسن العسكري وارث ابيه علماً و منحاً، وكان فقيهاً فصيحاً جميلاً مهيباً. وكان اطيب الناس بهجه واصدقهم لهجه»؛ «ابوالحسن عسكري وارث پدرش در علم و سخاوت بود. او فقيهي فصيح و جميل و با هيبت بود. و او خوش ترين مردم از حيث بهجت و راستگوترين آنان از جهت لهجه بود».^(۳)

۱۴ - خيرالدين زركلي (ت: ۱۳۹۶ ه.ق)

«... وأحد الأتقياء الصلحاء...»؛ «... او یکی از افراد باتقوا و صالح بود...».^(۴)

۱۵ - سيد محمد عبدالغفار هاشمي حنفي

«فلما ذاعت شهرته استدعاه الملك المتوكل من المدينه المنوره حيث خاف علي ملكه وزوال دولته إليه بماله من علم كثير وعمل صالح وسداد رأي...»؛ «هنگامي که مناقب آن حضرت برای همه مشهور شد، متوکل او را از مدينه منوره طلب نمود؛ زیرا به جهت علم بسيار و عمل صالح و استحکام رأی که امام هادي عليه السلام داشت، بر پادشاهی و دولتش می ترسید...».^(۵)

۱۶ - شيخاني

«و كان علي العسكري صاحب وقار وسكون وهيبه وطمانينه وعفه ونزاهه. وكانت نفسه زكيه وهمته عاليه وطريقته حسنه مرضيه...»؛ «علي عسكري صاحب وقار و سکون و هيبت

ص: ۵۶۰

۱- ۱۸۸۹. سبائك الذهب، ص ۷۷.

۲- ۱۸۹۰. نور الابصار، ص ۱۸۱.

۳- ۱۸۹۱. احسن القصص، ج ۴، ص ۳۰۰.

٤-١٨٩٢. الأعلام، ج ٤، ص ٣٢٣.

٥-١٨٩٣. أئمه الهدى، ص ١٣٦، چاپ قاهره.

٦-١٨٩٤. الصراط السوى، ص ٤٠٩.

و طمأنینه و عفت و پاکیزگی بود. او دارای نفسی پاک و همّتی عالی و طریقی زیبا و مورد رضایت بود...».

۱۷ - عبدالسلام ترمیننی

«... کان علی جانب عظیم من التقوی والصلاح»؛ «... او در جانبی عظیم از تقوا و صلاح بود». (۱)

۱۸ - عارف احمد عبدالغنی

«... کان فی غایه الفضل ونهایه النبل...»؛ «... او در غایت فضل و نهایت فضیلت بود...». (۲)

ص: ۵۶۱

۱- ۱۸۹۵. احداث التاريخ الاسلامی، مجلد اول، ج ۲، ص ۱۳۱.

۲- ۱۸۹۶. الجوهر الشفاف فی انساب الساده الأشراف، ج ۱، ص ۱۶۰.

ولادت حضرت

۱ - خطیب بغدادی به سندش از سهل بن زیاد ازدی نقل می کند که ولادت ابومحمّد حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی، در سال ۲۳۱ ه. ق بوده است. (۱)

۲ - ابن اثیر تاریخ ولادت آن حضرت را در سال ۲۳۲ هجری می داند. (۲)

۳ - ابن صبّاغ مالکی می گوید: «کنیه او ابومحمّد است. و اما لقب او: خالص، سراج و عسکری است. او و پدر و جدّش هر کدام در زمان خود به (ابن الرضا) معروف بود. و رنگش بین گندم گون و سفید است. و نقش انگشترش (سبحان من له مقالید السموات و الارض) می باشد». (۳)

نصّ بر امامت

ابن صبّاغ مالکی از یحیی بن یسار عنبری نقل کرده که گفت: «اوصی ابوالحسن علی بن محمّد إلی ابنه ابی محمّد الحسن قبل موته اربعه اشهر، وقد اشار إلیه بالأمر من بعده، واشهدنی علی ذلك وجماعه من الموالی»؛ «ابوالحسن علی بن محمّد به فرزندش ابی محمّد حسن چهار ماه قبل از وفاتش وصیت نمود و به عنوان جانشین خود در امامت به او اشاره کرد. و در این امر من و جماعتی از موالیان خود را شاهد گرفت». (۴)

ص: ۵۶۲

۱- ۱۸۹۷. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۶۶.

۲- ۱۸۹۸. الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۲۷۴.

۳- ۱۸۹۹. الفصول المهمه، ص ۲۸۴.

۴- ۱۹۰۰. الفصول المهمه، ص ۲۶۶.

با مراجعه به کتب تاریخ و تراجم و رجال اهل سنت پی می بریم که امام حسن عسکری علیه السلام مورد توجه و احترام خاص و ویژه ای نزد آنان بوده است. اینک به ذکر برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (ت: ۲۵۰ ه.ق)

او هنگام مدح و ستایش از ده نفر از امامان می گوید: «کل واحد منهم عالم زاهد ناسک شجاع جواد طاهر زاک... و هذا لم يتفق لبيت من بيوت العرب ولا من بيوت العجم»؛ «... هر کدام از آنان عالم، زاهد، ناسک، شجاع، جواد، طاهر و ترکیه کننده اند... این سلسله برای هیچ خانواده ای از عرب یا عجم اتفاق نیفتاده است».^(۱)

۲ - محمد بن طلحه شافعی (ت: ۶۵۲ ه.ق)

«اعلم ان المنقبه العليا والمزیه الكبرى التي خصه الله بها وقلمه فريدها ومنحه تقليدها وجعله صفة دائمة لا يبلى الدهر جديدها، ولا تنسى الألسنة تلاوتها وترديدها، ان المهدي محمداً نسله المخلوق منه وولده المنتسب إليه وبضعته المنفصله عنه»؛ «بدان که منقبت عالی و مزیت بزرگی را که خداوند به او اختصاص داده و نمونه آن را بر گردن حضرت آویزان نموده و به او عنایت فرموده و آن را صفت دائمی قرار داده که روزگار آن را کهنه نخواهد کرد، و زبان ها با تلاوت کردنش او را به فراموشی نخواهند سپرد، این است که مهدی (محمّد) از نسل او و متولّد یافته از او است. و فرزند منتسب به او پاره تن جدا شده از او است».^(۲)

۳ - سبط بن جوزی (ت: ۶۵۴ ه.ق)

«هو الحسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب... وکان عالماً ثقة...»؛ «او حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - است. او شخصی عالم و ثقة بود...».^(۳)

ص: ۵۶۳

۱- ۱۹۰۱. رسائل جاحظ، ص ۱۰۶.

۲- ۱۹۰۲. مطالب السؤل، ج ۲، ص ۱۴۸.

۳- ۱۹۰۳. تذکره الخواص، ص ۳۲۴.

«... فلا يشك في امامته احد ولا يمتري... واحد زمانه من غير مدافع... وسيد اهل عصره، امام اهل دهره. اقواله سديده وفعاله حميده. واذا كانت لأفضل زمانه قصيده فهو في بيت القصيده. وان انتظموا عقداً كان مكان الواسطه الفريده. فارس العلوم الذي لايجارى، ومبين غوامضها فلا يحاول ولا يمارى. كاشف الحقائق بنظره الصائب، مظهر الدقائق بفكره الثاقب، المحدث في سرّه بالامور الخفيات، الكريم الاصل والنفس والذات. تغمّده الله برحمته واسكنه فسيح جنّاته بمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم آمين»^(۱) «... هرگز کسی در امامت او شک و تردید نکرده است... او نمونه زمان خود و بی نظیر بود... او سید اهل عصرش و امام اهل زمانش بود. اقوالش محکم و افعالش مورد ستایش بود. هر گاه دانشمندان زمانش قصیده ای می سرودند آن حضرت در مدح و قصیده آنان وجود داشت... او سواره بر علوم بود که پناهی نداشت و او بیان کننده مشکلات علمی بود که کسی از حلّ آن ها بر نمی آمد. او پرده بردارنده از حقایق به نظر دقیق و واقع بین خود و ظاهر کننده دقایق به فکر تیزبین خود بود. او از امور مخفی خبر می داد. اصلی کریم النفس داشت. خداوند او را غریق رحمتش کند و در مکان گسترده بهشت هایش جای دهد به حقّ محمّد صلی الله علیه وآله وسلم، آمین».

۵ - نورالدین علی بن عبدالله سمهودی (ت: ۹۱۱ ه.ق)

«أمّا ولده ابومحمّد الحسن الخالص، فكان عظیم الشأن... وقد سبقت له كرامه جلیله لما حبسه المعتمد علی الله ابن المتوکل العباسی»^(۲) «اما فرزند او - امام هادی علیه السلام - ابومحمّد حسن خالص است. او شخصی عظیم الشأن بود... هنگامی که معتمد علی الله فرزند متوکل عباسی او را حبس نمود کرامتی جلیل بر او سبقت گرفت».

۶ - احمد بن فضل بن محمّد باکثیر حصرمی شافعی (ت: ۱۰۴۷ ه.ق)

«ابومحمّد الحسن الخالص بن علی العسکری، كان عظیم الشأن جلیل المقدار... ووقع له مع المعتمد لما حبسه كرامه ظاهره مشهوره»^(۳) «ابومحمّد حسن خالص فرزند علی عسکری، او مردی عظیم الشأن و جلیل القدر بود. و هنگامی که معتمد او را حبس کرد از او کرامتی ظاهر و مشهور صادر گشت»^(۳).

ص: ۵۶۴

۱- ۱۹۰۴. الفصول المهمه، ص ۲۷۹.

۲- ۱۹۰۵. جواهر العقدين، ص ۴۴۸.

۳- ۱۹۰۶. وسیله المآل فی عدّ مناقب الآل، ص ۴۲۶.

۷- عبدالله بن محمد بن عامر شبرای شافعی (ت: ۱۱۷۱ ه.ق)

«... ویکفیه شرفاً أنّ الامام المهدي المنتظر من اولاده. فلله درّ هذا البيت الشريف والنسب الخضيم المنيف وناهيك به من فخار وحسبك فيه من علو مقدار. فهم جميعاً في كرم الارومه وطيب الجرثومه كاسنان المشط متعادلون فيالها من بيت عالي الرتبه سامى المحله... وكم اجتهد قوم في خفض منارهم والله يرفعه... احيانا الله على حبههم واماتنا عليه وادخلنا في شفاعه من يتمون في الشرف إليه...»؛^(۱) «... او را از حيث شرف بس است اين كه امام مهدي منتظر از اولاد او است. خداوند اين بيت عظيم و نسب عظيم را خير دهد. و بس است تو را به اين نسبت از افتخار، و بس است تو را در اين نسبت از علو قدر. آنان همگي كريم النسبند، همانند دندان های شانه متعادلند... خوشا به حال اين خانواده عالي مرتبه و بلند مقام... چه بسيار اقوامي كه در صدد پايين آوردن منزلت آنان بودند ولي خداوند آنان را بالا برد... خداوند ما را به محبت آنان زنده بدارد و بر آن بميراند، و ما را مشمول شفاعت آنان گرداند...».

۸- عباس بن نورالدين مكّي (ت: ۱۱۸۰ ه.ق)

«ابومحمّد الامام الحسن العسكري: نسبه اشهر من القمر ليله اربعة عشر، يعرف هو وابوه بالعسكري واما فضائله فلا يحصرها الألسن»؛^(۲) «ابومحمّد امام حسن عسكري؛ نسبش مشهورتر از ماه شب چهارده است. او و پدرش معروف به عسكري اند. و اما فضاييلش را زبان ها نمي توانند شماره کنند.».

۹- شيخ مؤمن شبلنجي (ت: بعد از ۱۳۰۸ ه.ق)

«... فضاييلش بسيار است».^(۳)

آن گاه از كتاب «الفصول المهمه» نقل کرده كه چون خبر وفات آن حضرت پخش شد، بازارها تعطيل و مغازه ها بسته شد. و بني هاشم و نويسندگان و قضات و ساير مردم در تشييع جنازه او شركت كردند. سامرا در آن روز شبیه به قيامت بود...».^(۴)

ص: ۵۶۵

۱- ۱۹۰۷. الاتحاف بحبّ الأشراف، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۲- ۱۹۰۸. نزهة الجليس، ج ۲، ص ۱۸۴.

۳- ۱۹۰۹. نور الابصار، ص ۱۸۳ - ۱۸۵.

۴- ۱۹۱۰. همان.

۱۰ - یوسف نهبانی (ت: ۱۳۵۰ ه.ق)

«الحسن العسکری احد ائمه ساداتنا اهل البيت العظام وساداتهم الکرام... وقد رأیت له کرامه بنفسی»؛ «حسن عسکری یکی از امامان سادات ما اهل بیت عظام و سادات کرام است... من خودم از او کرامتی مشاهده کردم».(۱)

۱۱ - علی جلال الحسینی (ت: ۱۳۵۱ ه.ق)

«ابو محمّد الحسن الزکی و یقال له العسکری ایضاً. ولد فی سنه ۲۳۲ و کان اوحد زمانه فی الفضل والعفاف والزهد والعباده...»؛ «ابو محمّد حسن زکی که به او عسکری می گویند: در سال ۲۳۲ ه.ق متولد شد. او نمونه زمان خود در فضیلت و عفاف و زهد و عبادت بود».(۲)

۱۲ - خیرالدین زرکلی (ت: ۱۳۹۶ ه.ق)

«... با او بعد از وفات پدرش به عنوان امام بیعت شد. او بر روش های سلف صالحش بود. مردی باتقوا و اهل عمل و عبادت بود...».(۳)

۱۳ - محمّد بن عبدالغفار هاشمی حنفی

«و کثر اتباعه و ذاع صیته واتجهت إلیه الانظار...»؛ «او پیروان بسیار داشت. موقعیتش همه جا را گرفته و همه نظرها را به خود متوجه ساخته بود...».(۴)

۱۴ - محمّد ابوالهدی افندی

«قد علم المسلمون فی المشرق والمغرب أنّ رؤساء الاولیاء وائمه الأصفیاء من بعده علیه الصلاه والسلام من ذرئته واولاده الطاهرين يتسلسلون بطناً عن بطن وجیلاً بعد جیل إلی زماننا هذا. وهم الاولیاء بلا ریب وقادتهم إلی الحضرة القدسیه المحفوظه من الدنس والعیب...»؛ «مسلمانان در شرق و غرب عالم می دانند که رؤسای اولیا و ائمه اصفیا از بعد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و از ذریه و اولاد پاک او که یکی پس از دیگری تا این زمان آمدند همگی بدون شک از اولیای خدا؛ بلکه از رهبران اولیا به سوی حضرت قدسی خداوند بودند. کسانی که از هر پلیدی و عیب مصون بودند...».(۵)

ص: ۵۶۶

۱- ۱۹۱۱. جامع کرامات الأولیاء، ج ۲، ص ۲۱ و ۲۲.

۲- ۱۹۱۲. الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۷.

۳- ۱۹۱۳. الأعلام، ج ۲، ص ۲۰۰.

۴- ۱۹۱۴. ائمه الهدی، ص ۱۳۸.

۵- ۱۹۱۵. ضوء الشمس، ج ۱، ص ۱۱۹.

«كان من الزهد والعلم على امر عظیم...»؛ «او از حیث زهد و علم در مکانی عظیم قرار داشت...» (۱).

۱۶ - بستانی

«الحسن الخالص بن علی الهادی، ذکروا له كثيراً من المناقب المعروفة فی اهل هذا البيت الطالبيين، وظهر علیه الفهم والحکمه منذ حدائته... وقد ذکروا له کرامات کثیره...»؛ «حسن خالص فرزند علی هادی؛ برای او مناقب بسیاری نقل کرده اند که در اهل این خانواده معروف است. فهم و حکمت او در کودکی ظاهر بود... و برای او کرامات بسیاری ذکر کرده اند...» (۲).

فضایل امام حسن عسکری علیه السلام

با مراجعه به کتب اهل سنت پی به وجود فضایی برای امام حسن عسکری علیه السلام می بریم. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - اخبار از غیب

۱ - ابن صَبَّاح مالکی از محمّد بن حمزه دوری نقل می کند: توسط ابی هاشم داوود بن قاسم که برادر من بود، نامه ای بر ابی محمّد حسن نوشته و از او تقاضا کردم تا از خداوند برای من بی نیازی بخواهد؛ زیرا تنگ دستی شدیدی بر من روی آورده بود و از مفتضح شدن خوفناک بودم. جوابی از طرف حضرت بر من رسید: پسر عمویت یحیی بن حمزه از دنیا رحلت نمود و صد هزار دینار به ارث گذاشته است. وارثی غیر از تو ندارد، و این ها همه به تو می رسد. بر تو باد به میانه رویی، و پرهیز از اسراف».

راوی می گوید: بعد از چند روزی خبر مرگ پسر عمویم رسید و اموال او را به من دادند. (۳).

ص: ۵۶۷

۱- ۱۹۱۶. الجوهر الشفاف فی انساب الساده الأشراف، ج ۱، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۲- ۱۹۱۷. دائره المعارف، ج ۷، ص ۴۵.

۳- ۱۹۱۸. الفصول المهمه، ص ۲۸۵.

۲ - سبط بن جوزی از حسن نصیبی روایت کرده که گفت: در قلبم خطور کرد که عرق جنب، طاهر است یا خیر؟ آن گاه به طرف خانه ابی محمّد حسن رسیدم تا از او سؤال کنم. شب بود، خوابیدم، صبح که شد حضرت از خانه خود خارج شد، مرا در خواب دید. از خواب بیدار کرد و فرمود: اگر از حلال است آری، و اگر از حرام است خیر. (۱)

۳ - ابن صَبَّاح مالکی و دیگران از ابوهاشم نقل کرده اند که گفت: چند مدتی از حبس ابومحمّد حسن نگذشته بود که در سامرا قحطی شدیدی پیدا شد. خلیفه معتمد علی الله فرزند متوکل مردم را دستور داد تا برای خواندن نماز استسقاء به صحرا روند. سه روز پیاپی بیرون رفته و طلب باران نموده و دعا کردند، ولی بارانی نیامد. جاثلیق - مسیحی - در روز چهارم به صحرا رفت و با او نصارا و راهبان حرکت کردند. در میان آنان راهبی بود که هر گاه دست خود را به طرف آسمان بلند می کرد، باران فراوانی می بارید. روز دوم نیز بیرون آمدند و همانند روز اول دست ها را به طرف آسمان بلند نمودند باز باران آمد، آن قدر باران بارید که مردم درخواست توقف آن را نمودند. مردم از این امر متعجب شده و بر آنان شک عارض شد، و لذا برخی به دین مسیحیت تمایل پیدا کردند.

این امر بر خلیفه گران تمام شد. کسی را به سوی صالح بن وصیف فرستاد و دستور داد تا ابومحمّد حسن بن علی - علیهم السلام - را از زندان خارج کرده و نزد او فرستد. حضرت که نزد خلیفه آمد، خلیفه به او عرض کرد: امت محمّد را دریاب؛ زیرا مصیبتی بر آنان وارد شده است، مصیبتی که خود می دانی. حضرت فرمود: بگذار که آنان - مسیحیان - فردا که روز سوم است به صحرا روند. خلیفه گفت: مردم از کثرت باران اعلام بی نیازی کرده اند، چه فایده ای در رفتن آن ها به صحرا است؟ حضرت فرمود: می خواهم شک را از مردم دور کرده و از مصیبتی که در آن افتاده و عقول ضعیف را فاسد کرده نجات بخشم.

ص: ۵۶۸

خلیفه، جاثلیق و راهبان را دستور داد تا برای روز سوم نیز مطابق عادت گذشته به صحرا رفته و مردم را نیز به همراه خود ببرند.

آنان به طرف صحرا حرکت کردند و حضرت عسکری علیه السلام نیز با جمعیتی بسیار با آنان حرکت نمودند. مسیحیان مطابق عادت دو روز گذشته عمل کرده و آن راهب دست های خود را به طرف آسمان بلند نمود و مسیحیان نیز چنین کردند. در همان وقت ابری آمد و باران بارید. حضرت عسکری ابومحمد حسن علیه السلام دستور داد تا دست راهب را گرفتند، ناگهان مشاهده نمودند که بین انگشتانش استخوان آدمی است. حضرت آن را گرفته و در پارچه ای پیچید، آن گاه فرمود: طلب باران کن. در همان هنگام ابرها کنار رفته و خورشید ظاهر شد. مردم از این امر تعجب نمودند. خلیفه عرض کرد: ای ابامحمد! این چه بود؟ حضرت فرمود: استخوان پیامبری از انبیای خداوند عزوجل است که آن را از برخی قبور انبیا پیدا کرده اند. و هر گاه استخوان پیامبری زیر آسمان مکشوف شود باران می بارد.

آنان این رأی را پذیرفته و امتحان کردند. دیدند که درست از کار درآمد. حضرت ابومحمد حسن به خانه خود در سامرا بازگشت و شبهه نیز از مردم زایل گشت و همه از این امر خشنود شدند...» (۱)

۴- ابن صباغ مالکی به سندش از عیسی بن فتح نقل کرده که گفت: چون ابومحمد حسن داخل زندان شد، به من فرمود: ای عیسی! تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز عمر کرده ای. او می گوید: در کتابی که با من بود و در آن تاریخ ولادتم را نوشته بودم نظر کردم، دیدم همان طور است که حضرت می فرماید. آن گاه فرمود: آیا خداوند به تو فرزندی روزی کرده است؟ عرض کردم: خیر. حضرت از خداوند خواست تا به من فرزندی دهد که بازوی دستم باشد و فرمود: خوب بازویی است فرزند...» (۲)

ص: ۵۶۹

۱- ۱۹۲۰. الفصول المهمه، ص ۲۶۹؛ نور الابصار، ص ۲۲۵؛ صواعق المحرقة، ص ۱۲۴؛ مفتاح النجا، بدخشی، ص ۱۸۹.

۲- ۱۹۲۱. الفصول المهمه، ص ۲۸۸؛ نور الابصار، ص ۱۸۴.

۱ - شبلیجی از ابی هاشم داوود بن قاسم جعفری نقل می کند که گفت: «حسن علیه السلام در زندان روزه می گرفت، و هنگامی که افطار می کرد ما نیز از طعام او بهره مند می شدیم».(۱)

۲ - او همچنین نقل می کند که بهلول، حضرت را در حالی که کودک بود مشاهده کرد که گریه می کند و بچه ها مشغول بازی هستند. بهلول گمان کرد که حضرت بر آنچه که در دست بچه ها است حسرت می خورد. لذا عرض کرد: آیا دوست داری تا برایت چیزی بخرم که با آن بازی کنی؟ حضرت فرمود: ای کم عقل! خلقت ما به جهت بازی نیست. بهلول عرض کرد: پس برای چه جهت است خلقت ما؟ حضرت فرمود: به جهت علم و عبادت. بهلول عرض کرد: از کجا چنین می گوید؟ حضرت فرمود: از آن جا که خداوند متعال می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»؛(۲) «آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما باز نمی گردید؟...».(۳)

تاریخ شهادت

۱ - خطیب بغدادی می گوید: «... در روز جمعه وفات یافت. و برخی از راویان می گویند: در روز چهارشنبه هشتم ربیع الاول، سال ۲۶۰ ه. ق وفات یافت».(۴)

۲ - ابن اثیر در حوادث سال ۲۶۰ ه. ق می گوید: «در آن سال ابو محمد علوی عسکری وفات یافت... و او پدر محمد است... مولد او در سال ۲۳۲ ه. ق بوده است».(۵)

۳ - یافعی در حوادث سال ۲۶۰ ه. ق می نویسد: «در آن سال، شریف عسکری ابو محمد حسن بن علی... وفات یافت... او در روز جمعه ششم و بنابر نقلی هشتم ربیع الاول رحلت نموده، در کنار قبر پدرش در سامرا مدفون شد».(۶)

ص: ۵۷۰

۱- ۱۹۲۲. نور الابصار، ص ۱۹۵.

۲- ۱۹۲۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۳- ۱۹۲۴. نور الابصار، ص ۱۸۳؛ صواعق المحرقة، ص ۲۰۷.

۴- ۱۹۲۵. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۶۶.

۵- ۱۹۲۶. کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۷۴.

۶- ۱۹۲۷. مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۷۲.

با مراجعه به کتاب های تاریخی و دیگر کتاب های اهل سنت پی می بریم که عده بسیاری از آنها به ولادت حضرت مهدی علیه السلام اعتراف نموده اند. اینک به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - علامه شمس الدین قاضی ابن خلکان شافعی (متوفای ۶۸۱ ه. ق)

او می گوید: «ابوالقاسم محمد بن الحسن العسکری، ابن علی الهادی، ابن محمد الجواد المذكور قبله، ثانی عشر الأئمه الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیه المعروف بالحجه... کانت ولادته يوم الجمعة منتصف شعبان سنه ۲۵۵ هـ ولمّا توفّي ابوه کان عمره خمس سنين»؛^(۱) «ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری فرزند علی هادی فرزند محمد جواد، دوازدهمین امام نزد شیعه دوازده امامی معروف به حجت... ولادت او در روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری اتفاق افتاد. هنگام وفات پدرش پنج سال داشت...».

۲ - علامه صلاح الدین خلیل بن أبیک صفدی

«الحجه المنتظر محمد بن الحسن العسکری بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم، الحجه المنتظر، ثانی الأئمه الاثنی عشر، هذا الذی تزعم الشیعه أنّه المنتظر القائم المهدي... ولد نصف شعبان سنه خمس وخمسين ومأتین...»؛^(۲) «حجت

ص: ۵۷۱

۱- ۱۹۲۸. وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۶.

۲- ۱۹۲۹. الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۳۶.

منتظر محمد بن حسن عسکری فرزند علی هادی، فرزند محمد جواد، فرزند علی رضا، فرزند موسی کاظم، فرزند جعفر صادق، فرزند محمد باقر، فرزند زین العابدین، فرزند حسین بن علی، فرزند علی بن ابی طالب، حجت منتظر، دوازدهمین امام نزد شیعه امامیه که به اعتقاد آن ها، او قائم مهدی می باشد... و در سال ۲۵۵ هجری نیمه شعبان متولد شده است...».

۳ - ابن اثیر جزری

وی در مورد حوادث سال ۲۶۰ هجری می گوید: «وفیها توفی... ابو محمد العلوی العسکری وهو احد الأئمه الإثنی عشر علی مذهب الامامیه، وهو والد محمد الذی یعتقدونه المنتظر بسرداب سامراء...»؛^(۱) «در آن سال ابو محمد علوی عسکری وفات یافت. او یکی از امامان دوازده گانه طبق مذهب امامیه است. فرزند او محمد است که امامیه در سرداب سامرا به انتظار او نشسته اند...».

۴ - علامه میر خواند

«کانت ولاده الامام المهدی المسمی باسم الرسول صلی الله علیه وآله والمکتی بکنیته بسرّ من رأى فی ليله النصف من شعبان سنه ۲۵۵، وکان عمره وقت وفاه ابیه خمس سنین. آتاه الحکمه کما آتاها یحیی صبیّاً وجعله فی الطفولیه اماماً، کما جعل عیسی نبیّاً»؛^(۲) «ولادت امام مهدی که هم نام رسول اکرم صلی الله علیه وآله و هم کنیه با او است در سامرا نیمه شعبان سال ۲۵۵ اتفاق افتاد. عمر او هنگام وفات پدرش پنج سال بود. خداوند متعال در آن سن به او حکمت داد؛ همان گونه که در کودکی به حضرت یحیی عنایت فرمود و او را امام قرار داد و حضرت عیسی را نیز به مقام نبوت برگزید...».

۵ - علی بن حسین مسعودی (متوفای ۳۴۶ ه. ق)

«وفی سنه ستین ومأتین قبض ابو محمد الحسن بن علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی ابی طالب - علیهم السلام - فی خلافه المعتمد، وهو ابن تسع

ص: ۵۷۲

۱- ۱۹۳۰. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۵۴.

۲- ۱۹۳۱. روضه الصفا، ج ۳، ص ۵۹.

وعشرين سنه وهو ابوالمهدى المنتظر والامام الثانى عشر...»؛^(١) «در سال ۲۶۰ هجرى ابو محمد حسن بن على بن محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليهم السلام در عصر خلافت معتمد عباسى رحلت نمود، در حالى كه ۲۹ سال داشت. او پدر مهدى منتظر و امام دوازدهم اماميه است...».

۶ - ابوالفداء اسماعيل بن على شافعى (متوفى ۵۷۳. ق)

او در رخدادهای تاریخ سال ۲۵۴ ه می گوید: «والحسن العسكرى المذكور هو والد محمد المنتظر صاحب السرداب. ومحمد المنتظر المذكور هو ثانى عشر الاثمه الاثنى عشر على رأى الاماميه. ويقال له: القائم والمهدى والحجه...»؛^(۲) «حسن عسكرى پدر محمد منتظر صاحب سرداب است. محمد منتظر طبق رأى اماميه دوازدهمین امام است. از القاب او قائم، مهدى و حجت است...».

۷ - علامه محمد فرید وجدی

او می گوید: «ابوالقاسم محمد بن الحسن العسكرى بن على الهادى... هو ثانى عشر الاثمه الاثنى عشر فى اعتقاد الاميه المعروف بالحجه... فهم يدعون انه دخل السرداب فى دار ابيه وامه تنظر اليه فلم يخرج بعد اليها...»؛^(۳) «ابوالقاسم محمد بن حسن عسكرى فرزند على هادى... بنا بر اعتقاد اماميه، دوازدهمین امام از امامان و معروف به حجت است... شيعه معتقد است كه او داخل سرداب خانه پدرش شده در حالى كه مادرش او را نظاره مى كرد و هنوز خارج نشده است...».

۸ - سبط بن جوزى

وى در فصلی راجع به امام حجت حضرت مهدى عليه السلام می گوید: «محمد بن الحسن بن على بن محمد... وكنيته ابو عبدالله و ابوالقاسم وهو الخلف الحجه صاحب الزمان القائم والمنتظر...»؛^(۴) «محمد بن حسن بن على بن محمد... كنيه او ابو عبدالله و ابوالقاسم است و او جانشين و حجت، صاحب الزمان و قائم و منتظر است...».

ص: ۵۷۳

۱- ۱۹۳۲. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱۲.

۲- ۱۹۳۳. المختصر فى اخبار البشر، معروف به تاريخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۳۶۱.

۳- ۱۹۳۴. دائره المعارف، ج ۶، ص ۴۳۹.

۴- ۱۹۳۵. تذكره الخواص، ص ۳۷۷.

او در شرح حال امام مهدی علیه السلام می گوید: «محمد بن الحسن الخالص بن علی المتوکل بن محمد... فاما مولده فبسر من رأى... وكنيته: ابوالقاسم ولقبه: الحجة والخلف الصالح، وقيل: المنتظر»؛^(۱) «محمد بن حسن خالص فرزند علی متوکل فرزند محمد... در سامرا متولد شد... کنیه اش ابوالقاسم و لقبش حجت، خلف صالح و بنا بر قولی منتظر است...».

۱۰ - شمس الدین محمد بن طولون حنفی (توفای ۹۵۳ ه. ق)

او در شرح حال امامان می گوید: «وثنانی عشرهم ابنه محمد بن الحسن، وهو ابوالقاسم... كانت ولادته - رض - يوم الجمعة منتصف شعبان سنة خمس وخمسين ومأتين. ولما توفي ابوه المتقدم ذكره - رضی الله عنهما - كان عمره خمس سنين»؛^(۲) «... دوازدهمین آنان، فرزندش محمد بن حسن ابوالقاسم است... ولادتش در روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری اتفاق افتاد و هنگام وفات پدر، پنج سال داشت...».

۱۱ - میرزا محمد بن رستم بدخشی شافعی

او در شرح حال امام حسن عسکری می گوید: «و لم يترك ولداً الا محمد المنتظر...»؛^(۳) «... او فرزندى جز محمد منتظر، از خود به جای نگذاشت...».

۱۲ - احمد بن حجر هیتمی شافعی

وی بعد از شرح حال ابومحمد حسن عسکری می گوید: «ولم يخلف غير ولده ابى القاسم محمد الحجة وعمره عند وفاه ابیه خمس سنين، لكن آتاه الله فيها الحكمة. ويسمى القائم المنتظر»؛^(۴) «حسن عسکری فرزندى جز ابى القاسم محمد حجت بر جای نگذاشت. عمرش هنگام وفات پدر، پنج سال بود. اما خداوند به او در آن پنج سال حکمت آموخت. او را قائم منتظر می نامند...».

ص: ۵۷۴

۱- ۱۹۳۶. مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، ج ۲، ص ۱۵۲ و ۱۵۳، باب ۱۲.

۲- ۱۹۳۷. الشذرات الذهبية، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۳- ۱۹۳۸. مفتاح النجا في مناقب آل العباس، ص ۱۰۴.

۴- ۱۹۳۹. صواعق المحرقة، ص ۲۰۸.

او می گوید: «و اعلموا انه لا بدّ من خروج المهدي عليه السلام، لكن لا يخرج حتى تمتلئ الارض جوراً وظلماً فيملؤها قسماً وعدلاً... وهو من عتره رسول الله صلى الله عليه وآله من ولد فاطمه رضی الله عنها، جده الحسين بن علی بن ابی طالب. ووالده حسن العسكري ابن الامام علی النقی... يواطى اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه وآله يبایعه المسلمون بين الركن والمقام...»؛^(۱) «بدانید که خروج مهدی حتمی است. خروج نمی کند تا زمین پر از جور و ظلم شده باشد؛ آن گاه آن را پر از عدل و داد خواهد کرد... او از عترت رسول خدا و از فرزندان فاطمه است. جدش حسین بن علی بن ابی طالب و پدرش حسن عسکری فرزند امام علی نقی... و هم نام رسول خداوند است. مسلمانان با او بین رکن و مقام بیعت می کنند...».

۱۴ - مؤمن بن حسن شبلنجی شافعی (متوفای ۵۱۲۹۸ ه. ق)

او می گوید: «کانت وفاه ابی محمد الحسن بن علی فی یوم الجمعة لثمان خلون من شهر ربيع الاول سنه ستین ومأتین. وخلف من الولد ابنه محمداً... امه ام ولد يقال لها نرجس... وكنيته ابوالقاسم. ولقبه الاماميه بالحجه والمهدي والخلف الصالح والقائم والمنتظر وصاحب الزمان واشهرها المهدي»؛^(۲) «وفات ابی محمد حسن بن علی در روز جمعه هشتم ربيع الاول سال ۲۶۰ ه. اتفاق افتاد. او فرزندی به جای گذاشت که نامش محمد است. مادرش ام ولد و نرجس نام داشت. کنیه اش ابوالقاسم و القابش نزد امامیه: حجت، مهدی، خلف صالح، قائم، منتظر و صاحب الزمان است و مشهورترین آن ها مهدی است...».

۱۵ - ابوالولید محمد بن شحنه حنفی

«ولد لهذا الحسن [العسكري] ولده المنتظر ثاني عشرهم. يقال له المهدي والقائم والحجه، محمد. ولد في سنه خمس وخمسين ومأتين»؛^(۳) «خداوند به حسن عسکری فرزندی عنایت فرمود که انتظار او را می کشیدند. وی دوازدهمین امام نزد امامیه است. نامش محمد و القابش مهدی، قائم و حجت است. ولادتش در سال ۲۵۵ هجری اتفاق افتاد».

ص: ۵۷۵

۱- ۱۹۴۰. فتوحات مکيه، باب ۳۶۶.

۲- ۱۹۴۱. نورالابصار، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

۳- ۱۹۴۲. روضه المناظر در حاشیه مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۹۴.

۱۶ - شیخ محمد بن علی صبان شافعی

وی ولادت حضرت حجت علیه السلام را از شعرانی و محیی الدین ابی عربی نقل می کند و بر آن ایرادی نمی گیرد که این دلیل بر قبول داشتن آن قول است. (۱)

۱۷ - شیخ صفی الدین عبدالؤمن بغدادی (متوفای ۷۳۹ ه. ق)

او می گوید: «و فی هذا المشهد یعنی مشهد العسکریین علیهما السلام سرداب فیه سرب تزعم الرافضه انه کان للحسن بن علی الذی ذکرناه، له ابن اسمه محمد صغیر غاب فی ذلك السرب...»؛ (۲) «در این مشهد - یعنی مشهد عسکریین علیهما السلام - سردابی است که رافضه معتقدند برای حسن بن علی است. از او فرزندی است به نام محمد صغیر که می گویند در آن سرداب مخفی شده است...».

۱۸ - شیخ زین الدین عمر بن وردی (متوفای ۷۴۹ ه. ق)

«و الحسن العسکری والد محمد المنتظر صاحب السرداب والمنتظر ثانی عشرهم ویلقب ایضاً القائم والمهدی والحجه. ومولد المنتظر سنه خمس وخمسين ومأتین...»؛ (۳) «...و حسن عسکری پدر محمد منتظر صاحب سرداب دوازدهمین امام شیعه. لقبش قائم، مهدی و حجت است. ولادت او در سال ۲۵۵ هجری اتفاق افتاد...».

۱۹ - ابوالعباس احمد بن علی قلقشندی شافعی

او که عالمی متخصص در انساب است، در بیان نسب امام جعفر صادق و فرزندان آن حضرت، فرزندش مهدی علیه السلام را از امام عسکری علیه السلام دوازدهمین امام شیعیان به حساب می آورد که شیعه معتقد به زنده بودن اوست. از ظاهر عبارت او استفاده می شود که قلقشندی معتقد به ولادت امام مهدی علیه السلام است، ولی اعتقاد به زنده بودن را به شیعه نسبت می دهد. (۴)

۲۰ - ابو عبدالله یاقوت حموی

او عبارتی شبیه صفی الدین عبدالؤمن بغدادی آورده است. (۵)

ص: ۵۷۶

۱- ۱۹۴۳. اسعاف الراغیین در حاشیه نور الابصار، ص ۱۵۴.

۲- ۱۹۴۴. مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۶۸۵.

۳- ۱۹۴۵. تتمه المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۳۱۹.

۴- ۱۹۴۶. نهاییه الارب، ص ۱۱۸.

۲۱ - محمد امین بغدادی معروف به سیدی

او که از متخصّصان در انساب است، می گوید: «محمّد المهدی، وکان عمره عند وفاه ایبه خمس سنین... زعم الشیعه... أنّه صاحب السیف القائم المنتظر قبل قیام الساعه. وله قبل قیامه غیبتان احد هما اطول من الأخری»؛^(۱) «محمّد مهدی، عمرش هنگام وفات پدر پنج سال بود... شیعه او را همان صاحب شمشیری می داند که قبل از برپایی قیامت قیام خواهد کرد. او را دو غیبت است که یکی از آن دو از دیگری طولانی تر است».

۲۲ - ابن خلدون مغربی (متوفای ۸۰۸ هـ. ق)

او می گوید: «نقلوا الخلافة من جعفر... الی ابنه موسی الکاظم وولده علی سلسله واحده الی تمام الاثنی عشر وهو محمّد المهدی»؛ «رافضه خلافت را بعد از جعفر بن محمّد به فرزندش موسی کاظم و از او به فرزندش رضا و از او به جواد و از او به علی و سپس عسکری و از او به فرزندش محمّد مهدی منتقل نموده اند...».^(۲)

از این عبارت استفاده می شود که ابن خلدون ولادت حضرت علیه السلام را قبول دارد، ولی خلافت او را به شیعه نسبت می دهد.

۲۳ - ابوالفتح محمّد بن عبدالکریم شهرستانی (متوفای ۵۴۸ هـ. ق)

او می گوید: «و بعده ابنه محمّد القائم المنتظر الذی بشیر من رأی وهو الثانی عشر. هذا هو طریق الامامیه فی زماننا»؛^(۳) «... بعد از حسن عسکری فرزندش محمّد قائم منتظر - که ساکن سامرا بود - نزد شیعه به امامت رسید. او دوازدهمین امام نزد آنان است».

۲۴ - نور الدین ابن صباغ مالکی

او در فصل دوازدهم از کتابش می گوید: «ابوالقاسم محمّد الحجه الخلف الصالح ابن ابی محمّد الحسن الخالص وهو الامام الثانی عشر. ثم ذکر تاریخ ولادته ودلائل امامته»؛^(۴) «ابوالقاسم محمّد حجت خلف صالح فرزند ابو محمّد حسن خالص، امام دوازدهم است. آن گاه به تاریخ ولادت و دلایل امامت او می پردازد...».

ص: ۵۷۷

۱- ۱۹۴۸. سبائك الذهب، ص ۷۸.

۲- ۱۹۴۹. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۱.

۳- ۱۹۵۰. الفصول المهمه، ص ۲۷۳.

۴- ۱۹۵۱. الفصول المهمه، ص ۲۷۳.

۲۵ - محمد بن محمود بخاری معروف به خواجه پارسا حنفی

وی چنین می گوید: «من ائمه اهل البيت الطيبين ابو محمّد الحسن العسكري... لم يخلف ولدًا غير ابي القاسم محمّد المنتظر المسمّى بالقائم والحجه والمهدى وصاحب الزمان وخاتم الائمة الاثني عشر عند الاماميه. وكان مولد المنتظر ليله النصف من شعبان سنه ۲۵۵»؛ (۱) «از امامان اهل بيت طيبين ابو محمّد حسن عسكري است... او فرزندی جز ابوالقاسم محمّد منتظر معروف به قائم، حجت، مهدی، صاحب الزمان و خاتم امامان دوازده امامی نزد امامیه بر جای نگذاشت. ولادتش در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری بوده است...».

۲۶ - ملاعلی قاری حنفی مکی (متوفای ۱۰۱۴.ق)

وی در شرح حدیث دوازده خلیفه می گوید: «وقد حمل الشيعه الاثني عشرية على أنّهم من اهل بيت النبوه متواليه... فاولهم عليّ... فمحمّد المهدى رضوان الله عليهم اجمعين»؛ (۲) «شیعه دوازده امامی آن ها را بر اهل بيت نبوت به طور پیاپی منطبق می کند... که اول آن ها علی علیه السلام است و... آخر آن ها محمّد مهدی است. رضوان الله عليهم اجمعين».

۲۷ - فضل بن روز بهان

او در سلام هایی که بر هر یک از امامان از ذریه رسول خداصلی الله علیه وآله می دهد، به اینجا می رسد: «سلام علی القائم المنتظر ابي القاسم»؛ (۳) «سلام بر قائم منتظر ابي القاسم...».

۲۸ - جمال الدین محمّد بن یوسف زرندي حنفی (متوفای ۷۵۰ ۵۳۲.ق)

او می گوید: «الامام الثاني عشر صاحب الكرامات المشتهر الذي عظم قدره بالعلم واتباع الحق والأثر، القائم بالحق والداعي الى نهج الحق... وكان مولده على ما نقلته الشيعة ليله الجمعة للنصف من شعبان خمس وخمسين ومأتين بسرّ من رأى في زمان المعتمد. وامه نرجس بنت قيصر الروميه...»؛ (۴) «امام دوازدهم صاحب کرامات مشهور، کسی که عظیم القدر در علم و پیروی از حق و سنت نبوی است. کسی که قائم به حق و دعوت کننده به راه حقّ است. ولادت امام ابوالقاسم محمّد بن حسن مطابق نقل شیعه، زمان پادشاهی معتمد

ص: ۵۷۸

۱- ۱۹۵۲. المرقاه فی شرح المشکاه، ج ۱۰، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

۲- ۱۹۵۳. المرقاه فی شرح المشکاه، ج ۱۰، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

۳- ۱۹۵۴. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۷۰.

۴- ۱۹۵۵. معراج الوصول الی معرفه فضل آل الرسول.

عباسی، شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری در سامرا اتفاق افتاده است. مادرش نرجس دختر قیصر روم بود...».

۲۹ - قاضی بهلول بهجت افندی

«ولد فی الخامس عشر من شعبان سنه ۲۵۵، وأن اسم امه نرجس وأن له غیبتین الاولى الصغری والثانیه الکبری وصرح ببقائه، وأنه يظهر حين اذن الله تعالى بالظهور، ويملاً الأرض قسطاً وعدلاً...»؛ (۱) «ولادت امام دوازدهم در پانزدهم ماه شعبان سال ۲۵۵ بود. اسم مادرش نرجس است. برای او دو غیبت است. یکی صغری و دیگری کبری و تصریح به بقایش کرده است. هر گاه که خداوند به او اذن دهد ظهور می کند، آن گاه زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد...».

۳۰ - حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی (متوفای ۵۶۵۸ ه. ق)

او در باب ۲۵ از کتاب خود، در بحث از طول عمر حضرت علیه السلام می گوید: «ولا امتناع فی بقاءه بدلیل بقاء عیسی والیاس والخضر من اولیاء الله تعالى، وبقاء الدجال وابلیس الملعونین من اعداء الله تعالى...»؛ (۲) «بقایش استبعادی ندارد، زیرا حضرت عیسی و الیاس و خضر از اولیای الهی عمر طولانی دارند و نیز دجال و ابلیس ملعون از دشمنان خداوند عمر طولانی کردند...».

۳۱ - احمد امین مصری

او نیز معتقد به ولادت حضرت مهدی علیه السلام فرزند امام عسکری علیه السلام است و این که شیعه معتقد به امامت او به عنوان دوازدهمین امام است، تنها در امامت آن بزرگواران اشکال می گیرد ولی ولادت آن حضرت را قبول می کند. (۳)

۳۲ - شیخ حسین بن محمد دیار بکری مالکی (متوفای ۵۹۶۶ ه. ق)

او می گوید: «الثانی عشر محمّد بن الحسن بن علی بن محمّد بن علی الرضا، یکنی ابالقاسم، ولقبه الامامیه بالحجه والقائم والمهدی والمنتظر وصاحب الزمان. وهو عندهم

ص: ۵۷۹

۱- ۱۹۵۶. المحاکمه فی تاریخ آل محمّد، ص ۲۴۶.

۲- ۱۹۵۷. البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۱۴۸.

۳- ۱۹۵۸. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۱۰ - ۲۱۲.

خاتم الإثني عشر...»؛^(۱) «دوازدهمین آن‌ها محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا است. کنیه اش ابوالقاسم و لقبش نزد امامیه: حجت، قائم، مهدی، منتظر و صاحب الزمان است. او نزد امامیه دوازدهمین امام است...».

۳۳ - شمس الدین ذهبی شافعی (متوفای ۵۷۴۸ ه. ق)

او در برخی از کتاب‌هایش به ولادت حضرت مهدی علیه السلام اعتراف نموده است:

الف) در کتاب العبر فی خبر من غیر (۲) می‌گوید: «محمد بن الحسن العسکری بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق العلوی الحسینی ابوالقاسم، الذی تلقبه الرافضه الخلف الحجه وتلقبه بالمهدی وبالمنتظر وتلقبه بصاحب الزمان وهو خاتمه الاثنی عشر»؛ «محمد بن حسن عسکری بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق علوی حسینی ابوالقاسم. رافضه او را خلف حجت، مهدی، منتظر، صاحب الزمان و خاتم دوازده امام لقب داده اند».

ب) در کتاب «تاریخ الاسلام»^(۳) می‌گوید: «و اما ابنه محمد بن الحسن الذی يدعوه الرافضه القائم الخلف الحجه...»؛ «فرزند امام حسن عسکری، محمد بن حسن است. رافضه او را قائم و خلف حجت می‌نامند...».

ج) در کتاب سیر أعلام النبلاء^(۴) می‌گوید: «المنتظر الشريف ابوالقاسم محمد بن الحسن العسکری... خاتمه الإثنی عشر سیداً»؛ «منتظر شریف، ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری... خاتم دوازده امام بزرگوار...».

۳۴ - فخر رازی شافعی

وی در کتابی که در موضوع علم انساب تدوین کرده، می‌گوید: «أمی الحسن العسکری الامام فله ابنان وبتنان، أمی ابان فاحدهما صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه الشريف -... دلالة نصوص اکثر المؤرخین وارباب التراجم والمعاجم علی ولاده الحجه

ص: ۵۸۰

۱- ۱۹۵۹. دیار بکری، تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۲۸۸.

۲- ۱۹۶۰. العبر فی الخبر من غیر، ج ۱، ص ۳۸۱.

۳- ۱۹۶۱. تاریخ الاسلام، ص ۱۱۳، حوادث و وفیات سال ۲۵۱ - ۲۶۰.

۴- ۱۹۶۲. سیر أعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۱۹، رقم ۶۰.

ابن القاسم محمد بن الحسن بن علی العسکری علیهم السلام من صلب ابيه ومن رحم امه السیده نرجس فی سنه ۲۵۲ او ۲۵۵ او ۲۵۹ علی اختلاف فی ذلك وان كان الثابت عند اکثر الشیعہ لیله النصف من شعبان سنه ۲۵۵؛^(۱) «أما حسن عسکری، او دو پسر و دو دختر داشت. یکی از پسرانش صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است...»

آن گاه می نویسد: نصوص اکثر مورخان و صاحبان تراجم و معاجم بر ولادت حجت ابی القاسم محمد بن حسن بن علی عسکری علیهم السلام اتفاق دارد. او از صلب پدر و از رحم مادرش نرجس خاتون در سال ۲۵۲ یا ۲۵۵ یا ۲۵۹ هجری به دنیا آمد، اگر چه طبق نظر شیعه در سال ۲۵۵ در شب نیمه شعبان به دنیا آمده است...».

۳۵ - علامه نسابه سید محمد بن حسین حسینی سمرقندی مدنی (متوفای ۵۹۹۶. ق)

او می گوید: «أما ولده محمد المهدی... فهو الثانی عشر من الأئمه ولد يوم الجمعة منتصف شعبان سنه خمس وخمسين ومائتين... وكنيته ابوالقاسم والقابه الحجه والخلف الصالح والقائم والمنتظر وصاحب الزمان واشهرها المهدی... وكان عمره حين توفي ابوه خمس سنين»؛^(۲) «فرزند حسن عسکری، محمد مهدی است... او دوازدهمین امام از ائمه است. در روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری متولد شد... کنیه اش ابوالقاسم والقابش: حجت، خلف صالح، قائم، منتظر و مشهورترین آن ها مهدی است... وی هنگام وفات پدر پنج سال داشت.»

۳۶ - شریف انس کُتبی حسینی

وی در تعلیقه خود بر کتاب تحفه الطالب می گوید: «اختفی الامام المهدی فی سن مبكر. والامر مسلّم بين السنّه والشیعه علی اختلافه وعدم ظهوره. وقد اثبت لنا الكتب التاريخيه أنّ المهدی دخل السرداب وهو صغير السنّ فلم يكن له عقب وهذا ما اثبتته كتب

ص: ۵۸۱

۱- ۱۹۶۳. الشجره المبارکه فی أنساب الطالبیه، ص ۷۸ و ۷۹.

۲- ۱۹۶۴. تحفه الطالب بمعروفه من ینتسب الی عبداللّه و ابی طالب، ص ۵۴ و ۵۵.

الانساب...»؛^(۱) «امام مهدی در کودکی از مردم پنهان شد. این امر نزد شیعه و سنی مسلم است. کتاب های تاریخ این مطلب را به اثبات رسانده که مهدی علیه السلام در کودکی داخل سرداب شد، در حالی که نسلی نداشت. کتاب های انساب نیز این مطلب را به اثبات رسانده اند...».

همو در کتاب الأصول فی ذریه البضعه البتول^(۲) می نویسد: «و توفی الحسن العسکری فی اوائل ملک احمد بن المتوکل بسرّ من رأی مسموماً... وله من الولد محمد المهدی... و کنیته ابوالقاسم و ابو عبدالله و القابه الحجه و الخلف الصالح و القائم و المنتظر و التالی و صاحب الزمان و اشهرها المهدی... و کان عمره حین توفی ابوه خمس سنین...»؛ «حسن عسکری در اوایل سلطنت احمد بن متوکل در سامرا با سمّ به شهادت رسید... او فرزندی به نام محمد مهدی از خود به جای گذاشت... کنیه اش ابوالقاسم و ابو عبدالله است. و القابش: حجت، خلف صالح، قائم، منتظر، تالی، صاحب الزمان و مشهورترین آن ها مهدی است... عمرش هنگام فوت پدر پنج سال بود».

۳۷ - شیخ عبدالله بن محمد شبرای مصری شافعی (متوفای ۱۱۷۲ه. ق)

او می گوید: «الثانی عشر من الائمة ابوالقاسم محمد الحجه الامام. قيل: هو المهدی المنتظر. ولد الامام محمد الحجه ابن الامام الحسن الخالص - رض - بسرّ من رأی ليله النصف من شعبان سنه خمس و خمسين و مائتين قبل موت ابیه بخمس سنین، و کان ابوه قد اخفاه حین ولد و ستر امره لصعوبه الوقت و خوفه من الخلفاء... و کان الامام محمد الحجه یلقب ایضاً بالمهدی و القائم و المنتظر و الخلف الصالح و صاحب الزمان و اشهرها المهدی. و لذلك صحّت الاحادیث بأنّه یظهر آخر الزمان...»؛^(۳) «دوازدهمین از امامان، ابوالقاسم محمد حجت امام؛ برخی او را همان مهدی منتظر می دانند. ولادت محمد حجت فرزند حسن خالص رضی الله عنه در سامرا نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری پنج سال قبل از وفات پدرش اتفاق افتاد. پدرش به دلیل ترس از خلفا او را از مردم مخفی می داشت. او ملقب به مهدی، قائم، منتظر، خلف صالح، و صاحب الزمان است. و مشهورترین آن ها مهدی است. شیعه می گوید: احادیث صحیح دلالت دارد بر این که او در آخر الزمان ظهور خواهد کرد...».

ص: ۵۸۲

۱- ۱۹۶۵. تحفه الطالب، ص ۵۵.

۲- ۱۹۶۶. الأصول فی ذریه بضعه البتول، ص ۹۸ و ۹۹.

۳- ۱۹۶۷. الاتحاف بحبّ الأشراف، باب ۵، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۳۸ - ابن عماد دمشقی حنبلی (متوفای ۱۰۸۹ ه. ق)

وی در مورد حوادث سال ۲۶۰ هجری می گوید: «وفیها توفی الحسن بن علی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق العلوی الحسینی، احد الاثنی عشر الذین تعتقد الرافضه فیهم العصمه، وهو والد المنتظر محمّد صاحب السرداب»؛^(۱) «در آن سال حسن بن علی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق علوی حسینی یکی از امامان دوازده گانه به اعتقاد رافضه، از دار دنیا رحلت نمود. او پدر منتظر محمّد صاحب سرداب است».

۳۹ - جمال الدین احمد بن علی حسینی معروف به ابن عنیه (متوفای ۸۲۸ ه. ق)

او می گوید: «و امّیا علیّ الهادی فیلقب بالعسکری لمقامه بسرّ من رأی... واعقب من رجلین هما الامام ابو محمّد الحسن العسکری علیه السلام و اخوه جعفر. کان من الزهد والعلم علی امر عظیم، وهو والد الامام محمّد القائم المنتظر عندهم من امّ ولد اسمها نرجس»؛^(۲) «علی الهادی، ملقب به عسکری به جهت سکونت در سامرا... دو فرزند داشت: یکی از آن دو، ابو محمّد حسن عسکری علیه السلام و دیگری، جعفر است. حسن عسکری علیه السلام دارای زهد و علم فراوانی بود. او پدر امام محمّد مهدی دوازدهمین امام نزد امامیه صلوات الله علیه است. نزد آن ها کسی است که قیام خواهد کرد. مادرش ام ولد و اسمش نرجس است...».

۴۰ - محمّد بن عبدالرسول برزنجی شافعی (متوفای ۱۱۰۳ ه. ق)

وی با اعتقاد به ولادت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به نام محمّد، در غیبت صغرا و کبرا و ظهور او اشکال می کند.^(۳)

۴۱ - ابوالبرکات نعمان بن محمود آلوسی حنفی (متوفای ۱۳۱۷ ه. ق)

او می گوید: «و المشهور من مذاهبهم مذهب الامامیه الاثنی عشریه انّ المهدی هو محمّد بن الحسن العسکری بن علیّ الهادی... و يعرف عندهم بالحجه والمنتظر والقائم...»؛^(۴)

ص: ۵۸۳

۱- ۱۹۶۸. شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ج ۳، ص ۲۶۵.

۲- ۱۹۶۹. عمده الطالب فی أنساب آل أبي طالب، ص ۱۹۹.

۳- ۱۹۷۰. الإشاعة لأشراط الساعة، ص ۱۴۹.

۴- ۱۹۷۱. غالية الواعظ، ج ۱، ص ۷۸.

«مشهورترین مذاهب شیعی، مذهب امامیه دوازده امامی است که می گویند: مهدی همان محمد بن حسن عسکری بن علی الهادی... است که نزد امامیه معروف به حجت، منتظر و قائم است...».

کسانی که مهدی را همان موعود جهانی می دانند

عده ای از اهل سنت که معتقد به ولادت حضرت مهدی علیه السلام هستند او را همانند شیعه همان موعود جهانی می دانند. اینک به اسامی برخی از آنان اشاره می نمایم:

۱ - حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸ ه. ق)

او درباره امام ابی محمد حسن عسکری چنین می گویند: (۱) «وخلّف ابنه وهو الامام المنتظر. صلوات الله عليه؛» «از خود فرزندی به جای گذاشت که همان امام منتظر است. صلوات الله عليه».

۲ - عارف عبدالوهاب شعرانی حنفی

وی از برخی عرفا نقل می کند: «فهنالك یترقّب خروج المهدی علیه السلام وهو من اولاد الامام حسن العسکری علیه السلام ومولده علیه السلام ليله النصف من شعبان سنه خمس وخمسين ومائتين. وهو باق الى ان یجتمع بعیسی بن مریم علیه السلام فیکون عمره الى وقتنا هذا وهو سنه ثمان وخمسين وتسعمائه، سبعمائه سنه وست سنين. هكذا اخبرني الشيخ حسن العراقي؛» (۲) «در آخرالزمان امید خروج مهدی است. او از اولاد امام حسن عسکری علیه السلام است. ولادت او نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری اتفاق افتاد. او تا به حال زنده است تا این که با حضرت عیسی علیه السلام اجتماع کند. عمرش تا این زمان ۷۰۶ سال است. این چنین شیخ حسن عراقی به من خبر داد...».

۳ - شیخ سلیمان قندوزی حنفی (متوفای ۱۲۹۴ ه. ق)

«فالخبر المعلوم المحقق عند الثقات أنّ ولاده القائم علیه السلام كانت ليله الخامس عشر من

ص: ۵۸۴

۱- ۱۹۷۲. کفایه الطالب، ص ۳۱۲.

۲- ۱۹۷۳. الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۲۷.

شعبان سنه خمس و خمسين و مأتين في بلدة سامراء؛^(۱) «خبر معلوم و تحقیق شده نزد افراد معتبر آن است که ولادت قائم در شب نیمه ماه شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامرا اتفاق افتاده است...».

۴ - شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی حنفی (متوفای ۸۹۸ ه. ق)

او حضرت حجت بن الحسن را دوازدهمین امام دانسته است، آن گاه با بیان تاریخ ولادت و احوال و برخی از معجزه هایش، می گوید: «الذی یملاً الارض عدلاً وقسطاً...»؛^(۲) «او کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد...».

۵ - شیخ الاسلام صدر الدین حموی

او در باب ۳۱ از کتابش حدیثی را نقل می کند که دلالت صریح بر ولادت حضرت مهدی علیه السلام دارد. در آن حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله اسامی هر یک از اوصیا و امامان بعد از خود را بر می شمارد، در آخر می فرماید: «وَأَنَّ الثَّانِي عَشْرَ مَنْ وَلَدِي يَغِيبُ... فحينئذ يأذن الله تعالى له بالخروج...»؛^(۳) «همانا دوازدهمین از فرزندانم غیبت می کنند... تا این که خداوند متعال به او اذن خروج می دهد...».

۶ - شیخ فرید الدین عطار نیشابوری

او در شعری بعد از ذکر اسامی هر یک از امامان می فرماید:

صد هزاران اولیا روی زمین

از خدا خواهند مهدی را یقین

یا الهی مهدیم از غیب آر

تا جهان عدل گردد آشکار

از تو ختم اولیای این زمان

و ز همه معنا نهانی جان جان

از تو هم پیدا و پنهان آمده

بنده عطارت ثنا خوان آمده^(۴)

۷ - جلال الدین بلخی رومی معروف به مولوی (متوفای ۶۷۲ ه. ق)

وی در دیوان معروف خود - طبق نسخه مدرسه عالی شهید مطهری و نسخه چاپ بمبئی هند - این قصیده را در مدح اهل بیت

آورده است:

ص: ٥٨٥

١- ١٩٧٤. شواهد النبوه ص ٤٠٤ - ٤٠٨.

٢- ١٩٧٥. شواهد النبوه ص ٤٠٤ - ٤٠٨.

٣- ١٩٧٦. فرائد السمطين، ج ٢، ص ١٣٢.

٤- ١٩٧٧. ينابيع الموده ج ٣، ص ٣٥٠ و ٣٥١.

ای سرور مردان علی مستان سلامت می کنند

وی صفدر مردان علی مردان سلامت می کنند

تا این که بدین جا می رسد:

با میر دین هادی بگو با عسکری مهدی بگو

با آن ولی مهدی بگو مستان سلامت می کنند. (۱)

۸ - ابوالمعالی صدر الدین قونوی

وی هنگام وفات در وصیت خود به شاگردانش می گوید: «واقرؤا کلمه التوحید (لا اله الا الله) سبعین الف مره ليله الاولى بحضور القلب وبلغوا مني سلاماً إلى المهدي...»؛ (۲) «... هفتاد هزار بار ذکر «لا إله إلا الله» را در شب اول مرگم با حضور قلب بگوئید و سلام مرا نیز به حضرت مهدی علیه السلام برسانید...».

۹ - احمد بن یوسف ابوالعباس قرمانی حنفی (متوفای ۱۰۱۹ ه. ق)

او می گوید: «محمّد الحجه الخلف الصالح، وکان عمره عند وفاه ابيه خمس سنين آتاه الله فيها الحکمه كما أوتيتها يحيى صيبا... واتفق العلماء على أنّ المهدي هو القائم في آخر الوقت...»؛ (۳) «محمد حجت خلف صالح، عمرش هنگام وفات پدرش پنج سال بود. خداوند در آن سن به او حکمت آموخت، همان گونه که در کودکی به حضرت يحيى علیه السلام آموخت... علما اتفاق دارند بر این که مهدی همان قائم در آخر الزمان است...».

مهدی علیه السلام از آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم است

قتاده می گوید: به سعید بن مسیب گفتم: «آیا مهدی حق است؟ گفت: آری او حق است.

گفتم: از کدامین قبیله است؟

گفت: از قریش.

ص: ۵۸۶

۱- ۱۹۷۸. همان، ج ۳، ص ۳۵۱.

۲- ۱۹۷۹. همان، ص ۳۴۰ و ۳۴۱.

۳- ۱۹۸۰. أخبار الدول و آثار الأول، ج ۱، ص ۳۵۳.

گفتم: از کدامین طایفه قریش؟

گفت: از بنی هاشم.

گفتم: از کدامین گروه از بنی هاشم؟

گفت: از اولاد عبدالمطلب.

گفتم: از کدامین اولاد عبدالمطلب؟

گفت: از اولاد فاطمه...» (۱).

ابوداود به سندش از عبدالله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمَ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكِ الْيَوْمِ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مَنِّي»؛ «اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد خداوند آن روز را طولانی گرداند تا در آن روز مردی از ذریه من ظهور کند.»

و نیز از ام سلمه نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: «المهدی من عترتی»؛ (۲)

«مهدی از عترت من است.»

و نیز از امام علی علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمَ لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي»؛ (۳) «اگر از عمر روزگار تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند مردی از اهل بیتم را بر خواهد انگیخت.»

و نیز از ام سلمه نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: «المهدی من عترتی من ولد فاطمه»؛ (۴) «مهدی از عترتم و از اولاد فاطمه است.»

سلمان فارسی می گوید: وارد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شدم مشاهده کردم که حسین بن علی بر روی ران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشسته و حضرت پیشانی او را می بوسد و لبان او را می مکمد و می فرماید: «أَنْتَ سَيِّدٌ، ابْنُ سَيِّدٍ، أَخُو سَيِّدٍ. أَنْتَ إِمَامٌ، ابْنُ إِمَامٍ، أَخُو إِمَامٍ. أَنْتَ حُجَّةٌ، ابْنُ حُجَّةٍ، أَخُو حُجَّةٍ وَأَنْتَ أَبُو حُجَّةٍ تَسَعُهُ، تَأْسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ»؛ (۵) «تو بزرگوار، پسر

ص: ۵۸۷

۱- ۱۹۸۱. عقد الدرر، ص ۲۳.

۲- ۱۹۸۲. همان، ص ۲۰۸.

۳- ۱۹۸۳. همان، ص ۲۰۷؛ صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۵، ح ۲۲۳۱.

٤-١٩١٤. همان، ص ٢٠٨.

٥-١٩١٥. ينابيع الموده، ص ٤٩٢.

بزرگوار، برادر بزرگواری. تو امام. پسر امام، برادر امامی. تو حجت، فرزند حجت، برادر حجتی. و تو پدر نه حجتی که نهمین آنان قیام کننده از آنان است.»

قندوزی حنفی به سند خود از جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرده که فرمود: «الخلف الصالح من ولدی وهو المهدی، اسمه محمّد وكنيته ابوالقاسم، يخرج في آخر الزمان، يقال لأُمَّه: نرجس، وعلى رأسه غمامه تظله عن الشمس، تدور معه حيثما دار، تنادي بصوت فصيح: هذا المهدى فاتبعوه»؛^(۱) «جانشین صالح از اولاد من همان مهدی است. اسم او محمّد و کنیه او ابوالقاسم است. در آخر الزمان خروج می کند. اسم مادرش نرجس است. بر سراو ابری است که او را از خورشید نگه می دارد. و هر جا می رود همراه اوست. با صدای فصیح ندا می دهد: این مهدی است پس او را پیروی کنید.»

او نیز به سندش از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: «... إنّ الرابع من ولدی ابن سیده الإمام یتطهر الله به الأرض من کلّ جور وظلم»؛^(۲) «...همانا چهارمین از اولادم فرزند بهترین کنیزان است، که خداوند زمین را به واسطه او از هر ستم و ظلمی پاک خواهد کرد.»

و نیز از امام رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: «الخلف الصالح من ولد الحسن بن علی العسکری، هو صاحب الزمان وهو المهدی»؛^(۳) «جانشین صالح از اولاد حسن بن علی عسکری، او صاحب الزمان و همان مهدی است.»

سیره و اخلاق مهدی علیه السلام

ابن حجر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «المهدی من ولدی یرضی بخلافته أهل السماء وأهل الأرض»؛^(۴) «مهدی از اولاد من است... به خلافتش اهل آسمان و اهل زمین راضی می شوند.»

ابوداوود به سندش از ام سلمه و او از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که درباره حضرت

ص: ۵۸۸

۱- ۱۹۸۶. ینایع الموده، ص ۴۹۱.

۲- ۱۹۸۷. همان، ص ۴۴۸.

۳- ۱۹۸۸. همان، ص ۴۹۱.

۴- ۱۹۸۹. الصواعق المحرقة، ص ۱۶۲.

مهدی علیه السلام فرمود: «...ويعمل في الناس بسنه نبيهم صلى الله عليه وآله وسلم...»؛ «... در بین مردم به سنت پیامبرشان عمل خواهد کرد...».

و نیز به سندش از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «لو لم يبق من الدهر إلا يوم بعث الله رجلاً من أهل بيتي، يملأها عدلاً كما ملئت جوراً»؛ «اگر از روزگار جز یک روز باقی نمانده باشد، به طور حتم خداوند مردی از اهل بیت مرا خواهد فرستاد تا زمین را پر از عدل و داد کند آن گونه که پر از ظلم شده باشد.»

علم مهدی علیه السلام

حارث بن مغیره نضری می گوید: به ابی عبدالله حسین بن علی عرض کردم: به چه صفتی مهدی را بشناسیم؟ فرمود: «بالسکینه والوقار»؛ «به آرامش و وقار.» عرض کردم: و دیگر به چه چیز؟ فرمود: «بمعرفة الحلال والحرام وبحاجه الناس اليه، ولا يحتاج إلى أحد»؛^(۱) «به شناختن حلال و حرام و به احتیاج داشتن مردم به او بدون آن که به کسی محتاج باشد.»

خوارزمی حنفی به سندش از ابی جعفر باقر علیه السلام نقل کرده که درباره حضرت مهدی علیه السلام فرمود: «وإنه يشبه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: ويأتي بذخيره الأنبياء»؛^(۲) «و او شبیه به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. آن گاه فرمود: و ذخیره انبیا [علم را برای مردم می آورد.»

ص: ۵۸۹

۱- ۱۹۹۰. عقد الدرر، ص ۴۱.

۲- ۱۹۹۱. المناقب، خوارزمی، ص ۴۹۳.

اهل سنت در مقابل مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام به مرجعیت دینی صحابه معتقد شده و آن را تبلیغ می کنند. اینک بعد از اثبات بخش اول به نقد دیدگاه اهل سنت می پردازیم:

۱ - اعتراف صحابه به قصور علم خود

شواهد تاریخی بسیاری وجود دارد که دلالت بر قصور تمام صحابه، به جز حضرت علی علیه السلام بر احاطه به احکام دارد، و لذا مشاهده می کنیم که آنان در مسائل مختلف به یکدیگر رجوع می کردند. اینک به نمونه هایی از این موارد اشاره می کنیم:

۱ - ابن عساکر در تاریخ خود از ابو عبیده فرزند عبدالله بن مسعود نقل کرده که گفت: عثمان پدرم را خواست و از او درباره مردی که زنش را طلاق داده و سپس هنگام شروع در حیض سوّم، رجوع کرده بود، سؤال کرد؟ پدرم به او گفت: چگونه یک منافق فتوا دهد؟! عثمان گفت: به خدا پناه می برم که تو منافق باشی، به خدا پناه می برم که تو را منافق بنامم، و به خدا پناه می برم که تو چنین باشی. آن گاه پدرم گفت: سزاوارتر آن است که در این هنگام این مرد احقّ به آن زن باشد تا مادامی که از حیض سوّم غسل نکرده و نماز برای او حلال نشده است.

عثمان گفت: چاره ای نمی بینم جز آن که این رأی را اخذ نمایم. (۱)

از ذیل این روایت استفاده می شود که عثمان به صحت فتوای ابن مسعود جازم نبوده است، ولی به جهت ضرورت، فتوای او را اخذ کرده است. این وضعیت خلیفه مسلمین است تا چه رسد به دیگران.

ص: ۵۹۲

۲- او همچنین به سند خود از ابوعمر و شیبانی نقل کرده که گفت: مردی به نزد ابن مسعود آمد و گفت: دختر عموی من در خانه من است و همسر من از من ترسیده و او را شیر داده است؟ ابن مسعود گفت: آیا حکم این مسأله را از کسی قبل از من سؤال کرده ای؟ گفت: آری، از ابوموسی سؤال نموده ام و او در جواب گفته که آن دختر عمو بر تو حرام است. ابن مسعود گفت: به نظر من از راه شیر دادن کسی حرام نمی شود جز در صورتی که گوشت و خون او به آن رشد نماید.

راوی می گوید: من نزد ابوموسی آمدم و جواب ابن مسعود را به او گفتم. ابوموسی گفت: از من سؤال نپرسید تا مادامی که این دانشمند در میان شما است، به خدا سوگند من او را دیده ام، او را جز بنده آل محمد نیافتم. (۱)

چه بسیار شواهد تاریخی که دلالت بر اختلاف صحابه با یکدیگر در فتوا و بیان احکام دارد، و کمترین چیزی که با این اختلاف ثابت می شود این است که: صحابه نمی توانند مرجع و مصدر استنباط احکام شرعی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشند.

۲- کمبود آشنایی با احکام

تاریخ اشاره به مواردی کرده که از مسائل مورد ابتلا بوده، ولی در عین حال صحابه برای آن راه حلی واضح و صحیح ارائه نکرده بودند، و لذا در آن مورد به قیاس و ظنون غیر معتبر رجوع می کردند. اینک به مواردی از این قبیل اشاره می کنیم:

الف) مسأله عول در ارث تا مدتی ذهن صحابه را به خود مشغول کرده بود. مقصود از عول آن است که ترکه و ارث میت از سهام صاحبان فرض کم آید، که این مورد غالباً با وجود شوهر یا همسر میت در بین ورثه پدید می آید. در این صورت صحابه اختلاف نظر داشتند؛ برخی نقص پدید آمده را بر کسی وارد می کردند که یک فرض در قرآن دارد ولی عمر بعد از آن که در مسأله متخیر بود، گفت: به خدا سوگند! من نمی دانم که کدام یک از شما را خداوند مقدم داشته و کدامین را مؤخر داشته است،

ص: ۵۹۳

ولی بهترین راه را در این می دانم که مال را حصّه حصّه کرده و بین شما تقسیم نمایم... (۱).

ب) شخصی از عمر بن خطاب درباره مردی سؤال کرد که همسرش را در جاهلیت دو بار طلاق داده و در اسلام نیز یک بار او را طلاق داده است، آیا روی هم سه بار طلاق شده و حکم طلاق باین را پیاده می کند یا یک طلاق بوده و لذا طلاق، رجعی است؟ عمر گفت: من نه تو را امر می کنم و نه نهی.

خلیفه در فتوا دادن احتیاط نمود، ولی فرزندش عبدالرحمن بن عمر گفت: ولی من تو را امر می کنم که طلاق تو هنگام مشرک بودن بی اثر است. (۲)

ج) شعبی روایت کرده که علی علیه السلام و ابن مسعود و زید بن ثابت و عثمان بن عفّان و ابن عباس درباره تقسیم ارث جد و مادر و خواهر پدر و مادری اختلاف کردند؛ علی علیه السلام فرمود: برای خواهر نصف و برای مادر ثلث و برای جد یک ششم است. ابن مسعود گفت: برای خواهر نصف و برای مادر یک ششم و برای جد یک سوم است. عثمان گفت: برای مادر یک سوم و برای خواهر یک سوم و برای جد نیز یک سوم است. زید گفت: مال نه قسمت می شود: برای مادر یک سوم؛ یعنی سه قسمت است، و مابقی آن یعنی دو سومش برای جد و یک سوم آن برای خواهر است. ابن عباس گفت: برای مادر یک سوم و مابقی برای جد است و خواهر حقی ندارد. (۳)

د) عکرمه می گوید: ابن عباس مرا به نزد زید بن ثابت فرستاد تا از او درباره کیفیت تقسیم ارث همسر و پدر و مادر بپرسم. او گفت: برای همسر نصف و برای مادر یک سوم باقی و برای پدر زیادتی است. ابن عباس گفت: آیا این حکم را در کتاب خدا یافتی یا این که رأی خودت بود؟ زید بن ثابت گفت: رأی خودم بود. رأی من آن است که سهم مادر را بر پدر تفضیل ندهم. و این در حالی بود که ابن عباس برای مادر یک سوم از اصل مال قائل بود. (۴)

ص: ۵۹۴

۱- ۱۹۹۴. احکام القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲- ۱۹۹۵. کتزالعمال، ج ۵، ص ۱۶۱.

۳- ۱۹۹۶. کتزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۸.

۴- ۱۹۹۷. همان، ص ۴۳.

ه) بهترین دلیل بر عدم فراگیری سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از سوی صحابه، اختلاف آنان در کیفیت و چگونگی تعداد تکبیرهای نماز میّت است. از زید بن ارقم و حذیفه بن یمان نقل شده که پنج تکبیر است. (۱) و نقل شده که حضرت علی علیه السلام بر سهل بن حنیف پنج تکبیر گفت. (۲) اصحاب معاذ نیز بر جنازه ها پنج تکبیر می گفتند. (۳)

ذ) و نیز از جمله موارد اختلاف، حکم پاها در وضو است که آیا باید شسته شود یا مسح گردد؟

ح) و نیز از جمله موارد، حکم مرد و زن سارق در قطع دست های آنان است که از کجا باید قطع گردد.

این در حالی است که صحابه هنگام حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هیچ گونه اختلافی با هم نداشتند و هر مسأله ای را که نمی دانستند از حضرت سؤال می کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای بعد از خود نیز در هر عصر و زمانی فرد معصومی را قرار داد تا با مراجعه به او به واقع احکام رسیده و با یکدیگر اختلاف نکنند ولی آنان به این سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بی توجهی کرده و لذا به مشکل اختلاف و جهل به احکام مبتلا شدند.

۳ - تفرّق صحابه

بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از تدوین حدیث جلوگیری شد و نیز بسیاری از صحابه در شهرها و کشورهای مختلف متفرّق شدند. حال با این وضع چگونه ممکن است که آنان را مرجع علمی برای استنباط احکام دانست؟ آیا احتیاج به وجود مرجع علمی و معصوم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نبوده است؟

ابن اثیر می گوید: «چون اسلام منتشر شد و کشورها گسترش پیدا کرد و صحابه در اطراف عالم پراکنده شدند و بیشتر صحابه از دنیا رحلت نمودند و اصحاب و پیروان آنان متفرّق شده و قدرت حافظه ضعیف شد، لذا علما احتیاج به تدوین حدیث و مقید کردن آن به نوشتن پیدا کردند...» (۴).

ص: ۵۹۵

۱- ۱۹۹۸. المجموع، ج ۵، ص ۲۳۱.

۲- ۱۹۹۹. المغنی، ج ۲، ص ۳۸۷.

۳- ۲۰۰۰. سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۷؛ مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۱، ص ۳۰۳.

۴- ۲۰۰۱. جامع الاصول، ج ۱، ص ۴۰.

توضیح

از جمله احادیث شایع و معروفی که اهل سنت زیاد به آن استدلال کرده و به کار می‌برند در حالی که اصلی ندارد، حدیث «اصحابی کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم» است. اینان می‌گویند که پیامبر فرمود: اصحاب من به مانند ستارگانند به هر کدام از آن‌ها اقتدا کنید هدایت می‌یابید.

آنان به این حدیث در مقابل حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام احتجاج کرده و سنت صحابه را مصدر تشریح و استنباط قرار داده‌اند. لذا جا دارد که این حدیث را از حیث سند و دلالت مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

مفهوم صحابه

خلیل بن احمد فراهیدی می‌گوید: «صحابه: مصدر (صاحبک) و صاحب به معنای نعتی است، ولی در کلام، غالباً به معنای اسمی به کار می‌رود».^(۱)

راغب اصفهانی می‌گوید: «صاحب به معنای ملازم است، یعنی کسی که ملازم کسی یا چیزی است، خواه مصاحبتش با بدن باشد که این معنای حقیقی است و در اکثر اوقات استعمال دارد، یا به عنایت و همّت است که این هم یک نوع مصاحبت است ولو مجازاً...».^(۲)

معنای لغوی این کلمه در قرآن کریم در موارد متعدد به کار رفته که تمام آن‌ها مشترک در معنای معاشرت و ملازمت است.

ص: ۵۹۶

۱- ۲۰۰۲. ترتیب کتاب العین، ص ۴۴۰.

۲- ۲۰۰۳. مفردات راغب، ص ۲۷۵.

درباره مفهوم اصطلاحی صحابه، آرای مختلفی وجود دارد:

۱ - صحابی کسی است که با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم معاشرت داشته باشد ولو ساعتی. (۱)

۲ - صحابی کسی است که معاصر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است هر چند او را ندیده باشد. (۲)

۳ - صحابی در نظر اصولیین اهل سنت به کسی اطلاق می شود که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را ملاقات کرده و از خواص او گردیده و او را مدّتی متابعت و همراهی کرده است، به گونه ای که اطلاق لفظ «مصاحبت» درباره او صادق باشد ولی از حیث مقدار مصاحبت اندازه ای ندارد. (۳)

۴ - صحابی کسی است که با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مصاحبت طولانی داشته و از او علم اخذ نموده است. (۴)

۵ - مطابق نظر شیعه امامی، صحابی کسی است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را ملاقات نموده و به او ایمان آورده و مسلمان از دنیا رفته است. (۵)

در حقیقت، مدرسه اهل بیت علیهم السلام صحابی را در معنای لغوی آن که همان مصاحبت و ملازمت و معاشرت است به کار می برد لکن با قید ایمان و بقای بر اسلام تا آخر عمر.

آرای مختلف در مورد صحابی

عالمان و مورّخان در مورد صحابه دیدگاه های مختلفی دارند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - کفر جمیع صحابه: این رأی از فرقه کاملیه است، که با قرآن و حدیث و سیره صحابه و عقل، مخالف است، و شیعه امامی نیز از آن متبری است.

۲ - اعتقاد به این که در میان صحابه افراد مختلفی از عادل و فاسق وجود داشته اند،

ص: ۵۹۷

۱- ۲۰۰۴. العده فی اصول الفقه، ج ۳، ص ۹۸۸؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳.

۲- ۲۰۰۵. تیسیر التحریر، ج ۳، ص ۶۷.

۳- ۲۰۰۶. الإحکام فی اصول الأحکام، ج ۲، ص ۳۲۱.

۴- ۲۰۰۷. العده فی اصول الفقه، ج ۸، ص ۹۸۸.

۵- ۲۰۰۸. الدرایه، ص ۱۲۰.

از این رو مجرد مصاحبت با رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم باعث نمی شود که کسی تکویناً عادل گردد. و این رأی شیعه امامی و برخی از علمای اهل سنت است.

۳ - عدالت جمیع صحابه قبل از دخول در فتنه: این رأی معتزله است، آنان معتقد به فسق کسانی هستند که در جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت کردند.

۴ - تأویل و توجیه مواقف صحابه: مطابق این رأی باید تمام کارهای صحابه که در ظاهر مخالف با اسلام و ظواهر دین است توجیه نمود.

۵ - عدالت جمیع صحابه: مطابق این رأی - که نظر اکثر اهل سنت است - تمام صحابه عادل بوده و با عدالت از دنیا رفته اند.

تضعیف حدیث «اصحابی کالنجوم»

با مراجعه به کتاب های اهل سنت و اقوال رجالیین و حدیث شناسان به دست می آید که حدیث «اصحابی کالنجوم» از هیچ گونه اعتباری نزد آنان برخوردار نیست. اینک به عبارات برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - احمد بن حنبل «۲۴۱»

صاحب کتاب «التیسیر» از احمد بن حنبل نقل می کند که حدیث «نجوم» غیر صحیح است. (۱)

۲ - ابوبکر بزار «۲۹۲»

حافظ ابن عبد البرّ به سندش از ابوبکر بزار نقل کرده که گفت: «شما از آنچه از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم روایت می شود و در دستان عموم مردم است سؤال کردید که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «اصحابی کمثل النجوم - او اصحابی کالنجوم - فبأیها اقتدوا اهتدوا؛ این کلامی است که هرگز صحیح نمی باشد...» (۲).

ص: ۵۹۸

۱- ۲۰۰۹. التیسیر فی شرح التحریر، ج ۳، ص ۲۴۳.

۲- ۲۰۱۰. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۹۰.

ابن عدی معروف به ابن قَطَّان حدیث «النجوم» را در کتاب «الکامل» خود آورده که موضوع آن احادیث ضعیف و موضوع است. (۱)

ابن حزم نیز از جمله افرادی است که حدیث «نجوم» را تکذیب و حکم به بطلان و وضع آن کرده است. او می گوید: «به تحقیق ظاهر شد که این روایت در اصل ثابت نیست، بلکه شکی نیست که دروغ است؛ زیرا خداوند متعال در حق پیامبرش فرمود: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ». (۲) اگر کلام او علیه الصلاه و السلام در شریعت تمامش بر حق و واجب است پس بدون شک از ناحیه خداوند است. و هر چه از ناحیه او است در آن اختلافی نیست زیرا خداوند می فرماید: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»، (۳) خداوند از تفرقه و اختلاف نهی کرده است آن جا که می فرماید: «وَلَا تَنَازَعُوا» (۴) پس محال است که خداوند امر کند رسولش را به متابعت مطلق از صحابه در حالی که در میان آن ها فردی وجود دارد که شیئی را حلال می کند در حالی که دیگری آن را حرام می داند. و اگر چنین بود باید فروش شراب حلال می بود؛ زیرا سمره بن جندب آن را حلال دانسته است. و نیز باید خوردن تگرگ برای روزه دار به جهت اقتدا به ابی طلحه حلال باشد، و از طرفی دیگر به جهت اقتدا به دیگران از صحابه حرام گردد... (۵)

آن گاه می گوید: چگونه جایز است تقلید قومی که گاهی خطا کرده و گاهی به صواب رفته اند. (۶)

و در جایی دیگر می گوید: تنها چیزی که بر ما واجب است متابعت آن چیزی است

۱- ۲۰۱۱. الکامل، ترجمه حمزه نصیبی و جعفر بن عبدالواحد هاشمی قاضی.

۲- ۲۰۱۲. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

۳- ۲۰۱۳. سوره نساء، آیه ۸۲.

۴- ۲۰۱۴. سوره انفال، آیه ۴۶.

۵- ۲۰۱۵. المحلّی، ج ۶، ص ۸۳.

۶- ۲۰۱۶. المحلّی، ج ۶، ص ۸۶.

که در قرآن از جانب خداوند نازل شده و برای ما دین اسلامی را تشریح کرده است. و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به طور صحیح رسیده و خداوند کلام او را به عنوان بیان دین به حساب آورده است...

غلط کرده اند کسانی که می گویند: اختلاف رحمت است، آن گاه احتجاج می کنند به حدیثی که به پیامبر نسبت داده شده که فرمود: «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم». این حدیث باطل و دروغ بوده و از تولیدات اهل فسق است... (۱).

۵ - ابن عبد البرّ «۴۳۶»

او به سندش از ابن عمر حدیث «نجوم» را نقل می کند و در آخر می گوید: «این سندی است غیر صحیح که به آن حجت قائم نمی شود». (۲).

۶ - ابن الجوزی «۵۹۷»

او بعد از نقل این حدیث از عمر بن خطاب می گوید: «این حدیثی است غیر صحیح؛ زیرا در سندش نعیم وجود دارد که مجروح بوده و نیز عبدالرحیم است که یحیی بن معین او را کذاب می داند». (۳).

۷ - شمس الدین ذهبی «۷۴۸»

او در کتاب «میزان الاعتدال» در ترجمه جعفر بن واحد هاشمی قاضی بعد از تضعیف او می گوید: از بلائی او جعل حدیث «نجوم» است. (۴).

و نیز در ترجمه زید العمّی بعد از نقل حدیث «نجوم» تصریح به بطلان آن نموده است. (۵).

۸ - ابن قیّم جوزیه «۷۵۱»

او می گوید: «این حدیث - حدیث نجوم - از طریق اعمش از ابی سفیان بن جابر و از حدیث سعید بن مسیب از ابن عمر، و از طریق حمزه جزری از نافع از ابن عمر نقل شده که هیچ یک از آن ها ثابت نیست». (۶).

ص: ۶۰۰

۱- ۲۰۱۷. همان، ج ۵، ص ۶۴.

۲- ۲۰۱۸. جامع البیان العلم، ج ۲، ص ۹۰ و ۹۱.

۳- ۲۰۱۹. العلل المتناهیة فی الاحادیث الواهیة.

۴- ۲۰۲۰. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۱۳.

۵- ۲۰۲۱. همان، ج ۲، ص ۱۰۲.

۶- ۲۰۲۲. إعلام الموقعین، ج ۲، ص ۲۲۳.

۹ - ابن الهمام حنفی «۸۶۱»

او که از بزرگان حنفیه است می گوید: حدیث نجوم شناخته شده نیست. (۱)

۱۰ - جلال الدین سیوطی «۹۱۱»

او بعد از نقل این حدیث در «الجامع الصغیر» تصریح به ضعف آن نموده است. (۲)

۱۱ - قاضی شوکانی «۱۲۵۰»

او در بحث (حجیت اجماع) می گوید: «و نیز حدیث "اصحابی کالنجوم بأيهم اقتدیتم" افاده حجیت قول هر یک از آن ها را دارد. و در این حدیث گفتار معروفی است؛ زیرا در رجال آن عبدالرحیم عمی از پدرش وجود دارد که هر دو جداً ضعیفند. بلکه ابن معین، عبدالرحیم را کذاب معرفی کرده است...»

این حدیث طریقی دیگر دارد که در آن حمزه نصیبی است که او نیز جداً ضعیف می باشد. بخاری او را منکر الحدیث معرفی کرده و ابن معین می گوید: او چندان ارزش ندارد. و ابن عدی گفته که عموم روایات او موضوع و جعلی است. و نیز این حدیث از طریق جمیل بن زید نقل شده که مجهول است. (۳)

۱۲ - محمد ناصرالدین البانی (معاصر)

او حدیث «نجوم» را در کتاب «سلسله الأحادیث الضعیفه و الموضوعه» آورده و بعد از نقل آن می گوید: «این حدیث موضوع و جعلی است». (۴)

بررسی کلی روایات

احادیث «اصحابی کالنجوم» را برخی از صحابه نقل کرده اند که همه آن ها از ضعف سندی برخوردار است:

۱ - روایت عبدالله بن عمر

در سند روایت او عبدالرحیم بن زید و زید عمی وجود دارد که هر دو ضعیفند.

ص: ۶۰۱

۱- ۲۰۲۳. التحریر، ج ۳، ص ۲۴۳.

۲- ۲۰۲۴. فیض القدر، ج ۴، ص ۷۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۳۳.

۳- ۲۰۲۵. ارشاد الفحول، ص ۸۳.

۴- ۲۰۲۶. سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲- روایت عمر بن خطاب

در سند روایت او نعیم بن حماد و عبدالرحیم بن زید و زید العمّی وجود دارند که همگی ضعیفند.

۳- روایت جابر بن عبدالله انصاری

از جابر با یک سند دارقطنی حدیث «نجوم» را نقل کرده که در آن سند حمید بن زید وجود دارد که مجهول است. و در سند دیگرش ابوسفیان و سلام بن سلیم و حارث بن غصین وجود دارد که ضعیف و یا مجهولند.

۴- روایت عبدالله بن عباس

در سند این روایت سلیمان بن ابی کریمه و جویر بن سعید و ضحاک بن مزاحم وجود دارند که همگی از ضعفا به حساب می آیند.

۵- روایت ابوهریره

در سند این روایت نیز جعفر بن عبدالواحد قاضی هاشمی وجود دارد که متهم به جعل حدیث و کذب است.

۶- روایت انس بن مالک

در سند این روایت بشر بن حسین وجود دارد که ابوحاتم او را دروغگو می داند. و نیز ابن حجر کلماتی را از علما در مذمت او در «لسان المیزان» آورده است. (۱)

البانی و تضعیف سندهای حدیث

ناصرالدین البانی در کتاب «سلسله الأحادیث الضعیفه» حدیث را با تعبیرات گوناگون آورده و همه را تضعیف کرده است. اینک به طور خلاصه به آن اشاره می شود:

۱- ابن عبد البر (۲) و ابن حزم (۳) از طریق سلام بن سلیم و او از حارث بن غصین، از

ص: ۶۰۲

۱- ۲۰۲۷. لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۱-۲۳.

۲- ۲۰۲۸. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۹۱.

۳- ۲۰۲۹. الإحکام، ج ۶، ص ۸۲.

اعمش از ابی سفیان، از جابر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اصحابی کالنجوم، بایهم اقتدیتم اهتدیتم».

ابن عبد البر می گوید: «این حدیثی است که قابل احتجاج نیست؛ زیرا حارث بن غصین مجهول است».

ابن حزم نیز می گوید: «این روایت ساقط است؛ زیرا ابوسفیان ضعیف است. و سلام بن سلیمان از کسانی است که احادیث ضعیف السند را روایت می کند، و این حدیث بدون شک از جمله آن ها است». آن گاه البانی می گوید: «بار این حدیث بر دوش سلام بن سلیم است و علما اجماع بر ضعف او دارند. ابن خراش می گوید: «او کذاب است». و ابن حبان گفته: او احادیث جعلی روایت می کند... و به همین جهت است که احمد گفته «این حدیث صحیح نیست» همان گونه که ابن قدامه در کتاب «المنتخب» به آن اشاره کرده است. (۱)

آن گاه می گوید: «گفتار شعرانی (۲) که این حدیث را نزد اهل کشف صحیح دانسته، باطل است؛ زیرا تصحیح احادیث از طریق کشف بدعت صوفی است و اعتماد بر این طریق منجر به تصحیح احادیث باطلی می شود که هیچ اصل و اساسی ندارد همانند این حدیث به جهت آن که کشف بهترین حالاتش بر فرض صحت همانند رأی است که گاهی به خطا و گاهی به صواب می رود. و این در صورتی است که هوا و هوس در آن راه پیدا نکرده باشد. (۳)

۲ - خطیب (۴) و قبل از او ابوالعباس اصم، و او از بیهقی (۵) و دیلمی و ابن عساکر از طریق سلیمان بن ابی کریمه از جویری از ضحاک از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «مهما اوتیتم من کتاب الله فالعمل به لا عذر لأحدکم فی ترکه، فإن لم یکن فی کتاب الله، فسنه ماضیه، فان لم یکن سنه منی ماضیه فما قال اصحابی، ان اصحابی

ص: ۶۰۳

۱- ۲۰۳۰. المنتخب، ج ۱۰، ص ۱۹۹.

۲- ۲۰۳۱. المیزان، ج ۱، ص ۲۸.

۳- ۲۰۳۲. سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ۱، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۴- ۲۰۳۳. الکفایه فی علم الدرایه، ص ۴۸.

۵- ۲۰۳۴. المدخل، رقم ۱۵۲.

بمنزله النجوم فی السماء، فأیها اخذتم به اهتدیتم، و اختلاف اصحابی لکم رحمہ؛ «هرچه که از کتاب خدا به شما رسیده باید به آن عمل کنید و برای هیچ کس عذری در ترک آن نیست اگر در کتاب خدا نبود پس به سنت حتمی عمل کنید، و اگر سنتی از من یافت نشد به آنچه اصحابم می گویند عمل نمایید؛ زیرا اصحابم به منزله ستارگان در آسمانند، به هر کدام تمسک کنید هدایت یافته اید. و اختلاف اصحابم برای شما رحمت است.»

آن گاه می گوید: «این سند جداً ضعیف است. ابن ابی حاتم سلیمان بن کریمه را ضعیف الحدیث معرفی کرده است. و جویر پسر سعید ازدی مطابق رأی دارقطنی و نسائی و دیگران متروک است. و ابن مدینی نیز او را تضعیف نموده است.

بیهقی بعد از نقل این حدیث گفته: این حدیث متنش مشهور است ولی سندهای آن همگی ضعیف بوده و هیچ سندی برای آن به اثبات نرسیده است.

آن گاه می گوید: تحقیق در مطلب آن است که این حدیث جداً ضعیف است به جهت آنچه درباره جویر گفته شد...» (۱).

۳ - ابن بَطَّه (۲) و خطیب و دیلمی (۳) و ابن عساکر (۴) از طریق نعیم بن حماد از عبدالرحیم بن زید عمی از پدرش از سعید بن مسیب از عمر بن خطاب نقل کرده که پیامبر فرمود: «سألت ربی فیما اختلف فیہ اصحابی من بعدی، فوحي اللہ الیّ: یا محمّد! انّ اصحابک عندی بمنزله النجوم فی السماء، بعضها أضواء من بعض، فمن أخذ بشیء مما علیہ من اختلافهم فهو عندی علی هدی»، «از پروردگار خود در مورد آنچه اصحابم بعد از من در آن اختلاف می کنند سؤال نمودم. خداوند به من وحی فرستاد که ای محمّد! همانا اصحاب تو نزد من به منزله ستارگان در آسمانند، برخی روشن تر از برخی دیگر، پس هر کس چیزی از آنچه ایشان - با اختلافی که دارند - برآند را اخذ کند، او نزد من بر هدایت است.»

ص: ۶۰۴

۱- ۲۰۳۵. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۱، ص ۱۴۶-۱۶۷.

۲- ۲۰۳۶. الإبانة، ج ۴، ص ۱۱.

۳- ۲۰۳۷. المسند، ج ۲، ص ۱۹۰.

۴- ۲۰۳۸. تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۳۰۳.

البانی بعد از نقل این حدیث می گوید: «این سندی است موضوع. نعیم بن حمّاد ضعیف است. و عبدالرحیم بن زید عمّی کذاب است، و آفت در این حدیث اوست. و ابن معین او را کذاب معرفی کرده است. و ذهبی بعد از نقل این حدیث در «میزان الاعتدال» آن را باطل معرفی کرده است.

۴ - ابن عبدالبر و ابن حزم از طریق ابی شهاب حناط از حمزه جزری از نافع از ابن عمر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أما مثل اصحابی مثل النجوم، فأیهم أخذتم بقوله اهتدیتم»، همانا اصحابم به مانند ستارگانند، به گفتار هر کدام اخذ کنید هدایت یافته اید.

ابن عبدالبر بعد از نقل این حدیث می گوید: «این سندی است غیر صحیح» آن گاه البانی می گوید: «حمزه همان ابن ابی حمزه است که دارقطنی او را متروک معرفی کرده و ابن عدی گفته: عموم مرویات او جعلی است. و ابن حبان درباره او گفته: او از افراد ثقه حدیث جعلی نقل کرده است و لذا روایت از او جایز نیست. ذهبی در «میزان الاعتدال» از او احادیث جعلی آورده و این حدیث را از جمله آن ها به شمار آورده است.

ابن حزم می گوید: «روشن شد که این روایت اصلاً ثابت نیست بلکه شکی در کذب آن نیست... چگونه صحیح است تقلید از قومی که گاهی خطا کرده و گاهی به صواب می روند.

او نیز می گوید: وظیفه ما متابعت از آن چیزی است که در قرآن آمده و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سند صحیح رسیده است.

و در آخر می گوید: این حدیث باطل و دروغ بوده و از تولیدات اهل فسق به حساب می آید به جهاتی:

۱ - این حدیث از طریق نقل ثابت نشده است.

۲ - صحیح نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امر کند به چیزی که از آن نهی کرده است. می دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده که ابوبکر در فلان تفسیری که داشته به خطا رفته است. و نیز

عمر در فلان تأویل دروغ گفته است... و محال است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امر کند مردم را به متابعت هر کدام از اصحاب که قطعاً خطا کار نیز بوده اند. و این لازم می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امر به متابعت از خطا کرده باشد، و حضرت از این امر مبّر است.

۳- در این حدیث گفتاری است باطل و هرگز نمی توان آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت داد؛ زیرا کسی که اراده کرده جهت مطلع جُدی را ولی به دنبال مطلع سرطان برود قطعاً هدایت نخواهد شد، بلکه به گمراهی خواهد افتاد، به جهت این که هر ستاره ای قابل هدایت در هر راهی نیست پس این تشبیه درست نیست. و واضح شد که دروغ است و سقوط آن از اعتبار به طور ضروری واضح است.

و نیز از ابن حزم نقل کرده که او درباره این حدیث می گوید: «خبری است دروغ، جعلی، باطل و غیر صحیح».(۱)

بررسی دلالت حدیث

حدیث «نجوم» از حیث متن - بر فرض صحت سند -، نیز قابل مناقشه است؛ زیرا آیا کسی می تواند باور کند که جمیع صحابه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر طریق مستقیم بوده اند؟ آیه همه آن ها اهلّیت برای اقتدا داشته اند؟ آیا همه آن ها به هدایت رسیده اند تا بتوانند دیگران را نیز به هدایت رهنمون کنند؟ اگر چنین است پس چرا این همه آیات در قرآن کریم در مذمت طایفه ای از صحابه وارد شده است؟ و نیز این همه روایات در مذمت جماعتی از آن ها از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسیده است؟(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می دانست که بعد از او چه اتفاقی خواهد افتاد و امت او به ۷۳ فرقه متفرق خواهند شد. مگر نه این است که در احادیث «حوض» پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر از بدعت گذاری جماعتی از صحابه داده و نیز آنان را اهل جهنم دانسته است؟(۳) آیا جماعتی از صحابه اهل فسق و فجور نبوده اند؛ از قبیل:

ص: ۶۰۶

۱- ۲۰۳۹. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۱، ص ۱۴۹-۱۵۲.

۲- ۲۰۴۰. برای اطلاع رجوع شود به بحث «عدالت صحابه».

۳- ۲۰۴۱. صحیح بخاری، باب فی الحوض، ج ۴، ص ۸۷ و ۸۸.

۱ - جماعتی از مشاهیر صحابه در قضیه جمل در موضوع «حوأب» دروغ گفته و مردم را نیز تحریض بر گواهی به دروغ کردند. این موضوع از قضایای مشهور در کتب تاریخ اهل سنت از قبیل تاریخ طبری، ابن اثیر، ابن خلدون، ابی الفداء و مسعودی و دیگران است.

۲ - مگر نبود که خالد بن ولید مالک بن نویره را کشت و با زن او بدون عده گرفتن زنا کرد؟

۳ - مگر مغیره بن شعبه با ام جمیل زنا نکرد. (۱)

۴ - مگر سمره بن جندب در عصر عمر بن خطاب شراب فروش نبود؟ (۲)

۵ - مگر عبدالرحمن بن عمر بن خطاب شراب خور در عصر خلافت پدرش در مصر نبود؟ (۳)

۶ - مگر برخی از بزرگان صحابه به احکام شرعی جاهل نبودند؟

۷ - مگر معاویه کسی نبود که ربای می گرفت و هنگامی که ابوالدرداء به او اعتراض کرد که پیامبر ربای معاوضی را جایز نمی داند در جواب گفت: من اشکالی در آن نمی بینم. (۴)

و ...

ص: ۶۰۷

۱- ۲۰۴۲. وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۴۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۷.

۲- ۲۰۴۳. ر.ک: صحیح بخاری و دیگر کتب.

۳- ۲۰۴۴. شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۲۳.

۴- ۲۰۴۵. موطأ مالک، ج ۲، ص ۵۹.

قسمت اول

ائمه الهدى

ابوالشهداء

ابوهريره، ابوريه

اتحاف الجماعه، تويجى

اتحاف الخيره المهره

اتحاف الساده الممتقين

اثبات الوصيه، مسعودى

التنبيه و الاشراف، مسعودى

مروج الذهب، مسعودى

اثر الامامه فى الفقه الجعفرى و اصوله، دكتور سالوس

احداث التاريخ الاسلامى

احسن القصص

احكام القرآن، جصاص

احياء الميّت در حاشيه الإتحاف، سيوطى

اخبار الدول، قرمانى

اربعين فخر رازى

ارشاد الفحول، شوكانى

ارشاد مفيد

اسباب النزول، واحدى

اسد الغابه، ابن اثير

اسعاف الراغبين، ابن صبان

اسلامنا، رافعى

اسنى المطالب، جزرى شافعى

اسنى المطالب

اشعه اللمعات، جامى

اصل الشيعه و اصولها، كاشف الغطاء

اصول كافى، كلينى

اصول مذهب الشيعه، قفارى

إعلام الموقعين، ابن قيم

اعلام النساء، رضا كحاله

الأئمه الاثنا عشر، ابن صلولون

الإبانه

الاتحاف بحبّ الأشراف

الاتقان فى علوم القرآن سيوطى

الاحتجاج، طبرسى

الاحكام، آمدى

الاختصاص، مفيد

الاختلاف فى اللفظ، ابن قتيبه

الآداب السلطانية

الاربعين المنتقى

الارشاد، مفيد

الاستيعاب، ابن عبد الله

ص: ٦١٤

الإشاعة لأشراط الساعة، برزنجي

الإصابة، ابن حجر

الاصول العامه للفقہ المقارن، محمد تقى حكيم

الأعلام، زرکلى

الأغانى، ابوالفرج اصفهانى

الالمام فى ضبط الروايه و تقييد السماع

الامام الصادق عليه السلام، ابوزهره

الامام الصادق عليه السلام علم و عقيدته

الامام جعفر الصادق عليه السلام، مستشار عبدالحميد جندى

الامام زيد، محمد ابوزهره

الامامه فى الاسلام

الامامه و السياسه، ابن قتيبه

الأم، شافعى

الانساب، سمعانى

الباعث الحثيث

البحر المحيط، ابن حيان

البدايه و النهايه، ابن كثير

البرهان، زرکشى

البنايه فى شرح الهدايه، قاضى عينى

البيان فى اخبار صاحب الزمان، خطيب

التاج الجامع للاصول، منصور على ناصف

التاريخ الاسلامى و الحضاره الاسلاميه

التاريخ الصغير، بخارى

التاريخ الكبير، بخارى

التبصره

التحرير

التفسير الكبير، فخر رازى

التقييد و الايضاح

التمهيد، ابن عبدالبر.

التمهيد، باقلانى.

التهذيب، طوسى

التيسير فى شرح التحرير

الثقات، ابن حبان

الجامع الصحيح، بخارى

الجامع الصحيح، ترمذى

الجامع الصغير، سيوطى

الجامع لأحكام القرآن، قرطبى

الجرح و التعديل، رازى

الجمع بين الصحاح الستة

الجمع بين الصحيحين

الجواهر الشفاف فى انساب الساده الأشراف

الحسين عليه السلام

الحق المبين فى فضائل اهل بيت سيد المرسلين.

الخصائص الكبرى

الدر المثور، سيوطى

الدرايه، شهيد ثانى

الذريعه، سيد مرتضى

الرياض النضره

السراج الوهاج فى شرح صحيح مسلم الحجاج

السنن الكبرى، بيهقى

السنه

السنه قبل التدوين

السيره الحلييه، حلبى

السيره النبويه، ابن هشام

ص: ٦١٥

السيره النبويه، ابن كثير

الشجره المباركه فى أنساب الطالبية، فخر رازى

الشذرات الذهبية

الصفى، فيض كاشانى

الصراط السوى

الصلة بين التصوف و التشيع

الصواعق المحرقة، ابن حجر هيثمى

الضعفاء الكبير، عقيلى

الضعفاء و المتروكين

الطبقات الكبرى، شعرانى

الطرق الحكمية، ابن قيم

العبر فى خبر من غير، ذهبى

العتب الجميل، محمّد بن عقيل

العهده فى اصول الفقه، شيخ طوسى

العقد الفريد، ابن عبد ربّه

العلل المتناهيه فى الاحاديث الواهيه.

العلل و معرفه الرجال

كنز العمال، متقى هندى

الغدیر، علامه امينى رحمه الله

الغيبه، طوسى

الفائق فى غريب الحديث

الفتاوى الحديثيه، ابن حجر

الفتح الربانى بترتيب مسند أحمد بن حنبل الشيبانى

الفتح الكبير

الفتوحات الاسلاميه، شكيب ارسلان

الفردوس بمأثور الخطاب، ابوشجاع شيرويه

الفصول المهمه، ابن صباغ مالكي

الفقه الاسلامى

الفوائد المجموعه، شوكانى

الفهرست، ابن نديم

الكاشف، ذهبى

الكامل

الكامل فى التاريخ، ابن اثير

الكامل فى ضعفاء الرجال، عبدالله جرجانى

الكشف و البيان

الكفايه فى علم الدرايه، خطيب بغدادى.

الكنى و الاسماء

الكواكب الدرّيه

اللاكى المصنوعه، سيوطى

اللباب فى تهذيب الأنساب، سيوطى

المتحولون، هاشم آل لقيط

المجتنى، ابن دريد

المجروحين

المجموع، نووى

المحاكمه فى تاريخ آل محمد

المحلى ابن حزم

المختصر فى اخبار البشر، ابوالفداء

المراجعات، شرف الدين

المرقاه فى شرح المشكاه

المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى

المستشفى، غزالى

المستطرف، ابشبهى

المصنّف، ابن ابى شيبه

المطالب العالیه، ابن حجر عسقلانى

ص: ٦١٦

المعارف، ابن قتيبه

المعجم الأوسط، طبرانى

المعجم الصغير، طبرانى

المعجم الكبير، طبرانى

المعرفه و التاريخ

المعيار و الموازنه

قسمت دوم

المغنى فى الكلام، قاضى عبدالجبار

الملل و النحل، شهرستانى

المناقب، خوارزمى

المنتخب، طريحي

المنتظم، ابن جوزى

المنمق

المنهاج فى شرح صحيح مسلم، نووى

المواقف، قاضى ايجى

المواهب اللدنيه، قسطلانى

الموده القربى

الموضوعات، ابن جوزى

الموطأ با تنوير الحوالك، مالك بن انس

المهدى المنتظر فى ضوء الاحاديث الصحيحه، بستوى

الميزان، علامه طباطبائي

المؤتلف و المختلف

النجوم الزاهره، صابري

النصائح الكافئه، محمد بن عقيل

النواه في حقل الحياه

النور الجلى

النهايه، ابن اثير

الوافى بالوفيات

الوحده الاسلاميه، محمد سعيد آل ثابت

الهدايه في شرح بدايه المبتدى، مرغينانى

اليواقيت و الجواهر، شعرانى

امالى صدوق

امالى طوسى

الانساب، سمعانى

اهل البيت - فاطمه الزهراء

أثر الإمامه فى الفقه الجعفرى و أصوله، دكتور سالوس

أحكام القرآن، جصاص

أخبار الدول و آثار الأول، دمشقى قرمانى

أسباب النزول، واحدى

أضواء على السنّه المحمّديه، محمود ابوريه

أنساب الأشراف، بلاذري

أهل البيت عليهم السلام

بحار الأنوار، مجلسي

بحث الامام جعفر الصادق عليه السلام، سهيل زكار

بصائر الدرجات، صفار

تاج العروس، زبيدي

تاريخ ابن النجار

تاريخ ابن خلدون

تاريخ ابن عساكر

تاريخ ابن كثير

تاريخ اسماء الثقات

تاريخ الأدب العربي

تاريخ الاسلام

تاريخ الامام علي عليه السلام

تاريخ الامم و الملوك، طبري

ص: ٦١٧

تاريخ التمدن الاسلامي

تاريخ الثقافات

تاريخ الخلفاء، سيوطي

تاريخ المذاهب الاسلاميه، ابوزهره

تاريخ الموصل

تاريخ بغداد، خطيب بغدادى

تاريخ طبرى

تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر

تاريخ نيشابور، عبدالغافر فارسى

تاريخ يعقوبى

تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام، صدر

تممه المختصر فى اخبار البشر، عماد الدين اسماعيل

تحف العقول، ابن شعبه

تحفه اثنا عشريه، دهلوى

تحفه الطالب بمعروفه من ينتسب الى عبدالله و ابى طالب

تدريب الراوى

تدوين السنه الشريعه

تذكره الحافظ، ذهبى

تذكره الخواص، سبط بن جوزى

تذكره الموضوعات

ترتيب كتاب العين، خليل بن احمد

تعجيل المنفعه، ابن حجر عسقلاني

تفريح الاحباب في مناقب آل و الاصحاب

تفسير القرآن الكريم، ابن كثير

تفسير الكبير، فخر رازي

تفسير بحر المحيط، ابن حيان

تفسير برهان، سيد هاشم بحراني

تفسير عياشي

تفسير فتح البيان

تفسير قمى

تفسير كشاف، زمخشرى

تفسير لباب التأويل

تفسير نيشابورى

تقريب التهذيب، ابن حجر عسقلاني

تقريب الغدير

تليس ابليس، ابن جوزى

تلخيص المستدرک، ذهبى

تمهيد التاريخ الفلسفه الاسلاميه

تنزيه الانبياء، سيد مرتضى

تنقيح المقال، مامقانى

تهذيب الآثار، ابن حجر.

تهذيب الآثار، مخطوط

تهذيب الاسماء و اللغات

تهذيب التهذيب، ابن حجر

تهذيب الكمال، مزّى

تهذيب اللغة

تيسير التحرير

جامع الأحاديث، بروجردى

جامع الاصول، سيوطى

جامع بيان العلم، خطيب

جامع الصغير، سيوطى

جامع ترمذى

جامع كرامات الاولياء

جامع مسانيد ابى حنيفه

ص: ٦١٨

جمع الجوامع، سيوطى

جواهر البحار

جواهر العقدين، سمهودى

جوهره الكلام

حاشيه شفا

حليه الاولياء، ابو نعيم اصفهانى

حياه الامام زين العابدين عليه السلام

حياه الحيوان، دميرى

خصائص امير المؤمنين عليه السلام، نسايى

خلاصه تهذيب الكمال

خلاصه الكمال

دائره المعارف، بستانى

دراسات اللبيب فى الاسوه الحسنه بالحييب

درّ المنثور، سيوطى

دلائل الصدق، مظفر

تاريخ الخميس، ديار بكرى

مسند الفردوس، ديلمى

ذخائر العقبي، احمد بن عبدالله طبرى

ذكرى الشيعه، شهيد ثانى

ذيل اللآلى المصنوعه، سيوطى

ربيع الابرار، زمخشري

رجال شيخ، طوسي

رجال كشي

رجال نجاشي

رسائل جاحظ

رسائل خوارزمي

رشفه الصادى

روح المعانى، آلوسى

روضات الجنات، خونسارى

روضه الصفا، اخوان الصفا

روضه المناظر

رياض النضره

زاد المعاد، ابن قيم

زين الفتى عاصى

سبائك الذهب، حسين بجستانى

سعاده الكونين فى بيان فضائل الحسين عليهما السلام.

سلسله الاحاديث الصحيحه، البانى

سلسله الاحاديث الضعيفه، البانى

سلم الوصول

سنن ابن ماجه

سنن ابوداود.

سنن الدارمی

سنن الکبری، بیهقی

سنن ترمذی

سنن دارمی

سنن نسائی

سیر اعلام النبلاء، ذهبی

سیر حدیث در اسلام، سید احمد میرخانی

شذرات الذهب فی أخبار من ذهب

شرح المقاصد، تفتازانی

شرح المواهب اللدنیه

قسمت سوم

شرح زرقانی بر موطأ مالک

شرح زهر الآداب

شرح شفا

ص: ۶۱۹

شرح فتح القدير

شرح ميميه ابوفراس

شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد

شواهد التنزيل، حسانى

شواهد النبوه، بيهقى

شيعه شناسى و پاسخ به شبهات، على اصغر رضوانى

صاح اللغه، جوهرى

صحيح ابن خزيمه

صحيح الترمذى

صحيح الجامع الصغير

صحيح بخارى

صحيح سنن الترمذى

صحيح شرح العقيد الطحاويه

صحيح صفه صلاه النبى صلى الله عليه وآله، سقاف

صحيح مسلم

صحيحه سجديه، امام زين العابدين عليه السلام

صفه الصفوه، ابن جوزى

صواعق المحرقه، ابن حجر هيثمى

ضحى الاسلام، احمد امين

ضوء الشمس

طبقات ابن سعد

طبقات الحفاظ، ذهبي

طبقات الحنابلة، ابو يعلى

طبقات الشافعيه

طبقات الفقهاء

طبقات الكبرى، شعراى

طبقات سبكي

ظهر الاسلام ، احمد امين

عبريّه الامام على عليه السلام، عباس محمود عقاد

عدّه الاصول ، شيخ طوسى

عرائس المجالس

عقد الدرر، يوسف المقدسى

عقد الفريد، ابن عبد ربّه

علل الشرايع، شيخ صدوق

علموا اولادكم محبّه آل بيت النبى صلى الله عليه وآله، محمّد عبده

علوم الحديث، ابن الصلاح

علّى امام الأئمه

عمده الطالب فى أنساب آل أبى طالب، ابن عنبه

عمده القارى فى شرح صحيح البخارى، قاضى عيني

عوارف المعارف، سهروردى

عيون اخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق

غاليه الواعظ

غرائب القرآن، نيشابورى

غريب الحديث، ابن قتيبه

غيبت نعمانى

فتح البارى، ابن حجر عسقلانى

فتح القدير، شوكانى

فتح الملك العلى

فتوحات مكيه، ابن عربى

فرائد المسطين، حموى

فصول المهمه، ابن صباغ

فضائل على عليه السلام

فلاح السائل، بهايى

فهرست طوسى

ص: ٦٢٠

فى رحاب على عليه السلام

فى سبيل الوحده الاسلاميه، سيد مرتضى رضوى

فيض القدير، مناوى

فى طريقى الى التشيع، احمد امين انطاكى

قاموس الرجال، تسترى

قاموس المحيط، فيروز آبادى

قصص الانبياء قطب الدين راوندى

كافى، كلينى

كامل ابن اثير

كامل ابن عدى

كتاب الثقافات

كتاب السنه

كتاب الفتن

كتاب المجروحين

كتاب سليم بن قيس

تفسير كشاف، زمخشرى

كشف الخفاء

كفايه الطالب، گنجى شافعى

كمال الدين، صدوق

كنز العمال، متقى هندی

كنوز الحقائق

لسان الميزان

مآثر الانافه فى معالم الخلافه

مجله رساله الاسلام

مجمع البيان، طبرسى

مجمع الزوائد، طبرسى

محاسن التأويل، هيثمى

محاضرات عقائديه

مختصر التحفه الاثنى عشرية

مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور

مرآه الجنان و عبره اليقظان

مرآه الزمان

مراصد الاطلاع

مروج الذهب، مسعودى

مسند ابو عوانه

مسند ابو يعلى

مسند ابى يعلى

مسند البزار

مسند أبويعلی

مسند أحمد

مسند شمس الاخبار

مسند على عليه السلام

مشارك الأنوار، حافظ برسى

مشاهير علماء الأمصار

مشكل الآثار

مشهد الامام على عليه السلام فى النجف

مصايح السنه

مصباح المنير، فيومى

مصباح الهدايه، بهبهانى

مصنّف ابن ابى شيبه

مطالب السؤل، كمال الدين قرشى شافعى

معالم التنزيل

معالم العلماء، شيخ حرّ عاملى

معجم البلدان، ياقوت حموى

ص: ٦٢١

معجم الرجال الحديث، خويى

معجم المفهرس لالفاظ احاديث بحار الانوار

معجم مقاييس اللغة

معراج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول.

مع رجال الفكر فى القاهره، رضوى

معرفه الصحابه، حاكم نيشابورى

معرفه علوم الحديث، حاكم نيشابورى

مفاتيح الغيب، فخر رازى

مفتاح النجا، بدخشى

مفردات راغب

مقاتل الطالبين ابوالفرج اصفهانى

مقتل خوارجى

مقدمه صحيح ترمذى، احمد شاکر

فتح البارى، ابن حجر عسقلانى

ملل و نحل، شهرستانى

مناقب، ابن مردويه

مناقب الامام امير المؤمنين عليه السلام، ابن مغازلى

مناقب المرتضى

مناقب خوارجى

مناقب على بن ابى طالب عليه السلام

مناقب كوفى

مناهج التوسل

منتخب كنز العمال

من لا يحضره الفقيه، صدوق

منهاج السنه النبويه، ابن تيميه

ميزان الاعتدال، ذهبى

نزل الابرار

نزهه الجليس

نزهه المجالس

نظرات فى الكتب الخالده، حنفى داوود

نظم درر المسطين، زرندى

نوادر الأصول

نور الابصار، شبلنجى

نور الثقلين، العروسى

نهايه ابن اثير

نهايه الارب

نهايه الاقدام

نهج البلاغه، صبحى صالح

وسيله المآل، حضرى

وسيله النجاه فى مناقب السادات

وفیات الاعیان، ابن خلیکان

ینابیع الموده، قندوزی حنفی

ص: ۶۲۲

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

- ۱ - قرآن کریم (وزیری، کیفی، جیبی)
- ۲ - کلیات مفاتیح الجنان (وزیری، جیبی)
- ۳ - منتخب مفاتیح الجنان (جیبی)
- ۴ - نهج البلاغه (وزیری، جیبی)
- ۵ - صحیفه سجادیه
- ۶ - ادعیه و زیارات امام زمان علیه السلام
- ۷ - آئینه اسرار
- ۸ - آثار گناه در زندگی و راه جبران
- ۹ - آخرین پناه
- ۱۰ - آخرین خورشید پیدا
- ۱۱ - آشنایی با چهارده معصوم (۱ و ۲)
- ۱۲ - آقا شیخ مرتضی زاهد
- ۱۳ - آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم)
- ۱۴ - ارتباط با خدا
- ۱۵ - از زلال ولایت
- ۱۶ - اسلام شناسی و پاسخ به شبهات
- ۱۷ - امامت، غیبت، ظهور
- ۱۸ - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام
- ۱۹ - امامت و ولایت در امالی شیخ صدوق

۲۰ - امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه علیهم السلام (روسی)

۲۱ - امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان

۲۲ - امام شناسی و پاسخ به شبهات

۲۳ - انتظار بهار و باران

۲۴ - انتظار و انسان معاصر

۲۵ - اهمیت اذان و اقامه

۲۶ - با اولین امام در آخرین پیام

۲۷ - بامداد بشریت

۲۸ - بهتر از بهار/کودک

۲۹ - پرچمدار نینوا

۳۰ - پرچم هدایت

۳۱ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و تروریسم و خشونت طلبی

۳۲ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و جهاد و برده داری

۳۳ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق اقلیت ها و ارتداد

۳۴ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق زن

۳۵ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و صلح طلبی

۳۶ - تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد

۳۷ - تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله / دو جلد

۳۸ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران / (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی)

۳۹ - تاریخ سید الشهداء علیه السلام

۴۰ - تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام

۴۱ - تشرف یافتگان (چهار دفتر)

۴۲ - جلوه های پنهانی امام عصر علیه السلام

۴۳ - چهارده گفتار / ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام

۴۴ - چهل حدیث / امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام

۴۵ - چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله

۴۶ - حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت

۴۷ - حکمت های جاوید

۴۸ - ختم سوره های یس و واقعه

۴۹ - خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)

۵۰ - خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)

۵۱ - خوشه های طلایی (مجموعه اشعار)

۵۲ - دار السلام

۵۳ - داستان هایی از امام زمان علیه السلام

۵۴ - داغ شقایق (مجموعه اشعار)

۵۵ - در انتظار منجی (روسی)

ص: ۶۳۸

۵۶ - در جستجوی نور

۵۷ - در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)

۵۸ - دفاع از حریم امامت و ولایت (مختصر شب های پیشاور)

۵۹ - دلشده در حسرت دیدار دوست

۶۰ - دین و آزادی

۶۱ - رجعت یا حیات دوباره

۶۲ - رسول ترک

۶۳ - روزنه هایی از عالم غیب

۶۴ - زیارت ناحیه مقدسه

۶۵ - سحاب رحمت

۶۶ - سخنرانی مراجع در مسجد جمکران

۶۷ - سرود سرخ انار

۶۸ - سقا خود تشنه دیدار

۶۹ - سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات

۷۰ - سیاحت غرب

۷۱ - سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی

۷۲ - سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام (دو جلدی)

۷۳ - سیمای مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی

۷۴ - شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالع)

۷۵ - شمس وراء السحاب / عربی

- ۷۶ - صبح فرا می رسد
- ۷۷ - ظهور حضرت مهدی علیه السلام
- ۷۸ - عاشورا تجلی دوستی و دشمنی
- ۷۹ - عریضه نویسی
- ۸۰ - عطر سیب
- ۸۱ - عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام/عربی
- ۸۲ - علی علیه السلام مروارید ولایت
- ۸۳ - علی علیه السلام و پایان تاریخ
- ۸۴ - غدیر خم (روسی، آذری لاتین)
- ۸۵ - غدیرشناسی و پاسخ به شبهات
- ۸۶ - فتنه و هابیت
- ۸۷ - فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام
- ۸۸ - فریادرس
- ۸۹ - فرهنگ اخلاق
- ۹۰ - فرهنگ تربیت
- ۹۱ - فرهنگ درمان طبیعی بیماری ها (پخش)
- ۹۲ - فوز اکبر
- ۹۳ - فریادرس
- ۹۴ - قصه های تربیتی
- ۹۵ - کرامات المهدی علیه السلام

- ۹۶ - کرامت های حضرت مهدی علیه السلام
- ۹۷ - کمال الدین و تمام النعمه (دو جلد)
- ۹۸ - کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)
- ۹۹ - گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)
- ۱۰۰ - گفتمان مهدویت
- ۱۰۱ - گنجینه نور و برکت، ختم صلوات
- ۱۰۲ - مام فضیلت ها
- ۱۰۳ - مشکاه الانوار
- ۱۰۴ - مفرد مذکر غائب
- ۱۰۵ - مکیال المکارم (دو جلد)
- ۱۰۶ - منازل الآخره، زندگی پس از مرگ
- ۱۰۷ - منجی موعود از منظر نهج البلاغه
- ۱۰۸ - منشور نینوا
- ۱۰۹ - موعودشناسی و پاسخ به شبهات
- ۱۱۰ - مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات
- ۱۱۱ - مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی
- ۱۱۲ - مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد
- ۱۱۳ - مهربان تر از مادر / نوجوان
- ۱۱۴ - مهر بیکران
- ۱۱۵ - میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس)

۱۱۶ - ناپیدا ولی با ما/ (فارسی، ترکی استانبولی، انگریسی، بنگالا)

۱۱۷ - نجم الثاقب

ص: ۶۳۹

۱۱۸ - نجم الثاقب (دو جلدی)

۱۱۹ - ندای ولایت

۱۲۰ - نشانه های ظهور او

۱۲۱ - نشانه های یار و چکامه انتظار

۱۲۲ - نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات

۱۲۳ - نماز شب

۱۲۴ - نهج الکرامه گفته ها و نوشته های امام حسین علیه السلام

۱۲۵ - و آن که دیرتر آمد

۱۲۶ - واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات

۱۲۷ - وظایف منتظران

۱۲۸ - ویژگی های حضرت زینب علیها السلام

۱۲۹ - هدیه احمدیه / (جیبی، نیم جیبی)

۱۳۰ - همراه با مهدی منتظر

۱۳۱ - یاد مهدی علیه السلام

۱۳۲ - یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)

۱۳۳ - ینابیع الحکمه / عربی - پنج جلد

جهت تهیه و خرید کتاب های فوق، می توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدّس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱
تماس حاصل نمایید.

کتاب های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می گردد.

سایر نمایندگی های فروش:

تهران: ۶۶۹۳۹۰۸۳، ۶۶۹۲۸۶۸۷ - ۰۲۱

یزد: ۶۲۴۶۴۸۹، ۶۲۸۰۶۷۱-۲ - ۰۳۵۱

فریدونکار: ۱۴ - ۵۶۶۴۲۱۲ - ۰۱۲۲

ص: ۶۴۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

